

پیام امام

امیر المؤمنین علیه السلام

شرح تازہ و جامعی بر نہج البلاغہ

جلد چہارم

کتاب الکریمہ سال



آیة اللہ العظمیٰ مکرم شیرازی

پاکستان
جمعی از فضلا و دانشمندان



فهرست‌نویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع).

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

پیام امام امیرالمؤمنین (ع): شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان. - قم: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع) - ۱۳۹۰.

ISBN: 978-964-533-044-1

ج. (دوره)

ISBN: 978-964-533-160-1

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه.

ج. ۱۳ (چاپ اول: ۱۳۹۰)

۱. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - نهج البلاغه - نقد و تفسیر. ۲. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - گفتار حکیمانه. ۳. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - کلمات قصار. الف. علی بن ابی‌طالب (ع) امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. ب. عنوان. ج. عنوان: نهج البلاغه. شرح. د. عنوان: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه.

۲۹۷/۹۵۱۵

BP۳۸/۰۲/م۷/۹۶

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:
محمّد رضا آشتیانی - محمّد جواد ارسطو - سعید داودی - احمد قدسی
و سید عبدالمهدی توکل

ناشر برتر

نوزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

پیام امام امیرالمؤمنین (ع) / ج ۴

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۸۲۳ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۰

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۰-۱



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۷۷۳۲۴۷۸ دورنگار: ۷۸۴۰۰۹۹

www.imamalipub.ir

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

آیة الله العظمی مکارم شیرازی

پیام امام

امیر المؤمنین (علیه السلام)

شرحی تازه و جامع بر نهج البلاغه

جلد چهارم

با همکاری:

جمعی از فضلا و دانشمندان

نهج البلاغه

فهرست مطالب

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵..

پیام امام امیر المؤمنین (علیه السلام): شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه/مکارم شیرازی و

با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان - تهران: دارالکتب الاسلامیه - ۱۳۷۹

ج. ۴ چاپ اول. ISBN: SET ۹۶۴-۴۴۰-??-??

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیفا

کتابنامه.

ج ۴ (چاپ اول ۱۳۸۱)

۱. علی بن ابیطالب (علیه السلام) امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - نهج البلاغه

- نقد و تفسیر.

۲. علی بن ابیطالب (علیه السلام) امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - خطبه ها.

۳. علی بن ابیطالب (علیه السلام) امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - کلمات

قصار.

الف. علی بن ابیطالب (علیه السلام) امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. ب.

نهج البلاغه. شرح - ج - عنوان - د. عنوان: نهج البلاغه. شرح.

۲۹۷/۹۵۱۵ BP۳۸/۰۲/م۷

مش/ن

کتابخانه ملی ایران ۸۳۷۰-۷۷ م

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:
 محمدجعفر امامی - محمدرضا آشتیانی - محمد احسانی فر -
 محمدجواد ارسطا
 ابراهیم بهادری - سعید داودی - احمد قدسی

نام کتاب: پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) جلد ۴
 مؤلف: آیة الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله) و همکاران
 تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت و تاریخ چاپ: اوّل - ۱۳۸۱ هـ ش

تعداد صفحه و قطع: ۶۴۰ صفحه / وزیری

چاپ: چاپخانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) - قم

ناشر: دارالکتب الاسلامیه - تهران - بازار سلطانی - ۹۹

تلفن: ۰۲۱-۵۶۲۰۴۱۰-۵۶۲۷۴۴۹ فاکس: ۳۹۱۶۹۴۴

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

شابک: ؟ - ؟؟ - ۴۴۰ - ۹۶۴ - ؟ - ?? - ۴۴۰ - ۹۶۴

شاب دوره ای: ۶ - ۰۶۶ - ۴۴۰ - ۹۶۴ - ۰۶۶ - ۴۴۰ - ۹۶۴ SET ISBN:

فهرست مطالب

- فهرست مطالب ۳۰۰...
- خطبه ۹۱ (خطبه اشباح) ۱۵۰...
- خطبه در یک نگاه ۱۶۰...
- بخش اوّل ۲۱۰...
- جود و بخشش بی انتهای او ۲۲۰...
- گسترده‌گی نعمت های خداوند ۳۰۰...
- بخش دوّم ۳۳۰...
- بین خداوند چگونه خود را معرفی کرده ۳۴۰...
- آیا راسخان در علم تفسیر متشابهات را می دانند؟ ۳۹۰...
- بخش سوم ۴۳۰...
- ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم! ۴۴۰...
- بخش چهارم ۴۹۰...
- همه از تدبیر او سخن می گویند ۵۰۰...
- بخش پنجم ۵۵۰...
- تو بی نظیر و بی همتایی! ۵۶۰...
- مجسمه کیانند؟ ۵۹۰...
- بخش ششم ۶۳۰...
- فراتر از احاطه عقلا ۶۳۰...
- بخش هفتم ۶۷۰...
- همه چیز از اراده او سرچشمه می گیرد! ۶۷۰...

- بخش هشتم ... ۷۱
- راز و رمز آفرینش ... ۷۲
- روشن ترین راه خداشناسی ... ۷۵
- بخش نهم ... ۷۹
- آفرینش آسمانها ... ۸۰
- ویژگیهای آسمانها ... ۸۷
- بخش دهم ... ۸۹
- آفرینش خورشید و ماه و ستارگان و شهاب ها ... ۹۰
- نکته ها: ... ۹۴
- ستارگان ثابت و سیار ... ۹۴
- حالات ستارگان ... ۹۴
- سعد و نحس ستارگان ... ۹۵
- بخش یازدهم ... ۹۹
- آفرینش فرشتگان ... ۹۹
- بخش دوازدهم ... ۱۰۳
- مأموریت‌های فرشتگان ... ۱۰۴
- چرا فرشتگان واسطه وحی اند؟ ... ۱۰۸
- بخش سیزدهم ... ۱۱۱
- اوصاف فرشتگان ... ۱۱۲
- بخش چهاردهم ... ۱۱۵
- فرشتگانی که تدبیر امور جهان می کنند ... ۱۱۶
- بخش پانزدهم ... ۱۱۹
- صفات والای فرشتگان ... ۱۲۰
- انسان ها و فرشتگان ... ۱۲۵

- بخش شانزدهم ... ۱۲۷
- باز صفات والای دیگری از فرشتگان ... ۱۲۸
- باز هم انسانها و فرشتگان ... ۱۳۵
- بخش هفدهم ... ۱۳۹
- ظاهر شدن خشکی ها و آرام شدن دریاها ... ۱۴۰
- بخش هیجدهم ... ۱۴۵
- ظاهر شدن کوهها و چشمه ها ... ۱۴۶
- اسرار آفرینش کوه ها! ... ۱۴۹
- بخش نوزدهم ... ۱۵۳
- ابره‌ای باران زا و حیات زمین های مرده ... ۱۵۴
- گسترش قاعده لطف، در تکوین و تشریح ... ۱۶۱
- بخش بیستم ... ۱۶۳
- آفرینش آدم و بعثت پیامبران ... ۱۶۴
- بخش بیست و یکم ... ۱۷۱
- روزی، وسیله بزرگ آزمایش انسان ... ۱۷۲
- آیا روزی هر کس مقلد است؟ ... ۱۷۵
- بخش بیست و دوّم ... ۱۷۹
- او از همه چیز آگاه است ... ۱۸۰
- تنوع عجیب موجودات! ... ۱۸۶
- بخش بیست و سوم ... ۱۸۷
- گسترده‌گی علم الهی ... ۱۸۸
- نکته ها: ... ۱۹۲
- ۱- وسعت عجیب علم او! ... ۱۹۲
- ۲- علم خداوند به تمام جزئیات ... ۱۹۳

۳- سخن جالبی از ابن ابی الحدید، در شرح این خطبه ۱۹۴... ۱۹۵...

بخش بیست و چهارم ۱۹۵... ۱۹۶...

تو امید منی، تو پناه منی! ۱۹۶... ۱۹۹...

اعجاز بیان! ۱۹۹... ۲۰۱... ۹۲...

خطبه ۲۰۱... ۲۰۱... ۲۰۴...

خطبه در یک نگاه ۲۰۱... ۲۰۸...

مرا رها کنید و به دنبال دیگری بروید! ۲۰۴... ۲۰۸...

نکته ها: ۲۰۸... ۲۰۸... ۲۱۱...

۱- چرا فرمود دست از من بردارید؟ ۲۰۸... ۲۱۱... ۲۱۳...

۲- چرا عدالت علی (علیه السلام) را بر نمی تابیدند؟ ۲۱۱... ۲۱۳... ۲۱۵...

۳- چرا وزیر بودن آن حضرت بهتر است؟ ۲۱۳... ۲۱۵... ۲۱۷...

خطبه ۲۱۵... ۲۱۵... ۲۱۷...

خطبه در یک نگاه ۲۱۵... ۲۱۷... ۲۱۸...

بخش اول ۲۱۷... ۲۱۸... ۲۲۶...

من چشم فتنه را کور کردم! ۲۱۸... ۲۲۶... ۲۲۹...

پیشگویی های شگفت انگیز امام (علیه السلام) ۲۲۶... ۲۲۹... ۲۳۰...

بخش دوم ۲۲۹... ۲۳۰... ۲۳۶...

فتنه خطرناک بنی امیه! ۲۳۰... ۲۳۶... ۲۳۸...

نکته ها: ۲۳۶... ۲۳۶... ۲۳۸...

۱- ویژگی های فتنه! ۲۳۶... ۲۳۸... ۲۴۱...

۲- حکومت جنایت بار بنی امیه ۲۳۸... ۲۴۱... ۲۴۲...

بخش سوم ۲۴۱... ۲۴۲... ۲۴۵...

انتقام شدید الهی از بنی امیه ۲۴۲... ۲۴۵... ۲۴۵...

نکته ها: ۲۴۵... ۲۴۵...

۱- آن که گریزد ز خراجات شام! ۲۴۵...

۲- سرنوشت عبرت انگیز بنی امیه! ۲۴۷...

خطبه ۹۴... ۲۴۹

خطبه در یک نگاه ۲۴۹...

بخش اول ۲۵۱...

هیچ فکری به اوج معرفتش نمی رسد! ۲۵۱...

بخش دوم (و منها فی وصف الانبیاء) ۲۵۵...

موقعیت ممتاز پیامبران ۲۵۵...

بخش سوم ۲۵۹...

ویژگی های پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ۲۶۰...

نکته ها: ۲۶۵...

۱- عظمت مقام پیامبر در نظر دیگران ۲۶۵...

۲- شرافت خاندان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) ۲۶۷...

بخش چهارم ۲۷۱...

تا می توانید عمل کنید! ۲۷۱...

خطبه ۹۵... ۲۷۵

خطبه در یک نگاه ۲۷۵...

نوری که در تاریکی درخشید ۲۷۷...

خطبه ۹۶... ۲۸۱

خطبه در یک نگاه ۲۸۱...

بخش اول ۲۸۳...

آغاز و انجام او است! ۲۸۳...

بخش دوم ۲۸۷...

سخنانش بیان بود و سکوتش پرمعنا ۲۸۷...

خطبه ۹۷... ۲۹۱

خطبه در یک نگاه ۲۹۱...

بخش اول ۲۹۳...

شما بردگانی هستید در قیافه اربابان! ۲۹۴...

بخش دوم ۳۰۱...

جسم هایتان حاضر و عقل هایتان پنهان است! ۳۰۱...

بخش سوم ۳۰۵...

من به وظیفه الهی خود عمل می کنم اما شما... ۳۰۶...

مقایسه روشنی از مردم عراق و شام! ۳۰۹...

بخش چهارم ۳۱۳...

یاران واقعی پیامبر چنین بودند! ۳۱۴...

نکته ها: ۳۱۸...

۱- ولایت و عصمت اهل بیت ۳۱۸...

۲- ویژگی های کوفیان و شامیان ۳۲۰...

۳- کدام یک از صحابه؟ ۳۲۰...

خطبه ۹۸... ۳۲۳

خطبه در یک نگاه ۳۲۳...

مظالم بی حساب بنی امیه! ۳۲۶...

فجایع بی سابقه بنی امیه! ۳۲۹...

۲- گوشه دیگری از فجایع بنی امیه ۳۳۱...

خطبه ۹۹... ۳۳۵

خطبه در یک نگاه ۳۳۵...

بخش اول ۳۳۷...

تقاضای سلامت دین و تن ۳۳۷...

بخش دوم ... ۳۳۹

به سرعت همه چیز دنیا پایان می یابد ... ۳۴۰

بخش سوم ... ۳۴۵

صحنه های عبرت انگیز دنیا! ... ۳۴۶

بخش چهارم ... ۳۴۹

درهم کوبنده لذات ... ۳۴۹

نکته ها: ... ۳۵۱

۱- دنیا آن قدر هم فریبنده نیست ... ۳۵۱

۲- هوشیارترین مردم! ... ۳۵۳

خطبه ۱۰۰ ... ۳۵۵

خطبه در یک نگاه ... ۳۵۵

بخش اوّل ... ۳۵۷

با پرچم حق همراه باشید ... ۳۵۸

نکته ها: ... ۳۶۷

۱- رهبران الهی باید چنین باشند! ... ۳۶۷

۲- شکست ها پل های پیروزی است! ... ۳۶۸

بخش دوم ... ۳۶۹

در پرتو آل محمد (صلی الله علیه وآله) ... ۳۶۹

نکته ها: ... ۳۷۱

۱- یک حدیث پرمعنا ... ۳۷۱

۲- آخرین مرحله تکامل نعمت های الهی ... ۳۷۳

خطبه ۱۰۱ ... ۳۷۵

خطبه در یک نگاه ... ۳۷۵

بخش اوّل ... ۳۷۷

با تمام وجود گواهی می دهیم... ۳۷۷

بخش دوّم... ۳۸۱

آنچه می گویم عین واقعیت است... ۳۸۱

بخش سوم... ۳۸۵

فتنه حاکمان شام و سرانجام دردناکشان... ۳۸۶

نکته ها: ۳۸۹

۱- ملاحم چیست؟ ۳۸۹

۲- کوفه کانون طوفان ها و بحران ها... ۳۹۰

خطبه ۱۰۲... ۳۹۱

خطبه در یک نگاه... ۳۹۱

بخش اوّل... ۳۹۳

وحشت عظیم محشر! ۳۹۳

بخش دوّم... ۳۹۷

به هوش باشید، فتنه ها در پیش است! ۳۹۸

خطبه ۱۰۳... ۴۰۳

خطبه در یک نگاه... ۴۰۳

بخش اوّل... ۴۰۵

دنیای بی اعتبار! ۴۰۵

زهد در دنیا چیست؟ ۴۰۹

بخش دوّم... ۴۱۱

ساعات عمر به سرعت می گذرد! ۴۱۱

چشم عبرت بین! ۴۱۳

بخش سوم... ۴۱۷

عالمان و عالم نمایان... ۴۱۷

عالمان واقعی کیانند؟ ۴۲۱...

بخش چهارم ۴۲۳...

نشانه های آخر الزمان ۴۲۴...

کلام سید رضی ۴۲۸...

سرچشمه های فساد در آخر الزمان ۴۲۸...

خطبه ۱۰۴ ۴۳۱...

خطبه در یک نگاه ۴۳۱...

بخش اول ۴۳۳...

تحوّلی که بر اثر بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به وجود آمد ۴۳۴...

نکته ها: ۴۳۶...

۱- آیا پیامبری از عرب برنخاسته بود؟ ۴۳۶...

۲- قدرت در سایه دین ۴۳۷...

بخش دوّم ۴۳۹...

شکم باطل را می شکافم و حق را بیرون می آورم! ۴۳۹...

کلام سید رضی ۴۴۱...

خطبه ۱۰۵ ۴۴۳...

خطبه در یک نگاه ۴۴۳...

بخش اول ۴۴۵...

اوصاف برجسته پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۴۴۵...

بخش دوم ۴۴۹...

از شما انتظار نداشتم! ۴۵۰...

بخش سوم ۴۵۷...

دست از دامن رهبر الهی خود بردارید ۴۵۸...

بخش چهارم ۴۶۱...

- وظایف امام و مردم ۴۶۲...
خطبه ۱۰۶ ۴۶۷...
 خطبه در یک نگاه ۴۶۷...
 بخش اوّل ۴۶۹...
 ویژگی های ارزشمند اسلام ۴۷۰...
 نکته ها: ۴۷۶...
 ۱- جایگاه دنیا و آخرت در جهان بینی اسلامی ۴۷۶...
 ۲- اسلام شریعت سهل و آسان ۴۷۸...
 بخش دوّم ۴۸۱...
 صفات و مقامات پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۴۸۲...
 کلام مرحوم سید رضی ۴۸۶...
 اعتراف جالب! ۴۸۶...
 بخش سوم ۴۸۹...
 افسوس که قدر این نعمت را نشناختید ۴۹۰...
 انتقام عجیب عباسیان از امویان! ۴۹۵...
خطبه ۱۰۷ ۵۰۱...
 خطبه در یک نگاه ۵۰۱...
 بر زخم دلم مرهم نهادید ۵۰۴...
خطبه ۱۰۸ ۵۰۷...
 خطبه در یک نگاه ۵۰۷...
 تجلی خدا بر بندگان ۵۰۹...
 وسعت علم خداوند ۵۱۲...
 بخش دوّم ۵۱۵...
 توصیف شایسته ای از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ۵۱۵...

- بخش سوّم ۵۱۹...
 طیب سیّار! ۵۱۹...
 بخش چهارم ۵۲۵...
 پیکرهای بی روح! ۵۲۵...
 وجود بی خاصیت، همچون عدم است ۵۲۸...
 بخش پنجم ۵۳۱...
 جباران بنی امیّه همه چیز را درهم می کوبند ۵۳۲...
 یک قانون کلی درباره حکومت های خودکامه! ۵۳۵...
 بخش ششم ۵۳۷...
 بیدار شوید آینده شومی در پیش است! ۵۳۸...
 بخش هفتم ۵۴۵...
 پوستین وارونه! ۵۴۵...
 آثار سلطه فرومایگان! ۵۴۹...
 خطبه ۱۰۹ ۵۵۳...
 خطبه در یک نگاه ۵۵۳...
 بخش اوّل ۵۵۵...
 اوصاف کمال پروردگار ۵۵۶...
 بخش دوّم ۵۶۵...
 عظمت و عبودیت فرشتگان ۵۶۶...
 بخش سوم ۵۷۱...
 ترسیم گویایی از سرای دیگر ۵۷۲...
 عشق های مقدّس و نامقدّس ۵۷۷...
 بخش چهارم ۵۸۳...
 مراحل تکان دهنده مرگ ۵۸۵...

- لحظه هولناک جان دادن ... ۵۹۰
- بخش پنجم ... ۵۹۳
- رستاخیز انسانها ... ۵۹۴
- بخش ششم ... ۵۹۹
- آخرین منزلگاه هستی ... ۶۰۰
- برنامه عالی هدایت ... ۶۰۴
- بخش هفتم ... ۶۰۷
- زهد پیامبر خدا ... ۶۰۸
- شرط اصلی رهبری پیشوایان ... ۶۱۰
- بخش هشتم ... ۶۱۳
- شرح و تفسیر ... ۶۱۳
- شاخه های درخت پر بار نبوت ... ۶۱۳
- خطبه ۱۱۰ ... ۶۱۷**
- خطبه در یک نگاه ... ۶۱۷
- بخش اول ... ۶۱۹
- کارآمدترین وسیله ها ... ۶۲۰
- فلسفه احکام ... ۶۳۰
- بخش دوم ... ۶۳۳
- از این راه به سوی خدا آید ... ۶۳۳
- سرنوشت عالمان بی عمل! ... ۶۳۸

نهج البلاغه

خطبه ۹۱

خطبه ۹۱ (خطبه اشباح)

و من خطبه له علیه السلام

تعرف بخطبه الاشباح و هی من جلائل خطبه (علیه السلام)

۱. سند خطبه: در کتاب «مصادر نهج البلاغه» چنین آمده است که: تعبیر «سید رضی» در آغاز این خطبه، برای پی بردن به سند آن کافی است. چرا که او این خطبه را از «مسعدة بن صدقه» از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است و می دانیم که «مسعدة» دارای کتاب هایی از جمله: کتاب «خطب امیر مؤمنان (علیه السلام)» است؛ این کتاب تا زمان «سید هاشم بحرانی» (محدث معروف که در قرن یازدهم می زیسته) وجود داشته و در اختیار او بوده است؛ زیرا روایات فراوانی در کتاب معروفش «تفسیر برهان» از آن نقل کرده است.

به هر حال، این خطبه از خطبه های مشهور امیرمؤمنان است، که جمعی از علمای اسلام، قبل و بعد از «سید رضی» آن را در کتاب های خود نقل کرده اند. «احمد بن عبد ربّه» مالکی در «عقد الفرید» و «شیخ صدوق» در کتاب «توحید» (با تفاوتی در الفاظ) آن را نقل کرده اند (این هر دو قبل از سید رضی می زیسته اند).

سپس «زمخشری» در «ربیع الأبرار» و «ابن اثیر» در «نهایه» بخش هایی از آن را ذکر کرده اند. به گفته مرحوم «سید بن طاووس» محتوای این خطبه به قدری عظمت دارد که خودش گواه بر صدق و اعتبارش می باشد و نیازی به سند متواتر ندارد (چرا که بسیار بعید است، چنین مضامینی از غیر معصوم صادر شود). (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۱۶۸).

رَوَى مَسْعَدَةُ بْنُ صَدَقَةَ عَنِ الصَّادِقِ، جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) أَنَّهُ قَالَ: خَطَبَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِهَذِهِ الْخُطْبَةِ عَلَى مَنبَرِ الْكُوفَةِ، وَ ذَلِكَ أَنَّ رَجُلًا أَتَاهُ فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْ لَنَا رَبَّنَا مِثْلَمَا نَرَاهُ عَيَانًا لِنَزِدَّ لَهُ حُبًّا وَ بِهِ مَعْرِفَةٌ، فَغَضِبَ وَ نَادَى: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ، فَاجْتَمَعَ النَّاسُ حَتَّى غَصَّ الْمَسْجِدَ بِأَهْلِهِ، فَصَعِدَ الْمَنبَرِ وَ هُوَ مُغْضَبٌ مُتَغَيِّرُ اللَّوْنِ، فَحَمَدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ثُمَّ قَالَ:...

این خطبه که به خطبه «اشباح» معروف است، از خطبه های درخشان آن حضرت می باشد.

مسعد بن صدقه از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: امیر مؤمنان (علیه السلام) این خطبه را بر منبر کوفه به این جهت ایراد کرد که شخصی از امام (علیه السلام) خواست، خدا را آن چنان برایش توصیف کند که گویا او را با چشم می بیند، تا بر معرفتش افزوده گردد! امام (علیه السلام) از این سخن خشمگین شد و اعلام کرد همه حاضر شوند؛ مسجد پر از جمعیت شد، امام (علیه السلام) بر منبر قرار گرفت، در حالی که غضبناک بود و رنگ چهره اش متغیّر؛ پس از ستایش خداوند و درود بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) چنین فرمود:...

خطبه در یک نگاه

این خطبه از خطبه های بسیار پر ارزش، پر محتوا و فصیح و بلیغ است، که گواه دیگری بر عظمت امیر مؤمنان (علیه السلام) و ارتباطش با عالم قدس، و بهره گیری اش از علم بی انتهای الهی است.

«ابن ابی الحدید» در شرح بخشی از این خطبه می گوید: «هنگامی که انسان به این سخنان ربّانی و الفاظ قدسی نگاه می کند، فصاحت عرب در نظرش رنگ می بازد و نسبت سخنان فصحای عرب به این خطبه، همچون

نسبت خاک است به طلای ناب؛ و اگر فرض کنیم عرب توانایی برآوردن الفاظ فصیحی شبیه این الفاظ را داشته باشد، کجا می تواند محتوایی این چنین بیاورد؛ عرب جاهلی (که در فصاحت معروف است) و حتی صحابه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به این معانی عمیق آسمانی پی نمی بردند، تا بخواهند از آن سخن بگویند».

سپس «ابن ابی الحدید» بعد از تجلیل فراوان از این خطبه، می افزاید: «سوگند یاد می کنم! که اگر انسان آگاه و دانا در این سخن دقت کند، اندامش به لرزه در می آید و قلبش تکان می خورد و عظمت خداوند را با تمام وجود خود احساس می کند و گویی از کثرت شوق، هوش از سرش می پرد و روحش می خواهد از بدن پرواز کند».^۱

به هر حال، این خطبه دارای چند بخش است که هر کدام دیگری را تکمیل می کند:

در بخش اول، قسمتی از اوصاف پروردگار جهت آماده کردن افکار برای پذیرش حقایق بعد از آن، آمده است.

در بخش دوم، به سؤال پرسش کننده ای که از اوصاف پروردگار پرسیده بود پاسخ می گوید و معیار را در اسما و صفات پروردگار، قرآن مجید قرار می دهد و به او توصیه می کند که مخصوصاً در این بحث، از آیات قرآن جدا نشود.

در بخش سوم، به عدم احاطه علمی انسان به کنه ذات و صفات خدا اشاره می فرماید .

در بخش چهارم، از تدبیر خداوند در جهان خلقت - که آینه ای است برای تجلی ذات و صفات او - بحث می فرماید.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۶، صفحه ۴۲۵.

در بخش پنجم، سخن از آفرینش آسمان های با عظمت است، که جلوه گاه عظمت خدا است.

در بخش ششم، از آفرینش فرشتگان و صفات و ویژگی آنها سخن می گوید.

در بخش هفتم، توجّه شنوندگان را از عالم بالا به جهان پایین معطوف می دارد و از آفرینش زمین سخن به میان می آورد.

در بخش هشتم، به آفرینش آدم (علیه السلام) و بعثت انبیا و ارسال رسل اشاره شده است.

در بخش نهم، از علم خداوند به غیوب و آگاهی او بر تمام اسرار وجود انسان و اعمال و نیات و افکار و اسرار نهفته در درون سینه او، سخن می گوید.

و بالأخره در دهمین و آخرین بخش، با دعاهای بسیار پر معنا و پر محتوا، خطبه را به پایان می برد و از مجموع این بخش ها، معجون حیات بخشی برای تلطیف روح انسان و سیر او در مسیر قرب الی الله و اصلاح فکر و اعمال انسان ساخته و در اختیار همگان می گذارد.^۱

در مورد علّت نامگذاری این خطبه به عنوان «اشباح» میان محققان گفتگو است. بعضی گفته اند، «اشباح» کنایه از فرشتگان است و از آنجا که بخش مهمّی از این خطبه، در مورد فرشتگان سخن می گوید به خطبه «اشباح» نامگذاری شده است.

بعضی احتمال داده اند که کلمه «اشباح» در این خطبه وجود داشته و چون «سید رضی» عادت بر این دارد که از خطبه گلچین می کند، و تمام آن

۱. توجّه داشته باشید که این خطبه در یک تقسیم کلی، به ده بخش تقسیم شده است، و گرنه برخی از این بخش ها، به بخش های دیگری نیز تقسیم می شود؛ از این رو، ما در شرح و تفسیر این خطبه، آن را در نهایت به بیست و چهار بخش رسانده ایم.

را نقل نمی کند این بخش از خطبه را انداخته است و آن جمله، احتمالاً این بوده است: «وَكَيْفَ يُوصَفُ بِالْأَشْبَاحِ وَيَنْعَتُ بِاللَّسُنِ الْفِصَاحِ؛ چگونه ممکن است خداوند به اشباح و اجسام توصیف شود و چگونه ممکن است زبان های فصیح و گویا قدرت، بر بیان وصف او داشته باشند». (این جمله را مرحوم «صدوق» در کتاب «توحید» در خطبه ای که شباهت با قسمتی از خطبه اشباح دارد، آورده است).^۱

احتمال دیگر در این نامگذاری این است که، چون خطبه طولانی بوده و یکی از معانی اصلی «شَبَحَ» گسترش و وسعت و امتداد چیزی است،^۲ به این نام، نامیده شده است.

در اینجا این سؤال پیش می آید که در مقدمه خطبه خواندیم، حضرت از سؤال شخص سائل، درباره صفات خدا غضبناک شد و مردم را دعوت به اجتماع کرد و این خطبه جامع را برای همه ایراد فرمود؛ این غضب و خشم، مولود چه بود؟

در پاسخ این سؤال نکاتی به نظر می رسد؛ از جمله اینکه: لحن این سؤال نشان می دهد که گویا او انتظار داشت خداوند صفاتی همچون صفات مخلوقین داشته باشد؛ چون تعبیر به «رؤیت» کرد، چیزی که متناسب عقیده مجسمه (یعنی آنهایی که به جسمیت خدا قائلند) بود.

دیگر اینکه، شاید خشم و غضب حضرت از این نظر بود که چرا با گذشتن این همه مدت از طلوع اسلام، هنوز بعضی از مسلمانان آگاهی کافی از صفات پروردگار ندارند!

۱. توحید صدوق، صفحه ۷۹، حدیث ۳۴.

۲. «ابن فارس» در «مقایس اللغة» در تفسیر «شبح» می گوید: «أَصْلُ صَحِيحٍ يَدُلُّ عَلَى امْتِدَادِ الشَّيْءِ فِي عَرَضٍ، مِنْ ذَلِكَ «الشَّبْحُ» وَهُوَ الشَّخْصُ، سُمِّيَ بِذَلِكَ، لِأَنَّهُ فِيهِ امْتِدَادٌ أَوْ عَرَضٌ».

یا اینکه!، چرا مخالفان بیست و پنج سال آن حضرت را خانه نشین کردند و نگذاشتند بیشتر به تعلیم و تربیت مردم بپردازد و آنها را به معارف اسلام آشنا سازد.

بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَفِرُّهُ الْمَنَعُ وَالْجُمُودُ، وَلَا يُكَدِّبُهُ الْأَعْطَاءُ وَالْجُودُ؛ إِذْ كُلُّ مُعْطٍ مُتْتَقِصٌ سِوَاهُ، وَكُلُّ مَانِعٍ مَذْمُومٌ مَا خَلَاهُ؛ وَهُوَ الْمَنَّانُ بِقَوَائِدِ النِّعَمِ، وَ عَوَائِدِ الْمَزِيدِ وَالْقِسَمِ؛ عِيَالُهُ الْخَلَائِقُ، ضَمِنَ أَرْزَاقَهُمْ، وَقَدَّرَ أَقْوَاتَهُمْ، وَ نَهَجَ سَبِيلَ الرَّاعِبِينَ إِلَيْهِ، وَالطَّالِبِينَ مَا لَدَيْهِ، وَ لَيْسَ بِمَاسْتَلٍ بِأَجُودَ مِنْهُ بِمَا لَمْ يُسْأَلْ. الْأَوَّلُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ قَبْلُ فَيَكُونُ شَيْءٌ قَبْلَهُ، وَ الْآخِرُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ بَعْدُ فَيَكُونُ شَيْءٌ بَعْدَهُ، وَالرَّادِعُ أَنَا سَيَّ الْأَبْصَارِ عَنْ أَنْ تَنَالَهُ أَوْ تُدْرِكَهُ، مَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِ ذَهْرٌ فَيَخْتَلَفَ مِنْهُ الْحَالُ، وَ لَا كَانَ فِي مَكَانٍ فَيَجُوزَ عَلَيْهِ الْإِنْتِقَالُ. وَلَوْ وَهَبَ مَا تَنَفَّسَتْ عَنْهُ مَعَادِنُ الْجِبَالِ، وَ ضَحِكَتْ عَنْهُ أَصْدَافُ الْبِحَارِ، مِنْ فِلِزِّ الْجَيْنِ وَ الْعَقِيَانِ، وَ نَثَارَةِ الدَّرِّ وَ حَصِيدِ الْمَرْجَانِ، مَا أَثَّرَ ذَلِكَ فِي جُودِهِ، وَ لَا أَنْفَدَ سَعَةَ مَا عِنْدَهُ، وَ لَكَانَ عِنْدَهُ مِنْ ذَخَائِرِ الْأَنْعَامِ مَا لَا تُنْفِدُهُ مَطَالِبُ الْأَنْامِ، لِأَنَّهُ الْجَوَادُ الَّذِي لَا يَغِيضُهُ سُؤَالُ السَّائِلِينَ وَ لَا يُبْخِلُهُ إِلْحَاحُ الْمُلْحِحِينَ.

ترجمه

حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که بازداشتن و امساک چیزی بر دارایی اش نمی افزاید، و سخاوت و بخشش او را فقیر نمی سازد؛ چراکه هر بخشنده ای غیر از او دارایی اش نقصان می یابد، و هرکس جز او، دست از عطا و بخشش بازدارد، مذموم شمرده می شود. اوست بخشنده انواع نعمت ها و افزون کننده درآمدها و بهره ها. همه بندگان جیره خوار اویند، و روزی همه آنها را تضمین کرده، و قوت آنها را معین ساخته است

و راه را به علاقه‌مندان خود، و جویندگان آنچه نزد اوست، نشان داده است. چنان نیست که سخاوت او در آنجا که از وی چیزی بخواهند، بیشتر از موقعی باشد که از او نخواهند. او آغازی است که قبل ندارد، تا پیش از او چیزی باشد، و پایانی است که بعد ندارد، تا بعد از او وجودی باشد (بلکه از ازل تا ابد بوده و خواهد بود).

مردمک چشم‌ها را، از مشاهده و درک ذاتش بازداشته است (نه چشم ظاهر او را می‌بیند، و نه چشم باطن به کنه ذاتش می‌رسد). زمانی بر آن نگذشته تا حالش دگرگون شود، و در مکانی نبوده که جابه‌جایی برای او تصور شود. اگر آنچه از درون سینه معادن کوهها بیرون می‌ریزد، یا از دهان صدف‌های دریا خارج می‌شود: از نقره خالص و طلای ناب و دانه‌های دُرّ و شاخه‌های مرجان (و در یک کلمه، تمام ذخایر جهان) را ببخشد، در جود و سخایش کمترین اثری نمی‌گذارد، و از وسعت نعمت‌هایش نمی‌کاهد؛ آن قدر نزد او از ذخایر نعمت‌ها است، که تقاضاهای مردم آن را از میان نمی‌برد؛ چرا که او سخاوتمندی است که پاسخ‌گویی به تقاضای سائلان، چیزی از او نمی‌کاهد، و اصرارِ اصرارکنندگان، او را به بخل‌وانمی‌دارد.

شرح و تفسیر

جود و بخشش بی‌انتهای او

همان‌گونه که در مقدمه خطبه آمد، انگیزه ایراد این خطبه از سوی امام (علیه السلام) این بود که شخصی از آن حضرت، توصیف خداوند را خواست؛ توصیفی که به منزله عیان و مشاهده باشد و از آنجا که این سخن، بوی اعتقاد به جسمیت خداوند، یا لااقل داشتن اوصاف ممکنات می‌دهد، امام، سخت خشمگین شد و چهره اش دگرگون گشت و برای اصلاح این

گونه طرز فکرها و هدایت به صراط مستقیم در اوصاف الهی، این خطبه را ایراد فرمود.

به همین دلیل، خطبه از دقیق ترین اوصاف پروردگار - که بیانگر جدایی او از اوصاف همه مخلوقات و تفاوت او با آنهاست - آغاز شده است. نخست می فرماید: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که بازداشتن و امساک، چیزی بر دارایی او نمی افزاید، و سخاوت و بخشش، او را فقیر نمی سازد». (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَفْرُهُ الْمَنَعُ وَالْجُمُودُ، وَ لَا يَكْدِيهِ^۲ الْإِعْطَاءُ وَالْجُودُ).

سپس به دلیل آن پرداخته، می فرماید: «چون هر بخشنده ای غیر از او، دارایش نقصان می یابد و هر کس جز او، دست از عطا و بخشش باز دارد، مذموم شمرده می شود». (إِذْ كُلُّ مَعْطٍ مُتَّقِصٌ سِوَاهُ، وَ كُلُّ مَانِعٍ مَذْمُومٌ مَاخَلَاهُ).

می دانیم یکی از ارکان اصلی معرفت صفات پروردگار این است که بدانیم او وجودی است از هر نظر بی نهایت و هیچ گونه محدودیتی در ذات و صفات او نیست؛ بدیهی است که نامحدود، هر چه از او بر دارند، باز هم نامحدود است؛ یعنی کاستی در آن راه نمی یابد. به این ترتیب، اگر به هر انسانی به اندازه این جهان ماده ببخشد، باز هم کمترین کاستی در خزاین نعمت های او پدید نمی آید. و نیز به همین دلیل اگر چیزی را از کسی باز دارد، به یقین جای نکوهش نیست؛ چون در ذات بی نهایت، بخل تصور نمی شود! حتماً دلیل و حکمتی داشته است.

۱. «يَقْرُهُ» از ماده «وفور» به معنی فزونی و فراوانی و کامل کردن است.

۲. «يَكْدِيهِ» از ماده «كَدَى» (بر وزن کسب) به معنی بخل ورزیدن، محبوس ساختن و تقاضای کردن از دیگری است.

به تعبیر دیگر: بخشش و منع او بر حسب لیاقت ها و استعدادها و شایستگی هاست و از این رو، جایی برای گفتگو و چون چرا باقی نمی ماند.

در حدیث قدسی می خوانیم: «یا عِبَادِی! لَوْ أَنَّ أَوْلَکُمْ و آخِرَکُمْ و اِنْسَکُمْ و جَنَّتْکُمْ، قَامُوا فِی صَعِیدٍ وَاحِدٍ، فَسَأَلُونِی فَأَعْطِیْتُ کُلَّ إِنْسَانٍ مَسْأَلَتَهُ مَا نَقَصَ ذَلِکَ مِنِّی عِنْدِی شَیْئاً إِلَّا کَمَا یَنْقُصُ الْمَخِیْطُ إِذَا دَخَلَ الْبَحْرُ؛ ای بندگان من! اگر اولین و آخرین شما، انسانها و پریان، همه در میدان وسیعی بایستند و از من تقاضای (زیادی) کنند و به هر کس آنچه بخواهد بدهم، همه اینها چیزی از خزاین من کم نمی کند، مگر به آن مقدار که سوزن را وارد دریا کنند و بیرون آورند؛ (بدیهی است چیزی از آب دریا بر سوزن نمی ماند جز رطوبت فوق العاده ناچیز، و این مثالی است برای کمترین نقصان در برابر بزرگترین منبع؛ و در واقع حتی از این هم کمتر است. یا به تعبیر بهتر: هیچ کاستی در خزاین نامتناهی او پیدا نمی شود)»^۱ و در حدیث قدسی دیگر می خوانیم که خداوند می فرماید: «إِنَّ مِنْ عِبَادِی مَنْ لَا یَصْلِحُهُ إِلَّا الْفَاقَةُ، وَ لَوْ أُعْیِنَتْهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِکَ؛ بعضی از بندگان من هستند که صلاح آنها در آن است که نیازمند باشند و اگر آنانرا غنی سازم، فاسد می شوند».^۲ سپس در ادامه این سخن، به اوصاف دیگری که در ارتباط با همین جود و عطای الهی است پرداخته، چنین می فرماید: «اوست بخشنده انواع نعمت ها و افزون کننده درآمدها و بهره ها». (وَ هُوَ الْمَنَّانُ بِفَوَائِدِ النُّعْمِ، وَ عَوَائِدِ الْمَزِیدِ وَ الْقِسْمِ).

از آنجا که توجه به نعمت های الهی، بر اساس این واقعیت که وجدان انسان، شکر مُنعم را لازم می شمرد و توجه بندگان را به او معطوف

۱. منهاج البراعه، جلد ۶، صفحه ۲۸۸.

۲. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۱۴۰، حدیث ۳۱.

می دارد، امام (علیه السلام) در آغاز این خطبه به سراغ این معنا می رود، تا دل های شنوندگان را برای پذیرش بحث های آینده آماده سازد.

تعبیر به «مَنان» (از ماده «من») به معنای بسیار بخشنده است و «فَوَائِدُ النَّعْمِ» مفهوم وسیعی دارد که هرگونه نعمت مادی و معنوی را شامل می شود. در اینکه چه تفاوتی میان این جمله و جمله «عَوَائِدُ الْمَزِيدِ وَالْقِسْمِ» می باشد؟ چند احتمال وجود دارد؛ نخست اینکه، تعبیر اول اشاره به ضروریات زندگی است و تعبیر دوم اشاره است به مسائل رفاهی و آنچه مایه آرامش و آسایش و لذت و نشاط می گردد.

یا اینکه تعبیر اول اشاره به نعمت های فردی است و تعبیر دوم (با توجه به تعبیر «الْقِسْمِ» که از ماده قسمت است) اشاره به بهره های اجتماعی است. یا اینکه «فَوَائِدُ النَّعْمِ» اشاره به روزی هایی است که به هر حال به سراغ انسان می آید، مانند: آب و هوا و نور آفتاب و روزی های ناخواسته و بی تلاش؛ و تعبیر به «عَوَائِدُ الْمَزِيدِ وَالْقِسْمِ» ناظر به روزی هایی است که با تلاش و کوشش و مدیریت صحیح و درایت و هوشیاری نصیب انسان می شود. این احتمال وجود دارد که دو تعبیر فوق اشاره به همه این تفسیرها باشد.

در توصیف بعد و ادامه همین مطلب، می افزاید: «همه بندگان، جیره خوار اویند، و روزی همه آنها را تضمین کرده، و قوت آنها را معین ساخته است». (عِيَالُهُ الْخَالِئِقُ، ضَمِنَ أَرْزَاقَهُمْ، وَقَدَّرَ أَقْوَاتَهُمْ).

تعبیر به «عیال» از یک سو، اشاره به محبت و عنایت پروردگار نسبت به بندگان است، و از سوی دیگر مقدمه ای است برای بیان تضمین ارزاق آنها؛ چرا که هر کس در برابر عیال و اهل بیت خود، احساس مسئولیت می کند. امکان ندارد خداوند بنده ای را بیافریند، ولی روزی او را مقدر نساخته باشد و اگر می بینیم در جهان امروز و دیروز، جمعی از گرسنگی جان می بازند،

به دلیل مظالم و افزون طلبی هایی است که ظالمان و ستمگران دارند و بهره دیگران را، غاصبانه به خود اختصاص می دهند. و گاه نیز به دلیل عدم تلاش و کوشش و به کار نبستن مدیریت صحیح است؛ و گرنه این سفره گسترده الهی، پاسنگوی نیازهای همه انسانها تا پایان جهان است.

سپس به نعمت های معنوی پرداخته، می فرماید: «خداوند راه را به علاقه مندان خود، و جویندگان آنچه نزد اوست، نشان داده است، (تا هر کس طالب او و عاشق اوست، در این راه گام نهد و به جوار قرب او بشتابد)». (وَنَهَجَ سَبِيلَ الرَّاعِبِينَ إِلَيْهِ، وَ الطَّالِبِينَ مَالِدِيَهُ).

به این ترتیب، تمام اسباب سعادت انسانها را در جنبه های مادی و معنوی، فراهم ساخته است و راه را از چاه نشان داده، بی آنکه کسی را اجبار به پیمودن، یا ترک سلوک این راه کند؛ این انسانها هستند که با تصمیم و اراده خویش، از این منابع نعمت، می توانند بهره بگیرند.

در آخرین جمله در رابطه با همین نعمت ها به یکی دیگر از اوصاف خاص حضرتش می پردازد و می فرماید: «چنان نیست که سخاوت خداوند در آنجا که از وی چیزی بخواهند بیشتر از موقعی باشد که از او نخواهند» (وَلَيْسَ بِمَا سُئِلَ بِأَجْوَدَ مِنْهُ بِمَا لَمْ يُسْأَلِ).

این تعبیر اشاره لطیفی به این حقیقت است که جود و بخشش خداوند بر اساس لیاقت ها و شایستگی هاست، نه بر حسب اصرارها و تقاضاها و اگر دعا یکی از اسباب نعمت های الهی است، به خاطر آن است که دعا کننده اگر شرایط دعا را فراهم سازد، شایستگی و لیاقتش فزون می گردد؛ چرا که دعای صحیح، انسان را به توبه و انابه و اصلاح خویشتن و ذکر خدا وا می دارد، که هر کدام سبب شایستگی بیشتری می شود.

«ابن ابی الحدید» در تفسیر جمله «وَلَيْسَ مَا سُئِلَ بِأَجْوَدَ...» می گوید: «در آن معنای لطیفی نهفته شده، زیرا این از ویژگی های بشر است که وقتی

مورد درخواست قرار بگیرند و به آنها اصرار کنند، بیشتر اقدام به بخشش می کنند و اگر کسی سؤال نکند، یا کمتر می بخشند، (و یا اصلاً نمی بخشند) ولی جود و سخای الهی عام و فراگیر است و در همه حال شامل حال بندگان می شود، (چه درخواست کنند و چه نکنند. هر چند دعا و ذکر خدا و توجه به ذات پاک او، شایستگی بیشتری برای عطا به انسان می دهد).»^۱

اضافه بر این، انسانها به خاطر نیاز و نقصانشان نسبت به چیزهایی که مورد احتیاج آنهاست، کمتر سخاوت به خرج می دهند، تا چیزهایی که به آن نیاز ندارند؛ ولی از آنجا که نیاز و نقصان در ذات پاک خداوند راه ندارد، این تفاوت نیز در آنجا بی مفهوم است.

در ادامه این اوصاف که مربوط به صفات افعال و رزق و روزی بود، امام (علیه السلام) اشاره به چهار وصف از صفات ذات او می کند؛ نخست می فرماید: «او آغازی است که قبل ندارد تا پیش از او چیزی باشد، و پایانی است که بعد ندارد تا بعد از او وجودی باشد (او از ازل تا ابد بوده و خواهد بود)». (الأوّل الذی لم یکن له قبل فیکون شیء قبّله، و الآخر الذی لیس له بعد فیکون شیء بعده).

می دانیم اساس و پایه اصلی در معرفت ذات و صفات خداوند، مسأله نامحدود بودن اوست؛ او کمال مطلق است و وجودی است نامتناهی از هر جهت؛ و به همین دلیل همیشه بوده و همیشه خواهد بود.

در عالم ممکنات، ممکن است چیزی اوّل باشد نسبت به آنچه بعد از آن می آید و در عین حال، قبل از آن نیز اشیایی باشند؛ چرا که آغاز و انجام بودن در ممکنات، یک امر نسبی است؛ تنها ذات پاک خداست که نه چیزی قبل از آن بوده و نه چیزی بعد از آن خواهد بود. بدیهی است اولیّت

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۶، صفحه ۴۰۰.

خداوند و آخر بودن او به معنای اول و آخر زمانی نیست! چرا که زمان از حرکت موجودات بوجود می آید (زمان مقدار حرکت است؛) و می دانیم در ذات او حرکت و تغییر امکان پذیر نیست، چرا که حرکت یا به سوی کمال است و یا به سوی نقصان؛ او کمال مطلق است و نقصانی در او راه ندارد.

و در سوّمین وصف می فرماید: «مردمک چشمها را از مشاهده و درک ذاتش باز داشته است (نه چشم ظاهر او را می بیند و نه چشم باطن به کنه ذاتش می رسد)» (وَ الرَّادِعُ أَنَسِيَّ^۱ الْأَبْصَارِ عَن أَنْ تَنَالَهُ أَوْ تُدْرِكَهُ).

نه چشم ظاهر او را می بیند، چرا که جسم نیست و مکان و جهت ندارد و نه چشم باطن کنه ذاتش را مشاهده می کند، چرا که محدود، توان دیدن نامحدود را ندارد. بنابراین، تعبیر به «رادع» (بازدارنده) به این معنا نیست که حجابی ایجاد کرده؛ بلکه کنایه از این است که ذات او برتر و بالاتر از این است که با چشم ظاهر یا باطن دیده شود.

قرآن مجید نیز می فرماید: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ؛ چشمها او را نمی بیند و او چشمها را می بیند».^۲

و هنگامی که بنی اسرائیل تقاضای مشاهده او را کردند، به موسی فرمود: «نگاهی به کوه کن، اگر در برابر جلوه ذات من پا بر جا ماند مرا خواهی دید، ولی کوه در برابر تجلّی حق چنان از هم متلاشی شد که همه

۱. «اناسی» جمع «انسان» که معمولاً به افراد بشر گفته می شود. ولی گاه این واژه به معنای مردمک چشم به کار می رود (توجه داشته باشید که مردمک نیز از کلمه مردم گرفته شده) به خاطر عکسی که از افراد در آن منعکس می شود. شاعر می گوید:

ز گریه، مردم چشمش نشسته در خون است *** بین که در طلبت حال مردمان چون است!

۲. سوره انعام، آیه ۱۰۳.

بنی اسرائیل به خاک افتادند و هنگامی که به حال نخست بازگشتند اعتراف کردند که ذات پاک او برتر از آن است که انسان آن را ببیند.^۱

در چهارمین و پنجمین وصف که مکمل اوصاف پیشین است می افزاید: «زمانی بر او نگذشته تا حالش دگرگون گردد، و در مکانی نبوده که جابه جایی برای او تصور شود». (مَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِ ذَهْرٌ فَيَخْتَلِفُ مِنْهُ الْحَالُ، وَ لَا كَانَ فِي مَكَانٍ فَيَجُوزُ عَلَيْهِ الْإِنْتِقَالُ).

در واقع این دو وصف اشاره به نفی زمان و مکان و عوارض آنها از ذات پاک خداوند است؛ ذاتی که بی نهایت است حرکتی در آن تصور نمی شود و به همین دلیل تحت سیطره زمان واقع نخواهد شد و نیز به همین دلیل حالات مختلف و حرکت به سوی کمال یا نقصان در آن راه ندارد؛ او جسم نیست، تا مکان بخواهد؛ محدود نیست، تا جای معینی داشته باشد و به همین دلیل، جابه جایی برای او متصور نیست.

بار دیگر امام (علیه السلام) به وصف جود و بخشش خداوند باز می گردد و سخن از دریای بی کران جود و سخایش می گوید تا حس شکرگزاری بندگان را برانگیزد و به ذات پاکش امیدوار سازد و به معرفت صفات جلال و جمالش رهنمون گردد. می فرماید: «اگر آن چه از درون سینه معادن کوهها بیرون می ریزد یا از دهان صدفهای دریا خارج می شود، از نقره خالص و طلای ناب و دانه های درّ و شاخه های مرجان (و در یک کلمه تمام ذخایر جهان) را ببخشد، در جود و سخایش کمترین اثری نمی گذارد و از وسعت نعمت هایش نمی کاهد و آنقدر نزد او از ذخایر نعمتهاست که تقاضاهای مردم آن را از میان نمی برد؛ چرا که او سخاوتمندی است که پاسخ گویی به درخواست سائلان چیزی از او کم نمی کند؛ و اصرار اصرار کنندگان او را به بخل و نمی دارد». (وَلَوْ وَهَبَ مَا تَنَفَّسَتْ عَنْهُ مَعَادِنُ الْجِبَالِ، وَ

۱. برگرفته از آیه ۵۵ سوره بقره و ۱۴۳ سوره اعراف.

صَحِكَتْ عَنْهُ أَصْدَافُ الْبَحَارِ، مِنْ فِلِزِّ اللَّجَيْنِ^۱ وَ الْعُقَيَانِ^۲، وَ نُثَارَةَ^۳ الدُّرِّ، وَ حَصِيدِ الْمَرْجَانِ، مَا أَثَرَ ذَلِكَ فِي جُودِهِ، وَ لَأَنْفَدَ سَعَةً مَا عِنْدَهُ، وَ لَكَانَ عِنْدَهُ مِنْ ذَخَائِرِ الْأَنْعَامِ، مَا لَا تُنْفِدُهُ مَطَالِبُ الْأَنْامِ، لِأَنَّهُ الْجَوَادُ الَّذِي لَا يَغِيضُهُ^۴ سُؤَالُ السَّائِلِينَ، وَ لَا يَبْخُلُهُ^۵ الْإِحَاحُ الْمُلْحِينِ).

تعبیری از این زیباتر و رساتر درباره جود و سخای خداوند متعال و گسترش دامنه نعمت های او پیدا نمی شود، که اگر تمام معادن و ذخایر گرانبهای دنیا را که در عمق کوهها و دل دریاها و خزاین انسانها وجود دارد، یکجا به یک نفر ببخشد، سر سوزنی در گنجینه مواهب او اثر نمی گذارد! چرا که با یک فرمان «كُنْ» به مصداق «فَيَكُونُ» هزاران هزار امثال آن در عرصه هستی ظاهر می شود و نیز به همین دلیل است که درخواست های مکرر و اصرارهای اصرار کنندگان، او را به بخل و انانیت نمی دارد و در خشم و غضب فرو نمی برد؛ کسانی از تقاضاهای مکرر ناراحت می شوند، که منابعشان محدود است و با بخشش کاستی می گیرد و سرانجام پایان می یابد و به همین دلیل اگر دست حاجت می بریم، باید نزد خداوندی ببریم که کریم است و بخشنده و جواد و رحیم.

تعبیر به «تَنْفُسُ» درباره معادن کوهها، اشاره لطیفی است به بیرون افکندن معادن از درون آنها به سبب ریزشها، زلزله ها و شکاف هایی که بر اثر

۱. «لُجَيْن» (بر وزن حسین) به معنای نقره است.

۲. «عُقَيَان» به معنای طلای خالص است.

۳. «نُثَارَةُ» از ماده «نثر» (بر وزن نصر) به معنای پراکندن است و از آنجا که دهانه صدفها در دریاها شکافته می گردد و دانه های در به هر سو پراکنده می شود، این تعبیر به کار رفته است.

۴. «يَغِيضُ» از ماده «غیض» (بر وزن فیض) به معنای نقصان یافتن و فرورفتن آب در زمین است و در جمله بالا اشاره به این است که چشمه جوشان فیض پروردگار، با بخشش ها هرگز نقصان نمی یابد.

گذشت زمان در آنها پیدا می شود. و تعبیر به «ضحک» (خنده) درباره صدف ها اشاره به شکاف هایی است که در دهانه آنها پیدا می شود و لؤلؤهای غلتان از آن بیرون می ریزد؛ همان گونه که انسان های زیبا، به هنگام خندیدن، دندانهای همچون مرواریدشان نمایان می گردد، صدف های دریا نیز وقتی می خندند دانه های لؤلؤ در آنها آشکار می شود و بیرون می ریزد.

نکته

گسترده گی نعمت های خداوند

این بخش از کلام مولا نکات جالبی را در بر گرفته که همه آنها ناظر به وسعت نعمت های پروردگار و جوشش چشمه های فیض ازلی اوست؛ تا از این طریق امام (علیه السلام) وجدان شنوندگان را تحریک کرده، و آنها را از طریق وجوب شکر منعم - که یک حکم بدیهی عقلی است - برای معرفت ذات و صفات او - تا آنجا که در حوصله بشر است - بسیج کند.

در یکجا می فرماید: هر چه می خواهید، از او بخواهید، جود و بخشش، هر قدر زیاد باشد از خراجه نعمت و رحمت او چیزی نمی کاهد.

در جایی دیگر می گوید: او بقدری سخاوتمند و بخشنده است که حتی اگر کسی از او درخواستی هم نکند، ولی وی را نیازمند و لایق بداند، به او می بخشد و مشمول عنایاتش می کند.

همان گونه که در دعای معروف ماه رجب نیز می خوانیم: «يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ، يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ، تَحَنُّنًا مِنْهُ وَ رَحْمَةً؛ ای کسی که هر کس از او درخواستی کند به او می بخشد و حتی کسی را که درخواستی نکرده و او را هم نمی شناسد، از عطا و بخشش خویش محروم نمی سازد».^۱

در جای دیگر، با عباراتی بسیار زیبا و دلنشین این حقیقت را بر ملا می‌سازد که اگر تمام گنجهای صحرا و دریا و همه ثروت‌های موجود روی زمین و زیرزمین را به کسی ببخشد، کمترین اثری در جود و بخشش او نمی‌گذارد و از دامنه آن نمی‌کاهد و نیز تکرار سؤال و درخواست و الحاح و اصرار در گسترش عطا و سخای او اثری ندارد؛ در حالی که انسانها هر قدر سخیّ و بخشنده باشند، در مقابل تمام این امور آسیب پذیرند و دلیل آن یک چیز است و آن اینکه امکانات و عطایای همه محدود است و عطا و نعمت‌های خدا همچون ذات پاک او نامحدود.

بخش دوم

فَانظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ: فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأَتَمَّ بِهِ وَاسْتَضَىءَ
بُنُورِ هِدَايَتِهِ، وَ مَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرَضُهُ،
وَ لَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) وَ أئِمَّةِ الْهُدَى أَثَرُهُ، فَكُلِّ عِلْمَهُ إِلَى اللَّهِ
سُبْحَانَهُ، فَإِنَّ ذَلِكَ مُتَّهَى حَقُّ اللَّهِ عَلَيْكَ. وَ اعْلَمْ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ
هُمُ الَّذِينَ أَعْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدَدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ، الْإِفْرَارُ بِجُمْلَتِهِ
مَا جَهَلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ، فَمَدَحَ اللَّهُ - تَعَالَى - اعْتِرَافَهُمْ
بِالْعَجْزِ عَنِ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا، وَ سَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ
يُكَلِّفَهُمُ الْبَحْثَ عَنِ كُنْهِهِ رُسُوخًا، فَاقْتَصِرْ عَلَى ذَلِكَ، وَ لَا تُقَدِّرْ عَظَمَةَ اللَّهِ
سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ.

ترجمه

ای کسی که از صفات خدا سؤال کردی! درست بنگر آنچه را قرآن از
صفات او بیان کرده است از آن پیروی کن و از نور هدایتش روشنایی بگیر
و آنچه را شیطان فرا گرفتنش را به تو تکلیف می کند - از اموری که در
کتاب خدا بر تو واجب نشده و اثری از آن در سنت پیامبر (صلى الله عليه وآله)
و ائمه هدی نیامده است - علمش را به خداوند واگذار کن؛ که این نهایت
حق خدا بر توست. و بدان راسخان و استواران در علم، آنها هستند که
خداوند آنان را به خاطر اقرار اجمالی به تمام آنچه از آنها پوشیده است و
تفسیر آن را نمی دانند، از فرو رفتن در عمق اسرار نهانی بی نیاز ساخته و
از این جهت که به عجز خویش در برابر آنچه از تفسیرش ناتوانند اعتراف

دارند خداوند آنها را ستوده و ترک بحث و تعمق در آنچه پروردگار بر عهده آنان نگذاشته است را رسوخ در علم نامیده (و آنان را راسخان و ثابت قدمان در دانش خوانده است؛) به همین مقدار قناعت کن و عظمت خداوند سبحان را با مقیاس عقل خود، اندازه مگیر که از هالکان خواهی بود.

شرح و تفسیر

بین خداوند چگونه خود را معرفی کرده

در این بخش از خطبه، امام (علیه السلام) به یک قاعده کلی و یک اصل مهم و جاودانی در فهم صفات خداوند اشاره فرموده، که اگر همه مطابق آن حرکت کنند، اختلافات مربوط به صفات خداوند برطرف خواهد شد؛ می فرماید: «ای کسی که از صفات خدا سؤال کردی! درست بنگر، آنچه را قرآن از صفات او بیان کرده از آن پیروی کن، و از نور هدایتش روشنایی بگیر، و آنچه را شیطان، فرا گرفتنش را به تو تکلیف می کند از اموری که در کتاب خدا بر تو واجب نشده و اثری از آن در سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمه هدی نیامده است، علمش را به خداوند واگذار، که این نهایت حق خدا بر تو است!» (فَانظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ! فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأَنْتُمْ بِهِ، وَاسْتَضِيءَ بِنُورِ هِدَايَتِهِ، وَمَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرَضُهُ، وَلَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ (صلی الله علیه وآله) وَ أئِمَّةِ الْهُدَى أَثَرُهُ؛ فَكُلُّ عِلْمِهِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَإِنَّ ذَلِكَ مُتَّهَى حَقُّ اللَّهِ عَلَيْكَ)

در واقع، امام (علیه السلام) وظیفه همگان را در برابر معرفت صفات خدا روشن ساخته و آن اینکه باید صفات او را در پرتو هدایت های قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) فرا گرفت و استبداد به رأی و تکیه بر افکار محدود انسانی در خصوص این مسأله به

هیچ وجه مجاز نیست و جزو وسوسه های شیطانی محسوب می شود؛
چرا؟

زیرا از یک سو، صفات خدا، مانند ذاتش نامحدود است و افکار انسان ها همواره محدود است و از سوی دیگر، آشنایی انسانها و سروکارشان همیشه با مخلوقات است و هنگامی که به سراغ صفات خدا می روند خطر سقوط در پرتگاه تشبیه - تشبیه او به مخلوقات و صفات آنها - وجود دارد و به همین دلیل بسیاری از کسانی که این اصل اساسی (رجوع به قرآن و وحی و کلمات معصومین (علیهم السلام)) را فراموش کرده اند، غالباً گرفتار انحرافات سختی شده و برای خدا صفات مخلوقین قائل شده اند.

و از سوی دیگر، همان گونه که قرآن می گوید: «هیچ چیز همانند خدا نیست» (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ)^۱ و همان گونه که در جای دیگر فرموده: «انسان ها احاطه علمی به او پیدا نمی کنند» (وَلَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا)^۲ با این حال، چه کسی می تواند جرأت کند که با این فکر قاصر بشری، به سراغ معرفت کنه ذات و صفات او برود، جز این که به معرفت اجمالی قناعت نماید و آن را هم از مبدء وحی و عصمت بگیرد، که خطایی در آن راه ندارد. خداوند خودش باید خود را معرفی کند و اولیاء الله - که به مبدء وحی ارتباط دارند - باید پرده از راز صفات او بردارند؛ آن هم به آن مقدار که استعداد بشر توان آن را دارد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا صفات خدا توقیفی است؟ یعنی بیان وصفی برای او، تنها در صورتی جایز است که در کتاب و سنت وارد شده باشد؟

۱. سوره شوری، آیه ۱۱.

۲. سوره طه، آیه ۱۱۰.

در پاسخ می‌گوییم: آری! این عقیده بسیاری از محققان و بزرگان علما است که در بحث صفات خدا باید با احتیاط گام برداشت و تنها در پرتو نورافکن‌های وحی و سخنان معصومین (علیهم السلام) پیش رفت.

به تعبیر دیگر: راه معرفت صفات خدا از گذرگاه مستقیمی عبور می‌کند که در دو طرفش، دو پرتگاه عظیم است! پرتگاه تعطیل و پرتگاه تشبیه؛ توضیح این‌که:

در بحث معرفت صفات خداوند، مانند بسیاری از مباحث دیگر، افراط و تفریط‌هایی واقع شده است. گروهی صفات خدا را به صفات مخلوقین و با مقایسه به خویشتن تشبیه کرده‌اند؛ صفات خدا را زاید بر ذات او دانسته (همان‌گونه که علم و قدرت و سایر صفات ما زاید بر ذات ما است. روزی عالم نبوده و بعد عالم شده ایم، روزی قوی نبوده و بعد قوی شده ایم). و بسیاری دیگر از صفاتی که آمیخته با انواع نقص‌ها است، برای آن ذات مقدّس قائل شده‌اند و تا آنجا پیش رفته‌اند که برای خدا، جسم و زمان و مکان و جهت و حتی دست و پا و موهای مجعّد و امثال آن قائل شده‌اند. گروه دیگری، در جهت مخالف این افکار تا آنجا پیش رفته‌اند که قایل به تعطیل معرفت صفات شده‌اند و گفته‌اند ما چیزی از صفات خدا را نمی‌دانیم و درک نمی‌کنیم. مبدا اگر به سراغ معرفت صفات او بروند، گرفتار اشتباهات گروه اوّل شوند و در پرتگاه تشبیه سقوط کنند.

این دو گروه، یعنی قائلین به تعطیل معرفت و قائلین به تشبیه، هر دو در خطا و اشتباهند! چرا که در پرتو نور وحی و کلمات معصومین (علیهم السلام) گام برنداشته‌اند؛ لذا در تاریکی جهل به بیراهه رفته‌اند و اگر به توصیه امیرمؤمنان علی (علیه السلام) عمل می‌کردند نه قائل به تعطیل بودند و نه قائل به تشبیه؛ بلکه به معرفت اجمالی - که در جمله‌های بعد در این خطبه آمده است - قناعت می‌کردند و برای این‌که از هرگونه خطا مصون بمانند

گوش جان به آیات قرآن و کلمات معصومین (علیهم السلام) بسپارند و تنها به اوصافی ایمان داشته باشند که در این بیانات آمده و چیزی از عقل خود بر آن نیفزایند که پای عقل در این وادی لنگ است. یا به تعبیر دقیق تر، عقل بی کمک وحی و بدون هدایت های آن در شرح صفات خدا ناتوان است و این وادی را بی خضر راه طی نتوان کرد که ظلمات است و باید از خطر گمراهی ترسید:

طیّ این مرحله بی همراهی خضر مکن *** ظلمات است بترس از
خطر گمراهی!

قابل توجه این که، در مورد آنچه در قرآن آمده امام (علیه السلام) تعبیر به «فرض» نموده و در مورد سنت معصومین (علیهم السلام) تعبیر به «اثر» کرده است. این تفاوت در تعبیر شاید اشاره به این حقیقت باشد که در باب صفات خدا، شناخت آنچه در قرآن آمده لازم و واجب است و آنچه از معصومین (علیهم السلام) رسیده، شرح و تفسیر و بیانی است بر آنچه در قرآن آمده است.

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این سخن، به نکته بسیار مهمی اشاره کرده، می فرماید: «و بدان راسخان و استواران در علم آنها هستند که خداوند آنان را به خاطر اقرار اجمالی به تمام آنچه از آنها پوشیده است و تفسیر آن را نمی دانند، از فرو رفتن در (عمق) اسرار نهانی بی نیاز ساخته؛ و از این جهت که به عجز خویش در برابر آنچه از تفسیرش ناتوانند اعتراف دارند، خداوند آنها را ستوده، و ترک بحث و تعمق را در آنچه پروردگار بر عهده آنان نگذاشته است «رسوخ در علم» نامیده (و آنان را راسخان و ثابت قدمان در دانش خوانده است)».

وَ اعْلَمَ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدَدِ الْمَضْرُوبَةِ
دُونَ الْغُيُوبِ، الْإِقْرَارُ بِجُمْلَةٍ مَا جَهَلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَخْجُوبِ فَمَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى

اغْتَرَفَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَالٍ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا، وَ سَمَى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفُهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا).

سپس می افزاید: «به همین مقدار قناعت کن و عظمت خداوند سبحان را با مقیاس عقل خود اندازه مگیر که از هالکان خواهی بود». (فَأَقْتَصِرْ عَلَى ذَلِكَ، وَلَا تُقَدِّرْ عَظَمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ).

در حقیقت امام (علیه السلام) در اینجا به آن کس که درباره صفات خدا سؤال کرده بود، هشدار می دهد که کنه صفات خدا - همچون کنه ذات خدا - برای هیچ انسانی شناخته شده نیست؛ چرا که او و صفاتش نامحدود است و ما هر کس باشیم و در هر حدی از علم، محدودیم و محدود به کنه و حقیقت ذات و صفات نامحدود نمی رسد. بنابراین، تنها راه این است که در این گونه موارد به معرفت اجمالی قناعت شود؛ یعنی از آثار خدا - که در سراسر جهان آفرینش وجود دارد - می شود پی به اصل وجود او ببریم، بی آنکه ادعای معرفت کنه ذات کنیم و از نظام عجیب و شگفت آوری که بر جهان آفرینش و موجودات متنوع آن حاکم است، اجمالا پی به علم و قدرت و سایر صفات او ببریم، بی آنکه کنه علم و قدرت و صفات او را دریابیم.

خوب است در اینجا مثالی از جهان مخلوقات بزنیم؛ ما وجود ذات و صفات بسیاری از موجودات جهان آفرینش را می دانیم، در حالی که کنه و حقیقت آن را نمی دانیم؛ می دانیم زمان و مکان وجود دارد و همیشه در آن زندگی می کنیم، اما حقیقت زمان و مکان چیست؟ مطلبی است که فلاسفه بزرگ از درک آن حیران مانده اند و نظرات متفاوتی ابداع کرده اند؛ ما می دانیم نیروی جاذبه وجود دارد و آثار آن را می بینیم، اما هیچ کس نمی داند حقیقت جاذبه چیست؟ آیا امواج مخصوصی است؟ یا پدیده مجهول دیگری است که از فاصله های دور اثر می کند؟

از این روشن تر: ما همه چیز را با عقلمان درک می کنیم؛ اما حقیقت عقل چیست؟ پاسخ روشنی ندارد! جایی که در عالم ممکنات و پدیده های عالم آفرینش، ما به علم اجمالی قناعت می کنیم و در بسیاری از موارد علم تفصیلی نداریم، چه جای تعجب که ذات و صفات خداوند واجب الوجود را اجمالا بشناسیم، ولی تفصیلا ندانیم.

روشن است اصرار بر درک کنه ذات و صفات و تعمق در آن، یا حیرت انسان را بیشتر می کند و یا به گمراهی و افتادن در پرتگاه تشبیه (تشبیه به مخلوقات) می کشاند و منظور امام (علیه السلام) از جمله «فَتَكُونُ مِنَ الْهَالِكِينَ» همین هلاکت معنوی است.

نکته

آیا راسخان در علم تفسیر متشابهات را می دانند؟

در اینجا سؤالی مطرح می شود و آن اینکه مطابق آنچه در این فراز از خطبه آمده است، امام (علیه السلام) می فرماید: راسخان در علم نیز از فهم کنه صفات خدا عاجزند و به عجز خود اعتراف دارند و این اعتراف نشانه رسوخ و استواری آنها در علم است و می دانیم این سخن اشاره به آیه ۷ سوره آل عمران است که می فرماید: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» و به این ترتیب مفهوم آیه چنین می شود که: تأویل آیات متشابه قرآن را فقط خدا می داند و راسخان در علم در برابر آن اظهار عجز می کنند. یعنی - به اصطلاح - جمله «وَالرَّاسِخُونَ...» جمله استینافیه است.

ولی از سویی در روایات زیادی که از ائمه معصومین نقل شده و - شاید بالغ بر سی روایت بشود آمده است که «راسخان در علم» ماییم! یعنی از تأویل آیات متشابه باخبریم و به این ترتیب «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» در آیه، عطف به «اللَّهُ» خواهد شد.

سؤال این است که این تضاد را که بین این خطبه از نهج البلاغه و آن همه از روایات است، چگونه حل کنیم و به تعبیر دیگر: آیا راسخان در علم - به هر معنی که آن را تفسیر کنیم - بر متشابهات قرآن و اسرار صفات خداوند آشنایی و آگاهی دارند؟ یا آنکه قناعت آنها به همان علم اجمالی و عدم غور و تعمق در ماورای آن، سبب شده که عنوان «راسخان در علم» بر آنها اطلاق شود؟

از یک سو، روایات بی شماری نظر اول را تأیید می کند و صرف نظر کردن از این همه روایات بسیار دشوار است و از سوی دیگر، خطبه بالا با صراحت نظر دوم را دنبال می کند، و این چیزی است که بسیاری از محققان و متفکران در مسائل اسلامی را حیران ساخته است.

ولی با دقت بیشتر می توان در میان هر دو جمع کرد و تضاد را برطرف نمود، نه از یک راه، بلکه از دو راه:

نخست اینکه بگوییم: «راسخان در علم» هر قدر والامقام باشند حتی امامان معصوم، ذاتاً از معانی متشابهات قرآن و اسرار صفات حق آگاهی ندارند؛ آنچه می دانند به تعلیم الهی و وحی یا الهام غیبی است، همان گونه که در بحث علم غیب و شفاعت، درباره آیات نفی کننده علم غیب از آن بزرگواران و آیات اثبات کننده علم غیب برای آنها گفته شده است که ذاتاً چیزی از غیب نمی دانند بلکه آنچه می دانند به تعلیم الهی است؛ همچنین ذاتاً قادر به شفاعت نیستند، اما با اذن پروردگار حق شفاعت پیدا می کنند.

دیگر اینکه: متشابهات و اسرار پیچیده معارف دینی بر دو گونه است؛ بخشی از آن را «راسخان در علم» می دانند (مانند تفسیر بسیاری از آیات متشابه قرآن) در حالی که درک بخش دیگری از تفسیر آیات قرآن که مربوط به ذات و صفات پروردگار است، به طور تفصیلی برای هیچ انسانی

ممکن نیست آنچه انسانها از آن درک می کنند، همان معرفت و علم اجمالی است که در بالا با ذکر مثالهایی کاملاً تبیین شد.

به تعبیر دیگر: متشابهات، بر دو گونه است؛ بخشی از آن را معصومین و راسخان در علم می دانند و بخشی دیگری را که مربوط به کنه ذات و صفات خداست هیچ کس نمی داند و روایات مزبور مربوط به بخش اول است و خطبه مورد بحث، مربوط به بخش دوم.

نتیجه اینکه: «او» در آیه شریفه، واو عاطفه است و مفاد آیه چنین می شود که خدا و راسخان در علم، تفسیر متشابهات را می دانند ولی جمله «يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» جمله ای است جداگانه که ناظر به مسائلی مانند کنه ذات و صفات خدا، یا زمان قیامت و امثال آن است.^۱

از اینجا روشن می شود اینکه در میان بزرگان علما معروف است که صفات خدا توقیفی است - یعنی هیچ نامی را نمی توان بر خدا نهاد، جز نام هایی که در کتاب و سنت وارد شده - اشاره به همین معنا است، زیرا اگر میدان نامگذاری پروردگار به روی افکار مردم که دائماً با صفات ممکنات سروکار دارند، صفاتی که همه جا آمیخته با نقایص است، سبب می شود که برای خداوند متعال نام هایی برگزینند که شایسته ذات او نباشد. به همین دلیل، دستور داده شده در این راه پر خوف و خطر، تنها در پرتو کتاب و سنت حرکت کنند.

لذا امام (علیه السلام) در تعبیر بسیار جالبی که ذیل فراز بالا دارد، به سؤال کننده از صفات خدا فرمود: به همین مقدار قناعت کن و عظمت خداوند را با عقل خود اندازه گیری نکن که (در پرتگاه شرک و تشبیه خواهی افتاد و) از هلاک شوندگان خواهی بود!

۱. به گفته «ابن ابی الحدید» در شرح این خطبه جمله «يَقُولُونَ» می تواند حالیه و می تواند استیناقیه باشد (جلد ۶، صفحه ۴۰۴).

بخش سوم

هُوَ الْقَادِرُ الَّذِي إِذَا ارْتَمَتِ الْأَوْهَامُ، لَتُدْرِكَ مُنْقَطِعَ قُدْرَتِهِ. وَ حَاوَلَ
 الْفِكْرُ الْمَبْرَأُ مِنْ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ فِي عَمِيقَاتِ غُيُوبِ
 مَلَكُوتِهِ، وَ تَوَلَّهَتْ الْقُلُوبُ إِلَيْهِ، لَتَجْرِيَ فِي كَيْفِيَّةِ صِفَاتِهِ، وَ غَمَضَتْ
 مَدَاخِلُ الْعُقُولِ فِي حَيْثُ لَا تَبْلُغُهُ الصِّفَاتُ لِتَنَاولَ عِلْمَ ذَاتِهِ، رَدَّعَهَا وَ هِيَ
 تَجُوبُ مَهَاوِي سُدْفِ الْغُيُوبِ، مُتَخَلِّصَةً إِلَيْهِ - سُبْحَانَهُ - فَرَجَعَتْ إِذْ
 جُبِهَتْ مَعْرِفَةً بِأَنَّهُ لَا يُنَالُ بِجَوْرِ الْإِعْتِسَافِ كُنْهَ مَعْرِفَتِهِ، وَ لَا تَخْطُرُ بِبَالِ
 أَوْلَى الرُّوِيَّاتِ خَاطِرَةٌ مِنْ تَقْدِيرِ جَلَالِ عِزَّتِهِ.

ترجمه

او خداوند توانایی است که اگر نیروی اوهام و اندیشه ها برای درک
 گستره قدرتش بکار افتد و افکار بلند مبرای از وسوسه ها، برای فهم عمیق
 غیب ملکوتش به جولان درآید و قلب های مملو از عشق به او، برای پی
 بردن به کیفیات صفاتش به کوشش پردازد و عقل های پر توان، با دقت و
 باریک بینی هر چه بیشتر، برای درک ذات پاکش - در آنجایی که توصیفات
 بشری به آن نمی رسد - گام بردارد، دست رد بر سینه همه آنها می گذارد و
 همه را به عقب می راند، در حالی که در تاریکی های غیب، برای خلاصی
 خویش به خداوند سبحان پناه می برند (و از گرفتار شدن در دام شرک و
 تشبیه بیمناکند). سپس باز می گردند و اعتراف می کنند که هرگز با تلاش و
 کوشش نمی توان به کنه ذات و صفات او رسید و با فکر و عقل نارسای

بشر نتوان او را درک کرد و اندازه عظمت و عزت‌ش به فکر اندیشمندان
خطور نمی‌کند.

شرح و تفسیر

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم!

امام (علیه السلام) در این فراز، برای تبیین هر چه بیشتر حقیقتی که در فراز
قبل، درباره نارسایی عقل انسانها از درک کنه صفات خدا آمده بود، تعبیرات
عمیق تر و گویاتری دارد و ضمن یک قضیه شرطیه - که با چهار شرط
معطوف به هم و دو جزای شرط آمده است - این حقیقت را کاملاً بر ملا
ساخته که هر انسانی، هر قدر عمیق فکر کند و از طریق عقل و شهود برای
رسیدن به کنه صفات خدا تلاش نماید، هرگز به جایی نمی‌رسد و نباید هم
برسد؛ چرا که او ذاتی است فوق «مالیتناهی بما لایتناهی؛ بی نهایت بالاتر از
بی نهایت» و عقول انسانی از هر نظر متناهی و محدود است، می‌فرماید:

«او خداوند توانایی است که اگر نیروی اوهام و اندیشه‌ها برای درک
گستره قدرتش به کار افتد، و افکار بلند مبرای از وسوسه‌ها برای فهم
عمیق غیب ملکوتش به جولان در آید، و قلب‌های مملو از عشق به او
برای پی بردن به کیفیات صفاتش به کوشش پردازد و عقل‌های پرتوان، با
دقت و باریک بینی هر چه بیشتر برای درک ذات پاکش - در آنجایی که
توصیفات بشری به آن نمی‌رسد - گام بردارد، دست رد بر سینه همه آنها
می‌گذارد، و همه را به عقب می‌راند، در حالی که در تاریکی‌های غیب
برای خلاص خویش به خداوند سبحان پناه می‌برند؛ (و از گرفتار شدن در
دام شرک و تشبیه بی‌مناکند)». (هُوَ الْقَادِرُ الَّذِي إِذَا ارْتَمَتْ^۱ الْأَوْهَامُ، لِتُدْرِكَ مُنْقَطِعَ

۱. «ارْتَمَتْ» از ماده «رمی» (بر وزن نهی) به معنای تیر انداختن است و از آنجایی که تیرها با
سرعت حرکت می‌کنند جمله «ارْتَمَتْ» در اینجا اشاره به سرعت حرکت اندیشه است.

أَقْدَرْتَهُ. وَ حَاوَلَ الْفِكْرَ الْمُبْرَأَ مِنْ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ فِي عَمِيقَاتِ غُيُوبِ
مَلَكُوتِهِ، وَ تَوَلَّهَتْ^۲ الْقُلُوبُ إِلَيْهِ، لِتَجْرِيَ فِي كَيْفِيَّةِ صِفَاتِهِ، وَ غَمَصَتْ مَدَاخِلَ الْعُقُولِ
فِي حَيْثُ لَا تَبْلُغُهُ الصِّفَاتُ لِتَتَاوَلَ عِلْمَ ذَاتِهِ، رَدَّعَهَا وَ هِيَ تَجُوبُ^۳ مَهَاوِي^۴ سُدْفِ^۵
الْغُيُوبِ، مُنْخَلَصَةً إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ).

در واقع امام (علیه السلام) در اینجا به چهار عامل جستجو گر برای تلاش در طریق شناخت کنه صفات اشاره می فرماید؛ نخست افکار عادی تصفیه نشده، سپس افکار پاک از هرگونه وسوسه، و بعد از آن، قلب های آکنده از عشق به خدا که در مسیر شهود پیش می روند، و سرانجام عقول باریک بین و دقیق، که از طرق استدلالی و نظری مسایل را دنبال می کنند و می فرماید: هیچ یک از اینها قادر به درک کنه صفات و ذات او نیستند و آنقدر آن ذات و صفات، نور خیره کننده دارد که چشم های عقول را از کار می اندازد و پویندگان این راه را به عقب می راند. به گفته شاعر:

«فِيكَ يَا أَعْجُوبَةَ الْكُونَ عَدَا الْفِكْرُ كَلِيلًا *** أَنْتَ حَيْرَتْ ذَوِي اللَّبِّ وَ بَلْبَلَتْ
الْعُقُولَا

۱. «مُنْقَطَع» به معنای جایی است که چیزی قطع می شود و چون معمولا در پایان، قطع صورت می گیرد، «منقطع» به معنای منتها و پایان چیزی آمده است.
۲. «تَوَلَّهَتْ» از ماده «وله» به معنای شدت علاقه و عشق به چیزی است که انسان را حیران و از خود بی خود می کند.
۳. «تَجُوبُ» از ماده «جوب» (بر وزن ذوب) به معنای بریدن، قطع کردن و سوراخ نمودن است. قرآن درباره قوم «ثمود» می گوید: «وَ تَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ» (فجر / ۹) اشاره به خانه هایی است که در دل کوهها، با بریدن سنگها و صخره ها برای خود درست می کردند.
۴. «مَهَاوِي» جمع «مَهْوَاة» و «مَهْوِي» در اصل به معنای دره ای است که در میان دو کوه، یا گودالی است که در میان دو دیوار قرار می گیرد و از آنجا که چنین مکانی پرتگاه می باشد، این واژه به معنای هلاکت نیز آمده است.
۵. «سُدْفِ» جمع «سُدْفَه» (بر وزن سرفه) به معنای تاریکی است.

كَلَّمَا قَدَّمَ فِكْرِي فِيكَ شَبْرًا، فَرُّ مَيْلًا *** نَاكِصًا يَخْبِطُ فِي عَمِيَاءَ لَا يَهْدِي سَبِيلًا
 «در تو ای اعجوبه عالم هستی (ای خدای بزرگ) فکر، خسته و وامانده
 شده!»!

«تو صاحبان اندیشه را حیران ساخته ای و عقل ها را به هم ریخته ای!»
 «هر زمان فکر من یک وجب به تو نزدیک می شود، یک میل فرار
 می کند!»!

«آری به عقب بر می گردد و در تاریکی ها غرق می شود و راهی به
 پیش پیدا نمی کند!»!

به گفته شاعر فارسی زبان:

مَلِكَا ذَكَرْتُكَ تُوْ كُوِيْمُ كِهْ تُوْ پَاكِي وَ خِدَايِي *** نَرُوْمُ جَزْ بِهْ هِمَانْ رِهْ كِهْ
 توأم راهنمایی

نتوان وصف تو گفتن، که تو در وصف ننگجی *** نتوان شبه تو
 جُستَن، که تو در وهم نیایی

همه درگاه تو جویم، همه از فضل تو پویم *** همه توحید تو گویم،
 که به توحید سزایی

بری از رنج و گدازی، بری از درد و نیازی *** بری از بیم و امیدی،
 بری از چون و چرایی

تو حکیمی، تو عظیمی، تو کریمی، تو رحیمی *** تو نماینده فضلی،
 تو سزاوار ثنایی

همه عزّی و جلالی، همه علمی و یقینی *** همه نوری و سروری،
 همه جودی و جزایی سپس در تکمیل این بحث می افزاید: «این عقل ها و
 وهم ها و دل ها و افکار چون به جایی نمی رسد) باز می گردند و اعتراف
 می کنند که هرگز با تلاش و کوشش، نمی توان به کنه ذات و صفات او
 رسید، و با فکر و عقل نارسای بشر، نتوان او را درک کرد، و اندازه عظمت

و عزت‌ش به فکر اندیشمندان خطور نمی کند!» (فَرَجَعَتْ إِذِ جِبْهَتِ مُعْتَرِفَةً بِأَنَّهُ لَا يُنَالُ بِجَوْرِ الْإِعْتِسَافِ^۲ كُنْهَ مَعْرِفَتِهِ، وَلَا تَخْطُرُ بِبَالِ أَوْلَى الرُّوِيَّاتِ^۳ خَاطِرَةٌ مِنْ تَقْدِيرِ جَلَالِ عِزَّتِهِ).

تعبیر به «إِرْتَمَتِ الْأَوْهَامُ» اشاره به سرعت حرکات افکار عادی مردم، برای کشف عمق و گستره صفات خداست.

تعبیر «حَاوَلَ الْفِكْرَ الْمُبْرَأُ...» اشاره به اندیشه های اندیشمندانی است که روح و جان خود را از وسوسه های شیاطین پاک کرده و آئینه قلب آنها، آنقدر درخشان شده که حقایق را به خوبی منعکس می کند.

تعبیر به «تَوَلَّهَتِ الْقُلُوبُ إِلَيْهِ...» اشاره به تلاش و کوشش هایی است که در طریق معرفه الله و شناخت ذات و صفات پروردگار، از سوی مشتاقان و عاشقان، از طریق دل انجام می گیرد.

و تعبیر «وَاغْمَضَتْ مَدَاخِلَ الْعُقُولِ...» اشاره به عقل های توانایی است که دقیق ترین و باریک ترین طرق استدلال های نظری را دریافته اند.

امام (علیه السلام) می فرماید: اگر انسانها از این طرق چهارگانه وارد بشوند، هر چند بسیاری از حقایق را می توانند درک کنند؛ ولی کنه ذات و حقیقت صفات او، با هیچ یک از این ها قابل درک نیست و این عالی ترین بیانی است که می توان درباره عجز بشر از درک کنه ذات و صفات ذکر کرد.

البته این حالت، نه به خاطر خفای ذات و صفات اوست بلکه از شدت ظهور است؛ هیچ کس نمی تواند با چشم خود به طور دقیق تمام

۱. «جِبْهَتِ» از ماده «جَبَّه» که به معنای پیشانی است، گرفته شده و هنگامی که به صورت فعل در می آید، به معنای بر پیشانی زدن و باز گرداندن است.

۲. «إِعْتِسَافِ» در اصل به معنای بیمودن مسافت از بی راهه است؛ سپس به معنای هرگونه انحراف آمده است.

۳. «رُوِيَّاتِ» جمع «رَوِيَه» به معنای تفکر و تأنی است.

ریزکاربهای سطح خورشید را ببیند؛ و این، نه به خاطر تاریکی آن، بلکه بر اثر شدت نورانیت آن است؛ آنجا که خورشید - که ستاره متوسطی از میلیونها ستاره در کهکشان ماست - این چنین باشد وضع ذات بی مثال حق روشن است. و به تعبیر دیگر: انسان هر چه نزدیکتر می شود، آن چنان غرق نور و عظمت او می گردد که به عجز و ناتوانی خود، بیشتر اعتراف می کند!

ولی این بدان معنا نیست که ما قایل به تعطیل ذات و صفات باشیم و بگوییم، ما مطلقاً نمی توانیم خدا را بشناسیم؛ بلکه آنقدر آثار علم و قدرت، و ذات و صفات او، جهان هستی را پر کرده که همه جا او را می بینیم و همه جا ندای تسبیح او را می شنویم؛ هر چند علم ما یک علم اجمالی است، نه تفصیلی.

بخش چهارم

الَّذِي ابْتَدَعَ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالِ امْتِثَالِهِ، وَ لَا مِقْدَارِ اخْتِدَايِ عَلَيْهِ، مِنْ خَالِقِ مَعْبُودٍ كَانَ قَبْلَهُ، وَ أَرَانَا مِنْ مَلَكُوتِ قُدْرَتِهِ، وَ عَجَائِبِ مَا نَطَقَتْ بِهِ آثَارُ حِكْمَتِهِ، وَ اعْتِرَافِ الْحَاجَةِ مِنَ الْخَلْقِ إِلَى أَنْ يُقِيمَهَا بِمَسَاكِ قُوَّتِهِ، مَا دَلَّنَا بِاضْطِرَارِ قِيَامِ الْحُجَّةِ لَهُ عَلَى مَعْرِفَتِهِ، فَظَهَرَتْ الْبِدَائِعُ الَّتِي أَحَدَتْتُهَا آثَارُ صَنَعَتِهِ، وَ أَغْلَامُ حِكْمَتِهِ، فَصَارَ كُلُّ مَا خَلَقَ حُجَّةً لَهُ وَ دَلِيلًا عَلَيْهِ; وَ إِنْ كَانَ خَلْقًا صَامِتًا، فَحُجَّتُهُ بِالتَّدْبِيرِ نَاطِقَةً، وَ دَلَالَتُهُ عَلَى الْمُبْدِعِ قَائِمَةٌ.

ترجمه

او خدایی است که موجودات را از کتم عدم بوجود آورده، بی آنکه از نقشه قبلی دیگری اقتباس کند، یا در آفرینش از آفریدگاری پیش از خود، سرمشق بگیرد، و آنقدر از ملکوت قدرت خود و شگفتی هایی که آثار حکمتش از آن سخن می گوید و از نیاز موجودات به قدرت برپا دارنده ای خبر می دهد، به ما نشان داده که ما را بی اختیار به معرفت و شناخت او دعوت می کند. بدین ترتیب، ابداعاتی را آثار صنع او و نشانه های حکمتش بوجود آورده، که هر یک از مخلوقاتش حجّت و دلیلی بر وجود او هستند؛ هر چند به ظاهر مخلوقی خاموشند، ولی (با زبان بی زبانی، اما با صراحت و وضوح) از تدبیر او سخن می گویند و همواره گواه بر آفریدگارند.

شرح و تفسیر

همه از تدبیر او سخن می گویند

از آن جا که در فرازهای گذشته امام (علیه السلام) مردم را از تعمق در کنه ذات و صفات خدا بر حذر داشت، چرا که با عقل هیچ انسانی قابل درک نیست؛ در این بخش از خطبه، گویا برای اینکه تصور نشود راه معرفه الله بسته است طرق شناخت ذات و صفات پروردگار را به صورت اجمالی بیان می کند و آن را بی شمار و برتر از حد و مقدار ذکر می کند. می فرماید: «او خدایی است که موجودات را از کتم عدم به وجود آورده، بی آن که از نقشه قبلی دیگری اقتباس کند، یا در آفرینش از آفریدگاری پیش از خود، سرمشق بگیرد».

(الَّذِي ابْتَدَعَ الْخَلْقَ عَلَىٰ غَيْرِ مِثَالِ امْتَثَلَةٍ وَلَا مِقْدَارِ اخْتِذَىٰ عَلَيْهِ، مِنْ خَالِقٍ مَعْبُودٍ كَانَتْ قَبْلَهُ).

این چند جمله هم اشاره به ازلیت ذات پاک خدا است و هم این که مخلوقاتش بدون هیچ سابقه ای به وجود آمده؛ آفرینش نو و بی نظیر به تمام معنا.

مسأله «ابداع» (آفرینش بی سابقه) از مسائل بسیار مهم است. اهمیت آن هنگامی روشن می شود که ما بدانیم تمام اختراعات و ابتکارات بشر، دنباله روی از اموری است که در جهان آفرینش وجود دارد. گاه برای کار خود، از یک پدیده این جهان الهام می گیرد و گاه پدیده های مختلف را به هم ترکیب و تلفیق می کند؛ درست مانند نقاش چیره دستی که گاه عین صورت اشیاء را بر صفحه کاغذ منعکس می کند و گاه چند شیء را به هم ترکیب کرده، از آن صورتی می سازد. به یقین اگر پدیده های گوناگون این جهان نبودند هیچ نقاشی قدرت بر هیچ نقشی نداشت و هیچ مخترعی نمی توانست دست به اختراعی بزند. ولی کار خداوند از همه اینها جدا

است؛ هر چه دارد ابداع و ابتکار بی سابقه است و این تنها مخصوص ذات پاک او است.

شبهه همین معنای بدیع در خطبه اول «نهج البلاغه» به صورت دیگری بیان شده است؛ آنجا که می فرماید: (أَنْشَأَ الْخَلْقَ إِِنْشَاءً، وَ ابْتَدَأَهُ ابْتِدَاءً...).

سپس در ادامه و توضیح این سخن چنین می فرماید: «آن قدر از ملکوت قدرت خود و شگفتی هایی - که آثار حکمتش از آن سخن می گوید و از نیاز موجودات به قدرت بر پا دارنده ای خیر می دهد - به ما نشان داده که ما را بی اختیار به معرفت و شناخت او دعوت می کند». (وَأَرَانَا مِنْ مَلَكُوتِ قُدْرَتِهِ، وَ عَجَائِبِ مَا نَطَقَتْ بِهِ آثَارُ حِكْمَتِهِ، وَ اعْتِرَافِ الْحَاجَةِ مِنَ الْخَلْقِ إِلَى أَنْ يُقِيمَهَا بِمَسَاكِ قُوَّتِهِ، مَا دَلَّنَا بِاضْطِرَارٍ قِيَامِ الْحُجَّةِ لَهُ عَلَى مَعْرِفَتِهِ).

به تعبیر دیگر: از سویی، خداوند آثار قدرتش را در پهنه جهان هستی که از همه موجودات آشکار و نمایان است، به همگان نشان داده؛ و از سوی دیگر، نظم پیچیده و حساب شده ای که بر آنها حاکم است، نشان می دهد که نگهداری آنها نیاز به علم و قدرت بی پایان و ربوبیت و تدبیر فوق العاده دارد. بنابراین، هم در ایجاد، و هم در بقا، بیانگر آن مبدأ بزرگ علم و قدرت است و لحظه به لحظه و ذره به ذره وجود آنها، حکایت از آن ذات پاک می کند؛ به گونه ای که هر انسانی را وادار به اعتراف می سازد و چراغ معرفتش را در درون دلها بر می افروزد.

در ادامه این سخن می افزاید: «بدین ترتیب، ابداعاتی را آثار صنع او و نشانه های حکمتش به وجود آورده که هر یک از مخلوقاتش حجت و دلیلی بر وجود او هستند؛ هر چند به ظاهر مخلوقی خاموشند، ولی (با زبان بی زبانی، اما با صراحت و وضوح) از تدبیر او سخن می گویند و همواره گواه بر آفریدگاری او». (فَطَهَّرَتِ الْبِدَائِعُ الَّتِي أَحْدَثْتُهَا آثَارُ صَنَعَتِهِ، وَ أَعْلَامُ حِكْمَتِهِ،

فَصَارَ كُلُّ مَا خَلَقَ حُجَّةً لَهُ، وَ دَلِيلًا عَلَيْهِ؛ إِنْ كَانَ خَلْقًا صَامِتًا، فَحُجَّتُهُ بِالتَّدْبِيرِ نَاطِقَةً، وَ دَلَالَتُهُ عَلَى الْمُبْدَعِ قَائِمَةٌ.^۱

آری!، در سرتاسر عالم، زمزمه علم و قدرت اوست و از جبین تمام موجودات، نور توحید می درخشد. و غلغله حمد و تسبیح موجودات فضای عالم را پر کرده و آنگونه که قرآن می گوید: «سُنُّرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ؛ مَا آيَاتِ وَ نَشَانِهٖ هَيَّ خُودِ رَا دَر سِرَاسِرِ جِهَانِ وَ دَر وَجُودِ خُودِ أَنْهَآ (انسانها) به آنان نشان می دهیم، تا آشکار گردد که او حق است»^۲ و به گفته شاعر فارسی زبان:

هر گیاهی که از زمین روید *** وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ گوید.

به گفته شاعر دیگری (ابوالعتاهیه) که به زبان تازی سروده:

«فَيَا عَجَبًا كَيْفَ يُعْصَى الْإِلَهُ *** أَمْ كَيْفَ يَجْحَدُهُ الْجَاهِدُ

وَ فِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ *** تَدَلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ» «راستی شگفت است!

چگونه معصیت پروردگار می شود؛ یا چگونه منکران، او را انکار می کنند!

حال آن که در هر چیزی نشانه اوست؛ نشانه ای که دلالت بر یکتایی او

می کند».^۳

آری، بر هر چه بنگریم نشانه عظمت او در آن دیده می شود و به هر موجودی گوش فرا دهیم با زبان حال، مدح و ثنای حق می گوید و برای پی بردن به ذات پاک او، بی نهایت دلیل و برهان داریم: به عدد برگهای درختان، قطره های باران، ذرات اتم ها، سلول های بدن انسانها، به عدد ستاره های آسمانها، کهکشانها و به عدد تمام ذرات این جهان.

۱. ضمیر «حُجَّتُهُ» و «دَلَالَتُهُ» به خلق خدا بر می گردد، نه به خالق.

۲. سوره فصلت، آیه ۵۳.

۳. الکنی و الالقباب، جلد ۱، صفحه ۱۲۱.

جمله «مَا دَلَّنَا بِاضْطِرَّارِ قِيَامِ الْحُجَّةِ» به این معنا نیست که ما به حکم اجبار، اعتراف به وجود مقدّس او می کنیم؛ بلکه به این معناست که آنقدر دلایل وجود او آشکار و هویداست که جایی برای انکار باقی نمی ماند. مثل اینکه کسی را در محکمه ای حاضر کنند، فیلم ها و نوارها و شهود فراوان و قراین گوناگون بر کارهای او گواهی دهد، به گونه ای که هیچ جای انکار برای او باقی نماند؛ در اینجا تعبیر می کنیم: «او مجبور به اقرار شد!» و این نه به معنای تحت فشار قرار دادن از طریق تهدید و شکنجه است؛ بلکه به این معناست که مسئله آنقدر روشن است، که جایی برای انکار باقی نمانده است.

جمله «فَحُجَّتُهُ بِالتَّدْبِيرِ نَاطِقَةٌ، وَ دَلَّاتُهُ عَلَى الْمُبْدَعِ قَائِمَةٌ» اشاره به این معناست که: تدبیر جهان هستی، دلیلی بر علم و قدرت بی پایان اوست و تنوع موجودات این جهان که پر از ابداعات شگفت انگیز است، گواه دیگری بر آن علم و قدرت بی پایان است.

بخش پنجم

فَأَشْهَدُ أَنَّ مَنْ شَبَّهَكَ بِتَبَائِنِ أَعْضَاءِ خَلْقِكَ، وَ تَلَاخِمِ حِقَاقِ مَفَاصِلِهِمْ
 الْمُخْتَجِبَةِ لِتَدْبِيرِ حِكْمَتِكَ، لَمْ يَعْقِدْ غَيْبَ ضَمِيرِهِ عَلَى مَعْرِفَتِكَ، وَ لَمْ يُبَاشِرْ
 قَلْبَهُ الْيَقِينَ بِأَنَّهُ لَا نِدَاكَ لَكَ، وَ كَأَنَّهُ لَمْ يَسْمَعْ تَبَرُّؤَ التَّابِعِينَ مِنَ الْمُتَبُوعِينَ إِذْ
 يَقُولُونَ: (تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ)! كَذَبَ
 الْعَادِلُونَ بِكَ، إِذْ شَبَّهوكَ بِأَصْنَافِهِمْ، وَ نَحَلوكَ حَلِيَّةَ الْمَخْلُوقِينَ بِأَوْهَامِهِمْ،
 وَ جَزَّأوكَ تَجْزِئَةَ الْمُجَسَّمَاتِ بِخَوَاطِرِهِمْ، وَ قَدَّروكَ عَلَى الْخَلْقَةِ الْمُخْتَلِفَةِ
 الْقُوَى، بِقِرَائِحِ عُقُولِهِمْ.

ترجمه

من گواهی می دهم آن کس که تو را به مخلوقات تشبیه کرده و برای تو همانند آنها اعضای مختلف و مفاصل به هم پیوسته - که به حکمتت در لابه لای عضلات پنهان گشته اند - قائل شود، هرگز در اعماق ضمیر خود تو را نشناخته و یقین به این حقیقت، که برای تو شبیه و نظیری نیست، درون جاننش قرار نگرفته است و گویا سخن تابعان را از رهبران گمراه خود (در قیامت) بیزار می جویند نشنیده است! آن روز که می گویند: «به خدا سوگند ما در گمراهی آشکار بودیم که شما را با پروردگار جهانیان برابر می شمردیم». دروغ گفتند آنان که برای تو همتایی قائل شدند و تو را به بتهای خود تشبیه نمودند و لباس و زینت مخلوقین را با اوهام و خیالات خود بر تو پوشانیدند و تو را همچون اجسام، با پندارهای خود تجزیه

کردند (و اجزایی همچون دست و پا، برای تو قائل شدند) و با سلیقه های منحط خود، تو را به مخلوقی که قوای گوناگون دارد، مقایسه نمودند.

شرح و تفسیر

تو بی نظیر و بی همتایی!

در این فراز، بار دیگر امام (علیه السلام) به بیان صفات پروردگار باز می گردد و نسبت به قرارگرفتن در پرتگاه تشبیه هشدار می دهد؛ شاید به این دلیل که ممکن است گرفتن دلایل وجود خداوند از جهان خلقت و جستجوی آثار عظمت او در جای جای جهان آفرینش، انسان را وسوسه کند که برای او صفاتی همچون صفات مخلوقات قائل شود و تا سر حدّ قبول جسمیت برای خداوند، سقوط کند.

لذا امام (علیه السلام) روی به درگاه خدا آورده، چنین عرض می کند: «(خداوندا) گواهی می دهم آن کس که تو را به مخلوقات تشبیه کرده، و برای تو همانند آنها اعضای مختلف، و مفاصل به هم پیوسته - که به حکمت در لابلاي عضلات پنهان گشته است - قائل شود، هرگز در اعماق ضمیر خود تو را نشناخته، و یقین به این حقیقت که برای تو شبیه و نظیری نیست در درون جانش قرار نگرفته است؛ و گویا سخن تابعان را که از رهبران گمراه خود (در قیامت) بیزاری می جویند، نشنیده است! آن روز که می گویند: به خدا سوگند! ما در گمراهی آشکار بودیم که شما را با پروردگار جهانیان برابر می شمردیم». ^۱ (فَأَشْهَدُ أَنَّ مَنْ شَبَّهَكَ بِتَبَائِنِ أَعْضَاءِ خَلْقِكَ، وَ تَلَاخُمِ أَحْقَاقِ مَفَاصِلِهِمُ الْمُحْتَجِبَةَ لِتَدْبِيرِ حِكْمَتِكَ، لَمْ يَفْقَدْ غَيْبَ ضَمِيرِهِ

۱. اشاره به آیه ۹۷ و ۹۸ سوره شعراء است.

۲. «تَلَاخُمُ» از ماده «لحم» (گوشت) در اینجا به معنای پیوستگی است؛ شبیه به عضلاتی که در بدن انسان به هم پیوسته است.

عَلَى مَعْرِفَتِكَ، وَ لَمْ يُبَاشِرْ قَلْبَهُ الْيَقِينُ بِأَنَّهُ لَا نِدَاءَ لَكَ، وَ كَأَنَّهُ لَمْ يَسْمَعْ تَبْرُؤَ التَّابِعِينَ مِنَ الْمُتَّبِعِينَ إِذْ يَقُولُونَ: «تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ إِذْ تُسَوِّكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ».

این جمله ها اشاره روشنی به گمراهی گروه «مجسمه» یا «مشبهه» و شرک و کفر آنهاست، که برای خدا جسم و اعضای پیکر و دست و پا و چشم و گوش قایل بودند و به خاطر گرفتار شدن در وادی تشبیه، ذات پاک پروردگار را تا سر حدّ یک مخلوق ضعیف و ناتوان و فانی و ناپایدار تنزل داده بودند، که قرآن از آن - در همان آیه بالا که در لابه لای کلام امام آمده است - به «ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (گمراهی آشکار) تعبیر کرده است.

جمله «مَنْ شَبَّهَكَ بِتَبَائِنِ أَعْضَاءِ خَلْقِكَ» اشاره به این است که آن کس که دارای جسم است، جسم او ترکیبی از اعضای مختلف است، که هر کدام ابزار کاری محسوب می شود. و تعبیر به: «تَلَاخُمُ حِقَاقٍ مَفَاصِلِهِمْ» اشاره به پیوندهایی است که در میان اعضا وجود دارد. بنابراین، اعضای یک پیکر، هم از یکدیگر جدا هستند و هم به هم پیوسته اند. و این یکی از حکمت های خداوند در آفرینش مخلوقات است؛ که اگر اعضای مختلف نداشته باشند، کارایی آنها محدود می شود و اگر از هم گسسته باشند، همکاری آنها غیر ممکن می شود. در ضمن خداوند منان به حکمت خود، ارتباط اعضا را در زیر طبقات گوشت پنهان ساخته، تا در برابر حوادث مختلف آسیب پذیر نباشند. و این، جز در عالم مخلوقات، تصور نمی شود و خداوند منزّه از اجزا و اعضا و نیاز به جسم است.

امام (علیه السلام) می فرماید: این گونه افراد نادان، در واقع گرفتار سه انحرافند: نخست اینکه، خدا را به درستی نشناختند و دیگر اینکه: به توحید او قائل نیستند و سوم اینکه به آیات صریح قرآن گوش فرا نداده و از

۱. «حِقَاقٍ» جمع «حَقَّة» به معنای استخوانی است (گوی مانند) که در سر بازو، یا بالای ران قرار

تعلیمات این کتاب آسمانی بیگانه اند و به همین دلیل در «ضَلَالِ مُیْمِن» گرفتارند.

ولی در قیامت که حجابها کنار می رود و حقایق، آفتابی می شود؛ به زودی به اشتباه خود، پی می برند و رهبران گمراه و پیروانشان از یکدیگر بیزار می جویند و اظهار ندامت و پشیمانی و شرمساری می کنند؛ اما چه سود که وقت آن گذشته است. این همان چیزی است که در فراز بالا به روشنی به آن اشاره شده است.

قابل توجه اینکه، امام (علیه السلام) در فرازهای گذشته روی سخن را به مردم کرده بود، ولی در اینجا روی سخن به درگاه پروردگار نموده؛ و این به خاطر آن است که اهمیتِ مطلب را گوشزد کند! زیرا مخاطب هر قدر بزرگتر باشد، سخن را سنجیده تر باید گفت. آن هم سخنی که از سوز دل برخاسته است.

سپس در ادامه این سخن به گروه دیگری از منحرفین - یعنی مشرکان و بت پرستان، که آنها نیز گروهی از «مشبهه» محسوب می شوند - اشاره کرده، می فرماید: «دروغ گفتند! آنان که برای تو همتایی قائل شدند و تو را به بت های خود تشبیه نمودند، و لباس و زینت مخلوقین را با اوهام و خیالات خود بر تو پوشانیدند، و تو را همچون اجسام با پندارهای خود تجزیه کردند، (و اجزایی همچون دست و پا و چشم و گوش برای تو قائل شدند؛ و با سلیقه های منحط خود، تو را به مخلوقی که قوای گوناگون دارد، مقایسه کردند). (كَذَّبَ الْعَادِلُونَ^۱، بَكَ، إِذْ شَبَّهُوا بِأَصْنَامِهِمْ، وَ نَحَلُّوكَ^۲

۱. «عادل» از ماده «عدل» (بر وزن قشر) به معنای معادل و شبیه و نظیر است؛ بنابراین «عادل»،

مطابق این مفهوم به معنای کسی است که برای خداوند شبیه و شریک و ماندی قائل می شود.

۲. «نَحَلُوا» از ماده «نَحَل» در اصل به معنای بخشش و عطیه است و به گفته «راغب» در کتاب

«مفردات»، این واژه از ریشه «نحل» به معنای زنبور عسل گرفته شده؛ چرا که بخشش و عطیه

حَلِيَّةَ الْمَخْلُوقِينَ بِأَوْهَامِهِمْ، وَ جَزْأَوْكَ تَجْزِنَةَ الْمُجَسَّمَاتِ، بِخَوَاطِرِهِمْ، وَ قَدَّرُوكَ عَلَى الْخَلْفَةِ الْمُخْتَلِفَةِ الْقَوَى بِقَرَائِحِ^۱ عُقُولِهِمْ).

امام (علیه السلام) با این تعبیرات محکم و قاطع - که در چهار صورت بیان شده - انواع و اقسام شرک و تشبیه خداوند متعال به مخلوقات را نفی می کند و همگان را از گرفتار شدن در وادی شرک، بر حذر می دارد! و مرز توحید موحدان را با شرک مشرکان مشخص می سازد:

در جمله اول، تشبیه به بت ها را نفی می کند.

در جمله دوم، زینت و آرایشی همچون زینت مخلوقات را برای خدا باطل می شمرد (مثل تعبیری که بعضی از افراد بسیار نادان و ساده لوح درباره خدا داشتند، که او را به صورت نوجوانی زیبا روی، با موهای مجعد می پنداشتند).

و در جمله سوم، وجود اجزا و اعضای همچون دست و پا را برای او منتفی می داند.

و در جمله چهارم، اعتقاد به نیروهای مختلف، مانند بینایی و شنوایی و بویایی (همچون مخلوقات) را بی اساس معرفی می کند و به این ترتیب، از زوایای مختلف، پندارهای شرک آلود را در هم می کوید.

نکته

مجسمه کیانند؟

شبهاتی به کار زنیوران عسل در دادن عسل دارد. و در عبارت بالا منظور این است که بت پرستان با اوهام خود زیور مخلوقین را بر ذات پاک خالق پوشانده اند و او را از مقام خالقیت به مقام مخلوق بودن تنزل داده اند.

۱. «قرائح» جمع «قریحه» در اصل به معنای نخستین آبی است که از چاه کشیده می شود؛ سپس به آثار فکری و ذوقی انسان اطلاق شده است.

«مُجَسِّمَه» (به کسر سین) به کسانی گفته می شود که برای خدا جسم قائل هستند و حتی تصریح می کنند دست و پا و گوش و چشم دارد و گاه به آنها «مُشَبِّهَه» (به کسر باء) نیز گفته می شود؛ به جهت اینکه خدا را به مخلوقات مادی تشبیه می کنند.

این اعتقاد از دیر ایام در میان افراد بشر بوده و انسانهایی که بر اثر کوتاهی فکر نمی توانستند چیزی را ماورای طبیعت مادی تصور کنند و تمام اُنسشان با مادیات و اجسام بوده است خدا را همچون اجسام مادی و یا همچون خودشان می پنداشتند.

اعتقاد به معبودهایی همچون: ماه و خورشید و ستارگان و اجسام دیگری مانند آنها نیز، از همین جا سرچشمه می گرفت.

تاریخ یهود نشان می دهد که آنها سخت به مسأله جسمیت خدا معتقد بودند؛ تا آنجا که پیامبرشان حضرت موسی (علیه السلام) را سخت در فشار قرار دادند، که خدا را به آنها نشان دهد! و داستان کوه «طور» و صاعقه و از میان رفتن جمعی از «بنی اسرائیل» در این زمینه معروف است.

قبل از این ماجرا یعنی بعد از آن که بنی اسرائیل از نیل نجات یافتند نزد موسی آمدند و تقاضای ساختن بت برای پرستش کردند! و حتی بعد از داستان صاعقه نیز بیدار نشدند و هنگامی که «سامری» گوساله را به عنوان «معبود» برای آنها ساخت، به سرعت جذب بسوی آن شدند و اکثریت «بنی اسرائیل» به پرستش آن تن در دادند که موسی بعد از بازگشت از کوه «طور» سخت برآشفته و آنها را کیفر سختی داد.

در تاریخ مسیحیت نیز، اعتقاد به تثلیث (خدایان سه گانه: اب و ابن و روح القدس) نشانه روشنی از اعتقاد به جسمیت پروردگار است زیرا با صراحت حضرت مسیح را فرزند خدا و یکی از خدایان سه گانه می دانند، در حالی که مسیح انسانی بود مانند سایر انسانها.

هنگامی که قرآن مجید بر قلب پاک پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نازل شد، خط بطلان بر عقائد باطل از جمله اعتقاد به تجسم و تشبیه کشید و آیاتی همچون: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ؛ هَيْجَ حَيْجِزٍ مَّأْنَدِ خَدَا نَيْسْت»^۱ و «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ؛ حَيْشَمِ هَا أَوْ رَا نَمِي بَيْنْد»^۲ و آیه «لَنْ تَرَانِي»^۳ خطاب به موسی «هرگز مرا نخواهی دید» و آیاتی همچون: «وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ؛ أَوْ بَا شِمَاسْتِ هَر جَا بَاشِيد»^۴ و آیه «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ؛ مَا بَه انْسانِهَا از رگ گردن (یا رگ قلب) او نزدیکتریم»^۵ و آیه «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ؛ بَه هَر سُو بَنگَرِيد خَدَا در آنجاست»^۶ شواهد گویایی بر نفی جسمیت از خدا است.

ولی متأسفانه افکار التقاطی از سوی ملت های بت پرست و یهود و نصاری و مجوس که وارد اسلام شد، به داخل عقاید گروهی از مسلمین ساده لوح و ناآگاه نفوذ کرد و جمعیتی به نام «مجسمه» یا «مشبهه» پیدا شدند. شاید تعبیرات کنایی که در بعضی از آیات قرآن آمده مانند: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ؛ دَسْتِ خَدَا بِالَايِ دَسْتِ هَايِ أَنْهَاسْت»^۷ و «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى؛ خَدَاوند بر عرش، سلطه دارد»^۸ بهانه ای به افراد منحرف و کوتاه فکر داد که به سوی این مذهب شرک آلود گام بردارند؛ در حالی که مسلم است «ید» در این گونه موارد به معنای قدرت و «استوی» به معنای سلطه و سیطره

۱. سوره شوری، آیه ۱۱.

۲. سوره انعام، آیه ۱۰۳.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

۴. سوره حدید، آیه ۴.

۵. سوره ق، آیه ۱۶.

۶. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۷. سوره فتح، آیه ۱۰.

۸. سوره طه، آیه ۵.

است، نه به معنای جلوس و استقرار بر چیزی؛ و این تعبیرات کنایی قبل از قرآن و بعد از نزول آن نیز همیشه در ادبیات اقوام مختلف وجود داشت، مثلاً می گوئیم: «از دست فلان کس کاری ساخته نیست!» یعنی قدرت بر این کار ندارد و یا واژه «استوی» را در مورد سلطه یک پادشاه بر یک کشور به کار می برند.

دلایل عقلی و منطقی نیز به روشنی هرگونه جسمیت را از خداوند نفی می کند؛ چرا که هر جسمی محدود است و زمان و مکان و اجزائی دارد؛ بنابراین، از جهات مختلف نیازمند است و می دانیم نیاز و محدودیت در ذات پاک خدا راه ندارد.

از آن مهم تر اینکه همه اجسام در معرض تغییرات و حتی زوال هستند و معلوم است که گرد و غبار تغییر و زوال بر دامان کبریایی اش نمی نشیند. با این مدارک روشن، باز متأسفانه - همان گونه که در بالا اشاره شد - عقیده منحطّ به جسمیت، دامان جمعی از مسلمانان نادان و بی خبر را گرفت و آنقدر در این مسیر ظلمانی پیش رفتند که مطابق نقل «محقق دوانی» گروهی از آنها عقیده دارند که خداوند ترکیبی از گوشت و خون است و بعضی از آنها معتقدند که نوری نقره گون و شفاف از او می درخشد و قامت او هفت و جب با وجب های خود اوست و بعضی از آنها معتقدند که او به صورت انسان نوجوان زیبا و دارای مویی مجعد است. «علامه حلّی» در کتاب «منهاج الکرامه» داستانی از بعضی از «مجسمه» نقل می کند که شنیدنی است؛ می گوید: «یکی از بزرگان آنها، روزی از کنار مرد نفت فروشی می گذشت که نوجوان زیبارویی با موهای مجعد و پیچ خورده از آنجا عبور کرد، آن عالم سخت به قیافه نوجوان خیره شد و پیوسته به او نگاه می کرد! مرد نفت فروش که آدم بی بند و باری بود. تصوّر کرد آن مرد نظر سویی نسبت به نوجوان دارد، شب هنگام نزد او آمد

و گفت: من امروز دیدم که تو سخت به او نگاه می کنی اگر بخواهی می توانم او را در اختیار تو قرار دهم! آن مرد برآشفته و با تندی به او گفت: من کراراً به این نوجوان نگاه کردم چون مذهب من بر این است که خداوند گاه از آسمان به همین صورت به زمین نازل می شود. گفتم: نکند او خدای من باشد! مرد نفت فروش نخست ناراحت شد و گفت: من با این شغلی که دارم بسیار بر تو - با آن زهدی که داری و این عقیده کثیف - ترجیح دارم!^۱

۱. شرح نهج البلاغه علامه تستری، جلد ۱، صفحه ۲۳۳.

بخش ششم

وَ أَشْهَدُ أَنَّ مَنْ سَاوَاكَ بِشَيْءٍ مِنْ خَلْقِكَ فَقَدْ عَدَلَ بِكَ، وَ الْعَادِلُ بِكَ
كَافِرٌ بِمَا تَنْزَلَتْ بِهِ مُحْكَمَاتُ آيَاتِكَ، وَ نَطَقَتْ عَنْهُ شَوَاهِدُ حُجَجِ بَيِّنَاتِكَ،
وَ إِنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَمْ تَتَّأَهَ فِي الْعُقُولِ، فَتَكُونُ فِي مَهَبِّ فِكْرِهَا مُكَيِّفًا،
وَلَا فِي رَوِيَّاتِ خَوَاطِرِهَا فَتَكُونُ مَحْدُودًا مُصْرَفًا.

ترجمه

و گواهی می دهم آنانکه تو را با چیزی از مخلوقات مساوی شمردند
همتایی برای تو قائل شده اند، و آن کس که برای تو همتایی قائل شود،
نسبت به آنچه آیات محکمت تو آورده و شواهد «دلایل آشکار» تو از آن
سخن می گوید: کافر شده است! تو همان خدایی هستی که عقل ها به تو
احاطه نمی یابد، تا در مسیر وزش افکار در کیفیت خاصی قرار گیری! و در
خاطره ها و اندیشه ها جای نمی گیری، تا محدود و قابل تغییر باشی!

شرح و تفسیر

فراتر از احاطه عقلها

امام (علیه السلام) در این فراز بار دیگر به مسأله انحراف مشرکان و اهل
تشبیه باز می گردد و شهادتی دیگر در پیشگاه خداوند نسبت به انحراف
آنها می دهد، تا مخاطبین بشنوند و در دام تشبیه گرفتار نشوند.

می فرماید: «و گواهی می دهم آنان که تو را با چیزی از مخلوقات
مساوی شمردند، همتایی برای تو قائل شده اند و آن کس که برای تو

همتایی قائل شود نسبت به آنچه «آیات محکمات» تو آورده و شواهد «دلایل آشکار» تو از آن سخن می گوید، کافر شده است!». (وَ أَشْهَدُ أَنْ مَنْ سَاوَاكَ بِشَيْءٍ مِنْ خَلْقِكَ فَقَدْ عَدَلَ بِكَ، وَ الْعَادِلُ بِكَ كَافِرٌ بِمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ مُحْكَمَاتُ آيَاتِكَ، وَ نَطَقَتْ عَنْهُ شَوَاهِدُ حُجَجِ بَيِّنَاتِكَ).

به نظر می رسد این شهادتی که امام (علیه السلام) در این فراز، درباره انحراف مشرکان داده، با شهادتی که در فراز قبل بود، متفاوت و ناظر به دو گروه باشد؛ شهادت جمله های پیشین مربوط به بت پرستانی است که خدا را تشبیه به بت ها می کردند و بت ها را در مقام ربوبیت قرار می دادند یعنی حاجات خود را از آنها می طلبیدند و به همین دلیل، آنها را پرستش می کردند؛ ولی آنچه در این فراز آمده، ناظر به کسانی است که برای خدا همتایی در جمیع جهات قرار می دادند؛ همچون «وثنیین» (دوگانه پرستان)، که معتقد به خدای خیر و خدای شر بودند و مسیحیان که قائل به «تثلیث» (خدایان سه گانه) بودند و آنها را «اب» و «ابن» و «روح القدس» می نامیدند. امام (علیه السلام) آنها را کافر به محکمات آیات و حجتهای بیّنات دانسته است.

ممکن است تعبیر به «آیات محکمات» و «حجج بیّنات» هر دو اشاره به آیاتی بوده باشد که با صراحت، هرگونه همتایی را برای خداوند نفی می کند، مانند «قُلْ أَلَيْسَ لَكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا؛ بگو آیا شما به آن کس که زمین را در دو روز (دو دوران) آفرید، کافر می شوید و برای او همتیانی قرار می دهید!». ^۱ و آیه «فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛ برای خداوند همتیانی قرار ندهید در حالی که می دانید (این سخن اشتباه محض است)». ^۲

۱. سوره فصلت، آیه ۹.

۲. سوره بقره، آیه ۲۲.

این احتمال نیز وجود دارد که «آیات محکمت» اشاره به آیات توحیدی صریح قرآن مجید باشد و «حجج بینات» اشاره باشد به دلایل عقلی که هرگونه شبیه و مانند و همتایی را برای خدا نفی می کند.

جمله های بعد گواه بر همین احتمال است؛ آنجا که می گوید: «تو همان خدایی هستی که عقل ها به تو احاطه نمی یابد، تا در مسیر وزش افکار، در کیفیت خاصی قرار گیری! و در خاطره ها و اندیشه ها، جای نمی گیری، تا محدود و قابل تغییر باشی!» (وَ اِنَّكَ اَنْتَ اللهُ الَّذِي لَمْ تَتَّخِذْ فِي الْعُقُولِ فَتَكُونَ فِي مَهَبٍ اَفْكَرَهَا مُكَيِّفًا، وَلَا فِي رَوِيَّاتِ خَوَاطِرِهَا فَتَكُونَ مَخْدُودًا مُصْرَفًا).

امام (علیه السلام) در جمله اول، اشاره به عدم درک عقل ها نسبت به کنه ذات و صفات خدا می کند که در آغاز این خطبه نیز، با عبارات دیگری به آن اشاره شده بود و می فرماید: اگر عقل قادر به درک تو بود، باید کیفیت خاصی در ذات پاک تو باشد؛ ولی از آنجا که بالاتر از کیفیت می باشی و هستی محض و خالصی؛ عقل قادر به درک کنه ذات و صفات نیست.

در جمله دوم، به عدم احاطه اندیشه ها به ذات پاک او اشاره می کند، چرا که اگر اندیشه به او احاطه یابد، حتماً باید محدود باشد و هر چیز که محدود باشد، در معرض تغییرات زمانی و مکانی و جهات دیگر قرار می گیرد.

۱. «مَهَبٌ» اسم مکان از ماده «هَبوب» به معنای محل وزش باد است و در عبارت بالا فکر، به نسیمی تشبیه شده که از گذرگاهی می گذرد؛ ولی کنه ذات و صفات خدا از این گذرگاه بیرون است.

بخش هفتم

وَ مِنْهَا: قَدَّرَ مَا خَلَقَ فَأَحْكَمَ تَقْدِيرَهُ، وَ دَبَّرَهُ فَالْتَفَتَ تَدْبِيرَهُ، وَ وَجَّهَهُ لِوَجْهِتِهِ فَلَمْ يَتَعَدَّ حُدُودَ مَنْزِلَتِهِ، وَ لَمْ يَقْصُرْ دُونَ الْإِنْتِهَاءِ إِلَى غَايَتِهِ، وَ لَمْ يَسْتَصْعِبْ إِذْ أَمَرَ بِالْمُضِيِّ عَلَى إِرَادَتِهِ، فَكَيْفَ وَ إِنَّمَا صَدَرَتْ الْأُمُورُ عَنْ مَشِيئَتِهِ؟

ترجمه

آنچه را آفریده به درستی اندازه گیری نموده، و به خوبی تدبیر کرده، و در مسیر خودش قرار داده است. لذا هیچ موجودی از حدّ خود تجاوز نکرده، و پیش از رسیدن به هدف، باز نمی ایستد، و به هنگامی که به آن فرمان داده شد، که مطابق اراده پروردگار حرکت کن سرپیچی ننمود؛ چگونه ممکن است سرپیچی کند، حال آنکه همه چیز از اراده او سرچشمه گرفته است؟!

شرح و تفسیر

همه چیز از اراده او سرچشمه می گیرد!

در این بخش از خطبه، امام (علیه السلام) بار دیگر به جهان آفرینش و تدبیر الهی در خلقت و نظم و ادامه آن باز می گردد و از این نظم و تدبیر به عنوان آینه ای برای

نشان دادن جلال و جمال پروردگار بهره می گیرد. می فرماید: «آنچه آفریده به درستی اندازه گیری نموده است و به خوبی تدبیر کرده و در مسیر

خودش قرار داده است». (قَدَرَ مَا خَلَقَ فَأَحْكَمَ تَقْدِيرَهُ، وَ دَبَّرَهُ فَأَلْطَفَ تَدْبِيرَهُ، وَ وَجَّهَهُ لِرُوحِهِ).

به این ترتیب، مراحل سه گانه «تقدیر» و «تدبیر» و «توجیه» را بیان فرموده است. «تقدیر» مقام اندازه گیری خلقت موجودات است و «تدبیر» به راه انداختن آنها در مسیر تعیین شده است و «توجیه» فراهم ساختن اسباب حرکت در این مسیر برای رسیدن به مقصد نهایی است و تمام این مراحل طبق حساب دقیق و برنامه منظمی است، به گونه ای که در همه جهان هستی هیچ موجودی نه در آغاز آفرینش و نه در مسیر حرکت خود به سوی هدف، بی برنامه نیست.

به همین جهت بلافاصله می افزاید: «هیچ موجودی از حدّ و منزلت خود تجاوز نکرده و قبل از رسیدن به هدف کوتاهی ننموده است، و به هنگامی که به آن فرمان داده شد که مطابق اراده پروردگار حرکت کند، سرپیچی ننمود؛ چگونه ممکن است سرپیچی کند، حال آن که همه چیز از اراده او سرچشمه گرفته است؟!». (فَلَمْ يَتَعَدَّ حُدُودَ مَنزِلَتِهِ، وَ لَمْ يَقْصُرْ دُونَ الْإِنْتِهَاءِ إِلَى غَايَتِهِ، وَ لَمْ يَسْتَصْعَبْ إِذْ أُمِرَ بِالْمُضِيِّ عَلَى إِرَادَتِهِ، فَكَيْفَ وَ إِنَّمَا صَدَرَتْ الْأُمُورُ عَنْ مَشِيئَتِهِ؟)

در حقیقت این سخن، اشاره به آن است که تصوّر نشود حرکات موجودات زمینی و آسمانی و پیمودن مراحل وجود در جهان گیاهان و حیوانات و انسان و کواکب آسمان بی حساب است. همه در حرکات خود سر بر فرمان او دارند و برنامه ای را که از پیش برای آنها تعیین کرده، اجرا می کنند و هیچ تخلفی از برنامه های تعیین شده ندارند و به این ترتیب، جهان هستی مجموعه ای است از نظم دقیق و حرکات و جریان های برنامه ریزی شده.

در آیات قرآن مجید نیز، به این مراتب و مراحل سه گانه اشاره شده است. در سوره یس آیات ۳۸ تا ۴۰ می فرماید: «وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ * لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ؛ و خورشید که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است، (آیتی دیگر از آیات خدا است) این تقدیر و اندازه گیری خداوند قادر دانا است. و برای ماه منزلگاه هایی قرار دادیم (هنگامی که این منازل را طی کرد) سرانجام به صورت شاخه کهنه قوسی شکل و زرد رنگ خرما در می آید. نه خورشید را سزاست که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی می گیرد و هر کدام در مسیر خود شناورند».

آیات فراوان دیگری نیز در قرآن است که به این حقیقت اشاره می کند. در اینجا به دو نکته باید توجه داشت: نخست این که، آنچه در جمله های بالا درباره امر و فرمان و پیروی موجودات از فرمان الهی آمده، همه اشاره به اوامر تکوینی الهی، یا به تعبیری دیگر: اشاره به قوانینی است که خداوند برای جهان هستی تعیین کرده و همه موجودات را در چنبر این قوانین قرار داده است به گونه ای که تخلف از این قوانین برای آنها غیر ممکن است.

دیگر این که، این سخن هرگز به معنای مجبور بودن انسان در افعال خویش نیست! چرا که خداوند صفت اختیار و آزادی اراده را به عنوان یک قانون از قوانین عالم هستی برای انسان قرار داده است و هرگز انسان نمی تواند این صفت را از خود سلب کند و به تعبیر دیگر: آزادی او هم به فرمان خدا است.

بخش هشتم

الْمُنْشِئُ أَصْنَافِ الْأَشْيَاءِ بِلَا رَوِيَّةٍ فِكْرَ آلِ إِلَيْهَا، وَ لَا قَرِيحَةَ غَرِيزَةَ
 أَضْمَرَ عَلَيْهَا، وَ لَا تَجْرِبَةَ أَفَادَهَا مِنْ حَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَ لَا شَرِيكَ أَعَانَهُ
 عَلَى ابْتِدَاعِ عَجَائِبِ الْأُمُورِ، فَتَمَّ خَلْقُهُ بِأَمْرِهِ، وَ أذْعَنَ لِبَطَاعَتِهِ، وَ أَجَابَ إِلَى
 دَعْوَتِهِ، لَمْ يَغْتَرِضْ دُونَهُ رَيْثُ الْمُبْطِئِ، وَ لَا أَنَاةُ الْمُتَلَكِّيِّ، فَأَقَامَ مِنْ
 الْأَشْيَاءِ أَوْدَهَا، وَ نَهَجَ حُدُودَهَا، وَ لَاءَمَ بِقُدْرَتِهِ بَيْنَ مُتَضَادِّهَا، وَ وَصَلَ
 أَسْبَابَ قَرَائِنِهَا، وَ فَرَّقَهَا أَجْنَاساً مُخْتَلِفَاتٍ فِي الْحُدُودِ وَ الْأَقْدَارِ، وَالْغَرَائِزِ وَ
 الْهَيْئَاتِ، بَدَايَا خَلَائِقَ أَحْكَمَ صُنْعَهَا، وَ فَطَرَهَا عَلَى مَا أَرَادَ وَ ابْتَدَعَهَا!

ترجمه

او کسی است که موجودات مختلف را بدون نیاز به تفکر و اندیشه ای که به دست آورده باشد و بدون غریزه ای که در درون نهان کند و بی نیاز از تجربه حوادث زمان های گذشته، و بدون کمک شریک و همتایی که او را در آفرینش موجودات شگفت انگیز یاری دهد، آفرید. و این سان آفرینش موجودات به فرمان او کامل شد، همه سر بر فرمانش نهادند و دعوتش را اجابت کردند، بی آن که در برابرش سستی کنند یا در اطاعت امرش درنگ نمایند؛ بدین گونه، موجودات را بی هیچ کژی برپا داشت و راهی را که باید بپیمایند معین فرمود. با قدرت خویش در میان اشیای متضاد الفت ایجاد کرد و آنها را که با یکدیگر همگون بودند، پیوند داد، و موجودات جهان را به انواع مختلف از نظر حدود و اندازه ها، و غرایز و اشکال و هیأت های گوناگون تقسیم نمود. اینها مخلوقات شگفت انگیزی

است که آفرینش آنها را استوار نمود، و با حکمت قرین ساخت و آن سان که می خواست ایجاد و ابداع فرمود.

شرح و تفسیر

راز و رمز آفرینش

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه، به چگونگی آفرینش موجودات می پردازد و می فرماید: «خداوند کسی است که موجودات مختلف را بدون نیاز به تفکر و اندیشه ای که به دست آورده باشد، و بدون غریزه ای که در درون، نهان داشته باشد، و بی نیاز از تجربه حوادث زمانهای گذشته، و بدون کمک شریک و همتایی که او را در آفرینش موجودات شگفت انگیز یاری کرده باشد، آفرید.»

(الْمُنْشَىءُ أَصْنَافَ الْأَشْيَاءِ بِلَا رَوِيَّةٍ فِكْرَ آلَ إِلَيْهَا، وَ لَا قَرِيحَةَ غَرِيْزَةَ أَضْمَرَ عَلَيْهَا، وَ لَا تَجْرِبَةَ أَفَادَهَا مِنْ حَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَ لَا شَرِيكَ أَعَانَهُ عَلَى ائْتِدَاعِ عَجَائِبِ الْأُمُورِ).

در واقع، مبدأ علم و دانش و آگاهی به حقایق برای ما انسان ها یکی از چهار چیز است: یا تفکر و اندیشه است، یا الهام های درونی است که غریزه نامیده می شود. یا تجربه ای است که از تکرار کاری برای انسان حاصل می شود و یا کمکی است از همفکر و همتایی از برون که با آگاهی های خود انسان را یاری می دهد و بر انجام کار بدیعی کمک می کند.

۱. «قریحه» همان طور که قبلاً گفته شد، در اصل به معنای اولین آبی است که از چاه کشیده می شود؛ سپس به آنچه انسان از اعماق فکر و ذوق خویش را در می یابد، اطلاق شده و انضمام آن به غریزه - که به معنای طبیعت است - که چیزی را انسان به کمک ذوق و طبیعت خود در یابد. در مورد غیر انسان نیز این معنا ثابت است؛ مثلاً غالب پرندگان ساختن لانه ها و تربیت فرزندان و مهاجرت های طولانی دسته جمعی و امثال آن را با الهام از قریحه و غریزه انجام می دهند.

از آنجا که خداوند عالم، بر همه چیز آگاه و همه حقایق نزد او حاضر است و چیزی از دایره علم بی پایان او خارج نیست، در آفرینش خود هیچ گاه نیازی به این امور چهارگانه ندارد. فکر و اندیشه برای کسی سودمند است که معلوماتی دارد و مجهولاتی؛ و می خواهد از معلومات به مجهولات پی برد و الهام غریزی، از آن کسانی است که حقیقتی از نظر آنها پنهان است و به یاری این الهام آشکار می شود.

تجربه و تکرار عمل برای پی بردن به نتیجه کارها، مربوط به کسی است که از نتایج بی خبر است و کمک گرفتن از افکار دیگران مخصوص کسانی است که نارسایی و ناتوانی دارند؛ ولی آن ذات پاکی که از همه این امور مبرا است، چه نیازی به اینها دارد؟

این تعبیرات در ضمن می تواند، ما بندگان ناآگاه را برای پیدا کردن منابع شناخت و معرفت کمک کند و بدانیم از این منابع چهارگانه، می توانیم برای حل مشکلات کمک بگیریم، که سخت در زندگی به همه آنها نیازمندیم.

سپس امام (علیه السلام) به نکته دیگری در همین مورد اشاره کرده، حاکمیت قوانین آفرینش را بر همه موجودات قطعی می شمرد و همه را سر بر فرمانش معرفی می کند؛ می فرماید: «به این ترتیب، آفرینش موجودات به فرمان او کامل شد، همه سر بر فرمانش نهادند، و دعوتش را (طبق قوانین تکوین) اجابت کردند، بی آن که در برابرش سستی کنند یا در اطاعت امرش درنگ نمایند». (فَتَمَّ خَلْقَهُ بِأَمْرِهِ وَ أَدْعَنَ لَطَاعَتِهِ، وَ أَجَابَ إِلَى دَعْوَتِهِ، لَمْ يَعْترِضْ دُونَهُ رَيْثٌ الْمُبْطِئِي، وَ لَا أَنَاةٌ الْمُتَلَكِّي ع^۱).

۱. «رَيْثٌ» به معنای کندی کردن و سستی و کوتاهی نمودن در انجام کاری است.

۲. «أَنَاةٌ» به معنای وقار آمیخته با تفکر به هنگام انجام کاری است.

این موضوع، هم اشاره ای است به قدرت پروردگار و هم نظام متین و دقیق آفرینش، که همه موجودات از قوانین معینی پیروی می کنند و سر بر فرمان آن هستند. نه بر این قوانین پیشی می گیرند و نه از آن عقب می افتند. قرآن مجید در این باره می گوید: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ؛ سپس به آفرینش آسمان پرداخت در حالی که به صورت دود بود به آن و به زمین دستور داد: به وجود آید (و شکل گیرید) خواه از روی اطاعت و خواه اکراه، آنها گفتند ما از روی اطاعت می آییم (و شکل می گیریم)».^۲

اضافه بر این، پیامی برای همه انسانها دارد، که هماهنگ با جهان آفرینش، پیرو قوانین الهی باشند؛ نه بر آن پیشی بگیرند و نه از آن عقب بمانند، تا به سر منزل مقصود برسند و سعادت را در آغوش گیرند. در آخرین بخش از این فراز، به پنج نکته درباره نظام آفرینش و اسرار جهان خلقت، اشاره می کند که شایان دقت و تأمل است.

نخست می فرماید: «بدین گونه، موجودات را بی هیچ کژی برپا داشت.»
(فَأَقَامَ مِنَ الْأَشْيَاءِ أَوْدَهَا).^۳

سپس می افزاید: «و راهی را که باید بپیمایند، معین فرمود.» (وَ نَهَجَ حُدُودَهَا).

آنگاه می گوید: «با قدرتش در میان اشیای متضاد، الفت ایجاد کرد.» (وَ لَاءَمَ بِقُدْرَتِهِ بَيْنَ مُتَضَادِّهَا).

۱. «مُتَلَكِّيَّة» از ماده «لَكَأ» (بر وزن هدف) به معنای توقف کردن در مکانی است؛ سپس «متلکئی» بر کسانی که در کار یا مسأله ای توقف می کنند و روی آن می اندیشند، اطلاق شده است.

۲. سوره فصلت، آیه ۱۱.

۳. «أود» به معنای کجی و کج شدن است.

سپس می فرماید: «و آنها را که با یکدیگر همگون بودند، پیوند داد». (وَ وَصَلَ أَسْبَابَ قَرَائِنِهَا).

و سرانجام می فرماید: «و موجودات جهان را به انواع مختلف، از نظر حدود، اندازه ها، غرائز، و اشکال و هیئت های گوناگون تقسیم نمود». (وَ فَرَّقَهَا أَجْنَاساً مُخْتَلِفَاتٍ فِي الْحُدُودِ وَالْأَقْدَارِ، وَالْغَرَائِزِ وَالْهَيْئَاتِ).

بدین ترتیب، نظام آفرینش از هر نظر کامل شد و با تنوع و کثرتی که در انواع و اجناس آن است همه با هم، تحت یک برنامه و قانون واحد، انجام وظیفه می کنند. حتی اشیای متضاد، با یکدیگر همکاری دارند و از جمع میان ضدین نتایج عالی برمی خیزند! اشباه و نظایر به هم می پیوندند و مجموعه کاملی را به وجود می آورند و تنوع عجیبی که در میان موجودات از نظر حدود و اندازه ها و غرایز و هیئت ها وجود دارد، مجموعه بدیع و شگفت انگیزی ایجاد کرده، که عالی ترین دلیل بر قدرت خالق و علم بی پایان اوست.

جمعی از «مفسران نهج البلاغه» «قرائن» را در عبارت فوق به معنای نفوس آدمی گرفته اند، که خداوند آنها را با بدن ها که در ظاهر با هم متضادند - یکی از عالم ماده و دیگری از عالم مجردات است - پیوند داده است.

گر چه یکی از معانی «قرینه» (که جمع آن قرائن است)، در لغت، «نفس انسانی» شمرده شده؛ ولی دلیلی ندارد که جمله فوق را محدود به نفوس انسانی کنیم؛ بلکه هدف، بیان جمع میان اضداد و وصل قرینه ها و همگون ها در سرتاسر جهان آفرینش است که وجود انسان یکی از مصادیق آن می باشد و اصولاً اطلاق «قرینه» به نفس انسان، به خاطر مقرون بودن آن با بدن انسان است.

امام (علیه السلام) در پایان این سخن، در یک نتیجه گیری روشن می فرماید: «اینها مخلوقات شگفت انگیزی است که خداوند آفرینش آنها را استوار و توأم با حکمت ساخت و آن سان که می خواست ایجاد و ابداع فرمود». (بَدَايَا خَلْقِ أَحْكَمَ صُنْعِهَا، وَ فَطَرَهَا عَلَى مَا أَرَادَ وَ ابْتَدَعَهَا)!

نکته

روشن ترین راه خداشناسی

تاکید امام بر این نکته که به کنه ذات خدا نیندیشید! بلکه در جهان آفرینش و خلقت او تفکر کنید، یک اصل اساسی در بحث های مربوط به معرفه الله است. چرا که اولی انسان را به سوی شرک و تشبیه می برد و دومی به سوی ایمان و توحید؛ توحیدی آمیخته با عشق و محبت و اخلاص.

دلایل و براهین دیگر خداشناسی، مانند: برهان وجوب و امکان، غنا و فقر که بر محور دور و تسلسل و مانند آن دور می زند، دلایل خشکی هستند که معرفت می آورند، ولی عشق و محبت و اخلاص در آن نیست؛ ولی دقت در نظام آفرینش موجودات، سرچشمه فیاض عشق و محبت است.

هنگامی که به عظمت آسمان ها، و ستاره ها، که تنها در کهکشان ما میلیاردها از آن وجود دارد - در حالی که به گفته دانشمندان بیش از یک میلیارد کهکشان در این جهان موجودات است - می اندیشیم.

۱. جمله بالا از نظر ترکیب نحوی چنین است: «بَدَايَا» خیر است برای مبتدای محذوفی که «هذه» باشد و اضافه «بَدَايَا» به «خَلْقِ» از قبیل اضافه صفت به موصوف است که در اصل به معنای «خَلْقِ بَدَايَا» است، «بدایا» جمع «بدیته» به معنای موجود بدیع و شگفت انگیز است.

و هنگامی که، در جهان فوق العاده کوچک سلول های بدن انسان، که ساختمان هر کدام به اندازه یک شهر صنعتی اسرارآمیز است، دقت می کنیم؛

و هنگامی که در تنوع عجیب گیاهان و حیوانات، فکر می کنیم و درگفته دانشمندان که می گویند: هنوز میلیون ها نوع گیاه و حیوان در اعماق جنگل ها و دریاها وجود دارد که بشر آنها را ندیده و نشناخته است، باریک می شویم و می دانیم که این تنوع و تکثر عجیب، همه و همه به دو موجود ساده به نام «آب» و «خاک» باز می گردد.

و هنگامی که ظرافت گل ها، لطافت گلبرگها، نظم بی نظیر گردش خون در مویرگ ها، جهان اسرارآمیز روح و فکر و مغز و اعصاب، فکر می کنیم و می دانیم اینها تنها گوشه ای از شگفتی های جهان آفرینش است، بی اختیار با قافله جهان هستی که همه تسبیح گویان به سوی ذات پاکش در حرکتند، همصدا می شویم و زمزمه «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا»^۱ و نغمه «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا»^۲ سر می دهیم؛ در حالی که قلب ما سرشار از عشق و محبت به خداوند و ایمان، به قدرت و عظمت او می باشد.

تعبیراتی که امام (علیه السلام) در خطبه بالا ذکر فرموده، اشارات بر معنایی به این حقایق است.

۱. سوره بقره، آیه ۳۲.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹۱.

بخش نهم

وَ نَظَمَ بِلَا تَعْلِيْقٍ رَهْوَاتِ فُرَجِهَا، وَ لَاحِمَ صُدُوعِ انْفِرَاجِهَا، وَ وَشَّحَ بَيْنَهَا
وَ بَيْنَ أَرْوَاجِهَا، وَ ذَكَرَ لِلَهَا بَطِيْنَ بِأَمْرِهِ، وَ الصَّاعِدِينَ بِأَعْمَالِ خَلْقِهِ، حُزُونَهُ
مِعْرَاجِهَا، وَ نَادَاهَا بَعْدَ إِذْ هِيَ دُخَانٌ، فَالْتَحَمَتْ (فالتجمت) عُرَى أَشْرَاجِهَا،
وَ فَتَقَ بَعْدَ الْإِرْتِاقِ صَوَامِتَ أَبْوَابِهَا، وَ أَقَامَ رَصْدًا، مِنْ الشُّهْبِ التَّوَاقِبِ عَلَى
نِقَابِهَا، وَ أَمْسَكَهَا مِنْ أَنْ تَمُورَ، فِي خَرَقِ الْهَوَاءِ بِأَيْدِهِ وَ أَمْرَهَا أَنْ تَقْفَ
مُسْتَسْلِمَةً لِأَمْرِهِ.

ترجمه

(خداوند) فاصله های وسیع و گشوده (کرات آسمانی) را بی آنکه بر چیزی تکیه داشته باشند، تنظیم نمود و شکاف های میان (هر کدام از آنها) را پیوند داد، آنها و نظائر آنها را به یکدیگر مربوط ساخت، و مشکل فرود آمدن فرشتگان را برای ابلاغ فرمان او، و بالا بردن اعمال مخلوقات را به آسمان، آسان نمود. به آسمانها در حالی که به صورت دود بودند، فرمان داد (فرمانی تکوینی برای پیمودن مراحل خلقت و تکامل). در این هنگام، میان بخش های مختلف آن ارتباط برقرار گشت (و به صورت توده عظیمی درآمدند). سپس آسمانها را از هم جدا ساخت و درهای بسته آنها را باز گشود، و نگهبانانی از شهاب های ثاقب بر هر راهی گماشت (تا مانع نفوذ شیاطین به آسمانها گردد) و آنها را با دست قدرتش بی آن که گرفتار حرکات ناموزون گردند (در فضا) نگاهداشت و به آنها فرمان داد که تسلیم امر او بوده باشند (و از قوانین آفرینش پیروی کنند).

شرح و تفسیر

آفرینش آسمانها

امام (علیه السلام) در فراز گذشته از این خطبه، به کلیاتی از تدبیر جهان آفرینش و قوانین حاکم بر آن و تنوع و کثرت موجودات اشاره فرمود و در این بخش و بخش های آینده، به جزئیات آن اشاره می فرماید و بحثهای بسیار عمیق و پر معنایی را درباره آفرینش آسمانها، فرشتگان، زمین و جهان پایین، آدم چگونگی آفرینش او و انواع روزی هایی که در اختیار انسانها قرار داده، مطرح می سازد.

نخست به سراغ آفرینش آسمان ها می رود و می فرماید: «خداوند فاصله های وسیع و گشوده (کرات آسمانی) را بی آنکه بر چیزی تکیه داشته باشد نظام بخشید و شکاف های میان (هر کدام از کرات) را به هم پیوند داد». (وَنَظَمَ بِلَا تَغْلِيقِ رَهَوَاتٍ فُرَجِهًا، وَ لَاحِمَ ۲ صُدُوعَ ۳ اَنْفِرَاجِهًا).

در واقع امام (علیه السلام) در جمله اول به همان چیزی اشاره فرموده که در قرآن مجید دوبار به آن اشاره شده است. می فرماید: (اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ

۱. «رَهَوَاتٍ» جمع «رَهْوَةٌ» به گفته بعضی از ارباب لغت (کتاب العین) به معنای برآمدگی بالای کوههاست؛ ولی بسیاری دیگر از ارباب لغت آن را ماده «رهُو» (بر وزن سهو) به معنای گشاده و باز بودن، یا آرام بودن تفسیر کرده اند و در خطبه بالا تفسیر «رَهَوَاتٍ» به نقاط گشاده، مناسب تر است و بعضی هم آن را از لغات اضداد دانسته اند که به معنای مکان مرتفع و منخفض، هر دو می آید.

۲. «لَاحِمَ» از ماده «لحم» به معنای پر کردن شکاف چیزی و به اصطلاح، لحیم کردن است و شاید ریشه اصلی آن همان «لحم» به معنای گوشت باشد که فاصله استخوان ها را پر می کند.

۳. «صُدُوعَ» جمع «صَدْعٌ» (بر وزن حرف) به معنای شکاف، یا شکافتن است.

بَغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوَاهَا؛ خداوند همان کس است که آسمان را با ستونی نامرئی بر پا داشت»^۱.

امروز هم همه دانشمندان فلکی تصریح می کنند که کرات آسمانها از هم جدا است و تعادل و نیروی جاذبه و دافعه هر کدام را در جایگاه خود قرار داده است.

و جمله دوم، اشاره به پیوند اجزاء هر کره نسبت به خود می باشد. بنابراین، در میان دو جمله بالا هیچ گونه تضادی نیست. آنجا که می فرماید: فاصله ها را بی آنکه بر چیزی تکیه داشته باشند نظام بخشید و در جمله بعد می گوید: شکافها را به هم پیوند داده است. چرا که یکی ناظر به کل و دیگری ناظر به اجزاء است (وحدت ضمیرها مشکلی در اینجا ایجاد نمی کند، چرا که هر دو به آسمانها بر می گردد، یکی به مجموعه و دیگری به اجزاء). (دقت کنید!)

در جمله سوم، به رابطه در میان کرات آسمانی که با هم قرین هستند اشاره می فرماید: و می گوید «خداوند آنها و نظایر آنها را به یکدیگر مربوط ساخت». (و وَشَجَّ^۲ بَيْنَهَا وَبَيْنَ أَرْوَاجِهَا).

این تعبیر ممکن است اشاره به منظومه های عالم بالا بوده باشد که مجموعه هایی را تشکیل می دهند که از کرات شبیه به یکدیگر تشکیل شده اند و به این ترتیب، در این کلام کوتاه و پر معنا، هم اشاره به نظمی

۱. سوره رعد، آیه ۲. شبیه همین معنا با اندک تفاوتی در آیه ۱۰ سوره لقمان آمده است؛ می فرماید خَلَقَ السَّمَوَاتِ...

۲. «و شَجَّ» از ماده «وشج» (بر وزن نسج) در اصل به معنای در هم فرو رفتن و مشبک شدن و در هم پیچیدن است.

شده است که بر هر یک از کرات حاکم است و هم اشاره به منظومه ها و مجموعه عالم بالا.^۱

در چهارمین جمله اشاره به طرق صعود و نزول فرشتگان به آسمانها کرده، می فرماید: «مشکل فرود آمدن فرشتگان را برای ابلاغ فرمان او، و بالا بردن اعمال مخلوقات را به آسمان آسان نمود». (وَ ذَٰلِكَ لِلَّهِابِطِينَ بِأَمْرِهِ، وَالصَّاعِدِينَ بِأَعْمَالِ خَلْقِهِ، حُزُونَةً^۲ مِعْرَاجِهَا).

آیا فرشتگان، وجود مادی هستند و صعود و نزولی نسبت به آسمانها دارند یا اینکه منظور از این صعود و نزول، صعود و نزول معنوی است؟ «مفسران نهج البلاغه» تفسیرهای متفاوتی در این زمینه دارند. آنچه موافق ظاهر جمله های بالا و بسیاری از روایات و حتی آیات قرآن مجید است، این است که آنها وجودات نوریّه ای هستند که در عین لطافت، جنبه جسمانی نیز دارند؛ هر چند به خاطر همان لطافت، برای ما قابل مشاهده نباشند و در این صورت صعود و نزول، و رفت و آمد برای آنها تصور می شود.

به خواست خداوند در فراز آینده همین خطبه که پیرامون ملائکه بحث می کند، سخنان بیشتری در این زمینه خواهیم داشت.

سؤال دیگری که در اینجا مطرح می شود این است که مگر خداوند مکانی در آسمانها دارد که فرشتگان پیام او را از آسمان بالا به زمین می آورند و اعمال بندگان را از زمین نزد او به سوی آسمانها می برند؟ به

۱. بعضی «ازواج» را در اینجا به معنای ارواح «نفوس فلکیّه» تفسیر کرده اند و اشاره به عقیده جمعی از فلاسفه که برای هر فلکی روح مجرد قائلند دانسته اند؛ ولی انصاف این است که نه این نظریّه با دلیل روشنی ثابت شده، و نه جمله بالا دلالت بر چنین چیزی دارد.

۲. «حُزُونَةً» (که معنای مصدری و اسم مصدری دارد) به معنای خشنونت است و در خطبه بالا اشاره به مشکلات و سختی ها می باشد.

یقین، چنین چیزی درباره خداوند که مافوق عالم ماده است و زمان و مکان و اجزایی برای او تصوّر نمی شود، امکان پذیر نیست! پس چگونه فرشتگان از نزد او پیام می آورند و اعمال بندگان نزد او می برند؟

با توجه به یک نکته دقیق، پاسخ این سؤال روشن می شود و آن اینکه درست است زمین و آسمان همه از مخلوقات خداست، ولی مراکز در این جهان ماده وجود دارد که محل تابش انوار الهی یا به تعبیر دیگر، دارای قداست خاصی است. همان گونه که در روی زمین هم، همه جا شبیه هم نیست؛ مثلاً موسی بن عمران (علیه السلام) برای گرفتن پیام خدا به کوه طور می رود و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در آغاز به غار حرا می رفت؛ در حالی که هیچ یک از آنها نزدیک تر به خدا از دیگری نبود، ولی قداست محل سبب می شود که در مکانهایی همچون طور و حرا و مسجد الحرام و مانند آن انوار الهیه، بیشتر باشد.

در مورد فرشتگان نیز چنین است که در جهان بالا، مراکز قدسی وجود دارد که فرشتگان در آن مراکز مقدّس، پیام الهی را درک می کنند و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز در معراج به همان مراکز، بلکه بالاتر از آن رسید و مشمول عنایات بیشتری گردید و اعمال نیک بندگان نیز در آن مراکز قدس، به ودیعت سپرده می شود و تا روز بازپسین نگهداری خواهد شد.

سپس امام (علیه السلام) آنچه را در جمله های قبل به اجمال بازگو فرمود به تفصیل بیان می کند و در ضمن پنج جمله، مراحل آفرینش آسمانها را شرح می دهد. نخست می فرماید: «به آسمانها در حالی که به صورت دود بود، فرمان داد (فرمانی تکوینی، برای پیمودن مراحل خلقت و تکامل)». (وَ نَادَاهَا بَعْدَ إِذْ هِيَ دُخَانٌ).

این جمله، در حقیقت اشاره به نخستین مرحله آفرینش جهان است که در قرآن مجید نیز در آیه ۱۱ سوره «فصلت» آمده است: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَىٰ

السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ؛ سپس به تدبیر آسمان پرداخت، در حالی که به صورت دود بود).^۱

این همان چیزی است که دانش امروز نیز آن را تأیید می کند و می گوید: تمام جهان در آغاز به صورت توده بسیار عظیمی از گاز بود. در جمله دوّم می افزاید: «سپس (خلقت وارد مرحله تازه ای شد) و در این هنگام، بخش های مختلف آن پیوند برقرار گشت». (فَالْتَحَمَتْ غُرَى أُشْرَاجِهَا).

با توجه به اینکه «إِلْتِحَام» به معنای به هم پیوستن و «عُرَى» جمع «عُرْوَه» به معنای دستگیره و «أَشْرَاج» جمع «شَرَج» به معنای شکاف است، مفهوم جمله بالا این می شود که: خداوند آن توده عظیم دود مانند را، فشرده ساخت. شکافها را برطرف ساخت و اطراف آن را به هم پیوند داد، گویی این شکافها همچون جعبه هایی است که دستگیره های آن را برای محفوظ ماندن به هم می بندند و مرتبط می سازند.

این جمله نیز با دانش امروز که خبر از فشردگی توده گازی شکل - به سبب جاذبه درونی می دهد - هماهنگ است.

در جمله سوم می افزاید: «سپس آسمانها را از هم جدا ساخت و درهای بسته آنها را باز گشود (و در میان آنها فاصله انداخت)». (وَفَتَّقَ بَعْدَ الْإِرْتِنَاقِ صَوَامِتَ أُبْوَابِهَا).

این تعبیر، ممکن است اشاره به نظرات دانشمندان روز باشد که معتقدند توده گازی شکل نخستین، بر اثر یک انفجار عظیمی که در درونش رخ داد، متلاشی شد و ستارگان و کهکشانها به وجود آمدند. و طبق فرضیه دیگر، به

۱. توجّه داشته باشید که «تُمّ» در آیه بالا، به معنای تأخیر در بیان است نه تأخیر در زمان. بنابراین، دلیل بر این نیست که آفرینش آسمانها بعد از خلقت زمین است. (برای توضیح بیشتر، به تفسیر نمونه، ذیل آیه ۱۱ سوره فصلّت مراجعه فرمائید).

خاطر حرکت دَوْرانی شدید و نیروی گریز از مرکز، بخشهایی از آن، یکی پس از دیگری جدا شدند و در این فضای بیکران از یکدیگر فاصله گرفتند و کرات آسمان به این ترتیب ساخته شد.

قرآن مجید نیز می فرماید: «أُولَئِكَ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا؛ آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آنها را از یکدیگر باز کردیم».^{۲۱}

در چهارمین جمله اشاره به آفرینش شهاب های آسمانی می کند (که به صورت یک خط نورانی در آسمان به چشم می خورد و سپس خاموش می شود). و می فرماید: «و نگهبانانی از شهاب های ثاقب (پر نور) بر هر راهی گماشت» (وَأَقَامَ رِصْدًا مِنَ الشُّهُبِ النَّوَاقِبِ عَلَى نِقَابِهَا).

توجه داشته باشید که «رِصْدًا» (بر وزن صدف) در اصل معنای مصدری دارد و به معنای آمادگی برای مراقبت از چیزی است. و بر فاعل نیز اطلاق می شود و در مفرد و جمع هر دو به کار می رود. و «نِقَابِ» جمع «نَقَب» به معنای راه، یا فاصله میان دو چیز است. بنابراین، مفهوم جمله بالا این می شود که خداوند شهاب هایی بر طُرُق آسمانها گماشته (تا از نفوذ شیاطین به آسمانها جلوگیری کند).

این همان چیزی است که در آیات متعددی از قرآن مجید به آن اشاره شده است. از جمله در سوره «صافات» آیه ۸ تا ۱۰ می خوانیم: «وَلَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذَفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ * دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ

۱. سوره انبیاء، آیه ۳۰.

۲. منظور از دیدن در اینجا، دیدن از طریق فکر و اندیشه است نه از طریق مشاهده حسی؛ چرا که در آن زمان، انسانی وجود نداشت. این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که منظور از پیوسته بودن آسمانها عدم وجود باران و عدم نمو گیاه، و منظور از گشودن آن، نزول باران و پرورش گیاهان است.

﴿إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ﴾ آنها (شیاطین) نمی توانند به سخنان فرشتگان عالم بالا گوش فرا دهند. و (هرگاه چنین قصدی را داشته باشند) از هر سو هدف تیرها قرار می گیرند. آنها به شدت عقب رانده می شوند و برای آنان عذاب دائم است. مگر آن کس که برای لحظه ای کوتاه جهت استراق سمع، به آسمان نزدیک شود که شهاب ثاقب او را دنبال می کند.

از این آیات و آیات دیگر اجمالاً استفاده می شود که اخبار مهمّ این جهان، در جهان بالا، در میان فرشتگان که از سوی خدا مأمور اداره عالم هستند، گفتگو می شود و گاه شیاطین برای استراق سمع به آسمان ها نزدیک می شوند؛ ولی شهابها آنها را از آسمانها به طرف پایین می رانند.

درست است که شهاب از نظر علم امروز، چیزی جز سنگهای به ظاهر سرگردان که به جوّ کره زمین نزدیک می شوند و بر اثر تصادم با آن آتش می گیرند نمی باشد؛ ولی هیچ مانعی ندارد که شهابها مأموریت پاسداری از فضای آسمان را در برابر شیاطین داشته باشند؛ هر چند نه شیطان برای ما قابل مشاهده است و نه حرکات شهب برای ما دقیقاً معلوم می باشد (شرح بیشتر را درباره این مسئله مهم، در تفسیر نمونه، جلد ۱۹، ذیل آیات بالا مطالعه فرمایید!).

در چهارمین و پنجمین جمله، به مطلب مهمّ دیگری در رابطه با نظام کواکب آسمان اشاره کرده، می فرماید: «آنها را با دست قدرتش از اینکه گرفتار حرکات ناموزون گردند (در میان فضا) نگاهداشت، و به آنها فرمان

داد که تسلیم امر او (و قوانین آفرینش) بوده باشند! «وَأَمْسَكْهَا مِنْ أَنْ تَمُورَ»^۱ فِي خَرْقِ الْهَوَاءِ بِأَيْدِهِ^۲ وَأَمْرَهَا أَنْ تَقِفَ مُسْتَسْلِمَةً لِأَمْرِهِ.

این تعبیر هماهنگی روشنی با علم روز دارد که می گوید: ستارگان آسمان و منظومه ها و مجموعه های آن، تحت تأثیر نیروی جاذبه، که متناسب با جرم آنهاست، و نیروی دافعه، که بر اثر حرکت و نیروی گریز از مرکز در آنها پیدا می شود، در مدارهای خود در حرکتند؛ بی آنکه تکیه بر جایی داشته باشند و کمترین انحرافی از مدار خود پیدا کنند.

به تعبیر دیگر: تعادل دقیق نیروی جاذبه و دافعه، به آنها اجازه نمی دهد که نه از هم دور شوند و در فضای بیکران سرگردان بمانند و نه به هم نزدیک شوند و به صورت توده واحدی در آیند. تعبیر به «تَمُور» (حرکت ناموزون پیدا کند) و «خَرْقِ الْهَوَاءِ» (فضای گسترده) به روشنی حکایت از این مطلب می کند. ولی بعضی از مفسران پیشین نهج البلاغه که در حال و هوای «هیئت بطلمیوسی» زندگی می کردند و قائل به افلاک نه گانه پوست پیازی بودند، در تفسیر این جمله ها گرفتار مشکل شده اند و پاره ای از الفاظ بالا را بر معانی مجازی حمل کرده اند، در حالی که بر اساس هیئت امروز، تفسیر آنها بسیار روشن است.

جمله «أَمْرَهَا» و «لِأَمْرِهِ» در واقع اشاره به دو معناست؛ «امر» در آغاز جمله اخیر، اشاره به فرمان تکوینی خدا و آفرینش است و «امر» در پایان

۱. «تَمُورُ» از ماده «مُور» (بر وزن قول) در لغت به معانی مختلفی آمده؛ از جمله به معنای جریان سریع و همچنین گردو غباری که آن را باد به هر سو می برد، می باشد و از مجموع تعبیرات ارباب لغت استفاده می شود که «مور» همان حرکت سریع و دَوْرانی و توأم با اضطراب و تموّج است.

۲. «أَيْدٍ» (بر وزن صید) به معنای قدرت و نعمت آمده است و در قرآن «ذالْأَيْدِ» به معنای صاحب قدرت آمده است و در خطبه بالا به همین معنا می باشد.

جمله، اشاره به قوانین آفرینش است. یعنی خدا آنها را آن گونه آفریده است که تسلیم این قوانین باشند.

نکته

ویژگیهای آسمانها

امام (علیه السلام) در این فراز تصویر جامع و گویایی از آفرینش شگفت انگیز آسمانها کرده است:

از یک سو، اشاره به آغاز آفرینش آنها می کند که همه چیز به صورت توده عظیم دودمانندی به هم پیوسته بود.

از سوی دیگر، به انفجار نخستین که در آن توده عظیم واقع شد، و ستاره ها و کهکشانها از یکدیگر جدا شدند، اشاره سربسته ای می فرماید.

از سوی سوم، به معلق بودن کواکب آسمان، در این فضای بی کران که نشانه ای از عظمت و قدرت پروردگار است اشاره می فرماید:

از سوی چهارم، به حرکات منظم و خالی از هرگونه ناموزونی در کرات آسمان که در مدارهای خود در گردشند (که نتیجه موازنه دو نیروی جاذبه و دافعه است)، اشاره روشنی دارد.

از سوی پنجم، حرکت فرشتگان را در جهان بالا و مراکز قدس و نزول آنها به زمین برای ابلاغ فرمان حق و صعود آنها به آسمان، برای بردن اعمال بندگان، یادآور می شود.

و از سوی ششم، به رانده شدن شیاطین از صعود به آسمانها، به وسیله شهابها می پردازد، که هر کدام از آنها در جای خود شرح مفصّلی دارد؛ ولی امام (علیه السلام) در عباراتی کوتاه و پرمعنا و اندیشه برانگیز، همه را بیان فرموده است.

فراموش نکنیم که اینها همه در زمانی بوده که فقط «هیئت بطلموس» و افلاک تو در توی پوست پیازی در مورد ساختمان آسمان بر محافل علمی

حکم فرما بود، و باید تصدیق کرد که بیان این حقایق در چنان فضایی در حدّ اعجاز است و نشانه روشنی است که علم آن حضرت از غیر منابع عادی سرچشمه می گرفته است.^۱

۱. در جلد اوّل همین کتاب از صفحه ۱۲۵ تا ۱۵۰ بحث های مشروحو در این زمینه داشته ایم.

بخش دهم

وَ جَعَلَ شَمْسَهَا آيَةً مُبْصِرَةً لِنَهَارِهَا، وَ قَمَرَهَا آيَةً مَمْحُوءَةً مِنْ لَيْلِهَا، وَ أَجْرَاهُمَا فِي مَنَاقِلِ مَجْرَاهُمَا، وَ قَدَّرَ سَيْرَهُمَا فِي مَدَارِجِ دَرَجِهِمَا، لِيَمِيزَ بَيْنَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بِهِمَا، وَ لِيَعْلَمَ عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابُ بِمَقَادِيرِهِمَا، ثُمَّ عَلَّقَ فِي جَوْهَا فَلَكَهَا، وَ نَاطَ بِهَا زَيْتَهَا، مِنْ خَفِيَّاتِ دَرَارِيِّهَا وَ مَصَابِيحِ كَوَاكِبِهَا، وَ رَمَى مُسْتَرْقِي السَّمْعِ بِثَوَاقِبِ شُهْبِهَا، وَ أَجْرَاهَا عَلَى أَذْلالِ تَسْخِيرِهَا مِنْ ثَبَاتِ ثَابِتِهَا، وَ مَسِيرِ سَائِرِهَا، وَ هُبُوطِهَا وَ صُعُودِهَا، وَ نُحُوسِهَا وَ سُعُودِهَا.

ترجمه

خداوند خورشید را نشانه روشنی بخش روز، و ماه را نوری محو و کم رنگ برای (زدودن شدت تیرگی) شب‌ها قرار داد و آنها را در مسیرهایشان به حرکت درآورد؛ و مقدار سیر آنها را در مراحلی که باید بپیمایند معین فرمود، تا شب و روز را بدین وسیله از هم جدا سازد و عدد سال‌ها و زمان معلوم گردد. سپس در فضای آسمان‌ها، فلک‌ها (مدارات کواکب) را آفرید، و آنچه زینت بخش آن بود از ستارگان مخفی و کم نور و ستارگان پر نور در آن جایگزین ساخت، و استراق سمع کنندگان را با شهاب‌های ثاقب تیر باران نمود، و همه آسمانها را به تسخیر خود درآورد، و ستارگان ثوابت و سیار و هبوط کننده و صعود کننده و نحس و سعد آنها را به جریان انداخت.

شرح و تفسیر

آفرینش خورشید و ماه و ستارگان و شهاب‌ها

امام (علیه السلام) در این فراز، به آفرینش خورشید و ماه و ستارگان و فلسفه وجودی آنها اشاره کرده و با بیانی زیبا، فواید و برکات این کواکب آسمانی را شرح می دهد. می فرماید: «خداوند، خورشید را نشانه روشنی بخش روز قرار داد (و تمام برکاتی که از روشنایی روز عاید می شود به واسطه آن است)». (وَ جَعَلَ شَمْسَهَا آيَةً مُبْصِرَةً لِنَهَارِهَا).

«و ماه را نوری محو و کم رنگ برای (زدودن شدت تیرگی) شبها قرار داد» (وَ قَمَرَهَا آيَةً مَمْحُوءَةً مِنْ لَيْلِهَا)

در تفسیر این جمله، «مفسران نهج البلاغه» راههای گوناگونی رفته اند؛ گاه گفته اند: «مَمْحُوءَةً» (محو شده) به شبهای محاق (شبهای ظلمانی آخر ماه) اشاره دارد. و گاه گفته اند: اشاره به کَلْفُها (نقطه های تاریکی روی ماه) می باشد. و گاه در تفسیر آن گفته اند: که منظور کم رنگ شدن تدریجی ماه بعد از شب نیمه است.

ولی به نظر می رسد تمام این ها بی راهه است و منظور از «مَمْحُوءَةً» (محو شده) همان کم رنگ بودن نور ماه، نسبت به نور خورشید است که خداوند این نور کم رنگ را برای کاستن مختصری از ظلمت شب (به گونه ای که شب، فلسفه خودش را از دست ندهد و زمان آسایش و آرامش باشد) قرار داده است.

به هر حال، این تعبیر هماهنگ با آیات قرآن است که هم شب و روز از آیات خدا می شمرد و هم خورشید و ماه را: (وَ مِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ...).^۱

برکات روشنایی آفتاب و نورافشانی آن بر صحنه زندگی بشر - که مایه هرگونه جنبش و حرکت و تلاش برای زندگی است - بر کسی پوشیده نیست. همان گونه که نور کم رنگ و لطیف و آرام بخش ماه در شبهای

ظلمانی که سبب حلّ بسیاری از مشکلات زندگی بشر می شود و به هنگام ضرورت، راه خود را در پرتو آن، در شهر و بیابان پیدا می کند و در عین حال، چنان قوی نیست که اجازه فعالیت های روز را به انسان دهد و به ناچار به استراحت می پردازد، نیز از نعمتهای بزرگ خداوند است.

سپس امام (علیه السلام) به حالات ماه و خورشید و فلسفه وجودی آنها می پردازد و می فرماید: «خداوند آنها را در مسیرهایشان به حرکت در آورد. و مقدار سیر آنها را در مراحلی که باید بپیمایند معین فرمود، تا شب و روز را به این وسیله، از هم جدا سازد و عدد سالها و حساب زمان (برای نظم زندگی انسانها) معلوم گردد». (وَ أَجْرَاهُمَا فِي مَنَاقِلٍ مَّجْرَاهُمَا، وَ قَدَّرَ سَيْرَهُمَا فِي مَدَارِحِ دَرَجِهِمَا، لِيُمَيِّزَ بَيْنَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بِهِمَا، وَ لِيُعْلَمَ عَدَدُ السِّنِينَ وَالْحِسَابُ بِمَقَادِيرِهِمَا).

این همان چیزی است که در قرآن مجید نیز با اشاره روشنی بیان شده؛ می فرماید: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا وَ قَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابِ؛ او کسی است که خورشید را روشنایی و ماه را نور قرار داد و برای آن منزلگاههایی مقدر کرد تا عدد سالها و حساب (کارها) را بدانید».^۲

جدا شدن شب از روز به وسیله آفتاب و ماه، معلوم است و «مدارج» خورشید و ماه با توجه به آنچه تجربه ها نشان می دهد و دانشمندان فلکی با دقت حساب کرده اند، نیز معلوم می شود؛ دایره ای را که زمین به گرد خورشید می گردد و در ۳۶۵ روز کامل می شود، در نظر ما زمینیان، چنان به نظر می رسد که این دایره مربوط به حرکت خورشید به دور زمین است؛ در حالی که در واقع، خورشید در مرکز قرار گرفته و زمین به دور آن می چرخد، همان گونه که حرکت زمین به دور خود، که سبب پیدایش شب

۱. «مناقل» جمع «منقل» از ماده «نقل» به معنای راه است.

۲. سوره یونس، آیه ۵.

و روز است و در ۲۴ ساعت کامل می شود، در نظر ما به صورت حرکت خورشید به دور زمین احساس می شود. علت این گونه احساس ها این است که ما زمین را ثابت می پنداریم و تمام کواکب آسمان را به دور خود در حرکت می بینیم.

ماه نیز یک حرکت انتقالی به دور زمین دارد که در ۲۹ روز و چند ساعت کامل می شود و تغییر شکل ظاهر ماه در نظر ما به جهت همین حرکت دَوْرانی به دور زمین است. میلیونها سال خورشید و ماه و کره زمین در مدار و مسیر خود بدون کمترین تغییر، حرکت دارند و ما انسانها می توانیم حساب سال و ماه را دقیقاً تعیین کنیم. به خصوص اینکه در حرکت دَوْرانی زمین به دور خورشید، در هر ماه آن را در کنار یکی از صورتهای فلکی می بینیم و برجهای دوازده گانه ماه های خورشیدی در همین جا شکل می گیرد.

سپس به سراغ سایر ستارگان آسمان می رود و می فرماید: «خداوند در فضای آسمانها، فلک ها (مدارات کواکب) را آفرید و آنچه زینت بخش آن بود، از ستارگان مخفی و کم نور، و ستارگان پرفروغ، در آن جایگزین ساخت». (ثُمَّ عَلَّقَ فِي جَوْهَا فَلَكَهَا، وَ نَاطَ^۱ بِهَا زِينَتَهَا، مِنْ حَفِيَّاتِ دَرَارِيهَا،^۲ وَ مَصَابِيحِ كَوَاكِبِهَا).

در اینجا امام (علیه السلام) به دو قسم از کواکب آسمان اشاره فرموده: نخست، ستارگان کوچکند که امام از آنها تعبیر به مرواریدهای پنهان کرده و دیگر، ستارگان فروزان و پر نور که از آنها تعبیر به چراغها (مصابیح) فرموده است. می دانیم تقسیم بندی ستارگان به کوچک و بزرگ، یا ریز و درشت،

۱. «ناط» از ماده «نوط» (بر وزن موت) به معنای وابسته کردن چیزی به دیگری است.

۲. «دَرَارِي» جمع «دُرِّي» منسوب به «دُرٌّ» به معنای مروارید درشت است و «دَرِّي» به معنای ستاره نیز آمده است؛ به خاطر صفا و درخشندگی آن.

از دیدگاه ماست و گرنه بسیاری از این ستارگان کوچک، از نظر حجم، فوق العاده بزرگ و حتی از خورشید ما، که یکی از کواکب متوسط آسمان محسوب می شود، بزرگترند! اما به جهت بُعد مسافت به چشم ما کوچک می آیند و به عکس، ستارگان درشتی هستند (مانند ستاره زهره) که جزو سیارات منظومه شمسی است و به جهت نزدیک بودنش درخشندگی فوق العاده ای دارد در حالی که سیاره کوچکی است. به هر حال، این ستارگان آسمان، شب را چنان زیبا و دل انگیز می کنند که گذشته از عظمت آفرینش آنها، زیبایی شان نیز خیره کننده است.

البته ستارگان در عالم خود، جهان مستقلی را تشکیل می دهند و به گفته دانشمندان، بسیاری از آنها ممکن است مسکونی بوده باشند و موجودات زنده ای داشته باشند، که حیات آنها برای ما غیر قابل تصور است؛ ولی با این حال، نقش آنها در زندگی ما تنها زیبایی آسمان شب نیست، بلکه به وسیله آنها می توان در بیابان و دریا، راه را به سوی مقصد پیدا کرد. (وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ).^۱

از این گذشته، ممکن است مجموعه کواکب و ستارگان در این آسمان پهناور، به جهت تأثیرات جاذبه روی یکدیگر، نگاهدارنده و ضامن بقای مجموعه باشند.

سپس اشاره به یکی دیگر از پدیده های شگفت انگیز آسمان، یعنی «شهاب ها» کرده، می فرماید: «و استراق سمع کنندگان را با شهابهای ثاقب تیرباران نمود». (وَرَمَى مُسْتَرِقِي^۲ السَّمْعِ بِثَوَاقِبِ شُهَبَاتٍ).

۱. سوره انعام، آیه ۹۷.

۲. «مُسترقی» جمع «مُسترق» به معنای دزد و رباینده است و «استراق سمع» به معنای استماع سخن دیگری، به طور مخفیانه و دزدکی است.

درباره شهاب ها در فراز قبل به اندازه کافی سخن گفتیم و مرجعی را برای مطالعه بیشتر معرفی نمودیم و به نظر می رسد تکرار در این فراز، به جهت آن باشد که گاهی شهاب ها از دید ناظران زمینی به صورت ستاره متحرکی در می آیند. از این روست که امام (علیه السلام) در کنار تقسیم ستارگان به آن نیز اشاره فرموده است.

سپس به شرح حالات ستارگان و حالات دقیق آنها می پردازد و می فرماید: «آنها را به تسخیر خود در آورد، و ستارگان ثوابت و سیار، و هبوط کننده، و صعود کننده، و نحس و سعد آنها را به جریان انداخت».

(وَ أَجْرَاهَا عَلَىٰ أَذْلَالٍ، تَسْخِيرَهَا مِنْ ثَبَاتٍ ثَابِتِهَا، وَ مَسِيرٍ سَائِرِهَا، وَ هُبُوطِهَا وَ صُعُودِهَا، وَ نُحُوسِهَا وَ سُعُودِهَا).

درباره ستارگان ثوابت و سیار و هبوط و صعود، و چگونگی نحس و سعد آنها، در بخش نکته ها بحث خواهیم کرد.

نکته ها

ستارگان ثابت و سیار

۱- می دانیم ستارگانی که در آسمان می بینیم از یک نظر به دو گونه تقسیم می شوند: «ثابت» و «سیار» و ستارگان ثوابت مجموعه هایی هستند که وضع خود را در آسمان تغییر نمی دهند؛ از یک طرف طلوع می کنند و در طرف دیگر غروب، بی آنکه تغییری در فواصل آنها دیده شود (البته آنها در واقع حرکت دارند، ولی چون بسیار از ما دورند، حرکات آنها تأثیری در فواصل آنها نمی گذارد).

ستارگان سیار چند ستاره هستند که در مجموعه منظومه شمسی گرد آفتاب می گردند و چون فاصله آنها با کره زمین نسبت به اجرام آسمانی،

۱. «أذلال» جمع «ذَلَّ» (به کسر ذال) به معنای مجرا و مسیر است.

بسیار کم است، حرکات آنها در آسمان کاملاً معلوم است و دائماً محلّ خود را نسبت به ما تغییر می دهند.

حالات ستارگان

۲- برای ستارگان و کواکب آسمان حالات دیگری نیز وجود دارد و آن «هبوط» و «صعود» است. یعنی چنان به نظر می رسد که یک ستاره، یا یک مجموعه به طرف بالا حرکت می کند که نامش صعود است و گاه به پایین حرکت می کند، که نامش هبوط است. روشن ترین مثال آن خورشید است که از اوّل زمستان شروع به اوج گیری در مدار خود می کند و هر روز در محل بالاتری در آسمان دیده می شود تا اوّل تابستان که به نهایت اوج خود می رسد و کاملاً در آسمان، بالا دیده می شود و گاه درست بالای سر، و سپس از آغاز تابستان هبوط آن شروع می شود و در اوّل زمستان به پایین ترین نقطه در افق می رسد (البته این تغییرات در حقیقت مربوط به خورشید نیست بلکه مربوط به تغییر وضع زمین در حرکت مداری خود به دور خورشید و انحراف محور زمین نسبت به سطح مدار، به مقدار ۲۳ درجه می باشد).

این تعبیرات نشان می دهد که امام (علیه السلام) دقیقاً به مسائل فلکی احاطه داشته و در اشارات پر معنایی بسیاری از مطالب را بیان فرموده است.

سعد و نحس ستارگان

۳- در مورد سعد و نحس ستارگان که در فراز بالا آمده است اگر بخواهیم به ظاهر ابتدایی آن بنگریم اشاره به اعتقادی است که جمعی از منجمان قدیم درباره ستارگان داشتند؛ بعضی از آنها را نحس می دانستند و طلوع یا تغییر حالات آنها را سبب حوادث بدی در زندگی عمومی مردم و

یا زندگی خصوصی بعضی از افراد می پنداشتند (چون برای هر انسانی ستاره ای قائل بودند) و به عکس، طلوع یا تغییر حالات بعضی دیگر را نشانه بروز سعادت و خوشبختی برای جامعه انسانی و یا افراد خاصی تصور می کردند؛ در حالی که می دانیم اسلام تأثیر ستارگان را در سرنوشت انسانها نفی می کند و آن را نوعی شرک می شمرد.

در خطبه ۷۹ که در جلد سوم شرح آن گذشت خواندیم که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در برابر منجمی که در مورد جنگ نهروان پیشگویی منفی می کرد، سخت برآشفته و پیشگویی های او را که بر اساس تأثیر ستارگان در سرنوشت انسانها بود، نوعی تکذیب قرآن و بیگانگی از خداوند شمرد و در پایان خطبه، مردم را از این بخش از علم نجوم که سخن از رابطه سرنوشت انسانها با ستارگان و تأثیر آنها در زندگی بشر می گوید نهی فرمود.

در احادیث متعددی که از سایر معصومین (علیهم السلام) به ما رسیده، نیز این بخش از علم نجوم شدیداً مورد نکوهش واقع شده و منجم، همردیف کاهن و ساحر و کافر شمرده شده است. از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «مَنْ صَدَّقَ كَاهِنًا أَوْ مُنْجِمًا فَهُوَ كَافِرٌ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ؛ کسی که کاهن یا منجمی را تصدیق کند به چیزی که بر محمد (صلی الله علیه وآله) نازل شده کفر ورزیده است».^۱

و احادیث فراوان دیگر.

شکی نیست که منجمان قدیم در مورد ارتباط ستارگان با سرنوشت انسانها عقاید مختلفی داشتند که در شرح خطبه ۷۹ به طور کامل بیان گردید و می توان گفت که این روایات ناظر به کسانی است که تدبیر این جهان را

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه ۱۰۴. برای آگاهی از سایر احادیثی که در این زمینه وارد شده به همان کتاب، باب ۲۴، از ابواب «ما یکتسب به» مراجعه فرمایید.

به دست ستارگان می پنداشتند و نوعی الوهیت برای آنها قایل بودند. ولی اگر کسی بگوید ستارگان فقط دلالت بر وقوع چنین حوادثی (به فرمان خدا) دارند. چنین سخنی کفر نیست؛ ولی دلیلی بر اثبات این دلالت وجود ندارد. آنها عوالمی برای خود دارند همان گونه که کره زمین و ساکنانش برای خود عالمی دارند؛ هیچ گونه دلیل علمی تاکنون چنین رابطه ای را اثبات نکرده است، که مثلاً طلوع و غروب فلان ستاره، یا تقارن فلان ستاره با ستاره دیگر، بر بروز جنگها یا صلح و آرامش مؤثر باشد؛ در عین حال نمی توان این گونه دلالت ها را به طور قطع نفی کرد، حتی اگر از غیر معصومی شنیده شود. آنچه در بعضی روایات آمده است که مثلاً هنگامی که قمر در عقرب است - یعنی کره ماه مقابل صورت فلکی عقرب قرار گیرد - ازدواج کردن مکروه است، چیزی نیست که ما بتوانیم آن را انکار کنیم.

از اینجا روشن می شود که سعد و نحسی که در این بخش از خطبه بالا آمده، ممکن است اشاره به چنین اموری باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که چگونگی قرار گرفتن بعضی از کواکب آسمان - مخصوصاً سیارات منظومه شمسی - در مدارات خود، در مقایسه با یکدیگر، ممکن است تأثیرات طبیعی در کره زمین داشته باشد؛ مثلاً می دانیم جزر و مدّ دریاها بر اثر تأثیر جاذبه کره ماه است و هرگاه کره ماه و خورشید در یک سو قرار گیرند (مانند اوائل و اواخر ماه) این جاذبه قوی تر و حتی ممکن است روی پوسته زمین هم تأثیر بگذارد و سبب شکستگی ها و زلزله هایی شود و به عکس ممکن است بارندگی های قابل ملاحظه ای بر اثر تأثیر کرات آسمانی روی کره زمین و مانند آن صورت گیرد. بنابراین، سعد و نحس ستارگان می تواند اشاره ای به این تأثیر خاصّ طبیعی باشد.

بخش یازدهم

ثُمَّ خَلَقَ سُبْحَانَهُ لِإِسْكَانِ سَمَوَاتِهِ، وَ عِمَارَةِ الصَّفِيحِ الْأَعْلَى مِنْ مَلَكُوتِهِ،
 خَلْقًا بَدِيعًا مِنْ مَلَائِكَتِهِ، وَ مَلَأَ بِهِمْ فُرُوجَ فِجَاجِهَا، وَ حَشَا بِهِمْ فُتُوقَ
 أَجْوَائِهَا، وَ بَيَّنَ فَجَوَاتِ تِلْكَ الْفُرُوجِ رَجُلَ الْمُسَبِّحِينَ مِنْهُمْ فِي حَظَائِرِ
 الْقُدُسِ، وَ سُرَاتِ الْحُجُبِ، وَ سُرَادِقَاتِ الْمَجْدِ، وَ وَرَاءَ ذَلِكَ الرَّجِيحِ الَّذِي
 تَسْتَكُّ مِنْهُ الْأَسْمَاعُ سُبْحَاتُ نُورٍ تَرْدَعُ الْأَبْصَارَ عَنْ بُلُوغِهَا، فَتَقِفُ خَاسِئَةً
 عَلَى حُدُودِهَا.

ترجمه

سپس خداوند سبحان برای سکونت در آسمانها و آباد ساختن آنها (با عبادت و نیایش) در بالاترین صفحه ملکوت خود، مخلوقات بدیع از فرشتگان آفرید؛ تمام فواصل آسمان را با آنها پر کرد و فضای میان آن را از وجود فرشتگان، مالا مال ساخت. (به گونه ای که) صدای تسبیح آنها، فاصله های آسمانها را پر کرده و در بارگاه قدس و درون حجابها و سراپرده های مجد و عظمت، طنین انداز است، و در ماورای زلزله و غوغای تسبیح آنان - که گوشها از آن کر می شود - شعاع های خیره کننده نور، چشمها را از دیدن باز می دارد و در محدوده خود متوقف می سازد.

شرح و تفسیر

آفرینش فرشتگان

در این بخش از خطبه، امام (علیه السلام) به آفرینش فرشتگان و مسئولیت های مختلفی که بر عهده دارند می پردازد و با عباراتی بسیار زیبا و دلنشین - که به گفته «ابن ابی الحدید» آنچنان فصیح و بلیغ است که فصاحت عرب را به فراموشی می سپارد و نه تنها از نظر الفاظ که از نظر معانی هم چنان پر محتوا و آسمانی است که عقل در آن حیران می ماند - این موضوع را شرح می دهد.

می فرماید: «سپس خداوند سبحان، برای سکونت در آسمانها و آباد ساختن آن (با عبادت و نیایش) در بالاترین صفحه ملکوت خود، مخلوقات بدیع از فرشتگان آفرید؛ تمام فواصل آسمان را با آنها پر کرد و فضای میان آن را از وجود فرشتگان، مالا مال ساخت». (ثُمَّ خَلَقَ سُبْحَانَهُ لِاسْكَانِ سَمَوَاتِهِ، وَ عِمَارَةِ الصَّفِيحِ الْأَعْلَى مِنْ مَلَائِكَتِهِ، خَلَقًا بَدِيعًا مِنْ مَلَائِكَتِهِ، وَ مَلَأَ بِهِمْ فُرُوجَ فِجَاجِهَا، وَ حَشَا بِهِمْ فُتُوقَ أَجْوَانِهَا^۳).

تعبیر به «ثُمَّ» می تواند اشاره به این باشد که آفرینش فرشتگان بعد از آفرینش زمین و موجودات زمینی باشد و ممکن است به عنوان تأخیر در بیان و نه تأخیر در زمان ذکر باشد احتمال دوم - با توجه به روایاتی که آفرینش فرشتگان را قبل از آفرینش موجودات زمینی ذکر کرده است و با

۱. «صَفِيح» از ماده «صَفَح» در اصل به معنای انبساط و گسترش و عریض بودن چیزی است؛ بنابراین «صَفِيح» به معنای صحنه های گسترده و وسیع می آید. و «الصَّفِيحُ الْأَعْلَى» به معنای آسمانهای گسترده بالاست. این ماده گاه به معنای گذشت کردن نیز بکار می رود، زیرا حکایت از عدم سخت گیری و شرح صدر نسبت به شخص یا چیزی می کند.

۲. «فُتُوق» جمع «فُتِق» به معنای شکاف در چیزی یا فاصله میان دو چیز است و فرق آن با «فُرُوج» که جمع «فُرُج» و به معنای شکاف می باشد، شاید از این نظر است که «فُتِق» گسترده تر است و همچنین ممکن است «فُتِق» اشاره به جایی باشد که دو بخش چیزی از هم جدا شود، در حالی که «فُرُج» تنها به معنای شکاف در چیزی است، بی آنکه از هم جدا گردد.

۳. «أَجْوَاء» جمع «جَوْ» به معنای هوا، یا به معنای فاصله میان زمین و آسمان است.

توجه به خطبه اول نهج البلاغه که شرح آن گذشت - مناسب تر به نظر می رسد.

سپس می افزاید: «هم اکنون) صدای تسبیح تسبیح گویان آنها، فاصله های آسمان را پر کرده و در بارگاه قدس و درون حجابها و سراپرده های مجد و عظمت، طنین انداز است». (وَبَيْنَ فَجَوَاتٍ ۱ تِلْكَ الْفُرُوجِ رَجُلٌ ۲ الْمُسَبِّحِينَ مِنْهُمْ فِي حِطَّائِرِ الْقُدُسِ، وَ سُرَّاتِ الْحُجُبِ، وَ سُرَادِقَاتِ ۴ الْمَجْدِ).

ولی این بدان معنا نیست که این فرشتگان مقرب توانسته اند به اوج معرفت پروردگار برسند؛ بلکه همانگونه که امام (علیه السلام) به دنبال این سخن می افزاید: «در ماورای زلزله و غوغای تسبیح آنان - که گوشها از آن کر می شود - شعاع های خیره کننده نور، چشمها را از دیدن باز می دارد و

۱. «فجوات» جمع «فَجْوَه» به معنای محلّ وسیع و گشاده است و به معنای فراخی و گشادگی میان دو چیز نیز آمده است و در داستان اصحاب کهف در قرآن کریم اشاره است به محلّ وسیع غار اصحاب کهف (فَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ).

۲. «رَجُلٌ» از مادّه «رَجَلٌ» (بر وزن جمع) در اصل به معنای برداشتن و پرتاب کردن چیزی است و «رَجَلٌ» (بر وزن عمل) به معنای صدای بلند و طرب انگیز است و گاه به هرگونه صدای بلند نیز اطلاق می شود.

۳. «حِطَّائِرٌ» جمع «حِطْرَه» به معنای منطقه ممنوعه است - از مادّه «حَطَرٌ» (بر وزن فرض) به معنای منع است.

۴. «سُرَادِقَاتٌ» جمع «سُرَادِقٌ» به معنای سراپرده و خیمه عظیم و باشکوه است.

در محدوده خود متوقف می سازد». (وَ وِرَاءَ ذَلِكَ الرَّجِيجُ،^۱ الَّذِي تَسْتَكُّ،^۲ مِنْهُ الْأَسْمَاعُ سُبُحَاتُ،^۳ نُورٌ تَرْدَعُ الْأَبْصَارَ عَنْ بُلُوغِهَا، فَتَقِفُ خَاسِئَةً^۴ عَلَى حُدُودِهَا).

بدیهی است مفهوم این سخن آن نیست که خداوند متعال، محلّی در آسمانها دارد که با انوار فوق العاده شدید، از هر سو احاطه شده است؛ بلکه منظور این است که مراکز مقدّسی در این جهان هستی وجود دارد که حتّی فرشتگان از مشاهده آن عاجزند؛ یا اینکه تعبیرات فوق کنایه از آن است که فرشتگان الهی با آن همه قُرب و عظمت و غرق عبادت و تسبیح بودن نیز، قادر به درک کنه ذات و صفات خدا نیستند و عظمت پروردگار را جز به مقدار توان خود درک نمی کنند.

به تعبیر دیگر اگر این جمله ها را بر ظاهرشان حمل و تفسیر کنیم نشان می دهد که در آسمانها مراکزی است که از قداست و نورانیت بیشتری برخوردار است (در روایاتی نیز به این معنا اشاره شده است)^۵

همانگونه که در روی زمین نیز مراکزی همچون کعبه و بیت المقدّس وجود دارد که همواره مورد احترام بوده، بی آنکه محلّی برای ذات پاک خدا باشد.

۱. «رجیج» از مادّه «رَجَّحَ» (بر وزن حَجَّ) به معنای حرکت دادن شدید یا زلزله است.

۲. «تستکّ» از مادّه «سَكَّ» (بر وزن حَكَّ) در اصل به معنای حفر کردن است و در جمله بالا اشاره به صداهای شدیدی است که گویی گوش را سوراخ می کند؛ این واژه به معنای کر شدن نیز آمده است که در واقع لازم و ملزوم معنای قبل است.

۳. «سُبُحَاتُ» جمع «سُبُحَه» (بر وزن غنچه) به معنای نور و عظمت است و اضافه آن به «نور» در جمله بالا اضافه بیانیّه است.

۴. «خاسئّه» از مادّه «خَسَأَ» (بر وزن مدح) به معنای طرد کردن توأم با تحقیر است.

۵. رجوع شود به بحارالانوار، جلد ۵۵، کتاب «السماء العالم»، باب ۵ (الحُجُبُ و الأستار و السُّرَادِقَات) صفحه ۳۹.

و اگر بر معنای کنایی حمل و تفسیر شود، دلیل بر این است که فرشتگان با تمام عظمتی که دارند در مقام قرب پروردگار، به جایی می‌رسند که از آن فراتر نمی‌روند؛ بلکه عظمت و نور پروردگار، آنها را از گذشتن از آن مرز مانع می‌گردد.

بخش دوازدهم

وَ أَنْشَأَهُمْ عَلَى صُورٍ مُخْتَلِفَاتٍ، وَ أَقْدَارٍ مُتَفَاوِتَاتٍ، (أُولَى أَجْنَحَه) تُسَبِّحُ جَلَالَ عِزَّتِهِ، لَا يَتَنَحَّلُونَ مَا ظَهَرَ فِي الْخَلْقِ مِنْ صُنْعِهِ، وَ لَا يَدْعُونَ أَنَّهُمْ يَخْلُقُونَ شَيْئاً مَعَهُ مِمَّا انْفَرَدَ بِهِ، (بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) جَعَلَهُمُ اللَّهُ فِيمَا هُنَالِكَ أَهْلَ الْأَمَانَةِ عَلَى وَحْيِهِ، وَ حَمَلَهُمْ إِلَى الْمُرْسَلِينَ وَدَائِعَ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، وَ عَصَمَهُمْ مِنْ رَبِّبِ الشُّبُهَاتِ، فَمَا مِنْهُمْ زَانِعٌ عَنْ سَبِيلِ مَرْضَاتِهِ، وَ أَمْدَهُمْ بِفَوَائِدِ الْمَعُونَةِ، وَ أَشْعَرَ قُلُوبَهُمْ تَوَاضَعِ إِخْبَاتِ السَّكِينَةِ، وَ فَتَحَ لَهُمْ أَبْوَاباً ذُلَّلاً إِلَى تَمَاجِيدِهِ، وَ نَصَبَ لَهُمْ مَنَاراً وَاضِحَةً عَلَى أَعْلَامِ تَوْحِيدِهِ.

ترجمه

آنها را به صورتهای مختلف و اندازه های گوناگون آفرید، «در حالی که دارای بالهای متعددی هستند» (و از نظر قدرت، یکسان نمی باشند). همواره تسبیح جلال و عزت او می گویند و هرگز اسرار شگفت انگیز آفرینش مخلوقات را به خود نسبت نمی دهند و ادعا نمی کنند که در آفرینش چیزی با او شرکت دارند، «بلکه آنها بندگان گرامی او هستند که هیچ گاه در سخن بر او پیشی نمی گیرند و به فرمان او (بی هیچ کم و کاست) عمل می کنند». گروهی از آنها را امین وحی خود قرار داد، و به آنها برای رساندن ودایع امر و نهی به پیامبران مأموریت داد، و از تردید و شبهات مصونیت بخشید، به گونه ای که هیچ کدام از آنان از راه رضای حق منحرف نمی شوند. آنان را از یاری خویش بهره مند ساخت (تا وظیفه ابلاغ

وحی را به خوبی انجام دهند) و قلب آنان را با تواضع و خشوع و سکینه و آرامش قرین نمود (تا در انجام این وظیفه خطیر گرفتار خطا نشوند) و درهای سهل و آسانی را برای مدح و تمجید (و نیایش) خویش به روی آنها گشود (تا از این طریق مصونیت بیشتری به آنها ببخشد) و چراغ های روشنی جهت راهیابی به نشانه های توحیدش برای آنان نصب نمود.

شرح و تفسیر

مأموریت های فرشتگان

در این بخش از خطبه امام (علیه السلام) به بیان صور مختلف فرشتگان و تقسیم مسئولیت های آنها و قسمتی از ویژگی های دیگر آنان پرداخته، چنین می فرماید:

«آنها را به صورتهای مختلف و اندازه های گوناگون آفرید، در حالی که دارای بال و پره های متعددی هستند (و از نظر قدرت یکسان نمی باشند). و همواره تسبیح جلال و عزت او می گویند». (وَ أَنشَأَهُمْ عَلَى صُورٍ مُّخْتَلِفَاتٍ، وَ أَقْدَارٍ مُّتَفَاوِتَاتٍ، «أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ» تُسَبِّحُ جَلَالَ عِزَّتِهِ^۱).

بعضی از مفسران نهج البلاغه این تعبیرات را بر ظاهر آن حمل کرده اند و گفته اند: فرشتگان اشکال مختلفی دارند و اندازه های آنها با هم متفاوت است و به راستی دارای بال و پرند و همواره تسبیح خدا می گویند. در حالی که بعضی دیگر این تعبیرات را کنایه از تفاوت مقامات فرشتگان و میزان قوت و قدرت آنها دانسته اند و از آنجایی که بال برای پرندگان وسیله پرواز در آسمان است و چگونگی بال ها قدرتهای متفاوتی برای پرواز به

۱. تعبیر «تُسَبِّحُ جَلَالَ عِزَّتِهِ» ممکن است اشاره به تسبیح فرشتگان در برابر جلال و عزت خداوند باشد و انتخاب صیغه مؤنث، به خاطر مفهوم جمعی آنهاست.

آنها می دهد، این تعبیر را در مورد فرشتگان اشاره به تفاوت آنان از حیث قوت و قدرت در انجام وظائف الهی دانسته اند.

درست است که ما وظیفه داریم تمام الفاظ را که در قرآن مجید و تعبیرات معصومین (علیهم السلام) به کار گرفته شده، بر معانی حقیقی حمل کنیم و کنایه و مجاز جز با وجود قراین روشن میسر نیست، ولی با توجه به تعبیراتی که در ادامه این خطبه درباره اوصاف فرشتگان آمده بعید به نظر می رسد که بتوان آنها را بر معنای ظاهری حمل کرد؛ مانند: (وَمِنْهُمْ مَنْ قَدْ خَرَقَتْ أَقْدَامُهُمْ تَخُومَ الْأَرْضِ السُّفْلَى...) و همچنین تعبیراتی که در خطبه های گذشته درباره فرشتگان آمده بود؛ مانند آنچه در خطبه اول درباره فرشتگان آمده: (وَمِنْهُمْ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرْضِ السُّفْلَى أَقْدَامُهُمْ، وَ الْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا أَعْنَاقُهُمْ...) «گروهی از آنان (از آن قدر عظیم و بزرگند که) پاهایشان در طبقات پایین زمین، ثابت و گردنهایشان از آسمان بالا، گذشته است...»^۱. این تعبیرات می تواند قرینه خوبی باشد بر اینکه اینگونه اوصاف جنبه کنایی و معنوی دارد نه ظاهری و مادی.

سپس در ادامه این سخن، به برخی از ویژگی های فرشتگان اشاره می کند و می فرماید: «آنها هرگز، اسرار شگفت انگیز آفرینش مخلوقات را به خود نسبت نمی دهند (هر چند خود به فرمان خدا واسطه در خلق باشند) و هیچ گاه ادعا نمی کنند که در آفرینش چیزی، با او شرکت دارند». (لَا يَتَنَحَّلُونَ^۲ مَا ظَهَرَ فِي الْخَلْقِ مِنْ صُنْعِهِ، وَلَا يَدْعُونَ أَنَّهُمْ يَخْلُقُونَ شَيْئًا مَعَهُ مِمَّا أَنْفَرَدَ بِهِ). بلافاصله از همان تعبیری که قرآن در مورد تسلیم مطلق فرشتگان در برابر اراده خدا بیان کرده، استفاده می کند و می فرماید: «بلکه آنها

۱. رجوع شود به جلد اول پیام امام امیر المؤمنین (علیه السلام)، صفحه ۱۵۹.

۲. «يَتَنَحَّلُونَ» از ماده «انتحل» به معنای ادعا کردن چیزی به نفع خویش است، در حالی که تعلق

بندگان گرامی (خدا) هستند که هیچگاه در سخن بر او پیشی نمی گیرند و به فرمان او (بی هیچ کم و کاست) عمل می کنند». (بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ).^۱

آری، آنها چشم بر امر، و گوش بر فرمان حق دارند و جز به اراده و مشیت او کاری نمی کنند و این نخستین ویژگی فرشتگان است که در این خطبه به آن اشاره شده است و مقام عصمت و مصون بودن آنها را از گناه و خطا بیان می دارد و در واقع بر تمام ادعاهای مشرکان عرب و غیر آنها که برای فرشتگان مقام ربوبیت و الوهیت قائل بودند، خطّ بطلان می کشد، و آنها را در حدّ بندگان مطیع و سر بر فرمان حق معرفی می نماید که نه آفریدگارند و نه شریک آفریدگار در امر آفرینش.

سپس به وظیفه دیگری از وظایف آنها به عنوان حاملان وحی اشاره کرده، چنین می فرماید: «(گروهی از) آنان را امین و وحی خود قرار داده و به آنها برای رساندن و دایع امر و نهی به پیامبران مأموریت داده و از تردید و شبهات مصونیت بخشیده است به گونه ای که هیچ کدام از آنها از راه رضای حق منحرف نمی شوند». (جَعَلَهُمُ اللَّهُ فِيمَا هُنَالِكَ أَهْلَ الْأَمَانَةِ عَلَيَّ وَحِيهِ، وَ حَمَلَهُمْ إِلَى الْمُرْسَلِينَ وَ دَانِعَ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، وَ عَصَمَهُمْ مِنْ رَيْبِ الشُّبُهَاتِ. فَمَا مِنْهُمْ زَائِعٌ^۲ عَنْ سَبِيلِ مَرْضَاتِهِ).

گر چه در این عبارت رساندن پیام وحی الهی را به همه فرشتگان نسبت داده، ولی به یقین منظور از آن، گروهی از آنهاست همانگونه که قرآن مجید

۱. سوره انبیاء، آیات ۲۶ - ۲۷.

۲. «زائغ» از ماده «زیغ» (بر وزن میل) به معنای عدول از حق و انحراف و تمایل به سوی دیگر است.

می فرماید: «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا؛ خداوند از فرشتگان رسولانی (به سوی پیامبران) بر می گزیند».^۱

و خود آن حضرت در خطبه اوّل نهج البلاغه نیز به این معنا تصریح فرموده، می فرماید: «وَمِنْهُمْ أُمَّنَاءُ عَلَى وَحْيِهِ، وَالسَّيِّئَةُ إِلَى رُسُلِهِ؛ گروهی از آنها امنای وحی خدا و زبان (گویای حق) به سوی پیامبران او هستند». و این تعبیر معمول است که کارهای مهمی که از گروه خاصی از یک مجموعه سر می زند، به عنوان برنامه ای از همه آن مجموعه تلقی می شود.

به هر حال، این تعبیر نشان می دهد که فرشتگان در ابلاغ وحی، نهایت دقت و امانت را دارند بی آنکه کوچک ترین کم و زیادی در آن رخ دهد. در واقع امام (علیه السلام) در دو جمله اخیر اشاره به معصوم بودن فرشتگان از خطا و گناه فرموده است؛ جمله اوّل اشاره به مصونیت از شبهه و شک و خطاست و جمله دوم اشاره به معصوم بودن از گناه و مخالفت فرمان خدا می باشد.

در ادامه این سخن، امام (علیه السلام) ضمن چهار جمله، عنایات خداوند را نسبت به فرشتگان وحی برای انجام صحیح مأموریت دشوارشان بیان می کند.

نخست می فرماید: «آنان را از یاری خویش بهره مند ساخته (تا وظیفه سنگین ابلاغ وحی را به خوبی انجام دهند)». (وَأَمَدَّهُمْ بِفَوَائِدِ الْمَعُونَةِ) و در دومین جمله می فرماید: «قلب آنان را با تواضع و خشوع و سکینه و آرامش قرین ساخته (تا در انجام این وظیفه خطیر گرفتار خطا نشوند)». (وَأَشْعَرَ قُلُوبَهُمْ تَوَاضُعَ إِخْبَاتِ السَّكِينَةِ).^۲

۱. سوره حج، آیه ۷۵.

۲. «إخبات» به معنای خضوع و خشوع و تواضع است.

و در سومین جمله می افزاید: «و درهای سهل و آسانی را برای مدح و تمجید (و نیایش) خویش به روی آنها گشوده (تا از این طریق مصونیت بیشتری به آنان ببخشد)». (وَفَتَحَ لَهُمُ أَبْوَاباً دَلِّلاً^۱ إِلَى تَمَاجِيدِهِ^۲).

و در جمله چهارم می فرماید: «و چراغ های روشنی، جهت راهیابی به نشانه های توحیدش برای آنها نصب نموده است (تا در پرتو انوار الهی و درک بیشتر از حقیقت توحید برای انجام وظیفه ابلاغ وحی آماده تر گردند)». (وَوَصَّبَ لَهُمْ مَنَاراً وَاضِحَةً عَلَى أَعْلَامٍ تَوْحِيدِهِ).

در مجموع، در این بخش از خطبه امام (علیه السلام) ضمن بر شمردن اشکال و صورتهای مختلف فرشتگان و تفاوت توانایی های آنها، به یکی از مهمترین وظایف گروهی از آنها، یعنی ابلاغ وحی و صفات این گروه ابلاغ کننده، اشاره فرموده است.

نکته

چرا فرشتگان واسطه وحی اند؟

می دانیم وحی از طرق مختلف صورت می گرفته است: گاه توسط فرشته بوده که به عنوان پیک پروردگار عمل می کرده، مانند نزول وحی بر پیامبر اسلام به وسیله جبرئیل، و گاه از طریق شنیدن امواج صوتی که به قدرت خدا در فضا ایجاد می شده، مانند نزول وحی بر موسی (علیه السلام) از این طریق. در داستان معراج نیز این گونه وحی

- طبق روایات - بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نازل شده است و گاه از طریق الهام به قلب صورت می گرفته است، همانگونه که برای پیامبر اسلام در پاره ای از مواقع صورت پذیرفته است.

۱. «دُلُّ» جمع «دَلَّوْا» به معنای رام و تسلیم و سهل و آسان است.

۲. «تماجید» جمع «تمجید» به معنای بیان مجد و شرافت و جلالت شخصی است.

اکنون این سؤال پیش می‌آید: با توجه به امکان وحی از طریق ایجاد امواج صوتی یا الهام به قلب، چه ضرورتی دارد که فرشتگان واسطه وحی باشند؟

در جواب این سؤال مهم می‌توان گفت: نزول فرشته، دارای مزایایی است:

۱- از آنجا که فرشتگان موجودات مجردی هستند و بشر - هر کس باشد - جنبه مادی و جسمانی و روحانی هر دو دارد تحمل و دریافت وحی از طریق وساطت فرشتگان برای انبیا سهل تر و آسان تر است، در حالی که از طریق مستقیم سنگین و مشکل تر است.

۲- نزول فرشته، وحی را به صورت مطمئن تر در می‌آورد و از این گذشته رسمیت و اهمیت بیشتری دارد، چرا که خداوند فرشته بزرگی را مأمور ابلاغ وحی ساخته است و جالب اینکه در بعضی از روایات آمده است که به هنگام نزول بعضی از سوره های قرآن، گروهی از فرشتگان (گاه هفتاد هزار نفر) جبرئیل را همراهی می‌کردند تا اهمیت موضوع بر همگان آشکارتر شود و به یقین، این مزایا در الهام به قلب، یا شنیدن امواج صوتی نیست، هر چند آنها نیز در جای خود مزایای دیگری دارند.

بخش سیزدهم

لَمْ تُثْقِلْهُمْ مَوَصِرَاتُ الْآثَامِ، وَ لَمْ تَرْتَحِلْهُمْ عُقْبُ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ، وَ لَمْ تَرْمِ الشُّكُوكُ بِنَوَازِعِهَا، عَزِيمَةَ إِيْمَانِهِمْ، وَ لَمْ تَعْتَرِكِ الظُّنُونُ عَلَى مَعَاقِدِ يَقِينِهِمْ، وَ لَا فَدَحَتْ قَادِحَهُ الْإِحْنِ فِيمَا بَيْنَهُمْ، وَ لَا سَلَبَتْهُمْ الْحَيْرَةَ مَا لَاقَ مِنْ مَعْرِفَتِهِ بَضْمَائِرِهِمْ، وَ مَا سَكَنَ مِنْ عَظَمَتِهِ وَ هَيْبَتِهِ جَلَالَتِهِ فِي أَثْنَاءِ صُدُورِهِمْ، وَ لَمْ تَطْمَعْ فِيهِمْ الْوَسَاوِسُ فَتَقْتَرِعَ بِرَيْنِهَا عَلَى فِكْرِهِمْ.

ترجمه

سنگینی گناهان هرگز فرشتگان را ناتوان و درمانده نساخته (چرا که آنها هرگز گناه نمی کنند). و رفت و آمد شب و روز آنان را به سوی مرگ کوچ نداده است (تا ضعف و پیری بر آنها چیره شود).
تیرهای شک و شبهه، ایمان پر عزم آنان را هدف قرار نداده، و گمان و تردید بر پایگاه یقین آنان راه نیافته (و آنها را متزلزل نساخته است). هیچ چیز آتش کینه و حسد را در میان آنها بر نیافروخته (تا ضعف و فتوری در کار آنها راه یابد). و هرگز حیرت و سرگردانی آنان را از معرفتی که در باطن دارند و آنچه از عظمت و هیبت و جلال الهی در درون سینه هایشان نهفته است، جدا نساخته، و (سرانجام) وسوسه ها در وجودشان راه نیافته، تا شک و تردید ناشی از آن بر افکارشان چیره شود.

شرح و تفسیر

اوصاف فرشتگان

امام (علیه السلام) در این فراز، در ادامه بیان اوصاف فرشتگان - مخصوصاً وصف عصمت و مصونیت از خطا و گناه - بیاناتی در تکمیل این اوصاف، ذکر فرموده و ضمن هفت جمله کوتاه و پر معنا، تمام زوایای آن را روشن ساخته است.

نخست می فرماید: «سنگینی گناهان هرگز آنان را ناتوان و درمانده نساخته است (چرا که فرشتگان اصلاً گناه نمی کنند)». (لَمْ تُثْقَلْهُمْ مَوْصِرَاتٌ^۱ الْأَيَّامِ).

اشاره به اینکه معمولاً گناه، انسان را در مسیر اطاعت خدا سنگین بار و ناتوان می سازد و از آنجا که آنها هرگز مرتکب گناهی نمی شوند، سبکبارند و همیشه برای اطاعت آماده اند و اینکه بعضی از شارحان احتمال داده اند که منظور این است گناهان مردم آنها را در کارشان دلسرد نمی سازد، بسیار بعید به نظر می رسد، چون با سایر جمله های این بخش از خطبه هماهنگی ندارد.

و در دومین جمله می فرماید: «رفت و آمد شب و روز، آنها را به سوی مرگ کوچ نداده است (تا ضعف بر آنها چیره شود، بنابراین، همواره آماده اطاعت فرمان الهی هستند)». (وَلَمْ تَرْتَحِلْهُمْ عُقَبٌ^۲ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ).

۱. «موصرات» از ماده «إِصْر» (بر وزن فعل) به معنای نگهداری و محبوس ساختن است؛ سپس به هر کار سنگینی که انسان را از فعالیت باز می دارد، گفته شده است.

۲. «عُقَب» جمع «عُقْبَه» (بر وزن غرْفه که جمع آن «غُرَف» است) به معنای نوبت است. ۱ اشاره به اینکه شب و روز به نوبت، پشت سر یکدیگر رفت و آمد دارند.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور، انتقال از حیات به مرگ نباشد؛ بلکه انتقال از اطاعت به معصیت باشد. یعنی طول زمان هرگز آنها را خسته نمی کند و از اطاعت پروردگار دور نمی سازد.

در سومین جمله می افزاید: «تیرهای شک و تردید ایمان پر عزم آنان را هدف قرار نداده است». (وَلَمْ تَرَمْ الشُّكُوكَ بِنَوَازِعِهَا^۱ عَزِيمَةً إِيْمَانِهِمْ).

در جمله چهارم می افزاید: «و گمانها بر پایگاه یقین آنان راه نیافته (و آنها را متزلزل نساخته است)». (وَلَمْ تَعْتَرِكِ^۲ الظُّنُونُ عَلَى مَعَاقِدِ يَقِينِهِمْ).

در پنجمین جمله می فرماید: «هیچ عاملی آتش کینه و حسد را در میان آنها بر نیفروخته (تا ضعف و فتوری در کار آنها راه یابد، بنابراین، همه فرشتگان به صورت هماهنگ و بی هیچ گونه اختلافی در انجام فرمانهای الهی عمل می کنند)». (وَلَا قَدَحَتْ قَادِحَةٌ الْإِحْنَ^۳ فِيمَا بَيْنَهُمْ).

در ششمین جمله در توصیف این فرشتگان اضافه می فرماید: «هرگز حیرت و سرگردانی آنان را از معرفتی که در باطن دارند و آنچه از عظمت و هیبت و جلال الهی در درون سینه هایشان نهفته اند جدا نساخته است». (وَلَا سَلَبَتْهُمْ الْحَيْرَةُ مَا لَاقَتْ مِنْ مَعْرِفَتِهِ بَضَائِرِهِمْ، وَ مَا سَكَنَ عَنْ عَظَمَتِهِ وَ هَيْبَتِهِ جَلَالَتِهِ فِي أَتْنَاءِ صُدُورِهِمْ).

این عبارت ممکن است اشاره به این باشد که ایمان و معرفت آنها نسبت به خداوند و صفات جمال و جلال او به قدری قوی است که هرگز اوهام و حیرت ناشی از آن اوهام در آن نفوذ نخواهد کرد، و چیزی از آن نخواهد

۱. «نوازع» جمع «نازعه» از ماده «نزع» (بر وزن وضع) به معنای از جا بر کردن، یا کشیدن است و در عبارت بالا اشاره به تیرهاست که وقتی می خواهند آن را از کمان رها کنند، باید بند کمان را با قوت به عقب بکشند.

۲. «تعترك» از ماده «عرك» (بر وزن ارك) در اینجا به معنای ازدحام است.

۳. «إحن» جمع «إحنة» به معنای حسد و کینه است.

کاست؛ در حالی که در انسانها چنین نیست، گاه افراد مؤمن در برابر صحنه هایی قرار می گیرند که سبب حیرت و سرگردانی و تزلزل پایه های ایمان آنها می شود.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از حیرت، همان عدم دسترسی به کنه ذات و صفات او باشد که هرگز آنها را از درک اجمالی ذات و صفات باز نمی دارد و همچون پاره ای از انسانها که بر اثر عدم درک کنه ذات راه تعطیل صفات را پیش گرفته اند، نیستند.

سرانجام در هفتمین و آخرین توصیف می فرماید: «سوسه ها در وجود آنها راه پیدا نکرده، تا شک و تردید ناشی از آن، بر فکرشان چیره شود». (وَ لَمْ تَطْمَعْ فِيهِمُ الْوَسَاوِسُ فَتَفْتَرِعَ^۱ بِرَبِّنِهِنَّ،^۲ عَلَى فِكْرِهِمْ).

آنچه از مجموعه صفات بالا استفاده می شود این است که فرشتگان وحی، کمترین اشتباه و خطا و شک و تردید و سستی و تقصیر در وجودشان راه ندارد؛ بلکه امانت در وحی الهی را کاملاً رعایت می کنند و از طرق روشنی که برای آنها قرار داده شده است در نخستین فرصت به انبیا ابلاغ می نمایند.

در ضمن این کلام شریف پیامی برای همه انسانها - مخصوصاً مبلغان دینی و نویسندگان اسلامی - دارد که برای ابلاغ صحیح دعوت انبیا به مردم، نهایت دقت، امانت، ایمان، استقامت و دوری از هرگونه وسوسه و شک و تردید و حقد و حسد لازم است.

۱. «تفترع» از ماده «قرع» به معنای کوبیدن است.

۲. «رئین» به معنای چرک و زنگار است و گاه در مورد حجابهایی که بر فکر و قلب انسان می افتد، اطلاق می شود و در جمله بالا به همین معناست.

بخش چهاردهم

وَ مِنْهُمْ مَنْ هُوَ فِي خَلْقِ الْغَمَامِ الدُّلْحِ، وَ فِي عِظَمِ الْجِبَالِ الشُّمَخِ، وَ فِي قَتْرَةِ الظَّلَامِ الْإِيهِمِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ قَدْ خَرَقَتْ أَقْدَامُهُمْ تَحُومَ الْأَرْضِ السُّفْلَى، فَهِيَ كَرَآيَاتِ بِيضٍ قَدْ نَفَذَتْ فِي مَخَارِقِ الْهَوَاءِ، وَ تَخْتَهَا رِيحٌ هَمَّافَةٌ تَحْبِسُهَا عَلَى حَيْثُ أَنْتَهَتْ مِنَ الْحُدُودِ الْمُتَنَاهِيَةِ، قَدْ اسْتَفْرَغَتْهُمْ أَشْغَالُ عِبَادَتِهِ، وَ وَصَلَتْ حَقَائِقُ الْإِيْمَانِ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَعْرِفَتِهِ، وَ قَطَعَهُمُ الْإِيْقَانُ بِهِ إِلَى الْوَلِّهِ إِلَيْهِ، وَ لَمْ تُجَاوِزْ رَغْبَاتُهُمْ مَا عِنْدَهُ إِلَى مَا عِنْدَ غَيْرِهِ .

ترجمه

گروهی از آنها در درون ابرهای پر آب و بر فراز کوههای عظیم و مرتفع و در پوشش تاریکی های شدید قرار دارند و گروهی دیگر از آنها قدمهایشان تا قعر زمین پایین رفته و (قامت آنها) همچون پرچم های سفیدی دل هوا را شکافته و در زیر آن بادهایی است که با سرعت و نظم حرکت می کند و آنها را در مرزهای معینی نگه می دارد؛ اشتغال به عبادت پروردگار، تمام وجودشان را پر کرده است، و حقیقت ایمان میان آنان و معرفت خدا پیوند داده، و یقین به پروردگار، آنها را تا سر حدّ عشق به او پیش برده است، و به جهت علاقه ای که به آنچه نزد خداست دارند به چیزی نزد غیر او نمی اندیشند.

شرح و تفسیر

فرشتگانی که تدبیر امور جهان می کنند

در این بخش از خطبه امام (علیه السلام) بعد از شرح حال فرشتگان وحی، به شرح حال اصناف دیگری از فرشتگان الهی می پردازد و می فرماید: «گروهی از آنها در درون ابرهای پر آب و بر فراز کوه های عظیم و مرتفع و در پوشش تاریکی های شدید قرار دارند». (وَ مِنْهُمْ مَنْ هُوَ فِي خَلْقِ الْعَمَامِ الدَّلَجِ،^۱ وَ فِي عِظَمِ الْجِبَالِ الشُّمَخِ،^۲ وَ فِي قَتْرَةِ الظَّلَامِ الْأَيْهِمْ^۳).

«دَلَج» جمع «دالِح» به معنای ابرهای پر آب است و «شُمَخ» جمع «شامخ» به معنای مرتفع و «قَتْرَةَ» در اینجا به معنای خفا، و مخفی گاه و «أَيْهِمْ» به معنای شب های فوق العاده تاریک است و به نظر می رسد که منظور امام (علیه السلام) اشاره به فرشتگانی است که مأمور بر ابرهای باران زا و کوه های بلند و تاریکی ها هستند که هر کدام در تدبیر این جهان - به فرمان پروردگار - سهمی دارند همان ها که قرآن مجید در آیه ۵ سوره «نازعات» به عنوان «فَالْمُدْبِرَاتِ أُمْرًا» از آنان تعبیر کرده است.

این احتمال نیز داده شده که: این گروه از فرشتگان نقشی در آفرینش آن ابرها و کوه ها و تاریکی ها دارند و در هر صورت مأموریت آنها یک

۱. «دَلَج» جمع «دالِح» از ماده «دلوح» به معنای ابرهای پر باران است؛ گویی به خاطر سنگینی، آهسته حرکت می کنند. (زیرا ریشه اصلی این لغت، به معنای آهسته حرکت کردن و گامهای کوتاه برداشتن است).

۲. «شُمَخ» جمع «شامخ» از ماده «شموخ» به معنای بلند و مرتفع شدن است و به همین مناسبت کوههای مرتفع را شامخ می گویند.

۳. «قَتْرَةَ» به معنای تنگی و ضیق و انضمام چیزی به چیزی است و از آنجا که تاریکی شدید چنین است که گویی بخش های تاریکی روی هم متراکم شده است، این واژه درباره آن در جمله بالا بکار رفته است.

۴. «أَيْهِمْ» در اصل به معنای شخص دیوانه و ناقص العقل است و به بیابانی که آب و آبادانی ندارد و به شبی که ستاره در آن دیده نمی شود، نیز اطلاق می گردد و منظور از «الظَّلَامِ الْأَيْهِمْ» در جمله بالا تاریکی شدید است.

مأموریت تکوینی است. بر خلاف گروه فرشتگان وحی، که مأموریت تشریحی دارند.

سپس به معرفی گروه دیگری از فرشتگان پرداخته، چنین می فرماید: «گروهی دیگر از آنها قدم هایشان تا قعر زمین پایین رفته و (قامت آنها) همچون پرچم های سفیدی دل هوا را شکافته و در زیر آن بادهایی است که با سرعت و نظم حرکت می کند و آنها را در مرزهای معینی نگه می دارد.»
(و مِنْهُمْ مَنْ قَدْ خَرَقَتْ أَقْدَامُهُمْ تَخْوَمَ^۱ الْأَرْضِ السُّفْلَى، فَهِيَ كَرَايَاتٍ بِيضٍ قَدْ نَفَذَتْ فِي مَخَارِقِ^۲ الْهَوَاءِ، وَ تَحْتَهَا رِيحٌ هَفَّافَةٌ^۳، تَحْبِسُهَا عَلَى حَيْثُ انْتَهَتْ مِنَ الْخُدُودِ الْمُنْتَاهِيَةِ).

تعبیر بالا شبیه چیزی است که در «خطبه اول» نهج البلاغه آمده که می فرماید: «و مِنْهُمْ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرْضِ السُّفْلَى أَقْدَامُهُمْ، وَ الْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا أَعْنَاقُهُمْ؛ گروهی از آنها (به قدری عظیم هستند که) پاهایشان در طبقات پایین زمین ثابت و گردنهایشان از آسمان بالا گذشته است.»

بدیهی است این تعبیرات، اشارات و کنایاتی است نسبت به این گروه از فرشتگان بلند پایه و والا مقام که ما تنها شبیحی از آن را درک می کنیم؛ چرا که اطلاع زیادی از آفرینش آنها نداریم. تنها برای شخصی مانند علی (علیه

۱. «تخوم» جمع «تخم» (بر وزن شخم و تخت هر دو آمده)، در اصل به معنای حد است و در اینجا «تخوم الأرض» به معنای اعماق زمین است.

۲. «مخارق» جمع «مخرق» از ماده «خرق» (بر وزن خلق) به معنای پاره کردن و شکاف دادن و سوراخ نمودن است و مخارق هوا به معنای شکافهایی است که در میان طبقات هوا به وجود می آید.

۳. «هفّافه» از ماده «هفّ» (بر وزن صفّ) به معنای سرعت در سیر است و «ریح هفّافه» به بادهایی گفته می شود که با سرعت در حرکت است. و گاه گفته اند: «هفّافه» به معنای پاکیزه و ساکن است، ولی این معنا چندان تناسبی با عبارت بالا ندارد و بعید نیست هر دو معنا را در یک مفهوم بتوان ادغام کرد و گفت: منظور بادهای سریعی است که به صورت منظم در جریان است.

السلام) و سایر معصومان (علیهم السلام) که حجابهای جهان غیبت بر دیده آنان نیفتاده، درک حقیقت این تعبیرات به طور کامل ممکن است و ما باید به همین علم اجمالی خود در این زمینه قناعت کنیم.

در ادامه این سخن، ضمن چهار جمله، توصیف کاملی از وضع این فرشتگان بزرگ و والا قدر می کند. می فرماید: «اشتغال به عبادت پروردگار، تمام وجود آنها را پر کرده و حقیقت ایمان، میان آنان و معرفت او پیوند داده و یقین به پروردگار آنها را تا سر حدّ عشق به او پیش برده و (به همین دلیل) به خاطر علاقه ای که به آنچه نزد خداست دارند به چیزی که نزد غیر اوست نمی اندیشند».

(قَدْ اسْتَفْرَغْتَهُمْ أَشْغَالُ عِبَادَتِهِ، وَ وَصَلَتْ حَقَائِقُ الْإِيمَانِ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَعْرِفَتِهِ، وَ قَطَعَتْهُمْ الْإِيقَانُ بِهِ إِلَى الْوَلَكَةِ إِلَيْهِ، وَ لَمْ تُجَاوِزْ رَغْبَاتُهُمْ مَا عِنْدَهُ إِلَى مَا عِنْدَ غَيْرِهِ).

این تعبیرات چهارگانه به یقین با یکدیگر در ارتباطند؛ اشتغال به عبادت پروردگار، سبب تقویت ایمان هر چه بیشتر می شود و قوت ایمان، سرانجام به عشق منتهی می گردد و هنگامی که عشق او وجود انسان، یا فرشته را پر کند، به غیر او نمی اندیشد و جز آنچه نزد اوست نمی طلبد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) چنین نقل می کند: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا، وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ، وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ، وَ تَفَرَّغَ لَهَا؛ فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرٍ، أَمْ عَلَى يُسْرٍ؛ بَرْتَرِينَ مَرْدَمٍ كَسَى اسْتِ كَهْ عَاشِقِ عِبَادَتِ وَ بِنْدَ كِى بَاشِدِ وَ أَنْ رَا دَرِ آغُوشِ كِى رِدِ وَ بَا قَلْبِشِ أَنْ رَا دُوسْتِ دَاشْتَه بَاشِدِ وَ بَا تَمَامِ جَسَدِ أَنْ رَا

۱. «وَلَكَةً» به معنای متحیر شدن از شدت اندوه است تا آنجا که گاه بی قرار شود و عقل را از دست بدهد؛ سپس به عشق های سوزانی که آرامش و قرار از انسان می گیرند نیز، اطلاق شده است.

لمس کند و یکباره به آن پردازد؛ چنین کسی اعتنایی به وضع دنیای خود ندارد که آیا در زحمت است یا راحت».^۱

ناگفته پیداست که نه عبادت فرشتگان آنها را از مأموریت هایشان در تدبیر جهان - به امر خدا - باز می دارد و نه عبادت اولیاء الله آنها را از تدبیر دین و دنیا و وظائف فردی و اجتماعی مانع می شود. چرا که آنها همه اینها را به عشق او بجا می آورند و در مسیر اطاعت فرمان اوست.

۱. کافی، جلد دوم، صفحه ۸۳، باب العباده، حدیث ۳.

بخش پانزدهم

قَدْ ذَاقُوا حَلَاوَةَ مَعْرِفَتِهِ، وَ شَرَبُوا بِالْكَأْسِ الرَّوِيَّةِ مِنْ مَحَبَّتِهِ، وَ تَمَكَّنَتْ
 مِنْ سُؤْيَدَاءِ قُلُوبِهِمْ وَ شَيْجَةَ خَيْفَتِهِ، فَحَنَوْا بِطُولِ الطَّاعَةِ اغْتِدَالَ ظُهُورِهِمْ،
 وَ لَمْ يُنْفِذْ طُولُ الرِّغْبَةِ إِلَيْهِ مَادَّةً تَضْرَعُهُمْ، وَ لَا أُطْلِقَ عَنْهُمْ عَظِيمَ الزُّلْفَةِ
 رَبِّقَ خُشُوعِهِمْ، وَ لَمْ يَتَوَكَّلْهُمْ الْإِعْجَابُ فَيَسْتَكْثِرُوا مَا سَلَفَ مِنْهُمْ وَ لَا
 تَرَكَتْ لَهُمْ اسْتِكَانَةُ الْأَجْلَالِ نَصِيباً فِي تَعْظِيمِ حَسَنَاتِهِمْ، وَ لَمْ تَجْرِ الْفَتْرَاتُ
 فِيهِمْ عَلَى طُولِ دُوبِهِمْ، وَ لَمْ تَغِضْ رَغْبَاتُهُمْ فَيُخَالِفُوا عَنْ رَجَاءِ رَبِّهِمْ، وَ
 لَمْ تَحِفَّ لِطُولِ الْمُنَاجَاةِ أَسْلَاتُ أَلْسِنَتِهِمْ، وَ لَا مَلَكَتْهُمْ الْأَشْغَالُ فَتَنْقَطِعَ
 بِهِمْسِ الْجُؤَارِ، إِلَيْهِ أَصْوَاتُهُمْ، وَ لَمْ تَخْتَلِفْ فِي مَقَامِ الطَّاعَةِ مَنَاقِبُهُمْ، وَ
 لَمْ يَشْتُوا إِلَى رَاحَةِ التَّقْصِيرِ فِي أَمْرِهِ رِقَابَهُمْ، وَ لَا تَعْدُو عَلَى عَزِيمَةِ جِدِّهِمْ
 بِلَادَةُ الْغَفَلَاتِ، وَ لَا تَنْتَضِلُ فِي هِمَمِهِمْ خَدَائِعُ الشَّهَوَاتِ.

ترجمه

آنها شیرینی معرفت خدا را چشیده و از جام محبتش سیراب شده اند، و
 (در عین حال) خوف او در اعماق جانشان جایگزین شده است؛ قامتشان از
 کثرت اطاعت خم شده و رغبت فراوان آنها به عبادت پروردگار، هرگز حال
 تضرع و نشاط عبادت را در آنها از بین نبرده، و مقام برجسته آنان طوق
 خشوع را از گردنشان باز نکرده است؛ خودبینی و عجب آنها را فرا نگرفته،
 تا اعمال گذشته خود را بسیار بشمرند، خضوع و کوچکی در برابر ذات با
 عظمتش، جایی برای بزرگ شمردن حسنات برای آنان باقی نگذاشته است و
 با اینکه پیوسته مشغول عبادتند فتور و سستی به آنها دست نمی دهد و ادامه

این کار از رغبتشان نمی‌کاهد، تا از امید به پروردگار خود روی برتابند. مناجاتهای طولانی زبان آنان را خشک و ناتوان نساخته و اشتغال به غیر خداوند، آنها را تحت سلطه خود نیاورده، تا ندای بلند آنان را (در مقام تضرع و تسبیح) کوتاه سازد، در مقام اطاعت و بندگی همچنان دوش به دوش ایستاده‌اند؛ و راحت طلبی، آنان را به کوتاهی در انجام فرمانش و انداشته و کودنی غفلت‌ها بر تلاش و عزم راسخ آنها چیره نگردیده، و تیرهای فریب شهوات، همت‌های آنها را هدف قرار نداده است!

شرح و تفسیر

صفات والای فرشتگان

در این بخش از خطبه امام (علیه السلام) به شرح بیشتری از صفات فرشتگان و مقام معرفت و عشق آنان به پروردگار و مراتب عبادت و خشوع و خضوع آنها می‌پردازد و در واقع به طور عمده به سه وصف از اوصاف آنها که به شکل‌های مختلف و تعبیرات بسیار زیبا بیان شده، اشاره می‌کند: نخست مقام والای معرفت فرشتگان است که گویی همواره مست معارف و عشق و محبت او هستند؛ و سپس اطاعت مستمر که زاییده این معرفت است؛ و سرانجام عدم ملال و کلال و خستگی و دلسردی و عجب در استمرار این اطاعت همیشگی.

آری! آنها کانونی هستند از علم و معرفت و عشق و محبت؛ و سرمشقی از عبادت و اطاعت مستمر و خستگی ناپذیر.

گویی امام (علیه السلام) با این سخنان مردم را به پیوستن به آنان و سرمشق گرفتن از آنها دعوت می‌کند که چگونه راه و رسم معرفت و حضور و خلوص و بندگی مستمر را در پیش گیرند.

می فرماید: «آنها شیرینی معرفتش را چشیده و از جام محبتش سیراب شده اند، و (در عین حال) خوف او در اعماق جانشان جایگزین شده است». (قَدْ ذَاقُوا حَلَاوَةَ مَعْرِفَتِهِ، وَ شَرَبُوا بِالْكَأْسِ الرَّوِيَّةِ^۱ مِنْ مَحَبَّتِهِ، وَ تَمَكَّنَتْ مِنْ سُوَيْدَاءِ^۲ قُلُوبِهِمْ وَ شِيَجَهُ^۳ خَيْفَتِهِ).

تعبیر به: «چشیدن شیرینی معرفت و سیراب شدن از جام سرشار محبت» نشان می دهد که معرفت و عشق پروردگار را با تمام وجود خود درک کرده اند و در اعماق هستی آنها نفوذ کرده؛ و تعبیر به «تَمَكَّنَتْ...» نشان می دهد که خوف پروردگار نیز در اعماق دلهای آنها ریشه دوانده و این خوف و رجا تمام نیروهایشان را در مسیر اطاعت پروردگار به کار انداخته است؛ چرا که محبت و امیدواری بی خوف، انسان را به غفلت و غرور و می دارد و خوف بدون امیدواری و محبت، او را به ناامیدی و یأس و سکون می کشاند.

به همین دلیل، به دنبال این اوصاف می فرماید: «لذا قامتشان از کثرت اطاعت و عبادت خم شده است». (فَحَنُوا^۴ بِطُولِ الطَّاعَةِ اِعْتِدَالَ ظُهُورِهِمْ).
اشاره به اینکه آنها دائماً در برابر پروردگار کمال خضوع و تسلیم را دارند.

۱. «رَوِيَّة» از ماده «رِی» (بر وزن طی) به معنای سیراب شدن است و «كَأْسِ رَوِيَّة» کنایه از ظرف پُری است که شخص را کاملاً سیراب می کند.

۲. «سُوَيْدَاء» تصغیر «سوداء» به معنای سیاهی است و «سويداء» اشاره به نقطه کوچکی در قلب است که به اعتقاد گذشتگان، مرکز قلب را تشکیل می داد.

۳- «وشیجه» از ماده «وَشَج» (بر وزن پشم) به معنای به هم پیچیدن و مشبک شدن آمده است و طنابی را که به هم می پیچند و به صورت تور در می آورند «وشیج» می گویند و به ریشه های درختان و مانند آن که درهم پیچیده است «وشیجه» گفته می شود در جمله بالا اشاره به خوف خداست که به دلهای فرشتگان می پیچد و آن را احاطه می کند.

۴. «حَنُوا» از ماده «حَنُو» (بر وزن حذف) به معنای پیچیدن و منحنی کردن است.

«ولی با این حال، رغبت فراوان آنها به عبادت او، حال تضرع و نشاط آنها را از بین نبرده است (و هرگز ملال و کلالی به آنها دست نمی دهد)». (وَلَمْ يُنْفِدْ طَوْلَ الرُّغْبَةِ إِلَيْهِ مَادَّةً تَضَرُّعِهِمْ).

نه همچون افراد بی معرفت و تهی از عشق و محبت و خوف و رجاء، که با اندک عبادتی خسته و دلسرد و بی میل و رغبت می شوند!

سپس در ادامه این سخن به نکته مهم دیگری پرداخته، می فرماید: «مقام برجسته آنان (نزد پروردگار) طوق خشوع را از گردنشان باز نکرده و خودبینی و عجب، آنها را فرا نگرفته است، تا اعمال گذشته خود را بسیار بشمرند! (و در خود فرو روند) و خضوع و کوچکی در برابر ذات با عظمتش، جایی برای بزرگ شمردن حسنات خود باقی نگذاشته است».

(وَلَا أَطْلَقَ عَنْهُمْ عَظِيمَ الزُّلْفَةِ^۱ رَبِّقَ^۲ خُشُوعِهِمْ، وَ لَمْ يَتَوَكَّلْهُمْ الْإِعْجَابُ فَيَسْتَكْبِرُوا مَا سَلَفَ مِنْهُمْ وَلَا تَرَكَتَ لَهُمْ اسْتِكَانَةً^۳ الْإِجْلَالَ نَصِيْبًا فِي تَعْظِيمِ حَسَنَاتِهِمْ).

نکته لطیفی که در این سخن نهفته شده است و بعضی از شارحان نهج البلاغه به آن اشاره کرده اند این است که آنهایی که به سلاطین و شاهان و شخصیت‌های انسانی - که ظاهراً بزرگ و با عظمتند - نزدیک می شوند به زودی در می یابند که آنها هر قدر ظاهراً بزرگ و قدرتمند باشند، قدرتشان محدود و پایان پذیر است و نزدیکان آنها می توانند روزی

۱. «زُلفه» از ماده «زلف» (بر وزن ضعف) به معنای نزدیک شدن است و «زُلفه» و «زُلفی» به معنای مقام و منزلت و قرب است.

۲. «رَبِّق» جمع «رَبِّقَه» به معنای طنابی است که در آن حلقه هایی وجود دارد که حیوانات را با آن می بندند. سپس به رابطه محکم چیزی با چیز دیگر اطلاق شده و در جمله بالا به همین معنا آمده است.

۳. «اسْتِكَانَه» از ماده «سُكون» است و در این گونه موارد به معنای خضوع و تواضع می آید. (بعضی آن را از باب افتعال و از ماده «سُكون» می دانند و بعضی از باب استفعال از ماده کون؛ که آن هم به معنای قرار کردن در مکانی توأم با خضوع و خشوع است).

به همان قدرت یا بیش از آن برسند. همین معنا سبب می شود که از خضوع و تواضع و طاعت آنها به سرعت کاسته شود و اگر در ظاهر مجبور به تعظیم باشند، در باطن عظمتی برای آنها قائل نیستند.

ولی فرشتگان هر قدر در مسیر قُرب پروردگار پیش می روند جلوه های تازه ای از عظمت بی پایان او را می بینند و از اوصاف جمال و جلالش چهره های جدیدی می نگرند؛ به همین دلیل، روز به روز بر عشق و خضوع و خشوع آنها افزوده می شود و جایی برای اعجاب و بزرگ شمردن حسنات توسط آنان باقی نمی گذارد، بلکه همواره خود را در این راه مقصّرتر می بینند.

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این سخن، از این حقیقت پرده بر می دارد که فرشتگان الهی هرگز از عبادت پروردگار خسته نمی شوند و سُستی در آنها راه نمی یابد و هیچ مانعی آنان را از ادامه این راه باز نمی دارد، بلکه همواره با شوق و شغف و با عشق و اراده و تصمیم به کار خویش ادامه می دهند؛ همان گونه که انسان ها از تنفس کردن و استفاده از هوای آزاد در تمام عمرشان - اگر هزاران سال هم ادامه یابد - خسته نخواهند شد. در بیان این مطلب، امام (علیه السلام) هشت جمله زیبا بیان فرموده که این مسأله را از زوایای مختلف مورد توجه قرار می دهد.

نخست می فرماید: «با آن که پیوسته مشغول عبادتند فتور و سُستی به آنها دست نمی دهد». (وَلَمْ تَجْرِ الْفَتْرَاتُ فِيهِمْ عَلَى طُولِ دُؤْبِهِمْ).^۱

همان گونه که قرآن مجید در توصیف فرشتگان می فرماید: «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ»؛ پیوسته در طول شب و روز تسبیح خدا می گویند و فتور و سُستی به آنها دست نمی دهد».^۱

۱. «دُؤْب» مصدر است و به معنای مداومت و استمرار و تلاش و کوشش، تا سر حدّ خستگی آمده است.

در جمله دوم می فرماید: «و (ادامه این کار) از رغبتشان نکاسته تا از امید به پروردگار خود روی برتابند». (وَلَمْ تَغْضُ رَغَبَاتَهُمْ فَيُخَالِفُوا عَنْ رَجَاءِ رَبِّهِمْ). چرا که شوق و عشق آنها به کمال، دائمی است و علم آنها به عظمت پروردگار همواره رو به افزایش است. بنابراین، دلیلی ندارد که از عبادت او غافل شوند، یا از امید آنان چیزی کاسته گردد.

در سومین جمله می افزاید: «مناجات های طولانی، زبان آنان را خشک و ناتوان نساخته». (وَلَمْ تَجِفَّ لِطُولِ الْمُنَاجَاةِ أَسْلَاتٌ^۳ أَلْسِنَتِهِمْ). البته فرشتگان، دهان و زبانی همچون ما ندارند که بر اثر کثرت ذکر و مناجات، رطوبت آن کم شود و به خشکی گراید؛ بلکه این تعبیر کنایه لطیفی است از عدم ضعف و سستی و خستگی آنها در مقام تسبیح و نیایش پروردگار!

در چهارمین جمله می فرماید: «اشتغال به غیر خداوند آنها را تحت سلطه خود نیاورده، تا ندای بلند آنان را (در مقام تضرع و تسبیح) کوتاه سازد!» (وَلَا مَلَكَتْهُمْ الْأَشْغَالُ فَتَنْقَطِعَ بِهِمْ^۴ الْجُؤَارُ،^۵ إِلَيْهِ أَسْوَاتُهُمْ). در حقیقت آنها جز عبادت و اطاعت و بندگی کار دیگری ندارند و این کار جزو ذات، وجود و عشق و ایمان آنها است و هرگز چنین امری

۱. سوره انبیاء، آیه ۲۰.

۲. «تَغِیْضُ» از ماده «غِیْضُ» به معنای کم شدن و فروکش کردن چیزی است و در جمله بالا اشاره «لَمْ تَغِیْضُ» به فروکش نکردن علاقه فرشتگان در امر اطاعت و عبادت پروردگار است.

۳. «أَسْلَاتُ» جمع «أَسْلَه» به معنای نوک زبان است و در جمله بالا در مورد کسی گفته می شود که از ادامه ذکر یا بیان چیزی خسته نمی شود و زبانش خشک نمی گردد.

۴. «هَمْسُ» (بر وزن لمس) به گفته «راغب» در «مفردات» به معنای صدای آهسته و پنهان است.

۵. «جُؤَارُ» به معنای صدای بلند است و در جمله بالا اشاره به این است که صدای فرشتگان بر اثر ادامه مناجات پروردگار هرگز به خاموشی نمی گراید.

نمی تواند خستگی و ملال بیافریند! همان گونه که یک قلب سالم از ادامه کار به مدت هفتاد سال نیز احساس خستگی نمی کند و افراد سالم، اصلاً وجود قلب را در درون سینه خود احساس نمی کنند.

در پنجمین جمله می افزاید: «و در مقام عبادت و بندگی، همچنان دوش به دوش ایستاده اند». (وَلَمْ تَخْتَلَفْ فِي مَقَاوِمِ الطَّاعَةِ مَنَّا كِبُهُمْ).

در ششمین جمله می فرماید: «راحت طلبی، آنان را به کوتاهی در انجام فرمانش وا نداشته». (وَلَمْ يَتْنُوا^۲ إِلَى رَاحَةِ التَّقْصِيرِ فِي أَمْرِهِ رَقَابَهُمْ).

همچنان گردن ها را برافراشته و آماده اطاعت فرمانند.

و بالاخره در هفتمین و هشتمین جمله چنین می فرماید: «کودنی غفلت ها بر تلاش و عزم راسخ آنها چیره نمی شود و تیرهای فریب شهوات، همت های آنها را هدف قرار نمی دهد». (وَلَا تَعْدُو عَلَى عَزِيمَةِ جِدِّهِمْ بِلَادَةَ الْغَفَلَاتِ، وَلَا تَتَضَلُّ^۳ فِي هِمَمِهِمْ خَدَائِعِ الشَّهَوَاتِ).

اساساً وجود آنها کانون شهوت و غفلت نیست که گرفتار این سرنوشت خطرناک شوند و ایمان و عشقشان به پروردگار آنقدر قوی و نیرومند است که هرگز در طریق طاعت، خسته نمی شوند.

نکته

انسان ها و فرشتگان

۱. «مقاوم»؛ شارحان نهج البلاغه غالباً «مقاوم» را جمع «مقام» گرفته اند که در اینجا به معنای صفوف است. هر چند در منابع لغت چنین جمعی را نیافتیم.

۲. «یتنوا» از ماده «تنی» (بر وزن سنگ) به معنای تا کردن و دولا کردن است و اگر به مدح کردن، ثنا خوانی گفته می شود به خاطر آن است که صفات برجسته کسی را یکی بعد از دیگری می شمرند.

۳. «تنتضل» از ماده «نضال» به معنای تیر انداختن است.

در یک جمع بندی کوتاه، هدف امام (علیه السلام) این است که حال فرشتگان الهی را در طریق طاعت و بندگی مشخص کند و با تعبیراتی آمیخته با کنایات و تشبیهاتی توأم با انواع تعبیرات زیبا و دقیق، ابعاد این موضوع را نشان دهد و در واقع درسی برای همه انسان ها باشد که اگر انسان به مقام قرب الهی راه یابد و حلاوت معرفت او را با ذائقه جان بچشد و از جام عشق او سیراب گردد هرگز در مسیر بندگی و طاعت پروردگار، احساس خستگی نمی کند بلکه هر چه پیش تر می رود جدی تر و مصمم تر می شود و شتاب بیشتری به خود می گیرد. به گفته شاعر:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم *** ای بی خبر ز لذت شرب مدام
ما!

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شده به عشق *** ثبت است بر جریده عالم دوام ما! در حالات پیشوایان بزرگ و رهبران طریق هدایت نیز، نکته هایی می بینیم که به خوبی نشان می دهد که انسان ها نیز می توانند در این جهات همانند فرشتگان باشند، بلکه بر آنها پیشی گیرند! چرا که اگر فرشتگان دارای چنین صفاتی هستند از شهوت و غفلت و هوا و هوس های نفسانی دورند؛ اگر انسان چنین گردد به یقین بر آنها برتری دارد.

درباره امام زین العابدین علی بن الحسین (علیه السلام) می خوانیم چهل سال چنان شب زنده دار بود که نماز صبح را با وضوی نماز مغرب به جا می آورد: «إِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَلَّى أَرْبَعِينَ سَنَةً صَلَاةَ الصُّبْحِ بِوُضُوءِ الْمَغْرِبِ».^۱

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که درباره عبادات امام علی (علیه السلام) فرمود: «مَا أَطَاقَ أَحَدٌ عَمَلَهُ وَإِنْ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ لَيَنْظُرُ فِي الْكِتَابِ مِنْ كُتُبِ عَلِيٍّ فَيَضْرِبُ بِهِ الْأَرْضَ وَيَقُولُ مَنْ يُطِيقُ هَذَا؟؛ هیچ کس توانایی انجام عبادات علی (علیه السلام) را ندارد (پدرم) علی بن الحسین (علیه السلام)».

السلام) در بعضی از کتابهای علی (علیه السلام) (که شرح عبادات او در آن بود) نظر می کرد و ناگهان کتاب را بر زمین می گذاشت و می فرمود چه کس توان چنین عبادتی دارد؟!^۱.

۱. موسوعة الامام علی بن ابی طالب، جلد ۹، صفحه ۲۰۲. همین معنا با شرح بیشتری در بحارالانوار، جلد ۴۶، صفحه ۷۵ آمده است.

بخش شانزدهم

قَدْ اتَّخَذُوا ذَا الْعَرْشِ ذَخِيرَةً لِيَوْمِ فَاقَتِهِمْ، وَ يَمَّمُوهُ عِنْدَ انْقِطَاعِ الْخَلْقِ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ بِرَغْبَتِهِمْ، لَا يَقْطَعُونَ أَمَدَ غَايَةِ عِبَادَتِهِ وَلَا يَرْجِعُ بِهِمُ الْإِسْتِهْتَارُ بِلُزُومِ طَاعَتِهِ، إِلَّا إِلَى مَوَادِّ مِنْ قُلُوبِهِمْ غَيْرِ مُنْقَطِعَةٍ مِنْ رَجَائِهِ وَ مَخَافَتِهِ، لَمْ تَنْقَطِعْ أَسْبَابُ الشَّفَقَةِ مِنْهُمْ، فَيَنُوتُوا فِي جِدِّهِمْ، وَ لَمْ تَأْسِرْهُمْ الْإِطْمَاعُ فَيُوثِرُوا وَشَيْكَ السَّعْيِ عَلَى اجْتِهَادِهِمْ. لَمْ يَسْتَعْظَمُوا مَا مَضَى مِنْ أَعْمَالِهِمْ، وَ لَوْ اسْتَعْظَمُوا ذَلِكَ لَنَسَخَ الرَّجَاءُ مِنْهُمْ شَفَقَاتِ وَ جَلِيهِمْ، وَ لَمْ يَخْتَلِفُوا فِي رَبِّهِمْ بِاسْتِحْوَاذِ الشَّيْطَانِ عَلَيْهِمْ. وَ لَمْ يُفَرِّقْهُمْ سُوءُ التَّقَاطُعِ، وَلَا تَوَلَّاهُمْ غِلُّ التَّحَاسُدِ، وَلَا تَشَعَّبَتْهُمْ مَصَارِفُ الرِّيبِ، وَلَا افْتَسَمَتْهُمْ أَخْيَافُ الْهَمَمِ، فَهُمْ أَسْرَاءُ إِيْمَانٍ لَمْ يَفُكَّهُمْ مِنْ رِبْقَتِهِ زَيْغٌ وَ لَا عُدُولٌ وَ لَا وِتْيٌ وَ لَا فُتُورٌ، وَ لَيْسَ فِي أَطْبَاقِ السَّمَاءِ مَوْضِعُ إِهَابِ إِلَّا وَ عَلَيْهِ مَلَكٌ سَاجِدٌ، أَوْ سَاعَ حَافِدٌ، يَزْدَادُونَ عَلَى طُولِ الطَّاعَةِ بِرَبِّهِمْ عِلْمًا، وَ تَزْدَادُ عِزَّةُ رَبِّهِمْ فِي قُلُوبِهِمْ عِظْمًا.

ترجمه

آنها (فرشتگان عشق به) خداوندی را که صاحب عرش است ذخیره روز بی‌نوابی خود قرار داده و در آن هنگام که دیگران به مخلوقات می‌اندیشند آنها تمام توجه خود را به خالق معطوف ساخته‌اند. آنها هیچ‌گاه عبادت او را پایان نمی‌دهند (چرا که) علاقه آنها به لزوم عبادت پروردگار از رجا و خوف او - که هرگز از دل آنها برکنده نمی‌شود - سرچشمه می‌گیرد، و هرگز اسباب خوف پروردگار از آنها قطع نشده تا در تلاش و کوشش خود

سستی کند و طمع‌ها آنها را اسیر چنگال خود نساخته تا سرعت سعی (در امور دنیا) را بر کوشش خود (در کار آخرت و طاعت پروردگار) مقدم دارند. آنها اعمال گذشته خود را بزرگ نشمرده که اگر بزرگ می‌شمردند امیدواری (بیش از حد) خوفشان را از بین می‌برد، آنها درباره پروردگارشان هرگز بر اثر وسوسه‌های شیاطین گرفتار اختلاف نشده، و برخوردهای بد، آنان را از هم جدا نساخته و حسادت‌های درونی، آنان را از هم دور ننموده است، عوامل شک و تردید، آنها را پراکنده نکرده، و افکار متفرقه، جمع آنها را از هم جدا نساخته است، آنها همیشه پای بند ایمانی هستند که هرگز طوق آن را به سبب شک و تردید، و عدول از حق، و سستی و خستگی، از گردن خویش بر نمی‌دارند، در تمام آسمان‌ها به قدر جای پوست حیوانی نتوان یافت که فرشته‌ای در آنجا به سجده نیفتاده باشد، یا ملکی تلاشگر و سریع و چابک مشغول به کار نباشد، فرشتگانی که طاعت فراوان پیوسته، بر یقین و معرفتشان نسبت به پروردگار می‌افزاید و عزت خداوند را در قلوبشان فزونی می‌بخشد!

شرح و تفسیر

باز صفات والای دیگری از فرشتگان

در این بخش از خطبه، امام (علیه السلام) به سراغ اوصاف دیگری از فرشتگان می‌رود (و گویی به آدمیان توصیه می‌کند که اگر می‌خواهید به شکل فرشتگان در آید و راه قُرب الی الله را ادامه دهید باید این اوصاف را برای خود فراهم سازید.) نخست به مقام توحید افعالی آنها و توجّه خاصّ آنان به خداوند یکتا و صرف نظر کردن از غیر او اشاره کرده، می‌فرماید:

«آنها (عشق به) خداوندی را که صاحب عرش است، ذخیره روز بی‌نواایی خود قرار داده، و در آن هنگام که خلق به مخلوقات می‌اندیشند

أَنهَا تَمَامُ تَوَجُّهِ خُودِ رَا مُتَوَجِّهٍ خَالِقِ سَاخْتِهْ اَنْدَ». (قَدْ اَتَّخَذُوا ذَا الْعَرْشِ ذَخِيرَةً لِيَوْمِ فَاقَتِهِمْ، وَ يَمَّمُوهُ^۱ عِنْدَ انْقِطَاعِ الْخَلْقِ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ بِرَغْبَتِهِمْ).

«ذَالْعَرْشِ» یکی از اوصاف خداست که دلالت بر نهایت عظمت ذات او

دارد؛

چرا که عرش برترین موجود جهان خلقت است و این وصف از آیه شریفه «ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ؛ او صاحب عرش است و روح (مقدس) را به فرمانش بر هر کس از بندگانش که بخواهد القا می کند تا همه را از روز ملاقات (روز رستاخیز) بیم دهد».^۲

آری، آنها جز به خدا دل نبسته اند و جز او را مبدع خیر و برکت و نجات، در این عالم نمی شناسند و انسان های با ایمان تا همین طریق را در مسیر معرفه الله نپویند به جایی نمی رسند.

تعبیر به «ذَخِيرَةً لِيَوْمِ فَاقَتِهِمْ» نشان می دهد که فرشتگان نیز در روز قیامت حساب و کتاب و پاداش و جزایی دارند.

سپس می افزاید: «أَنهَا هِيَ جَاهُ عِبَادَتِ أَوْ رَا پَايَانِ نَمِي دَهْنِدِ (چرا که) علاقه آنها به لزوم عبادت پروردگار، از رجاء و خوف روز افزون او - که هرگز از دل آنها برکنده نمی شود - سرچشمه می گیرد». (لَا يَقْطَعُونَ أَمَدَ غَايَةِ عِبَادَتِهِ وَلَا يَرْجِعُ بِهِمُ الْإِسْتِهْتَارُ^۳ بِلُزُومِ طَاعَتِهِ، إِلَّا إِلَى مَوَادِّ^۱ مِنْ قُلُوبِهِمْ غَيْرِ مُنْقَطِعَةٍ مِنْ رَجَائِهِ وَ مَخَافَتِهِ).

۱. «يَمَّمُوا» از ماده «يَمَم» به معنای قصد کردن چیزی است و «تيمم» را از این رو «تيمم» می گویند که انسان قصد می کند دست خود را بر خاک زند و بر پیشانی و پشت دستها بمالد.

۲. سوره غافر، آیه ۱۵.

۳. «استهتار» مصدر است و به معنای بی مبالاتی و حرص بر انجام کار خلافی است و ریشه اصلی آن «هتر» (بر وزن ستر) به معنای حماقت و جهل است.

آری، آنها انگیزه های اطاعت و بندگی را از سرچشمه ای می گیرند که فناپذیر است و آن سرچشمه، همان خوف و رجاء در برابر پروردگار است که نتیجه معرفت و شناخت آنها نسبت به خداست؛ این عرفان ابدی و آن خوف و رجاء جاودانه، همواره آنها را در این مسیر به راه می اندازد.

لذا در جمله بعد تأکید می کند که: «هرگز اسباب خوف پروردگار، از آنها قطع نشده تا در تلاش و کوشش خود سستی کنند» (لَمْ تَنْقَطْ أَسْبَابُ الشَّفَقَةِ مِنْهُمْ، فَيُنُوا^۲ فِي جِدِّهِمْ).

سپس این سخن را با جمله دیگری تکمیل می فرماید و آن اینکه: «طمع ها آنها را اسیر چنگال خود نکرده، تا سرعت سعی (در امور دنیا) را بر کوشش خود (در کار آخرت و طاعت پروردگار) مقدم دارند». (و لَمْ تَأْسِرْهُمْ الْأَطْمَاعُ فَيُؤْتِرُوا وَ شَيْكَ السَّعْيِ عَلَى اجْتِهَادِهِمْ).

آری، آنچه انسان را در طریق بندگی حق سست می کند اسارت در چنگال هوس ها و طمع هاست که نیروهای خلاق را به خود جذب کرده و از اطاعت خدا دور می سازد.

در توصیفی دیگر درباره فرشتگان می فرماید: «آنها اعمال گذشته خود را بزرگ نشمرده اند که اگر بزرگ می شمردند امیدواری (بیش از حد) آنها خوفشان را از بین می برد».

(لَمْ يَسْتَعْظِمُوا مَا مَضَى مِنْ أَعْمَالِهِمْ، وَ لَوِ اسْتَعْظَمُوا ذَلِكَ لَنَسَخَ الرَّجَاءُ مِنْهُمْ شَفَقَاتٍ وَ جَلِهِمْ).

۱. «مواد» جمع «ماده» در اصل از «مد» به معنای گسترش و افزایش گرفته شده؛ بنابراین، مواد به معنای فزونی ها و افزایش هاست.

۲. «يُنُوا» از ماده «وئى» (بر وزن رمى) به معنای ضعف و فتور و سستی است.

۳. «وشيك» از ماده «وشك» (بر وزن اشك) به معنای سرعت گرفتن است.

این، درس دیگری است برای همه انسانها تا همیشه اعمال خویش را در پیشگاه خدا کوچک بشمرند، که اگر بزرگ بشمرند سبب دلستگی و امیدواری به آن می شود و آنان را در اعمال آینده، سست می سازد و خوف از خدا را - که یکی از عوامل مهم حرکت به سوی کمال است - از میان می برد. گذشته از این، ما چه هستیم که اعمال ما چیزی باشد که لایق درگاه او باشد.

در بعضی از صفات گذشته سخن از عدم اعجاب ملائکه نسبت به خود و اعمال خویش بود و در اینجا سخن از تأثیر اعجاب در غلبه یافتن رجا بر خوف است که رهروان راه حق را از راه باز می دارد! چرا که طبیعی است هرگاه کسی اعمال خود را در پیشگاه خدا بزرگ بشمرد، حالت طلبکاری در خود احساس می کند و شخصی که خود را طلبکار می داند اعمالی را که انجام داده کافی می شمرد و از پیمودن راه تکامل باز می ماند.

* * *

سپس در ادامه این اوصاف به بخش مهم دیگری از اوصاف فرشتگان می پردازد که انسانها سخت به آن نیازمندند و آن عدم اختلاف آنها با یکدیگر در مورد پروردگار است و از آنجا که اختلاف گاهی بر اثر وسوسه های شیطانی است و گاه ناشی از رذایل اخلاقی درونی، امام (علیه السلام) آن را به صورت پنج توصیف درباره فرشتگان بیان می فرماید:

نخست به عوامل برونی اشاره کرده، می فرماید: «آنها درباره پروردگارشان هرگز بر اثر وسوسه های شیاطین گرفتار اختلافی نشده اند.»

(وَلَمْ يَخْتَلِفُوا فِي رَبِّهِمْ بَأْسِ خَوَازِ الشَّيْطَانِ عَلَيْهِمْ).

این سخن پیام روشنی برای همه انسانها دارد که سرچشمه اختلاف ادیان و مذاهب پیش از هر چیز، وسوسه های شیطان است! چرا که اختلاف - به

خصوص اگر عقیدتی باشد - سرچشمه انواع جنگ ها و جدال ها و نابسامانی ها خواهد بود و سرنوشت و سعادت انسان را تباه می کند.

در توصیفات بعدی، اشاره به عوامل درونی و رذایل اخلاقی که سبب اختلاف می گردد فرموده، می افزاید: «برخوردهای بد، آنان را از هم جدا نساخته. و حسادت های درونی آنان را از هم دور ننموده؛ و عوامل شک و تردید، آنها را پراکنده نکرده؛ و افکار متفرقه، جمع آنها را تقسیم ننموده است.» (وَلَمْ يُفْرِقْهُمْ سُوءُ التَّقَاتِعِ، وَلَا تَوَلَّاهُمْ غِلُّ التَّحَاوُدِ، وَلَا تَشَعَّبَتْهُمْ مَصَارِفُ الرِّيبِ، وَلَا اقْتَسَمَتْهُمْ اُخْيَافُ الْهَمَمِ).

بی شک قسمت عمده عوامل اختلاف با دقت در این سخن کوتاه تبیین شده است:

اگر افراد نسبت به یکدیگر برخورد خوب و مؤدبانه داشته باشند و با سخنان محبت آمیز با هم برخورد کنند، جلو بسیاری از اختلافات که ناشی از سوء برخوردهاست، گرفته می شود و اگر نسبت به یکدیگر در درون دل حسد نپرورانند، عامل مهم دیگری ریشه کن می شود و اگر شک و تردیدها را در مسائل مختلف از خود دور سازند و با علم و آگاهی از مسائلی که پیرامون آنها می گذرد، گام بردارند، به یقین اختلافات کمتر می شود.

و اگر اختلاف اندیشه ها و تفاوت ذوق ها و سلیقه ها را تحمل کنند باز هم جدایی ها کاهش می یابد؛ چرا که خداوند انسانها را گوناگون آفریده و اگر هر کدام بخواهند سلیقه خود را بر دیگری تحمیل کنند - به یقین - حتی دو نفر هم نمی تواند با هم زندگی مشترک و بی دغدغه ای داشته باشند.

۱. «أخفاف» از ماده «خيف»، (بر وزن هدف) به معنای کسی است که رنگ چشم های او با هم متفاوت باشد، یکی آبی و دیگری مشکی؛ سپس به هرگونه اختلاف و تفاوت اطلاق شده است.

درست است که فرشتگان دارای شهواتی که ویژه آدمیان است، نیستند، و بسیاری از عوامل گناه در آنها وجود ندارد، ولی به هر حال دارای اختیار و عقل و شعور و حبّ ذاتند و قدرت بر عصیان و نافرمانی دارند؛ ولی عرفان آنها نسبت به پروردگار مانع از گناه می‌گردد؛ چرا که هرگاه گناه و عصیان بر آنها غیرممکن بود، در خور این همه مدح و تمجید و الگو شدن برای انسانها نبودند! بنابراین، اگر انسانها نیز به آن پایه از کمال و معرفت برسند، می‌توانند خود را در برابر عوامل گناه و شهوات، مهار کنند.

در پایان این سخن، در یک نتیجه‌گیری فشرده و گویا می‌فرماید: «آنها پای بند ایمانی هستند که هرگز طوق آن را به سبب شک و تردید، عدول از حق، و سستی و خستگی از گردن خویش بر نمی‌دارند!» (فَهُمْ أَسْرَاءُ إِيْمَانٍ لَمْ يَفُكَّهُمْ مِنْ رَبِّتِهِ زَيْغٌ^۱ وَلَا عُدُولٌ وَلَا وَتِي^۲ وَلَا فُتُورٌ).

تعبیر به «أسراء» (اسیران) و تعبیر به «رَبِّتَهُ» (طنابی که حلقه‌های متعدّد دارد) اشاره به التزام و پای بندی محکم آنها به ایمان است؛ چنان در دریای معرفت پروردگار فرو رفته‌اند و تسلیم در برابر ذات پاک او هستند که گویی گردنهایشان را محکم با طناب ایمان بسته‌اند و هیچ عاملی نمی‌تواند این طوق و طناب را از گردن آنها بردارد و اگر انسانها نیز همین گونه تسلیم فرمان حق و پای بند به ایمان باشند، هرگز عوامل گناه به وجود آنها راه نمی‌یابد.

امام (علیه السلام) در پایان این بخش به نکته دیگری پرداخته، از کثرت وجود فرشتگان و عظمت معرفت آنان سخن می‌گوید و سخن خود را در شرح اوصاف آنها به همین جا پایان می‌دهد و می‌فرماید: «در تمام آسمانها به قدر جای پوست حیوانی نتوان یافت جز اینکه فرشته‌ای در آنجا به

۱. «زَيْغٌ» از ماده «زَيْغٌ» (بر وزن فیض) به معنای اعوجاج و کجی است

۲. «وَتِي» از همان ماده «وَتِي» است که پیش از این (در توضیح لغت يُتَوَا) اشاره شد.

سجده افتاده، یا ملکی تلاشگر و سریع و چابک، مشغول کار است؛ فرشتگانی که طاعت فراوان آنها بر یقین و معرفتشان نسبت به پروردگار می افزاید و عزت خداوند را در قلوبشان فزونی می بخشد». (وَلَيْسَ فِي أَطْبَاقِ السَّمَاءِ مَوْضِعٌ إِهَابٍ إِلَّا وَ عَلَيْهِ مَلَكٌ سَاجِدٌ، أَوْ سَاعَ حَافِدٌ،^۱ يَزْدَادُونَ عَلَى طَوْلِ الطَّاعَةِ بِرَبِّهِمْ عِلْمًا، وَ تَزْدَادُ عِزُّهُ رَبِّهِمْ فِي قُلُوبِهِمْ عِظْمًا).

این تعبیر از یک سو نشان می دهد که عدد فرشتگان الهی تا چه حد زیاد و گسترده است، به گونه ای که تمام آسمانها را پر کرده اند؛ اعم از فرشتگانی که مأموریت هایی در اداره عالم بر عهده آنها گذارده شده، و فرشتگانی که کارشان پیوسته عبادت و بندگی خداست.

از سوی دیگر هر دو گروه به خاطر طول اطاعت پروردگار روز به روز بر علم و معرفتشان افزوده می شود و به عظمت پروردگار آشنا تر می شوند. و این درس دیگری است برای انسانها که بدانند تقوا و اطاعت، سبب فزونی علم و معرفت و آشنایی بیشتر به صفات جمال و جلال پروردگار است و در واقع این دو در هم تأثیر متقابل دارند؛ معرفت بیشتر، سبب طاعت فزونتر می گردد و طاعت بیشتر، سبب علم و عرفان عمیق تر می شود!

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که شخصی از آن حضرت پرسید: آیا فرشتگان بیشترند یا انسانها؟ امام (علیه السلام) در جواب فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! لَعَدَدُ مَلَائِكَةِ اللَّهِ فِي السَّمَوَاتِ أَكْثَرُ مِنْ عَدَدِ التُّرَابِ فِي الْأَرْضِ؛ وَ مَا فِي السَّمَاءِ مِنْ مَوْضِعٍ قَدَمٍ إِلَّا وَ فِيهَا مَلَكٌ يُسَبِّحُهُ وَ يُقَدِّسُهُ؛ وَ قَسَمَ بِهِ كَسَى كَيْ جَانِمٍ فِي دَسْتِ أَوْسْتٍ! عِدَدُ فَرِشْتِكَا نِ خُدَا فِي آسْمَانِهَا، بِيَشْتَرِ اسْتِ از

۱. «إِهَاب» به معنای پوست حیوان است؛ یا خصوص پوستی که دبّاعی شده.

۲. «حافد» از ماده «حفد» (بر وزن هفت) به معنای سرعت در عمل است.

عدد ذرات خاک در زمین و در تمام آسمانها به اندازه جای پای نیست مگر اینکه در آنجا فرشته ای تسبیح و تقدیس خدا می گوید.^۱

نکته

باز هم انسانها و فرشتگان

در این خطبه امام (علیه السلام) صفات فرشتگان را به صورت بسیار گسترده بیان فرموده است؛ به یقین هدف مهمی را در این بیان تعقیب می کند که تمام ریزه کاری ها را شرح می دهد. به نظر می رسد که هدف اصلی امام (علیه السلام) دو چیز است: نخست، همان مطلبی است که خطبه برای آن ایراد شده و آن معرفت صفات الهی، به دور از هرگونه تفکر شرک آمیز است؛ نه آلوده تشبیه شدن و نه آلوده تعطیل گشتن.

دیگر اینکه، منظور این بوده که انسانها را به سوی صفات فرشتگان سوق دهد؛ فرشتگانی که پیوسته به کار خود مشغولند؛ همواره متواضع، خاضع و سر بر فرمانند؛ نه از کار خود خسته می شوند و نه سستی و فتور در آنها راه می یابد؛ نه گرفتار کینه و حسد هستند و نه اختلاف و پراکندگی؛ نه اعمال خود را بزرگ می شمردند و نه یأس و نومیدی در آنها راه می یابد؛ جز به خدا نمی اندیشند و جز در مسیر طاعت او گام برنمی دارند.

درست است که آفرینش انسان با آنها بسیار متفاوت است، بر آنها عقل حکومت می کند و بر آدمیان عقل و شهوت. ولی همان گونه که این معجون حیوانی و عقلانی

- یعنی انسان - ممکن است تا سر حد حیوانات درنده بلکه پست تر از آن، سقوط کند (بَلْ هُمْ أَضَلُّ). همین طور استعداد آن را دارد تا به اوج افتخار

فرشتگان برسد بلکه در این پرواز ملکوتی خود، از آنها بالاتر رود و به جایی رسد که «جز به خدا نبیند». و به همین دلیل، فرشتگان می توانند در جهاتی الگویی برای انسانها شوند.

از سوی دیگر، آگاهی از حضور فرشتگان در سرتاسر جهان - به گونه ای که حتی یک قدم از این جهان پهناور از وجود آنها خالی نیست - نشانه مهمی از حضور تدبیر پروردگار در سرتاسر جهان هستی است و در این امر، یک نکته تربیتی مهمی است که بر آگاهان پوشیده نمی باشد!

و باز از سوی دیگر، این اوصاف، این پیام مهم را نیز برای انسانها دارد که اگر گاه به نماز می ایستند، یا با خدای خود راز و نیاز می کنند و یا حتی در دل شب به عبادت او برمی خیزند، از اعمال خود مغرور نشوند و آن را زیاد نشمرند و این فکر شیطانی در مغز آنها ظاهر نگردد که نیازی به عبادت آنها بوده است؛ چه اینکه ذات بی نیاز، به فرض محال که عبادتی از بندگان می طلبید، آن قدر فرشته دارد که از ازل تا ابد در سجده و قیام و عبادتند.

به راستی، دقت در اوصافی که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در این خطبه درباره فرشتگان بیان فرموده، انسان را در عالمی از نور و عرفان فرو می برد و به کوچکی اعمال و طاعتش در پیشگاه خداوند واقف می سازد و راز و رمز قُرب او را آشکار می کند و نشان می دهد که نه فرشتگان بی دلیل در جوار قرب خدا جای دارند و نه انسان بدون تلاش و عشق به پروردگار و اطاعت عاشقانه، به جایی می رسد:

طُفیل هستی عشقند آدمی و پری *** ارادتی بنما تا سعادتی ببری!
 بکوش خواجه و از عشق بی نصیب مباش *** که بنده را نخرد کس
 به عیب بی هنری! در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که یکی
 از یارانش به نام «عبدالله بن سنان» از او پرسید:

«آیا فرشتگان برترند یا بنی آدم؟» فرمود: «امیر مؤمنان علی (علیه السلام) چنین فرمود: «إِنَّ اللَّهَ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بِلَا شَهْوَةٍ، وَ رَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِلَا عَقْلٍ، وَ رَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلْتَيْهِمَا، فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ؛ خداوند در فرشتگان عقل بدون شهوت قرار داد و در بهایم (چهار پایان) شهوت بدون عقل، ولی در انسانها هر دو را با هم ترکیب کرد؛ پس آن کس که عقلش بر شهوتش غلبه کند، از فرشتگان بهتر است و آن کس که شهوتش بر عقلش پیشی گیرد، از بهایم بدتر».^۱

البته این حدیث بدان معنا نیست که فرشتگان از خود اختیاری ندارند و یا اینکه عوامل گناه و نافرمانی در آنها نمی تواند وجود داشته باشد، زیرا نبودن شهوت، به معنای نبودن بخشی از عوامل گناه است، نه تمام آن.

بخش هفدهم

كَبَسَ الْأَرْضَ عَلَى مَوْرِ أَمْوَاجٍ مُسْتَفْجِلَةٍ، وَلُجَجِ بَحَارِ زَاخِرَةٍ، تَلْتَطِمُ
 أَوْادِي أَمْوَاجِهَا، وَ تَصْطَفِقُ مُتَقَاذِفَاتُ اثْبَاجِهَا، وَ تَرَعُو زَبْدًا كَالْفُحُولِ عِنْدَ
 هِيَاجِهَا، فَخَضَعَ جِمَاحُ الْمَاءِ الْمُتَلَاظِمِ لِثِقَلِ حَمْلِهَا، وَ سَكَنَ هَيْجُ ارْتِمَائِهِ
 إِذْ وَطِئَتْهُ بِكُلِّكَلِهَا، وَ ذَلَّ مُسْتَحْذِيًّا، إِذْ تَمَعَكَتْ عَلَيْهِ بِكَوَاهِلِهَا، فَأَصْبَحَ بَعْدَ
 اصْطِخَابِ أَمْوَاجِهِ، سَاجِيًّا مَقْهُورًا، وَ فِي حَكَمَةِ الدُّلِّ مُنْقَادًا أُسِيرًا، وَ
 سَكَنَتِ الْأَرْضُ مَدْحُوَّةً فِي لُجَّةِ تَيَّارِهِ، وَرَدَّتْ مِنْ نَخْوَةِ بَأْوِهِ وَ اغْتِلَائِهِ، وَ
 شُمُوخِ أَنْفِهِ وَ سُمُوِّ غُلُوَائِهِ، وَ كَعَمَّتْهُ عَلَى كِظَّةِ جَرِيَّتِهِ، فَهَمَدَ بَعْدَ نَزَقَاتِهِ، وَ
 لَبَدَ بَعْدَ زَيْفَانِ وَ تَبَاتِهِ.

ترجمه

زمین را بر روی امواج پرهیجان و دریا‌های مملو از آب قرار داد، امواجی که قسمتهای بالای آن متلاطم بود و پیوسته به هم می خورد، و لایه ای از کف - همانند کفهای دهان شتر به هنگام مستی - بر روی آنها پدید آمد. (سپس) قسمتهای سرکش آب پر تلاطم بر اثر سنگینی خضوع نمود، و هیجان آن به سبب تماس با سینه زمین فرو نشست، و کاملاً تسلیم و رام شد؛ چرا که زمین بر آن می غلتید و به این ترتیب آنها بعد از آن همه سر و صدا که بر اثر امواج خروشان پیدا شده بود، آرام شد و همچون اسب افسار شده ای اسیر و رام گشت و زمین نیز آرام شد و (خشکیها) از دل امواج تدریجاً ظاهر و گسترده گشت، آب را از کبر و غرور و هیجان بی حد باز داشت و از شدت حرکاتش کاست و بعد از آن همه جوش و خروش

(کاملاً) آرام شد و پس از آن همه جست و خیز متکبران، به جای خود ایستاد.

شرح و تفسیر

ظاهر شدن خشکی ها و آرام شدن دریاها

در خطبه اوّل «نهج البلاغه» خواندیم که امام (علیه السلام) هنگام شرح آفرینش زمین فرمود: «خداوند نخست آبی جاری ساخت که امواجی متلاطم و متراکم داشت و آن را بر پشت تندبادی شدید، سوار کرد؛ سپس به وسیله باد و طوفان شدید، امواج آب را به هم زد تا کف هایی بر روی آب نمایان شد و از آن کف های عظیم، آسمانها (و زمین) را آفرید.»
در این بخش از خطبه مورد بحث نیز، اشاره به مطلبی همانند آن می کند: با تعبیرات تازه و جالب!

نخست می فرماید: «زمین را بر روی امواج پر هیجان و دریاهای مملو از آب قرار داد» (كَبَسَ^۱ الْأَرْضَ عَلَى مَوْرٍ^۲ أَمْوَاجٍ مُسْتَفْحَلَةٍ^۳، وَ لَجَجِ بِحَارِ زَاخِرَةٍ^۴).
«امواجی که قسمت های بالای آن متلاطم بود و پیوسته به هم می خورد و لایه ای از کف - همانند کف های دهان شتر - به هنگام مستی، بر روی آنها پدید آمد!»

(تَلْتَمُّ أَوَاذِي^۵ أَمْوَاجِهَا، وَ تَصْطَفِقُ^۱ مُتَقَادِفَاتٍ^۲ أُنْبَاجِهَا^۳، وَ تَرْغُو زَبْدًا كَالْفُحُولِ عِنْدَ هِيَاجِهَا).

۱. «كَبَسَ» از ماده «كَبَسَ» (بر وزن حبس) به معنای بستن و فشار آوردن است.

۲. «مَوْرٍ» (بر وزن غور) به معنای هیجان و اضطراب است.

۳. «مُسْتَفْحَلَةٍ» از ماده «استفحال» از ریشه «فحل» گرفته شده و به معنای هیجان و سرکشی است.

۴. «زَاخِرَةٍ» از ماده «زخر» (بر وزن فخر) به معنای مملو و پُر شدن است.

۵. «أَوَاذِي» جمع «آذی» (بر وزن قاضی) به معنای موج یا قسمت بالای آن است.

البته تعبیراتی مانند موج، دریا و کف و امثال آن برای اموری که قبل از آفرینش این جهان وجود داشت یعنی در آن زمانی که نه آبی بود نه دریا نه کف ها و نه حتی شب و روز، تشبیهاتی است که می تواند شبّحی از آن جریان ها را در برابر ما مجسّم سازد.

این تعبیرات ممکن است اشاره به موادّ مذابی باشد که در آغاز آفرینش وجود داشت و پیوسته بر اثر انفجارات عظیم متلاطم بود و به هم می خورد و بخشهایی از موادّ آن، شبیه کف های عظیم، بر روی این موادّ مذاب بسیار گسترده، نمایان گشت که با حرکات دورانی و یا بر اثر انفجارهای درونی که هیچ کس جز خدا نمی داند، به فضا پرتاب شد و زمین و کواکب و سیارات را به وجود آورد.

سپس امام (علیه السلام) به مرحله دیگری از مراحل پیدایش جهان اشاره کرده، می فرماید: «قسمتهای سرکش آب پرتلاطم، بر اثر سنگینی، خضوع نموده و هیجان آن بر اثر تماس با سینه زمین فرو نشست و کاملاً تسلیم و رام شد؛ چرا که زمین با پشت، بر آن می غلتید». (فَخَضَعَ جِمَاحُ الْمَاءِ

۱. «تَصَطَّقُ» از مادّه «صقق» (بر وزن سقف) به معنای زدن چیزی بر چیز دیگر است به گونه ای که صدایی از آن برخیزد؛ لذا به کف زدن «تصفیق» می گویند.

۲. «مَتَقَاذِفَات» از مادّه «قذف» (بر وزن حذف) به معنای درگیری و پرتاب شدن بر روی یکدیگر است.

۳. «أُتْبَاج» جمع «تبیج» (بر وزن سبد) به وسط و میان هر چیزی اطلاق می شود و به همین مناسبت، گاه به بخش های عظیم دریا که در وسط دریا قرار دارد، اطلاق شده است.

۴. «تَرْغُو» از مادّه «رغو» (بر وزن نقد) به معنای پیدا شدن رویه بر شیر و مانند آن است و واژه «رَعُو» به چربی روی شیر و مانند آن گفته می شود و در جمله بالا به معنای موادّ تشکیل دهنده زمین است که بر روی آن مادّه مذاب نخستین، پیدا شد.

۵. «جِمَاح» به معنای سرکشی کردن اسب و مانند آن است؛ سپس به هر چیزی که شبیه آن است اطلاق شده است.

الْمُتَلَاظِمِ لِنَقْلِ حَمْلِهَا، وَ سَكَنَ هَيْجُ ارْتِمَائِهِ إِذْ وَطِئَتْهُ بِكُلِّكَلِهَا،^۱ وَ ذَلَّ مُسْتَحْذِيًّا إِذْ تَمَعَّكَتَ^۲ عَلَيْهِ بِكَوَاهِلِهَا^۳.

«و به این ترتیب آبها بعد از آن همه سر و صدا که بر اثر امواج خروشان پیدا شده بود، ساکن و آرام شد و همچون اسب افسار شده ای اسیر و رام گشت!». (فَأَصْبَحَ بَعْدَ اصْطِخَابِ أَمْوَاجِهِ، سَاجِيًا مَّفْهُورًا، وَ فِي حَكْمَةِ الدُّلِّ مُنْقَادًا أُسِيرًا).

از این تعبیرات چنین استفاده می شود که پیدایش زمین (و کرات دیگر آسمانی) بر روی ماده مذاب نخستین، تدریجاً سبب آرامش آن گردید و شور و هیجانش فرو نشست.

این احتمال نیز وجود دارد که این تعبیرات اشاره به باران های سیلابی آغاز پیدایش کره زمین باشد که اقیانوس های بسیار متلاطمی را تشکیل داد، ولی امواج خروشان آن تدریجاً تحت تأثیر جاذبه زمین فرو نشست و آرامشی نسبی در سطح اقیانوس ها پیدا شد و خشکی ها تدریجاً از زیر

۱. «كُلِّكَل» به معنای سینه است.
۲. «تَمَعَّكَتَ» از ماده «معك» (بر وزن كبك) به معنای مالیدن و در غلتیدن و مانند آن است؛ این واژه هنگامی که حیوانات، خود را به پشت، روی زمین می غلتانند اطلاق می شود.
۳. «كواهل» جمع «كاهل» به معنای قسمتهای بالای پشت و نزدیک به گردن است.
۴. «إِصْطِخَاب» از ماده «صَخَب» (بر وزن وهب) به معنای صدا کردن شدید است و هنگامی که صدای پرنده ها و قورباغه ها با هم مخلوط می شود، واژه «اصطخاب» را بکار می برند و در جمله بالا اشاره به مخلوط شدن فریاد موجها در یکدیگر است.
۵. «ساجی» به معنای ساکن و آرام، از ماده «سجو» (بر وزن هجو) آمده است.
۶. «حَكْمَة» از ماده «حَكْم» (بر وزن حتم) در اصل به معنای بازگرداندن و منع کردن است؛ به همین جهت به آن قسمتی از لجام که بر دهان حیوان قرار دارد «حَكْمَة» گفته می شود، چرا که او را از مسیرهایی که مطلوب نیست باز می گرداند. و حکمت، بر عقل و دانش اطلاق می شود، چرا که انسان را از بدی ها و انحراف ها باز می دارد.

آب، سر برآورد، چه آنکه در جمله های بعد می افزاید: «زمین آرام شد و خشکی های آن، از دل امواج تدریجاً ظاهر و گسترده گشت و آب را از کبر و غرور و نشاط بی حد، باز داشت و از شدت حرکاتش کاست، و بعد از آن همه جوش و خروش ساکن شد و پس از آن همه جستوخیز متکبران، به جای خود ایستاد». (و سَكَنَتِ الْأَرْضُ مَدْحُوَّةً^۱ فِي لُجَّةٍ تَيَّارِهِ، وَرَدَّتْ مِنْ نَحْوِهِ بَأْوِهِ^۲ وَاعْتَلَانِهِ، وَشُمُوخِ^۳ أَنْفِهِ وَسُمُوِّ غُلُوَائِهِ^۴ وَكَعَمَتِهِ^۵ عَلَى كِطْطِهِ^۶ جَرِيَّتِهِ^۷ فَهَمَدَ^۸ بَعْدَ نَزَقَاتِهِ^۹ وَكَبَدَ^{۱۰} بَعْدَ زَيْفَانٍ^{۱۱} وَثَبَاتِهِ^{۱۲}).

به این ترتیب، طوفانهای نخستین فرو نشست و باران های سیلابی قطع شد و امواج خروشان دریاها بعد از آن همه جست و خیز آرام گرفت و کره

۱. «مدحوه» از ماده «دحو» (بر وزن محو) به معنای گسترش دادن است؛ بنابراین، «مدحوه» به معنای گسترش داده شده می باشد.
۲. «بأوه» (بر وزن نحو) به معنای تکبر و فخر فروشی است؛ و در اینجا اشاره به شدت تلاطم امواج است.
۳. «شموخ» به معنای بلندی و کبر و غرور آمده است.
۴. «غلواء» از ماده «غلو» به معنای فزونی و بلند پروازی و تجاوز از حد است.
۵. «کعم» از ماده «کعم» (بر وزن طعم) به معنای بستن دهان مشک و مانند آن است؛ لذا به محدود کردن هر چیزی اطلاق می شود.
۶. «کطه» به معنای پر شدن شکم از طعام است به حدی که تنفس مشکل شود؛ و به هر چیزی که که از حد بگذرد اطلاق می شود.
۷. «جریه» به معنای جاری شدن است.
۸. «همد» از ماده «همود» به معنای فروکش کردن حرارت آتش است.
۹. «نزقات» از ماده «نزق» به معنای جست و خیز است.
۱۰. «کبد» از ماده «لُبود» به معنای توقف در مکانی است.
۱۱. «زيفان» به معنای راه رفتن متکبرانه است.
۱۲. «وثبات» جمع «وثبه» به معنای جست و خیز و پرش است و در جمله های بالا به معنای حرکت شدید زمین در روزهای نخستین است.

زمین آماده برای پذیرش حیات و پیمودن مراحل آمادگی برای این موضوع شد، همانگونه که امام (علیه السلام) در فراز بعد به آن اشاره خواهد فرمود.

بعضی از شارحان «نهج البلاغه» از تعبیرات بالا چنین استفاده کرده اند که آفرینش آب در فضا پیش از پیدایش کره زمین بوده؛ ولی همانگونه که در بالا اشاره شد تعبیر به آب ممکن است اشاره به مواد مذاب سیالی بوده باشد که قبل از پیدایش آسمان و زمین وجود داشت و از درون آن، سیارات و کرات و از جمله کره زمین به وجود آمد.

بخش هیجدهم

فَلَمَّا سَكَنَ هَيْجُ الْمَاءِ مِنْ تَحْتِ أَكْنَافِهَا، وَ حَمَلَ شَوَاهِقَ الْجِبَالِ الشُّمَخِ
 الْبُدْخِ عَلَى أَكْتَافِهَا، فَجَرَّ يَنَابِيعَ الْعُيُونِ مِنْ عَرَانِينَ أَنْوْفِهَا، وَ فَرَّقَهَا فِي
 سُهُوبِ بَيْدِهَا وَ أَخَادِيدِهَا، وَ عَدَلَ حَرَكَاتِهَا بِالرَّسِيَّاتِ مِنْ جَلَامِيدِهَا، وَ
 ذَوَاتِ الشَّنَاخِيبِ الشُّمِّ مِنْ صَيَاخِيدِهَا، فَسَكَنْتَ مِنَ الْمَيْدَانِ لِرُسُوبِ
 الْجِبَالِ فِي قِطْعِ أَدِيمِهَا، وَ تَعَلَّغَهَا مَسْرَبَةً فِي جَوَابَاتِ خِيَاشِيمِهَا، وَ رُكُوبِهَا
 أَعْنَاقَ سُهُولِ الْأَرْضِينَ وَ جَرَائِمِهَا، وَ فَسَحَ بَيْنَ الْجَوِّ وَ بَيْنِهَا، وَ أَعَدَّ الْهَوَاءَ
 مُتَسَمًّا لِسَاكِنِهَا، وَأَخْرَجَ إِلَيْهَا أَهْلَهَا عَلَى تَمَامِ مَرَافِقِهَا.

ترجمه

هنگامی که هیجان آب در اطراف زمین فرو نشست، و زمین کوه های
 سخت و مرتفع را بر دوش خود حمل کرد، چشمه های آب را از بینی
 کوه ها جاری ساخت؛ و آن را در دشت های گسترده و گودال ها (و بستر
 رودخانه ها) پراکنده و جاری نمود و حرکات زمین را با صخره های عظیم
 و قلّه های بلند و استوار کوه ها تعدیل کرد، و بدین ترتیب، لرزشهای زمین
 به جهت نفوذ کوه ها در سطح آن و فرو رفتن ریشه های آن در اعماق
 زمین و سوار شدن آن ها بر گردن دشت ها و اعماق آن از لرزش و
 اضطراب باز ایستاد و خداوند میان زمین و جوّ فاصله افکند، نسیم هوا را
 برای ساکنان زمین آماده ساخت و تمام نیازمندی ها و وسایل زندگی را
 برای اهل آن فراهم نمود.

شرح و تفسیر

ظاهر شدن کوهها و چشمه ها

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه - که بعد از شرح پیدایش زمین بیان فرموده - اشاره به مسأله پیدایش چشمه ها و آثار مهم کوه ها در آرامش زمین و زمینیان کرده است و در واقع مهم ترین اسباب حیات و زندگی را در زمین بر شمرده که اول «آب» است و دوم «آرامش». می فرماید: «هنگامی که هیجان آب در اطراف زمین فرو نشست، و زمین کوه های سخت و مرتفع را بر دوش خود حمل کرد، چشمه های آب را از بینی کوه ها جاری ساخت؛ و آن را در دشت های گسترده و گودال ها (و بستر رودخانه ها) پراکنده و جاری نمود». (فَلَمَّا سَكَنَ حَيْجُ الْمَاءِ مِنْ تَحْتِ أَكْنَافِهَا، وَ حَمَلَ شَوَاهِقِ الْجِبَالِ الشُّمُخِ الْبُدُخِ عَلَى أَكْنَافِهَا، فَجَرَ يَنَابِيعَ الْعُيُونِ مِنْ عَرَائِنِ أُنُوفِهَا، وَ فَرَّقَهَا فِي سُهُوبٍ بِيدِهَا^۱ وَ أَخَادِيدِهَا^۲).

این تعبیر نشان می دهد که نخست کوه ها بر صفحه زمین آشکار شدند و سپس چشمه ها؛ این سخن با مطالعات زمین شناسی هماهنگ است که نخست پوسته زمین بر اثر سرد شدن، چین خوردگی هایی پیدا کرد و در این چین خوردگی ها حفره های عظیمی بود که آب آسمان را در خود جای می داد و سپس از گوشه ای به صورت چشمه ها جاری می شد.

۱. «شَوَاهِق» جمع «شاهق» به معنای بلند و مرتفع می باشد.

۲. «شُمُخ» جمع «شامخ» و «بُدُخ» جمع «باذخ» هر دو به معنای بلند و مرتفع است.

۳. «شُمُخ» جمع «شامخ» و «بُدُخ» جمع «باذخ» هر دو به معنای بلند و مرتفع است.

۴. «عَرَائِن» جمع «عرنین» (بر وزن عشرين) به معنای قسمت استخوانی بالای بینی می باشد.

۵. «سُهُوب» جمع «سهب» (بر وزن فهم) به معنای دشت است.

۶. «بید» جمع «بیداء» به معنای دشت های گسترده است.

۷. «أخادید» جمع «أخدود» (بر وزن خشنود) به معنای گودال بزرگ است.

تعبیر به «عَرَانِينَ اُنُوفِهَآ» که به معنای قسمت های بالای بینی است، در اینجا کنایه زیبایی است از قله های کوهها؛ و اساساً تشبیه برآمدگی کوه ها به بینی تشبیه جالبی است که نشان می دهد چنان نیست که درون کوه ها پُر باشد، بلکه قسمت های خالی در آن فراوان است که گاه به صورت غارهای نمایان در می آید و گاه غارهای بزرگ و مخفی و به هر حال، منابع ذخیره آب ها است.

و از آنجا که چین خوردگی های زمین و کوه ها به صورت پراکنده است، به طور طبیعی آب چشمه ها در دشت ها و بیابان های مختلف و دامنه کوه ها تقسیم می شود و همه آنها از آب بهره مند می گردند.

سپس به آرامش زمین و تعدیل حرکات آن به وسیله کوه ها اشاره کرده، می فرماید: «حرکات زمین را با صخره های عظیم و قله های بلند و محکم کوهها تعدیل نمود». (وَ عَدَلَ حَرَكَاتَهَا بِالرَّاسِيَاتِ^۱ مِنْ جَلَامِيدِهَا،^۲ وَ ذَوَاتِ الشَّنَاخِيْبِ^۳ اَلشُّمِّ^۴ مِنْ صَيَاخِيْدِهَا^۵).

و بدین ترتیب حرکات زمین به جهت نفوذ کوهها در سطح آن و فرو رفتن ریشه های آن در اعماق زمین و سوار شدن آنها بر گردن دشت ها و عمق زمین از لرزش باز ایستاد. (فَسَكَّنَتْ مِنْ اَلْمَيْدَانِ^۶ لِرُّسُوْبِ الْجِبَالِ فِي قِطْعِ

۱. «راسیات» جمع «راسیه» به معنای سنگین و استوار است.

۲. «جلامید» جمع «جلمود» (بر وزن خشنود) به معنای تخته سنگ است.

۳. «شناخیب» جمع «شنخوب» (بر وزن خشنود) به معنای قله کوه است.

۴. «شُم» جمع «اشم» به معنای بلند و مرتفع است و به معنای بلند مقام و بلند مرتبه نیز آمده است.

۵. «صیاخید» جمع «صیخود» (بر وزن محمود) به معنای سنگ سخت است.

۶. «میدان» به معنای حرکت و لرزش است.

أَدِيمَهَا، وَ تَغْلُغِلَهَا مُتَسَرِّبَةً^۳ فِي جَوَابَاتٍ حَيَاشِيمَهَا^۴، وَ رُكُوبَهَا أَغْنَاقَ سُهُولِ
الْأَرْضِينَ وَ جَرَائِمَهَا^۵.

آنچه امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه بیان فرموده، همان است که از طریق علوم طبیعی ثابت شده است؛ زیرا ریشه های کوهها در زمین فرو رفته و در بسیاری از مناطق زمین، از زیر به هم پیوسته اند و همچون شبکه ای اطراف زمین را گرفته و در برابر فشار درونی زمین که از مواد مذاب آن بر می خیزد، مقاومت می کند و جلوی بسیاری از زلزله ها را می گیرد.

این همان چیزی است که در قرآن مجید بارها به آن اشاره شده و گاه کوهها را به منزله میخهای زمین شمرده (وَ الْجِبَالُ أَوْتَادًا)^۶ و گاه می فرماید: «در زمین کوههایی افکنندیم تا جلو حرکات ناموزون آن را بگیرد». (وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ)^۷.

البته کوهها فواید فراوان دیگری نیز دارد؛ از جمله ذخیره آبهاست که گاه در درون آنها به صورت چشمه ها خارج می شود و گاه در بیرون به صورت ذخیره های فراوان برف است که تدریجاً آب شده و نهرها را

۱. «أدیم» در اصل به معنای پوست دباغی شده است؛ سپس به سطح زمین نیز اطلاق شده است.
۲. «تغلغل» به معنای بسیار فرو رفتن است.
۳. «متسرّبه» از ماده «تسرّب» به معنای داخل شدن مخفیانه است.
۴. «جوابات» جمع «جوبه» (بر وزن توبه) به معنای حفره است.
۵. «حیاشیم» جمع «خیاشوم» (بر وزن زیتون) به معنای قسمت بالای سوراخ بینی است که متصل به سر می باشد.
۶. «جرائیم» جمع «جرثومه» به معنای اصل و ریشه و طبقات پایین زمین است و امروزه این واژه واژه بر میکروپ نیز اطلاق می شود که اصل و اساس بیماری است.
۷. سوره نبا، آیه ۷.
۸. سوره نحل، آیه ۱۵.

تشکیل می دهد و فوائد بسیار دیگری که در جلد اول، در شرح خطبه اول، صفحه ۷۹ به آن اشاره کرده ایم.

سپس به امور مهمّ دیگری برای آماده کردن زمین جهت زندگی انسانها اشاره کرده، چنین می فرماید: «خداوند میان زمین و جوّ فاصله افکند، و نسیم هوا را برای ساکنان زمین آماده ساخت و تمام نیازمندیها و وسایل زندگی را برای اهل آن فراهم نمود». (وَفَسَحَ بَيْنَ الْجَوِّ وَ بَيْنَهَا، وَ أَعَدَّ الْهُوَاءَ مُتَنَسِّمًا لِسَاكِنِيهَا، وَأَخْرَجَ إِلَيْهَا أَهْلَهَا عَلَى تَمَامِ مَرَافِقِهَا^۱).

در این عبارت به ارکان اصلی حیات و زندگی انسان و حیوانات اشاره شده است که از همه مهم تر، هوا، یا به تعبیر دیگر اکسیژن هواست که اگر چند دقیقه از انسان قطع شود مرگ به سراغ او خواهد آمد؛ ولی خداوند متعال آن را چنان فراوان آفریده و همه جا را از آن پر کرده که بدون کمترین زحمت، هوایی که بزرگترین نعمت است، در همه جا به طور یکسان در اختیار فقیر و غنی، کوچک و بزرگ، پیر و جوان و توانا و ناتوان قرار داد.

آن گاه در یک اشاره اجمالی تمام آنچه را برای زندگی انسان و حیوانات لازم بود، در عبارت کوتاهی بیان فرموده و تحت عنوان «مَرَافِقُ» (نیازمندی ها) به همه اشاره می کند.

در اینکه منظور از «جوّ» در اینجا چیست که خداوند میان آن و زمین فاصله افکنده؟ بعضی گفته اند: منظور فضاست و از آنجا که فضا، در واقع

۱. «مُتَنَسِّمٌ» از ریشه «نسیم» گرفته شده که به معنای وزش ملایم باد است؛ بنابراین، «مُتَنَسِّمٌ» (به صیغه اسم مفعول) به معنای هوایی است که شایسته تنفس است.

۲. «مَرَافِقُ» جمع «مَرَفِقُ» (بر وزن مکتب) به معنای تمام چیزهایی است که مورد نیاز است و انسان از آنها استفاده می کند؛ «مَرَافِقُ» جمع «مَرَفِقُ» (بر وزن محنت) نیز آمده است که به معنای آرنج است و در خطبه بالا به همان معنای اول است.

جسم یا ماده نیست، تعبیر به ایجاد فاصله بین آن و زمین، مناسب به نظر نمی رسد.

ممکن است، منظور از «جو» طبقات مافوق هوا باشد، مانند لایه «اُزن» که اگر فاصله آن با زمین کم بود و قشر هوا نازک می شد، جوابگوی نیازهای تنفسی انسان نبود.

به علاوه سایر شرایط زندگی انسان و تمام جانداران در زمین به هم می خورد.

نکته

اسرار آفرینش کوه ها!

خداوند حکیم به مقتضای علم و قدرتش تمام وسایل زندگی انسان را پیش از آفرینش او بر صفحه زمین فراهم کرده است که به قسمتی از آن در خطبه بالا اشاره شده است؛ از جمله آرامش زمین که اگر پیوسته در حالت لرزش بود زندگی بشر بر روی آن امکان نداشت و دیگر پیدایش هواست به گونه ای که به صورت گسترده این ماده حیاتی، در سفر و حضر، در خانه و بیرون خانه، در خواب و بیداری، همراه و همدم او باشد.

و نیز پیدایش چشمه ها و آبها که در همه جا در اختیار انسان بوده باشد و همچنین بارش بارانهای حیات بخش که تمام نقاط مرتفع و بلندیها را سیراب و قابل استفاده می کند و در بخش آینده این خطبه به آن اشاره می شود.

همچنین پیدایش کوهها که نقش بسیار مؤثری در حیات انسانها دارد و به یقین می توان گفت: «بدون آنها حیات انسانی بر صفحه زمین در مخاطره قرار خواهد گرفت» زیرا:

از یک سو، عامل مؤثری برای پیشگیری لرزش زمین بر اثر فشار درونی است.

و از سوی دوم عامل مؤثری است برای پیشگیری از ناآرامی زمین بر اثر فشار برونی که برخاسته از جاذبه خورشید و ماه و جزر و مدّ حاصل از آن است.

و از سوی سوّم پناهگاهی است در مقابل طوفانهایی که همه چیز انسان را دست خوش تزلزل می سازد.

و از سوی چهارم وسیله ای است برای متوقف ساختن ابرها و نزول بارانها.

و از سوی پنجم عاملی است برای ذخیره کردن آبها به صورت برفهای متراکم در سطح برونی به گونه ای که در طول سال تدریجاً آب شود و مورد بهره برداری قرار گیرد.

و از سوی ششم محلی است برای ذخیره آبهای درونی که در حفره های عظیم داخل آنها نهفته می شود و به صورت چشمه ها بر دشت ها جاری می گردد.

و از سوی هفتم مانع برخورد شدید هوا بر قشر جامد زمین است؛ زیرا کوهها پنجه در هوا افکنده و جوّ را همراه خود به گردش در می آورد که اگر صفحه زمین صاف یا صیقلی بود، لغزش هوا بر سطح آن مشکلات زیادی به بار می آورد.

و از سوی هشتم کوهها و چین خوردگی های زمین، سطح قابل استفاده زمین را عملاً بیشتر می کند و در بعضی از نقاط به چندین برابر می رساند و با توجه به اختلاف درجه حرارت در بالا و وسط و دامنه کوه ها، محیط را برای پرورش انواع مختلفی از گیاهان و محصولات فراهم می سازد.

و از سوی نهم کوهها مرکز معادن عظیمی است که در زندگی انسانها نقش مهمی دارد.

و از سوی دهم بخش مهمی از مصالح ساختمانی بناهای مهم و محکم از سنگهای کوهها تأمین می شود.

و فوائد دیگر که ما در اینجا فقط به بخشی از آن، آن هم فهرست وار اشاره کرده ایم.

به همین دلیل قرآن مجید بارها به مسئله آفرینش کوهها به عنوان یک نعمت بزرگ الهی اشاره کرده و فواید مختلف آن را بر می شمرد و از جمله می فرماید: «وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَاراً وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رِجَالًا لَّيَّامِينَ يَخْرُجُونَ وَاللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا ذَكِيًّا»^۱

و نهرهایی قرار داد و از تمام میوه ها دو جفت آفرید»^۱

بخش نوزدهم

ثُمَّ لَمْ يَدَعْ جُرُزَ الْأَرْضِ الَّتِي تَقْصُرُ مِيَاهُ الْعُيُونِ عَنْ رَوَائِبِهَا، وَلَا تَجِدُ
 جَدَاوِلَ الْأَنْهَارِ ذَرِيعَةً إِلَى بُلُوغِهَا، حَتَّى أَنْشَأَ لَهَا نَاشِئَةً سَحَابَ تُحْيِي
 مَوَاتِيهَا، وَتَسْتَخْرِجُ نَبَاتَهَا أَلْفَ غَمَامَةٍ بَعْدَ افْتِرَاقِ لَمَعِهِ، وَتَبَايِنِ قَزَعِهِ،
 حَتَّى إِذَا تَمَخَّضَتْ لُجَّةُ الْمُزْنِ فِيهِ، وَالتَّمَعَ بَرْقُهُ فِي كُفْفِهِ، وَ لَمْ يَنْمِ وَمِضْهُ
 فِي كَنْهَوْرِ رَبَّابِهِ، وَ مُتْرَاكِمِ سَحَابِهِ، أَرْسَلَهُ سَحَابًا مُتَدَارِكًا، قَدْ أَسْفَ هَيْدَبُهُ،
 تَمْرِيهِ الْجَنُوبُ دِرَرَ أَهَاضِيهِ، وَ دَفَعَ شَائِبِيهِ. فَلَمَّا أَلْقَتِ السَّحَابُ بَرَكَ
 بَوَاتِنِهَا، وَ بَعَاغَ مَا اسْتَقَلَّتْ بِهِ مِنَ الْعِبَاءِ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا، أَخْرَجَ بِهِ مِنْ
 هَوَامِدِ الْأَرْضِ النَّبَاتِ، وَ مِنْ رُغْرِ الْجِبَالِ الْأَعْشَابِ، فَهِيَ تَبْهَجُ بِزِينَةِ
 رِيَاضِهَا وَ تَزْدهي بِمَا أَلْبَسَتْهُ مِنْ رَيْطِ، أَزَاهِيرِهَا، وَ حَلِيَةِ مَا سَمِطَتْ بِهِ مِنْ
 نَاصِرِ أَنْوَارِهَا، وَ جَعَلَ ذَلِكَ بَلَاغًا لِلْأَنَامِ، وَ رِزْقًا لِلْأَنْعَامِ، وَ خَرَقَ الْفِجَاجَ
 فِي أَفَاقِهَا، وَ أَقَامَ الْمَنَارَ لِلْسَّالِكِينَ عَلَى جَوَادِّ طُرُقِهَا.

ترجمه

سپس خداوند هیچ یک از بلندی های زمین را که آب چشمه ها به نقاط
 مرتفع آن نمی رسد و جدول های نهرها به آن راه ندارد، به حال خود
 وانگذاشت؛ بلکه (برای آبیاری آنها) ابرهایی آفرید تا قسمتهای مرده زمین
 را زنده کند و گیاهان آن را برویاند. خداوند قطعات درخشانده و پراکنده و
 جدای ابرها را به هم پیوست و دریاهایی از آب که در ابرها نهفته بود
 سخت به حرکت درآمد (و آماده نزول شد؛) برق، در اطراف آن درخشیدن
 گرفت و از درخشندگی آن، در ابرهای سفید کوه پیکر و متراکم چیزی

کاسته نشد؛ (و همچنان ادامه یافت) این در حالی بود که ابرها (از شدت سنگینی) به زمین نزدیک شده بودند؛ در این هنگام باد جنوب، باران را همچون شیری از پستان حیوان بدوشید و به شدت بر زمین فرو ریخت هنگامی که ابرها سینه بر زمین نهادند و آبهای فراوان سنگینی را که بر دوش داشتند، فرو ریختند، خداوند به وسیله آن از زمین های خشک و بی گیاه، نباتات فراوانی رویانید و از دامنه کوههای کم گیاه، سبزه بسیار خارج ساخت و زمین به زیور باغهایش غرق نشاط و شادی شد و با لباس نازک گلبرگها که بر خود پوشیده بود به ناز آمد، و از زینت و زیوری که از گردنبد گل های گوناگون یافته بود در وجد و شادی فرو رفت! و همه اینها را غذا و توشه انسانها، و روزی چهارپایان قرار داد، در اطراف زمین (و در میان کوهها) درّه ها و راههای وسیعی شکافت و نشانه ها - برای آنان که بخواهند از شاهراه های وسیعش بگذرند - قرار داد.

شرح و تفسیر

ابرهای باران زا و حیات زمین های مرده

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه به یکی دیگر از مهم ترین نعمت های الهی که بدون آن حیات و زندگی بر صفحه زمین غیر ممکن است اشاره می فرماید و با تعبیراتی بسیار زیبا و جالب و روح پرور آن را شرح می دهد؛ می گوید: «سپس خداوند هیچ یک از بلندی های زمین را که آب چشمه ها به نقاط مرتفع آن نمی رسد، و جدولهای نهرها به آن راه ندارد، به حال خود وانگذاشت؛ بلکه (برای آبیاری آنها) ابرهایی آفرید تا قسمت های مرده آن را زنده کند و گیاهان آن را برویاند». (ثُمَّ لَمْ يَدَعْ جُرُزًا^۱

۱. «جُرُز» به زمینی گفته می شود که گیاه از آن قطع شده و در اصل از «جزر» (بر وزن غرض) به معنای قطع کردن و بریدن گرفته شده است.

الأرضِ الَّتِي تَقْصُرُ مِياهُ العُيُونِ عَنْ رَوَائِبِهَا،^۱ وَ لَا تَجِدُ جَدَاوِلُ الأَنْهَارِ ذَرِيعَةً إلی بُلُوغِهَا، حَتَّى أَنْشَأَ لَهَا نَاشِئَةً سَحَابٌ تُحْيِي مَوَاتِنَهَا، وَ تَسْتَخْرِجُ نَبَاتَهَا).

جالب اینکه امام (علیه السلام) به اقسام سه گانه آبیاری ها در این بحث کوتاه اشاره کرده: آبیاری هایی که به طور طبیعی به وسیله چشمه های پر آب صورت می گیرد و آبیاری هایی که از طریق کشیدن جدولهای مختلف و هدایت آب نه‌های طبیعی، از طریق این جدولها، به مناطقی که آب از دسترس آن بیرون است، صورت می گیرد و آبیاری از طریق باران که از همه مهم تر است؛ چرا که در زمین مناطقی وجود دارد که جز به وسیله آب باران آبیاری نمی شود و این مناطق بسیار زیاد است؛ اگر ابرها مأموریت آبیاری این مناطق را نداشتند. قسمت عمده روی زمین خشک و مرده بود. اضافه بر این، شکی نیست که نه‌ها و چشمه ها نیز از آب باران مایه می گیرند که «اگر باران به کوهستان نبارد بسالی دجله گردد، خشک رودی».

به هر حال، خداوند این مأموریت مهم را بر دوش ابرها نهاده است. امام (علیه السلام) در ادامه این سخن شرح این مطلب را به زیباترین وجهی بیان فرموده است. می گوید: «خداوند قطعات درخشنده و پراکنده و جدای ابرها را به هم پیوست، تا دریا‌هایی از آب که در ابرها نهفته بود، سخت به حرکت درآمد (و آماده نزول شد) و برق در اطرافش درخشیدن گرفت و از درخشندگی آن در ابرهای سفید کوه پیکر و متراکم، چیزی کاسته نشد (و همچنان ادامه یافت) در حالی که (از شدت سنگینی) به زمین نزدیک شده بود. در این هنگام، باد جنوب باران را همچون شیری از پستان حیوان

۱. «رَوَابِي» جمع «رَابِيه» از مادّه «رَبَوَ» (بر وزن غَلَوَ) به معنای افزایش و نمو است و در اینجا به

معنای بلندی های زمین (تپه ها) می باشد.

بدوشید و به شدت بر زمین فرو ریخت». (أَلَفَ عَمَامَهَا بَعْدَ افْتِرَاقِ لَمْعِهِ،^۱ وَ تَبَائِنِ قَرَعِهِ،^۲ حَتَّى إِذَا تَمَخَّضَتْ^۳ لُجَّةُ الْمُزْنِ فِيهِ وَ التَّمَعَ بَرَقُهُ فِي كُفِّهِ،^۴ وَ لَمْ يَنْمِ وَمِيضُهُ^۵ فِي كَنْهَوْرٍ رَبَّابِهِ،^۶ وَ مَتْرَاكِمِ سَحَابِهِ،^۷ أُرْسَلَهُ سَحَابًا مُتَدَارِكًا، قَدْ أَسْفَأَ^۸ هَيْدَبَهُ،^۹ تَمْرِيهِ^{۱۰} الْجُنُوبِ دِرَرٍ^{۱۱} أَهَاضِيْبِهِ،^{۱۲} وَ دَفَعَ شَائِبِيهِ^{۱۳}).

۱. لَمْعُ جمع «لمعه» (بر وزن لقمه) به معنای قطعه است؛ خواه قطعات ابر باشد، یا چیز دیگر.
۲. قَرَعُ جمع «قرعه» (بر وزن ثمره) به معنای قطعه ابر نازک است.
۳. تَمَخَّضَتْ از ماده «مخض» (بر وزن فرض) به معنای حرکت شدید است، مانند حرکتی که به هنگام گرفتن کره از ماست به مشک وارد می کنند و «مخاض» به حرکت شدید بچه در شکم مادر به هنگام زایمان گفته می شود.
۴. مُزْنُ به معنای ابرهای روشن است و گاه آن را به ابرهای باران زا تفسیر کرده اند.
۵. كُفُّ جمع «کفه» (بر وزن قبه) به معنای حاشیه و اطراف و جوانب هر چیزی است.
۶. وَمِيضُ از ماده «ومض» (بر وزن رمز) به معنای درخشش مختصر است و «وميض» به معنای درخشندگی است.
۷. كَنْهَوْرٌ به معنای قطعه عظیم یا متراکم از ابرهاست.
۸. رَبَّابٌ جمع «ربابه» به معنای ابرهای سفید و به هم پیوسته است.
۹. سَحٌّ به معنای فربه شدن و نیز به معنای فرو ریختن آب فراوان است و در خطبه بالا به همین همین معنا به کار رفته است.
۱۰. أَسْفَأَ از ماده «إسفاف» به معنای نزدیک شدن به زمین است.
۱۱. هَيْدَبٌ به معنای ابر پر آب و سنگینی است که به زمین نزدیک می شود.
۱۲. تَمْرِيٌّ از ماده «مری» (بر وزن نرم) به معنای دست کشیدن به پستان حیوان برای دوشیدن است.
۱۳. دِرَرٌ جمع «درره» (بر وزن ملت) به معنای فراوانی و جریان شیر است.
۱۴. أَهَاضِيْبٌ جمع «أهضوبه» به معنای دوشیدن پی در پی است.
۱۵. شَائِبٌ جمع «شؤبوب» (بر وزن بهلول) به معنای رگبار باران است.

در این تعبیرات زیبا، نکات علمی مهمی نهفته است؛ نخست اشاره به مأموریت بادهای می کند که قطعات پراکنده ابر را که از دریاها بر خاسته اند به هم می پیوندد تا بارانی گسترده و سیراب کننده به وجود آید. سپس به تراکم و فشار ابرها بر یکدیگر که آنها را آماده نزول باران می کند و آن گاه به نقش جرّقه های برق، در یاری ابرها و کمک کردن برای ریزش باران دارد، اشاره می کند؛ زیرا می دانیم برق ها که بر اثر الکتریسته مثبت و منفی ابرها به وجود می آید مقدار زیادی از هوای اطراف را جذب می کند و از فشار هوا می کاهد و در شرایط جوّی کم فشار، ابر آماده باران می شود.

در ادامه اشاره به نقش بادهای می کند که همچون انگشتانی که شیر را از پستان می دوشد باران را از ابر جدا می سازد و در همه جا پخش می کند. همه اینها نشان می دهد که خداوند حکیم برای آبیاری زمین های بلند و خشک تمام مقدمات لازم را فراهم ساخته و تدبیری عالی مقرر فرموده است.

تعبیر به: «دوشیدن ابرها بوسیله بادهای»، نشان می دهد که بادهای نقش مهمی در ریزش باران دارند و در واقع چنین است؛ زیرا از یک سو، فضا را خنک تر می کنند و از سوی دیگر از فشار جوّ می کاهند که هر دو عاملی است برای فرو ریختن باران از ابرها.

تکیه بر باد جنوب (بادهایی که از جنوب به سمت شمال می وزد) به خاطر آن است که بیشترین رطوبت و ابر به وسیله آن منتقل می شود.

سپس در ادامه این سخن، از آثار حیات بخش باران در سرتاسر زمین و برکات و فواید آن سخن می گوید و می فرماید: «هنگامی که ابرها سینه بر زمین نهادند، و آبهای فراوان (سنگینی) را که بر دوش داشتند فرو گذاردند خداوند به وسیله آن از زمین های خشک و بی گیاه، نباتات فراوانی رویانید

و از دامنه کوههای کم گیاه، سبزه بسیار خارج ساخت». (فَلَمَّا أَلْقَتْ السَّحَابُ بَرَكٌ^۱ بَوَائِيهَا^۲ وَ بَعَاعٌ^۳ مَا اسْتَقَلَّتْ^۴ بِهِ مِنَ الْعِبَاءِ^۵ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا، أَخْرَجَ بِهِ مِنْهُ مِنَ هَوَامِدِ^۶ الْأَرْضِ النَّبَاتِ، وَ مِنْ زُعْرِ^۷ الْجِبَالِ الْأَعْشَابِ).

تعبیرات زیبایی بالا چنین نشان می دهد که گویی ابرها باردار هستند و به هنگام نزول بارانهای سنگین، بار خود را بر زمین می نهند. همان باری که سرچشمه حیات و زندگی و زیبایی و برکت است؛ نه تنها در دشت های بی آب و علف که در دامنه و قلّه کوهها - که آبیاری آن به دست انسانها بسیار دشوار است - گیاهان و درختان فراوان می روید و منبع برکات و منافع مختلفی برای انسانها می شود.

در ادامه این سخن امام (علیه السلام) زیبایی های جهان طبیعت را که زاینده نزول بارانهاست به تصویر کشیده، چنین می فرماید: «پس زمین به زیور باغهایش غرق نشاط و شادی شد، و با لباس نازک گلبرگ ها که بر خود پوشیده به ناز آمد، و از زینت و زیوری که از گردن بند گل های گوناگون

۱. «بَرَكٌ» به معنای سینه شتر است که به هنگام خوابیدن بر زمین می گذارد.

۲. «بَوَائِي» تشبیه «بوان» (بر وزن لسان) به معنای ستون خیمه و همچنین استخوانی است که در دو طرف سینه قرار می گیرد و در خطبه بالا، منظور، معنای دوم است.

۳. «بَعَاعٌ» به معنای آب فراوانی است که در ابر وجود دارد.

۴. «إِسْتَقَلَّتْ» از ماده «استقلال» و از ریشه «قَلَّ» (بر وزن ظَلَّ) به معنای بلند شدن و برداشتن و حمل کردن است.

۵. «عِبَاءٌ» به معنای بار است.

۶. «هوامد» جمع «هامده» از ماده «هُمُود» به معنای خاموش شدن آتش است و به زمینی که گیاهانش خشک شده «هامده» می گویند.

۷. «زُعْرٌ» جمع «أزعر» (بر وزن اکبر) به معنای جایی است که گیاهان کمی در آنجا رویده و به موهای کم پشت نیز اطلاق می شود.

یافته بود، در وجد و شادی فرو رفت.» (فَهِی تَبْهَجُ^۱ بِزینَةِ رِیَاضِهَا، وَ تَزْدَهی^۲ بِمَا أَلْبَسَتْهُ مِنْ رِیْطٍ^۳ أَزْهیرِهَا،^۴ وَ حَلِیَّهِ مَا سُمِطَتْ^۵ بِهِ مِنْ نَاضِرٍ^۶ أَنْوَارِهَا^۷).

ناگفته پیداست که زیبایی های جهان طبیعت در آرامش روح و رفع خستگی و ایجاد قدرت و نیرو برای فعالیت حیات، نقش مهمی دارد؛ بنابراین، تنها سخن از زیبایی نیست، هر چند زیبایی ها نشانه ای از جمال و جلال خالق است؛ بلکه این زیبایی ها یکی از عوامل بقای حیات و ادامه زندگی انسان ها است و حتّی به گفته دانشمندان: در نشاط حیوانات نیز بسیار مؤثر است و بخش مهمّی از زیبایی های طبیعت آن ها را در برنامه های مختلف فعال می کند.

در پایان این بخش می فرماید: «همه اینها را غذا و توشه انسانها، و روزی برای چهارپایان قرار داد.» (وَ جَعَلَ ذَلِكَ بَلَاغًا^۸ لِلْأَنَامِ، وَ رِزْقًا لِلْأَنْعَامِ).

انسانها نه تنها برای تغذیه از مواهب جهان طبیعت بهره می گیرند، بلکه لباس و مسکن و مرکب آنها و در یک کلام: «همه نیازمندی های آنها» از این طریق تأمین می شود. همانگونه که قرآن مجید می فرماید: (أَنَا صَبَبْنَا

-
۱. «تَبْهَجُ» از مادّه «بَهَجَت» به معنای سرور و شادی است.
 ۲. «تَزْدَهی» از مادّه «ازدها» به معنای تکبّر (و ناز) است.
 ۳. «رِیْطٌ» جمع «ریطه» (بر وزن میته) به معنای پوشش نازک است.
 ۴. «ازاهیر» جمع «زهره» به معنای شکوفه های رنگارنگ است.
 ۵. «سُمِطَتْ» از مادّه «سَمَطٌ» (بر وزن سَمَت) به معنای آویزان کردن است.
 ۶. «ناضر» از مادّه «نضارت» به معنای طراوت و خرّمی و شادابی است؛ مخصوصاً شادابی که بر اثر وفور نعمت حاصل می شود.
 ۷. «أنوار» جمع «نور» (بر وزن غور) به معنای شکوفه است.
 ۸. «بلاغ» از مادّه «بلوغ» به معنای رسیدن به چیزی است؛ خواه رسیدن به سنّ تکلیف باشد یا رسیدن میوه ها به مرحله قابلیت استفاده، یا رسیدن به مقصد؛ و در خطبه بالا به معنای قوت و غذا آمده؛ چرا که انسان را در سفر و حضر به مقصدش می رساند.

الْمَاءَ صَبًّا * ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا * فَأَبْتْنَا فِيهَا حَبًّا * وَعَبْنَا وَقَضَبًا * وَزَيْتُونًا وَ نَخْلًا * وَ حَدَائِقَ غُلْبًا * وَ فَاكِهَةً وَ أَبًّا * مَتَاعًا لَكُمْ وَ لَاتَعْمِكُمْ؛ ما آب فراوانی از آسمان فرو ریختیم. سپس زمین را از هم شکافتیم، و در آن دانه های فراوان رویانیدیم، و انگور و سبزی بسیار، و زیتون و نخل فراوان، و باغهای پر درخت، و میوه و چراگاه؛ تا وسیله ای برای بهره گیری شما و چهارپایانتان باشد.^۱

آری! انسان نه تنها از گیاهان و میوه ها تغذیه می کند و از الیاف مختلف، لباس و فرش برای خود می سازد؛ بلکه از چوبها خانه می سازد و از الیاف، خیمه بر پا می کند و از حیواناتی که از گیاهان تغذیه می کنند فراورده های مختلفی برای انواع نیازمندی های زندگی خود تهیه می بیند. در آخرین جمله این بخش به مسئله مهم دیگری که خداوند برای زندگی انسانها در روی زمین آفریده است اشاره کرده، چنین می فرماید: «در اطراف زمین (و در میان کوهها) درّه ها و راههای وسیعی شکافت، و نشانه هایی برای آنان که بخواهند از شاه راههای وسیعش بگذرند برپا نمود». (وَ حَرَقَ الْفِجَاجَ^۲ فِي آفَاقِهَا وَ أَقَامَ الْمَنَارَ لِلسَّالِكِينَ عَلَى جَوَادِّ^۳ طُرُقِهَا).

با مختصر دقتی بر صفحه زمین و جای جای این کره خاکی روشن می شود که خداوند به وسیله کوهها هرگز سدّ معبر نفرموده و قطعات و بخش های زمین را از هم جدا نساخته؛ بلکه همه جا و در همه حال شکافها و جاده هایی در لابلای آن به وجود آورده که تمام روی زمین را به هم می پیوندد. کمتر کسی توجه دارد که اگر این جاده ها وجود نداشت و کوههای طولانی به یکدیگر متصل بودند و دیوار بلندی که مانع عبور

۱. سوره عبس، آیات ۲۵ - ۳۲.

۲. «فجاج» جمع «فج» به معنای درّه و فاصله میان دو کوه است.

۳. «جواد» جمع «جاده» به معنای راه وسیع و روشن است.

انسانها و حیوانات است، به وجود می آوردند و زمین را به بخش های پراکنده و نامربوطی تقسیم می کردند، چه بلایی بر سر انسانها می آمد و چه محرومیت هایی پیدا می کردند.

قرآن مجید هم می فرماید: «وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا وَ سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» و در زمین کوههای ثابت و پا برجایی قرار دادیم تا انسانها نلرزاند و در آن دژها و راههایی قرار دادیم تا هدایت شوند.^۱ نه تنها به وسیله جاده ها سر تا سر زمین را پیوند داد بلکه علامات و نشانه های طبیعی بر سر جاده ها نصب کرد تا از گم کردن راه در امان بمانند، (کوهها را به اشکال مختلف و رنگهای گوناگون و دره ها را به همین وضع آفرید تا بهترین راهنما باشد).

در قرآن می خوانیم: «وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٌ» و از کوهها نیز (به لطف پروردگار) جاده هایی آفریده شد، سفید و سرخ و به رنگ های مختلف و گاه به رنگ کاملاً سیاه.^۲

نکته

گسترش قاعده لطف، در تکوین و تشریح

همیشه مدیران حکیم و مدبّر برای رسیدن به مقاصد خود، تمام مقدمات را از پیش فراهم می سازند؛ خواه در عالم تشریح و تکلیف باشد، یا در عالم عینیت و واقعیت ها. خداوند عالم که حکمت و تدبیر او از هر کس برتر و بالاتر است، در جهان تکلیف تمام زمینه های اطاعت را فراهم کرده: به انسانها عقل و هوش داده، فطرت پاک مرحمت فرموده، پیامبران و کتب آسمانی فرستاده است تا همه بندگان بتوانند راه طاعت را در پیش گیرند و

۱. سوره انبیاء، آیه ۳۱.

۲. سوره فاطر، آیه ۲۷.

این همان چیزی است که در «علم کلام» به عنوان «لطف» از آن یاد می شود.

در عالم آفرینش، پیش از آن که انسان قدم به عرصه حیات بگذارد تمام وسایل زندگی او را فراهم ساخت؛ سطح کره زمین را آرام ساخت و از حرکات ناموزونش به وسیله کوهها و غیر آن جلوگیری نمود، چشمه ها و نهرهای پر آب که مایه حیات بود آفرید، ابرها را مأموریت آبیاری نقاط مرتفع بخشید، انواع گیاهان که برای تغذیه انسانها و حیواناتی که در خدمت انسانند لازم بود، به وجود آورد و جاده ها در وسط کوهها برای عبور و مرور انسانها و ارتباط اجتماعات بشری فراهم نمود و حتی برای تلطیف روح آدمی زمین را به انواع زیورها از گلها و شکوفه ها آراست.

آری معنای حکمت و تدبیر و ربوبیت همین است و این همان چیزی است که مولا امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در این بخش از خطبه به آن اشاره فرموده است که از یک سو، انسان را به علم و قدرت و حکمت خدا آشنا می سازد و معرفت الهی را به او می آموزد و از سوی دیگر، حسن شکرگزاری او را - که خمیر مایه اطاعت و بندگی است - در او تحریک می کند. این همان چیزی است که در جای جای آیات قرآن به چشم می خورد و خداوند به هر مناسبتی از آن سخن می گوید از جمله در سوره نحل، بعد از ذکر آفرینش آسمانها و زمین و چهارپایان و نزول باران از آسمان و پرورش درختان و زراعت و انواع میوه ها و گردش خورشید و ماه و خلقت دریاها با نعمت های بی شمارش می فرماید: «وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَاراً وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ * وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ؛ خداوند در زمین کوههای ثابت و محکمی افکند تا لرزش آن را در برابر شما بگیرد و نهرهایی آفرید و راههایی ایجاد کرد تا هدایت شوید و

(نیز) علاماتی (در کوهها و جاده ها) قرار داد و (حتی برای شب) به وسیله ستارگان هدایت می شوند.^۱

بخش بیستم

فَلَمَّا مَهَّدَ أَرْضَهُ، وَ أَنْفَذَ أَمْرَهُ، اخْتَارَ آدَمَ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، خَيْرَةً مِنْ خَلْقِهِ، وَ جَعَلَهُ أَوَّلَ جِبِلَّتِهِ، وَ أَسْكَنَهُ جَنَّتَهُ، وَ أَرْعَدَ فِيهَا أَكْلَهُ، وَأَوْعَزَ إِلَيْهِ فِيمَا نَهَاهُ عَنْهُ، وَ أَغْلَمَهُ أَنْ فِي الإِقْدَامِ عَلَيْهِ التَّعَرُّضَ لِمَعْصِيَتِهِ، وَ المُنْخَاطِرَةَ بِمَنْزَلَتِهِ؛ فَأَقْدَمَ عَلَى مَا نَهَاهُ عَنْهُ - مُوَافَاةً لِسَابِقِ عِلْمِهِ - فَأَهْبَطَهُ بَعْدَ التَّوْبَةِ لِيَعْمُرَ أَرْضَهُ بِنَسْلِهِ، وَ لِيَقِيمَ الْحُجَّةَ بِهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَ لَمْ يُخْلِهِمْ بَعْدَ أَنْ قَبَضَهُ، مِمَّا يُؤَكِّدُ عَلَيْهِمْ حُجَّةَ رَبُّوبِيَّتِهِ، وَ يَصِلُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَعْرِفَتِهِ، بَلْ تَعَاهَدَهُمْ بِالْحُجَجِ عَلَى السَّنِّ الْخَيْرَةِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ، وَ مُتَحَمِّلِي وَدَائِعِ رِسَالَاتِهِ، قَرْنَا فَتَقَرْنَا؛ حَتَّى تَمَّتْ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) حُجَّتُهُ، وَ بَلَغَ المَقْطَعُ عُذْرَهُ وَ نُذْرَهُ.

ترجمه

هنگامی که (خداوند) زمین را آماده ساخت و فرمان خویش را (در تمام جهات) نافذ کرد، آدم را از میان تمام مخلوقاتش برگزید، و او را نخستین و برترین آفریده، خویش قرار داد؛ او را در بهشت خود ساکن کرد و غذاهای فراوان و گوارا را در اختیارش نهاد و (در عین حال) قبلاً از آنچه ممنوعش کرده بود وی را بر حذر داشت، و آگاهش ساخت که اقدام بر آن (و تناول از درخت ممنوع) سبب عصیان و نافرمانی او خواهد بود و مقام و منزلتش را به خطر خواهد افکند! ولی آدم اقدام بر آن چیزی که از آن نهی شده بود کرد و علم خداوند درباره او به وقوع پیوست؛ به همین جهت، او را پس از توبه از بهشت فرو فرستاد تا با کمک نسل خود زمین را آباد سازد و حجّت

را بر بندگانش اقامه کند؛ و بعد از از مرگ آدم، بندگان را از حجّت بر ربوبیتش خالی نگذاشت و میان فرزندان آدم و معرفت خویش پیوندی برقرار ساخت و قرن به قرن، حجت ها و دلیل ها را بر زبان پیامبران برگزیده و حاملان و دایع رسالت خویش برای آنها اقامه نمود، سرانجام به وسیله پیامبر ما محمد (صلی الله علیه وآله) حجتش تمام شد (و سلسله پیامبران ختم گردید) و بیان احکام و انذار و (بشارت) به آخر رسید.

شرح و تفسیر

آفرینش آدم و بعثت پیامبران

در این بخش از خطبه، امام (علیه السلام) به مسأله آفرینش آدم بعد از مهیّا شدن زمین در تمام جهات می پردازد و می فرماید: «هنگامی که خداوند زمین خود را آماده ساخت و فرمان خویش را (در تمام جهات) نافذ کرد، آدم را از میان تمام آفریده ها برگزید و او را نخستین و برترین خلق خویش قرار داد!» (فَلَمَّا مَهَّدَ أَرْضَهُ، وَ أَنْفَذَ أَمْرَهُ، اخْتَارَ آدَمَ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، خَيْرَةً مِنْ خَلْقِهِ، وَ جَعَلَهُ أَوَّلَ جِبِلَّتِهِ).^۱

تعبیر به «أَوَّلِ جِبِلَّتِهِ» (نخستین مخلوق خود) ممکن است اشاره به نخستین انسان از نظر ترتیب زمانی باشد، و یا نخستین مخلوق از نظر موقعیت و مقام، و یا هر دو.

سپس می افزاید: «خداوند او را در بهشت خود جای داد و غذاهای فراوان و گوارا در اختیارش نهاد و (در عین حال) پیشاپیش از آنچه ممنوعش کرده بود وی را بر حذر داشت، و آگاهی ساخت که اقدام بر آن

۱. «جِبِلَّة» به معنای طبیعت و فطرت انسان است (این واژه از ماده «جیل» به معنای کوه گرفته شده است و از آنجا که فطرت انسان غیر قابل تغییر است، مانند کوه که نمی شود آن را جابجا کرد، به آن «جِبِلَّة» گفته شد).

(تناول از درخت ممنوع) سبب نافرمانی او خواهد بود و مقام و منزلتش را به خطر می افکند!». (وَ أَسْكَنَهُ جَنَّتهُ، وَ أَرْغَدَ فِيهَا أُمَّكَلَهُ، وَأَوْعَزَ^۱ إِلَيْهِ فِيمَا نَهَاهُ عَنْهُ، وَ أَعْلَمَهُ أَنَّ فِي الإِقْدَامِ عَلَيْهِ التَّعَرُّضَ لِمَعْصِيَتِهِ، وَ الْمُخَاطَرَةَ بِمَنْزَلَتِهِ).

آری، خداوند آدم (علیه السلام) را در بهشت زمین (باغی بسیار خرم و سرسبز و پر از میوه ها از باغ های روی زمین) جای داد و جمله «فَلَمَّا مَهَدَ أَرْضَهُ» گواه روشن این معناست.

سپس گفتنی ها را به آدم گفت و امر و نهی خویش را به عنوان نخستین تکلیف برای آدم بیان کرد و از عاقبت شوم نافرمانی او را باخبر ساخت.

گرچه در این عبارت تصریح به شجره منهیه (درخت ممنوع) نشده، ولی به طور اشاره بیان گردیده است و این همان چیزی است که در آیات متعددی از قرآن مجید دیده می شود. از جمله می فرماید: «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا؛ پیش از این از آدم پیمان گرفته بودیم، اما او فراموش کرد و عزم استواری برای او نیافتیم».^۲

در جای دیگر می فرماید: «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كَلَامِنَهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ شَجَرَةً فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ؛ و گفتیم: ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن و از نعمت های آن از هر جا می خواهید گوارا بخورید؛ ولی نزدیک این درخت نشوید که از ستمگران خواهید شد!»^۳

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این سخن می افزاید: «أَمَّا آدَمُ أَقْدَامَ بَرِ آن چیزی که از آن نهی شده بود کرد، و علم خداوند درباره او به وقوع پیوست». (فَأَقْدَمَ عَلَىٰ مَا نَهَاهُ عَنْهُ - مُوَافَاةً لِسَابِقِ عِلْمِهِ -).

۱. «أوعز» از ماده «وعز» (بر وزن وعظ) به معنای پیشنهاد کردن کاری به دیگری است.

۲. سوره طه، آیه ۱۱۵.

۳. سوره بقره، آیه ۳۵.

ممکن است در ابتدا چنین به نظر رسد، که تعبیر «مُؤَافَاةٌ لِّسَابِقِ عِلْمِهِ» نشان می دهد که آدم مجبور بود راه نافرمانی را بییماید، چرا که در علم خداوند این معنا گذشته بود (و این همان شبهه معروف طرفداران جبر در مسأله علم ازلی خداوند است).

ولی همانگونه که در بحث جبر و تفویض به طور مشروح گفته ایم؛ هرگز علم ازلی سبب اجبار بر عمل نمی شود! چرا که خداوند می دانسته، آدم از روی اختیار اقدام به چنین کاری می کند؛ درست مثل اینکه استادی بداند فلان شاگرد او، به خاطر کوتاهی در درس و بحث، آخر سال رفوزه می شود. به یقین این علم و آگاهی، شاگرد او را مجبور بر این کار نمی کند. چرا که او می داند، شاگردش با علم و اختیار خود راه خطا می رود؛ به خاطر تنبلی و تن پروری و یا به هر دلیل دیگر.^۱ و به همین دلیل، بعد از این کار مورد مؤاخذه قرار گرفت و به او گفته شد: «أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَ أَقُلُّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ؛ آیا شما را (تو و همسرت را) از آن درخت نهی نکردم و نگفتم شیطان دشمن آشکار شماست».^۲

اگر آدم واقعاً مجبور بود، چگونه خداوند حکیم او را بر چیزی که اختیار نداشته مؤاخذه می کند و نیز چرا آدم از کرده خود پشیمان می شود و توبه می نماید و چرا خداوند حکیم او را به خاطر این کار از بهشت خارج می کند؟ تمام اینها دلیل بر آن است که علم ازلی خداوند، هیچ گونه تضادی با اختیار آدم و دیگران نداشته و ندارد.

سپس در ادامه این سخن می افزاید: «خداوند او را بعد از توبه از بهشت فرو فرستاد تا با کمک نسل خود، زمین را آباد سازد، و حجّت را بر

۱. شرح بیشتر درباره این موضوع را در کتاب «خدا را چگونه بشناسیم» مطالعه کنید.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۲.

بندگاننش، اقامه کند». (فَأَهْبِطْهُ^۱ بَعْدَ التَّوْبَةِ لِيَعْمَرَ أَرْضَهُ بِنَسْلِهِ، وَ لِيَقِيمَ الْحُجَّةَ بِهِ عَلَى عِبَادِهِ).

با توجه به عبارت گذشته، که می فرمود: خداوند آدم را در زمین جای داد، استفاده می شود که منظور از هبوط و نزول آدم، هبوط و نزول مکانی نیست؛ بلکه مقامی است؛ یعنی خداوند آدم را از آن مقام والایی که داشت به خاطر این ترک اولی تنزل داد.

تعبیر به عمران و آبادسازی به وسیله آدم و نسل او نشان می دهد که باید هدف همه انسانها عمران و آبادی زمین باشد، نه تخریب آن به وسیله جنگها و اختلافات ویرانگر و یا تنبلی و سستی و بیکاری و یا حتی تخریب محیط زیست! و جالب اینکه این عمران و آبادی بعد از توبه صورت گرفته و تا انسان از خطاهای خود توبه نکند توفیق این عمران و آبادی دست نمی دهد. در قرآن مجید نیز می خوانیم: «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ؛ اوست که شما را از زمین آفرید و آبادی آن را به شما واگذاشت؛ پس از او آمرزش بطلبید سپس به سوی او باز گردید (و به عمران و آبادی زمین پردازید)»^۲

در ضمن از جمله «فَأَهْبِطْهُ بَعْدَ التَّوْبَةِ» به خوبی استفاده می شود که هبوط آدم بعد از توبه صورت گرفته است.

نکته دیگری که در عبارت فوق به چشم می خورد و بارها در آیات قرآن به آن اشاره شده، مسئله اتمام حجّت بر بندگان است. گر چه خداوند به انسانها عقل داده است، ولی به آن اکتفا نفرموده؛ بلکه با فرستادن پیامبران و نزول کتابهای آسمانی و ابلاغ مبلّغان الهی - که در هر عصر و زمان

۱. «أهبط» از ماده «هبوط» به معنای نزول و پایین آمدن است.

۲. سوره هود، آیه ۶۱.

صورت می گرفته - حجت را بر بندگانش تمام کرد، همانگونه که در ادامه این سخن می فرماید:

«بعد از مرگ آدم، بندگان را از حجت بر ربوبیتش خالی نگذاشت و میان فرزندان آدم و معرفت خویش پیوندی برقرار ساخت و قرن به قرن، حجت ها و دلیل ها را بر زبان پیامبران برگزیده و حاملان ودایع رسالت خویش برای آنها اقامه نمود، تا اینکه به وسیله پیامبر ما محمد (صلی الله علیه و آله) حجتش تمام شد (و سلسله پیامبران ختم گردید) و بیان احکام و انذار (و بشارت) به آخر رسید». (و لَمْ يُخْلِهِمْ بَعْدَ أَنْ قَبَضَهُ، مِمَّا يُؤَكِّدُ عَلَيْهِمْ حُجَّةَ رَبُّوبِيَّتِهِ، وَ يَصِلُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَعْرِفَتِهِ، بَلْ تَعَاهَدَهُمْ بِالْحَجَجِ عَلَى أَلْسِنِ الْخَيْرَةِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ، وَ مُتَحَمِّلِي وَدَائِعِ رِسَالَتِهِ، قَرْنَا أَفْقَرْنَا؛ حَتَّى تَمَّتْ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حُجَّتُهُ، وَ بَلَغَ الْمَقْطَعُ^۲ عُدْرَهُ وَ نُذْرَهُ^۳).

از بعضی از آیات قرآن استفاده می شود که توبه قبلا بوده و از بعضی استفاده می شود که توبه بعد صورت گرفته است و جمع میان آنها کاملا ممکن است، که آدم (علیه السلام) توبه از خطای خود را مکرر انجام داد: هم قبل از هبوط و هم بعد از هبوط؛ و بسیار می شود که انسان خطایی مرتکب می شود و سالیان دراز هر زمان به یادش می آید، استغفار می کند.

۱. «قرن» به معنای یک زمان طولانی است که گاه به صد سال اطلاق می شود و گاه به معنای جماعتی است که در یک عصر با هم زندگی می کنند.

۲. «مقطع» به معنای پایان است.

۳. «عُدْرَهُ وَ نُذْرَهُ» تعبیر به «عذر» در اینجا به معنای اتمام حجت بر بندگان است به گونه ای عذری برای آنها در مخالفت باقی نماند. و «نذر» جمع «نذیر» در اینجا به معنای انذار است؛ یعنی: ذکر عواقب سوئی که بر چیزی مترتب می شود.

جمله «لَمْ يُخْلِهِمْ بَعْدَ أَنْ قَبَضَهُ» نشان می دهد که آدم یکی از پیامبران الهی و از حجّت های او بوده است و بعد از رحلت او، خدا پیامبران دیگری در هر زمان فرستاد و همچنان ادامه یافت تا به خاتم انبیا رسید.^۱

در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر اتمام حجّت در هر عصر و زمان لازم است چرا با ظهور پیامبر اسلام، سلسله پیامبران پایان گرفت و آن حضرت خاتم انبیاء بود؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه خداوند آخرین دستورات و کامل ترین قوانین را بر پیامبر اسلام نازل کرد و اصول جامع و ضوابط متینی را مقرر داشت که دانشمندان هر قوم و هر ملت در سایه آن می توانند راه خود را به سوی خدا و طریق خویش را به سعادت باز یابند به خصوص اینکه اوصیای آن پیامبر (صلی الله علیه وآله) تا دامنه قیامت خواهند بود.

(شرح بیشتر پیرامون این سخن را در بحث «خاتمیت» در جلد هشتم از تفسیر «پیام قرآن» مطالعه کنید!).

۱. جمله «لِيُقِيمَ الْحُجَّةَ بِهِ عَلَى عِبَادِهِ» (بنابراین که ضمیر «به» به آدم بر گردد)، نیز دلیل دیگری بر نبوت آدم است و تعبیر به «عِبَادِهِ» اشاره به حوا و فرزندان آدم است. به علاوه سرنوشت آدم و خروج از بهشت بعد از ارتکاب خطا، حجّتی برای همه بندگان تا روز قیامت می تواند باشد.

بخش بیست و یکم

وَ قَدَّرَ الْأَرْزَاقَ فَكَثَّرَهَا وَ قَلَّلَهَا، وَ قَسَمَهَا عَلَى الضِّيقِ وَالسَّعَةِ فَعَدَلَ فِيهَا لِيَبْتَلِيَ مَنْ أَرَادَ بِمَيْسُورِهَا وَ مَعْسُورِهَا، وَ لِيُخْتَبِرَ بِذَلِكَ الشُّكْرَ وَ الصَّبْرَ مِنْ غَنِيِّهَا وَ فَقِيرِهَا. ثُمَّ قَرَنَ بَسْعَتِهَا عَقَابِيلَ فَاقْتَبَلَهَا، وَ بَسَلَامَتِهَا طَوَارِقَ آفَاتِهَا، وَ بَفُرْجِ أَفْرَاحِهَا غُصَصَ أَتْرَاحِهَا، وَ خَلَقَ الْأَجَالَ فَاطَالَهَا وَ قَصَّرَهَا، وَ قَدَّمَهَا وَ أَخَّرَهَا، وَ وَصَلَ بِالْمَوْتِ أَسْبَابَهَا، وَ جَعَلَهُ خَالِجًا لِأَشْطَانِهَا، وَ قَاطِعًا لَمَرَائِرِ أَقْرَانِهَا.

ترجمه

خداوند روزی ها را مقدر کرد و اندازه گیری فرمود؛ گاه آن را زیاد و گاه کم نمود، گاه با تنگی و گاه با وسعت روزی را تقسیم کرد و (در عین حال) عدالت را در آن رعایت فرمود، و هدف از آن تقسیم، این بود که هر کس را بخواهد با وسعت روزی یا تنگی آن بیازماید و به وسیله آن، شکر و صبر غنی و فقیر را آزمایش کند. سپس روزی وسیع را با فقر و بیچارگی درآمیخت، تندرستی را با حوادث دردناک توأم ساخت، و شادی و سرور را با غصه و اندوه قرین کرد. سرآمد عمر را آفرید؛ آن را گاه طولانی و گاه کوتاه قرار داد و گاه مقدم و گاه موخر داشت و سرانجام مرگ را با عوامل پایان عمر پیوند داد و با آن، رشته های طولانی حیات را درهم پیچید و پیوندهای محکم زندگی (توانمندان) را قطع کرد.

شرح و تفسیر

روزی، وسیله بزرگ آزمایش انسان

در ادامه بحث های گذشته پیرامون اتمام حجت از سوی پروردگار به وسیله فرستادن پیامبران و نزول کتب آسمانی و دلایل قوی و روشن، امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه به دو وسیله آزمون الهی نسبت به بندگان در مراحل مختلف تکلیف اشاره می کند.

نخست می فرماید: «خداوند روزی ها را مقدر کرد و اندازه گیری فرمود؛ گاه آن را زیاد و گاه کم نمود؛ گاه با تنگی و گاه با وسعت، روزی (بندگان) را تقسیم کرد». (وَ قَدَرَ الْأَرْزَاقَ فَكَثَّرَهَا وَ قَلَّلَهَا، وَ قَسَمَهَا عَلَى الضَّيِّقِ وَالسَّعَةِ).

و از آنجا که ممکن است این چنین توهم شود که تفاوت گذاشتن میان بندگان، با عدالت سازگار نیست در جمله بعد می افزاید: «خداوند ارزاق را به طور عادلانه تقسیم کرد». (فَعَدَلَ فِيهَا).

اشاره به این که عدالت به معنای مساوات و برابری نیست؛ بلکه عدالت آن است که به هر کس آنچه مصلحت او است بدهند چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است که فرمود: خداوند می فرماید: «إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يَصْلِحُهُ إِلَّا الْفَاقَةُ وَ لَوْ أُغْنِيَتْهُ لِأُفْسَدَهُ ذَلِكَ، وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يَصْلِحُهُ إِلَّا الصَّحَّةُ وَ لَوْ أَمْرَضَتْهُ لِأُفْسَدَهُ ذَلِكَ...؛ بعضی از بندگان با ایمان من هستند که جز تنگدستی آنها را اصلاح نمی کند و اگر آنها را غنی سازم موجب فسادشان می شود و بعضی از بندگان من هستند که جز سلامت (و غنا) آنها را اصلاح نمی کند و اگر آنها را بیمار (و فقیر) کنم موجب فسادشان می شود؛ (بنابراین به هر یک آنچه سبب صلاح حالشان می شود می دهم)»^۱.

۱. بحارالانوار، جلد ۶۸، صفحه ۱۴۰. شبیه همین معنا مخصوصاً در مورد غنا و فقر و همچنین سلامت و بیماری و توفیق عبادت و عدم توفیق، در جلد ۵ بحارالانوار، صفحه ۲۸۴ از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از خداوند متعال نقل شده است.

سپس در این زمینه شرح بیشتری می‌دهد؛ می‌فرماید: «هدف از آن تقسیم این بوده است که هر که را بخواهد به وسعت روزی، یا تنگی آن بیازماید (و به تعبیر دیگر:) به وسیله آن، شکر و صبر غنی و فقیر را امتحان کند». (لَيْبَلِي مَنْ أَرَادَ بِمَيْسُورِهَا وَ مَعْسُورِهَا، وَ لِيَخْتَبِرَ بِذَلِكَ الشُّكْرَ وَ الصَّبْرَ مِنْ غَنِيِّهَا وَ فَقِيرِهَا).

ممکن است این تفاوت در اشخاص مختلف باشد؛ گروهی از نعمت فراوان بهره‌گیرند تا در میدان آزمایش نشان دهند که آیا شکر این همه نعمت را به جا می‌آورند و بخشی از ثروت خداداد را در اختیار محرومان قرار می‌دهند و آنچه را دارند در جای خود مصرف می‌کنند، یا به عکس، فزونی ثروت آنها را از خدا و خلق بیگانه می‌کند و در غرور و غفلت فرو می‌برد؛ یا این که تنگی روزی، صبر و استقامت آنها را درهم می‌شکند و آنان را به حرام و ناشکری و اعتراض بر پروردگار وادار می‌سازد.

حتی در یک انسان ممکن است هر دو حالت واقع شود: گاه غنی و بی‌نیاز، و گاه فقیر و تنگدست؛ و هر کدام از این دو، میدان آزمون الهی است، میدان آزمون شکر و صبر و عدم استقامت و بی‌تابی.

در ادامه این سخن، به این نکته اشاره می‌کند که فقر و غنا و سلامتی و بیماری، چنان از هم جدا نیستند که انسان بتواند بر یکی تکیه کند؛ بلکه چنان به هم نزدیک یا آمیخته‌اند که بر هیچ یک نمی‌توان اعتماد کرد؛ می‌فرماید: «سپس روزی وسیع را با باقی مانده فقر و بیچارگی درآمیخت، و تندرستی را با حوادث دردناک توأم ساخت، و شادی و سرور را با غصه و اندوه قرین کرد». (ثُمَّ قَرَنَ بِسَعَتِهَا عَقَابِيلَ فَاقْتَبَلَهَا، وَ بِسَلَامَتِهَا طَوَارِقَ آفَاتِهَا، وَ بِفُرَجِ أَفْرَاحِهَا غُصَصَ أَتْرَاحِهَا).^۱

۱. «أتراح» جمع «ترح» (بر وزن فرح) به معنای غم و غصه است و غالباً آن را به معنای ضد فرح تفسیر کرده‌اند؛ ولی گاه به معنای هلاکت و قطع خیر و خوبی نیز اطلاق شده است.

تا هیچ کس در حال غنا و سلامت و شادی و سرور مغرور نگردد و همگان بدانند این امور همیشه و همه جا و در مورد هر کس در معرض زوال و نابودی و تبدیل به ضدّ است و به گفته شاعر:

بر مال و جمال خویشتن غرّه مشو *** کان را به شبی برند و این را به تبی! با توجه به اینکه «عقایل» جمع «عقبوله» (بر وزن جرثومه) به معنای بقایای بیماری و مشکلات و آثاری که از «تب» به صورت «تبخال» بر لبها باقی می ماند، می باشد؛ تعبیر بالا نشان می دهد که مشکلات و گرفتاری ها و آثار و بقایای آن، همواره در کنار خوشی ها و راحتی ها قرار دارد و هرگز از آن جدا نمی شود و جمله «بُفْرَجِ أَفْرَاحِهَا غُصَصَ أَتْرَاحِهَا» تأکید دیگری بر این معنا است؛ چرا که «أترّاح» جمع «ترّح» (بر وزن فرح) به معنای غم و اندوه است؛ در نتیجه امام (علیه السلام) می فرماید: «شادی ها با اندوه ها آمیخته و غصّه ها در کنار شادمانی نشسته است».

دومین نکته ای که از امام (علیه السلام) در ادامه این سخن بیان می فرماید، زمان دار بودن زندگی است، که بالأخره پایانی دارد و دیر یا زود به پایان می رسد و چیزی که برای هیچ کس از آن گریزی نیست، مرگ است. می فرماید: «سرآمد زندگی و پایان عمر را آفرید، آن را گاه طولانی و گاه کوتاه قرار داد، و گاه مقدّم و گاه مؤخّر داشت». (وَ خَلَقَ الْأَجَالَ فَأَطَالَهَا وَ قَصَّرَهَا، وَ قَدَّمَهَا وَ أَخَّرَهَا).

«سرانجام مرگ را با عوامل پایان عمر، پیوند داد؛ (و بیماری ها را بهانه هایی برای سرآمد زندگی مقرر داشت.) و با آن رشته های طولانی حیات را درهم پیچید، و پیوندهای محکم زندگی (توانمندان و اقویا) را با

آن قطع کرد!» (وَ وَصَلَ بِالْمَوْتِ أَسْبَابَهَا، وَ جَعَلَهُ خَالِجاً^۱ لِأَشْطَانِهَا^۲، وَ قَاطِعاً لَمَرَاتِرِ^۳ أَقْرَانِهَا).

امام (علیه السلام) در این عبارت کوتاه به نکته های فراوانی اشاره فرموده، از جمله این که بعضی به طور طبیعی عمر طولانی دارند و بعضی عمر کوتاه و در عین حال، گاهی همان عمر طولانی بر اثر اعمال بی رویه، یا انواع گناهان کوتاه می شود و گاه آن عمر کوتاه به خاطر رعایت مسایل مربوط به تندرستی و یا بر اثر اعمال و کارهای نیک طولانی می شود. همچنین به این نکته اشاره فرموده که برای مرگ اسباب فراوانی است؛ اگر انسان بتواند از بعضی بگریزد، در چنگال دیگری گرفتار خواهد شد و حتی نیرومندترین نیرومندان از مرگ در امان نیست! بنابراین، هیچکس نباید به سلامتی و تندرستی و جوانی و نیرومندی مغرور گردد و هر کس در هر سن و سال و در هر شرایطی باید با اعمال صالحه آماده سفر آخرت باشد.^۴ بعضی از «شارحان نهج البلاغه» این احتمال را نیز داده اند که مراد از تقدیم و تأخیر، این است که خداوند طبق مصالحی بعضی را در زمان های گذشته آفریده و زمان آنها را مقدم داشته و بعضی را در زمان های بعد آفریده است، ولی معنای اول مناسبتر و آموزنده تر است.

۱. «خالج» از ماده «خلج» (بر وزن خرج) به معنای جذب کردن است و خلجان چیزی در ذهن انسان به معنای مجذوب شدن در برابر چیزی است؛ و «خلیج» را از آن جهت «خلیج» گفته اند که بخش عظیمی از آب دریا را به خود جذب می کند.

۲. «أشطان» جمع «شطن» (بر وزن وطن) به معنای طناب یا طناب طویل است. این واژه گاهی به معنای دوری نیز آمده است و «شیطان» را به این مناسبت شیطان می گویند که دور از هدایت و رحمت خداست.

۳. «مرائر» جمع «مریر» به معنای طناب محکم است.

۴. درباره مسأله «أجل و سرآمد عمر» بحث مشروحی در جلد سوم ذیل خطبه ۶۲ بیان شد.

نکته

آیا روزی هر کس مقدر است؟

نه تنها از عبارت بالا، بلکه از بسیاری از آیات قرآن و روایات مقدر بودن روزی استفاده می شود و در منابع مختلف می بینیم که وسعت و فراخی روزی یا تنگی و ضیق آن، به اراده و مشیت خداوند نسبت داده شده است، تا بندگان خود را بیازماید.

به تعبیر دیگر: به هر کس آنچه مصلحتش بوده است داده و برای هر کس آنچه مایه صلاح حالش بوده مقرر فرموده. این تعبیرات سؤالات متعددی بر می انگیزد.

نخست اینکه: اگر چنین است پس تلاش و کوشش، برای رزق و روزی چه مفهومی می تواند داشته باشد؟

دیگر اینکه: این گونه برداشت ها سبب رکود فعالیت های اجتماعی و عقب ماندگی جامعه می گردد؛ جامعه ای که باید پرنشاط و پرامید به فعالیت های گسترده پردازد و در میدان رقابت از جوامع غیر مسلمان عقب نماند.

قرآن مجید می فرماید: «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ؛ ما معیشت و (روزی) آنها در حیات دنیا در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم».^۱

ولی پاسخ این سؤال ها در روایات اسلامی آمده است که هرگاه کنار هم چیده شود، ابهامی باقی نمی ماند.

از یک سو، در همین نهج البلاغه و کلمات مولا می خوانیم: «إِنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانٍ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ، وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ، فَإِنَّ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ؛ روزی بر دو گونه

است: قسمتی از آن، تو باید به دنبالش بروی و قسمتی از آن، او به دنبال تو می آید به گونه ای که اگر به سراغش بروی به سراغ تو خواهد آمد.^۱

واقعیت نیز چنین است که قسمت مهمی از روزی چیزی است که انسان باید در راه آن تلاش و کوشش کند و تمام هوش و استعداد و توان خود را به کار گیرد و بدون اینها هرگز به آن نخواهد رسید؛ ولی بخش دیگری روزی های ناخواسته است که به سراغ انسان می آید و به او نشان می دهد که اگر چه تلاش و کوشش یک اصل مهم است، اما رازقیت خدا منحصر به آن نیست و در همه حال باید به او دل بست و همه چیز را از او دانست.

در روایت دیگری می خوانیم: «از جمله دعاهایی که مستجاب نمی شود، دعای انسان سالمی است که در خانه نشسته و دست از تلاش و کوشش برداشته و عرضه می دارد: خدایا به من روزی ده! (فرشتگان الهی) به او می گویند: این دعای تو مستجاب نیست. برخیز و تلاش کن.» امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «أَرْبَعٌ لَا يَسْتَجَابُ لَهُمْ دُعَاءُ: الرَّجُلُ جَالِسٌ فِي بَيْتِهِ، يَقُولُ: يَا رَبِّ ارْزُقْنِي! فَيَقُولُ لَهُ: أَلَمْ أَمُرَكَ بِالطَّلَبِ».^۲

از سوی دیگر، تقدیرات الهی در بسیاری از موارد هماهنگ با تدبیرات ما است؛ یعنی خداوند مقدر کرده آنها که تلاش و کوشش می کنند سهم بیشتری داشته باشند و آنها که سست و تنبل اند سهم کمتر. این هماهنگی تقدیر و تدبیر، پاسخ روشنی به کسانی می دهد که به بهانه تقدیر از تدبیر سرباز می زنند و تن به تنبلی می دهند.

از سوی سوم، بی شک استعداد جسمانی و فکری همه انسان ها یکسان نیست و افراد بشر از نظر هوش و استعداد و مدیریت اقتصادی و توان جسمی برای کار کردن بسیار تفاوت دارند و همین، سرچشمه تفاوت

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲. میزان الحکمه، جلد ۲، حدیث ۵۷۰۱.

بهره های آنها در این قسمت می شود؛ آن کس که این تفاوت ها را مقدر کرده، طبعاً تفاوت های روزی را نیز مقدر فرموده است و انتظار یکسان بودن همه انسانها از نظر روح و جسم، انتظار بسیار بی جایی است؛ مانند انتظار مساوی بودن همه اعضای بدن و تمام استخوان ها و عضلات؛ چرا که در مجموعه بدن، هر عضوی مأموریتی دارد و توان او به اندازه مأموریت اوست و مجموعه جهان انسانیت نیز، همانند یک بدن است با تفاوت ها در جهات مختلف و طبعاً با تفاوت در بهره های روزی.

نتیجه اینکه: آنچه در خطبه بالا درباره تقدیر ارزاق آمده، می تواند اشاره ای به تمام آنچه در سه نکته بالا گفتیم بوده باشد و این چیزی بر خلاف عدالت نیست؛ بلکه عین عدالت و حکمت است.

بخش بیست و دوّم

عَالِمُ السِّرِّ مِنْ ضَمَائِرِ الْمُضْمِرِينَ، وَ نَجْوَى الْمُتَخَافَتِينَ، وَ خَوَاطِرِ رَجْمِ
الطُّنُونِ، وَ عَقْدِ عَزِيمَاتِ الْيَقِينِ، وَ مَسَارِقِ إِيْمَاضِ الْجُفُونِ، وَ مَا ضَمَّتَهُ
أَكْنَانُ الْقُلُوبِ، وَ غَيَابَاتُ الْغُيُوبِ، وَ مَا أَصْنَعَتْ لِاسْتِرَاقِهِ مَصَانِعُ الْأَسْمَاعِ،
وَ مَصَانِفُ الذَّرِّ، وَ مَشَاتِي الْهُوَامِّ، وَ رَجْعِ الْحَنِينِ مِنَ الْمُؤَلَّهَاتِ، وَ هَمْسِ
الْأَقْدَامِ، وَ مُنْفَسِحِ الثَّمَرَةِ مِنْ وِلَائِحِ غُلْفِ الْأَكْمَامِ، وَ مُنْقَمَعِ الْوُحُوشِ مِنْ
غَيْرَانِ الْجِبَالِ وَ أَوْدِيَّتَيْهَا وَ مُخْتَبَاءِ الْبُعُوضِ بَيْنَ سُوقِ الْأَشْجَارِ وَ الْحَيِّتَيْهَا، وَ
مَغْرَزِ الْأُورَاقِ مِنَ الْأَفْنَانِ، وَ مَحَطِّ الْأَمْشَاجِ مِنْ مَسَارِبِ الْأَصْلَابِ، وَ نَاشِئَةِ
الْغُيُومِ وَ مُتَلَا حِمَيْهَا، وَ دُرُورِ قَطْرِ السَّحَابِ فِي مُتْرَاكِمَيْهَا، وَ مَا تَسْفِي،
الْأَعَاصِيرُ بِذُيُولِهَا، وَ تَغْفُو الْأَمْطَارُ بِسُيُولِهَا، وَ عَوْمُ بَنَاتِ الْأَرْضِ فِي كُثْبَانِ
الرَّمَالِ.

ترجمه

خداوند از اسرار پنهانی رازداران آگاه است، و از نجوای آنان که آهسته
سخن می گویند با خبر است، از آنچه به اذهان از طریق ظن و گمان،
می گذرد، و از تصمیماتی که به یقین می پیوندد، آگاهی دارد.

برق نگاه های خیانت آمیز چشم ها را که از لابه لای پلک ها خارج
می شود، می بیند و از آنچه در نهانگاه دلها قرار دارد و آنچه در پشت
پرده های ظلمانی غیب پوشیده و پنهان است و از آنچه که پرده های گوشها
مخفیانه می شنود، آگاه است، او از درون لانه های تابستانی مورچه گان و

خانه های زمستانی حشرات، و آهنگ اندوه بار زنان غم دیده، و صدای آهسته گامها، آگاهی دارد.

و نیز از جایگاه پرورش میوه ها در درون غلاف شکوفه ها، و از مخفی گاههای وحوش در درون غارهای کوهها و اعماق درّه ها، و از نهانگاه پشه ها در میان ساقه ها و پوستهای درختان، و از محل پیوستگی برگها و شاخه ها و از جای حرکت نطفه ها از صلت (پدران) و آمیزش با نطفه (مادران) در درون رحم ها مطلع است. او از ابرهای رقیقی که (در آسمان) پیدا می شود، سپس به هم پیوسته، و متراکم می گردد و نیز از ریزش قطرات باران از ابرهای متراکم و آنچه گردبادها با دامن خویش از روی زمین بر می گیرند و باران ها با سیلاب خود آن را فرو می نشانند و محو می کنند و از فرورفتن جانوران زمین، در میان تپه های شن (در همه جا و در هر زمان و در هر حال) به خوبی آگاه است!

شرح و تفسیر

او از همه چیز آگاه است

با دقت در بخش های مختلف این خطبه عجیب، روشن می شود که امام (علیه السلام) یک مسیر بسیار حساب شده را در «معرفه الله» و سپس شناخت این جهان و بعد از آن، معرفت انسان و تربیت او پیموده است؛ با بیانی که دقیقاً خواننده را در مراحل مختلف این مسیر طولانی رهبری می کند و به سر منزل مقصود، یعنی پرورش یک انسان کامل می رساند.

در فصل گذشته، بعد از بیان آفرینش زمین و منابع حیاتی آن و سپس آفرینش آدم و سرگذشت عبرت انگیز او در بهشت و سپس انتقال به زمین، پیرامون تقسیم ارزاق و تعیین آجال و سرآمد عمرها سخنان دقیق و بیدادگری فرمود.

برای تکمیل این مباحث، در این بخش از خطبه، سخن از علم خداوند درباره همه چیز و همه کس، در همه جا و در همه زمان و اسرار درون و برون می گوید و با تعبیرات بسیار دقیق و ظریف و لطیف، انگشت روی جزئیات آن می گذارد؛ به گونه ای که انسان با تمام وجود خود احساس می کند که همه عالم محضر خداست و تمام حرکات و سکناش، در حضور او انجام می شود؛ همان احساسی که مهمترین پایه تربیت و سوق به خوبی ها و جدایی از بدی هاست.

می فرماید: «خداوند از اسراسر پنهانی رازداران، آگاه است و از نجوای آنان که آهسته سخن می گویند باخبر است و به آنچه به اذهان به واسطه گمان خطور می کند و از تصمیماتی که به یقین می پیوندند، آگاهی دارد». (عَالِمُ السِّرِّ مِنْ ضَمَائِرِ الْمُضْمِرِينَ، وَ نَجْوَى الْمُتَخَفِّتِينَ، وَ خَوَاطِرِ رَجْمِ الطُّنُونِ، وَ عَقْدِ عَزِيمَاتِ الْيَقِينِ).

در واقع، آنچه به ذهن می آید، گاهی واقعیت هاست و گاه اوهام و پندارها؛ گاهی تصمیم و اراده قطعی است و گاه شک و تردید؛ گاه از درون وجود انسان می جوشد و گاه از طریق سخنان محرمانه این و آن به او منتقل شده؛ خدا از تمام اینها آگاه و باخبر است.

سپس می افزاید: «خداوند برق نگاه های خیانت آمیز چشم ها را که از لابه لای پلک ها خارج می شود می بیند و از آنچه در نهان گاه دلها قرار دارد و آنچه در پشت پرده های ظلمانی غیب پوشیده و پنهان است و از آنچه پرده گوش ها مخفیانه می شنود، آگاه است». (وَ مَسَارِقِ إِيْمَاضٍ^۲

۱. «مَسَارِق» جمع «مَسْرَق» از ماده «سرق» در اینجا به معنای نگاه های مخفیانه خیانت آمیز است.

۲. «ایماض» از ماده «ومض» (بر وزن رمز) به معنای درخشش کوتاه و مخفیانه است.

الْجُفُونُ،^۱ وَ مَا ضَمِنْتَهُ أَكْنَانُ الْقُلُوبِ، وَ غِيَابَاتُ الْعُيُوبِ، وَ مَا أَصْنَعْتَ لِاسْتِرَاقِهِ مَصَائِحُ^۲ الْأَسْمَاعِ.^۳

با توجه به اینکه مهمترین منابع علم انسان قلب (عقل) و چشم و گوش است؛ همانگونه که در قرآن مجید آمده است: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَاتَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْإَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ خداوند شما را از شکم مادران بیرون فرستاد در حالی که چیزی نمی دانستید و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد تا (آگاه شوید و) شکر نعمت های او را بجا آورید»^۳. و خداوند به تمام این منابع احاطه دارد؛ بنابراین، از تمام اسرار درون انسان ها باخبر است.

سپس از اسرار درون انسان گذشته، به سراغ کوچکترین موجودات جهان می رود؛ می فرماید: «خداوند از درون لانه های تابستانی مورچگان، و خانه های زمستانی حشرات، و آهنگ اندوهبار زنان غمگیده، و صدای

۱. «جُفُون» جمع «جفن» (بر وزن جفت) به معنای پلک چشم است.

۲. «مَصَائِح» جمع «مصيحه» از ماده «صوخ» (بر وزن صوت) به معنای شکاف است و در اینجا منظور شکاف گوش ها است که انسان از طریق آن، صداها را می شنود.

۳. سوره نحل، آیه ۷۸.

آهسته گامها آگاهی دارد». (وَمَصَائِفُ^۱ الدَّرِّ، وَ مَشَاتِي^۲ الْهَوَامِّ^۳، وَ رَجَعِ الْخَنِينِ^۴ مِنْ الْمُؤَلَّهَاتِ^۵، وَ هَمْسِ^۶ الْأَقْدَامِ).

تکیه بر خانه های تابستانی مورچگان، از این نظر است که در تابستان کانون پرجوش و خروشی است که انسان را به یاد یک جامعه فعال و پر تلاش - که با نظم و تدبیر خاصی اداره می شود - می اندازد و تکیه بر خانه های زمستانی حشرات، شاید از این نظر است که آنها در زمستان در خواب عمیقی فرو می روند و گاه چندین ماه طول می کشد، که به «خواب زمستانی» معروف است؛ خانه های آنها در این فصل، شبیه گورستانی است خاموش، در حالی که در واقع مرکز تجمع زندگان است.

تکیه بر ناله های اندوهبار زنان غمدیده و صدای آهسته قدم ها از این نظر است که هر کدام را صدای خاصی است و بیانگر واقعیت جداگانه ای. یکی از سوز و درد درونی حکایت می کند و دیگری از مخفی کاری و احتیاط؛ یعنی خداوند هم از مراکز پر ازدحام باخبر است و هم از مکان های خاموش.

۱. «مَصَائِف» جمع «مصیف» به معنای اقامتگاه تابستانی است؛ (از ماده «صیف» به معنای تابستان).

۲. «مَشَاتِي» جمع «مَشْتِي» به معنای اقامتگاه زمستانی است (از ماده «شتاء» به معنای زمستان).

۳. «هوام» جمع «هامه» به معنای حشرات گزنده خطرناک است و گاه به مطلق حشرات اطلاق می شود.

۴. «خنین» به معنای ناله است (از ماده «حنان» به معنای نازک دلی گرفته شده است).

۵. «مؤللهات» به معنای زنان غمگین است از ماده «وله» (بر وزن فرح) به معنای خوشحالی یا اندوه شدیدی است که عقل انسان را می رباید.

۶. «همس» (بر وزن لمس) به معنای صدای آهسته و پنهان است و گاه به صدای پای برهنه اطلاق می شود.

در ادامه این سخن، باز انگشت روی امور دیگری از امور لطیف و ظریف و مخفی و پنهان گذارده و شمول علم بی پایان پروردگار را نسبت به آن، با تعبیراتی بسیار جالب و زیبا روشن می‌سازد. می‌فرماید: «خداوند از جایگاه پرورش میوه‌ها در درون غلاف شکوفه‌ها، و از مخفی گاههای وحوش در درون غارهای کوه‌ها و اعماق دره‌ها و از نهانگاه پشه‌ها در میان ساقه‌ها و پوستهای درختان، و از محلّ پیوستگی برگها به شاخه‌ها و از جای حرکت نطفه‌ها از صلب (پدران) و آمیزش با نطفه (مادران) در درون رحم‌ها مطلع است». (وَ مُنْفَسِحِ الثَّمَرَةِ مِنْ وَّلَاجِحِ غُلْفِ الْأَكْمَامِ، وَ مُنْقَمِعِ الْوُحُوشِ مِنْ غَيْرَانِ الْجِبَالِ وَ أَوْدِيَّتِهَا، وَ مُخْتَبِئِ الْبُعُوضِ بَيْنَ سُوقِ الْأَشْجَارِ الْأَشْجَارِ وَ الْحِثِّهَا، وَ مَغْرَزِ الْأُورَاقِ مِنَ الْأَفْنَانِ، وَ مَحْطِّ الْأَمْشَاجِ مِنْ مَسَارِبِ

۱. «مُنْفَسِح» به معنای جایگاه وسیع از ماده «فسح» (بر وزن مسح) به معنای وسعت دادن گرفته شده است.
۲. «وَلَاجِح» جمع «ولیجه» به معنای لباس زیرین و محرم اسرار و امر پنهانی است (از ماده «لوج» به معنای داخل شدن پنهانی).
۳. «غُلْف» جمع «غلاف» که معنای آن مشهور است.
۴. «أَكْمَام» جمع «کم» (بر وزن جن) به معنای برگهایی است که شکوفه‌ها را می‌پوشاند و بعید نیست اضافه «غُلْف» به «أَكْمَام» اضافه بیانیّه باشد.
۵. «مُنْقَمِع» به معنای محلّ اختفا است (از ماده «انقماع» به معنای اختفا گرفته شده است).
۶. «غَيْرَان» جمع «غار» که معنای آن معروف است. البتّه عرب به غارهای وسیع، کهف می‌گوید.
- ۷- «سُوق» جمع «ساقه» مانند ساقه درختان و گیاهان است.
۸. «أَلْحِيهِ» جمع «لحاء» (بر وزن کتاب) به معنای پوست درختان است.
۹. «مَغْرَز» به معنای محلّ ریشه‌های هر چیزی است؛ (از ماده «غرز» (بر وزن فرض) به معنای فرو کردن است، مانند فرو کردن سوزن در پارچه).
۱۰. «أَفْنَان» جمع «فنن» (بر وزن قلم) به معنای شاخه تازه و پر برگ درختان است.
۱۱. «أَمْشَاج» جمع «مشج» (بر وزن مشق، یا بر وزن سبب) به معنای شیء مخلوط است.

مِنْ مَسَارِبٍ^۱
الْأَصْلَابِ).

تعبیر به «مَنْفَسِح» که به معنای جایگاه وسیع است، اشاره به این نکته می‌کند که خداوند برای پرورش میوه‌ها در درون شکوفه‌ها جایگاه وسیعی آفریده که اجازه می‌دهد به میوه، از نقطه کوچکی شروع کند و گسترش پیدا کند تا زمانی که تمام آن محل را پر کند.

تعبیر به «مُنْتَمِعِ الْوُحُوشِ» نشان می‌دهد که حیوانات بیابان، برای محفوظ ماندن از حمله حیوانات دیگر به غارها و درّه‌ها پناه می‌برند و به هنگام لزوم برای شکار کردن یا سایر حوائج بیرون می‌آیند.

تعبیر به «مُخْتَبِئِ الْبَعُوضِ» اشاره به زندگی بسیاری حشرات در درون ساقه و پوست درختان است که هم آنها را از حوادث مختلف حفظ می‌کند و هم محلی برای تغذیه آنان است.

تعبیر به «مَعْرُزِ الْأَوْزَاقِ...» نه اشاره به برگها است و نه شاخه‌ها؛ بلکه اشاره به محل خاصی است که برگ به شاخه می‌چسبد و ریشه‌های آن در درون شاخه فرو می‌رود و آن را در برابر وزش بادهای و طوفان‌ها حفظ می‌کند و مسیر آب و غذا برای برگ محسوب می‌شود.

و تعبیر به «مَحَطُّ الْأُمَشَاجِ...» اشاره به این است که نطفه مرد از غده‌هایی که در درون وجود او است به حرکت در می‌آید و هنگامی که به رحم می‌ریزد با نطفه زن ترکیب می‌شود و در قرارگاه خود جهت پرورش و تبدیل به یک انسان کامل قرار می‌گیرد. خداوند تمام این مسیر و چگونگی ترکیب و محل نزول آن را دقیقاً می‌داند و نیز ممکن است «أُمَشَاجِ» اشاره به ترکیب نطفه مرد از چند آب مختلف باشد که در علم امروز ثابت شده

۱- «مَسَارِبِ» جمع «مَسْرِبِ» (بر وزن مرکب) به معنای محلّ راه رفتن در سراشیبی یا ریزش آب آب و مانند آن است. (از ماده «سرب» (بر وزن حرب) به معنای راه سراشیبی است).

است و هر یک از این آبها به اندازه معین برای هدف خاصی با دیگری ترکیب می‌گردد و نطفه مرد را تشکیل می‌دهد، سپس به سوی قرارگاه رحم حرکت می‌کند.

اگر انسان به تعداد میوه‌های درختان و عدد وحوش بیابان و پشه‌ها و برگ‌های درختان و نطفه‌های مردان و زنان و جزئیات آنها فکر کند - که چه رقم شگفت‌انگیزی را تشکیل می‌دهد - و توجه داشته باشد که خداوند از تمام این جزئیات باخبر است، آنگاه احساس می‌کند که در هر جا و در هر زمان و در همه حال، از اعمال و نیات او به خوبی آگاه است. سپس به سراغ بخش دیگری از ریزه‌کاری‌های جهان آفرینش و حوادث حساب شده و موجودات مختلف آن می‌رود و چنین می‌افزاید: «خداوند از ابرهای رقیقی که (در آسمان) پیدا می‌شود سپس به هم پیوسته، متراکم می‌گردد و نیز از ریزش قطرات باران از ابرهای متراکم و آنچه گردبادها با دامان خویش از روی زمین بر می‌گیرند و بارانها با سیلاب خود آن را فرو می‌نشانند و محو می‌کنند و از فرو رفتن جانوران زمین در میان تپه‌های شن، (در همه جا و هر زمان و در هر حال) به خوبی آگاه است!». (وَ نَاشِئَةَ الْعُيُومِ وَ مُتَلَا حِمِهَا، وَ دُرُورِ قَطْرِ السَّحَابِ فِي مُتَرَآكِهَا، وَ مَا تَسْفِي،^۱ الْأَعَاصِيرُ^۲ بِذُبُولِهَا، وَ تَعْفُو^۳ الْأَمْطَارُ بِسُبُولِهَا، وَ عَوْمُ^۱ بَنَاتِ الْأَرْضِ فِي كُتُبَانِ^۲ الرَّمَالِ).

۱. «تسفی» از ماده «سفی» (بر وزن نفی) به معنای بادی است که خاک و غبار زیادی بر می‌انگیزد.

۲. «أعاصیر» جمع «إعصار» (بر وزن اجبار) به معنای گردباد است.

۳. «تعفو» از ماده «عفو» به معنای محو کردن است و هنگامی که این واژه در مورد گناهان به کار می‌رود به معنای محو گناهان است و تندرستی را از این نظر عافیت می‌گویند که بیماری را محو می‌کند.

آری! او که از تمام دقایق عالم هستی و از جزئیات مخلوقات جاندار و بی جان در زمین و آسمان، در هر شرایط و در هر حالت، آگاه است؛ و از پیدایش و گسترش و جابه جایی و حرکات آنها، دقیقاً باخبر است؛ چگونه ممکن است از اعماق نیات من بی خبر باشد؟!

نکته

تنوع عجیب موجودات!

با اینکه در این بخش از خطبه، سخن از علم وسیع خداوند به همه اشیاء و تمامی موجودات است، ولی در ضمن اشاره به نکته مهم دیگری نیز شده است و آن تنوع عجیب موجودات می باشد، از مسایل فکری و ذهنی انسان گرفته، تا اجزای مختلف چشم و گوش، و موجودات کوچک و بزرگ عالم؛ مورچگان و خانه های تابستانی آنها، حشرات و لانه های زمستانی آنها، شکوفه های درختان، پرورش میوه ها، برگها و گل برگها، وحوش بیابان که در غارها و دره ها زندگی می کنند، پشه هایی که در لابه لای ساقه ها و پوست درختان لانه می گزینند، چگونگی تشکیل نطفه آدمی از ترکیب نطفه های مرد و زن، پیدایش ابرها و تراکم آنها، و فرو ریختن دانه های باران از درون آن، وزش بادهای و طوفانها و گردبادهای جاری شدن سیل ها از کوهسارها، و فرو رفتن حشرات میان تپه های شن و امثال آن، که در بخش آینده خواهد آمد؛ خلاصه اموری که هر یک نشانه تازه ای از علم و قدرت و خلاقیت خداست و هر قدر انسان در آنها بیشتر بیندیشد به عظمت و علم او، آشناتر می شود و با گوش هوش، زمزمه تسبیح و حمد این موجودات را می شنود و غلغله آنها را که در سراسر جهان طنین انداز است احساس

۱. «عوم» (بر وزن قوم) به معنای شنا کردن و فرو رفتن است.

۲. «کُتبان» جمع «کُتیب» به معنای تلّ و تپه است (از ماده «کتب» (بر وزن کسب) به معنای جمع کردن است).

می‌کند؛ چیزی که نامحرمان قدرت درک آن را ندارند و تنها برای کسانی که از جمادی به سوی جانِ جان رفته اند آشکار است. آری:

از جمادی سوی جانِ جان شوید *** غُلْغُلِ تسبیح عالم بشنوید
فاش تسبیح جمادات آیدت *** وسوسه تأویلها بزدایدت

بخش بیست و سوم

وَ مُسْتَقَرُّ ذَوَاتِ الْأَجْنَحَةِ بِذُرَا سَنَاخِيبِ الْجِبَالِ، وَ تَغْزِيدِ ذَوَاتِ الْمَنْطِقِ فِي دِيَا جِيرِ الْأَوْكَارِ، وَ مَا أَوْعَبْتَهُ الْأَصْدَافُ، وَ حَضَنْتَ عَلَيْهِ أَمْوَاجُ الْبَحَارِ، وَ مَا غَشِيَتْهُ سُدْفُهُ لَيْلِ، أَوْ ذَرَّ عَلَيْهِ شَارِقُ نَهَارِ، وَ مَا اعْتَقَبْتَ عَلَيْهِ أَطْبَاقُ الدِّيَا جِيرِ، وَ سُبْحَاتِ الثُّورِ؛ وَ أَثَرَ كُلِّ خَطْوَةٍ، وَ حِسَّ كُلِّ حَرَكَةٍ، وَ رَجَعَ كُلُّ كَلِمَةٍ، وَ تَحْرِيكِ كُلِّ شَفْهِ، وَ مُسْتَقَرُّ كُلِّ نَسَمَةٍ، وَ مِثْقَالِ كُلِّ ذَرَّةٍ، وَ هَمَاهِمِ كُلِّ نَفْسِ هَامَّةٍ، وَ مَا عَلَيْهَا مِنْ ثَمَرِ شَجَرَةٍ، أَوْ سَاقِطِ وَرَقَةٍ؛ أَوْ قَرَارَةِ نُطْفَةٍ، أَوْ نُقَاعَةِ دَمٍ وَ مُضْغَةٍ، أَوْ نَاشِئَةِ خَلْقٍ وَ سَلَالَةٍ؛ لَمْ يَلْحَقْهُ فِي ذَلِكَ كُفْلَةٌ، وَ لَا اعْتَرَضَتْهُ فِي حِفْظِ مَا ابْتَدَعَ مِنْ خَلْقِهِ عَارِضَةٌ، وَ لَا اعْتَوَرَتْهُ فِي تَنْفِيذِ الْأُمُورِ وَ تَدَايِيرِ الْمَخْلُوقِينَ مَلَائَةٌ وَ لَا فِتْرَةٌ، بَلْ نَفَذَهُمْ عِلْمُهُ، وَ أَحْصَاهُمْ عَدَدُهُ، وَ وَسَعَهُمْ عَدْلُهُ، وَ غَمَرَهُمْ فَضْلُهُ، مَعَ تَقْصِيرِهِمْ عَنِ كُنْهِ مَا هُوَ أَهْلُهُ.

ترجمه

خداوند، از جایگاه پرندگان در قلعه بلند کوهها، و از نغمه مرغان خواننده در آشیانه های تاریک، باخبر است. همچنین از لؤلؤهایی که در دل صدف ها پنهان شده و امواج دریا آنها را در دامن خویش پرورش داده است، و آنچه تاریکی شب آن را فرا گرفته، یا خورشید به آن نور افشانده، و آنچه ظلمت ها و امواج نور یکی بعد از دیگری آن را در بر می گیرد، و اثر هر گام و احساس هرگونه حرکت و آهنگ هر سخن، و جنبش هر لب، و جایگاه هر انسان، و وزن هر مورچه، و ناله هر صاحب اندوه، و

میوه هایی که بر شاخسار درختان قرار گرفته، و برگ هایی که روی زمین ریخته، و قرارگاه هر نطفه ها، یا جمع شدن خون، و مضغه یا پرورش یافتن انسان و سایر مخلوقات (آری!) از همه اینها به خوبی آگاه است، و هیچ گونه مشقتی برای او در این علم و آگاهی وجود ندارد. بلکه در حفظ و نگهداری آنچه از مخلوقات ابداع کرده، نیز مشکلی برای او رخ نداده، و در تنفیذ امور و تدبیر موجودات نیز ملالت و فتوری بر او عارض نشده است. بلکه علمش در همه آنها نافذ و احصای او همه را شامل شده، و عدالتش همه را در برگرفته است و با اینکه آنها در آنچه شایسته مقام اوست تقصیر دارند، فضل و رحمتش شامل حال همه آنهاست!

شرح و تفسیر

گسترده‌گی علم الهی

امام (علیه السلام) در این بخش همچنان بحثهای گسترده سابق را پیرامون علم خداوند به تمام جزئیات عالم هستی ادامه می دهد و با تعبیراتی بسیار جذاب و الفاظی شیرین و گویا پرده از علم خداوند به تمام ریزه کاری های این عالم بر می دارد و چنان با موشکافی این بحث را دنبال می کند که در هیچ سخنی مانند آن دیده نشده است و با مطالعه آن، انسان به یقین باور می کند که این گفتار کسی است که با جهان ماورای طبیعت ارتباط دارد و علم و دانش او از سرچشمه علم الهی می جوشد.

نخست به سراغ پرندگان آسمان می رود می فرماید: «خداوند از جایگاه بالداران در قلّه بلند کوهها و از نغمه مرغان خواننده در آشیانه های تاریک

باخبر است». (وَ مُسْتَقَرُّ ذَوَاتِ الْأَجْنَحَةِ بِذُرًّا^۱ شَنَاخِيبِ الْجِبَالِ، وَ تَغْرِيدِ ذَوَاتِ الْمُنْطِقِ فِي دِيَاجِيرِ الْأَوْكَارِ^۵).

می دانیم هر یک از پرندگان لانه ای مخصوص و متناسب با خویش می سازد که با هم بسیار متفاوتند و نیز می دانیم نغمه های مرغان انواع و اقسامی دارد که هر کدام بیانگر مطلبی است؛ آری خداوند از تمام جزئیات آنها آگاهی دارد.

سپس به اعماق دریاها گام می نهد و از صدف ها و لؤلؤها و امواج سخن می گوید؛ می فرماید: «خداوند از لؤلؤهایی که در دل صدف ها پنهان است، و امواج دریا آنها را در دامن خویش پرورش داده، آگاهی دارد». (وَ مَا أَوْعَبْتَهُ^۶ الْأَصْدَافُ، وَ حَضَنْتَ عَلَيْهِ أَمْوَاجَ الْبِحَارِ).

آنگاه به نظام نور و ظلمت در جهان آفرینش و زندگی انسان ها پرداخته، می افزاید: «خدا از آنچه تاریکی شب آن را فرا گرفته و یا خورشید به آن نورافشانده و آنچه ظلمت ها و امواج نور، یکی بعد از دیگری آن را در بر

۱. «ذُرًّا» جمع «ذروه» (بر وزن هفده) به معنای مکان مرتفع و بالای هر چیزی است و به کوهان

شتر نیز «ذروه» گفته می شود.

۲. «شَنَاخِيبِ» جمع «شنخوب» (بر وزن بهلول) به معنای قلّه کوه یا بلندی هر چیزی است.

۳. «تعزید» به معنای آواز خواندن پرندگان است.

۴- «دیاجیر» جمع «دیجور» به معنای تاریکی است.

۵. «اوکار» جمع «وکر» (بر وزن مکر) به معنای لانه و آشیانه است.

۶. «أَوْعَبْتَهُ» از ماده «وَعَب» (بر وزن صعب) به معنای گردآوری کردن است.

می گیرد، باخبر است». (وَمَا غَشِيَتْهُ سُدْفَةٌ لَيْلٍ أَوْ ذَرٌّ عَلَيْهِ شَارِقٌ نَهَارٍ، وَ مَا أَعْتَقَبَتْ عَلَيْهِ أَطْبَاقُ الدِّيَابِجِيرِ، وَ سُبْحَاتُ النَّوْرِ).

و از آنجا به سراغ حرکات مختلف انسان می‌ورد و می‌افزاید: «او از اثر هر گام، و احساس هرگونه حرکت، و آهنگ هر سخن، و جنبش هر لب، و جایگاه هر انسانی آگاه است». (وَأَثَرُ كُلِّ خَطْوَةٍ، وَ حِسُّ كُلِّ حَرَكَةٍ، وَ رَجْعُ كُلِّ كَلِمَةٍ، وَ تَحْرِيكُ كُلِّ شَفْءٍ، وَ مُسْتَقَرُّ كُلِّ نَسَمَةٍ).

سپس به سراغ کوچکترین ذرات و مخفی‌ترین صداها می‌رود؛ می‌فرماید: «از وزن هر مورچه، و ناله هر صاحب‌اندوه و غمی اطلاع دارد». (وَ مِثْقَالِ كُلِّ ذَرَّةٍ، وَ هَمَاهِمِ كُلِّ نَفْسٍ هَامَةٍ).

و از آنجا توجه خود را به درختان و میوه‌ها و انسان‌ها و نطفه‌ها که شباهت زیادی با هم دارند، معطوف می‌دارد و می‌فرماید: «او آنچه از میوه‌ها بر شاخه‌های درختان قرار گرفته و برگ‌هایی که روی زمین ریخته می‌شود، و قرارگاه نطفه، یا جمع شدن خون و مضغه‌ها یا پرورش یافتن انسان و سایر مخلوقات و مبدء آفرینش آنها، آری! از همه اینها و تمام جزئیات آن و اسرار درون و برون آنها، به خوبی آگاه است». (وَ مَا عَلَيْهَا مِنْ

۱. «سُدْفَه» در اینجا به معنای ظلمت است.

۲. «ذَرٌّ» به معنای پاشیدن است و به معنای نورافشانی طلوع آفتاب نیز می‌آید.

۳. «سُبْحَاتُ» جمع «سُبْحَه» (بر وزن لقمه) به معنای شعاع نور است و «سُبْحَاتُ النَّوْرِ» در جمله بالا به معنای اشعه نور آمده است.

۴- «هَمَاهِم» جمع «هَمَاهِمَه» به معنای رفت و آمد صدا درگلو و سینه است و به معنای ناله آهسته آهسته برخاسته از اندوه نیز آمده است.

۵. «هَامَةٌ» به گفته بعضی از مفسران نهج البلاغه کسی است که دارای همت بلند است و گاه به معنای اشخاص غمگین (از ماده «هم» به معنای غم) آمده است و در جمله بالا مناسب همین است.

تَمْرٍ شَجَرَةٍ، أَوْ سَاقِطٍ وَرَقَةٍ، أَوْ قَرَارَةٍ نُطْفَةٍ، أَوْ نُقَاعَةٍ دَمٍ وَ مُضْغَةٍ، أَوْ نَاشِئَةٍ خَلْقٍ وَ سَلَالَةٍ).

در قسمت پایانی این بخش از خطبه، امام (علیه السلام) به نکته مهمی اشاره می فرماید و آن اینکه ممکن است با توجه به گستردگی فوق العاده اموری که امام (علیه السلام) در این خطبه به آن اشاره فرموده، که تمام ذرات زمین و آسمان و موجودات جاندار و بی جان، همه و همه را شامل می شود، به گونه ای که هیچ کس با هیچ وسیله ای نمی تواند آن را در حساب آورد و بر آن احاطه پیدا کند؛ آری با این گستردگی، ممکن است این سؤال پیش آید که آیا علم خداوند به این امور مشکلی برای ذات پاکش ایجاد نمی کند؟ زیرا انسانها برای احاطه به بخش بسیار بسیار کوچکی از حوادث و اسرار این جهان، گرفتار مشقت و دردسر می شوند.

ولی امام (علیه السلام) با صراحت می فرماید: «هیچ گونه مشقتی برای خداوند در این زمینه وجود ندارد (نه تنها در علم و آگاهی بر آنها، بلکه) در حفظ و نگهداری آنچه از مخلوقات ابداع کرده، مشکلی برای او رخ نداده؛ (اضافه بر این) در تنفیذ امور و تدبیر موجودات نیز، ملالت و فتوری بر او عارض نشده است». (لَمْ يَلْحَقْهُ فِي ذَلِكَ كُفَّةٌ، وَلَا اعْتَرَضَتْهُ فِي حِفْظِ مَا ابْتَدَعَ مِنْ خَلْقِهِ عَارِضَةٌ، وَلَا اعْتَوَرَتْهُ^۲ فِي تَنْفِيذِ الْأُمُورِ وَ تَدَابِيرِ الْمَخْلُوقِينَ مَلَائَةً وَ لَا فِتْرَةً).

«بلکه علمش در آنها نفوذ یافته و شمارش او همه را شامل شده، و عدالتش همه را در بر گرفته است، و با اینکه آنها در آنچه شایسته مقام

۱. «نُقَاعَهُ» از ماده «نَقَعَ» (بر وزن نفع) به معنای جمع شدن آب و مانند آن در جایی است و «نُقَاعَةُ دَمٍ» به معنای حفره ای است که خون در آن جمع می شود و در اینجا اشاره به رحم مادر است و بعضی گفته اند: در اینجا به معنای «علقه» است.

۲. «اعتورت» از ماده «إعتوار» به معنای دست به دست کردن و عارض شدن است و در اینجا مناسب، معنای دوم است.

اوست تقصیر و کوتاهی دارند فضل و رحمتش شامل حال همه آنهاست». (بَلْ نَفَذْنَاهُمْ عَلِيمُهُ، وَ أَحْصَاهُمْ عَدْدُهُ، وَ وَسِعَتْهُمْ عَدْلُهُ، وَ عَمَّرَهُمْ فَضْلُهُ، مَعَ تَقْصِيرِهِمْ عَنِ كُنْهِ مَا هُوَ أَهْلُهُ).

امام (علیه السلام) در جمله های پر معنای بالا، بر چند نکته تأکید می کند؛ نخست این که: احاطه علمی خداوند به تمام جزئیات عالم هستی هیچ مشکلی برای او ندارد؛ (چرا که علم خداوند، علم حضوری است نه علم حصولی، آن گونه که شرحش در نکات خواهد آمد).

دیگر این که: علاوه بر احاطه علمی، حافظ تمام آنها است که چیزی برتر از علم است؛ این حفظ و نگهداری نیز مشکلی برای آن ذات مقدس ایجاد نمی کند؛ (چرا که همه وابسته به وجود او هستند).

و دیگر این که: علاوه بر آگاهی و نگهداری، مدیر و مدبر آنها است و در مسیر کمال، آنها را رهبری و راهنمایی می کند؛ این نیز، فتور و ملالتی برای آن ذات پاک ندارد و بی آن که در انتظار معرفت و شکر خلاق باشد، فضل او همه را شامل شده و عدل او همه را فرا گرفته است.

آری علمش بی پایان، قدرتش بی انتها و فضلش نامحدود است و از او جز این انتظار نمی رود.

نکته ها

۱- وسعت عجیب علم او!

بیاناتی که مولا امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در این بخش از خطبه درباره وسعت علم پروردگار فرموده و جزئیات عجیبی را مورد دقت قرار داده، انسان را به یاد آیه شریفه سوره «لقمان» می اندازد که می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمْدُهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ اگر تمام درختان روی زمین (برای نوشتن کلمات خدا) قلم

شوند و دریا برای آن مرگب گردد و هفت دریا به آن افزوده شود تا کلمات الهی (معلومات خدا) را بنویسند (قلم ها و دریاها تمام می شوند، ولی) کلمات خداوند تمام نمی شود؛ چرا که خدا قادر و حکیم است»^۱

اگر به این نکته توجه کنیم که آنچه را مولا امیرمؤمنان (علیه السلام) بیان فرموده، غالباً مربوط به کره زمین و مخلوقات آن است؛ حال آنکه در این فضای عظیم آسمان ها، ممکن است میلیونها، یا میلیاردها کرات آسمانی با عجایب و شگفتیهای زیادی باشد که خداوند به تمام جزئیات آنها آگاهی دارد و نیز اگر به این نکته توجه کنیم که این جهان، میلیاردها سال قبل از ما بوده و معلوم نیست تا کی ادامه خواهد یافت؛ اگر حوادثی را که در این زمان فوق العاده طولانی روی می دهد، بر آنچه گفته شد بیافزاییم سر از اعداد و ارقامی در می آورد که هیچ کس قادر به بیان آن نیست و جز خدا آن را نمی داند.

ولی نباید فراموش کرد که هدف امام (علیه السلام) از بیان این حقایق و دقایق، از یک سو، افزایش معرفه الله در شنوندگان است و از سوی دیگر، تربیت نفوس انسانی به خاطر حضور در محضر خداوند در همه حال و آگاهی او از جزئیات اعمال و نیات انسان می باشد.

شاهد این سخن همان جمله های پرمعنایی است که امام (علیه السلام) در خطبه ۱۹۸ بیان فرمود: «يَعْلَمُ عَجِيجَ الْوُحُوشِ فِي الْقَلَوَاتِ، وَ مَعَاصِيَ الْعِبَادِ فِي الْخَلَوَاتِ، وَ اخْتِلَافَ النَّبَانِ فِي الْبِحَارِ الْغَامِرَاتِ، وَ تَلَاطَمَ الْمَاءِ بِالرِّيَّاحِ الْعَاصِفَاتِ؛ خداوند ناله و فریاد حیوانات وحشی را در بیابانها، و گناه و معاصی بندگان را در خلوتگاهها، و آمد و شد ماهیان را در اقیانوس های ژرف، و تلاطم امواج آب بر اثر وزش تند بادها را می داند».

۲- علم خداوند به تمام جزئیات

جمعی از فلاسفه پیشین اعتقاد داشتند که خداوند نمی تواند عالم به جزئیات و ریزه کاری های این عالم باشد؛ او فقط یک علم کلی و جامع دارد. آنها می گفتند: جزئیات متعدّد و متکثرند و موجودات متعدّد در ذات پاک او - که از جمیع جهات واحد است - راه ندارد.

این سخن یک اشتباه بزرگ است و از اینجا ناشی شده که علم خدا را - به اصطلاح - «علم حصولی» می دانستند و چنین می پنداشتند که عکس و صورت های موجودات خارجیّه به ذات پاک او منتقل می شود؛ در حالی که همه ما امروز می دانیم که علم خداوند به موجودات از طریق انتقال عکس و صورت ذهنی آنها

- مانند انسانها - نیست؛ بلکه علم او «علم حضوری» است. یعنی همه جا حاضر است و همه موجودات، نزد او حضور دارند و او به همه آنها احاطه دارد، بی آنکه احتیاج به عکس و نقشی باشد؛ درست شبیه حضور صورت های ذهنی انسان در برابر روح او؛ زیرا صورتهای ذهنی، ذاتاً در روح انسان ها حاضرند نه عکس و نقش آنها؛ و احاطه انسان بر آنها نوعی احاطه حضوری است.

تأکید امام (علیه السلام) در این خطبه بر علم خداوند به تمام جزئیات هستی، خط بطلان بر اعتقاد بعضی از فلاسفه، در زمینه نفی خدا به جزئیات، می کشد و نشان می دهد که او بر همه چیز، اعم از کلی و جزئی و حتی کوچکترین جزئیات، احاطه دارد.

۳- سخن جالبی از ابن ابی الحدید، در شرح این خطبه

هنگامی که این عالم مشهور در «شرح نهج البلاغه» خود به این بخش از خطبه می رسد - که درباره وسعت علم بی پایان خدا به زیباترین بیانی

سخن می گوید - در شگفتی عمیقی فرو می رود و می گوید: «اگر «نضر بن کنانه» (جدّ اعلاّی عرب) این کلمات فصیح و بلیغ را می شنید درباره گوینده آن همان می گفت که «ابن جُریح» در مورد یکی از فصحای بزرگ عرب «اسماعیل بن بلبل» گفت که خلاصه اش چنین است: بعضی گفتند اسماعیل از شیبان است، من به آنان گفتم چنین نیست، به جانم سوگند! قبیله شیبان از اوست.»

اشاره به اینکه آن قبیله هر افتخاری دارند، از او نشأت می گیرد، و چه بسیارند پدرانی که از فرزندان شریف خود، کسب مقام و برتری می کنند، همانگونه که طایفه «عدنان» از رسول الله (صلی الله علیه وآله) کسب شرف کرد. سپس می افزاید: «نه تنها قبیله «عدنان» و «قحطان» به وجود علی (علیه السلام) مباحات می کند بلکه چشم «ابراهیم خلیل (علیه السلام)» نیز به وجود او روشن می شود و می گوید: او پایه های توحیدی را که من نهادم مستحکم ساخت و خداوند از دودمان من فرزندی آفرید که علم توحید را گسترش بی نظیری داد؛ بلکه اگر این سخن (بخش هایی از خطبه که مربوط به علم خداوند است) را «ارسطاطاليس» که عقیده به نفی علم خدا به جزئیات داشت، می شنید، قلبش لرزان می شد و مو بر بدنش راست می گشت و فکرش در اضطراب فرو می رفت، و من کلامی را شبیه این کلام نمی بینم، مگر سخن خداوند، که کلام علی (علیه السلام) هم از کلام خدا سرچشمه گرفته و شعله ای از آن آتش فروزان است و شرح و تفسیری از آیات خداوند است.»^۱

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۷، صفحه ۲۳ (با کمی تلخیص).

بخش بیست و چهارم

اللَّهُمَّ أَنْتَ أَهْلُ الْوَصْفِ الْجَمِيلِ، وَالتَّعْدَادِ الْكَثِيرِ، إِنَّ تَوْمَلَ فَخَيْرٌ مَأْمُولٌ، وَإِنْ تُرَجَّ فَخَيْرٌ مَرْجُوٌّ. اللَّهُمَّ وَقَدْ بَسَطْتَ لِي فِيمَا لَا أَمْدَحُ بِهِ غَيْرَكَ، وَلَا أَثْنِي بِهِ عَلَى أَحَدٍ سِوَاكَ، وَلَا أُوجِّهُهُ إِلَى مَعَادِنِ الْخَيْبَةِ وَ مَوَاضِعِ الرِّيبَةِ، وَ عَدَلْتَ بِلِسَانِي عَنْ مَدَائِحِ الْأَدْمِيِّينَ؛ وَ الثَّنَاءِ عَلَى الْمَرْبُوبِينَ الْمَخْلُوقِينَ. اللَّهُمَّ وَ لِكُلِّ مَثْنٍ عَلَى مَنْ أَثْنَى عَلَيْهِ مُثُوبَةٌ مِنْ جَزَاءٍ، أَوْ عَارِفَةٌ مِنْ عَطَاءٍ؛ وَ قَدْ رَجَوْتُكَ دَلِيلًا عَلَى ذَخَائِرِ الرَّحْمَةِ وَ كُنُوزِ الْمَغْفِرَةِ. اللَّهُمَّ وَ هَذَا مَقَامٌ مَنْ أَفْرَدَكَ بِالتَّوْحِيدِ الَّذِي هُوَ لَكَ، وَ لَمْ يَرْمُسْتَحِقًّا لِهَذِهِ الْمَحَامِدِ وَ الْمَمَادِحِ غَيْرَكَ؛ وَ بِي فَاقَةٌ إِلَيْكَ لَا يَجْبُرُ مَسْكَنَتَهَا إِلَّا فَضْلُكَ، وَ لَا يَنْعَشُ مِنْ خَلَّتْهَا إِلَّا مَنَّكَ وَ جُودُكَ، فَهَبْ لَنَا فِي الْمَقَامِ رِضَاكَ، وَ أَعِنَّا عَنْ مَدِّ الْأَيْدِي إِلَى سِوَاكَ؛ «إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ!».

ترجمه

خداوندا! تو داری اوصاف جمال و صفات کمال فراوان هستی؛ اگر به تو آرزومندیم به خاطر آن است که تو بهترین آروزی مایی. و اگر به تو امیدواریم تو بهترین امید ما هستی؛ بارها! تو به من توان دادی که به مدحی بپردازم که غیر تو را با آن مدح نمی گویم، و به ثنایی روی آورم که بر غیر تو نمی خوانم؛ و روی سخنم را به کسانی که کانون نومیدی و شک و تردید هستند، متوجه نمی سازم، تو زبانم را (در پرتو معرفت) از مدح و ستایش انسان ها و شناخوانی مخلوقات بازداشتی. خداوندا! هر ثناخوانی؛ از

سوی کسی که ثنایش را می گوید، پاداش و عطایی دارد (به همین دلیل) من امیدوارم که مرا به سوی ذخایر رحمت و گنج های مغفرت رهنمون گردی، خداوندا! این وضع کسی است که تو را در توحید خاص خودت یکتا شمرده، و غیر تو را لایق این ستایش ها، و ثناها نمی داند. (خداوندا!) من به تو نیاز دارم. نیازی که جز فضل تو نمی تواند آن را برطرف سازد؛ و پریشانم، پریشانی و فقری که جز بخشش تو نمی تواند آن را برطرف سازد. حال که چنین است، رضای خود را در این موقعیت به ما عطا کن و دست نیاز ما را از دامن غیر خود کوتاه گردان «که تو بر هر چیز توانایی».

شرح و تفسیر

تو امید منی، تو پناه منی!

فراموش نکرده ایم که امام (علیه السلام) این خطبه بسیار جامع و مفصل را در پاسخ کسی بیان فرمود که تقاضای بحثی درباره صفات خدا نموده بود و امام (علیه السلام) نخست با دقیق ترین و ظریف ترین عبارات، صفات خداوند را اعم از صفات جمال و کمال، شرح می دهد، سپس به سراغ صفات فعل او می رود، از آفرینش فرشتگان و زمین و آسمان و آنگاه خلقت انسان و انواع نعمت هایی که به او بخشیده و سرانجام از علم خداوند به همه جزئیات و کلیات جهان هستی، سخن می گوید.

سپس در این بخش از خطبه که بخش پایانی آن است، رو به درگاه خدا می آورد و با دعای پر معنایی که بحث های این خطبه را تکمیل می کند آن را پایان می دهد.

در این بخش، نخست خداوند را به بهترین صفات توصیف می کند؛ توصیفی که برای غیر او جایز نیست و نشانه ای از توحید در مقام دعا است می فرماید:

«خداوندا! تو دارای اوصاف جمال و صفات کمال فراوان هستی». (اللَّهُمَّ أَنْتَ أَهْلُ الْوَصْفِ الْجَمِيلِ، وَالتَّعْدَادِ الْكَثِيرِ).

آری تمام صفات نیک در ذات پاکت جمع است، «تو کریمی، تو رحیمی، تو نماینده فضلی، تو سزاوار ثنایی». و به همین دلیل: «اگر به تو آرزومندیم به خاطر آن است که تو بهترین آرزوی مایی و اگر به تو امیدواریم تو بهترین مایه امید و رجایی» (إِنْ تُؤَمَّلُ فَخَيْرٌ مَأْمُولٍ، وَإِنْ تُرَجَّحَ فَخَيْرٌ مَرَجُوحٌ).

سپس می افزاید: «بار الها! تو به من، توان دادی که به مدحی بپردازم که غیر تو را با آن، مدح نمی گویم و به ثنایی روی آورم که بر غیر تو نمی خوانم و روی سخنم را به کسانی که کانون نومیدی و محل تردید هستند، متوجه نمی سازم؛ (آری) تو زبانم را از مدح و ستایش انسان ها و شناخوانی مخلوقات (در پرتو معرفت و ایمان به ذات پاکت) باز داشته ای». (اللَّهُمَّ وَقَدْ بَسَطْتُ لِي فِيمَا لَا أَمْدَحُ بِهِ غَيْرَكَ، وَلَا أَثْنِي بِهِ عَلَى أَحَدٍ سِوَاكَ وَلَا أُوَجِّهُهُ إِلَى مَعَادِنِ الْخَبِيئَةِ وَ مَوَاضِعِ الرَّيْبَةِ، وَ عَدَلْتُ بِلِسَانِي عَنْ مَدَائِحِ الْآدَمِيِّينَ؛ وَ الثَّنَاءِ عَلَى الْمَرْبُوبِينَ الْمَخْلُوقِينَ).

جالب اینکه امام (علیه السلام) مدح و ستایش پروردگار را با شکر می آمیزد و از اینکه خداوند، توفیق عنایت کرده که زبانش به مدح و ثنای انسانها و مخلوقات - در برابر خالق - به گردش در نیاید، اظهار مسرت می کند و چه کاری از این بهتر که انسان چشم بر عالم اسباب ببندد و در ماورای آن تنها ذات «مسبب الأسباب» را ببیند و تمام حمد و ثنای خود را به پیشگاه او نثار کند.

۱. «تعداد» (به فتح تاء) به گفته ارباب لغت معنای مصدری دارد؛ و به معنای شمارش چیزی است. (بعضی آن را مصدر ثلاثی مجرد می دانند و بعضی مصدر باب تفعیل، که نخست تعدید بوده و بای آن تبدیل به الف شده است) و تَلَفَّظَ «تعداد» (به کسر تاء) بسیار کم است.

سپس در یک نتیجه گیری زیبا و دلنشین به پیشگاه خدا چنین عرضه می دارد: «خداوندا! هر ثناخوانی از سوی کسی که ثنایش را می گوید پاداش و عطایی دارد و من امیدوارم که مرا به سوی ذخایر رحمت و گنج های مغفرت، رهنمون کردی». (اللَّهُمَّ وَ لِكُلِّ مَثْنٍ عَلَيَّ مِنْ أُمَّتِي عَلَيْهِ مَثُوبَةٌ مِنْ جَزَاءٍ أَوْ عَارِفَةٌ مِنْ عَطَاءٍ; وَ قَدْ رَجَوْتُكَ دَلِيلًا عَلَيَّ ذَخَائِرِ الرَّحْمَةِ وَ كُنُوزِ الْمَغْفِرَةِ).

این تعبیر ممکن است به معنای تقاضای رحمت عظیم و مغفرت گسترده خدا باشد، یا به معنای تقاضای استعداد و توفیق کسب شایستگی ها برای وصول به آنها بوده باشد.

فرق میان «جزاء» و «عارفه» ممکن است این باشد که «جزاء» به عنوان پاداش عمل است و «عارفه» به معنای فضل و رحمت الهی - اضافه بر پاداش - است و از آنجا که خداوند به فضل و عطا معروف است، تعبیر به «عارفه» شده است. (در واقع «عارفه» در اینجا به معنای معروف است).

سپس می افزاید: «خداوندا! این وضع کسی است که تو را در توحید خاص خودت، یکتا شمرده و غیر تو را مستحق این ستایش ها و مدح ها نمی داند. (خداوندا!) من به تو نیاز دارم، نیازی که جز فضل تو نمی تواند آن را برطرف سازد و پریشانم، پریشانی و فقری که جز بخشش، و جود تو نمی تواند آن را برطرف سازد». (اللَّهُمَّ وَ هَذَا مَقَامٌ مَنْ أْفْرَدَكَ بِالتَّوْحِيدِ الَّذِي هُوَ لَكَ، وَ لَمْ يَرْمَسْتَحِقًّا لِهَذِهِ الْمَحَامِدِ وَ الْمَمَادِحِ غَيْرِكَ; وَ بِي فَاقَةٌ إِلَيْكَ لَا يَجْبُرُ مَسْكَنَتَهَا إِلَّا فَضْلُكَ، وَ لَا يَنْعَشُ^۱ مِنْ خَلْتِهَا^۲ إِلَّا مَتْنُكَ وَ جُودُكَ).

۱. «يَنْعَشُ» از ماده «نعش» در اصل به معنای بلند کردن و رهایی بخشیدن است (و جسد بی جان آدمی را از این جهت نعش می گویند که بلند می کنند و به محل مناسبی منتقل می سازند).

۲. «خَلْتَهَا» به معنای احتیاج و فقر است و به معنای لاغری هم آمده است.

در واقع امام (علیه السلام) می خواهد این حقیقت را بازگو کند که من تنها ثنای تو می گویم و تنها به تو امید بسته ام و حلال مشکلات من تنها تویی! که این همان حقیقت توحید صفات و توحید افعالی است.

سرانجام با دو دعای بسیار جامع و پر معنا، این خطبه عظیم و بی نظیر را پایان می بخشد؛ عرضه می دارد: «حال که چنین است رضای خود را در این موقعیت به ما عطا کن و دست نیاز ما را از دامان غیر خود کوتاه گردان! «که تو بر هر چیز توانایی». (فَهَبْ لَنَا فِي هَذَا الْمَقَامِ رِضَاكَ، وَ اَغْنِنَا عَنْ مَدِّ الْاَيْدِي اِلَى سِوَاكَ؛ اِنَّكَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

چقدر جالب است بزرگ مردی که در میدان فصاحت و بلاغت و بیان دقیق ترین نکته های توحید و شرح معارف الهیه، این گونه می درخشد و داد سخن می دهد؛ در پایان، بی آنکه گرد و غبار خود بزرگ بینی بر دامانش بنشیند، با نهایت تواضع و فروتنی دست به درگاه خدا بر می دارد و با تمام وجود خویش، رضای او را می طلبد و غیر او را به فراموشی می سپرد.

نکته

اعجاز بیان!

همان گونه که قرآن مجید بزرگترین معجزه جاویدان پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است، بعضی از خطبه های نهج البلاغه به راستی در حد اعجاز است! یعنی تنها از امام معصومی ممکن است صادر شود و انسان های دیگر قدرت مقابله با آن را ندارند. از جمله همین خطبه «اشباح» است که اکنون در پایان شرح و تفسیر خطبه، می توانیم با آگاهی بیشتری از آن سخن بگوییم.

از نظر فصاحت و بلاغت، تعبیرات به قدری شیرین و در عین ایجاز، گویا و در عین گویایی، عمیق و در عین عمق، روح پرور است که قلب و جان انسان را لبریز از نور و معنویت آمیخته با شَعَف و شادی می کند و گویی با خود به پرواز در می آورد و در ملکوت اعلی جای می دهد.

از نظر احاطه ادبی بر لغات عرب، آنقدر عجیب است که هیچکس - هرچند سالیان دراز با لغات و فرهنگ نامه های عرب سروکار داشته باشد - نمی تواند بدون مراجعه به منابع اصلی لغت، به مفاهیم آن کاملاً آگاهی یابد.

از نظر محتوا، آنچنان ژرف و عمیق است که انسان تصور نمی کند درباره صفات خدا و معارف الهیه سخنی بالاتر از آن پیدا شود. اینجاست که انسان به یاد کلمات مولا (علیه السلام) در خطبه «شَقِشَقِيَّه» (خطبه ۳) می افتد که فرمود: «بِنَحْدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَ لَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ؛ چشمه های (علم و دانش) از دامان کوهسار وجودم، جاری است و مرغان (دور پرواز اندیشه ها) به افکار بلند من راه نتوانند یافت».

از نظر آثار تربیتی، هنگامی که نعمت های خدا را با تمام ریزه کاری هایش توصیف می کند، چنان حسّ شکر گزاری را در انسان زنده می نماید، که خود را در پیشگاه بخشنده این نعمت ها به خاطر قصور در شکر گزاری شرمنده می بیند و هنگامی که از علم بی پایان خدا و حضور پروردگار در تمام صحنه هستی سخن می گوید، انسان به خوبی احساس می کند که معنای این جمله «عالم محضر خداست و در محضر عصیان نکنید» یعنی چه!

دعاهای عرفانی پایان خطبه، و تواضع و فروتنی فوق العاده امام (علیه السلام) بعد از بیان آن همه نکات علمی و عرفانی و تربیتی، یک درس مهم برای هر انسان بیداری است که هرگز گرفتار غرور و خودبینی نشود و همه

چیز را از خدا بداند و هرگاه دست حاجت می برد به آستان مقدّس او دست برد که «کریم است و رحیم است و غفور است و ودود!».

نهج البلاغه

خطبه ۹۲

خطبه ۹۲^۱

و من کلام له (علیه السلام)

لَمَّا أَرَادَهُ النَّاسُ عَلَى الْبَيْعَةِ بَعْدَ قَتْلِ عَثْمَانَ

این سخن را امام وقتی ایراد کرد که مردم بعد از قتل عثمان، می خواستند با او بیعت کنند (و او می خواست با این سخن هم به مردم اتمام حجّت کند و هم بی اعتنایی خود را به مقام، ثابت نماید).

۱. سند خطبه: نویسنده «مصادر نهج البلاغه» در ذیل این خطبه می گوید: «طبری» و «ابن اثیر» آن را در حوادث سال ۳۵ هجری با تفاوت مختصری نقل کرده اند و آنچه از مراجعه به این دو مدرک استفاده می شود، این است که امام (علیه السلام) این جمله ها را پشت سر هم به صورت یک خطبه بیان فرموده؛ بلکه بین آن حضرت و مردم گفتگوهایی در زمینه خلافت شد و امام سخنانی بیان فرمود که مرحوم «سیّد رضی» همه آنها را در کلام بالا جمع آوری کرده و گفتگوهای مردم را از آن حذف نموده است.

از آنچه در بالا گفته شد، استفاده می شود که این کلام قبل از «سیّد رضی» از دو منبع معروف اهل سنت نقل شده است؛ سپس «سیّد رضی» از منبعی که نزد او معتبر بوده است، آن را نقل کرده است (به تاریخ طبری، جلد ۳، صفحه ۴۵۶ و تاریخ کامل ابن اثیر، جلد ۳، صفحه ۱۹۰ به بعد مراجعه شود) همچنین «شیخ مفید» در «الجمال» صفحه ۴۸، و «ابن جوزی»، در «تذکرة الخواص»، صفحه ۵۷، این خطبه را نقل کرده اند.

خطبه در یک نگاه

یکی از شارحان معروف نهج البلاغه (مرحوم علامه خوئی) می نویسد: «از روایات استفاده می شود که سبب ایراد این خطبه آن بود که خلفای پیشین سنت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را در تقسیم عادلانه بیت المال و رعایت مواسات بین مردم، تغییر دادند؛ عرب را بر عجم و موالی را بر بردگان و بزرگان قبیله را بر افراد عادی مقدم داشتند. هنگامی که عثمان به حکومت رسید، این معنا تشدید شد؛ او خویشاوندان خود را از بنی امیه بر سایر مردم برتری بخشید (مقامات و پست های حکومت را بین آنها تقسیم کرد و اموال عظیمی از بیت المال را در اختیار آنها گذاشت؛) سال ها این رسم در میان آنان رواج داشت و بسیاری از مردم به آن خو گرفته بودند و سیره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به فراموشی سپرده شده بود.

هنگامی که بعد از کشته شدن عثمان، همگان دست بیعت را به سوی علی (علیه السلام) دراز کردند، بزرگان قبایل و افراد سرشناس از آن حضرت انتظار داشتند که به همان شیوه خلفا عمل کند در حالی که امام (علیه السلام) تنها سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را ملاک می دانست؛ ناچار با این سخنان با آنها اتمام حجّت کرد و با صراحت اعلام داشت که اگر رشته خلافت را به دست گیرد مطابق خواسته آنها عمل نخواهد کرد.^۱

در ضمن، بی اعتنایی خود را به خلافت و مقامات ظاهری کاملاً نشان داد و در آغاز، دست رد به سینه طالبان بیعت زد تا هیچ کس تصوّر نکند، پذیرش بیعت مردم از سوی امام (علیه السلام) به خاطر علاقه او به خلافت بوده است.

دَعُونِي وَ التَّمِسُوا غَيْرِي ; فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجُوهٌ وَ أَلْوَانٌ ; لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ، وَ لَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ. وَ إِنِّ الْأَفَاقَ قَدْ أَغَامَتِ، وَ الْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ. وَ اعْلَمُوا أَنِّي إِنِ اجْتَبَيْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ، وَ لَمْ أَصْغِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَتَبِ الْعَاتِبِ، وَ إِنِ تَرَكَتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ ; وَ لَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَ أَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَكَيْتُمُوهُ أَمْرَكُمْ، وَ أَنَا لَكُمْ وَزِيرًا، خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا

ترجمه

مرا رها کنید و دیگری را بطلبید! چرا که ما به استقبال چیزی می رویم که چهره ها و رنگ های گوناگون دارد و دلها نسبت به آن استوار و عقل ها بر آن ثابت نمی ماند (چون قبول زمامداری در این شرایط بسیار مشکل و طاقت فرساست)؛ ابرهای تیره و تار، افق ها را پوشانیده و راه مستقیم حق (در این فضای ظلمانی) ناشناخته است. بدانید اگر من دعوت شما را بپذیرم مطابق آنچه خود، می دانم (با اصول حق و عدالت) با شما رفتار خواهم کرد و هرگز به سخن این و آن و سرزنش سرزنش کنندگان، گوش نخواهم داد! و اگر مرا رها کنید همچون یکی از شما خواهم بود (و با عدم وجود یار و یاور، مسئولیتی نخواهم داشت) بلکه شاید از شما شنواتر و مطیع تر، نسب به رئیس حکومت و والیان امر (در حفظ کیان اسلام و منافع مردم) بوده باشم و من برای شما وزیر و مشاور باشم بهتر از آن است که امیر و رهبر باشم (چرا که اگر امیر باشم و با من مخالفت کنید کافر می شوید، ولی اگر دیگری به جای من باشد چنین نیست).

شرح و تفسیر

مرا رها کنید و به دنبال دیگری بروید!

شارحان «نهج البلاغه» بحث های فراوانی پیرامون این خطبه کرده اند و بیشتر به اشکالاتی که مربوط به مسئله امامت است، پرداخته اند؛ حتی بسیاری از آنها شرح خطبه را رها کرده، مستقیماً به سراغ پاسخ اشکالات رفته اند؛ ولی بهتر این است که ما نخست به تفسیر خطبه پردازیم و در پایان به سراغ سؤال و جوابهایی که پیرامون این خطبه مطرح شده است، برویم.

امام (علیه السلام) در برابر کسانی که دست بیعت به سوی او دراز کرده اند و از هر طرف هجوم آورده اند و گمانشان این بوده که امام هم برنامه تبعیض های ناروا در تقسیم بیت المال و مقام ها و پست ها را انجام خواهد داد، می فرماید: «مرا رها نمائید و دیگری را طلب کنید!» (دَعْوَنِي وَ التَّمِسُوا غَيْرِي).

سپس به بیان دلیل این مطلب پرداخته، می فرماید: «زیرا ما به استقبال چیزی می رویم که چهره ها و رنگ های گوناگونی دارد؛ و دلها نسبت به آن استوار و عقل ها بر آن ثابت نمی ماند!» (فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أُمَّرًا لَهُ وَجُوهٌ وَ أَلْوَانٌ؛ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ، وَ لَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ).

اشاره به اینکه مردم بر اثر کارهای ناروای خلفا - مخصوصاً عثمان - اتحاد نخستین را از دست داده اند و هر کس برای خود نظری دارد و آن را دنبال می کند و بسیاری از آنها همچون شکارچیان در هر جا دنبال شکاری از اموال و مقامات دنیا هستند و با این اختلاف و تشتت، باز گرداندن مردم به وحدت عصر رسول الله کار بسیار مشکل و پیچیده ای است و انتظارات آنها حدّ و مرزی ندارد.

سپس در ادامه این سخن، دور نمای تاریک آینده را با واقع بینی دقیقی ترسیم می کند و می فرماید: «ابرهای تیره و تار افق ها را پوشانیده و راه مستقیم حق (در این فضای ظلمانی) ناشناخته است».

(وَإِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَغَامَتْ^۱، وَالْمَحَجَّةَ^۲ قَدْ تَنَكَّرَتْ).

چرا که هوا و هوس های شیطانی و زرق و برق فریبنده دنیا چنان فضای افکار و قضاوت جامعه را تیره و تار کرده که اجازه نمی دهد راه صحیح را از چاه بشناسد و از پرتگاههایی که در مسیر آنهاست، بپرهیزد و به گفته دانشمند مصری محمد عبده: «طمعهایی که در بسیاری از مردم در عهد عثمان به خاطر بخششهای بی دریغ از بیت المال و انواع تبعیضهای ناروا حاصل شده بود، به آسانی به آنها اجازه نمی داد که بعداً با دیگران مساوات داشته باشند و هرگاه عدل علی (علیه السلام) به سراغ آنها می آمد، از آن می گریختند و به سراغ برپا ساختن فتنه ها می رفتند تا به مقصود خود برسند و این در اغلب رؤسا و سردمداران قوم وجود داشت و امام بر سر دو راهی قرار داشت؛ اگر همان امتیازات را به آنها می داد مرتکب ظلم عظیم و مخالفت با شرع شریف می شد (و اگر تسلیم آنها نمی شد فتنه گری ها آغاز می گشت) و از سوی دیگر، توده مردم که بر ضد مظالم عثمان به پا خاسته بودند، خواهان عدل و داد بودند و می بینیم که آنچه را علی (علیه

۱. «أغامت» از ماده «غَمِمَ» گرفته شده که به معنای ابر است؛ بنابراین، جمله «إِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَغَامَتْ» یعنی: افق ها را ابر پوشانده است؛ که در اینجا کنایه از تاریک بودن اوضاع سیاسی و اجتماعی مسلمین در آن زمان است.

۲. «مَحَجَّة» در لغت به معنای طریقه واضح و راه روشن و مستقیم است، خواه ظاهری باشد یا معنوی، و در اصل از ماده «حَجَّ» به معنای «قصد» گرفته شده؛ زیرا همیشه انسان قصد دارد از راه روشن و مستقیم برود، تا به مقصود برسد.

السلام) پیش بینی می کرد، بعد از قبول بیعت مردم رخ داد (و فریاد مخالفت دنیا پرستان از هر سو بلند شد).^۱

سپس در تأکید بیشتری نسبت به این موضوع، که اگر من زمام امور را بدست گیرم روش های نادرست پیشین را ادامه نخواهم داد؛ بلکه همچون زمان پیامبر اکرم به سراغ حق و عدالت خواهم رفت، می افزاید: «بدانید اگر من دعوت شما را بپذیرم، مطابق آنچه خود می دانم (از اصول حق و عدالت) با شما رفتار خواهم کرد و هرگز به سخن این و آن و سرزنش سرزنش کنندگان گوش نخواهم داد!» (وَاعْلَمُوا أَنِّي إِنِ اجْتَبَيْتُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ، وَلَمْ أُصْغِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَعَتَبٌ^۲ الْعَاتِبِ).

اشاره به اینکه من می دانم مصلحت اندیشان دنیا طلب، در آینده به من خواهند گفت که اجرای حق و عدالت امر حکومت را بر من مشکل می کند و مخالفت ها را برمی انگیزد؛ اصول سیاست مداری ایجاب می کند که همان ناهنجاری های سابق را ادامه دهم؛ بیت المال را به زورمندان ببخشم و مناصب و پست ها را در اختیار گردنکشان قرار دهم هر چند به قیمت پایمال شدن حقوق توده مردم باشد؛ درست همان کاری که اسلام و همه ادیان آسمانی برای نفی آن آمده اند: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۳ ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانینی عادلانه) نازل کردیم، تا مردم قیام به عدالت کنند».

سپس برای اتمام حجّت و اثبات بی اعتنایی خود به مقام های ظاهری می افزاید: «اگر مرارها کنید همچون یکی از شما خواهم بود (و با عدم

۱. شرح نهج البلاغه شیخ محمد عبده، ذیل خطبه ۹۲، صفحه ۲۳۳.

۲. «عتب» مصدر است و به معنای سرزنش کردن آمده است.

۳. سوره حدید، آیه ۲۵.

وجود یار و یاور مسئولیتی نخواهم داشت) بلکه شاید از شما شنواتر و مطیع تر نسبت به رئیس حکومت و والیان امر (در حفظ کیان اسلام و منافع مردم) بوده باشم» (وَإِنْ تَرَكْتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ؛ وَاعْلَى أَسْمَعُكُمْ وَأَطُوعَكُمْ لِمَنْ وَكَيْتُمُوهُ أَمْرَكُمْ).

این تعبیر نشان می دهد که امام (علیه السلام) در عالمی غیر از عالم مصلحت گرایان دنیاپرست و سیاست پیشه، سیر می کرد و هرگز حکومت را به عنوان یک طعمه شیرین و لذیذ نمی دانست؛ بلکه وظیفه ای سنگین و مقدمه ای برای احیای ارزش های اسلامی می شمرد، که بدون آن، حکومت به اندازه آب بینی حیوانی هم ارزش ندارد.

در پایان روی سخنش را به همان گروه دنیاپرست و زیادت خواه و سیاست باز کرده، می فرماید: «من برای شما وزیر و مشاور باشم، بهتر از آن است که امیر و رهبر باشم». (وَ أَنَا لَكُمْ وَزِيرًا، خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا).

چرا که اگر امیر باشم شما هرگز نمی توانید به خود کامگی ها و غصب حقوق محرومان ادامه دهید، ولی در مشاورت با من بهره هایی از حق خواهید برد، بی آنکه مسئول اعمال شما باشم.

تاریخ با صراحت می گوید تمام پیش بینی های امام (علیه السلام) در این کلام شریف به وقوع پیوست. و بر خلاف آنچه برخی از کوتاه نظران می اندیشند، امام (علیه السلام) کاملاً از شرایط سخت دوران حکومت خود آگاه بود و تمام واکنش های مخالفان را پیش بینی می کرد؛ هرگز غافلگیر نشد و چیزی بر خلاف آنچه گفته بود روی نداد؛ ولی او پیرو مکتبی بود که می گفت: احیای ارزش ها، هر چند به قیمت قربانی شدن خود انسان باشد، بر هر چیز مقدم است؛ نه مکتب های دنیای مادی که می گویند: برای حفظ حکومت می توان ارزش ها را قربانی کرد!

او به گفته خود عمل کرد؛ حتی حاضر نشد به برادرش «عقیل» سهم مختصری، اضافه بر آنچه حق او بود، از بیت المال بدهد.

او بر خلاف خلیفه پیشین، کمترین چیزی برای خود نیاندوخت و روزی خطاب به مردم فرمود: «دَخَلْتُ بِلَادِكُمْ بِأَشْمَالِي هَذِهِ وَ رَحَلْتِي، وَ رَاحِلَتِي، هَاهِي فَإِن أَنَا خَرَجْتُ مِنْ بِلَادِكُمْ بِغَيْرِ مَا دَخَلْتُ فَإِنِّي مِنَ الْخَائِنِينَ؛ من به سرزمین شما وارد شدم با این لباس و این اثاث مختصر و این مرکب؛ و اگر از سرزمین شما به غیر از این خارج شوم (و چیزی از بیت المال مسلمین را با خود ببرم)؛ از خائنانم!»^۱

بر خلاف آنچه معمول سیاستمداران امروز است، که به هنگام انتخابات وعده های فریبنده ای به مردم می دهند و برای جلب آرا به هر کار خلافی دست می زنند، امام (علیه السلام) اهداف واقعی خود را کاملاً روشن ساخت و از مسائلی که در ذائقه بسیاری تلخ بود، خبر داد و برای اینکه کمترین شائبه اغفال در کار نباشد، مردم را از طوفان های آینده آگاه نمود؛ این کاری است که در برنامه هیچ یک از زمامداران دنیای مادی در طول تاریخ، سابقه نداشته است.

نکته ها

۱- چرا فرمود دست از من بردارید؟

شارحان «نهج البلاغه» و دیگر اندیشمندان اسلام درباره این کلام امیرمؤمنان سخنان بسیاری گفته اند؛ گروهی آن را دلیل بر عدم وجود نصّ بر مسئله امامت و ولایت پنداشته اند و گروهی در مقابل به دفاع برخاسته اند و جمعی از - به اصطلاح - روشنفکران عصر ما، آن را دلیل بر اصالت رأی مردم در حکومت گرفته اند و همچنین...

ولی برای اینکه در اینجا بیراهه نرویم بهتر است قبل از قضاوت درباره متن خطبه، به شرایط زمانی و مکانی و سایر مقدماتی که فضای اصلی خطبه را تشکیل می دهد، توجه کنیم. از جمله:

الف) این سخن در زمانی از امام صادر شد که «عثمان» بر اثر حیف و میل در بیت المال و مسلط ساختن بنی امیه بر جان و مال مردم و بروز اغتشاش در مناطق مختلف، به قتل رسیده بود و مردم برای بیعت، به سوی امام هجوم آورده بودند.

مردمی که سران آنها به امتیازات بی دلیل زمان عثمان خو گرفته بودند، انتظار داشتند امام هم بیت المال مسلمین را مطابق میل آنها تقسیم کند و سیاستمدارانشان انتظار داشتند که در برابر بیعت با امیرمؤمنان (علیه السلام)، پست های مهم فرمانداری و استانداری کشور وسیع اسلام، در اختیار آنها گذاشته شود.

بسیاری از توده مردم نیز از ارزش های اسلامی فاصله گرفته و به خاطر وفور غنایم جنگی، آلوده زرق و برق دنیا شده بودند؛ افکار جاهلی در میان آنها خودنمایی می کرد و زندگی عصر پیامبر - به خاطر بی توجهی خلفا - به فراموشی سپرده شده بود.

به همین دلیل، امام خود را بر سر دو راهی می دید: تسلیم نشدن در برابر بیعت مردم در آن شرایط بحرانی، یا تن دادن به بیعت و استقبال از طوفانها و بحرانها و امواج سهمگین اجتماعی.

ب) امام کسی نبود که مانند سیاستمداران دنیاطلب، طرح واقعی خود را برای حکومت اسلام پنهان سازد و با نشان در باغ سبز و فریبکاری، آنها را به بیعت بشکاند و بعد از نشستن بر تخت قدرت، طرح اصلی خود را آشکار سازد! او هرگز به این گونه فریبکاری ها تن در نمی داد و مایل بود

همه چیز را قبلاً به طور آشکار با مردم در میان بگذارد و مشکلات بیعتشان را برای آنها بیان کند.

بدیهی است برای کسی که از دیدگاه ارزش های الهی به حکومت می نگرد، دلیلی ندارد که خود را با فریبکاری و به هر قیمت ممکن، به قدرت برساند.

ج) بی شک امام لایق ترین فرد، نه تنها در آن زمان، بلکه در زمان های قبل از آن نیز برای حکومت بود؛ نه تنها امام چنین عقیده ای را درباره خود داشت و می فرمود: «إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا؛ رقیب من هم به یقین می داند که جایگاه من از خلافت جایگاه محور سنگ آسیا نسبت به آن است، (که هرگز ممکن نیست سنگ بدون آن گردش کند).^۱

و نیز هنگامی که به مسئله شورای شش نفری عمر اشاره می کند که او را در کنار پنج نفر قرار داده بودند؛ می فرماید: «مَتَى اغْتَرَضَ الرَّيْبُ فِي مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ، حَتَّى صِرْتُ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ؛ کدام زمان بود که در مقایسه من با نخستین آنان (ابوبکر) شک و تردید وجود داشته باشد، تا چه رسد به اینکه مرا هم سنگ امثال اینها قرار دهند».^۲

و در جای دیگر هنگامی که مردم می خواستند بعد از عثمان با او بیعت کنند، با صراحت می گوید: «وَلَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي؛ همه شما به خوبی می دانید من از همه کس به خلافت شایسته ترم».^۳

حتی رقبای او، با صراحت شایسته تر بودن او را قبول داشتند (هر چند در عالم سیاست این شایستگی ها از طرف رقبیان در عمل فراموش می شود!) از جمله «عمر» به هنگام انتخاب شورای شش نفری به علی (علیه

۱. خطبه ۳ (ششقیه).

۲. همان مدرک.

۳. خطبه ۷۴.

السلام) گفت: «تو از همه شایسته تری اگر شوخ طبع نبودی!» سپس افزود: «أَمَّا وَاللَّهِ لَئِنْ وُكِّيتَهُمْ لَتَحْمِلَنَّهُمْ عَلَى الْحَقِّ الْوَاضِعِ وَالْمَحَجَّةِ الْبَيْضَاءِ؛ به خدا سوگند! اگر زمام حکومت را تو در دست بگیری مردم را در مسیر حق واضح، و راه روشن قرار خواهی داد.»^۱

«ابوبکر» هنگامی که به خلافت رسید - طبق نقل بسیاری از روایات - عدم صلاحیت خویش را برای خلافت بیان کرد. به گفته «طبری» چنین گفت: «أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنِّي وُكِّيتُ عَلَيْكُمْ وَ كَسْتُ بِخَيْرِكُمْ؛ مردم من والی شما شده ام در حالی که بهترین شما نیستم.»^۲

و حتی در بعضی از این روایات آمده است که ابوبکر گفت: «أَقِيلُونِي! فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلَيَّ فِيكُمْ؛ مرا رها سازید، من بهترین شما نیستم در حالی که علی در میان شماست.»^۳

با توجه به آنچه در بالا آمد که همه از محکمت تاریخ و حدیث محسوب می شود - و طبعاً جمله های متشابهی ماند خطبه بالا را باید در پرتو آن تفسیر کرد - شکی باقی نمی ماند که امام (علیه السلام) در این خطبه می خواهد، عدم علاقه خود را به مسأله خلافت روشن سازد و نهایت تواضع خویش را در این امر نشان دهد و هم به مردمی که اصرار در بیعت با او داشتند، بگوید که اگر من قدرت را بدست گیرم برنامه ام دنبال روی از روش های نادرست پیشین نیست؛ بلکه چاره ای جز این ندارم که شما را به راه حق باز گردانم و ارزش های عصر پیامبر را زنده کنم؛ هر چند

۱. شرح نهج البلاغه ابن الحدید، جلد ۱، صفحه ۱۸۶. همین مضمون را طبری در تاریخ خود، با تفاوت مختصری نقل کرده است. (جلد ۳، ۲۹۴ - حوادث سال ۲۳ هجری).

۲. تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۴۰۵.

۳. احقاق الحق، جلد ۸، صفحه ۲۴۰.

خوشایند گروه زیادی نباشد و عَلم مخالفت بر پا دارند و طوفان هایی بپا کنند.

با توجه به این نکات، نوبتی برای این باقی نمی ماند که بحث کنیم، آیا این خطبه دلیل بر آن نیست که امامت منصوص نبوده. و یا اینکه معیار برای امامت و خلافت تنها آرای مردم است و بس! زیرا این سخن را کسی می گوید که تنها ظاهر این خطبه را مورد توجه قرار دهد و از تمام قراین تاریخی و سخنان دیگر امام (علیه السلام) در نهج البلاغه و غیر آن، چشم پبوشد!

۲- چرا عدالت علی (علیه السلام) را بر نمی تابیدند؟

بی شک، بیعت با علی (علیه السلام) - به گفته همه مورخان - پرشورترین و مردمی ترین، بیعت بود؛ چرا که بیعت در «سقیفه» از چند نفر تجاوز نمی کرد و بیعت با «عمر» طبق سفارش خلیفه اول بود و بیعت با «عثمان» ناشی از رأی سه نفر از شورای شش نفری بود؛ در حالی که بیعت با علی (علیه السلام) از آغاز به صورت گروهی انجام شد و از متن توده مردم برخاست و مردم همه یک صدا گرد او را گرفته و با او بیعت کردند؛ درحالی که امام به خاطر شرایط بسیار سخت جامعه اسلامی - که از سوی مدیریت خلفای پیشین سرچشمه گرفته بود - از قبول آن اکراه داشت.

مورخ معروف، «ابن اثیر» در «کامل» در این زمینه چنین می گوید: «هنگامی که مصریان که در شورش بر ضد عثمان، نقش اصلی را داشتند بعد از واقعه قتل عثمان به مردم مدینه اصرار کردند که باید حتماً خلیفه ای برای مسلمین تعیین گردد، مردم به سوی علی (علیه السلام) هجوم آوردند و گفتند: «آمده ایم با تو بیعت کنیم؛ می بینی که چه بر سر اسلام و مسلمین آمده است». علی فرمود: «مرا رها کنید! و به دنبال دیگری بروید چرا که ما

به سوی چیزی می رویم که چهره ها و رنگ های مختلف دارد و دل ها و عقل ها بر آن استقرار نمی یابد (مسئله ای است بسیار پیچیده و غامض)». مردم گفتند: «تو را به خدا سوگند می دهیم! مگر نمی بینی در چه شرایطی قرار داریم؟ مگر اسلام را (تنها) نمی بینی؟ مگر آشوب و فتنه ها را مشاهده نمی کنی؟ مگر از خدا نمی ترسی؟». فرمود: «من پاسخ شما را گفتم و بدانید اگر من پیشنهاد شما را اجابت کنم (به سنت های غلط پیشین تن نمی دهم و) شما را به راهی می برم که می دانم (عین حق و عدالت است) و اگر مرا رها کنید من فردی مانند شما خواهم بود (و مسئولیتی بیش از مسئولیت یک نفر ندارم)».

سپس ابن اثیر بیعت عامه مردم با علی (علیه السلام) به طور مشروح، شرح می دهد.^۱

به یقین - همان گونه که عبارت های فوق گواهی می دهد - علی (علیه السلام) می دانست که حکومت حق و عدالت بر مردمی که عادت به ظلم و ستم کرده اند، بسیار مشکل است و با مخالفت های شدید سران دنیاپرست روبرو خواهد شد؛ ولی با این همه می دانست حفظ اصول، هرچند به قیمت مخالفت ها، کارشکنی ها و سرانجام شهادتش تمام شود، کار بسیار پرارزشی است.

هدف امام حکومت کردن به هر قیمت نبود، بلکه حکومت را برای حفظ اصول و ارزش ها لازم می دانست، هرچند موقعیت و حتی جان او در این راه قربانی شود و البته درک این واقعیت برای کسانی که با فرهنگ انبیا و اولیا آشنا نیستند، آسان نیست.

«ابن ابی الحدید» در اینجا جمله جالبی از بعضی اندیشمندان نقل کرده است که گفته اند: «سیاست علی (علیه السلام) را اگر انسان منصف، با دقت

بررسی کند و نسبت به شرایطی که او و یارانش گرفتار آن بودند آن را بسنجد، می بیند که این سیاست واقعاً یک معجزه بود.^۱

۳- چرا وزیر بودن آن حضرت بهتر است؟

جمله «أَنَا لَكُمْ وَزِيرًا، خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا» علاوه بر اینکه می توان آن را بر نوعی تواضع و اتمام حجت حمل کرد، توجیه دیگری هم می تواند داشته باشد که اگر علی (علیه السلام) امیر می شد، مخالفت و قیام بر ضد او سبب کفر می گردید؛ چرا که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حدیث معروف درباره او فرموده بود: «حَرْبُكَ حَرْبِي؛ جنگ با تو، همچون جنگ با من است (و موجب کفر و خروج از اسلام می شود)».^۲ در حالی که اگر آن حضرت مشاور بود، مخالفت با حکومت وقت، سبب کفر نمی گردید.

* * *

کوتاه سخن اینکه بعضی از ناآگاهان پیرامون این خطبه جنجال زیادی به راه انداختند و آن را بر خلاف اصول اعتقادی تشیع پنداشتند، در حالی که هیچ مسئله ای که بر خلاف این اعتقادات باشد، در آن دیده نمی شود؛ زیرا از یک سو، امام می خواهد بی اعتنایی خود را به مقام های ظاهری کاملاً نشان بدهد؛ در حالی که دیگران برای اموری بسیار کمتر از آن دست و سر می شکستند.

از سوی دیگر، امام نهایت تواضع خود را در برابر مردم و افراد مؤمن و با ایمان، با این تعبیرات نشان می دهد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۷، صفحه ۷۳.

۲. «ابن مغزلی» دانشمند معروف اهل سنت در کتاب «مناقب» خود از ابن عباس نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) خطاب به علی (علیه السلام) فرمود: «سَلِمَكَ سَلْمِي وَ حَرْبُكَ حَرْبِي» (مناقب ابن مغزلی، صفحه ۵۰).

از سوی سوم، به آنها هشدار می دهد و اتمام حجّت می کند که اگر من زمام امور را به دست گیرم جز حقّ و عدالت و کتاب و سنتِ پیامبر و رضای خدا را به رسمیت نمی شناسم. هرگز از من انتظار نداشته باشید که مانند دیگران، پایه های حکومت خود را با ظلم و ستم و تبعیض و تزویر محکم کنم.

و از سوی چهارم، تصوّر نکنید من از طوفان های آینده بی خبرم و بر مرکب خلافت به عنوان یک مرکب راهوار سوار می شوم؛ من می دانم در شرایط فعلی، سوار شدن بر این مرکب چموش بسیار خطرناک و پر دردسر است! اگر آن را بپذیرم به خاطر وظیفه الهی است، نه غیر آن.

نهج البلاغه

خطبه ۹۳

خطبه ۹۳^۱

و من خطبة له (عليه السلام)

و فيها ينبه أمير المؤمنين علي فضله و علمه و يبين فتنه بني أمية
 امام (عليه السلام) در این خطبه از فضل و آگاهی های خود و (عمدتاً) از
 فتنه های بنی امیه خبر می دهد.

۱. سند خطبه: «ابن ابی الحدید» در شرح این خطبه می گوید: این خطبه را بسیاری از مورخان در
 کتب خود آورده اند؛ خطبه ای است معروف و مستفیض که علی (علیه السلام) آن را پس از پایان
 جنگ با خوارج نهران بیان فرمود. و در آن جمله هایی است که جز علی (علیه السلام) آن را بیان
 نفرموده است. حتی «ابن ابی الحدید» مطالبی بیش از آنچه «سید رضی» آورده است، در اینجا نقل
 می کند که نشان می دهد مرحوم «سید رضی» - مانند موارد دیگر - خطبه را تلخیص و گلچین
 کرده است. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۷، صفحه ۵۷).

در کتاب «مصادر نهج البلاغه» نیز آمده است که «ابن واضح» در تاریخ خود (تاریخ یعقوبی، جلد
 ۲، صفحه ۱۹۳) و «ابونعیم» در «حلیة الأولیاء» و «ابن اثیر» در «نهایه» قسمت هایی از این خطبه
 را آورده اند.

مرحوم «علامه مجلسی» نیز آن را از کتاب «الغارات ثقفی» نقل کرده است (مصادر نهج البلاغه،
 جلد ۲، صفحه ۱۷۸).

از مجموع این نقل ها به خوبی استفاده می شود که این خطبه، از خطبه های معروفی است که در
 منابع بسیاری آمده است.

خطبه در یک نگاه

امام (علیه السلام) در این خطبه بیش از هر چیز به فتنه‌هایی توجه می‌کند که مسلمانان در پیش داشتند و راه خلاصی از آن را شرح می‌دهد و به عنوان یک رهبر آگاه و صادق، هشدارهای لازم را به مردم درباره بدترین فتنه‌ها که فتنه بنی امیه است می‌دهد: فتنه‌های کور و ظلمانی و بلاهای فراگیر و وحشتناک که بر اثر حکومت بنی امیه، صغیر و کبیر را در بر می‌گیرد؛ فتنه‌هایی که تا امام (علیه السلام) در حیات است، جلوی آن را گرفته، ولی بعد از امام (علیه السلام) رخ می‌دهد؛ فتنه‌هایی که وقتی مردم حق شناس در آن غوطهور شدند، آروز می‌کنند ای کاش یک بار دیگر علی در میان آنها می‌آمد و سگ‌ان کشتی نجات امت را در دست می‌گرفت!

در بخش کوتاه دیگری از این خطبه، از آگاهیهای خویش و ارتباط و پیوند با عالم غیب و سیراب شدن از سرچشمه وحی، سخن می‌گوید و جمله معروف و مشهور «فَأَسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي»؛ پیش از آنکه مرا از دست دهید، هر چه می‌خواهید از من پیرسید» را بیان می‌کند که به گفته «ابن عبدالبر» در کتاب «استیعاب» گروهی از راویان و محدثان تصریح کرده‌اند که احدی از صحابه این جمله را نگفت (چرا که از این بیم داشتند مردم سؤالاتی مطرح کنند که آنها پاسخ آن را نداشته باشند)^۱

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۷، صفحه ۴۶ و جلد ۱۳، صفحه ۱۰۶.

بخش اول

أَمَّا بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ، وَالثَّنَاءِ عَلَيْهِ، أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنِّي فَفَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ، وَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَءَ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْهَبُهَا وَ اشْتَدَّ كَلْبُهَا. فَاسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السَّاعَةِ، وَ لَا عَنْ فِتْنَةٍ تَهْدِي مِثْلَهُ وَ تُضِلُّ مِثْلَهُ إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَاعِقِهَا وَ قَائِدِهَا وَ سَائِقِهَا، وَ مَنَاحِ رِكَابِهَا، وَ مَحَطِّ رِحَالِهَا، وَ مَنْ يُقْتَلُ مِنْ أَهْلِهَا قَتْلًا، وَ مَنْ يَمُوتُ مِنْهُمْ مَوْتًا. وَ لَوْ قَدْ فَقَدْتُمُونِي وَ نَزَلَتْ بِكُمْ كِرَائَةُ الْأُمُورِ، وَ حَوَازِبُ الْخُطُوبِ، لِأَطْرَقَ كَثِيرٌ مِنَ السَّائِلِينَ، وَ فَشِلَ كَثِيرٌ مِنَ الْمَسْئُولِينَ، وَ ذَلِكَ إِذَا قَلَصَتْ حَرْبُكُمْ، وَ شَمَرَتْ عَنْ سَاقٍ، وَ ضَاقَتِ الدُّنْيَا عَلَيْكُمْ ضِيقًا، تَسْتَطِيلُونَ مَعَهُ أَيَّامَ الْبَلَاءِ عَلَيْكُمْ، حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لِبَيْتِهِ الْأَبْرَارِ مِنْكُمْ.

ترجمه

بعد از حمد و ثنای الهی (فرمود:) ای مردم! من چشم فتنه را کور کردم - و کسی جز من بر این کار جرأت نداشت! - بعد از آنکه ظلمت فتنه ها، در همه جا گسترده شد و به آخرین درجه شدت رسید!

از من سؤال کنید (و آنچه را می خواهید درباره سرنوشت خود و آینده از من بپرسید) پیش از آنکه مرا از دست دهید. سوگند به کسی که جانم در دست قدرت اوست! از هیچ حادثه ای که از امروز تا دامنه قیامت واقع می شود از من سؤال نمی کنید (مگر اینکه پاسخ آن را آماده دارم) و همچنین درباره هیچ گروهی که حتی یک صد نفر را هدایت یا گمراه

می کند، پرسشی نمی کنید، مگر اینکه از دعوت کننده، رهبر و کسی که آنها را به پیش می راند، و از جایگاه خیمه و خرگاه و محلّ اجتماع آنها، و کسانی که از آنها کشته می شوند، یا به مرگ طبیعی می میرند (از همه اینها شما را آگاه می سازم و اگر مرا از دست دهید سپس ناراحتی های زندگی و مشکلات بر شما فرو بارد (و برای یافتن راه حل به این و آن متوسّل شوید) بسیاری از پرسش کنندگان سر به زیر می افکنند و در حیرت فرو می روند (چرا که پاسخگویی برای این سؤالات نمی یابند) و بسیاری از مسئولان (و آنها که مورد پرسش واقع می شوند) از پاسخ فرو می مانند، این حوادث و بلاها هنگامی روی می دهد که جنگ بر شما طولانی شود و (برای درهم کوبیدن شما) دامن به کمر زند و دنیا آنچه‌ان بر شما تنگ گردد که ایام بلا را بسیار طولانی بشمرید و سخت بی تابی کنید (و این وضع همچنان ادامه می یابد) تا زمانی که خداوند، پرچم فتح و پیروزی را برای باقی مانده نیکان شما به اهتزاز درآورد!

شرح و تفسیر

من چشم فتنه را کور کردم!

امام (علیه السلام) در نخستین بخش این خطبه - بعد از حمد و ثنای الهی - مردم را مخاطب ساخته می فرماید:

«ای مردم! من چشم فتنه را کور کردم و کسی جز من بر این کار جرأت نداشت، بعد از آنکه ظلمت فتنه ها، در همه جا گسترده شد و به آخرین درجه شدت رسید!». (أَمَّا بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ، وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ، أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنِّي فَقَاتُ^۱

۱. «فَقَاتُ» از ماده «فَقَأُ» (بر وزن فقر) به معنای شکافتن دُمَل برای بیرون آوردن چرک و خون آن است و هرگاه در مورد چشم به کار رود، به معنای درآوردن یا شکافتن آن می آید که نتیجه آن، کوری است.

عَيْنَ الْفِتْنَةِ، وَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَّ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْبُهَا،^۱ وَ اشْتَدَّ كَلْبُهَا^۲.

در این که منظور از فتنه در این عبارت کدام فتنه است؟ جمعی از «شارحان نهج البلاغه» آن را اشاره به فتنه جنگ جمل دانسته اند؛ چرا که افراد ساده لوح و حتی آنها که در درجه متوسطی از علم و ایمان بودند، در آن حیران شده بودند که آیا می شود با گروهی که ظاهراً مسلمانند - و به اصطلاح - اهل قبله اند، جنگید؟! گروهی که بعضی از صحابه معروف و مشهور مانند «طلحه» و «زبیر» در میان آنهاست و گروهی که همسر رسول خدا «عایشه» زمامدار آن است؛ هر چند این جنگ و پیکار، بعد از اتمام حجّت فراوان و عدم تسلیم در برابر حق بوده باشد. وانگهی، بعد از غلبه بر آنها، آیا می توان اموال آنها را به غنیمت گرفت؟ با اسیرانشان باید چه کرد؟ ولی امام که می دانست اگر این پیمان شکنی و شقّ عصای مسلمین ادامه یابد، فتنه و آشوب سراسر کشور اسلام را خواهد گرفت و شاید چیزی از اسلام و میراث پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) باقی نماند؛ نخست به اتمام حجّت برخاست و با ملاقات ها و گفتگوهای پی در پی آنها را از عواقب این امر بر حذر داشت و چون نپذیرفتند چاره ای جز توسّل به زور نبود؛

۱. «غَيْبُهَا» از ماده «غهب» (بر وزن وهب) به معنای ظلمت و سیاهی شدید است که در مورد شب های کاملاً ظلمانی و گاه در مورد حیواناتی کاملاً سیاه به کار می رود. ریشه این لغت به معنای غفلت و نسیان آمده است، که تناسب زیادی با تاریکی دارد.

۲. «كَلْبُهَا» (بر وزن طلب) از ماده «کلب» (بر وزن قلب) در اصل به معنای زدن اسب با مهمیز است (شیء نوک تیزی که در کنار چکمه قرار داشته و سوار کاران، برای دواندن اسب ها از آن استفاده می کردند و آن را به شکم اسب می زدند). به همین تناسب، در مورد حوادث سخت و جنگ های طاقت فرسا و بیماری هاری سگ، و حمله ور شدن حیوانات درنده، به کار رفته است.

به همین دلیل، با قاطعیّت و بدون هیچ گونه شک و تردید، بر آنها تاخت و آتش جنگ جمل را خاموش نمود.

بعضی دیگر، فتنه «خوارج» در «نهروان» را نیز در مفهوم جمله بالا وارد دانسته اند؛ چرا که «خوارج» علی رغم آلودگی و انحراف باطنی و حماقتشان، ظاهری آراسته داشتند و حتّی غالباً به واجبات و مستحبات کوچک نیز، اهمیّت می دادند؛ لذا بسیاری از ساده دلان در مبارزه با آنان، تردید به خود راه می دادند. امام چشم این فتنه را که برخاسته از کج اندیشی ها و اعمال منافقانه خوارج بود نیز، کور کرد.

بعضی دیگر، فتنه «معاویه»، شامیان و جنگ صفین را - که از همه اینها گسترده تر بود و امام تا سر حدّ پیروزی آن را رهبری فرمود، و اگر سستی و نادانی گروهی از فریب خوردگان پیش نیامده بود، آن هم برای همیشه پایان می یافت - در مفهوم جمله بالا داخل می دانند.

بعضی از «شارحان» نیز فتنه را، به مفهوم عامّی گرفته اند و معتقدند این فتنه ها از زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در جنگ بدر آغاز شد و در غزوات دیگر ادامه یافت و بعد از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به صورت خطرناکتر، ظهور و بروز کرد و تا زمان «عثمان» ادامه یافت و بعد از بیعت مردم با آن حضرت به اشکال دیگری نمایان گشت و امام گاه با شمشیر، گاه با صبر و شکیبایی، گاه با آگاهی رسانی و گاه با فریادها و هشدارها، چشم فتنه ها را نابینا کرد.

ولی تفسیر اوّل (اشاره به جنگ جمل) با تعبیرات خطبه، مناسبتر به نظر می رسد.

تعبیر به «عَيْنَ الْفِتْنَةِ» نشان می دهد که امام فتنه را به هیولای وحشتناکی تشبیه کرده، که وقتی چشم او را کور کنند، قدرت فعالیت از او گرفته می شود و در ضمن اشاره به این نکته نیز می تواند باشد که امام در مبارزه

با فتنه ها، به سراغ مرکز اصلی فتنه و توطئه می رفت، نه شاخ و برگها؛ زیرا، هنگامی که مرکز فتنه، متلاشی شود بقیه اعوان و انصار فتنه گران، خود به خود متلاشی خواهند شد و این، بهترین راه برای از بین بردن فتنه ها، با ضایعات کمتر است.

سپس امام (علیه السلام) در این زمینه به سراغ نکته بسیار مهمی می رود و برای بیان آن، این گونه آغاز می کند. می فرماید: «از من سؤال کنید (و آنچه را می خواهید درباره سرنوشت آینده از من بپرسید) پیش از آن که مرا از دست دهید». (فَاسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي).

همان گونه که در سابق نیز اشاره شد، به گفته محققان، هیچ کس را یارای این سخن، جز علی بن ابی طالب (علیه السلام) نبوده است! چرا که آگاهی او بر مسائل گذشته و حال و آینده، به قدری گسترده بود که پاسخ هر سؤالی را، از معارف و احکام و حوادث گوناگون آماده داشت و این علم و دانشی بود که از پیامبر آموخته بود و پیامبر از سرچشمه وحی فرا گرفته بود و الهامات الهیه و تأییدات روح القدس بر قلب پاک امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز، آن را گسترش می داد و بر آن تأکید می نمود.

جمعی از «مورخان» از افرادی نام برده اند که به خاطر غرور آمیخته با ناآگاهی، در این میدان گام نهادند و ندای «سلوئی» سر دادند؛ ولی به زودی رسوا و سرشکسته شدند و مدعای خود را پس گرفتند! از جمله «ابن جوزی» (دانشمند معروف قرن ششم) روزی بر منبر همین جمله «سلوئی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» را در برابر مردم گفت، ناگهان زنی از میان جمعیت برخاست رو به سوی او کرده گفت: «در روایات آمده که علی (علیه السلام) در یک شب برای مراسم کفن و دفن «سلمان فارسی» به «مدائن» آمد و بلافاصله بازگشت» ابن جوزی گفت: «آری چنین روایتی نقل شده است». زن گفت «این را هم می دانیم که جنازه «عثمان» که در نزدیکی امام بود سه

روز در مزابل افتاده بود و علی (علیه السلام) کاری نکرد؛ ابن جوزی گفت: «آری! چنین بوده است» زن گفت: «باید یکی از این دو کار اشتباه باشد» (در واقع زن می خواست اعتقاد ابن جوزی را در مورد عثمان تخطئه کند) ابن جوزی از پاسخ فرو ماند و تنها به این قناعت کرد که به آن زن گفت: «اگر بدون اجازه همسرت از خانه بیرون آمدی لعنت خدا بر تو باد و اگر با اجازه شوهرت بود لعنت خدا بر او باد!» زن با خون سردی گفت: «بگو بینم خارج شدن عایشه برای جنگ با علی (علیه السلام) (در واقعه جمل) به اذن پیامبر بود، یا بدون آن!» (اشاره به اینکه پیامبر اکرم از قبل پیش بینی کرده بود و او را نهی فرمود). ابن جوزی خاموش ماند و قدرت بر پاسخ نداشت.^۱

شبیبه این واقعه درباره بعضی دیگر نقل شده است.

سپس امام (علیه السلام) بعد از ذکر این مقدمه چنین می فرماید: «سوگند به کسی که جانم در دست قدرت اوست! از هیچ حادثه ای که از امروز تا دامنه قیامت واقع می شود از من سؤال نمی کنید (مگر این که پاسخ آن را آماده دارم) و همچنین درباره هیچ گروهی که حتی یک صد نفر را هدایت یا گمراه می کنند پرسش نمی کنید، مگر اینکه از دعوت کننده و رهبر و کسی که آنها را به پیش می راند و از جایگاه خیمه و خرگاه و محل اجتماع آنها و کسانی که از آنها کشته می شوند، یا به مرگ طبیعی می میرند، (از همه اینها) شما را آگاه می سازم.» (فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السَّاعَةِ، وَ لَا عَنْ فِتْنَةٍ تَهْدِي مِنْهُ وَ تُضِلُّ مِنْهُ إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَاعِقِهَا،^۲ وَ

۱. منهاج البراعة، جلد ۷، صفحه ۷۴.

۲. «ناعق» از ماده «نعق» (بر وزن ضرب) به معنای فریاد زدن بر حیوانات به منظور حرکت دادن آنها است. به کار بردن این تعبیر در مورد انسان ها، در جایی است که افرادی ناآگاه، با تحریک افراد فاسد و مفسد به حرکت در می آیند.

قَائِدِهَا وَ سَائِقِيهَا، وَ مَنَاخٍ اِرْكَابِهَا، وَ مَحَطِّ رِحَالِهَا، وَ مَنْ يُقْتَلُ مِنْ اَهْلِهَا قَتْلًا، وَ مَنْ يَمُوتُ مِنْهُمْ مَوْتًا).

بسیارند کسانی که ممکن است مسائلی را به صورت مبهم و کلی در آینده ای نزدیک پیش بینی کنند و این کاری است که سیاستمداران، در مسایل مربوط به اطراف عصر خود، همیشه دارند و ممکن است گاهی صحیح و گاهی اشتباه از آب درآید؛ ولی پیش بینی دقیق جزئیات با تمام مشخصات، آن هم در زمان های بسیار دور، برای هیچ کس ممکن نیست، جز آنها که با سرچشمه وحی ارتباطی دارند و از علم بی پایان پروردگار، مدد می گیرند و جالب این است که امام (علیه السلام) در جمله های بالا از یک سو، تأکید بر این دارد که من تمام حوادث آینده را تا دامنه قیامت می توانم برای شما پیش گویی کنم و از سوی دیگر اشاره به تمام جزئیات آنها می کند. چیزی که برای غیر پیغمبر و کسانی که از علوم خاص او بهره دارند، امکان پذیر نیست.

در اینجا فوراً این سؤال به ذهن می آید که آیا پیامبر یا امام، علم غیب - آن هم به این گستردگی - می توانند داشته باشند، با اینکه قرآن با صراحت می گوید: «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ؛ بگو کسانی که در آسمان و زمین هستند جز خدا از غیب آگاه نیستند»^۱.

این سخن پاسخ روشن و معروفی دارد که هم از آیات قرآن استفاده می شود و هم در کلمات خود آن حضرت آمده است و آن اینکه علم غیب به صورت ذاتی مخصوص خداست ولی خداوند هر مقدار از آن را لازم

۱. «مَنَاخ» از ماده «نَوَخَه» به معنای اقامت گرفته شده و «مَنَاخ» به جایی گفته می شود که شتر را در آنجا می خوابانند و سپس به عنوان کنایه، به معنای وسیعتری، یعنی محل اقامت، بکار رفته است.

۲. سوره نمل، آیه ۶۵. (در آیات متعدّد دیگری شبیه به این مضمون نیز آمده است).

بداند در اختیار اولیاء الله می گذارد؛ همان گونه که در آیه ۲۶ - ۲۷ سوره «جن» می خوانیم: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ؛ خداوند عالم به امور پنهانی است و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی کند، مگر رسولی که او را برگزیده و از وی راضی شده است».

به زودی در کلام خود امام (علیه السلام) - به خواست خدا - می خوانیم هنگامی که امام (علیه السلام) از پاره ای از حوادث آینده خبر داد و کسی همین سؤال را مطرح کرد امام (علیه السلام) در پاسخ او فرمود: «لَيْسَ هُوَ بِعِلْمِ غَيْبٍ، وَ إِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ؛ این علم غیب نیست؛ بلکه آموزشی است از صاحب علم». اشاره به اینکه علم غیب ذاتی، مخصوص خداست و علم من جنبه اکتسابی دارد؛ من همه این امور را از پیامبر آموختم و او از خداوند متعال (شرح بیشتر این سخن، ذیل همان خطبه خواهد آمد).

به هر حال، هیچ کس بعد از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) جز امام امیرمؤمنان (علیه السلام) چنین سخنی را نگفته و نمی توانسته است بگوید؛ ولی امام این سخن را فرموده و بارها پیش گویی هایی کرده که عیناً واقع شده است.

«ابن ابی الحدید» در «شرح نهج البلاغه» خود فصلی تحت عنوان «امور غیبی که امام از آن خبر داد، سپس تحقق یافت» در ذیل همین خطبه آورده است که در بحث نکات، اشاره ای به آن خواهیم داشت.

تعبیر امام در جمله های بالا به «وَلَا عَنُ فِتْنَةٌ تَهْدِي مِثْلَهُ...» اشاره به این است که نه تنها از گروهها و لشکرهای انبوه، که در آینده حادثه می آفرینند، با خبرم؛ بلکه حتی از گروهک های کوچک که هیچ کس نمی تواند درباره آن پیش گویی داشته باشد - به برکت تعلیم الهی - با خبر هستم!

سپس امام (علیه السلام) به دو نکته دیگر در این زمینه اشاره می کند:

نخست، برای تشویق هر چه بیشتر آنها به سؤال کردن از مسائلی سرنوشت ساز، می فرماید: «اگر مرا از دست دهید سپس ناراحتی های زندگی و مشکلات بر شما فرو بارد (و برای یافتن راه حلّ به این و آن متوسّل شوید) بسیاری از پرسش کنندگان سر به زیر می افکنند و در حیرت فرو می روند، (چرا که پاسخگویی نمی یابند) و بسیاری از مسؤلان (آنها که مورد پرستش واقع می شوند،) از پاسخ فرو می مانند».

(وَلَوْ فَفَقَدْتُمُونِي وَ نَزَلَتْ بِكُمْ كِرَائِهِ^۱ الْأُمُورِ، وَ حَوَازِبُ^۲ الْخُطُوبِ، لِأَطْرَقَ كَثِيرٌ مِّنَ السَّائِلِينَ، وَ فَشِلَ كَثِيرٌ مِّنَ الْمَسْئُولِينَ).

اشاره به اینکه، تا من در میان شما هستم از مسائل سرنوشت ساز خود سؤال کنید؛ چرا که بعد از من دیگران نمی توانند پاسخ درستی به شما بدهند؛ لذا در کار خود فرو می مانید و پشیمان می شوید.

دیگر اینکه، یک اشاره اجمالی به طوفانها و بحرانهایی که در پیش است می کند، تا خود را برای آن آماده سازند و در عین حال نوید فتح و پیروزی به نیکان می دهد. می فرماید: «این حوادث و بلاها هنگامی روی می دهد که جنگ بر شما طولانی شود و (برای کوبیدن شما) دامن به کمر زند و دنیا آنچنان بر شما تنگ گردد که ایام بلا را بسیار طولانی بشمرید (و سخت بی تابی کنید، و این وضع همچنان ادامه می یابد) تا زمانی که خداوند پرچم فتح و پیروزی را برای باقیمانده نیکان شما، به اهتزاز درآورد». (وَ ذَلِكَ إِذَا

۱. «کرائه» جمع «کریهه» به معنای شیء ناپسند است.

۲. «حوازب» جمع «حازب» به معنای کار مشکل و پیچیده از ماده «حزب» (بر وزن جذب) به معنای شدت است.

قَلَصَتْ^۱ حَرْبُكُمْ، وَ شَمَّرَتْ^۲ عَنْ سَاقٍ، وَ ضَاقَتْ الدُّنْيَا عَلَيْكُمْ ضَيْقًا، تَسْتَطِيلُونَ مَعَهُ أَيَّامَ الْبَلَاءِ عَلَيْكُمْ، حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لِبَقِيَّةِ الْأَبْرَارِ مِنْكُمْ).

امام در واقع پیش بینی روشنی از سيطره حکام جنایتکار بنی امیه بر اموال و نفوس و سرزمین های اسلامی می کند که هر کس با آنها اندک مخالفتی داشت، با شدیدترین ضربات سرکوب می شد و آمار جنایتها و اعمال غیر انسانی آنها از حد و حصر بیرون است و تعبیر «ضَاقَتْ الدُّنْيَا عَلَيْكُمْ ضَيْقًا» دنیا بر شما شدیداً تنگ خواهد شد» کاملاً بر این حکومت سیاه، صادق بود.

تعبیر به «فتح و پیروزی نیکان» ممکن است اشاره به زوال حکومت جابر بنی امیه باشد که مسلمانان برای مدتی نفسی آسوده کشیدند؛ چرا که هنوز عباسیان قدرت و قوتی پیدا نکرده بودند.

و نیز ممکن است اشاره به حکومت جهانی حضرت مهدی (علیه السلام) باشد، که به تمام ظلم و بی عدالتی ها و جنایات جنایتکاران پایان می دهد.

نکته

پیشگویی های شگفت انگیز امام (علیه السلام)

نهج البلاغه پر است از پیشگویی هایی که امام درباره حوادث آینده دارد و گاه چنان جزئیات آن را شرح می دهد که گویی با چشم، همه آنها را در برابر خود می بیند.

۱. «قَلَصَ» از مادّه «قَلَوَصَ» (به معنای پریدن و جستن) گرفته شده و «قَلَصَ» (با تشدید) به معنای استمرار و ادامه یافتن است.

۲. «شَمَّرَ» از مادّه «تَشْمِيرٌ» در جایی گفته می شود که انسان دامن را به کمر می زند و برای انجام کاری مهیا و آماده می شود و «شَمَّرَ» به معنای افراد جدّی و مجرّب و نیز به معنای افراد شرور آمده است.

«ابن ابی الحدید» در ذیل خطبه مورد بحث نکته جالبی دارد و آن اینکه می گوید: «امام (علیه السلام) در این خطبه، به خدا سوگند یاد می کند که از هر حادثه ای تا قیامت از او سؤال کنند، از تمام آنها خبر می دهد و حتی جزئیات آن را بازگو می کند». سپس می افزاید: «این سخن از آن حضرت نه به معنای ادّعی ربوبیت است، نه به معنای ادّعی نبوت؛ بلکه امام می فرمود اینها را با تعلیم پیامبر فرا گرفته است» و بعد می گوید: «ما این سخن را بارها آزموده ایم و کاملاً مطابق واقعیت دیده ایم و به صدق دعوی آن حضرت پی برده ایم؛ مانند اخبار از ضربت خوردن آن حضرت به گونه ای که محاسن مبارکش با خون سرش خضاب شود و اخبار از قتل امام حسین (علیه السلام) و سخنی را که هنگام عبور از کربلا فرمود و اخبار به حکومت «معاویه» و جریان «حجاج» و سرانجام کار «خوارج» در «نهروان» و اخباری که درباره بعضی از یارانش داد که بعضی کشته می شوند و بعضی به دار آویخته می شوند و خبرهای مربوط به جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین و اخبار از عدّه لشکری که از کوفه به یاری او می آید، در آن هنگام که می خواست برای خاموش کردن فتنه طلحه و زبیر و عایشه به بصره برود و خبری که درباره آینده «عبدالله بن زبیر» داد و ماجرای ویران شدن «بصره» با غرقاب و رفتن به زیر آب و هلاک شدن مردم در فتنه «زنج» و نیز پرچم های سیاهی که از سوی خراسان حرکت می کند (جریان ابومسلم و عباسیان...)» (و اخبار فراوان دیگری که ابن ابی الحدید مشروحاً آن را ذکر کرده و ما به خاطر پیش گیری از اطاله سخن آن را تلخیص نمودیم).^۱

این گواهی کسی است که به امامت آن حضرت به عنوان یک پیشوای معصوم اعتقادی ندارد؛ ولی مسئله از نظر ما بسیار روشن تر است؛ زیرا ائمه معصومین (علیهم السلام) هم وارث علوم فراوانی از پیامبر اسلام بودند؛ هم

۱. برای آگاهی بیشتر، به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۷، صفحه ۴۷ - ۵۰ مراجعه شود.

حقایق تازه ای را از قرآن درک می کردند که دیگران درک نمی کنند و هم الهامات غیبی بر قلب آنها وارد می شد.

درباره وسعت علم امام باز هم ذیل خطبه های مناسب بحث خواهیم کرد.

بخش دوم

إِنَّ الْفِتْنَ إِذَا أَقْبَلَتْ شَبَّهَتْ، وَ إِذَا أَدْبَرَتْ تَبَّهَتْ؛ يُنْكَرْنَ مُقْبَلَاتٍ، وَ يُعْرَفْنَ مُدْبِرَاتٍ، يَحْمَنَ حَوْمَ الرِّيَّاحِ، يُصِيبُنَّ بَلْدًا وَ يُخْطِئُنَّ بَلْدًا. أَلَا وَ إِنَّ أَوْخُوفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فَتَنَةُ بَنِي أُمَيَّةَ، فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءُ مُظْلِمَةٌ: عَمَّتْ خُطُوتُهَا، وَ خَصَّتْ بَلِيَّتُهَا، وَ أَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا، وَ أَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا. وَ ائِمُّ اللَّهِ لَتَجِدَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَكُمْ أَرْبَابَ سُوءِ بَعْدِي، كَالنَّابِ الضَّرْوَسِ: تَعْدِمُ فِيهَا، وَ تَخْبِطُ بِيَدِهَا، وَ تَزِينُ بِرِجْلِهَا، وَ تَمْنَعُ دَرَّهَا، لَا يَزَالُونَ بِكُمْ حَتَّى لَا يَتْرُكُوا مِنْكُمْ إِلَّا نَافِعًا لَهُمْ، أَوْ غَيْرَ ضَائِرٍ بِهِمْ. وَ لَا يَزَالُ بَلَاؤُهُمْ عَنْكُمْ حَتَّى لَا يَكُونَ انْتِصَارُ أَحَدِكُمْ مِنْهُمْ إِلَّا كَانْتِصَارِ الْعَبْدِ مِنْ رَبِّهِ، وَ الصَّاحِبِ مِنْ مُسْتَنْصِحِهِ، تَرُدُّ عَلَيْكُمْ فَتَنَتَهُمْ شَوْهَاءَ مَخْشِيَةٍ، وَ قِطْعًا جَاهِلِيَّةً، لَيْسَ فِيهَا مَنَارٌ هُدًى، وَ لَا عِلْمٌ يُرَى.

ترجمه

هنگامی که فتنه ها روی می آورد به شکل حق خودنمایی می کند و هنگامی که پشت می کند (مردم را از ماهیت خود) آگاه می سازد. در حال روی آوردن ناشناخته است و به هنگام پشت کردن شناخته می شود؛ مانند گرد بادهای که بعضی از شهرها اصابت می کند و از بعضی می گذرد. آگاه باشید! وحشتناکترین فتنه ها برای شما از نظر من، فتنه بنی امیه است! چرا که فتنه ای است کور و تاریک؛ و حکومت آن فراگیر است (و همه تحت فشار آن حکومت ظالم قرار می گیرند)، ولی بلای آن ویژه گروه خاصی است، هر کس در آن فتنه بصیر و بینا باشد (و با آن به ستیز برخیزد) بلا

دامان او را می‌گیرد. و هر کس در برابر آن نابینا باشد، بلائی به او نمی‌رسد. به خدا سوگند! بعد از من، بنی امیه را برای خود زمامداران بدی خواهید یافت! آنها همچون شتر شرور و بدخویی هستند که صاحب خود را گاز می‌گیرد؛ با دست خود بر سر او می‌کوبد و با پا او را دور می‌سازد. و از دوشیدن شیرش او را منع می‌کند. آنها به این وضع ادامه می‌دهند. (و نیکان و مجاهدان را نابود می‌کنند)، مگر اینکه در مسیر منافع آنها قرار گیرد، یا لاقلاً ضرری به آنها نرساند. بلا و ستم‌های آنها نسبت به شما نیز همچنان ادامه خواهد یافت تا آنجا که (هیچ پناهگاهی نیابید و) استمداد شما از آنها به استمداد برده‌ای می‌ماند که در برابر ظلم مالک خویش، از او کمک بطلبد؛ یا همچون دوستی که از (تعدی و احجاف دوست خود) به او پناه برد. (آری!) فتنه‌های آنها پست سر یکدیگر بر شما وارد می‌شود؛ با قیافه‌ای زشت و ترسناک و همراه پاره‌ای از آداب و رسوم جاهلیت؛ در آن زمان نه راهنمایی در آن میان خواهد بود و نه پرچم نجاتی!

شرح و تفسیر

فتنه خطرناک بنی امیه!

امام (علیه السلام) در بخش اول این خطبه، گوشه‌ای از حوادث تلخ آینده و فتنه‌هایی که به مسلمانان روی می‌دهد خبر داد و در ادامه آن، در این بخش: اولاً، به یک قانون کلی درباره فتنه‌ها اشاره می‌کند؛ قانونی که آگاهی بر آن می‌تواند خطر فتنه‌ها را تا حدّ زیادی تقلیل دهد و ثانیاً، انگشت روی یک فتنه خاص - که در واقع مهم‌ترین فتنه‌ها بوده است - می‌گذارد و مردم را نسبت به آن هشدار می‌دهد و آن، فتنه بنی امیه است که امام در این کلام کوتاه، بسیاری از ویژگی‌های آن را بر شمرده است.

نخست می فرماید: «هنگامی که فتنه ها روی آورند خود را به لباس حق در می آورند و هنگامی که پشت می کنند (مردم را از ماهیت خود) آگاه می سازند». (إِنَّ الْفِتْنَ إِذَا أَقْبَلَتْ شَبَّهَتْ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ نَبَّهَتْ).
در واقع، به هنگام روی کرد، اغفال کننده است و به هنگام پشت کردن، بیدار کننده.

سپس به نکته ای که در حقیقت علت این موضوع است اشاره کرده، می فرماید: «آنها در حال روی آوردن ناشناخته اند و به هنگام پشت کردن شناخته می شوند». (يُنْكِرْنَ مُقْبِلَاتٍ، وَيُعْرِفْنَ مُدْبِرَاتٍ).

این، یک نکته بسیار مهم اجتماعی و سیاسی است، که فتنه گران و سودجویان تبهکار، ماهیت خود را در چهره ساختگی حق به جانب، پنهان می دارند تا مردم را به دنبال خود بکشند؛ ولی هنگامی بر مرکب مراد سوار شدند، چهره واقعی خود را نشان می دهند و همین امر، تدریجاً سبب نابودی آنها می شود. این قانون و قاعده ای است برای تمام اعصار و قرون؛ به همین دلیل طرفداران حق باید همیشه با دقت و هشیاری به حوادث نگاه کنند، مبدا فریب چهره های حق به جانب دروغین را بخورند و غافلگیر شوند. هرگونه سطحی نگری و حسن ظن بی دلیل در این گونه موارد، جز زیان و خسران به بار نمی آورد.

در ادامه این سخن به این نکته اشاره می فرماید که فتنه ها همیشه فراگیر نیستند؛ بلکه «مانند گردبادها به بعضی از شهرها اصابت می کنند و از کنار بعضی می گذرند!» (يَحْمُنُ^۱ حَوْمَ الرِّيَّاحِ، يُصِيبُ بَلَدًا وَيُخْطِنُ بَلَدًا).

زیرا زمینه های ظهور و بروز فتنه ها در همه شهرها یکسان نیست؛ بلکه عوامل متعدّد و پیچیده ای دارد که در جایی هست و در جایی دیگر نیست.

۱. «يَحْمُنُ» از ماده «حوم» (بر وزن قوم) به معنای چرخیدن است.

بنابراین، اگر آثاری از فتنه در شهرهایی دیده نشد، نباید فریب خورد؛ ای بسا شهر خاصی را به خاطر آمادگی هایش هدف قرار دهد.

در ادامه این سخن، به سراغ فتنه بنی امیه می رود و می فرماید: «آگاه باشید! وحشتناکترین فتنه ها از نظر من برای شما، فتنه بنی امیه است؛ چرا که فتنه ای است کور و تاریک». (الْأَوْ وَ إِنَّ أَخْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمَيَّةَ، فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءُ مُظْلِمَةٌ).

فتنه های کور و تاریک فتنه هایی است که هیچ کس و هیچ چیز را به رسمیت نمی شناسد و همه ارزشها را پایمال می کند و نیکان را بدون توجه به سوابق و شخصیت آنها درهم می کوبد و فتنه بنی امیه برآستی چنین بود!! در عصر حکومت آنها، ارزش های عصر جاهلیت، ناگهان زنده شد و بازماندگان کثیف و آلوده آن زمان، پست های حساس حکومت اسلامی را اشغال کردند و نیکان و پاکان از صحنه اجتماع عقب رانده شدند و آنها که مقاومت کردند، نابود گشتند.

سپس به یکی از ویژگی های این فتنه اشاره کرده، می فرماید: «حکومت آن فراگیر است (و همه تحت فشار آن حکومت ظالم هستند) و بلای آن ویژه گروهی است؛ هر کس در آن فتنه بصیر و بینا باشد (و با آن ستیزه جویی کند) بلا دامان او را می گیرد و هر کس در برابر آن نابینا باشد، بلایی به او نمی رسد». (عَمَّتْ خُطَّتْهَا، وَ خَصَّتْ بَلِيَّتْهَا، وَ أَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا، وَ أَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا).

بدیهی است آثار شوم فتنه سرانجام دامان همه اجتماع را خواهد گرفت و تعبیر به «عَمَّتْ خُطَّتْهَا» ممکن است اشاره به همین معنا باشد؛ ولی لبه تیز

۱. «خُطَّة» از ماده «خَطَّ» به معنای علامت گذاردن است و واژه «خُطَّة» به معنای حالت و موضوع

آن، متوجه آگاهان مجاهد و مبارز است ولی ناآگاهان و آگاهان بی مسئولیت و بی درد، از بلاهای خاص در امان می مانند.

سپس امام (علیه السلام) در بیان دومین ویژگی حکومت بنی امیه می افزاید: «به خدا سوگند! بعد از من بنی امیه را برای خود زمامداران بدی خواهید یافت؛ آنها همچون شتر شرور و بدخویی هستند که صاحب خود را گاز می گیرد؛ با دست خود، بر سر او می کوبد؛ و با پا او را دور می سازد؛ و از دوشیدن شیرش او را منع می کند». (وَأَيْمُ اللَّهِ لَتَجِدَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَكُمْ أَرْبَابَ سُوءِ بَعْدِي كَالنَّابِ الضَّرُوسِ: ^۱تَعْدُمُ بِفِيهَا، وَ تَخِطُ بِبِدِّهَا، وَ تَزِينُ بِرِجْلِهَا، وَ تَمْنَعُ دَرَّهَا، ^۲).

چه تشبیه جالبی! انسان انتظار دارد از شیر شترش استفاده کند و بر او سوار شود و به مقصد برسد؛ همان گونه انسان انتظار دارد حکومت به او کمک کند و مشکلاتش را حل نماید و در مسیر پیشرفت های فردی و اجتماعی یار و یاورش باشد؛ ولی حکام ظالم، بی رحم و بی منطق - که جز به منافع زودگذر خود و اشباع هوس های خویش نمی اندیشند - نه

۱- «أيم» به اعتقاد بعضی از ادبا در اصل «أيمن» جمع «يمين» بوده، که نون آن ساقط شده و هنگامی که گفته شود «وَأَيْمُ اللَّهِ» یعنی: من به خدا سوگندها می خورم (ابن ابی الحدید در تفسیر این کلمه بحث مشروحي دارد که علاقه مندان می توانند به جلد ۷، صفحه ۵۴، مراجعه کنند)

۲. «النَّاب» به معنای شتر ماده پیر است.

۳. «ضروس» به معنای حیوان کج خلقی است که گاز می گیرد و در اصل از ماده «ضرس» (بر وزن حرص) به معنای دندان آسیا است.

۴. «تَعْدُم» از ماده «عذم» (بر وزن جزم) به معنای خوردن چیزی با فشار حریصانه است که لازمه آن گاز گرفتن است.

۵- «تَخِطُ» از ماده «خبط» (بر وزن ضبط) به معنای زدن و کوبیدن با دست است.

۶. «تَزِينُ» از ماده «زين» (بر وزن دفن) به معنای دور کردن و لگد زدن است.

۷. «دَرَّ» به معنای ریزش شیر فراوان است؛ سپس به هر خیر و برکتی اطلاق شده است.

تنها مشکلی را از جامعه حل نمی کنند، بلکه مردم را گرفتار سخت ترین مشکلات ساخته، از هر سو ضربه تازه ای بر آنان وارد می سازند.

چقدر این پیشگویی صحیح بود و علی (علیه السلام) با قلب پاکش تمام حوادث آینده را می دید که این گروه بی رحم و درنده خو، چه بلایی بر سر اسلام و مسلمین می آورند.

در ویژگی سوم می فرماید: «آنها به این وضع ادامه می دهند (و همواره با شما به سختی رفتار می کنند). تا کسی باقی نماند مگر اینکه در مسیر منافع آنها قرار گیرد؛ یا لاقفل، ضرری به آنها نرساند». (لَا يَزَالُونَ بِكُمْ حَتَّى لَا يَتْرُكُوا مِنْكُمْ إِلَّا نَفَعًا لَهُمْ، أَوْ غَيْرَ ضَائِرٍ بِهِمْ).

همه صداهای حق طلبان را در گلوهایشان خفه می کنند و هر مخالفی را در هر جا باشد، از روی زمین بر می دارند و به هیچ کس حق حیات و زندگی نمی دهند، جز کسانی که در خدمت آنها باشند، یا کمترین ضرری به منافع آنها نرسانند. برای آنها تفاوت نمی کند این حق طلب و عدالت جو، فرزند رسول خدا باشد، یا صحابه پیامبر، یا عالم و دانشمند بزرگ دینی و یا زاهد و عابد! و به این ترتیب، عمومیت و گسترش فتنه را که امام (علیه السلام) در آغاز کلام اشاره فرمود، در عمل به طور کامل پیاده می کنند.

در ویژگی چهارم به این نکته اشاره می فرماید که مشکل عظیم در این حکومت این است که هیچ پناهگاهی برای در امان ماندن از ظلم آنها وجود نخواهد داشت و هیچ دادرسی در برابر ستم های آنها پیدا نمی شود و مردم ناچارند از ظلم این ظالمان به خودشان شکایت برند و تکلیف چنین شکایت و شاکیان روشن است. می گوید: «بلا و ستم های آنها نسبت به شما همچنان ادامه خواهد یافت، تا آنجا که (هیچ پناهگاهی نیاید و) استمداد شما از آنها به استمداد برده ای ماند که در برابر ظلم مالک، از او کمک بطلبند؛ یا همچون دوستی که (از تعدی و احجاف دوست خود،) به

او پناه برد». (وَ لَا يَزَالُ بَلَاؤُهُمْ عَنْكُمْ حَتَّى لَا يَكُونَ انْتِصَارُ أَحَدِكُمْ مِنْهُمْ إِلَّا كَانَتْصَارِ الْعَبْدِ مِنْ رَبِّهِ، وَ الصَّاحِبِ مِنْ مُسْتَنْصِحِهِ).

و چنین است سرنوشت مردمی که حکومت جائر و ظالمشان تمام زبان حق گویان را قطع کند؛ عالمان را خانه نشین سازد؛ عزیزان را ذلیل و خوار کند و تمام قدرت های مردمی را درهم بکوبد و همه را به استخدام خود درآورد.

در پنجمین و آخرین ویژگی - که در واقع تأکیدی است بر ویژگی های قبل - می فرماید: «فتنه های آنها پشت سر یکدیگر بر شما وارد می شود، با قیافه ای زشت و ترسناک، و همراه پاره هایی از آداب و رسوم جاهلیت؛ نه راهنمایی در آن میان خواهد بود و نه پرچم نجاتی». (تَرِدُ عَلَيْكُمْ فِتْنَتُهُمْ شَوْهَاءَ^۱ مَخْشِيَةً^۲، وَ قِطْعاً جَاهِلِيَّةً، لَيْسَ فِيهَا مَنَارٌ هُدَى، وَ لَا عِلْمٌ يُرَى).

امام (علیه السلام) با این ویژگی ها تمام شرایط و اوضاع حکومت بنی امیه را ترسیم کرده و پایان آن را نشان داده؛ گویی در این دوران تاریک هشتاد ساله، می زیسته است و همه چیز را به رأی العین دیده، حکومتی که از قانون خدا پیروی می کرد، نه بهایی برای ارزش های اسلامی قائل بود و نه قوانین اسلامی را به رسمیت می شناخت. حکومتی خود کامه، ظالم، بی منطق و مملو از فتنه ها که نمایانگر عصر جاهلیت بود. حکومتی که حتی به مصالح و منافع مادی خویش نمی اندیشید و آن قدر ظلم و ستم در این دوران هشتاد سال مرتکب شد، که در تاریخ بشریت کم نظیر است.

آری! امام همه اینها را برای مسلمانان پیش بینی کرد و هشدار داد. تعبیر به «أَرْبَابَ سُوءِ بَعْدِي» اشاره لطیفی به این حقیقت است که، شما که به

۱. «شوهاء» از ماده «شوه» (بر وزن قوم) به معنای زشتی است و «شوهاء» به معنای زشت و قبیح است.

۲. «مخشیه» به معنای مخوف از ماده «خشیت» به معنای خوف گرفته شده است.

حکومت اسلامی و انسانی عادلانه من تن ندادید و در حفظ و دفاع از آن کوتاهی کردید باید در انتظار چنین زمامداران و حُکام سوئی بوده باشید. بعضی از «شارحان نهج البلاغه» مطلبی نقل کرده اند که نشان می دهد بنی امیه با گروهی از مردم واقعاً به صورت برده و غلام رفتار می کردند، تا آنجا که در «شرح نهج البلاغه تستری» آمده است که آنها بسیاری از مسلمین را به بردگی گرفتند و به گردن آنها مهر بردگی می زدند و در کف دست های آنها علامتی می گذاشتند.^۱

نکته ها

۱- ویژگی های فتنه!

«فتنه» واژه ای است که همه از آن وحشت دارند و نتیجه آن را شوم و ناگوار می دانند، ولی فتنه چیست؟ و نشانه های آن کدام است؟ امام (علیه السلام) در این خطبه، هم نشانه های فتنه را بیان فرمود و هم تعریف آن را با تکیه بر این نشانه ها، روشن ساخته است.

فتنه به حوادث پیچیده ای می گویند که ماهیت آن روشن نیست؛ ظاهری فریبنده دارد و باطنی مملو از فساد؛ جوامع انسانی را به بی نظمی، تباهی، عداوت، دشمنی، جنگ و خونریزی، و فساد اموال و اعراض می کشاند. و از همه بدتر این که قابل کنترل نیست.

غالباً، در ابتدا چهره حق به جانبی دارد و ساده اندیشان را به دنبال خود می کشاند و تا مردم از ماهیت آن آگاه شوند، ضربات خود را بر همه چیز وارد ساخته است.

فتنه ها، هیچ قانونی را به رسمیت نمی شناسند؛ ممکن است در یک شهر همه چیز را به آتش کشد و در کنار آن شهر دیگری باشد که در امان بماند. فتنه همان گونه که امام (علیه السلام) در فراز بالا بیان فرمود، مانند

۱. شرح نهج البلاغه تستری، جلد ۶، صفحه ۱۰۶.

گردباد است که همه چیز را با خود می چرخاند و می برد و گاه دیده شده گردبادهای سنگین، انسانها، حتی اتومبیل را از جا کنده و به آسمان برده و به هر سو پرتاب می کنند!! فتنه ها نیز با شخصیت های بزرگ اجتماعی، دینی، علمی و سیاسی و با اموال مردم و سرمایه های جامعه، همین کار را می کند.

می دانیم گردبادهای بر اثر وزش دو جبهه قوی باد در دو جهت مخالف، پیدا می شود؛ یعنی دو جبهه مخالف در هم می پیچند و به گرد هم می گردند و گردباد را به وجود می آورند؛ فتنه ها نیز بیشتر از اختلافات بر می خیزد؛ آنگاه که دو جناح، بی فکر و بی مطالعه، بی رحمانه به جان هم می افتند، فضای جامعه را تیره و تار می سازند، نتیجه اش آن است که گردبادهای حوادث و ناامنی، همه چیز را از بیخ و بن می کند و نابود می سازد!

به همین دلیل، در برابر حوادث اجتماعی باید خوش بینی ها را تا حدی کنار گذاشت و درباره کسانی که روی صحنه و پشت صحنه هستند، دقت کرد و سوابق آنها را بررسی نمود و اگر فتنه ای در کار است، مردم را با خبر ساخت و این وظیفه اندیشمندان هر جامعه است.

جنگ هایی که در دوران حکومت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به وقوع پیوست، هر کدام نمونه بارزی از فتنه بود؛ در «جنگ جمل»، «عایشه» همسر پیامبر (صلی الله علیه وآله) را بر شتر سوار کردند و دو نفر از صحابه پیامبر - که سوابق نسبتاً خوبی در اسلام داشتند - بر اثر هوا و هوس و وسوسه های شیطان آتش فتنه را بر افروختند و نخستین بانگ اختلاف را در امت اسلامی سر دادند؛ در این میان، نزدیک به بیست هزار نفر از مسلمانان در این آتش فتنه سوختند و خانه های زیادی ویران شد. تا آن که با تدبیر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آتش فتنه خاموش گشت.

فتنه «شامیان» و «جنگ صفین» و ادّعی‌های واهی خونخواهی عثمان و بر سر نیزه کردن قرآن‌ها نمونه دیگری از این فتنه‌ها بود و هنوز شعله آن خاموش نشده بود، فتنه سومی از آن برخاست! گروهی از متنسکان جاهل و متعبدان بی فکر، زیر پوشش «حکم فقط حکم خداست»^۱ آتش جنگ نهروان را برافروختند.

دقت در این نمونه‌های عینی، می‌تواند تمام ویژگیهای فتنه را که امام (علیه السلام) در این خطبه بیان کرده، عملاً به انسان بیاموزد.

۲- حکومت جنایت بار بنی امیه

همان گونه که امام (علیه السلام) در خطبه بالا فرموده، بنی امیه سخت ترین و خطرناکترین فتنه‌ای بود که دامان مسلمانان را در آغاز اسلام گرفت و تمدن اسلامی را دگرگون ساخت و چهره حکومتی خونخوار، مستبد و بی منطق به حکومت اسلامی داد.

بنی امیه از دودمان «امیه بن عبد شمس بن عبد مناف» (جدّ اعلاّی بنی امیه) می‌باشند.

«ابوسفیان» که از نواده‌های امیه است، سرسخت ترین دشمن اسلام بود و آتش افروز اصلی بسیاری از جنگ‌های عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) محسوب می‌شود، که تا آخرین نفس آنچه می‌توانست برای نابودی اسلام تلاش و کوشش کرد، ولی نقشه‌های او به لطف پروردگار نقش بر آب شد و سرانجام در نهایت ذلت، تسلیم سپاه نیرومند اسلام گردید و چون ظاهراً اسلام آورده بود، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از جنایات او صرف نظر کرد، ولی معروف این است که تا آخر عمر در باطن ایمان نیاورد.

«ابن ابی الحدید» از «شعبی» (یکی از معاریف تابعین است) نقل می‌کند: هنگامی که «عثمان» به حکومت رسید «بنی امیه» به خانه او آمدند و خانه پُر

شد؛ سپس در خانه را بستند، ابوسفیان که در آن روز نابینا بود رو به آنها کرد و گفت: «آیا شخصی غیر از شما بنی امیه در اینجا حضور دارد؟» گفتند: «نه!» سپس این جمله مشهورش را بیان کرد: «يَا بَنِي أُمَيَّةَ تَلَفُّوْهَا تَلَفُّفُ الْكُرَةِ! فَوَالَّذِي يَخْلِفُ بِهِ أَبُو سُفْيَانَ! مَا مِنْ عَذَابٍ، وَ لَا حِسَابٍ، وَ لَا جَنَّةٍ، وَ لَا نَارٍ، وَ لَا بَعْثٍ، وَ لَا قِيَامَةٍ؛ ای بنی امیه! گوی خلافت را بر بایید (و آن را در میان خود نگهدارید) قسم به کسی که ابوسفیان به او سوگند می خورد (گویا اشاره به بتها است!) نه عذابی در کار است و نه حسابی و نه بهشت و دوزخی و نه رستاخیز و قیامتی». ^۱ همان سخنی که نظیر آن را «معاویه» در داستان «مغیره» و «یزید» در اشعار معروفش بعد از مشاهده سربریده امام حسین (علیه السلام) بیان کرد.

دانشمندان اهل سنت و شیعه، کتب و مقالات فراوانی درباره جنایات و زشتی های حکومت بنی امیه نگاشته اند که نشان می دهد آنچه در روایات اسلامی قبل از این حکومت ظالم و جائز، پیش بینی شده - که بنی امیه آفت این امتند - عین حقیقت است.

در اینجا کافی است به گوشه ای از کلمات بعضی از بزرگان اهل سنت اشاره کنیم.

مرحوم «مُغْنِيه» در شرح «نَهْجِ الْبَلَاغَةِ» از «طه حسین» در کتاب «مَرَأَةُ الْإِسْلَام» چنین نقل می کند که: معاویه خلافت را تبدیل به سلطنت کرد و آن را در فرزندان خود موروثی نمود؛ اموری که قرآن آنها را تحریم کرده بود مباح شمرد... سپس پی در پی بر ضد کتاب و سنت قیام کرد؛ چرا که گناه، همیشه دعوت به گناه دیگر می کند و انسان دنیا پرست هرگز سیر نمی شود. خداوند در قرآن مجید، حرم مکه را محترم شمرد و پیامبر (صلی الله علیه وآله) حرم مدینه را بر آن افزود؛ ولی بنی امیه هم احترام مکه را هتک

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحه ۵۳.

کردند و هم احترام مدینه را! در آغاز «یزید بن معاویه» مدینه را (به خاطر این که اهل آن در برابر حکومت یزید تسلیم نشده بودند) مباح شمرد و به لشکریان خود اجازه داد که سه روز هر چه را در آن است، غارت کنند (نوامیس مردم مدینه نیز در این سه روز در امان نبود) سپس «عبدالملک بن مروان» به «حجاج» اجازه داد که هتک احترام مکه کند... همه اینها به خاطر آن بود که سرزمین های مقدّس را مجبور به تسلیم کنند و «ابن زیاد» هتک احترام خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) را نمود و امام حسین (علیه السلام) و فرزندان و برادرانش را به قتل رسانید و دختران پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به اسارت گرفت و اموال مسلمین بازیچه دست خلفای بنی امیه شد، هرگونه که خود می خواستند آن را صرف می کردند، نه آن گونه که خدا می خواست.^۱

همین نویسنده معروف، در تعبیر دیگری در مقایسه علی (علیه السلام) با معاویه می گوید: «چه می گویی درباره مردی که برادرش «عقیل بن ابی طالب» برای گرفتن کمک نزد او آمد و او به فرزندش حسن (علیه السلام) گفت هنگامی که بیت المال را تقسیم کردم، عمویت را به بازار ببر و لباس و کفش تازه ای برای او بخر و چیز بیشتری از بیت المال به او نداد؛ ولی همین «عقیل»، هنگامی که ناراضی و عصبانی به شام نزد «معاویه» آمد صد هزار (درهم یا دینار) از بیت المال مسلمین به او بخشید.»^۲

درباره جنایات بنی امیه و تغییراتی که در حکومت اسلامی ایجاد کردند و فجایع زندگی آنها، فهرست نسبتاً کاملی را در جلد سوم همین کتاب ذیل خطبه ۷۷ به طور مستند آورده ایم، که مطالعه آن هر خواننده منصفی را در وحشت فرو می برد.

۱. مرآة الاسلام، صفحه ۲۶۸، چاپ سال ۱۹۵۹ م.

۲. مجموعه آثار طه حسین، جلد ۴، صفحه ۴۸۹.

با این همه به راستی جای تعجب است! که هنوز بعضی از غافلان اصرار دارند معاویه، سردمدار بنی امیه را در اعمالش تبرئه کنند؛ به عنوان اینکه مجتهد بوده و بر مجتهد گناهی نیست! سخنی که با هیچ منطق و میزان عقلی تناسب ندارد و اگر بنا شود بدترین جنایات تاریخ را این گونه توجیه کنیم، دیگر جنایت کاری در سراسر تاریخ باقی نمی ماند!!

بخش سوم

نَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ مِنْهَا بِمَنْجَاهٍ، وَ لَسْنَا فِيهَا بِدُعَاءٍ، ثُمَّ يُفَرِّجُهَا اللَّهُ عَنْكُمْ
 كَتَفْرِيجِ الْأَدِيمِ: بِمَنْ يَسُومُهُمْ خَسْفًا، وَ يَسُوقُهُمْ غُنْفًا، وَ يَسْقِيهِمْ بِكَأْسِ
 مُصَبَّرَةٍ لَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا السَّيْفَ، وَ لَا يُحْلِسُهُمْ إِلَّا الْخَوْفَ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَدُّ
 قُرَيْشٌ - بِالذُّنْيَا وَ مَا فِيهَا - لَوْ يَرَوْنِي مَقَامًا وَاحِدًا، وَ لَوْ قَدَرَ جَزْرٌ جَزُورًا،
 لِأَقْبَلَ مِنْهُمْ مَا أَطْلَبُ الْيَوْمَ بَعْضَهُ فَلَا يُعْطُونِيهِ!

ترجمه

هنگامی که آن فتنه های کور و تاریک و ظلمانی روی آورد، ما اهل بیت
 از آن برکناریم و در آن زمان دعوت به حکومت نمی کنیم؛ (این فتنه ها
 همچنان ادامه نمی یابد) و بعد از مدتی خداوند آنها را از شما جدا
 می سازد؛ همچون جدا کردن پوست از گوشت! این کار به وسیله کسانی
 انجام می شود که ذلت را بر آنها تحمیل می کنند و آنها را (به سوی مرگ و
 نیستی) می رانند و جام تلخ بلا را در کامشان فرو می ریزند؛ جز ضربه
 شمشیر، چیزی به آنها نمی دهند و جز لباس ترس و وحشت بر آنها
 نمی پوشانند! در آن زمان، قریش دوست دارد، دنیا و آنچه را در دنیاست از
 دست بدهد، تا یکبار دیگر مرا ببیند (و رهبری مرا بپذیرد) هر چند زمان آن
 کوتاه باشد، به اندازه کشتن شتری، تا چیزی را از آنها بپذیرم که امروز کمی
 از آن را می خواهم و آنها نمی دهند.

شرح و تفسیر

انتقام شدید الهی از بنی امیه

امام (علیه السلام) در قسمت پایانی این خطبه، خبرهای تازه ای از حوادث تلخ و شیرین آینده می دهد و نخست می فرماید: «هنگامی که آن فتنه های کور و تاریک و ظلمانی روی آورد، ما اهل بیت از آن برکناریم و در آن زمان دعوت (به حکومت) نمی کنیم». (نَحْنُ أَهْلُ الْاَيْتِ مِنْهَا بِمَنْجَاةٍ^۱، وَكَسْنَا فِيهَا بِدْعَاءً).

در تفسیر این جمله، در میان «مفسران نهج البلاغه» گفتگوهایی شده است؛ زیرا به یقین، فتنه ها از نظر عینیت خارجی، دامن اهل بیت (علیهم السلام) را گرفت که شهادت امام حسین (علیه السلام) و یارانش یکی از نمونه های روشن آن بود؛ بنابراین، برکناری اهل بیت از فتنه های آن دوران، به معنای این است که مسئولیت آن فتنه ها متوجه آنان نبود؛ بلکه متوجه مردمی بود که رهبری اهل بیت را رها کردند و به بازماندگان دوران کفر و شرک و جاهلیت پیوستند. جمله «وَ كَسْنَا فِيهَا بِدْعَاءً؛ ما در آن فتنه دعوت کننده نیستیم» نیز قرینه ای بر این معنا است؛ چرا که وقتی اهل بیت، به حکم اجبار خاموش باشند و هیچ گروهی را تشویق به کاری نکنند، مسئولیت آن را بر عهده نخواهند داشت.

سپس امام (علیه السلام) به آنها بشارت می دهد که این فتنه ها برای همیشه ادامه نمی یابد بلکه: «بعد از مدتی خداوند آن را از شما جدا می سازد، همچون جدا کردن پوست از گوشت!» (ثُمَّ يُفَرِّجُهَا^۲ اللَّهُ عَنْكُمْ كَتَفْرِيحِ الْأَدِيمِ^۱).

۱. «مَنْجَاةً» از ماده «نجات» به معنای زمین مرتفعی است که سیل آن را فرا نمی گیرد و سپس به هر مکانی که سبب نجات بشود، «منجاة» اطلاق شده است؛ ولی گاه به معنای محل برکنار بودن از دخالت در امری نیز، آمده است. و در خطبه فوق به همین معنا است؛ یعنی اهل بیت هیچ نقشی در حکومت، در عصر بنی امیه نداشتند و تمام وزر و وبال آن متوجه خود آنان بود.

۲. «یفرج» از ماده «فَرَجَ» به معنای گشایش است، خواه گشایش در مکان باشد، یا در مسائل معنوی و مشکلات و در خطبه بالا به معنای جدا شدن چیزی از چیزی است.

این تشبیه اشاره به این است که فتنه بنی امیه در آن زمان به طور کامل خاموش می شود و پایان می گیرد؛ زیرا هنگامی که پوست را از گوشت جدا می کنند ذره ای از پوست را بر گوشت رها نمی سازند و شکل و قیافه حیوان ذبح شده به طور کامل دگرگون می شود.

اما این کار به دست چه کسانی انجام می شود و چگونه صورت می گیرد؟ امام (علیه السلام) در ادامه این سخن اشاره سربسته ای به آن کرده چنین می فرماید: «این کار به وسیله کسانی انجام می شود که خواری را بر آنها تحمیل می کنند و آنها را (به سوی مرگ و نیستی می رانند) و جام تلخ بلا را در کامشان فرو می ریزند؛ جز ضربه شمشیر چیزی به آنها نمی دهند و جز لباس ترس و وحشت بر آنها نمی پوشانند!» (بِمَنْ يَسُوْمُهُمْ خَسْفًا، وَ يَسُوْفُهُمْ عَنَفًا، وَ يَسْقِيهِمْ بِكَأْسٍ مُّصَبَّرَةٍ لَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا السَّيْفَ، وَ لَا يُحْلِسُهُمْ إِلَّا الْخَوْفَ).

تعبیر به «مُصَبَّرَةٌ» که از ریشه «صبر» گرفته شده و می دانیم «صَبْرٌ» (بر وزن خشن) گیاهی است بسیار تلخ، اشاره به این است که «بنی امیه» در حکومت «بنی عباس» تلخ ترین و ناگوارترین زندگی ها را خواهند داشت و جمله «لَا يُعْطِيهِمْ...» تأکیدی است بر این معنا که هر کدام از «بنی امیه» در چنگال «بنی عباس» گرفتار شوند، از دم شمشیر گذرانده خواهند شد و آنها که موفق به فرار شوند، در ترس و وحشت عمیقی خواهند بود!!

۱. «أدیم» به معنای پوست است.

۲. «خَسْفٌ» به معنای پنهان گشتن، مخفی شدن و فرو بردن است و به تناسب، به معنای ذلت نیز آمده است و در خطبه بالا به همین معنا است.

۳- «يُحْلِسُ» از ماده «حَلَسَ» (بر وزن فلس) به معنای پوشاندن است و به حُلَى که بر حیوان می پوشانند، «حلس» (بر وزن حرص) اطلاق می شود.

در پایان این فراز می فرماید: «در آن زمان قریش (اشاره به گروه بنی امیه است) دوست دارد، دنیا و آنچه را در دنیا است از دست بدهد، تا یک بار دیگر مرا ببیند (و رهبری مرا بپذیرد) هر چند زمان آن کوتاه باشد، به اندازه کشتن شتری، تا چیزی را از آن ها بپذیرم که امروز کمی از آن را می خواهم ولی نمی دهند». (فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَدُّ قُرَيْشٌ بِالذُّنْيَا وَ مَا فِيهَا - لَوْ يَرَوْتَنِي مَقَاماً وَاحِداً، وَ لَوْ قَدَرَ جَزْرٌ جَزُورٌ، لَأَقْبَلَ مِنْهُمْ مَا أَطْلَبُ الْيَوْمَ بَعْضَهُ فَلَا يُعْطُونِيه!).

گر چه ظاهر عبارات بالا به خوبی نشان می دهد که پیش بینی امام (علیه السلام) مربوط به نابود شدن بنی امیه به وسیله بنی عباس است، ولی بعضی از «مفسران نهج البلاغه» این احتمال را تقویت کرده اند که این جمله ها ناظر به حکومت حضرت مهدی (علیه السلام) می باشد، که با ظهورش بساط ظلم و ستم برچیده می شود؛ ولی این احتمال بسیار بعید به نظر می رسد؛ زیرا: اولاً، بنی امیه در آن زمان به صورت یک گروه مشخص نخواهند بود و ثانیاً، با ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) که برنامه های علوی را به طور کامل اجرا می کند، دیگر جایی برای این باقی نمی ماند که آنها آرزوی حکومت علی (علیه السلام) را کنند و به تعبیری دیگر: این آرزو از قبیل تحصیل حاصل است.

به هر حال، تاریخ به خوبی نشان می دهد که آنچه امام (علیه السلام) فرموده بود، به طور کامل واقع شد؛ از جمله حدود هشتاد سال بعد هنگامی که «مروان بن محمد» آخرین خلیفه «بنی امیه» سالهای پایانی حکومت خود را می گذرانید، باخبر شد که «عبدالله بن علی» از نوادگان «ابن عباس» و از فرماندهان لشکر «بنی عباس» به سرزمین «موصل» آمده؛ او برای مقابله با

۱. «جَزُورٌ» از ماده «جَزَرَ» (بر وزن جذب) به معنای سر بریدن و نحر کردن حیوان است و «جَزُورٌ» به شتری گفته می شود که آن را نحر کرده باشند. این واژه به معنای فروکش کردن آب دریا و مانند آن نیز آمده است.

آنها با لشکرش حرکت کرد، هنگامی که پرچم لشکر دشمن را دید، این جمله را بر زبان جاری ساخت: «ای کاش علی بن ابی طالب زیر این پرچم بود نه این جوان عباسی!»^۱

و عجب تر این که هنگامی که «ابوالعبّاس سفّاح» نخستین خلیفه عبّاسی بر تخت قدرت نشست، دستور داد آن قدر از «بنی امیّه» کشتار کنند، که به شمار در نمی آید و حتّی دستور داد قبرهای بنی امیّه را شکافتند و مردگان آن ها را از گور درآوردند و سوزاندند. و به این ترتیب، هیچ کس از زندگان آنها سالم نماند مگر آنانی که به «اندلس» فرار کرده بودند. حتّی نوشته اند «سفّاح» خشونت را به آنجا رسانید که دستور داد کُشتگان «بنی امیّه» را پیش روی سگها اندازند، تا گوشت آنها را بخورند.^۲

و اساساً لقب «سفّاح» (خونریز) که به نخستین خلیفه عبّاسی داده شده، به خاطر کشتار وسیع و بی حسابی است که از بنی امیّه کرد.^۳

ناگفته پیدا است فرجی را که امام (علیه السلام) اشاره می کند، تنها در زمان فترت بین حکومت بنی امیّه و بنی عبّاس بود؛ یا به تعبیر دیگر؛ مربوط به زمانی است که بنی عبّاس قدرت چندانی پیدا نکرده بود، زیرا بعد از آن که پایه های قدرت آنان محکم شد، آنها نیز به ظلم و ستم پرداختند و دوران تاریک دیگری به مسلمانان روی آورد.

نکته ها

۱- آن که گریزد ز خراجات شام!

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۷، صفحه ۵۷.

۲. تتمّة المنتهی، صفحه ۱۵۶.

۳. دائرة المعارف اعلمی، جلد ۱۰، صفحه ۴۰۵.

این تجربه تاریخی کراراً تکرار شده است، که افرادی از پذیرش حق، با کرامت و عزت سرباز زدند، سرانجام با خواری و ذلت باطل را پذیرا شدند؛ و نمونه روشن آن، مردم «عراق» در عصر علی (علیه السلام) بودند. رهبری پیشوایی عادل آگاه، دلسوز و مهربان که حتی در میدان جنگ، از دلسوزی و مهربانی فروگذاری نمی کرد، نپذیرفتند و هر روز با بهانه ای از اطاعت فرمان او سرباز زدند؛ قلب او را ملامت از خون کردند و هر زمان با ندانم کاری و حتی خیانت ها، امواج تازه ای از غم و اندوه بر روح پاک او فرستادند. ولی چیزی نگذشت، آن ها که «از خراج عادلانه شام گریخته بودند، بارکش غول بیابان شدند».

بی رحمانی بی منطق، سنگدلانی کوردل، بر آنها مسلط گشتند؛ که نه بر صغیرشان رحم کردند و نه بر کبیرشان. همه چیز آنها را به تاراج بردند و روز روشن را بر آنها شب ظلمانی ساختند؛ آرزو داشتند یک لحظه از حکومت علی (علیه السلام) باز گردد؛ ولی هیئات!

آری! همان گونه شد که خود امام (علیه السلام) در خطبه ۲۸ بیان فرموده: «آن کس که از حق سود نگیرد، زیان باطل دامانش را خواهد گرفت و آن کس که نور هدایت او را به راه راست نبرد، ظلمت گمراهی او را به وادی هلاکت می کشاند».

به راستی این فصل از تاریخ اسلام، مملو از درس های عبرت است؛ از یک سو سرنوشت آنها که با امیرمؤمنان (علیه السلام) وفا نکردند، فوق العاده عبرت انگیز است! و از سوی دیگر، داستان بنی امیه بعد از علی (علیه السلام) پر از درس های عبرت است!

«مسعودی» مورخ مشهور، نقل می کند: «حجاج حاکم کوفه و بصره (در دوران عبدالملک بن مروان) بیست سال فرمانروایی کرد؛ تعداد کسانی را که در این مدت در زیر شکنجه های دژخیمان او جان سپردند یا با شمشیر

کشته شدند، یکصد و بیست هزار نفر بود. و این آمار مربوط به غیر از کسانی است که در جنگ های او کشته شدند.^۱

«ابن قتیه» در «الامامة و السياسة» می نویسد: «حجاج همراه دویست نفر مسلح که شمشیرها را زیر لباس پنهان کرده بودند، وارد مسجد بصره شد، و به آنها دستور داد که اگر من برای مردم سخنرانی کردم و آنها مرا سنگباران کردند، من به علامت هجوم عمامه را از سر بر می دارم؛ شما شمشیرها را از نیام بکشید و به هر کس دست یابید، او را از دم شمشیر بگذرانید!

این جریان تحقق یافت و بعد از آن فکر «حجاج» گفت از طرف «عبدالملک» به حکمرانی شهر شما منصوب شده ام، مردم بصره که سابقه زشت او را می دانستند او را سنگباران کردند، اما او عمامه از سر برداشت و همراهان او شمشیرها را از غلاف بیرون آوردند و به جان مردم افتادند. هر کس از در مسجد بیرون می رفت او را گردن می زدند؛ ناچار گروهی به داخل مسجد برگشتند، ولی آنها را یکی بعد از دیگری از دم شمشیر گذراندند، به گونه ای که جوی خون از در مسجد سرازیر شد و به بازار رسید!^۲

این نمونه ای از سرنوشت مردمی بود که با علی (علیه السلام) آنچنان معامله کردند.

۲- سرنوشت عبرت انگیز بنی امیه!

بنی امیه نیز سرنوشتی بدتر از مردم عراق در حکومت بنی عباس پیدا کردند. تا آنجا که می نویسند: یکی از فرمانروایان بنی عباس نود نفر از سران بنی امیه را در مجلس خود حاضر کرد؛ دستور داد با عمودهای آهنین

۱. مروج الذهب، جلد ۳، صفحه ۱۶۶.

۲. الامامة و السياسة، جلد ۲، صفحه ۳۲.

جمع‌های آنها را شکستند و آنها را نیمه جان در وسط مجلس انداختند؛ سپس دستور داد، سفره غذا بر پیکر آنها گستراند و غذا حاضر کردند و او (و دستیارانش) بر جنازه‌های نیمه جان آنها که ناله می‌کردند، نشستند و غذا خوردند! ^۱

آنها حتی بر کودکان «بنی امیه» و مردگان آنها رحم نکردند. تا آنجا که همان «عبدالله بن علی» در ایام «سَفَّاح» (نخستین خلیفه عباسی) به نبش قبور بنی امیه پرداخت؛ از جمله جنازه «هشام بن عبدالملک» را از قبر بیرون آوردند و آتش زدند و همچنین جسد «ولید بن عبدالملک» و «یزید بن معاویه» - که فقط استخوانی از او باقی مانده بود - و اجساد دیگر را در تمام شهرها از قبرها بیرون کشیدند و سوزاندند ^۲ و سرانجام به سراغ قبر «معاویه» رفتند، اما در آن جز مستی خاک و غبار چیزی ندیدند! ^۳

۱. کامل ابن اثیر، جلد ۵، صفحه ۴۳۰.

۲. مروج الذهب، جلد ۳، صفحه ۲۰۷.

۳. کامل ابن اثیر، جلد ۵، صفحه ۴۳۰.

نهج البلاغه

خطبه ۹۴

خطبه ۹۴^۱

و من خطبه له (علیه السلام)

و فیها یصف الله تعالی ثم ینبئ فضل الرسول الکریم و أهل بیته ثم یعظ
الناس

۱. سند خطبه: نویسنده «مصادر نهج البلاغه» معتقد است آنچه در اینجا آمده بخشی از خطبه مشهوری است که آغاز آن: «أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الْمُنْفَرِدِ...» بوده است که مرحوم «کلینی» در کتاب «کافی» بعد از آن که بخشی از این خطبه را در مورد توحید نقل کرده چنین می گوید: «این خطبه از خطبه های مشهوری است که در میان مردم دست به دست می گشت» (کافی، جلد اول، صفحه ۱۳۶).

مرحوم «صدوق» می افزاید: «به فرموده امام صادق (علیه السلام) این خطبه را امیرمؤمنان علی (علیه السلام) هنگامی بیان کرد که می خواست برای دومین بار مسلمانان را برای جنگ با معاویه آماده کند». (توحید صدوق، صفحه ۴۱، باب التوحید و نفی التشبیه، حدیث ۳).

«ابن عبدربه مالکی» نیز در کتاب «عقد الفرید» آن را در جلد چهارم با کمی تفاوت تحت عنوان «خطبه الغراء» آورده است. نویسنده مصادر بعد از نقل مطالب بالا می گوید: «مطابق روایت «ابن عبدربه» سخنی از اهل بیت در این خطبه نیامده است؛ شاید دست امانتداری! آن را حذف نموده، آن گونه که «خطبه شقیه» را از کتاب «عقد الفرید» حذف کرده است؛ در حالی که ثابت کردیم «خطبه شقیه» در «عقد الفرید» وجود داشته». به هر حال، (بسیاری از) کسانی که این خطبه را نقل کرده اند قبل از «سید رضی» می زیسته اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۱۸۵).

امام (علیه السلام) در این خطبه صفات خداوند، سپس فضیلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و اهل بیت گرامی آن حضرت را بیان کرده، آنگاه مردم را موعظه می کند.

خطبه در یک نگاه

این خطبه عمدتاً بر چهار محور دور می زند: نخست، بیان بخشی از صفات خداوند متعال است.

سپس، اشاره ای به آفرینش انبیا از صُلب آدم (علیه السلام) می کند. در محور سوم، اشاره ای به پیدایش پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از نسل پاکان و نیکان می کند و بخشی از فضایل و اوصاف برجسته آن حضرت را شرح می دهد و عترت گرامی او را می ستاید. و در آخرین محور، اندرزهای مؤثر و بیدارگر در عبارت های کوتاهی به مخاطبان می دهد.

بخش اول

فَتَبَارَكَ اللهُ الَّذِي لَا يَبْلُغُهُ بُعْدُ الْهَمَمِ، وَلَا يَنَالُهُ حَدَسُ الْفِطَنِ، الْأَوَّلُ
الَّذِي لَا غَايَةَ لَهُ فَيَنْتَهِي، وَلَا آخِرَ لَهُ فَيَنْقُضِي.

ترجمه

پربرکت است خداوندی که افکار بلند، به اوج معرفت او راه نمی یابد و گمان زیرکان به مقام والایش نمی رسد، آغازی است که نهایی ندارد تا به آن رسد، و آخری ندارد تا پایان گیرد و سپری شود.

شرح و تفسیر

هیچ فکری به اوج معرفتش نمی رسد!

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه - مانند بسیاری از خطبه های دیگر - نخست به مدح و ثنای پروردگار می پردازد، تا بهترین آغاز برای سخن باشد و دلها را آماده برای سخنان آینده کند. در این چند جمله، چهار وصف از اوصاف الهی را بیان می فرماید که در حقیقت به یک وصف باز می گردد (و شبیه آن در نخستین خطبه نهج البلاغه در آغاز جلد اول این کتاب گذشت). می فرماید: «پربرکت است خداوندی که افکار بلند، به اوج معرفت او راه نمی یابد و گمان زیرکان به مقام والایش نمی رسد». (فَتَبَارَكَ اللهُ الَّذِي لَا يَبْلُغُهُ بُعْدُ الْهَمَمِ، وَلَا يَنَالُهُ حَدَسُ الْفِطَنِ).

«خداوندی که آغازی است که نهایت ندارد تا به آن رسد و آخری ندارد تا پایانی برای او باشد و سپری شود». (الأوّل الذی لا غایة له فینتهی، و لا آخر له فینقضی).

تمام این اوصاف چهارگانه، اشاره به نامحدود بودن ذات او در هر جهت می‌کند؛ ذاتی که از نظر عظمت و علم و قدرت و آغاز و انجام نامحدود است: نه در فکر محدود انسانها می‌گنجد و نه با گمانه زنی های زیرکان درک می‌شود، نه اولی دارد، نه آخری، نه هدفی برای ذات او است و نه غایتی؛ چرا که کمال مطلق است و هستی نامحدود و بی پایان.

در عین حال، این اوصاف چهارگانه از زاویه های مختلفی به این حقیقت می‌نگرد: در جمله اول، سخن از این است که افکار بلند انسانی و اراده های قوی و نیرومند هر اندازه تلاش و کوشش کند و مقدمه چینی نماید، به کنه معرفت او نمی‌رسد!

ولی در جمله دوم، اشاره به حدس و گمان و انتقال های دفعی و سریع فکری می‌کند که در بسیاری از مسائل زندگی ممکن است راه گشا باشد؛ می‌فرماید: حدس زیرکان نیز در اینجا کارآیی ندارد!

در جمله سوم، اشاره به این می‌کند که خداوند بر خلاف موجودات امکانیه - که هدف و مقصدی برای وجود آنهاست و هنگامی که به آن رسیدند و رسالت وجود خویش را ایفا کردند، پایان می‌گیرند - نیست؛ در واقع، چیزی در بیرون هستی بی پایان او وجود ندارد، تا به آن برسد.

و در آخرین جمله، اشاره به این می‌کند که او آخری است که هرگز به پایان نمی‌رسد. به تعبیر دیگر: او آغاز و انجام هستی است، اما نه آغازی که روزی به پایان رسد و نه انجामी که روزی سپری شود؛ زیرا، این اوصاف در او به معنای نامتناهی بودن و ازلیت و ابدیت است.

ممکن است معنای اخیر در بدو نظر چنین نباشد؛ ولی با توجه به جمله قبل و جمله ای مشابه آن در نهج البلاغه، مانند خطبه ۸۵، آنچه گفتیم بسیار نزدیک به نظر می رسد.

به هر حال، افکار محدود انسانها هرگز به کنه هستی آن کمال مطلق نمی رسد و معرفت ما از ذات پاک و صفات او، تنها یک معرفت اجمالی است که هر قدر روح انسان پاکتر و اندیشه، قوی تر گردد، این معرفت اجمالی رو به کمال می رود؛ هر چند هیچ گاه به معرفت تفصیلی نخواهند رسید.

بخش دوم (و منها فی وصف الانبیاء)

بخش دیگری از این خطبه که بیان صفات پیامبران را می کند.

فَاسْتَوَدَعَهُمْ فِي أَفْضَلِ مُسْتَوْدَعٍ، وَ أَقْرَهُمْ فِي خَيْرِ مُسْتَقَرٍّ، تَنَاسَخْتَهُمْ
كَرَائِمِ الْأَصْلَابِ إِلَى مُطَهَّرَاتِ الْأَرْحَامِ؛ كُلَّمَا مَضَى مِنْهُمْ سَلْفٌ، قَامَ مِنْهُمْ
بَدِينِ اللَّهِ خَلْفٌ.

ترجمه

خداوند پیامبران را در برترین جایگاه قرار داد و در بهترین مکان مستقر ساخت و پیوسته آنها را از اصلاب با ارزش (پدران) به ارحام پاک (مادران) منتقل نمود؛ هر زمان یکی از آنها بدرود حیات گفت، دیگری برای پیشبرد آیین خدا به جای او برخاست!

شرح و تفسیر

موقعیت ممتاز پیامبران

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه، اشاره به پیامبرانی می کند که در طول تاریخ بشریت یکی بعد از دیگری ظاهر شدند، تا بحث توحید را با بحث نبوت تکمیل کند. قرائن به خوبی نشان می دهد که در میان این بخش و بخش اول خطبه، قسمت هایی حذف شده است و اینها، همه گزیده هایی است از خطبه طولانی تری که امام بیان فرموده است.

به هر حال، این بخش در واقع اشاره به چند نکته مهم دارد: نخست اینکه، سلسله پیامبران، تاریخ بشریت را زیر پوشش خود قرار داده و یکی

بعد از دیگری به وظیفه ارشاد بر می خاستند و دیگر اینکه، همه آنها هدف واحدی را دنبال می کردند و نکته سوم، اینکه همواره در صلب پدران با فضیلت و ارحام مادران پاک پرورش یافتند.

می فرماید: «خداوند آنها را در برترین جایگاه، قرار داد و در بهترین مکان مستقر ساخت». (فَاسْتَوَدَعَهُمْ فِي أَفْضَلِ مُسْتَوْدَعٍ، وَأَقْرَهُمْ فِي خَيْرِ مُسْتَقَرٍّ). سپس به شرح این مجمل پرداخته، می فرماید: «پیوسته اصلاّب با ارزش (پدران) آنها را به ارحام پاک (مادران) منتقل نمود» (تَنَاسَخْتَهُمْ كِرَامِ الْأَصْلَابِ إِلَى مُطَهَّرَاتِ الْأَرْحَامِ).

در واقع «أَفْضَلِ مُسْتَوْدَعٍ» همان صلب پدران با فضیلت است و «خَيْرِ مُسْتَقَرٍّ» همان ارحام مادران پاک دامن می باشد.

سپس به استمرار رسالت انبیا و تداوم آن اشاره کرده، می فرماید: «هر زمان یکی از آنها بدرود حیات گفت، دیگری برای پیشبرد آیین خدا به جای او برخاست». (كُلَّمَا مَضَى مِنْهُمْ سَلْفٌ، قَامَ مِنْهُمْ بَدِيلٌ لِيُخَلِّفَهُ).

در حقیقت باغستان زندگی انسانها هیچ گاه از شجره طیبه و درخت پر بار وجود آنان خالی نمانده؛ و همواره انسانها از این درختان پرثمر، که به مصداق «تَوْتَى أَكْلُهَا كُلٌّ حِينَ يَأْذَنُ رَبُّهَا»^۲ نتایج وافر می گرفتند و قوت جان و قوت روان را از شاخه های پر بار آن می چیدند، و از این بذرهای اصلاح شده و درختان پرثمر بهره ها می بردند.

مسأله پاکی پدران و مادران انبیا، مسأله مهمی است که در روایات اسلامی و زیارات بازتاب گسترده ای دارد. چرا که هم از نظر قانون وراثت

۱. «تَنَاسَخَ» از ماده «نسخ» در اصل به معنای زایل کردن و جابه جا نمودن چیزی است و در اینجا به معنای انتقال نطفه پدران به رحم مادران است.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۲۵.

دارای آثار عمیقی است و هم از نظر اجتماعی و اعتماد مردم و پیوند در میان امت ها و انبیا، آثار انکارناپذیری دارد.

به همین دلیل، در روایات اسلامی که مربوط به انتخاب و گزینش همسر است تأکید شده است که مردم به سراغ خانواده های پاکدامن و مشهور به تقوا بروند و زنان زیبای فریبنده ای که در خانواده های آلوده پرورش می یابند، به گیاهان و گل‌هایی که بر مزبله ها می رویند، تشبیه شده اند.^۱

این نکته نیز قابل توجه است که تعبیر «جانشینی انبیا نسبت به یکدیگر و نشستن خَلَف به جای سَلَف» اشاره به این حقیقت است که آنها به مصداق «لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»^۲ همه، برنامه های واحد داشتند که در اصول یکسان بود؛ هر چند گاهی در بعضی از فروع به خاطر تفاوت زمانها و مکانها، متفاوت بود؛ همه دعوت به توحید و عدل و معاد داشتند و حتی در اصول مسائل فرعی نیز یکسان بودند؛ همگی مردم را به نیایش و عبادت دعوت می کردند و به فضایل و اخلاق سوق می دادند و از صفات رذیله برحذر می داشتند؛ قانون را محترم می شمردند و رعایت نظم را لازم می دانستند.

۱. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي كُفُّمُ وَ خَضْرَاءُ الدَّمَنِ! قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا خَضْرَاءُ الدَّمَنِ؟ قَالَ: الْمَرْأَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَنْبَتِ السَّوَاءِ.» (وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۲۹، حدیث ۴).

۲. سوره بقره، آیه ۲۸۵.

بخش سوّم

حَتَّى أَفْضَتْ كَرَامَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى إِلَى مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله)؛
 فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعَادِنِ مَنِبْتًا، وَاعَزَّ الْأُرُومَاتِ مَغْرَسًا؛ مِنَ الشَّجَرَةِ
 الَّتِي صَدَعَ مِنْهَا أَنْبِيَاءُهُ، وَأَنْتَجَبَ مِنْهَا أَمْنَاءُهُ. عِثْرَتُهُ خَيْرُ الْعِثْرِ، وَأَسْرَتُهُ خَيْرُ
 الْأَسْرِ، وَشَجَرَتُهُ خَيْرُ الشَّجَرِ؛ نَبَتَتْ فِي حَرَمٍ، وَبَسَقَتْ فِي كَرَمٍ؛ لَهَا فُرُوعٌ
 طَوَالٌ؛ وَثَمَرٌ لَا يُنَالُ؛ فَهُوَ إِمَامٌ مِنْ أَنْقَى، وَبَصِيرَةٌ مِنْ اهْتَدَى، سِرَاجٌ لَمَعَ
 ضَوْؤُهُ، وَشِهَابٌ سَطَعَ نُورُهُ، وَرَنْدٌ بَرَقَ لَمْعُهُ، سِيرَتُهُ الْقَصْدُ، وَسُنَّتُهُ
 الرُّشْدُ، وَكَلَامُهُ الْفَصْلُ، وَحُكْمُهُ الْعَدْلُ؛ أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ
 الرُّسُلِ، وَهَفْوَةٍ عَنِ الْعَمَلِ، وَغَبَاوَةٍ مِنَ الْأُمَمِ.

ترجمه

عنايات خداوند متعال در جهت ارسال رسل همچنان ادامه یافت، تا
 نوبت به محمد (صلى الله عليه وآله) رسید؛ در این هنگام گوهر دانش را از
 بهترین معادن استخراج نمود و نهال وجودش را از اصیل ترین و عزیزترین
 سرزمین ها برآورد، و شاخه هستی او را از همان درختی که پیامبرانش را
 آفرید، و امینان درگاه خود را از آن برگزید، به وجود آورد. عترتش بهترین
 عترت ها، خاندانش بهترین خاندان ها، و درخت پربار وجودش بهترین
 درختان بود. درختی که در حرم (امن خداوند) روید و در آسمان کرامت و
 فضیلت سر برکشید، درختی با شاخه های بلندی و میوه هایی (بسیار شیرین
 و پر ارزش) که دست (فرومایگان) هرگز بدان نمی رسد.

به همین دلیل، او پیشوای پرهیزکاران و سبب بینایی، هدایت جویان است. چراغی است درخشان، و شهابی است پرفروغ، و آتش زنه ای است که برقش آشکار است. راه و رسم او معتدل، سنت و روش او صحیح و متین، سخنش روشنگر حق از باطل، و حکمش عین عدالت است. خداوند هنگامی او را به رسالت برگزید که میان او و پیامبران پیشین، فاصله زیادی افتاده بود و جهانیان از نیکی ها دوری گزیده، و منحرف گشته و امت ها به جهل و نادانی گراییده بودند.

شرح و تفسیر

ویژگی های پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه، به دنبال اشاره ای که در بخش قبل درباره سلسله انبیا فرمود، به خاتم انبیا محمد (صلی الله علیه وآله) و فضائل و کمالات و صفات برجسته آن حضرت، در جهات مختلف اشاره می کند. نخست از اجداد پاک و ریشه پربرکت و با فضیلت خاندانش سخن می گوید؛ سپس به شاخ و برگ های شجره پر بار وجود او، یعنی عترت و فرزندان او می پردازد.

در مرحله سوم، شایستگی های او را برای رهبری توصیف می کند و در مرحله چهارم، از زمان ظهور و قیام او سخن می گوید؛ که هر یک از این ابعاد چهارگانه می تواند بخشی از عظمت آن حضرت را نمایان سازد.

در قسمت اول می فرماید: «عنايات خداوند متعال در جهت ارسال رسل همچنان ادامه یافت، تا نوبت به محمد (صلی الله علیه وآله) رسید». (حَتَّى أَفْضَتْ كَرَامَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى إِلَيَّ مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه وآله)).

«در این هنگام، او را از بهترین معادن استخراج کرد و نهال وجودش را از اصیل ترین و عزیزترین سرزمین ها برآورد و شاخه هستی او را از همان

درختی که

پیامبرانش را از آن آفرید، به وجود آورد. از همان شجره (طیبه) ای که امینان درگاه خود را از آن برگزید». (فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعَادِنِ مَبْتَأًا، وَاعْرَ الْأَرْوَامَاتِ مَعْرِسًا؛ مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَدَعَ مِنْهَا أَنْبِيَاءَهُ، وَانْتَجَبَ مِنْهَا أُمَّةً).

به یقین، یکی از ابعاد شخصیت انسان را مسأله وراثت او تشکیل می دهد و پدران پاک و بافضیلت و مادران با تقوا و صاحب شخصیت، زمینه های قداست فرزندان را به وجود می آورند، (بی آن که اجباری در کار باشد) و پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) از این نظر کاملاً برجسته بود؛ از دودمان ابراهیم (علیه السلام) و پیامبران بزرگی که از تبار او برخاستند، از صُلب بنی هاشم که فداکاری و ایثار و بخشندگی جزء صفات برجسته آنان بود؛ از فرزندان عبدالمطلب که ایمان و عدالت و شجاعت در خمیره وجود او قرار داشت و در حقیقت آنچه خوبان همه داشتند او تنها داشت.

این نکته نیز مسلم است که فرزندان با شخصیت و نواده های با فضیلت، دلیل دیگری بر شخصیت هر انسانی است! چرا که «از کوزه همان برون تراود که در او است». لذا امام (علیه السلام) در بخش دیگر این خطبه می فرماید: «عترت او بهترین عترت ها، خاندانش بهترین خاندان ها، و درخت پر بار وجودش بهترین درختان بود». (عِترته^۲ خیر العتر، و أسرته^۱ خیر الأسر، و شجرته^۳ خیر الشجر).

«درختی که در حرم (امن خداوند) روید، و در آسمان کرامت و فضیلت سر برکشید». (تَبَّتْ فِي حَرَمٍ؛ وَبَسَقَتْ فِي كَرَم).

۱. «أرومات» جمع «أرومه» به معنای اصل و اساس چیزی است و به ریشه درخت نیز اطلاق

می شود.

۲. «عترت» از ماده «عتر» (بر وزن سطر) به معنای فرزندان و نوه ها و عشیره است و معنای

اصلی آن همان اصل و ریشه است.

«این درخت، شاخه های بلندی دارد و میوه هایی (بسیار شیرین و پرارزش)، که دست (فرومایگان) هرگز بدان نمی رسد». (لَهَا فُرُوعٌ طَوَالٌ، وَ ثَمَرٌ لَّائِنَالٌ).

امام (علیه السلام) با این تعبیرات بسیار زیبا، حق سخن را درباره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و عترت او ادا فرموده و عظمت و برکت این شجره طیبه را روشن ساخته و با تشبیهات و تعبیراتی دلنشین، فضایل آنها را بیان فرموده است.

جمله «نَبَتَتْ فِي حَرَمٍ» بنا به عقیده جمعی از «شارحان نهج البلاغه» اشاره به «حرم مکه» است، که شجره وجودی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) از آن روید و در آن پرورش یافت؛ ولی بعضی دیگر گفته اند منظور از حرم در اینجا عزت و حرمت است؛ یعنی درخت پر بار وجود آن حضرت، در نهایت حرمت و عزت روید؛ ولی معنای اول مناسب تر به نظر می رسد.

جمله «بَسَّتْ فِي كَرَمٍ» اشاره به این است که نه تنها پیامبر در سرزمین و خانواده آبرومندی متولد شد، بلکه پرورش و نمو و رشد او نیز، در محیطی مملو از کرامت و بزرگواری تحقق یافت؛ (چون «بُسُوق» در اصل به معنای بلند شدن و طولانی شدن شاخه های درخت نخل است).

جمله «ثَمَرٌ لَّائِنَالٌ» به این معنا نیست که هیچ کس دستش به ثمره این درخت پر بار نمی رسد؛ چرا که این فضیلتی نیست! بلکه یا همان طور که در بالا گفتیم منظور این است فرومایگان و افراد نالایق دستشان به میوه های این درخت فضیلت نمی رسد؛ یا آنکه منظور آن است که آنچنان میوه های این شجره مبارکه پر ارزش است که احدی نمی تواند، همانند آنها شود.

از آنچه در بالا گفتیم معلوم شد که «شَجَرَه» در جمله اول اشاره به حضرت ابراهیم و انبیای پیشین است و در جمله بعد اشاره به شجره وجود خود پیامبر است، که عترتش شاخه های پر بارش بودند.

در قسمت دیگری از همین بخش، اوصاف مهم و پرارزشی را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) ضمن نه جمله کوتاه و بسیار گویا بیان می فرماید. نخست می گوید: «به همین دلیل او پیشوای پرهیزکاران، و سبب بینایی هدایت جویان است» (فَهُوَ إِمَامٌ مِّنِ اتَّقَى وَبَصِيرَةٌ مِّنِ اهْتَدَى).

«چراغی است که نورش درخشان، و شهابی است پرفروغ، و آتش زنه ای است که برفش آشکار است». (سِرَاجٌ لَمَعَ ضَوْؤُهُ، وَ شِهَابٌ سَطَعَ نُورُهُ، وَ زَنْدٌ^۱ بَرَقَ لَمَعُهُ).

«راه و رسم او معتدل، سنت و روش او صحیح و متین، سخنش روشنگر حق از باطل، و حکمش عادلانه است!». (سِيرَتُهُ الْقَصْدُ، وَ سُنَّتُهُ الرُّشْدُ، وَ كَلَامُهُ الْفَصْلُ، وَ حُكْمُهُ الْعَدْلُ).

تعبیر «إِمَامٌ مِّنِ اتَّقَى...» شبیه «هُدَى لِّلْمُتَّقِينَ» درباره قرآن در آیه دوم سوره بقره است و منظور این است که تنها کسانی می توانند از این چراغ پرفروغ هدایت و پیشوای بزرگ و بی نظیر بهره بگیرند که چشمی بینا و روحی حق طلب و حقیقت جو، داشته باشند.

به تعبیر دیگر: حداقل تقوا، یعنی آمادگی برای پذیرش حق در وجود آنها باشد؛ لذا جای تعجب نیست که افراد لجوج، متعصب، کینه توز و کور باطن از وجود او بهره نبرند؛ همان گونه که نابینا از نور آفتاب عالم تاب بهره ای نمی برد.

تعبیر به «سِرَاج» و «شِهَاب» و «زَنْد»، ممکن است تأکید بر مطلب واحدی باشد که همان نورانیت وجود پیامبر اکرم و سخنان و افعال و افکار اوست و احتمال دارد که «سراج» اشاره به جنبه هدایت و «شِهَاب» اشاره به دفع

۱. «زند» به معنای چیزی است که با آن آتش می افزوند؛ مانند کبریت و سنگ چخماق، یا وسایل دیگری که در قدیم با آن آتش می افروختند.

شیاطین و مخالفان حق باشد (با توجه به آیاتی از قرآن که «شَهَاب» را تیری برای طرد شیاطین شمرده)^۱ و «زُند» (آتش زنه، یا چیزی که آتش با آن می افروزد) اشاره به این باشد که وجود پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) جرّقه های نخستین را در افرادی که قابلیت دارند، می زند و آنها را در مسیر تکامل به راه می اندازد.

جمله «سیرتُهُ الْقَصْدُ» شبیه چیزی است که در قرآن آمده: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا»^۲ و اشاره به اعتدال سیره پیامبر و دوری او از هرگونه افراط و تفریط در تمام زمینه های عبادی و اخلاقی و سیاسی و اقتصادی بود.

ممکن است برای کسی این توهم ایجاد شود که جمله «وَحَكْمُهُ الْعَدْلُ؛ حکم او عین عدالت است» که با این حدیث معروف متضاد است؛ آنجا که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «إِنَّمَا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْإِيمَانِ، وَ بَعْضُكُمْ أَلْحَنُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ؛ فَإِنَّمَا رَجُلٌ قَطَعْتُهُ مِنْ مَالِ أَخِيهِ شَيْئًا، فَإِنَّمَا قَطَعْتُ لَهُ بِقِطْعَةٍ مِنَ النَّارِ؛ مَنْ فِي بَيْنِ شِمَا بِيهِ وَسِيلَةُ شَهُودٍ وَ قَسْمِ دَاوْرِي مِي كَنَمٍ وَ مَمْكَنٍ اسْتِ بَعْضِي از شَمَا در اقامه دلیل خود، از بعضی گویاتر باشد (و بتواند ادعای خود را در ظاهر ثابت کند و من مطابق آن حکم خواهم کرد)، ولی بدانید هر کسی که من بخشی از مال برادر مسلمانش را (بدین طریق) به او بدهم، بخشی از آتش دوزخ را به او داده ام!»^۳

چرا که مفهوم این حدیث این است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) ممکن است، حکمی بر خلاف واقع بدهد.

۱. سوره حجر، آیات ۱۷ - ۱۸.

۲. سوره بقره، آیه ۱۴۲.

۳. وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۱۶۹، حدیث ۱.

ولی جواب این سخن روشن است؛ هیچ گاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در مقام قضاوت از وحی الهی و جبرئیل کمک نمی گرفت؛ بلکه احکام او همیشه مطابق مدارک موجود بود؛ و این عین عدالت است که قاضی بر طبق مدارک موجود قضاوت کند؛ حال اگر شخصی نتواند مدارک خود را خوب ارائه دهد و یا مدارک خویش را بر اثر سهل انگاری و یا هر عامل دیگر از دست داده باشد و مظلوم واقع شود، هیچ گونه خدشه ای در حکم عادلانه قاضی وارد نمی شود و اگر غیر از این باشد، عادلانه نیست.

در آخرین قسمت از این بخش امام (علیه السلام) به شرایط سخت و بحرانی عصر ظهور پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می پردازد، تا عظمت دعوت او و زحمات طاقت فرسای آن حضرت را روشن کند. می فرماید: «خداوند هنگامی او را به رسالت برگزید که میان او و پیامبران پیشین فاصله زیادی افتاده بود؛ (به همین دلیل، جهانیان) از عمل نیک دوری گزیده و منحرف گشته، و امت ها به جهل و نادانی گراییده بودند». (أَرْسَلَهُ عَلَيَّ حِينَ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَ هَفْوَةٌ^۱ عَنِ الْعَمَلِ، وَ غَبَاوَةٌ^۲ مِنَ الْأُمَّمِ).

تاریخ جامعه بشریت در آستانه ظهور پیامبر اسلام و مخصوصاً جاهلیت عرب، حقیقت جمله های بالا را به خوبی تأیید می کند.^۳ بدیهی است هر قدر شرایط نامساعدتر و حاکمیت جهل و نادانی، قوی تر و گسترش دامنه فساد در جامعه بیشتر باشد، کار رهبران الهی و منادیان عدل و داد و اخلاق و فضیلت، سخت تر و سنگین تر است به همین نسبت، عظمت مقام آنها به هنگام پیروزی بر مشکلات نمایان تر می شود.

۱. «هَفْوَةٌ» از مادّه «هَفَوَ» (بر وزن هفت) به معنای لغزش است.

۲. «غَبَاوَةٌ» به معنای کند ذهنی و کودنی است.

۳. در جلد اول این شرح، ذیل خطبه اول، صفحه ۲۲۸ به بعد، بحث گویایی در این زمینه داشتیم.

نکته ها

۱- عظمت مقام پیامبر در نظر دیگران

آنچه در خطبه بالا درباره صفات و فضایل پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و برنامه هدایت آن حضرت آمده است، چیزی نیست که فقط امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و دوستان و پیروان او می گویند؛ بلکه مطلبی است که حتی دور افتادگان و شخصیت های غربی نیز بدان اعتراف دارند.

«برنارد شاو» فیلسوف انگلیسی در یکی از گفته های خود چنین می گوید: دین محمد (صلی الله علیه وآله) تنها دینی است که این واقعیت از آن نمایان است که برای تمام اشکال زندگی انسانها شایستگی دارد، به گونه ای که می تواند برای هر قوم و گروهی جاذبه داشته باشد...

باید محمد (صلی الله علیه وآله) را نجات دهنده بشر بنامیم و من معتقدم اگر کسی مانند او پیدا می شد که رهبری جهان امروز را بر عهده بگیرد بر همه مشکلات پیروز می شد، به گونه ای که جهان را به سعادت و صلح سوق می داد. محمد (صلی الله علیه وآله) کاملترین بشر از سابقین و حاضرین بوده است و در آینده نیز وجود شخصی همانند او تصور نمی شود.^۱

گواهی های زیادی از گروهی دیگر از دانشمندان غیر مسلمان، در این زمینه نقل شده که بعضی نویسندگان آن را جمع آوری کرده و به صورت کتاب منتشر کرده اند.^۲

۱. محمد جواد مغنیه، فی ظلال نهج البلاغه، جلد ۱، صفحه ۶۳.

۲. یکی از نویسندگان (مرحوم حسین عبداللّهی خوروش) کتابی محققانه در این زمینه نگاشته به نام «فرهنگ اسلام شناسان خارجی» که گواهی بیش از دو هزار نفر از دانشمندان و محققان و خاورشناسان و استادان مهم دانشگاههای جهان - که پیرامون اسلام و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) کتاب یا مقاله ای نوشته اند - در آن گرد آوری شده است.

این نکته را با اشعاری در وصف رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به پایان می بریم:

ای از بر سدره شاهرهت *** وی قبه عرش تکیه گاهت
 ای طاق نهم، رواق بالا *** بشکسته ز گوشه کلاهت
 هم عقل دویده در رکابت *** هم شرع خزیده در پناهت
 ای چرخ کبود، ژنده دلقی *** در گردن پیر خانقاهت
 مه، طاسک گردن سمندت *** شب، طره پرچم سیاهت
 جبریل، مقیم آستانت *** افلاک، حریم بارگاهت
 چرخ ار چه رفیع، خاک پایت *** عقل ار چه بزرگ، طفل راهت
 خوردست خدا ز روی تعظیم *** سوگند به روی همچو ماهت!
 ایزد که رقیب جان، خرد کرد *** نام تو ردیف نام خود کرد ۲-
 شرافت خاندان پیغمبر (صلی الله علیه وآله)

نه تنها در خطبه بالا در کلام مبارک علی (علیه السلام) از عظمت خاندان پیغمبر یاد شده است، بلکه در روایاتی که از خود پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در منابع شیعه و اهل سنت آمده است، تعبیراتی دیده می شود که رفعت مقام و عظمت جایگاه آنها را در پیشگاه خدا روشن می سازد. از جمله در حدیثی می خوانیم، که آن حضرت فرمود: «إِنَّ جِبْرَائِيلَ (علیه السلام) قَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ! قَدْ طُفَّتِ الْأَرْضُ شَرْقًا وَ غَرْبًا، فَلَمْ أَجِدْ فِيهَا أَكْرَمَ مِنْكَ، وَ لَا بَيْتًا أَكْرَمَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ؛ شَرْقٌ وَ غَرْبٌ جِهَانَ رَا كَشْتَمُ كَسِي رَا اَز تُو كَرَامِي تَر وَ خَانْدَانِي رَا اَز بَنِي هَاشِمٍ كَرَامِي تَر نِيَا فْتَم»^۱ و در حدیث دیگری می فرماید: «سَادَةُ أَهْلِ مَحْشَرٍ سَادَةُ أَهْلِ الدُّنْيَا: أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ وَ حَمْزَةٌ وَ جَعْفَرٌ؛ سُرُورَانِ أَهْلِ مَحْشَرٍ سُرُورَانِ أَهْلِ دُنْيَا هَسْتَنْد: مَن وَ عَلِيٌّ وَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ وَ حَمْزَةٌ وَ جَعْفَرٌ»

۱. و در حدیث سومی آمده است که فرمود: «إِنَّهُ لَا يُغِضُّ أَحَدًا أَهْلِي إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ؛ هر کس با خاندان من دشمنی ورزد خداوند او را از بهشت محروم می‌سازد».^۲

در حدیث دیگری از عایشه نقل شده است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: «جبرئیل به من گفت: ای محمد! شرق و غرب زمین را جستجو کردم انسانهایی بهتر از بنی هاشم نیافتم»^۳ و «صحیح مسلم» که از معروفترین منابع اهل سنت است در بحث «فضائل الصحابه» در نقل داستان غدیر آمده است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در خطبه خود سه بار این جمله را تکرار کرد: «أَذْكُرُّكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي؛ به شما یادآوری می‌کنم که خدا را در مورد اهل بیت من فراموش نکنید (احترام و حق آنها را ضایع ننمایید)».^۴

جالب اینکه «الامام الحافظ ابوالعباس احمد بن عمر بن ابراهیم القرطبی» از علمای معروف اهل سنت در کتاب «المُفهم» که در شرح «صحیح مسلم» نوشته است هنگامی که به این حدیث می‌رسد چنین می‌گوید: «جای تعجب است که با وجود این توصیه‌های پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بنی امیه به مخالفت با آن برخاستند و حق آنها را ضایع کردند؛ خونهای اهل بیت را ریختند، زنان و کودکان آنها را اسیر کردند، خانه‌هایشان ویران نمودند و

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۷، صفحه ۶۳.

۲. همان، صفحه ۶۴.

۳. عمده ابن بطریق، صفحه ۲۷۳. همین مضمون در کتاب «فضائل الصحابه» احمد بن حنبل، جلد ۲، صفحه ۶۲۸ آمده است.

۴. صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۱۸۷۳، (کتاب فضائل الصحابه حدیث ۳۶).

سب و لعن آنها را مباح دانستند و بر خلاف وصیت پیغمبر و آرزوی او رفتار کردند؛ وای از شرمساری آنها و رسوائیشان در قیامت!!^۱ و از آن شگفت انگیزتر کار بی خبرانی است که با این همه رسوایی های بنی امیه باز هم ظالمان بی ایمانی همچون معاویه رامحترم می شمردند و از او دفاع می کنند.

به هر حال شجره طیبه وجود پیامبر (صلی الله علیه وآله) و شاخه های پرثمر آن مصداق آیه شریفه ۲۴ و ۲۵ سوره «ابراهیم» است: «كشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا؛ همچون درخت پاکیزه ای که ریشه آن ثابت و شاخه های آن در آسمان است و هر زمان به اذن پروردگار میوه خود را (در اختیار طالبان و جویندگان) قرار می دهد».

این سخن را با اشعار پر معنایی در این زمینه پایان می دهیم:

يَا حَبْدًا دَوْحَةً فِي الْخُلْدِ نَابِتَةٌ *** مَا مِثْلَهَا نَبَتَتْ فِي الْخُلْدِ مِنْ شَجَرِ
الْمُصْطَفَى أَصْلُهَا وَ الْفَرْعُ فَاطِمَةُ *** ثُمَّ اللَّفَّاحُ عَلَيَّ سَيِّدُ الْبَشَرِ
وَ الْهَاشِمِيَّانِ سَبْطَاهُ لَهَا ثَمَرٌ *** وَ الشَّيْعَةُ الْوَرَقُ الْمَلْتَفُ بِالْثَمَرِ

هَذَا مَقَالُ رَسُولِ اللَّهِ جَاءَ بِهِ *** أَهْلُ الرِّوَايَةِ فِي الْعَالِي مِنَ الْخَبَرِ «آفرین بر آن درخت تناوری که در بهشت برین روئیده که همانند آن، درختی در بهشت نیست».

مصطفی ریشه آن، فاطمه شاخه آن و علی (علیه السلام) - آقای انسانها - مایه باروری آن است.

و آن دو هاشمی (حسن و حسین (علیهما السلام)) نوه های پیامبر (صلی الله علیه وآله)، میوه آن هستند و شیعیان برگهایی هستند که اطراف میوه ها را گرفته اند.

این سخن رسول الله (صلی الله علیه وآله) است که راویان در اخبار معتبر آن را آورده اند.^۱

بخش چهارم

اعْمَلُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ، عَلَى أَعْلَامٍ بَيْنَهُ، فَالطَّرِيقُ نَهْجٌ يَدْعُو إِلَى دَارِ
السَّلَامِ، وَ أَنْتُمْ فِي دَارٍ مُسْتَعْتَبٍ عَلَى مَهَلٍ وَ فَرَاغٍ، وَ الصُّحُفُ مَشُورَةٌ، وَ
الْأَقْلَامُ جَارِيَةٌ، وَ الْأَبْدَانُ صَحِيحَةٌ، وَ الْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ، وَ التَّوْبَةُ مَسْمُوعَةٌ، وَ
الْأَعْمَالُ مَقْبُولَةٌ.

ترجمه

به عمل بپردازید خدا شما را رحمت کند! و باید اعمال شما بر طبق
نشانه های روشن (کتاب خدا و سنت معصومین (علیهم السلام)) بوده باشد؛
راه روشن است و شما را به خانه امن و امان (بهشت و سعادت جاویدان)
دعوت می کند. شما در سرایی هستید که می توانید از خطاهای خود (در
پیشگاه خداوند) عذرخواهی کنید و رضایت او را جلب نمایید و مهلت
کافی و فراغت خاطر دارید؛ پرونده های اعمال گشوده و قلم ها آماده
نوشتن است؛ بدنهای شما سالم و زبانها آزاد است؛ توبه پذیرفته می شود و
اعمال مقبول می گردد.

شرح و تفسیر

تا می توانید عمل کنید!

امام (علیه السلام) در آخرین بخش این خطبه، به نتیجه گیری عملی و
اخلاقی می پردازد و طیّ بیانی کوتاه و بسیار پرمحتوا، تذکراتی بسیار
آموزنده بیان می فرماید.

نخست می گوید: «به عمل بپردازید خدا شما را رحمت کند!» (إِعْمَلُوا، رَحِمَكُمُ اللَّهُ).

سپس به مسیر اشاره کرده، می فرماید: «و باید اعمال شما بر طبق نشانه های روشن (کتاب خدا و سنت معصومین (علیهم السلام)) بوده باشد.» (عَلَىٰ أَغْلَامٍ بَيِّنَةٍ).

سپس این نکته را یادآوری می کند که تشخیص این راه و مقصد آن کار مشکلی نیست: «راه، روشن است و شما را به خانه امن و امان (بهشت و سعادت جاویدان) دعوت می کند.» (فَالطَّرِيقُ نَهْجٌ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ).

آنگاه به فرصت های بسیار گرانبهایی که مردم در اختیار دارند و غالباً به آن توجه ندارند، اشاره کرده و طی هشت جمله، جوانب مختلف این فرصت های گرانبها را روشن می سازد. نخست می فرماید: «شما در سرایی هستید که می توانید از خطاهای خود، (از پیشگاه خداوند) عذرخواهی کنید و رضایت او را جلب نمایید.» (وَ أَنْتُمْ فِي دَارٍ مُسْتَعْتَبٍ).^۱

«مهلت کافی و فراغت خاطر (برای انجام حسنات و کسب فضایل) دارید.» (عَلَىٰ مَهَلٍ وَفَرَاغٍ).

«پرورنده های اعمال گشوده، و قلم ها آماده نوشتن است (و این، فرصت گرانبهایی است که نباید آن را از دست دهید).» (وَ الصُّحُفُ مَنْشُورَةٌ وَ الْأَقْلَامُ جَارِيَةٌ).

«بدن های شما سالم و زبان ها آزاد است (و آماده انجام هر کار خیر، و بیان هر سخن نیکی هستید).» (وَ الْأَبْدَانُ صَحِيحَةٌ وَ الْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ)

۱. «مُستعتب» از ماده «عتب» (بر وزن حتم) در اصل به معنای ناراحتی درونی است و هنگامی که به باب «استفعال» برده شود به معنای زائل کردن ناراحتی است. به همین دلیل، «استعتاب» به معنای رضایت طلبیدن است.

«توبه پذیرفته می شود، و اعمال مقبول می گردد». (وَ التَّوْبَةُ مَسْمُوعَةٌ، وَ الْأَعْمَالُ مَقْبُولَةٌ).

از یک سو، وسایل سعادت فراهم؛ و از سوی دیگر، موانع راه قابل برطرف کردن است؛ اگر از این فرصت ها استفاده نشود، به راستی جای تأسّف است! به خصوص اینکه، هیچ تضمینی سپرده نشده که این فرصت گرانبها تا کی پایدار می ماند؛ ممکن است در یک لحظه کوتاه، همه چیز پایان گیرد؛ درهای توبه بسته شود، پرونده های اعمال مختومه گردد، قلم ها از نوشتن حسنات باز ایستد، بدنها علیل و ناتوان به بستر بیماری افتد، زبان ها از کار بیفتد و هیچ گونه راه بازگشتی وجود نداشته باشد!

قرآن مجید بارها هشدار داده و همگان را به این حقیقت توجّه می دهد که بعد از مرگ، پشیمانی و ندامت سودی ندارد و تقاضای بازگشت به دنیا و جبران تقصیرات به جایی نمی رسد. می فرماید: «وَ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ؛ از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید پیش از آن که مرگ یکی از شما فرا رسد و بگوید: پروردگار را چرا مرگ مرا مدت کمی به تأخیر نینداختی تا در راه خدا صدقه دهم و از صالحان باشم!» و بلافاصله می افزاید: «وَ لَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ؛ خداوند هرگز مرگ کسی را هنگامی که اجلش فرا رسد، به تأخیر نمی اندازد و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.»

نهج البلاغه

خطبه ۹۵

خطبه ۹۵^۱

و من خطبة له (عليه السلام)

يقرر فضيلة الرسول الكريم (صلى الله عليه وآله)

در این خطبه امام (علیه السلام) به فضیلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) اشاره می کند.

خطبه در یک نگاه

هدف از بیان این خطبه، ذکر عظمت اسلام از یک سو، و عظمت آورنده آن از سوی دیگر است؛ چرا که در خطبه، وضع مردم قبل و بعد از ظهور اسلام با هم مقایسه شده است و از این مقایسه به خوبی می توان فهمید که تا چه حد، کار پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) عظمت دارد که آن جامعه فوق العاده منحط جاهلی را به جامعه مترقی و نوین اسلامی تبدیل کرد.

۱. سند خطبه: در کتاب «مصادر نهج البلاغه» منبع دیگری غیر از نهج البلاغه برای این خطبه ذکر نکرده؛ فقط از کلام «ابن ابی الحدید» که برای بعضی از واژه های این خطبه تعبیری غیر از آنچه در نهج البلاغه آمده است؛ آورده، چنین استنباط کرده که معلوم می شود نسخه های دیگری از این خطبه نزد «ابن ابی الحدید» بوده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۱۸۶).

بَعَثَهُ وَ النَّاسُ ضَلَالٌ فِي حَيْرَةٍ، وَ حَاطِبُونَ فِي فِتْنَةٍ، قَدْ اسْتَهْوَتْهُمْ
 الْأَهْوَاءُ، وَ اسْتَزَلَّتْهُمْ الْكِبْرِيَاءُ، وَ اسْتَحَفَّتْهُمْ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلَاءُ؛ حَيَارَى فِي
 زَلْزَالٍ مِنَ الْأَمْرِ، وَ بَلَاءٍ مِنَ الْجَهْلِ، فَبَالَغَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي
 النَّصِيحَةِ، وَ مَضَى عَلَى الطَّرِيقَةِ، وَ دَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ، وَ الْمَوْعِظَةَ الْحَسَنَةَ.

ترجمه

(خداوند) او را هنگامی مبعوث کرد که مردم در حیرت و گمراهی، سرگردان بودند و در فتنه‌ها غوطه‌ور؛ هوا و هوسهای سرکش آنها را به خود جلب کرده، و تکبر و خودبزرگ بینی آنها را به پرتگاه افکنده و جاهلیت شدید آنها را سبک مغز ساخته بود، و در ناپایداری امور و بلای جهل، حیران و سرگردان بودند. در این هنگام، پیامبر در نصیحت آنها، نهایت کوشش را به خرج داد (و با سخنان دلنشین و منطقی در آنها نفوذ کرد؛) در راه راست حرکت می نمود (و مردم را به دنبال خود، به حرکت وادار می داشت) و به سوی حکمت و دانش و موعظه نیکو دعوت می کرد.

شرح و تفسیر

نوری که در تاریکی درخشید

بارها در نهج البلاغه امام (علیه السلام) به تشریح وضع زمان جاهلیت عرب پرداخته و با تعبیراتی روشن، ترسیم زنده ای از آن زمان کرده است؛ تا نسل جدید عصر آن حضرت - که زمان جاهلیت را درک نکرده بودند - به

عظمت انقلاب اسلامی پی برند و بدانند چه کار بزرگی انجام شده است و نیز از این طریق، به مقام والای پیامبر (صلی الله علیه وآله) آشنا تر شوند؛ چرا که ایجاد چنین تحوّل عظیمی اراده ای آهنین، استقامتی بی نظیر و تدبیری بسیار عالی و برنامه ای روشن لازم دارد، که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) واجد همه آنها بود. امام (علیه السلام) در این خطبه، ضمن هفت جمله وضع عصر جاهلیّت را کاملاً تبیین می کند.

در نخستین و دومین جمله چنین می فرماید: «خداوند او را زمانی مبعوث کرد که مردم در حیرت و گمراهی سرگردان بودند و در فتنه ها غوطه‌ور». (بَعَثَهُ وَ النَّاسُ ضَلَالٌ فِي حَيْرَةٍ، وَ حَاطِبُونَ فِي فِتْنَةٍ).

بی شک، ضلالت و گمراهی اگر توأم با سرگردانی نباشد، ممکن است انسان خود را از آن نجات دهد؛ مانند کسی که راه را گم کرده و از قرائن، طریق نجات را به دست می آورد؛ بدبختی آنجا است که گمراهی با حیرت و سرگردانی همراه باشد و مردم در دوران جاهلیّت چنین بودند.

«حاطب» به کسی گفته می شود که هیزم جمع آوری کند. مردم عصر جاهلیّت، در عین گرفتاری در میان شعله های فتنه، همواره هیزم بر آتش آن می افزودند و مشکل عظیم آنها همین بود که هیزم آور فتنه ها بودند.

در سومین و چهارمین جمله می افزاید: «هوا و هوس های سرکش آنها را به خود جلب کرده، و تکبر و خودبرتربینی آنها را به پرتگاه افکنده بود». (قَدْ اسْتَهْوَتْهُمْ الْأَهْوَاءُ، وَ اسْتَكْبَرَتْهُمْ الْكِبْرِيَاءُ).

بدیهی است حاکمیت هوا و هوس، جامعه را به پرتگاه می کشاند و هنگامی که خود بزرگ بینی به آن افزوده شود، مردم را در پرتگاه ساقط می کند.

در سه جمله آخر می فرماید: «جاهلیت شدید، آنها را سبک مغز ساخته و در ناپایداری امور و بلای جهل حیران و سرگردان بودند». (وَ اسْتَخَفَّتْهُمُ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلَاءُ؛ حَيَارَى فِي زُلْزَالٍ مِنَ الْأَمْرِ، وَ بَلَاءٍ مِنَ الْجَهْلِ).

به این ترتیب، ریشه اصلی بدبختی آنها جهل و گمراهی و هواپرستی و فتنه گری و تکبر بود؛ صفات زشت و ناپسندی که هر یک از آنها در جامعه ای پیدا شود، برای سقوط آن کافی است؛ تا چه رسد که همه آنها یکجا جمع باشد!

از اینجا روشن می شود که مشکلات عصر جاهلیت تا چه اندازه زیاد، و پیچیده و نگران کننده بود و نیز روشن می شود کسی که بر آنها غلبه یافت، به یقین مؤید به تأییدات الهی و امدادهای غیبی بوده است.

در پایان این خطبه، به برنامه های پیامبر (صلی الله علیه وآله) اشاره کرده و در جمله های کوتاهی حق سخن را ادا می کند؛ می فرماید: «در این هنگام، پیامبر (صلی الله علیه وآله) در نصیحت آنها نهایت کوشش را به خرج داد، (و با سخنان دلنشین و منطقی و حساب شده خود و استمداد از وحی آسمانی، به تدریج در آنها نفوذ کرد!)». (فَبَالَغَ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فِي النَّصِيحَةِ).

«و در راه راست حرکت می نمود (و مردم را به دنبال خود به حرکت وا می داشت) و به سوی حکمت و دانش و موعظه نیکو دعوت می کرد». (وَ مَضَى عَلَى الطَّرِيقَةِ وَ دَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ، وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ).

در واقع، ابزار پیشرفت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در چهار چیز خلاصه شده: نخست، نصیحت و خیرخواهی، به طوری که مردم باور کرده بودند او برای نجات آنها تلاش می کند. سپس، اهل عمل بودن که خود بر طریقه ای گام بر می داشت که به آن دعوت کرده بود و سوم، مردمی را که گرفتار جاهلیت سخت و بلای نادانی و حیرت و سرگردانی بودند به علم و

دانش فرا خواند و سرانجام، به مواعظ حسنه و خطابه های عاطفی که در اعماق قلب نفوذ می کرد، دعوت نمود.

جمعی از «شارحان نهج البلاغه» برای دو جمله اخیر، تفسیر دیگری ذکر کرده اند و گفته اند: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مردم را به وسیله حکمت و موعظه حسنه به سوی خدا دعوت کرد. همان گونه که در آیه شریفه: «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»^۱ آمده است.^۲

اما با توجه به جمله های قبل، که امام (علیه السلام) عامل بدبختی آنها را «جاهلیت جهلاء» و «بلاء من الجهل» شمرده است، تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

به هر حال، آنچه در این خطبه درباره اوضاع ناگوار و شرایط ناهنجار و فجایع و نابسامانی های عصر جاهلیت بیان شده، انسان را به فکر می اندازد که با مراجعه به تواریخ و روایاتی که شرایط آن زمان را بیان می کند، اطلاعات مشروح تری در این زمینه پیدا کند و خوشبختانه مدارک کافی برای این معنا وجود دارد و از آنجا که مقایسه آن اوضاع واحوال با شرایطی که بعد از قیام رسول الله بوجود آمد یکی از جنبه های اعجازآمیز تاریخ اسلام است، بررسی این موضوع برای همه، بخصوص برای نسل جوان اندیشمند ضروری به نظر می رسد.

ما در «جلد اول» ذیل «خطبه اول» و در «جلد دوم» ذیل خطبه «۲۶» و «۳۳»، توضیحات کافی در این زمینه داده ایم و نیاز به تکرار نمی بینیم؛ ولی توصیه می کنیم که خوانندگان گرامی بار دیگر آنها را از نظر بگذرانند.

۱. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۲. طبق این تفسیر «إلی» در جمله بالا به معنای «به» می باشد؛ یا بعد از «إلی» باید چیزی در تقدیر گرفته شود: «إلی رَبِّهِ بِالْحُكْمِ».

نهج البلاغه

خطبه ۹۶

خطبه ۹۶^۱

و من خطبة له (عليه السلام)

فِي اللَّهِ وَ فِي الرَّسُولِ الْأَكْرَمِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

از خطبه آن حضرت است که در آن از خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) سخن به میان آورده است

خطبه در یک نگاه

امام (علیه السلام) در این خطبه به طور عمده از دو چیز بحث می فرماید: نخست، اشاره به قسمتی از اسمای حسناى خداوند می نماید و او را به این اوصاف مدح و ستایش می کند. سپس، به بیان بخشی از فضائل پیامبر گرامی اسلام پرداخته و از اصل و نسب شریف آن حضرت و سپس قیام شجاعانه او - که سبب خاموش شدن آتش فتنه و محو کینه ها از سینه ها گردید - سخن می گوید.

۱. سند خطبه: در مورد این خطبه، سندی غیر از آنچه در نهج البلاغه آمده است، به نظر نرسیده است.

بخش اوّل

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ، وَالْآخِرِ فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ، وَالظَّاهِرِ فَلَا شَيْءَ فَوْقَهُ، وَالْبَاطِنِ فَلَا شَيْءَ دُونَهُ.

ترجمه

ستایش مخصوص خداوندی است که نخستین هستی است، و چیزی قبل از او نبوده است؛ و آخرین هستی است، و چیزی بعد از او نیست؛ و آشکار است، آن گونه که آشکارتر از او چیزی نیست؛ و باطن و مخفی است، که چیزی از او مخفی تر نتوان یافت.

شرح و تفسیر

آغاز و انجام او است!

همان گونه که در بالا اشاره شد، در بخش اوّل این خطبه، اشاره به بعضی از صفات پروردگار شده و عمدتاً روی «اوّل» و «آخر» بودن خداوند و «ظاهر» و «باطن» بودن ذات پاکش، تکیه گردیده است: می فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که نخستین هستی است و چیزی قبل از او نبوده و آخرین هستی است و چیزی بعد از او نیست». (الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ، وَالْآخِرِ فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ).

«او آشکار است، آن گونه که آشکارتر از او چیزی نیست، و باطن و مخفی است، که چیزی از او مخفی تر نتوان یافت». (وَالظَّاهِرِ فَلَا شَيْءَ فَوْقَهُ، وَالْبَاطِنِ فَلَا شَيْءَ دُونَهُ).

اول و آخر بودن خداوند به معنای ازلیت و ابدیت ذات پاک اوست؛ زیرا اولیت او، نه به معنای آغازگر زمانی است؛ چرا که در این صورت محصور در دایره زمان می شود و نه آغازگر از نظر مکان؛ چرا که محصور در دایره مکان می گردد؛ بلکه آغازگر بودن او به این معناست که ذات پاک ازلی او، سرچشمه تمام هستی هاست و همه موجودات از او نشأت گرفته اند.

همچنین پایان بودن او، به معنای پایان زمانی و مکانی نیست؛ بلکه مفهومی آن است که ذاتش ابدی می باشد، و بقای موجودات بسته به بقای اوست و آنگاه که همه چیز فانی شود، او باقی است: (كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٌ * وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ)^۱

کوتاه سخن اینکه: او سرآغاز و ابتدای عالم هستی است و اوست که بعد از فنای جهان نیز خواهد بود.

توصیف او به «ظاهر» و «باطن»، تعبیر دیگری از احاطه وجود بی پایان او نسبت به همه چیز است.

از همه چیز ظاهرتر است، چرا که آثارش تمام جهان را پر کرده؛ و از همه چیز مخفی تر است، چرا که کنه ذاتش ناشناخته است!

بعضی از «مفسران نهج البلاغه» احتمالات دیگری درباره ظاهر و باطن بودن خداوند داده اند؛ از جمله اینکه: منظور از ظاهر این است که او بر همه چیز غالب است و چیزی بر او غلبه پیدا نمی کند و دیگر اینکه منظور از ظاهر این است که او برتر از همه اشیا می باشد؛ ولی مطابق این دو تفسیر، مفهوم باطن به قرینه مقابله چندان روشن نیست و مناسب تر همان تفسیر اول است؛ که او از نظر آثار وجودیش بقدری ظاهر و آشکار است که هیچ چیز مانند او نیست؛ زمین، آسمان، گیاهان، حیوانات و انسان ها، دریا و صحرا، همه مملو از آثار وجود اوست؛ ولی با این حال، کنه ذاتش

چنان مخفی است که احدی به آن راه ندارد؛ زیرا انسان محدود، کنه آن وجود نامحدود را نمی تواند درک کند.

در دعای پربار و معروف امام حسین (علیه السلام) (مشهور به دعای عرفه) می خوانیم: «مَتَى غَبْتِ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَيَّ دَلِيلٌ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَ مَتَى بَعُدْتَ حَتَّى تَكُونُ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ، عَمِيتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا.»

شاعر فارسی زبان همین مضمون را در اشعار لطیف خود بازگو کرده:
کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را *** کی گشته ای نهفته که پیدا
کنم تو را!

با صد هزار جلوه برون آمدی که من *** با صد هزار دیده تماشا کنم
تو را!

بخش دوم

و منها: فی ذکر الرسول (صلی الله علیه وآله)

بخش دیگری از این خطبه که درباره پیامبر (صلی الله علیه وآله) سخن

می گوید:

مُسْتَقْرَهُ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا، وَ مَنَبُهُ أَشْرَفُ مَنَبَاتٍ، فِي مَعَادِنِ الْكِرَامَةِ، وَ مَمَاهِدِ
السَّلَامَةِ؛ قَدْ صُرِفَتْ نَحْوَهُ أَفْنَدَةُ الْأَبْرَارِ، وَ تُنْبِتُ إِلَيْهِ أَرْزَمَةَ الْأَبْصَارِ، دَفَنَ
اللَّهِ بِهِ الضَّغَائِنَ، وَ أَطْفَأَ بِهِ الثَّوَائِرَ، أَلْفَ بِهِ إِخْوَانًا، وَ فَرَّقَ بِهِ أَقْرَانًا، أَعَزَّ بِهِ
الدَّلَّةَ، وَ أَدَلَّ بِهِ الْعِزَّةَ، كَلَامُهُ بَيَانٌ، وَ صَمْتُهُ لِسَانٌ.

ترجمه

جایگاه او بهترین جایگاه و محلّ رویش او شریف ترین محلها بود. در
کان بزرگواری و شرف، و گاهواره سلامت، پرورش یافت. دلهای نیکوکاران
شیفته او گشت و چشمها (ی حق جویان) به سوی او متوجّه شد. خداوند به
برکت وجود او، کینه ها را مدفون ساخت و آتش دشمنی ها را فرو نشاند؛
افراد دور افتاده را به وسیله او به هم نزدیک و برادر ساخت و نزدیکانی را
(که در ایمان و هدف هماهنگ نبودند) از هم دور نمود. ذلیلان (پاکدل و
محروم) را به وسیله او عزّت بخشید و عزیزان (خودخواه) را ذلیل ساخت.
سخنش بیان بود و سکوتش زبان.

شرح و تفسیر

سخنانش بیان بود و سکوتش پرمعنا

در این خطبه کوتاه، امام (علیه السلام) اوصافی برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بیان می کند که هر یک از دیگری پرمعناتر است. نخست از اساس و ریشه خانوادگی و جایگاه تولد او شروع می کند؛ می فرماید: «جایگاه او بهترین جایگاه و محلّ رویش او شریف ترین محلها بود؛ درکان بزرگواری و شرف، و گاهواره سلامت، پرورش یافت». (مُسْتَقَرُّهُ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا، وَ مُنْبِتُهُ أَشْرَفُ مُنْبِتٍ، فِي مَعَادِنِ الْكِرَامَةِ، وَ مَمَاهِدِ السَّلَامَةِ).

منظور از «مستقرّ» و «منبت» رحم مادران پاک و صلب پدران موحد و با ایمان بود. همانگونه که در زیارات معصومین نیز به آن اشاره شده است همان گونه که در زیارت امام حسین (علیه السلام)، مشهور به «زیارت وارث» آمده: «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ، وَ الْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ».

این سخن در مورد شخص پیامبر از زبان خودش نیز نقل شده است. همان گونه که «فخر رازی» در تفسیر آیه «وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ»^۲ نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «لَمْ أَزَلْ أَنْقَلُ مِنْ أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَى أَرْحَامِ الطَّاهِرَاتِ؛ پیوسته من از صلب پدران پاک، به رحم مادران پاکدامن انتقال می یافتم».^۳

«معادن کرامت» و «مماهد سلامت» نیز تأکیدی بر آن است و یا اشاره به این است که پدران و اجداد و مادران پیامبر اسلام، علاوه بر پاکدامنی و ایمان، دارای فضایل انسانی، و از عیوب اخلاقی پاک بودند.

۱. «مماهد» جمع «ممهّد» (بر وزن مکتب) در اصل از «مهّد» به معنای گاهواره گرفته شده؛ سپس

به هر جایی که انسان در آن استراحت کند، یا آرامش روح در آن داشته باشد، اطلاق شده است.

۲. سوره شعراء، آیه ۲۱۹.

۳. تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۲۴، صفحه ۱۷۴، مرحوم «علامة مجلسی» در «بحارالانوار» نیز

روایات متعددی در این زمینه نقل کرده است (بحار جلد ۱۵، صفحه ۳ به بعد).

این احتمال نیز در تفسیر جمله های بالا داده شده که منظور از «مُسْتَقَرًّا» مدینه است که قرارگاه پیامبر بود و منظور از «مَنْبِت» مکه است که محل تولد آن حضرت به شمار می رود.

ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد؛ مخصوصاً با توجه به جمله «فِي مَعَادِنِ الْكِرَامَةِ، وَ مَمَاهِدِ السَّلَامَةِ».

سپس به جاذبه های اخلاقی پیامبر پرداخته، می فرماید: «دلهای نیکوکاران، شیفته او گشت و چشمها (ی حق جویان) به سوی او متوجه شد». (قَدْ صُرِفَتْ نَحْوَهُ أَفْنِدَةُ الْأَبْرَارِ، وَ تُبَيَّتْ^۱ إِلَيْهِ أَرْمَةُ الْأَبْصَارِ).

به راستی پیامبر اسلام چنین بود! جاذبه های اخلاقی او: تواضع، محبت، مهربانی، عفو و گذشت آمیخته با شجاعت و شهامت، دلها را به سوی خود جذب می کرد و تلاش فوق العاده او در طریق هدایت و اصلاح مردم، چشم ها را به او متوجه می ساخت.

سپس در سومین مرحله به بخشی از برنامه های اجتماعی آن حضرت اشاره کرده، می فرماید: «خداوند به برکت وجود او، کینه ها را مدفون ساخت و آتش فتنه ها و دشمنی ها را خاموش نمود». «دَفَنَ اللَّهُ بِهِ الضَّغَائِنَ^۲، وَ أَطْفَأَ بِهِ النَّوَائِرَ^۳».

«افراد دور افتاده را به وسیله او به هم نزدیک و برادر ساخت و (گاه) نزدیکانی را (که در ایمان و هدف هماهنگ نبودند) از هم دور نمود». (الْفَ بِهٖ إِخْوَانًا، وَ فَرَّقَ بِهِ أَقْرَانًا).

۱. «تُبَيَّت» از ماده «تبی» (بر وزن سنگ) به معنای باز گرداندن است و در جمله بالا به معنای توجه آمده است.

۲. «ضغائن» جمع «ضغینه» به معنای کینه و عداوت است.

۳. «نوائیر» جمع «ثائره» به معنای فتنه و عداوت است.

همان گونه که قرآن مجید در آیه ۶۲ و ۶۳ سوره «انفال» می فرماید: «هُوَ الَّذِي أُيِّدَكَ بِبَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ * وَالْأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ؛ او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد و دل های آنان را با هم الفت داد». در آیه ۱۰۳ «سوره آل عمران» می فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا؛ و همگی به ریسمان خدا (=قرآن و اسلام) چنگ زدید و پراکنده نشوید و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او میان دل های شما الفت ایجاد کرد و به برکت نعمت او برادر شدید».

سپس به یکی دیگر از الطاف الهی به برکت وجود پیامبر (صلی الله علیه وآله) اشاره کرده، می فرماید: «خداوند ذلیلان پاکدل و (محروم) را به وسیله او عزت بخشید و عزیزان (خودخواه) را ذلیل ساخت». (أَعَزَّهُ بِهِ الدَّلَّةَ، وَ أَدَلَّهُ بِهِ الْعِزَّةَ).

افراد با ایمان و با شخصیت که به خاطر تهیدستی در چنگال زورمندان بی ایمان گرفتار بودند، خداوند آنها را به برکت وجود پیامبر (صلی الله علیه وآله) عزیز ساخت و مدیریت های مهم جامعه اسلامی را به آنها سپرد و زورمندان فاسد و بی منطق را از صحنه اجتماع بیرون راند.

در پایان خطبه، به یکی از برجسته ترین صفات پیامبر (صلی الله علیه وآله) اشاره کرده می فرماید: «سخنش بیان بود و سکوتش زبان». (كَلَامُهُ بَيَانٌ، وَ صَمْتُهُ لِسَانٌ).

هر زمان، زبان به سخن می گشود اسرار حکمت از زبانش فرو می ریخت و حقایق وحی را تبیین می کرد؛ راه نجات را نشان می داد و پرتگاهها را مشخص می نمود و اگر گاهی سکوت می کرد، سکوتش پرمعنا و پرمفهوم بود. ناراحتی ها و نگرانی ها و عدم رضایت خود را از پاره ای کارها با سکوت نشان می داد و نادرست بودن سؤالات بیجا را، از همین

طریق پاسخ می گفت و در برابر جاهلانِ بدزبان، از همین سلاح یاری می جست و گاه با سکوت (با قرائنِ حالیه) کارهایی را تقریر و امضا می کرد.

نهج البلاغه

خطبه ۹۷

خطبه ۹۷^۱

و من خطبة له (عليه السلام)

فی اصحابه، و اصحاب رسول الله (صلی الله علیه وآله)

این خطبه، پیرامون مقایسه یاران حضرت با یاران پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) سخن می گوید.

خطبه در یک نگاه

با توجه به اینکه شأن ورود این خطبه - به گونه ای که شارحان نهج البلاغه نوشته اند - جریان سرپیچی مردم کوفه از فرمان علی (علیه السلام) جهت مقابله با لشکریان غارتگر معاویه بعد از واقعه جنگ نهروان بوده است، امام در بخش اول این خطبه، مردم متمرّد کوفه را با شدیدترین عتاب

۱. سند خطبه: آنچه مرحوم «سید رضی» در این خطبه آورده است بخشی از یک خطبه طولانی است که به طور پراکنده در منابع متعدّدی نقل شده است، از جمله در کتاب «سلیم بن قیس هلالی» و «کافی مرحوم کلینی» و «ارشاد مفید» و «تذکره سبط بن جوزی» و «تاریخ دمشق ابن عساکر» و «اللبیان و التبيين جاحظ» و کتب فراوان دیگر، که بسیاری از آنها قبل از «سید رضی» می زیسته اند (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۱۹۲). و نهج البلاغه چاپ جامعه مدرّسین ذیل خطبه).

و سرزنش - که در نوع خود کم نظیر یا بی نظیر است - رو به رو می سازد و به این امید که غیرت آنها به جوش آید و آماده نبرد با ظالمان شوند، آنها را با شلاق های توبیخ می نوازد و از تعبیرات مختلف، برای بیدار کردن آنها از خواب خرگوشی بهره می گیرد و مقصود از همه این توبیخ ها و سرزنش ها آن است که پیش از سیطره ظالمان بی رحم، بر جان و مال و ناموس آنها و بر حکومت اسلامی، به خود آیند و به پا خیزند و آتش فتنه را خاموش و دست ظالمان را از قلمرو حکومت اسلامی قطع کنند!

سپس در بخش دیگری از این خطبه، آنها را به پیروی اهل بیت - که سبب هدایت و نجات آنهاست - دعوت می کند و در واقع، همان مضمون و محتوای حدیث «تَقْلَین» را به آنها یادآور می شود.

و در آخرین بخش خطبه، مردم کوفه را با یاران پیامبر اسلام مقایسه می کند و با این مقایسه، روشن می سازد که چقدر میان آنها و یاران پیامبر از نظر ایمان و تقوا و عبادت و جهاد و استقامت و شجاعت، تفاوت وجود داشت.

روشن است که هر سه بخش خطبه، یک هدف را تعقیب می کند و آن بسیج لشکر کوفه است برای مقابله با دشمن؛ دشمنی که بر هیچ چیز آنها - نه دین نه دنیایشان - رحم نمی کرد.

بخش اول

وَ لَئِنْ أَهْمَلَ الظَّالِمَ فَلَنْ يَفُوتَ أَخْذَهُ، وَ هُوَ لَهُ بِالْمِرْصَادِ عَلَى مَجَازِ طَرِيقِهِ، وَ بِمَوْضِعِ الشَّجَا مِنْ مَسَاغِ رِيقِهِ. أَمَا وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَيُظْهِرَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ عَلَيْكُمْ، لَيْسَ لَانَّهُمْ أَوْلَى بِالْحَقِّ مِنْكُمْ، وَلَكِنْ لِإِسْرَاعِهِمْ إِلَى بَاطِلِ صَاحِبِهِمْ، وَ إِبْطَائِكُمْ عَنْ حَقِّي. وَ لَقَدْ أَصْبَحَتِ الْأُمَّمُ تَخَافُ ظُلْمَ رُعَاتِهَا، وَ أَصْبَحَتْ أَخَافُ ظُلْمَ رَعِيَّتِي. اسْتَنْفَرْتُمْ لِلْجِهَادِ فَلَمْ تَنْفَرُوا، وَ أَسْمَعْتُمْ فَلَمْ تَسْمَعُوا، وَ دَعَوْتُمْ سِرًّا وَ جَهْرًا فَلَمْ تَسْتَجِيبُوا، وَ نَصَحْتُ لَكُمْ فَلَمْ تَقْبَلُوا، أَشْهُودُ كَغَيَْابِ، وَ عَيْدُ كَارْتَابِ! أَتَلُوا عَلَيْكُمْ الْحِكْمَ فَتَنْفِرُونَ مِنْهَا، وَ أَعْظَمْتُمْ بِالْمَوْعِظَةِ الْبَالِغَةِ فَتَتَفَرَّقُونَ عَنْهَا، وَ أَحْتَكُمُ عَلَى جِهَادِ أَهْلِ الْبَغْيِ فَمَا آتَى عَلَى آخِرِ قَوْلِي حَتَّى أَرَاكُمْ مُتَفَرِّقِينَ أَيَادِيَ سَبَا. تَرْجِعُونَ إِلَى مَجَالِسِكُمْ، وَ تَتَخَادَعُونَ عَنْ مَوَاعِظِكُمْ، أَقْوَمُكُمْ غُدُوَةً، وَ تَرْجِعُونَ إِلَى عَشِيَّةٍ، كَظْهِرِ الْحَنِيئَةَ، عَجَزَ الْمُقَوْمُ، وَ أَعْضَلَ الْمُقَوْمَ.

ترجمه

اگر خداوند، ظالم و ستمگر را مهلت دهد چنان نیست که فرصت مجازات او از دستش برود. او در کمین گاه، بر سر راه ستمگر است و گلوی وی را در دست دارد، هر زمان بخواهد می فشارد، آن گونه که نتواند آب دهان فرو برد! آگاه باشید! سوگند به آن کس که جانم در دست قدرت اوست! این قوم (سپاه شام) سرانجام بر شما پیروز می شوند، اما نه به خاطر این که در حقانیت از شما سزاوارترند؛ بلکه به این جهت در طریق باطل زمامدارانشان، سریع و کوشا هستند؛ در حالی که شما در ادای حق من

سُستی می کنید، اَمّت ها همواره از ظلم زمامدارانشان در وحشتند، ولی من از ظلم پیروانم بیمناکم! من شما را برای جهاد با دشمن برانگیختم، اَمّا حرکت نکردید؛ به گوش شما خواندم، اَمّا نشنیدید؛ در آشکار و نهان شما را (برای جهاد) دعوت کردم، اجابت نمودید؛ به شما اندرز دادم، ولی نپذیرفتید. آیا شما حاضرانی همچون غایبان هستید و بردگانی در قیافه مالکان؟! پیوسته حکمت های الهی را بر شما می خوانم، ولی از آن می گریزید و با اندرزهای رسا شما را موعظه می کنم، (اَمّا) پراکنده می شوید.

شما را به مبارزه با ظالمان ترغیب می کنم، اَمّا هنوز سخنانم به آخر نرسیده، می بینم همچون «قوم سباً» متفرّق می شوید! به مجالس خود باز می گردید و یکدیگر را از این مواعظ بر می گردانید، صبحگاهان شما را مستقیم می سازم ولی شامگاهان همچون کمان خمیده سخت و محکمی که نه کسی قدرت صاف کردن آن را دارد و نه خودش قابلیت صاف شدن را، به سوی من باز می گردید!

شرح و تفسیر

شما بردگانی هستید در قیافه اربابان!

همان گونه که در بحث «خطبه در یک نگاه» اشاره شد، هدف اصلی این خطبه برانگیختن مردم عراق برای مقابله با بیدادگران شام (معاویه و لشکر او) است و امام (علیه السلام) از طرق مختلف برای رسیدن به این هدف بهره می گیرد.

نخست می فرماید: «اگر خداوند، ظالم و ستمگر را (چند روزی) مهلت دهد، چنان نیست که فرصت مجازات او از دستش برود». (وَلَئِنْ أَمَّهَلَ الظَّالِمَ فَلَنْ يَفُوتَ أَخْذُهُ).

«او در کمین گاه، بر سر راه ستمگر است و گلوی وی را در دست دارد؛ هر زمان بخواهد می فشارد، آن چنان که نتواند آب دهان را فرو برد». (وَهُوَ لَهُ بِالْمِرْصَادِ عَلَى مَجَازِ طَرِيقِهِ، وَبِمَوْضِعِ الشَّجَا^۱ مِنْ مَسَاغٍ^۲ رِيقِهِ^۳).

این تعبیرات ممکن است اشاره به معاویه و لشکریان شام باشد؛ که مبادا فرصت خداوند به آنها، سبب شک و تردید شما گردد و در حقانیت خود، یا باطل بودن آن ها تردیدی به خود راه دهید و این، در واقع نوعی دلداری به لشکریان امام (علیه السلام) است تا با توجه به این حقیقت، روحیه خود را از دست ندهند.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از ظالم، همان لشکر متمرّد و عصیانگر است و در واقع، تهدیدی است در برابر آنها که اگر چند صباحی خداوند به شما مهلت داده، از عذاب و مجازات او در برابر عصیان و گردنکشی تان ایمن نباشید! ولی تفسیر اول، مناسب تر به نظر می رسد.

به هر حال، این همان چیزی است که قرآن مجید کراراً به آن اشاره کرده و می فرماید: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزَادُوا الْإِثْمَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ؛ آنها که کافر شدند تصور نکنند اگر به آنان مهلت می دهیم به سودشان است؛ ما به آنها مهلت می دهیم برای آنکه بر گناهان خود بیفزایند و برای آنها عذاب خوار کننده ای است.»^۴

و در جای دیگر می فرماید: «إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ؛ به یقین پروردگار تو در کمین گاه (ظالمان) است.»^۵

۱. «شجا» به معنای استخوان، یا چیزی دیگری است که در گلو گیر کند.

۲. «مساغ» از ماده «سوق» (بر وزن فوق) به معنای گوارا گرفته شده است.

۳. «ریق» به معنای آب دهان است.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۷۸.

۵. سوره فجر، آیه ۱۴.

این موضوع، نه تنها درباره ستمگران شام و گردنکشان لشکر عراق صادق است؛ بلکه امروز هم برای همه ما درس آموزنده ای است که مهلت های الهی درباره ستمگران، نباید سبب غرور و غفلت ما گردد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که: «خداوند فرشته ای را (برای مأموریتی) به زمین فرستاد؛ مدتی در زمین ماند و سپس به آسمان عروج کرد؛ به او خطاب شد در زمین چه دیدی؟ گفت: شگفتی های فراوانی دیدم و از عجیب ترین چیزهایی که دیدم این بود که بنده ای از بندگانت را غرق نعمت دیدم؛ رزق و رزوی تو را می خورد و ادعای خدایی می کرد، من از جرأت و جسارت او در برابر تو و از حلم تو در برابر او در شگفتی فرو رفتم! خداوند فرمود: آیا از حلم من تعجب کردی؟! من چهار صد سال به او مهلت دادم، کمترین ناراحتی جسمانی پیدا نکرد و هر چه از دنیا می خواست به آن می رسید و غذا و آب او کمترین تغییری پیدا نمی کرد (اینها همه برای این بوده است تا او را بیازمایم و بندگان را هم به وسیله او آزمایش کنم).»^۱

سپس امام (علیه السلام) آینده وضع آنها را در برابر دشمنان بی رحم چنین پیش بینی می کند و می فرماید: «آگاه باشید! سوگند به آن کس که جانم در دست قدرت اوست! این قوم سرانجام بر شما پیروز می شوند؛ اما نه به خاطر این که آنها در حقانیت، از شما سزاوارترند؛ بلکه به این جهت که آنها در راه باطل زمامدارانشان سریع و کوشا هستند، در حالی که شما در ادای حق من کُند و سست هستید!» (أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَيُظْهَرَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ عَلَيْكُمْ، لَيْسَ لَانَّهُمْ أَوْلَى بِالْحَقِّ مِنْكُمْ، وَلَكِنْ لِإِسْرَاعِهِمْ إِلَى بَاطِلٍ صَاحِبِهِمْ، وَ إِنِّ بَطَّائِنُكُمْ عَنْ حَقِّي).

در واقع، امام (علیه السلام) در اینجا به نکته مهمی اشاره می کند؛ می فرماید: سرانجام آنها بر شما پیروز می شوند، ولی گمان نکنید که این پیروزی به خاطر حقانیت آنهاست! مبدا کسی گمان کند که عامل پیروزی آنها تکیه بر حق است و این امر سبب گمراهی شما شود. آنها قطعاً بر باطلند، ولی در باطل خود کوشا و مصمم اند و گوش بر فرمان معاویه دارند؛ ولی شما با اینکه در مسیر حق گام بر می دارید، افرادی سست و بی اراده و در برابر فرمانده خود، سرکش و عصیانگرید و این صفات در هر کس و هر قوم و ملتی باشد، سرنوشتی جز شکست نخواهد داشت.

و عجب اینکه، همین سخن را «مسلم بن عقبه» (همان کسی که از سوی یزید، فرمانده لشکری بود که مدینه را به خاک و خون کشید) در برابر اهل شام هنگامی که می خواست آنها را به میدان نبرد بکشاند تکرار کرد. گفت: ای مردم شام! شما از نظر شخصیت و نسب برترین عرب نیستید؛ جمعیت شما نیز بیش از دیگران نیست و منطقه زندگی شما نیز گسترده تر نمی باشد. اگر شما بر دشمنانتان پیروز می شوید، تنها به خاطر انضباط و اطاعت از پیشوایان، و ایستادگی در برابر دشمن است؛ در حالی که دشمنان شما چنین نیستند.^۱

سپس به نکته مهمی در این رابطه اشاره کرده، می فرماید: «أمتها همواره از ظلم زمامدارانشان در وحشتند، ولی من از ظلم پیروانم بیمناکم!» (وَلَقَدْ أَصْبَحَتِ الْأُمَّةُ تَخَافُ ظُلْمَ رُعَاتِهَا، وَ أَصْبَحَتْ أَخَافُ ظُلْمَ رَعِيَّتِي).

همیشه در طول تاریخ، ملت ها از حکومت های خودکامه خود و مظالم آنها در وحشت و اضطراب بودند، به گونه ای که این یک امر طبیعی محسوب می شود؛ ولی این مسأله در مورد امام (علیه السلام) دگرگون شد! هیچ کس ترسی از ظلم و ستم او نداشت، چرا که کمترین ظلم و ستمی از

۱. ابو مخنف، طبق نقل شرح نهج البلاغه مرحوم تستری، جلد ۱۰، صفحه ۵۹۶. (با کمی تلخیص).

او سر نمی زد و به عکس، امام پیوسته نگران کارشکنی ها، بی وفایی ها، توطئه ها و ندانم کاری های اصحابش بود؛ و البته چنین افرادی باید سرانجام زیر چکمه ستمگران، پایمال شوند و شدند.

سپس مطلب را باز کرده و انگشت روی نقاط ضعف عجیب کوفیان و عراقیان آن زمان می گذارد و می فرماید: «من شما را برای جهاد با دشمن برانگیختم، اما حرکت نکردید؛ به گوش شما خواندم، اما نشنیدید؛ در آشکار و نهان شما را (برای جهاد) دعوت کردم، اجابت نمودید؛ اندرزتان دادم، ولی نپذیرفتید!» (استَنْفَرْتُكُمْ لِلْجِهَادِ فَلَمْ تَنْفِرُوا، وَ اَسْمَعْتُكُمْ فَلَمْ تَسْمَعُوا، وَ دَعَوْتُكُمْ سِرًّا وَ جَهْرًا فَلَمْ تَسْتَجِيبُوا، وَ نَصَحْتُ لَكُمْ فَلَمْ تَقْبَلُوا).

آیا لشکریان عراق خطر را می دیدند و بر اثر سستی و تن پروری به استقبال دشمن نمی رفتند؟ یا به راستی تصور می کردند که حکومت معاویه برای آنها مشکلی ایجاد نخواهد کرد؟ هر دو احتمال وجود دارد؛ اضافه بر بُزدلی و اختلافات قبیله‌گی و جهل و نادانی.

سپس برای تحریک آنها، با جملات کوبنده ای - که هر انسانی غیرتمندی را به حرکت در می آورد - آنان را مخاطب ساخته، می فرماید: «آیا شما حاضرانی همچون غائبان هستید؟ (که سخنانم را نمی شنوید) و یا بردگان (ضعیف) در قیافه مالکان (سرکش و قدرتمند)!». (أَشْهُودُ كَغَائِبٍ، وَ عَيْدٌ كَأَرْبَابٍ!).

«پیوسته حکمت های الهی را بر شما می خوانم، از آن می گریزید؛ و با مواعظ بالغه و اندرزه‌های رسا شما را موعظه می کنم، پراکنده می شوید؛ به مبارزه با ظالمان شما را ترغیب می کنم، اما هنوز سخنانم به آخر نرسیده می بینم همچون «ایادی سبا» متفرق می شوید!» (أَتْلُوا عَلَيْكُمْ الْحِكْمَ فَتَنْفِرُونَ مِنْهَا، وَ اعْظَمُكُمْ بِالْمَوْعِظَةِ الْبَالِغَةِ فَتَتَفَرَّقُونَ عَنْهَا، وَ أَحْتَكُمُ عَلَى جِهَادِ أَهْلِ الْبَغْيِ فَمَا آتَى عَلَى آخِرِ قَوْلِي حَتَّى أَرَاكُمْ مُتَفَرِّقِينَ آيَادِي سَبَا).

«ایادی سبّا» (و به تعبیر دیگر «مثل ایادی سبّا») اشاره به ضرب المثلی است معروف در میان عرب، برای گروهی که به شدت پراکنده می شوند و اصل آن چنین است که «سبّا» مردی بود که قبائل عرب «یمن» از او نشأت گرفتند؛ وی دارای ده فرزند بود که شش نفر از آنها را به منزله دست راست خود قرار داده بود و چهار نفر را به منزله دست چپ؛ ولی بعداً فرزندان او به شدت از هم دور و پراکنده شدند و هر کدام در گوشه ای زندگی کرد و قبیله ای از او بوجود آمد؛ سپس پراکندگی آنها به عنوان یک ضرب المثلی، معروف شد.^۱

به هر حال، جمله های بالا به خوبی نشان می دهد که امام نخست به نصیحت آنها با کلمات حکمت آمیز و مواعظ سودمند پرداخت و گفتنی ها را با منطق صحیح به آنها گفت و تا آنجا که می شد مدارا کرد و اگر تعبیرات تند و شدیدی در این خطبه نسبت به آن ها می بینیم، همه بعد از سخنان حکیمانه و اندرزهای مشفقانه بوده است؛ و این، در زمانی که طرف مقابل به قدری لجوج و خیره سر است که جز با شلاق عتاب و تازیانه های ملامت و سرزنش از خواب غفلت بیدار نمی شود!

سپس در ادامه این سخن می فرماید: «شما اندرزهای بلیغ مرا می شنوید، ولی) به مجالس خود باز می گردید و یکدیگر را از این مواعظ فریب می دهید (و آثار سخنان من را خشتی می کنید)» (تَرْجِعُونَ إِلَيَّ مَجَالِسِكُمْ، وَ تَتَّخِذُونَ عَنْ مَوَاعِظِكُمْ).

به همین دلیل، من «صبحگاهان شما را مستقیم می سازم، ولی شامگاهان همچون کمان خمیده سخت و محکمی که نه کسی قدرت صاف کردن آن را دارد و نه خودش قابلیت صاف شدن را، به سوی من باز می گردید!»

۱. «ایادی» جمع «ایدی» و آن نیز به نوبه خود جمع «ید» به معنای دست می باشد، هر چند

«ایادی» غالباً در غیر این معنا استعمال می شود.

﴿أَقْوَمُكُمْ عُذْوَةً، وَ تَرْجِعُونَ إِلَيَّ عَشِيَّةً، كَظَهَرِ الْحَنِيَّةِ^۱، عَجَزَ الْمُقَوْمُ، وَ أَغْضَلَ^۲ الْمُقَوْمُ﴾.

این جمله ها اشاره به نکته مهمی دارد و آن اینکه: منافقان زیادی در میان اهل عراق بودند که برای خنثی کردن تأثیر کلام امام کوشش می کردند؛ هنگامی که نزد امام (علیه السلام) می آمدند تحت تأثیر جاذبه اخلاقی و سخنان حکمت آمیزش قرار می گرفتند و باور می کردند که باید آماده پیکار با دشمن شوند؛ اما هنگامی که به جلسات خصوصی و عمومی خود باز می گشتند، گروهی شیطان صفت، به سم پاشی می پرداختند، افکار آنها را مشوش، اراده آن ها را ضعیف و رشته اتحاد آن ها را پاره می کردند؛ صبح در محضر امام (علیه السلام)، دلها را با آب توبه می شستند و عصر که به خدمتش باز می گشتند، با قلبی سیاه و تاریک و افکاری منحرف و کج و معوج می آمدند و این نبود مگر به خاطر فقدان شخصیت درونی و عدم اراده قوی و رنگ پذیری از هر کس و هر چیز.

«نافع بن کلیب» می گوید: برای سلام گفتن به علی (علیه السلام) وارد کوفه شدم؛ به مسجد آمدم و کنار منبر نشستم. علی بر فراز منبر بود و عمامه سیاهی بر سر داشت... (و مردم را پیوسته نصیحت می کرد و اندرز می داد) هنگامی که از منبر پایین آمد، دیدم اشک از چشمان مبارکش جاری است. فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ صبح گاه آنها را صاف و مستقیم می کنم، ولی وقت عصر به نزد می آیند در حالی که مثل کمان خم شده اند؛ تا کی و تا چه زمانی (این کار را ادامه می دهند؟)»^۳

۱. «حَنِيَّة» به معنای کمان است، به سبب اینکه منحنی می باشد.

۲. «أَغْضَلَ» از ماده «أَعْضَلَ» به معنای شدت و پیچیدگی است.

۳. عقد الفرید، جلد ۴، صفحه ۱۶۲. (مطابق نقل شرح نهج البلاغه تستری).

بخش دوم

أَيُّهَا الْقَوْمُ الشَّاهِدَةُ أْبْدَانُهُمْ، الْعَائِبَةُ عَنْهُمْ عَقُولُهُمْ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ،
 الْمُبْتَلَى بِهِمْ أَمْرَاؤُهُمْ. صَاحِبِكُمْ يُطِيعُ اللَّهَ وَ أَنْتُمْ تَعْصُونَ، وَ صَاحِبُ أَهْلِ
 الشَّامِ يَعِصِي اللَّهَ وَ هُمْ يُطِيعُونَهُ. لَوَدِدْتُ وَاللَّهِ أَنْ مَعَاوِيَةَ صَرَفَنِي بِكُمْ
 صَرْفَ الدِّينَارِ بِالذَّرْهِمِ، فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ مِنْكُمْ وَ أَعْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ!

ترجمه

ای قومی که جسم هایتان حاضر است و عقل هایتان پنهان و خواسته هایتان مختلف و پراکنده و زمامدارانتان به شما مبتلا هستند! رهبر شما خدای را اطاعت می کند و شما او را عصیان می کنید؛ اما زمامدار اهل شام خدا را معصیت می کند، ولی آنان اطاعتش می کنند. به خدا سوگند! بسیار دوست داشتم معاویه شما را با نفرات خود مبادله می کرد، همچون مبادله کردن دینار به درهم: ده نفر از شما را از من می گرفت و یک نفر از آنها را به من می داد.

شرح و تفسیر

جسم هایتان حاضر و عقل هایتان پنهان است!

در این بخش از خطبه امام (علیه السلام) لحن سخن را تندتر کرده و تازیانه سرزنش را محکمتر بر پیکر روح آنها وارد می کند، به این امید که حرکتی در این ارواح خمود و سُست پیدا شود و پیش از بروز خطرِ شدید، به پا خیزند می فرماید: «ای قومی که بدن هایتان حاضر است و عقل هایتان

پنهان، و خواسته هایتان مختلف و پراکنده و زمامدارانتان به شما مبتلا هستند». (أَيُّهَا الْقَوْمُ الشَّاهِدَةُ أُنْدَانُهُمْ، الْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عَقُولُهُمْ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ، الْمُبْتَلَىٰ بِهِمْ أَمْرًاؤُهُمْ).

در این عبارت، امام (علیه السلام) روی سه نقطه ضعف آنها انگشت می‌گذارد: نخست، غایب بودن عقل‌ها؛ گویی عقل‌هایشان از تن جدا شده و تدبیر آن‌ها را رها نموده و وجودشان همچون کشوری بدون مدیر و مدبر باقی مانده است.

دیگر اینکه، هیچگونه حلقه اتصالی در میان آنها وجود ندارد؛ هر کدام خواسته‌ای دارند به اندازه هوای نفس و عقل کوچکشان. بدیهی است! چنین گروهی، هیچ مشکلی را از خودشان و از دیگران حل نخواهند کرد.

و سومین نقطه ضعف آنها این بود که زمامداران ناچار بودند، با آنها بسازند و جانشینی برای آنان نداشتند. مجموع این صفات سبب می‌شد که در میدان نبرد با دشمن، کفایت و کارایی نداشته باشند.

در ادامه این سخن می‌افزاید: «رهبر شما خدای را اطاعت می‌کند؛ و شما او را عصیان می‌کنید؛ اما زمامدار اهل شام خدا را معصیت می‌کند، ولی آنها اطاعتش می‌کنند!» (صَاحِبِكُمْ يُطِيعُ اللَّهَ وَ أَنْتُمْ تَعْصُونَهُ، وَ صَاحِبُ أَهْلِ الشَّامِ يَعِصِي اللَّهَ وَ هُمْ يُطِيعُونَهُ).

راستی شگفت‌انگیز است! کسی که مطیع فرمان خدا است، سزاوارترین فردی است که باید او را اطاعت کرد و آن کس که عصیانگر است باید با او مخالفت نمود؛ ولی در اینجا قضیه به عکس شد؛ مطیع فرمان خدا مورد بی‌مهری قرار گرفت و عصیانگر مورد احترام!!

در جمله پایانی این بخش، به تعبیری بر می خوریم که در نهج البلاغه بی مانند است. می فرماید: «به خدا سوگند! بسیار دوست داشتم معاویه شما را با نفرات خود مبادله می کرد، همچون مبادله کردن دینار به درهم: ده نفر از شما را از من می گرفت و یک نفر از آنها را به من می داد». (لَوَدِدْتُ وَاللَّهِ أَنْ مَعَاوِيَةَ صَارَفَنِي بِكُمْ صَرْفَ الدِّينَارِ بِالذَّرْهَمِ، فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ مِنْكُمْ، وَ أَعْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ).

تأکیدات متعددی که در این جمله آمده، نشان می دهد که این سخن امام (علیه السلام) واقعاً جدی است و کمترین مبالغه در آن راه ندارد. شامیان را به منزله سکه طلا فرض کرده و عراقیان را به منزله سکه نقره، که در آن زمان یک دهم آن (دینار) ارزش داشت و این نشان می دهد که مردم شام افرادی با انضباط بودند حتی هنگامی که معاویه آنان را فریب داد باز هم پشت سر او محکم ایستادند؛ ولی لشکر کوفه و عراق به هیچ وجه انضباطی نداشتند و حتی ده نفر از آنها به اندازه یک نفر از شامیان ارزش نداشت! در طول تاریخ شام و عراق قبل از اسلام و بعد از اسلام شواهدی برای این مطلب پیدا می شود.

بخش سوم

يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، مُنِيتُ مِنْكُمْ بِثَلَاثٍ وَ اثْنَتَيْنِ: صُمُّ ذَوْوِ أَسْمَاعٍ، وَ بُكْمُ ذَوْوِ كَلَامٍ، وَ عَمَى ذَوْوِ أَبْصَارٍ، لَا أَحْرَارُ صِدْقٍ عِنْدَ اللَّقَاءِ، وَلَا إِخْوَانُ ثِقَةٍ عِنْدَ الْبَلَاءِ! تَرَبَّتْ أَيْدِيكُمْ! يَا أَشْبَاهَ الْإِبِلِ غَابَ عَنْهَا رِعَايَتُهَا! كُلَّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبٍ تَفَرَّقَتْ مِنْ آخَرَ، وَاللَّهِ لَكَأَنِّي بِكُمْ فِيمَا إِخَالَكُمْ: أَنْ لَوْ حَمِسَ الْوَعَى، وَ حَمَى الضَّرَابُ، قَدْ انْفَرَجْتُمْ عَنْ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفِرَاجَ الْمَرَأَةِ عَنْ قُبُلِهَا. وَ إِنِّي لَعَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي، وَ مِنْهَاجٍ مِنْ نَبِيِّ، وَ إِنِّي لَعَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الْقُطْبَةَ لَقَطًّا.

ترجمه

ای اهل کوفه من به سه چیز (که در شما هست) و دو چیز (که در شما نیست) مبتلا شده ام: حقایق را نمی شنوید، در حالی که گوش دارید! سخن نمی گوید، در حالی که زبان تکلم دارید! حقایق را نمی بینید، در حالی که چشم دارید! نه در هنگام نبرد، آزاد مردان صادقید؛ و نه در آزمایش های سخت برادران قابل اعتماد؛ دستهایتان خاک آلود باد! (و بر خاک مذلت بنشینید) ای کسانی که به شتران بی ساربان می مانید که هرگاه از یک سو جمعشان کنند، از سوی دیگر پراکنده می شوند! به خدا سوگند! من درباره شما چنین گمان می کنم که اگر جنگ سختی روی دهد و آتش آن زبانه کشد، از اطراف فرزند ابوطالب جدا می شوید، همانند جدا شدن زن (هنگام وضع حمل) از نوزاد خویش! ولی من نشانه روشن (بر حقانیت خویش) از پروردگارم دارم و بر طریق آشکار پیامبرم گام بر می دارم و در راهی واضح،

با هوشیاری و دقت، به پیش می روم (و تکلیف الهی خود را انجام می دهم).

شرح و تفسیر

من به وظیفه الهی خود عمل می کنم اما شما...

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه، تازیانه های ملامت و سرزنش را محکمتر بر ارواح خفته آنها فرود می آورد و نقاط ضعف آنها را یکی بعد از دیگری بیان می کند؛ باشد که به خود آمده، درصدد اصلاح برآیند. نخست می فرماید: «ای اهل کوفه! من به سه چیز (که در شما هست) و دو چیز (که در شما نیست) مبتلا شده ام:

گوش دارید اما نمی شنوید، زبان دارید اما سخن نمی گوید، حقایق را نمی بینید، در حالی که چشم دارید!». (یا أَهْلَ الْكُوفَةِ! مُنِيتُ مِنْكُمْ بِثَلَاثٍ وَ اثْنَتَيْنِ: صُمٌّ ذَوُو أَسْمَاعٍ، وَ بُكْمٌ ذَوُو كَلَامٍ، وَ عُمَى ذَوُو أَبْصَارٍ).

در اینجا امام (علیه السلام) اشاره به ناتوانی آنها از مشاهده حوادث و تحلیل صحیح پیرامون آن و تلاش برای پیدا کردن راه حل ها می کند، که در عین توانایی بر این امور، همه چیز را نادیده گرفته و در لاک خود فرو رفته بودند؛ صیاد بی رحم را می دیدند، اما عکس العملی نشان نمی دادند؛ پیام تهدیدآمیز دشمن را می شنیدند، اما تکان نمی خوردند.

و اما آن دو چیز که در آنها می بایست باشد، ولی نبود، همان است که در ادامه سخن فرموده: «نه در هنگام نبرد، آزاد مردان صادقید، و نه در آزمایش های سخت برادران قابل اعتماد!». (لَا أَحْرَارٌ صِدْقٍ عِنْدَ اللَّفَاءِ، وَ لَا إِخْوَانٌ ثِقَّةٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ!).

بی شک، زندگی فراز و نشیب های زیادی دارد: گاه زمان صلح است و گاه زمان جنگ و گاه راحتی است و گاه بلا؛ دوستان باوفا و برادران قابل

اعتماد در آرامش و راحتی شناخته نمی شوند، بلکه سختی ها، جنگها، بلاها و حوادث پیچیده و ناراحت کننده، میدان آزمون آنها است و متأسفانه مردم کوفه و عراق، در آن زمان در این آزمون ها روسفید نبودند و بارها بی وفایی و عدم استقامت و سستی و تنبلی خود را نشان داده بودند.

به همین جهت، امام (علیه السلام) در جمله های بعد نخست به آنها نفرین می کند، سپس با دو تشبیه گویا از وضع روانی آن جمعیت، آخرین سخن را درباره آنها بیان می فرماید. می گوید: «دستهایتان خاک آلود باد! (و بر خاک مذلت بنشینید)». (تَرَبَّتْ أَيْدِيكُمْ).

«ای کسانی که به شتران بی ساربان می مانید که هرگاه از یک سو جمعشان کنند، از سوی دیگر پراکنده می شوند!». (يَا أَشْبَاهَ الْإِبِلِ غَابَ عَنْهَا رِعَاؤُهَا!).

این تشبیه، تعبیر روشنی از جهل و نادانی و عدم انضباط آنها است. نخست آنها را به حیوانات تشبیه می کند و سپس به نداشتن صاحب نافذ الکلام.

روشن است جمع کردن شتران توسط ساربان ها میسر است و آنها به ندای هر کس گوش نمی دهند؛ به همین دلیل، اگر دیگری بخواهد آنها را جمع کند، به مقصود خود نائل نمی شود.

امام (علیه السلام) در ادامه این سخن، سوگند یاد می کند و می فرماید: «به خدا سوگند! من درباره شما چنین گمان می کنم که اگر جنگ سختی روی دهد، و آتش آن زبانه کشد، از گرد فرزند ابوطالب جدا می شوید همانند جدا شدن زن (هنگام وضع حمل) از نوزاد خویش!». (وَاللَّهِ لَكَأَنَّ بَكُمْ فِيمَا

۱. تَرَبَّتْ از ماده «تُرَاب» به معنای خاک گرفته شده و «تَرَبَّتْ أَيْدِيكُمْ» در اصل به این معنا است که دستانتان خاک آلود باد! ولی این واژه به معنای خسارت و فقر نیز به کار می رود؛ زیرا افراد زیان کار و فقیر گویی به زمین خورده اند و دستانتان خاک آلوده شده است!

إِخَالَكُمُ: أَنْ لَوْ حَمِسَ الْوَعَى، وَ حَمَى الضَّرَابُ، قَدْ انْفَرَجْتُمْ عَنْ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ
انْفِرَاجِ الْمَرْأَةِ عَنْ قُبَيْلِهَا).

برای جمله «انْفَرَجْتُمْ...» تفسیرهای گوناگونی شده، ولی مناسب تر با مقام
شامخ امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و رعایت موازین فصاحت، و رعایت
تناسب در مقام تشبیه، همان است که در بالا گفتیم.

زیرا زن به هنگام وضع حمل، به خاطر درد زیادی که می کشد هر لحظه
می خواهد فرزند از او جدا شود، تا نفس راحتی بکشد! امام (علیه السلام) مردم
کوفه را به چنین زنی تشبیه می کند که برای جدا شدن از فرزند، لحظه
شماری می نماید؛ آنها نیز در میدان نبرد، پیچ و تاب می خوردند و در
انتظار لحظه ای بودند که راه فرار را پیدا کنند و از محضر امام (علیه السلام)
بگریزند؛ گریختنی که بازگشتنی در آن نمی باشد؛ همانگونه که نوزاد به
شکم مادر باز نمی گردد.

امام (علیه السلام) در خطبه ۳۴ تشبیه جالب دیگری در این زمینه فرموده؛
می فرماید: «وَ أَيْمُ اللَّهِ إِنِّي لَأُظَنُّ بِكُمْ أَنْ لَوْ حَمِسَ الْوَعَى، وَ اسْتَحَرَ الْمَوْتُ، قَدْ
انْفَرَجْتُمْ عَنْ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفِرَاجِ الرَّأْسِ؛ به خدا قسم! من گمان می کنم اگر
جنگ سختی درگیر شود و حرارت مرگ به شما نزدیک گردد، از فرزند
ابوطالب جدا می شوید، همچون جدا شدن سر از تن (که التیامی در آن
نیست)».

۱. «حَمِس» از ماده «حمس» (بر وزن قفس) به معنای شدت است و «حماسه» و «تمحس» به
معنای تشدید، مخصوصاً در جنگ ها آمده است.

۲. «وَعَى» در اصل به معنای سروصدای جنگاوران در میدان نبرد است و گاه به خود جنگ هم
گفته می شود و در اینجا به همین معنا است.

۳- «حَمَى» از ماده «حمی» (بر وزن سعی) به معنای شدت حرارت است. «ضراب» در اینجا به
معنای زد و خورد و جنگ می باشد.

سرانجام در پایان این بخش، موضوع خود را در این گیر و دارها روشن می‌سازد و می‌فرماید: «من نشانه روشنی (بر حقانیت خویش) از پروردگارم دارم؛ و بر طریق آشکار پیامبرم گام برمی‌دارم؛ و من در راهی واضح با هوشیاری و دقت به پیش می‌روم!» (وَإِنِّي لَعَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي، وَ مِنْهُاجٍ مِنْ نَبِيِّ، وَإِنِّي لَعَلَىٰ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الْقَطُّهُ لَقَطًّا^۱).

بدیهی است کسی که تکیه گاهش فرمان خدا و مسیرش مسیر پیامبر (صلی الله علیه وآله) باشد، گمراهی و شکستی برای او متصور نیست و هر چه برای او پیش آید، فتح و پیروزی و انجام وظیفه است.

جمله «الْقَطُّهُ لَقَطًّا» در اصل به معنای جمع آوری کردن چیزی از نقاط مختلف است، که نیاز به هوشیاری و دقت دارد و منظور امام (علیه السلام) از این تعبیر، این است که من برای پیشرفت در مسیر حق، پیوسته گزینش می‌کنم و با هوشیاری، بهترین راه را برمی‌گزینم و مسیر خود را از لابلائی موانع، با تلاش و کوشش انتخاب می‌کنم.

نکته

مقایسه روشنی از مردم عراق و شام!

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه به هنگام مقایسه مردم عراق و شام، تعبیر بی سابقه‌ای داشت که فرمود: «من دوست دارم که معاویه شما را با مردم شام معاوضه کند؛ ده نفر از شما را بگیرد و یک نفر از شامیان را به من بدهد» در حالی که قضیه باید بر عکس باشد، چون قرآن مجید در مقایسه مؤمنان با افراد بی‌ایمان می‌فرماید «إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ

۱. «لَقَطُّ» به معنای برداشتن چیزی از زمین است و همچنین برداشتن چیزهای مختلفی از نقاط مختلف. و اشیای گمشده را «لَقَطُّهُ» می‌گویند، زیرا معمولاً از زمین برداشته می‌شود.

يَعْلَبُوا مَا تَتَيْنَ...؛ هرگاه از شما بیست نفر با استقامت باشند، بر دویست نفر غلبه می کنند»^۱.

راستی چرا این اصل قرآنی در مورد عراقیان و شامیان برعکس شد؟
تحلیلهای دقیق، ما را به ریشه های آنچه در کلام امام(علیه السلام) در این زمینه آمده است واقف می کند زیرا:

اولاً - کوفه یک شهر نوپنیا د جنگی بود و اهالی آن که عمدتاً لشکر امام(علیه السلام) را تشکیل می دادند، از قبائل مختلف و مناطق گوناگون به آنجا آمده بودند و در میان آنها انسجام و هماهنگی و انضباط لازم وجود نداشت. هر کدام برای خود فکر و هدف داشتند و فرهنگ و روشی؛ در حالی که شامیان از زمانهای قدیم همه در آنجا می زیستند و منسجم و یک پارچه و دارای یک فرهنگ بودند.

ثانیاً - در میان لشکر امام(علیه السلام) گروهی وجود داشتند که به منظور گردآوری غنائم جنگی به آنجا آمده بودند آنجا که پای غنیمتی در کار بود، مرد میدان بودند و آنجا که سخن از ایثار و فداکاری و شهادت بود، به گوشه ای می خزیدند.

ثالثاً - شامیان به کشور خود به عنوان یک وطن نگاه می کردند و خود را موظف به دفاع از آن می دیدند، در حالی که لشکر کوفه وطنش جای دیگر بود و هر زمان که نمی توانست در آنجا زندگی کند، راه بازگشت به وطن اصلی برای او باز بود.

اضافه بر اینها، ضعف اراده و آسیب پذیری در برابر فریبهای دشمن که نمونه های آن در جنگ صفین و سایر حوادث نمایان گشت و عدم معرفت آنها به مقام و موقعیت امام(علیه السلام) و چشم بستن بر حوادث آینده و گرفتار روزمرگی شدن، همه اینها عواملی بود که آثارش در میدان نبرد

نمایان می‌شد. نخست دعوت امام (علیه السلام) را برای جهاد اجابت نمی‌کردند و اگر هم اجابت می‌کردند در میدان نبرد ضعف و زبونی و سستی و پراکندگی را به زودی ابراز می‌داشتند.

به همین دلیل، هر بهانه‌ای را برای فرار از میدان نبرد، مغتنم می‌شمردند؛ یک روز می‌گفتند هوا شدیداً سرد است، بگذار کمی آرام گردد! و امام (علیه السلام) می‌فرمود: هوا فقط برای شما سرد نیست، برای دشمنان نیز سرد است. روز دیگر می‌گفتند: بگذار گرمی هوا کمی فروکش کند، تا آماده میدان نبرد شویم و امام (علیه السلام) می‌فرمود: «اینها همه بهانه‌های فرار است: «فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَالْقُرِّ تَفِرُّونَ، فَأَنْتُمْ وَاللَّهِ مِنَ السَّيْفِ أَوْرُوجُ» جایی که شما از سرما و گرما فرار می‌کنید، به خدا سوگند! از شمشیر دشمن بیشتر فرار می‌کنید!»^۱

گویی میدان جنگ باید در فصل بهار باشد: در میان دشتهای پُر گل و مرغان خواننده و مناظر زیبا!

در حدیثی می‌خوانیم^۲: «هنگامی که امام (علیه السلام) مشاهده کرد که اصحابش بعد از جنگ نهروان از حرکت به سوی شام ناخشنودند، آنها را در «نخیله» (لشکرگاهی نزدیک کوفه) گرد آورد و دستور داد از لشکرگاه خارج نشوند و کمتر به سراغ زن و فرزندان بروند تا آماده و ساخته برای جهاد گردند؛ ولی آنها آهسته و به طور پنهانی از لشکرگاه خارج می‌شدند و راه کوفه را پیش می‌گرفتند و جز عده‌ای از یاران خاص امام، با او باقی نماندند؛ هنگامی که امام چنین دید به کوفه بازگشت و برای مردم خطبه خواند (خطبه‌ای شبیه خطبه مورد بحث)» و این نشان می‌دهد که اگر لحن امام در این گونه خطبه‌ها تند و خشن است، به خاطر سستی شدید و

۱. خطبه ۲۷.

۲. شرح نهج البلاغه تستری، جلد ۱۰، صفحه ۵۱۹.

بی‌وفایی مخاطبان اوست که روح پاک او را سخت آزرده و امام (علیه السلام) برای تحریک آنها به جهاد با دشمنِ خونخوار، چاره‌ای جز این نداشت.

عامل دیگری که سبب سستی و بی‌انضباطی لشکر کوفه بود، این بود که سران آنها در دوران حکومت عثمان، در ناز و نعمت فرو رفته بودند؛ چرا که او بیت المال را بدون حساب و کتاب در میان مردم تقسیم می‌کرد و برای سران و دوستان و بستگان و نزدیکان خود، امتیازات عجیبی قائل بود؛ هنگامی که تحت برنامه‌های حکومت علی (علیه السلام) قرار گرفتند، وضع دگرگون شد و تلخی عدالت، شیرینی تبعیض و ظلم را از کام آنها بیرون فرستاد؛ مرتب گلاویه داشتند و نق می‌زدند؛ این در حالی بود که معاویه برای پیشبرد اهدافش، نه عدالت را به رسمیت می‌شناخت و نه حکم خدا را! تمام تلاش و کوشش او این بود که هر کس را با درهم و دینار - به هر مبلغی که

باشد - خریداری کند؛ او تنها به حکومت خویش می‌اندیشید، نه به اسلام و نه به مردم، و در هنگام لزوم نیز متوسل به ارباب و تهدید و شکنجه و قتل می‌شد.

آری هنگامی که این امور دست به دست هم داد، چنین پدیده‌ای را در عراق و شام به وجود آورد.

و از اینجا می‌توان به نکته مهمی پی برد که امام امیر المؤمنین (علیه السلام) چقدر مدیر و مدبّر بود که توانست با چنین مردمی در سه جنگ جمل و صفین و نهروان شرکت جوید و با رعایت تمام ضوابط عدالت اسلامی در آنها برنده شود؛ هر چند حماقت و نادانی گروهی از لشکریان، سرانجام کار خود را کرد و بخشی از نتایج مثبت را بر باد داد.

اینجاست که به یاد گفته «ابن ابی الحدید» می‌افتیم؛ آنجا که می‌گوید: «علمای کلام از معتزله گفته‌اند: «هیچ کس در حسن سیاست و صحّت

تدبیر، به مقام امام علی (علیه السلام) نرسید؛ زیرا او گرفتار رعیتی با خواسته های مختلف و پراکنده و لشکری عاصی و متمرّد بود و با این حال، به وسیله همین گروه، دشمنان را درهم شکست و رؤسای آنها را از بین برد.^۱

راستی اگر ما بخواهیم قضاوت صحیحی در مورد سیاست امیرمؤمنان علی (علیه السلام) داشته باشیم باید تمام این جهات را در نظر بگیریم؛ به اضافه اینکه امام (علیه السلام) بهره گیری از هرگونه ابزار نادرست را برای خود حرام می دانست.

بخش چهارم

انظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَالزَّمُوا سَمْتَهُمْ، وَ اتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ فَلَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدًى، وَ لَنْ يُعِيدُوكُمْ فِي رَدًى، فَإِنْ لَبَدُوا فَالْبَدُوا، وَ إِنْ نَهَضُوا فَانْهَضُوا. وَ لَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضِلُّوا، وَ لَا تَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا. لَقَدْ رَأَيْتُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَمَا أَرَى أَحَدًا يُشَبِّهُهُمْ مِنْكُمْ! لَقَدْ كَانُوا يُصْبِحُونَ شِعْثًا غُبْرًا، وَ قَدْ بَاتُوا سُجَّدًا وَ قِيَامًا، يُرَاحُونَ بَيْنَ جِبَاهِهِمْ وَ خُدُودِهِمْ، وَ يَقْفُونَ عَلَى مِثْلِ الْجَمْرِ مِنْ ذِكْرِ مَعَادِهِمْ! كَأَنَّ بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ رُكْبَ الْمِعْزَى مِنْ طُولِ سُجُودِهِمْ! إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ هَمَلَتْ أَعْيُنُهُمْ حَتَّى تَبْلُ جُيُوبَهُمْ، وَ مَادُوا كَمَا يَمِيدُ الشَّجَرُ يَوْمَ الرِّيحِ الْعَاصِفِ، خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ، وَ رَجَاءً لِلثَّوَابِ!

ترجمه

به اهل بیت پیامبرتان نگاه کنید! از همان سو که آنها گام بر می دارند گام بردارید. و قدم در جای قدمهای آنها بگذارید (و بدانید) آنها هرگز شما را از جاده هدایت بیرون نمی برند و به پستی و هلاکت نمی کشانند. اگر آنها توقف کردند، توقف کنید و اگر قیام کردند، قیام کنید. از آنها سبقت نگیرید که گمراه می شوید، و از آنان عقب نمانید که هلاک خواهید شد!

من اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله) را دیده ام ولی هیچ یک از شما را مانند آنها نمی بینم. آنها موهایی ژولیده و چهره ای غبار آلود داشتند (با این که در فقر و تنگدستی زندگی می کردند خم به ابرو نمی آورند!) شب تا به صبح در حال سجده و قیام بودند (و هرگز از عبادت خسته نمی شدند؛)

گاهی پیشانی و گاه دو طرف صورت را (در پیشگاه خدا) به خاک می نهادند، و از ترس رستاخیز، گویی بر شعله های آتش ایستاده بودند و آرام نداشتند. پیشانی آنها از سجده های طولانی پینه بسته بود (همچون زانوی گوسفند). هنگامی که نام خدا برده می شد، اشک از چشمانشان فرو می ریخت، آن قدر که گریبانشان تر می گشت، و همچون درختی که در روز طوفانی از شدت تندباد به خود می لرزد، از خوف عقاب و عشق به ثواب می لرزیدند!

شرح و تفسیر

یاران واقعی پیامبر چنین بودند!

امام (علیه السلام) در این بخش - که آخرین بخش خطبه است - به دو نکته مهم اشاره می فرماید؛ نخست، رهبرانی را که هرگز گمراه نمی شوند به یارانش معرفی می کند، تا دست از دامن آنها برندارند و در پرتو آنان راه رستگاری را بیابند و دیگر، بخشی از صفات برجسته اصحاب خاص پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به عنوان سرمشقی برای آنان بازگو می کند تا به مضمون آیه شریفه «وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ»^۱ گام در جای گام آنها نهند و فضایلی را که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آموخته بودند، عملاً به آنان منتقل سازند.

در قسمت اول می فرماید: «به اهل بیت پیامبرتان نگاه کنید! از همان سو که آنها گام بر می دارند، گام بردارید؛ و قدم در جای قدمهای آنها بگذارید! (و بدانید) آنها هرگز شما را از جاده هدایت بیرون نمی برند و به پستی و هلاکت نمی کشانند!». (انظروا اهل بیت نبیکم فالزموا سمنهم، و اتبعوا اثرهم، فلن یخرجوکم من هدی، و لن یعیدوکم فی ردی).

این سخن، در واقع اشاره به همان حدیث «ثقلین» است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در آن حدیث متواتر، بدان اشاره فرمود که اگر دست از دامن قرآن و اهل بیت برنذارید هرگز گمراه نخواهید شد و روشن است که منظور از اهل بیت در اینجا همان امامان معصوم است که به مفاد آیه شریفه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۱ خداوند آنها را از هرگونه رجس و پلیدی و گناه برکنار ساخته و از هر نظر پاک نموده است».

سپس این دستور کلی و اجمالی را باز می کند و شرح می دهد؛ می فرماید: «اگر آنها توقف کردند، توقف کنید و اگر آنها قیام کردند قیام کنید!» (فَإِنْ لَبَدُوا فَأَلْبَدُوا^۲، وَإِنْ نَهَضُوا فَأَنْهَضُوا).

به یقین شرایط زمانها و مکانها متفاوت است؛ در آنجا که شرایط ایجاب می کند، قیام کنند و وارد معرکه جهاد شوند، سکوت و سکون سبب بدبختی است و آنجا که شرایط، اجازه قیام نمی دهد قیام کردن، مایه خسران و هدر دادن نیروها است. عالمان معصوم از اهل بیت به خوبی این شرایط را می شناسند و طبق آن حرکت می کنند و هرگونه تخلف از روش آنان مایه عقب افتادگی است.

و سرانجام با دو جمله دیگر این سخن را تکمیل می کند. می فرماید: «از آنها سبقت نگیرید که گمراه می شوید! و از آنان عقب نمانید که هلاک خواهید شد!» (وَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضِلُّوا، وَلَا تَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَيُهْلِكُوا).

همیشه و در هر جامعه ای افراد افراطی و تفریطی یافت می شوند؛ افراط گرایان روش پیشوایان راستین را گند می شمردند و بر آنها سبقت می گیرند و جامعه را به تباهی می کشند و به عکس، تفریط گرایان حرکت پیشوایان

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲. «لَبَدُوا» از ماده «لَبَد» به معنای اقامت در مکانی است و در اینجا به معنای توقف کردن است.

را تند می‌پندارند و به بهانه حزم و دوران‌دیشی و احتیاط، از آنها عقب می‌افتند؛ هم خود را هلاک می‌کنند و هم جامعه را گرفتار نابسامانی.

در واقع، سخن امام (علیه السلام) هم سو با حدیث معروف نبوی است که فرمود: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ، مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ». این حدیث که با تعبیرات مختلفی در کتب شیعه و اهل سنت با تفاوت‌های مختصری نقل شده، نشان می‌دهد که اهل بیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) که علم و دانش آنها از قرآن مجید و از سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) مایه می‌گیرد، تنها وسیله نجات در این دنیای طوفانی اند. همان‌گونه که هنگام وقوع طوفان نوح هیچ وسیله نجاتی جز کشتی نوح نبود.^۱

جالب اینکه در خطبه ۸۷ شبیه تعبیر بالا درباره قرآن هنگام توصیف بندگان خاص خدا گذشت، که فرمود: «فَهُوَ فَائِدُهُ وَإِمَامُهُ، يَحُلُّ حَيْثُ حَلَّ ثَقَلُهُ، وَ يَنْزِلُ حَيْثُ كَانَ مَنزِلُهُ؛ بنده خالص خدا قرآن را پیشوا و امام خود قرار داده؛ هر جا قرآن فرود آید، او بار خویش را همانجا فرود می‌آورد و هر جا قرآن منزل کند او آنجا را منزلگاه خویش می‌گرداند».

و این تأکید دیگری بر همان حدیث ثقلین است!

* * *

در قسمت دوم این بخش از خطبه، امام (علیه السلام) به سراغ ویژگی‌های گروه خاصی از یاران پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می‌رود و آنها را برای اصحابش الگو و سرمشق می‌سازد و در عبارت مبسوطی، هفت ویژگی درباره آنها بیان می‌کند.

۱. نویسنده متتبع، مرحوم «میرحامد حسین هندی» در کتاب «عبارات الانوار» این حدیث را از ۹۲

کتاب که بوسیله ۹۲ نفر از دانشمندان اهل سنت تألیف یافته، با تمام مشخصات، نقل می‌کند.

نخست می فرماید: «من اصحاب محمد (صلی الله علیه وآله) را دیده ام، اما هیچ یک از شما را مانند آنان نمی بینم! آنها موهایی ژولیده و چهره های غبارآلود داشتند (زاهد بودند و در فقر و تنگ دستی زندگی می کردند و خم به ابرو نمی آوردند!)». (لَقَدْ رَأَيْتُمْ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَمَا أَرَى أَحَدًا يُشَبِّهُهُمْ مِنْكُمْ لَقَدْ كَانُوا يُصْبِحُونَ شَعْنًا عُبراً^۲).

در دومین وصف می فرماید: «آنها شب تا به صبح در حال سجده و قیام بودند (و هرگز از عبادت خسته نمی شدند) گاه پیشانی و گاه دو طرف صورت را (در پیشگاه خدا) به خاک می گذاردند». (وَ قَدْ بَاتُوا سُجَّدًا وَقِيَامًا، يُرَاوِحُونَ^۳ بَيْنَ جِبَاهِهِمْ وَخُدُودِهِمْ^۴).

هر زمان پیشانی آنها خسته می شد طرف راست را بر زمین می نهادند و هر زمان طرف راست خسته می شد طرف چپ را.

در سومین توصیف می افزاید: «آنها از ترس رستاخیز (و محاسبه اعمال) گویی بر شعله های آتش ایستاده بودند و آرام نداشتند». (وَ يَقْفُونَ عَلَيِّ مِثْلِ الْجَمْرِ^۵ مِنْ ذِكْرِ مَعَادِهِمْ).

آری آنها عذاب الهی را با تمام وجود خود، احساس می کردند و به همین دلیل آرامش نداشتند.

۱- «شعث» جمع «اشعث» در اصل به معنای ژولیده و کسی است که موهایش پریشان است و در عبادت بالا کنایه از فقر یا زهد است.

۲. «عُبراً» جمع «أعبر» به معنای غبارآلود است.

۳. «یُرَاوِحُونَ» از ماده «تراوح» به معنای انجام کاری، یکی بعد از دیگری است.

۴. «خُدود» جمع «خُد» به معنای دو طرف صورت است؛ در مقابل «جباه» جمع «جبهه» که به معنای پیشانی است. و ترجمه «خُد» در فارسی به «گونه»، صحیح نیست.

۵. «جَمْر» جمع «جَمَره» است که به معنای قطعه آتش شعله‌ور است. این واژه گاهی به سنگ ریزه نیز اطلاق می شود، که جمع آن «جَمرات» است.

در چهاردهمین توصیف می افزاید: «پیشانی آنها از سجده های طولانی، پینه بسته بود همچون زانوی گوسفند!» (كَأَنَّ بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ رُكْبَ الْمَغْزَى^۱ مِنْ طُولِ سُجُودِهِمْ!).

آری، لذت عبادت و عشق به بندگی، آنها را به سجده های طولانی در برابر محبوب مطلق وادار می ساخت و آثارش بر پیشانی آنها می نشست. در پنجمین وصف آنها می فرماید: «هنگامی که نام خدا برده می شد، اشک از چشمانشان فرو می ریخت، آن قدر که گریبانشان تر می گشت!». (إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ هَمَلَتْ^۲ أَعْيُنُهُمْ حَتَّى تَبِلَّ جُيُوبُهُمْ).

گاه از عشق خدا و درد فراق اشک می ریختند و گاه از خوف عقاب! و در ششمین و آخرین وصف بار دیگر به چهره دیگری از ایمان قوی و خوف و رجاء آنها اشاره کرده، می فرماید: «آنها همچون درختی که در روز طوفانی از شدت تندباد به خود می لرزد، از ترس عقاب و عشق به ثواب می لرزیدند!» (وَمَا ذُوقُوا^۳ كَمَا يَمِيدُ الشَّجَرُ يَوْمَ الرِّيحِ الْعَاصِفِ، خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ، وَ رَجَاءً لِلثَّوَابِ!).

تشبیه به درخت که در برابر تندباد لرزان می شود، تشبیه جالبی است که امام (علیه السلام) دلیل آن را نیز بیان فرموده، که گاه از ترس عقاب و گاه به امید ثواب صورت می گیرد. از یک چشم، اشک شوق دیدار پروردگار می ریزند و از چشم دیگر، اشک خوف عقاب! و این است راه و رسم بندگان خالص و مخلص که در میان خوف و رجاء و بیم و امید در حرکتند.

۱. «رکب» جمع «رکبه» به معنای زانو است.

۲. «معزی» و «معز» به معنای بز است.

۳- «هملت» از ماده «هُمُول» به معنای سیلان و جریان است.

۴. «مادوا» از ماده «میدان» (بر وزن جریان) به معنای حرکت کردن و لرزیدن است.

نکته ها

۱- ولایت و عصمت اهل بیت

از این بخش از خطبه، به خوبی روشن می شود که امامان اهل بیت، معصومند؛ چرا که امام (علیه السلام) با صراحت می فرماید: «در همه چیز و در همه کار پیرو آنها باشید! هرگاه فرمان قیام و حرکت بدهند قیام و حرکت کنید! و هرگاه دستور سکون دهند، متوقف شوید! بر آنها پیشی نگیرید! از آنها عقب نیفتید، که مایه گمراهی و هلاکت است! و آنها هرگز شما را از هدایت بیرون نمی برند، و به گمراهی نمی کشانند!»

این تعبیرات، روشن ترین دلیل مقام عصمت آنهاست؛ چرا که درباره غیر معصوم از گناه و خطا این گونه دستورات صحیح نیست.

از سوی دیگر، نشان می دهد که امامت مسلمین، همواره در اهل بیت خواهد بود؛ چرا که امام (علیه السلام) این دستور را محدود به زمان معینی نکرده است.

و از سوی سوم، نشان می دهد که مفهوم ولایت این نیست که انسان با دستورات آن بزرگواران گزینشی برخورد کند؛ بلکه ولایت حقیقی آن است که در همه چیز و در هر حال، سر بر فرمان آن بزرگواران باشد و آنها که تنها در گفتار، یا پاره ای از رفتارهای فردی و اجتماعی تابع اهل بیت اند موالیان حقیقی نیستند؛ مدعیانی هستند در لباس موالی!

بدیهی است که منظور امام (علیه السلام) تنها عصر و زمان او نیست؛ چرا که «اهل بیت» را به عنوان امام و پیشوای معرفی می کند نه فقط خودش را. شاهد گویای این سخن حدیثی است که از خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده؛ آنجا که علی (علیه السلام) می فرماید: «حافظان حدیث از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) می دانند که آن حضرت (صلی الله علیه وآله) چنین فرمود: «إِنِّي وَأَهْلُ بَيْتِي مُطَهَّرُونَ، فَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضِلُّوا؛ وَلَا تَتَخَلَّفُوا عَنْهُمْ فَتَزِلُّوا، وَ

لَا تُخَالِفُوهُمْ فَتَجْهَلُوا، وَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ. هُمْ أَعْلَمُ النَّاسِ كِبَارًا، وَأَخْلَمُ النَّاسِ صِغَارًا؛ فَاتَّبِعُوا الْحَقَّ وَ أَهْلَهُ حَيْثُ كَانَ؛ مَنْ وَ أَهْلَ بَيْتِمْ مِنْ هَر نَظَرِ پَاك وَ پَاكِيْزِه ايم؛ بِنَابْرَاين، بَر اَنهآ پيشي نَگيريد، كِه گمراه مي شويد! وَ از فرمان اَنهآ تَخَلَّف نَكُنيد، كِه لَغْزَش خواهيد داشت! وَ بآ اَنهآ مَخَالَفَت نَكُنيد، كِه گَرَفْتار نَادَانِي مي شويد! وَ بِه اَنهآ چيزي نياموزيد كِه اَنهآ از شما داناترند! اَنهآ در بزرگي از همه مردم عالم ترند وَ در كوچكي از همه عاقل تر! بِنَابْرَاين، از حق وَ اهل حق پيروي كنيد، هر جا كه باشد»^۱.

۲- ويژگي هاي كوفيان و شاميان

بخش اخير اين خطبه كه از يك سو مردم را به پيروي از اهل بيت (عليهم السلام) دعوت مي كند وَ از سوي ديگر يادآور ويژگي هاي اصحاب خاص رسول الله (صلى الله عليه وآله) مي شود، رابطه لطيفي با بخش هاي نخستين اين خطبه كه از مردم عراق وَ كوفه شديداً نكوهش مي كند، دارد زيرا از يك سو، بِه اَنهآ مي فهماند كه شما هيچ عذري در پيشگاه خدا نداريد زيرا رهبر شما از اهل بيت پيامبر (صلى الله عليه وآله) است.

از همان كساني است كه رسول الله (صلى الله عليه وآله) سفارش اَنهآ را كرده، كه مردم دست از دامنشان برندارند؛ همان ها كه در کنار قرآن قرار دارند وَ كشتي نجاتند؛ در حالي كه پيشواي مردم شام، مردی است منحرف، ظالم وَ غارتگر وَ از بقايای عصر جاهليت؛ لذا از اين نظر حجّت بر شما تمام است. ديگر اين كه، ضعف وَ زبوني شما نه به دليل عدم قدرت جسماني است، بلكه از نظر روحاني وَ معنوي وَ رابطه با پروردگار ضعيف وَ ناتوانيد؛ از اين رو، اَنهآ را به پيروي عملي از اصحاب خاص رسول الله (صلى الله عليه وآله) دعوت كرده كه قوي ترين رابطه ها را با خدا داشتند: در پيشگاه او به

عبادت بر می خاستند و به سجود می پرداختند و پیکرشان از خوف خدا می لرزید، آثار سجده در صورت آنها نمایان بود و اشک خوف و شوق بر صورتشان جاری و این تعبّد و تعهّد رمز اصلی پیروزی آنها بر دشمن بود.

۳- کدام یک از صحابه؟

ممکن است افراد ساده اندیش از اطلاق کلام حضرت چنین تصوّر کنند که ویژگی های بسیار والای فوق، در همه صحابه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بوده است و آن را دلیلی بر اصل معروف «تنزیه صحابه» بگیرند در حالی که به یقین این اوصاف و ویژگی ها مربوط به اصحاب خاصّ آن حضرت، همچون: سلمان ها، بوذرها، عمّارها و مقدادها است، نه همه آنان؛ زیرا اولاً: چنین مطلبی بر خلاف تاریخ است؛ چرا که در هیچ تاریخی این صفات برای همه آنها نوشته نشده است.

ثانیاً: بسیاری از آیات قرآن نشان می دهد که در میان آنها متخلّفان و گنهکاران خطرناکی بودند.

از جمله بعضی از آنها به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ارتش اسلام خیانت کردند که وقتی رسوا شدند، از در توبه درآمدند؛ مانند «حاطب بن ابی بلتعه» و «ابولبابه» که داستان آنها را همه شنیده ایم و ستون توبه در مسجد پیامبر (صلی الله علیه وآله) یادآور این حقیقت است.

بعضی دیگر در مقام اعتراض در برابر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نسبت به حکم زکات برآمدند، در حالی که قبلاً با خدا عهد کرده بودند اگر ثروتی پیدا کردند در راه خدا از آن انفاق کنند! مانند «ثعلبه بن حاطب انصاری» که داستان او در آیات ۷۵ تا ۷۷ سوره توبه آمده است.

بعضی فرمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) را زیر پا گذاردند و به بهانه های واهی از شرکت در جنگ «تبوک» تخلف کردند؛ که داستان آن ها ذیل آیه ۱۱۸ سوره «توبه» آمده است.

گروهی دست به جاسوسی زدند، که قرآن در آیه ۴۷ سوره «توبه» در مورد آنها می گوید: «وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ».

بعضی به ساختن مسجد «ضرار» پرداختند، تا در میان مؤمنان ایجاد شکاف و تفرقه کنند، که داستان آنها در ذیل آیات ۱۰۷ تا ۱۱۰ سوره «توبه» آمده است.

و بعضی از آنها که در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) راه راستی را می پیمودند، بعد از آن حضرت در اثر هوا پرستی فتنه هایی برپا کردند که خون های زیادی از مسلمین ریخته شد؛ مانند: «طلحه» و «زبیر» که آتش جنگ «جمل» را برپا کردند و بر ضد امام المسلمین قیام نمودند و «معاویه» که فتنه های فراوانی، از جمله فتنه «صفین» را رهبری می کرد.

بسیار ساده لوحی است که ما در برابر واقعیت های روشن تاریخ و آیات صریح قرآن، چشم بر هم نهیم و همه صحابه را با آب تنزیه بشوئیم و دامان آنها را پاک و پاکیزه کنیم.

بنابراین، اگر امام امیر المؤمنین (علیه السلام) در این خطبه، یا خطبه های دیگری مدح و تمجید بلیغی از صحابه می کند، به یقین منظور اصحاب خاص رسول الله (صلی الله علیه وآله) است که گروه قابل ملاحظه ای از یاران او را تشکیل می دادند و در تمام میدان های نبرد در صفوف مقدم جای داشتند و همواره سر بر فرمان رسول الله (صلی الله علیه وآله) می نهادند و بسیاری از آنان در عصر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) شربت شهادت نوشیدند.

به هر حال، این گروه از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) که عالی ترین درس بندگی و عبودیت خداوند و استقامت و ایستادگی و ایثار و فداکاری را در

راه اسلام، از محضر بزرگترین استاد جهان بشریت، یعنی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آموخته بودند سزاوار است الگو و اسوه مسلمانان، در هر عصر و زمان باشند.

همانها که به گفته مورخان هنگامی که می خواستند از یکدیگر جدا شوند، سوره «والعصر» را یکی برای دیگری می خواند و او را به ایمان و عمل صالح و طرفداری از حق و صبر و استقامت دعوت می کرد.^۱

همان ها که به تعبیر قرآن آثار سجده در چهره هایشان نمایان بود: «سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوْدِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُوْدِ»^۲. و همان ها که در برابر دشمنان شدید و محکم، و در برابر دوستان نرم و ملایم بودند: «وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ، رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»^۳.

۱. اسد الغابه، جلد ۳، صفحه ۱۴۴.

۲. سوره فتح، آیه ۲۹.

۳. سوره فتح، آیه ۲۹.

نهج البلاغه

خطبه ۹۸

خطبه ۹۸^۱

و من کلام له (علیه السلام)

یشیر فیه إلی ظلم بنی أمیة

امام (علیه السلام) در این خطبه اشاره به ستم های بنی امیه می فرماید.

خطبه در یک نگاه

در این خطبه، امام (علیه السلام) در جمله های کوتاهی از فاجعه حکومت بنی امیه و ظلم و انحراف آنها سخن می گوید و به قدری رسا و گویا است که تمام مظالم و رسوایی های این قوم بی دادگر، در همین عبارات فشرده بیان شده است و نشان می دهد که سستی مردم در مبارزه با آنها چه عواقب دردناکی برای خودشان و کلّ جامعه اسلامی در بر خواهد داشت.

۱. سند خطبه: به گفته نویسنده «مصادر نهج البلاغه» این خطبه را «ابن قتیبه» در کتاب «الامامة و السیاسة» نقل کرده و از تعبیرات او چنین بر می آید که امام (علیه السلام) این سخن را بعد از خطبه ۱۲۳ بیان فرموده است (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۱۹۳).
 بعضی از محققان این خطبه را از «تذکرة الخواص ابن جوزی» و «ارشاد مفید» نیز نقل کرده اند (نهج البلاغه چاپ جامعه مدرسین، تحقیق مرحوم حجة الاسلام دشتی، ذیل خطبه مورد بحث).

تاریخ نیز نشان می دهد که تمام پیش بینی های امام درست بود و عدم توجه به این هشدارها، سرانجام کار خود را کرد و چنان ظلم و ستمی بر مسلمین رفت که در تاریخ بشریت کم سابقه، یا بی سابقه بود!

این خطبه، در ضمن پاسخی است دندان شکن به ساده اندیشانی که اصرار امام (علیه السلام) را در جنگ با بنی امیه زیر سؤال می برند و می گویند چرا مسلمان با مسلمان بجنگند؟

وَاللّٰهُ لَا يَزَالُونَ حَتّٰى لَا يَدْعُوا لِلّٰهِ مُحَرَّمًا اِلَّا اسْتَحْلَوْهُ، وَلَا عَقْدًا اِلَّا حَلُّوهُ،
وَحَتّٰى لَا يَبْقَى بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ اِلَّا دَخَلَهُ ظُلْمُهُمْ وَنَبَأَ بِهِ سُوْءَ رَعِيَّتِهِمْ، وَ
حَتّٰى يَقُومَ الْبَاكِيَانِ يَبْكِيَانِ: بَاكٍ يَبْكِي لِدِيْنِهِ، وَبَاكٍ يَبْكِي لِذُنُوبِهِ، وَ حَتّٰى
تَكُوْنُ نُصْرَةُ اَحَدِكُمْ مِنْ اَحَدِهِمْ كُنُصْرَةَ الْعَبْدِ مِنْ سَيِّدِهِ، اِذَا شَهِدَ اطَاعَةَ، وَ
اِذَا غَابَ اِعْتَابَهُ، وَ حَتّٰى يَكُوْنُ اَعْظَمَكُمْ فِيْهَا عَنَاءً اَحْسَنُكُمْ بِاللّٰهِ ظَنًّا، فَاِنْ
اَتَاكُمْ اللّٰهُ بِعَافِيَةٍ فَاَقْبَلُوْا، وَ اِنْ اِبْتَلَيْتُمْ فَاصْبِرُوْا، فَاِنَّ «الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِيْنَ».

ترجمه

به خدا سوگند! آنها (بنی امیه) همچنان به حکومت خود ادامه می دهند، تا آنجا که حرامی را باقی نمی گذارند، مگر آن که حلال بشمارند و پیمانی (از پیمان های الهی و مردمی) نمی ماند مگر این که آن را می شکنند. خانه و خیمه ای باقی نمی ماند، مگر اینکه ظلم و ستم شان در آن راه می یابد، و فساد و سوء تدبیرشان مردم را از خانه های خویش فراری می دهد. کار حکومت آنها بدانجا می رسد که مردم دو گروه می شوند و هر دو گروه گریانند: گروهی برای دینشان، و گروهی برای دنیایشان! کار به قدری سخت می شود که شما همچون برده ای خواهید بود که به یاری ارباب (ظالم و ستمگرش) بر می خیزد؛ در حضور او ناگزیر از اطاعت است و در غیاب از او بدگویی می کند. این حکومت ظالم و بیدادگر تا آنجا پیش می رود که هر کس به خدا امیدوارتر (و نزدیک تر) است، بیش از همه رنج و مصیبت می بیند. (در آن حکومت خودکامه) اگر خداوند برای شما

عافیت و سلامت پیش آورد (و از این امواج خطرناک در امان بودید، این نعمت الهی را) بپذیرید، (و خدا را شکر گوید!) و اگر (طوفان حوادث شما را گرفت و) به رنج و ناراحتی گرفتار شدید، شکبیا باشید، که «سرانجام نیک برای پرهیزکاران است!».

شرح و تفسیر

مظالم بی حساب بنی امیه!

همانگونه که در بالا اشاره شد، امام (علیه السلام) در این سخن فشرده خود آینده بنی امیه را شرح می دهد و فجایع این حکومت ظالم و ستمگر را در پنج عنوان خلاصه می کند.

نخست می فرماید: «به خدا سوگند! آنها همچنان به حکومت خود ادامه می دهند تا آنجا که حرامی را باقی نگذارند، مگر این که حلال بشمارند و پیمانی (از پیمان های الهی و مردمی) نمی ماند مگر اینکه آن را می شکنند.»
(وَاللّٰهُ لَا يَزَالُونَ حَتّٰى لَا يَدْعُوا لِلّٰهِ مُحَرَّمًا اِلَّا اسْتَحَلُّوْهُ، وَلَا عَقْدًا اِلَّا حَلُّوْهُ).

بعضی از بزرگان، فهرستی از بدعت های بنی امیه و حرام هایی را که آنها حلال کردند و پیمان هایی را که شکستند، گرد آوری نموده اند، که در بحث نکات خواهد آمد. از مطالعه آنها روشن می شود که این قوم بیدادگر، چه بلایی بر سر اسلام آوردند.

در دومین فاجعه ای که آنها برای مسلمین به وجود می آورند، اشاره به ظلم گسترده و فراگیر آنها کرده، می فرماید: «خانه و خیمه ای باقی نمی ماند مگر اینکه ظلم و ستم شان در آن راه می یابد و فساد و سوء

۱- جمعی از شارحان گفته اند که: جمله «لَا يَزَالُونَ» محذوفی دارد و در تقدیر «لَا يَزَالُونَ ظَالِمِينَ» می باشد ولی ظاهر این است که «لَا يَزَالُونَ حَاكِمِينَ» می باشد، تا متناسب با جمله های بعد باشد.

تدبیرشان، مردم را از خانه های خویش فراری می دهد». (وَحَتَّى لَا يَبْقَى بَيْتٌ مَدْرٍ، وَلَا وَبَرٍ إِلَّا دَخَلَهُ ظُلْمُهُمْ وَنَبَا بِهِ سُوءٌ رَغِبِهِمْ).

«مَدْر» در لغت گاه به معنای گل های به هم فشرده و گاه به معنای خشت و گاه به معنای آجر و سنگ تشکیل شده؛ بنابراین، «بَيْتُ مَدْر» اشاره به خانه هایی است که در شهرها ساخته می شود و «وَبَر» به معنای پشم شتر، اشاره به خانه های روستایی و بادیه نشینان است که در آن زمان و در میان اعراب به صورت خیمه هایی بنا می شد. و این، بهترین تعبیر برای فراگیر بودن ظلم آنها است که هیچ کس از ظلم آنها در امان نبود. و این ظلم و ستم در بسیاری از اوقات سبب می شد آنها از خانه های خود فرار کنند و دربه در شوند.

سپس در بیان فاجعه سوم می فرماید: «کار حکومت آنها بدانجا می رسد که مردم دو گروه می شوند و هر دو گروه گریانند: گروهی برای دینشان و گروهی برای دنیایشان!» (وَ حَتَّى يَقُومَ الْبَاكِيَانِ يَبْكِيَانِ: بَاكٍ يَبْكِي لِدِينِهِ، وَ بَاكٍ يَبْكِي لِدُنْيَاةٍ).

آری! دین باوران به خاطر خطراتی که از سوی این گروه بازمانده جاهلی، متوجه دین می شوند اشک می ریزند و دنیا طلبان به خاطر هجوم ظالمانه آنها به دنیای مردم؛ چرا که آنها، هم عقاید مردم را غارت می کردند و هم دنیایشان را.

در بیان چهارمین فاجعه می فرماید: «در این حکومت خودکامه، کار به قدری سخت می شود که شما همچون برده ای خواهید بود که به یاری ارباب (ظالم و ستمگرش) بر می خیزد؛ در حضور ناگزیر از اطاعت است و در غیاب از او بدگویی می کند!». (وَ حَتَّى تَكُونَ نُصْرَةٌ أَحَدِكُمْ مِنْ أَحَدِهِمْ كُنُصْرَةَ الْعَبْدِ مِنْ سَيِّدِهِ، إِذَا شَهِدَ أَطَاعَهُ، وَ إِذَا غَابَ اغْتَابَهُ).

اشاره به اینکه آنها مردم را به بردگی و عبودیت می کشند؛ نه عبودیتی که حداقل توأم با رابطه عاطفی باشد و غلام مورد محبت آقا و آقا مورد علاقه غلام قرار گیرد، بلکه عبودیتی توأم با ظلم و تحقیر! که گویی زنجیر بر گردن آنها نهاده اند و به هر جا می خواهند می کشند.

بعضی از «مفسران نهج البلاغه» در تفسیر این جمله گفته اند که منظور یاری طلبیدن مردم از آنهاست نه یاری کردن مردم نسبت به آنها (به اصطلاح «نُصْرَةً» اضافه به مفعول شده است، نه اضافه به فاعل؛ بنابراین، مفهوم جمله چنین می شود که: «اگر از آنها یاری بطلبید همچون یاری طلبیدن غلام از ارباب ستمکار است، نه یاری طلبیدن دوست از دوست». ولی دو جمله «إِذَا شَهِدَ أَطَاعَهُ...» گواه معنای اول است.

در بیان پنجمین و آخرین فاجعه می فرماید: «این حکومت ظالم و بیدادگر تا آنجا پیش می رود که هر کس به خدا امیدوارتر (و نزدیک تر) است، بیش از همه رنج و مصیبت می بیند». (وَ حَتَّىٰ يَكُونَ أَكْثَرُكُمْ فِيهَا عَنَاءً أَحْسَنُكُمْ بِاللَّهِ ظَنًّا).

از یک حکومت جنایتکار و ستم پیشه و فاقد دین و اخلاق غیر از این انتظار نمی رود که هر کس پاک تر است در آن حکومت جام بلا و مصیبت بیشتری به او می دهند.

در پایان اصحاب و یارانش خود را در برابر حوادث دردناکی که در پیش دارند با این جمله دلداری می دهد؛ می فرماید: «اگر خداوند برای شما عافیت و سلامت پیش آورد (و از این امواج خطرناک در امان بودید، این نعمت الهی را) بپذیرید (و خدا را شکر گوید) و اگر (طوفان حوادث شما را گرفت و) به رنج و ناراحتی گرفتار شدید، شکبیا باشید! که «سرانجام نیک برای پرهیزکاران است!» (فَإِنْ آتَاكُمْ اللَّهُ بِعَافِيَةٍ فَاَقْبَلُوهَا، وَإِنْ أَتَيْتُمْ فَاصْبِرُوا، فَإِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ)).

از این تعبیر استفاده می شود که اگر چه در حکومت بنی امیه اکثریت عظیم مردم در رنج و فشار و تعب بودند، ولی گروه اندکی از امواج این حوادث بر کنار بودند و امام (علیه السلام) به هر دو گروه نصیحت می کند؛ گروه اول را به صبر و شکیبایی و انتظار فرج و گروه دوم را به شکرگزاری در برابر حق!

نکته

فجایع بی سابقه بنی امیه!

پیش بینی عجیبی که امام (علیه السلام) در این خطبه از فجایع فراگیر بنی امیه فرموده است - به گواهی تاریخ اسلام - همه بدون استثناء، به وقوع پیوست و این حکومت ظالم و جبار و بیدادگر جاهلی، از هیچ ظلم و ستمی فروگذار نکرد و برای تحکیم پایه های قدرت خود، خون های زیادی ریخت و بی گناهان بسیاری را به زندان افکند و چنان وحشت و اضطراب بر مردم حاکم شد که حتی در درون خانواده ها، گاه خویشاوندان نزدیک از هم می ترسیدند.

مرحوم «علامه امینی» در کتاب نفیس «الغدیر» با ذکر اسناد و مدارک روشن فجایعی را که شخص معاویه انجام داد، جمع آوری کرده است؛ در اینجا فهرست آن از نظر خوانندگان عزیز می گذرد و شرح و تفصیل منابع آن را می توانند در «الغدیر» جلد یازدهم مطالعه کنند.

این مرد محقق می نویسد:

«نخستین کسی که آشکارا به شرب خمر و خریدن آن اقدام کرد، معاویه

بود.

نخستین کسی که در محیط اسلام فحشا را اشاعه داد، معاویه بود.

نخستین کسی که ربا را حلال شمرد، معاویه بود.

نخستین کسی که ازدواج با دو خواهر را در یک زمان اجازه داد، معاویه بود.

نخستین کسی که سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را در باب دیات تغییر داد، معاویه بود.

نخستین کسی که لُبیک را (در مراسم زیارت خانه خدا) ترک کرد، معاویه بود.

نخستین کسی که از اجرای حدود الهی سر باز زد، معاویه بود.

نخستین کسی که اموالی را برای جعل حدیث اختصاص داد، معاویه بود.

نخستین کسی که به هنگام بیعت با مردم بیزاری از علی (علیه السلام) را شرط می کرد، معاویه بود.

نخستین کسی که سر یکی از اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) (عمرو بن حَمَق) را جدا کرد و در شهرها گردش داد، معاویه بود.

نخستین کسی که خلافت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به سلطنت مبدل ساخت، معاویه بود.

نخستین کسی که به دین خدا اهانت کرد و فرزند فاجرش را به خلافت برگزید، معاویه بود.

نخستین کسی که دستور داد مدینه پیامبر (صلی الله علیه وآله) را غارت کنند، معاویه بود.

نخستین کسی که سب و ناسزاگویی به علی (علیه السلام) را رواج داد، معاویه بود.^۱

نخستین کسی که خطبه نماز عید را (بر خلاف دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله)) بر نماز عید مقدم داشت، تا در ضمن آن سب علی (علیه السلام) کند و مردم متفرق نشوند، معاویه بود.^۱

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب نفیس الغدير جلد ۱۱، صفحه ۷۱ به بعد مراجعه شود.

این تنها بخشی از فجایع معاویه در زمینه تغییر احکام الهی و نقض سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و زیر پا نهادن دستورات خدا بود و اگر کسی تمام تاریخ زندگانی او و سایر بنی امیه را بررسی کند، باز هم به نمونه های بیشتری دست می یابد و به راستی اگر حکومت این ظالمان بیگانه از اسلام ادامه می یافت، به یقین چیزی از اسلام باقی نمی ماند و این سخن با مدارک گسترده ای که در دست است، جای انکار ندارد! و ما تعجب می کنیم چرا بعضی اصرار دارند چشم بر هم نهند و با این همه فجایع، باز معاویه و بنی امیه را بستانند؛ برآستی شگفت آور است!!

۲- گوشه دیگری از فجایع بنی امیه

«ابوالفرج اصفهانی» از مشاهیر علمای قرن چهارم هجری در کتاب معروف «اغانی» مطالب عجیبی درباره بنی امیه ذکر کرده است که انسان را در وحشت فرو می برد! از جمله:

۱- «خالد بن عبدالله قسری» که از طرف «هشام بن عبدالملک» خلیفه اموی، والی کوفه بود خودش زندیق و مادرش نصرانی بود و در کارهایش نصارا و مجوس را بر مسلمانان ترجیح می داد.^۲

۲- او برای مادرش که نصرانی بود، در پشت قبله مسجد کوفه، کلیسا و عبادتگاهی ساخته بود و با کمال وقاحت، هنگامی که صدای مؤذن در مسجد بلند می شد، ناقوس کلیسا را می نواختند!^۳

۳- او، خلیفه (هشام) را - العیاذ بالله - بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) ترجیح می داد و به قدری متملق و چاپلوس بود که می گفت: به خدا

۱. الغدير، جلد ۱۱، صفحه ۷۲.

۲. اغانی، جلد ۲۲، صفحه ۲۳.

۳. همان مدرک، صفحه ۲۲.

سوگند! اگر خلیفه به من دستور دهد، خانه کعبه را ویران می‌کنم و سنگ‌های آن را یک به یک جدا می‌سازم و به شام منتقل می‌کنم!^۱

و عجیب اینکه بعد از مدتی «هشام» او را عزل کرد! نه به خاطر کارهایی که در بالا گفته شد؛ بلکه به خاطر اینکه از بنی امیه در اواخر کار بدگویی می‌کرد.^۲

«ابن ابی الحدید معتزلی^۳» در «شرح نهج البلاغه» از «ابوعثمان جاحظ» نقل می‌کند که «بنی هاشم» بر «بنی امیه» افتخار می‌کردند که ما این کارها را انجام ندادیم:

الف - ویران کردن کعبه (اشاره به کاری است که «حجاج» در زمان «عبدالملک» انجام داد).

ب - تغییر قبله (اشاره به نماز خواندن «ولید» به هنگام مستی به غیر قبله است، که می‌گفت: «أَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»).

ج - آنها پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را در مرتبه پایین تر از خلیفه قرار ندادند (اشاره به چیزی است که در بالا از کتاب «آغانی» نقل شد).

د - آنها مهر برگردن مسلمین نزدند (اشاره به این است که بنی امیه بر گردن گروهی از مسلمانها، به عنوان برده و غلام خود، مهر زدند؛ همانند مهري که بر گردن اسبها می‌زدند!).

ه - آنها حرم پیامبر را غارت نکردند و حرمت زنان مسلمان را در آن حرم مقدس بر باد ندادند (اشاره به داستان «مسلم بن عقبه» است که از طرف یزید مأمور حمله به مدینه شد، و جنایاتی آفرید که تاریخ بشریت را سیاه کرد و به راستی زبان از ذکر آن عاجز و قلم از بیانش شرم دارد).

۱. همان مدرک، صفحه ۲۵.

۲. همان مدرک، صفحه ۳۳.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۵، صفحه ۲۴۰ و ۲۴۲.

«پیش از آن «بُسْرَبْنِ أَرْطَاءَ» از سوی معاویه مأموریت یافت به مدینه حمله کند و او در مسجد پیامبر (صلی الله علیه وآله) مردم را مجبور به بیعت با معاویه کرد؛ درهای مسجد را بست و گفت اگر بیعت نکنید همه شما را از دم تیغ می گذرانم؛ خانه هایتان را ویران و اموالتان را غارت می کنیم!»^۱

فجایع بنی امیه (معاویه و اعقابش) بیش از آن است که در این مختصر بگنجد. کلام خود را در اینجا با سخنی از «ابن عساکر» مورخ معروف اهل سنت، پایان می دهیم. او در کتاب «تاریخ دمشق» می گوید: «عبدالله بن حنظله» که از بزرگان اصحاب پیامبر بود (فرزند حنظله غسیل الملائکه) در آن روز که «مسلم بن عقبه» از طرف یزید به مدینه حمله کرد، خطاب به مردم چنین گفت: ای مردم! تقوای خداوند یگانه یکتا را پیشه کنید؛ به خدا سوگند! ما در برابر یزید قیام نکردیم مگر زمانی که ترسیدیم اگر سکوت کنیم، خداوند سنگهای آسمانی را بر سر ما فرو فرستد؛ آیا در برابر مردی که با مادر و خواهر و دختر خود عمل منافی عفت انجام می دهد! شراب می نوشد! نماز را رها می کند! می توان در برابر او سکوت کرد؟ به خدا سوگند! که اگر هیچ کس با من نباشد، من وظیفه خود را انجام می دهم.^۲

اینجاست که به عمق کلام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) واقف می شویم که فرمود: «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَفَةٌ، وَ أَفَةُ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَنُو أُمَّيَّةَ؛ هر امتی را آفتی است؛ و آفت این امت بنی امیه است»^۳ و چه بی خبر و بی نوا هستند کسانی که با این همه فجایع، باز دم از مجد بنی امیه و صداقت معاویه می زنند؛ راستی عجیب است!!!

۱. ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحه ۱۱.

۲. تاریخ دمشق، ابن عساکر، جلد ۱۲، صفحه ۱۲۷.

۳. کنز العمال، جلد ۱۱، صفحه ۳۶۴، حدیث ۳۱۷۵۵.

نهج البلاغه

خطبه ۹۹

خطبه ۹۹^۱

و من خطبة له (عليه السلام)

فی التزهيد من الدنيا

از خطبه های امام (علیه السلام) است که پیرامون زهد در دنیا سخن می گوید.

خطبه در یک نگاه

۱. سند خطبه: از کسانی که قبل از مرحوم «سید رضی» و گردآوری نهج البلاغه، این خطبه را نقل کرده اند، «زید بن وهب» است (او از صحابه امیرمؤمنان علی (علیه السلام) است که بخش قابل ملاحظه ای از خطبه های آن حضرت را در کتابی به عنوان «خطب امیرالمؤمنین علی المنابر فی الجُمع و الأعیاد و غیرهما» جمع آوری کرده و این نخستین کتابی است که در این زمینه نگاشته شده است). مرحوم «محدث نوری» در «مستدرک الوسائل» این خطبه را از آن کتاب آورده است که با خطبه مورد بحث اندک تفاوتی دارد. مرحوم «صدوق» - که او هم قبل از «سید رضی» می زیسته است - در دو کتاب خود: «معانی الأخبار» و «من لایحضره الفقیه» تمام یا بخشی از آن را با تفاوت مختصری ذکر کرده است. افراد متعدّد دیگری که بعد از «سید رضی» می زیستند نیز، آن را در کتاب های خود آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۱۹۶).

با توجه به اینکه امام (علیه السلام) - طبق بعضی از روایات - این خطبه را به عنوان خطبه نماز جمعه ایراد فرموده است، سعی می کند که در آن مردم را به زهد در دنیا ترغیب کند و چنان از بی‌وفایی دنیا و ناپایداری آن سخن بگوید که طالبان و عاشقان دنیا از آن دلسرد شوند و فریب زرق و برق آن را نخورند؛ مخصوصاً تصویر زنده ای از کسانی ارائه می دهد که به خاطر از دست رفتن عزیزانشان، اشک می ریزند و گروهی دیگر آنها را تسلیت می گویند و گروههای دیگری که در بستر بیماری افتاده اند و با مرگ دست به گریبانند؛ تا غافلان را بیدار و مست های هوا و هوس را هوشیار کند و در مجموع، داروی شفابخشی است برای بیمار دلان دنیا پرست و غافلان مغرور و مست.

بخش اوّل

نَحْمَدُهُ عَلَى مَا كَانَ، وَ نَسْتَعِينُهُ مِنْ أَمْرِنَا عَلَى مَا يَكُونُ، وَ نَسْأَلُهُ
الْمُعَافَاةَ فِي الْأَدْيَانِ، كَمَا نَسْأَلُهُ الْمُعَافَاةَ فِي الْأَبْدَانِ.

ترجمه

ما خدا را بر آنچه رخ داده است، حمد و سپاس می گوئیم؛ و از او یاری می طلبیم برای کارهایی که در پیش داریم، و از درگاهش سلامت در دین می طلبیم، آنگونه که سلامت در بدن را تقاضا می کنیم.

شرح و تفسیر

تقاضای سلامت دین و تن

امام (علیه السلام) در آغاز و مقدمه این خطبه، به حمد و ثنای الهی می پردازد، تا دلها آماده پذیرش سخنان آینده او شود و ضمن چهار جمله، گفتنی ها را می گوید.

نخست می فرماید: «ما خدا را بر آنچه رخ داده است، حمد و سپاس می گوئیم». (نَحْمَدُهُ عَلَى مَا كَانَ).

مفهوم این سخن وسیع است: هم نعمت هایی را که از سوی خدا ارزانی شده، شامل می شود و هم حوادث تلخ و دردناک را. چرا که بندگان خاصّ خدا هر چه را از سوی اوست، نعمت و رحمت می شمرند و در برابر همه آنها سپاسگزارند.

سپس می‌افزاید: «و از او یاری می‌طلبیم، در همه کارهای آینده خود». (وَ نَسْتَعِينُهُ مِنْ أَمْرِنَا عَلَى مَا يَكُونُ).

بدیهی است حمد و سپاس برگزیده است و یاری طلبیدن برای آینده؛ و بندگان خالص و مخلص، در برخورد با حوادث گذشته و آینده چنین اند، که یکی را سپاس می‌گویند و برای دیگری از پروردگار یاری می‌طلبند. در سومین و چهارمین جمله، می‌فرماید: «ما از او سلامت در دین می‌طلبیم، آن گونه که سلامت در بدن‌ها را تقاضا می‌کنیم!» (وَ نَسْأَلُهُ الْمُعَافَاةَ فِي الْأَدْيَانِ، كَمَا نَسْأَلُهُ الْمُعَافَاةَ فِي الْأَبْدَانِ).

این عبارت اشاره به نکته لطیفی است و آن اینکه اگر مردم به همان اندازه که به عافیت و سلامت جسمانی اهمیت می‌دهند، به سلامت دینشان اهمیت می‌دادند وضع خوبی داشتند. ولی افسوس! یک بیماری مختصر جسمانی گاه انسان را به دنبال طبیبان متعدّد می‌فرستد، در حالی که به خاطر ده‌ها بیماری خطرناک معنوی و اخلاقی و دینی، حتی به دنبال یک طبیب هم نمی‌رود!!

بعضی از «شارحان نهج البلاغه» این سخن را از بعضی از متفکران انسان شناس نقل کرده‌اند که: «اگر یک صدم اشکهایی که برای شکم‌های گرسنه و بدنهای برهنه ریخته می‌شود، برای ارواح گرسنه معرفت و برهنه از فضایل ریخته می‌شد، هم گرسنگی‌ها و برهنگی‌های جسمانی از بین می‌رفت و هم گرسنگی‌ها و برهنگی‌های روحی زایل می‌گشت!»^۱

این نکته نیز قابل دقت است که ذکر «ادیان» به صورت جمع، اشاره به دین باوری نفرت‌انسانهاست، نه ادیان مختلف؛ همانگونه که جمع آوردن «ابدان» به خاطر همین منظور است.

۱. شرح نهج البلاغه علامه جعفری، جلد ۱۸، صفحه ۹.

بخش دوم

عِبَادَ اللَّهِ، أَوْصِيكُمْ بِالرَّفْضِ لِهَذِهِ الدُّنْيَا التَّارِكَةَ لَكُمْ وَ إِنْ لَمْ تُحِبُّوا
 تَرْكَهَا، وَ الْمُبْلِيَةَ لِأَجْسَامِكُمْ وَ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ تَجْدِيدَهَا، فَإِنَّمَا مَثَلُكُمْ وَ
 مَثَلُهَا كَسَفَرٍ، سَلَكَوا سَبِيلاً فَكَانَتْهُمْ قَدْ قَطَعُوهُ، وَ أَمْوَأُ عُلَمَاءَ فَكَانَتْهُمْ قَدْ
 بَلَّغُوهُ. وَ كَمْ عَسَى الْمُجْرِي إِلَى الْعَايَةِ أَنْ يَجْرِيَ إِلَيْهَا حَتَّى يَبْلُغَهَا! وَ مَا
 عَسَى أَنْ يَكُونَ بَقَاءً مَنْ لَهُ يَوْمٌ لَا يَعُدُّوهُ، وَ طَالِبٌ حَيْثُ مِنَ الْمَوْتِ
 يَخْدُوهُ وَ مُزْعِجٌ فِي الدُّنْيَا حَتَّى يُفَارِقَهَا رَعْمًا! فَلَا تَنَافَسُوا فِي عِزِّ الدُّنْيَا وَ
 فَخْرَهَا، وَ لَا تَعَجُّبُوا بِزِينَتِهَا وَ نَعِيمِهَا، وَ لَا تَجْرَعُوا مِنْ ضَرَائِهَا وَ بُؤْسِهَا،
 فَإِنَّ عِزَّهَا وَ فَخْرَهَا إِلَى انْقِطَاعٍ، وَ إِنَّ زِينَتَهَا وَ نَعِيمَهَا إِلَى زَوَالٍ، وَ ضَرَاءَهَا
 وَ بُؤْسَهَا إِلَى نَفَادٍ، وَ كُلُّ مُدَّةٍ فِيهَا إِلَى انْتِهَاءٍ، وَ كُلُّ حَيٍّ فِيهَا إِلَى فَنَاءٍ.

ترجمه

ای بندگان خدا! شما را به ترک این دنیایی که سرانجام شما را ترک
 می گوید توصیه می کنم؛ هر چند ترک آن را دوست نداشته باشید! دنیایی
 که جسم های شما را کهنه و فرسوده می سازد، با اینکه دوست دارید
 همواره تازه و نو گردد! شما نسبت به دنیا به مسافرانی می مانید که وقتی
 گام درجاده نهاده اند، احساس می کنند به پایان راه رسیده اند و تا قصد
 رسیدن به نشانه ای در وسط راه کرده اند، گویی بلافاصله در کنار آن قرار
 گرفته اند.

(آری، دنیا به سرعت پایان می یابد!) کسی که (در این دنیا) به سوی
 مقصد پیش می رود چه زود به آن می رسد! و چگونه می تواند امید به بقا

داشته باشد آن کس که روز معینی در پیش دارد، که از آن نمی تواند فراتر برود، مرگ به سرعت او را دنبال می کند و به پیش می راند و اجل او را به زور و بر خلاف میلش به جدایی از دنیا وادار می سازد. حال که چنین است، برای به دست آوردن عزت و افتخارات (موهوم) سرودست نشکنید؛ و به زینت و نعمت هایش فریفته نشوید؛ و از رنج و ناراحتی های آن بی تابی نکنید! چرا که عزت و افتخاراتش به زودی پایان می گیرد؛ زینت و نعمت هایش زایل می گردد و رنج و ناراحتی هایش تمام می شود (و در یک کلمه) دوران هر چیز سپری می گردد و هر موجود زنده ای به سوی فنا پیش می رود!

شرح و تفسیر

به سرعت همه چیز دنیا پایان می یابد

در این بخش از خطبه، امام (علیه السلام) بعد از حمد و ثنای الهی - که در بخش پیشین گذشت - مردم را با عباراتی بسیار مؤثر و نافذ، به زهد در دنیا ترغیب می کند و بی اعتباری دنیا را در لابه لای عباراتی لطیف و پویا مجسم می سازد. می فرماید: «ای بندگان خدا! شما را به ترک این دنیایی که سرانجام رهایتان می سازد توصیه می کنم، هر چند شما ترک آن را دوست نداشته باشید!» (عِبَادَ اللَّهِ! أَوْصِيكُمْ بِالرَّفْضِ لِهُذِهِ الدُّنْيَا التَّارِكَةُ لَكُمْ وَإِنْ لَمْ تُحِبُّوا تَرْكَهَا).

۱. «رفض» در اصل به معنای ترک کردن چیزی است و «شیعه» را از آن جهت «رافضه» نامیدند که خلفای سه گانه را ترک کرده اند و بعضی گفته اند اولین بار در زمان «زید بن علی» این عنوان برای شیعه مطرح شد؛ چرا که «زید» آنها را از بدگویی به «شیخین» نهی کرده بود و همین سبب شد که «زید» را رها کنند.

چه دردناک است که انسان دنبال معشوقی بدود که او با تمام قدرت از وی فرار می کند! امام (علیه السلام) می فرماید حال که دنیا چنین است شما هم آن را ترک کنید، هر چند بر خلاف امیال و هوس های شما باشد؛ چرا که به مصداق آیه شریفه: «وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ»^۱ ممکن است اموری باشد که انسان ظاهر بین آن را دوست داشته باشد، ولی در درونش سمّ جانگدازی نهفته باشد!

سپس می افزاید: «دنیایی که جسم های شما را کهنه و فرسوده کند، با اینکه شما دوست دارید همواره تازه و نو گردد!». (وَالْمُبْلِيَةُ^۲ لِأَجْسَامِكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ تَجَدِيدَهَا).

هر کس با گذشت زمان، آثار پیری و فرسودگی را در خود ملاحظه می کند: از بین رفتن طراوت پوست بدن، سُست شدن استخوانها، کم نور شدن چشم، سنگینی گوش، لکنت زبان، خمیدگی قامت، ضعف عضلات و اعصاب و مانند آن؛ و به یقین هر کس از مشاهده آنها نگران و متأسف می شود و گاه تلاش و کوشش می کند که این حرکت طبیعی برگشت ناپذیر را، با وسایلی برگرداند! ولی به یقین، اگر موفقیت جزیی نصیب او شود، سرانجام این مسیر را خواه ناخواه طی می کند. آیا سزاوار است با مشاهده این امور باز هم انسان به آن دل ببندد؟

قابل توجه اینکه دنیا نه تنها موجودات زنده و بخصوص جسم انسان ها را کهنه و فرسوده می کند، بلکه قانون فرسودگی بر تمام جهان ماده، از کهکشان ها گرفته تا اتم ها حاکم است. حتی این آفتاب عالمتاب و خورشید درخشان نیز، تدریجاً کهنه و فرسوده می شود و روزی به کلی

۱. سوره بقره، آیه ۲۱۶.

۲. «مبلیه» از ماده «بلا» به معنای کهنگی و پوسیدن است.

نابود خواهد شد. نه تنها قرآن سخن از «تکویر شمس» (تاریکی خورشید) می گوید، بلکه علم امروز هم با صراحت به این معنا اشاره دارد. در ادامه سخن امام (علیه السلام) با ذکر تشبیهی، وضع ساکنان دنیا را روشن می سازد. می فرماید: «شما نسبت به دنیا، به مسافرانی می مانید که وقتی گام در جاده نهاده اند، احساس می کنند به آخر رسیده اند؛ و تا قصد رسیدن به نشانه ای در (وسط راه) کرده اند، گویی بلافاصله در کنار آن قرار گرفته اند؛ (آری، دنیا آنچنان به سرعت می گذرد که تا چشم بر هم می زنند همه چیز پایان می یابد)». (فَإِنَّمَا مَتَلِكُمْ وَ مَثَلَهَا كَسَفْرٍ ۱ سَلَكَوا سَبِيلًا فَكَانَهُمْ قَدْ قَطَعُوهُ، وَ أُمُوا ۲ عَلَمًا فَكَانَهُمْ قَدْ بَلَغُوهُ).

در ادامه این سخن و تأکید بر مطلب بالا می افزاید: «چه نزدیک است کسی که (در این دنیا) به سوی مقصد پیش می رود، به محض حرکت، به آن برسد!». (وَ كَمْ عَسَى الْمُجْرِي ۳ إِلَى الْغَايَةِ أَنْ يَجْرِيَ إِلَيْهَا حَتَّى يَبْلُغَهَا!). و در تعبیر و تأکید دیگری اضافه می فرماید: «چگونه می تواند امید به بقاء داشته باشد آن کس که روز معینی در پیش دارد که از آن نمی تواند فراتر برود، و مرگ به سرعت او را دنبال می کند، و به پیش می راند، و اجل او را به زور و بر خلاف میلش به جدایی از دنیا وادار می سازد!». (وَ مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ بَقَاءً مَنْ لَهُ يَوْمٌ لَا يَعُدُّهُ، وَ طَالِبٌ حَيْثُ ۴ مِنْ الْمَوْتِ يَخْدُوهُ، ۱ وَ مُزْعِجٌ ۲ فِي الدُّنْيَا حَتَّى يُفَارِقَهَا رَغْمًا ۳).

۱. «سفر» جمع «سافر» به معنای مسافر است.

۲. «أموا» از ماده «ام» (بر وزن غم) به معنای قصد کردن است.

۳. «مجری» از ماده «اجراء» در اینجا کنایه از مسافر است و در تفسیر جمله بالا، نظرات مختلفی از سوی مفسران اظهار شده است و آنچه در بالا گفتیم از همه مناسب تر به نظر می رسد.

۴. «حیث» از ماده «حَثَّ» (به فتح حاء) به معنای تحریک کردن و به سرعت دنبال کاری رفتن است.

این تعبیرهای چهارگانه، که هر یک در قالب الفاظی نوریخته شده، یک حقیقت را بیان می‌کند و آن ناپایداری دنیا و بی اعتباری آن است. حقیقتی که غالب انسانها از آن غافل و بی خبرند و همین غفلت، بلای سعادت و خوشبختی آنها است.

سپس امام (علیه السلام) از این بحث (ناپایداری و بی اعتباری دنیا) نتیجه گیری می‌کند و در بیانی زنده و گویا می‌فرماید: «حال که چنین است برای به دست آوردن عزّت و افتخارات (موهوم) دنیا، سرو دست نشکنید و به زینت و نعمتهایش فریفته نشوید و از رنج و ناراحتی های آن جزع و بی تابى نکنید!». (فَلَا تَنَافَسُوا فِي عِزِّ الدُّنْيَا وَفَخْرَهَا، وَلَا تَعْجَبُوا بِزِينَتِهَا وَنَعِيمِهَا، وَلَا تَجْرَعُوا مِنْ ضَرَائِهَا وَبُؤْسِهَا).

«چرا که عزّت و افتخاراتش به زودی پایان می‌گیرد، زینت و نعمتهایش زایل می‌گردد، و رنج و ناراحتی هایش تمام می‌شود و (در یک کلمه) دوران هر چیز، سپری می‌شود و هر موجود زنده ای به سوی فنا پیش می‌رود!». (فَإِنَّ عِزَّهَا وَفَخْرَهَا إِلَى انْقِطَاعٍ، وَإِنَّ زِينَتَهَا وَنَعِيمَهَا إِلَى زَوَالٍ، وَضَرَاءَهَا وَبُؤْسَهَا إِلَى نَفَادٍ، وَكُلُّ مُدَّةٍ فِيهَا إِلَى انْتِهَاءٍ، وَكُلُّ حَيٍّ فِيهَا إِلَى فَنَاءٍ).

۱. «يحدو» از ماده «حُدِيَ» به معنای راندن شتر همراه با آوازی است که ساربانها می‌خوانند؛ سپس به معنای هرگونه راندن و سوق دادن به کار رفته است.
۲. «مُرْعَج» از ماده «ازعاج» به معنای بیرون راندن و مضطرب ساختن و ریشه کن کردن است.
۳. «رغم» به معنای مجبور ساختن است و گاهی اضافه به «انف» می‌شود و می‌گویند به «رغم انف» یعنی بینی کسی را به خاک مالیدن.
۴. «تَنَافَسُوا» از ماده «تَنَافَسَ» به معنای تلاش دو انسان است که هر کدام می‌خواهند چیز نفیسی را که در میان آن دو است، به چنگ آورند.
۵. «نَفَاد» به معنای فنا و نابودی و پایان یافتن است.

امام (علیه السلام) در این عبارات زیبا، نخست انگشت روی عزت‌ها و افتخارات، نعمت‌ها و زینت‌ها و درد و رنج‌های دنیا می‌گذارد و همه را فانی و ناپایدار معرفی می‌کند و بعد به صورت یک قانون کلی می‌فرماید: «همه چیز این دنیا پایان می‌پذیرد و همه زندگان بدون استثناء به سوی مرگ پیش می‌روند؛ حال که چنین است این همه دعوا و کشمکش و قال و غوغا و بی‌تابی و زاری برای چیست؟» به گفته یکی از «شارحان نهج البلاغه» پیشینان، رفتند و خاک شدند و ما از روی آنها عبور می‌کنیم و ما هم به زودی خاک می‌شویم و آیندگان از روی ما می‌گذرند، ولی باز هم بیدار نمی‌شویم!!

جالب اینکه امام باقر (علیه السلام) در حدیثی زرق و برق نعمت‌های دنیا را تشبیه به مالی می‌کند که انسان در خواب پیدا می‌کند، ولی هنگامی که بیدار شد چیزی در دست خود نمی‌بیند: «أَوْ كَمَالٍ وَجَدْتَهُ فِي مَنَامِكَ، فَاسْتَيْقَظْتَ وَ لَيْسَ مَعَكَ مِنْهُ شَيْءٌ»^۱.

و به گفته شاعر عرب:

«أَلَا إِنَّمَا الدُّنْيَا كَمَنْزِلِ رَاكِبٍ *** أَنَاخَ عَشِيًّا وَ هُوَ فِي الصُّبْحِ رَاكِبٌ
وَ كُلُّ شَبَابٍ، أَوْ جَدِيدٍ إِلَى الْبَلَاءِ *** وَ كُلُّ امْرِءٍ يَوْمًا إِلَى اللَّهِ صَائِرٌ»

«آگاه باشید! دنیا همچون منزل مسافری است که شب هنگام در آنجا توقف می‌کند و صبحگاهان از آن کوچ می‌نماید.

هر جوان، یا نوی به سوی پیری و فرسودگی پیش می‌رود و هر انسانی روزی به سوی خدا (و عالم آخرت) می‌شتابد.»

بخش سوم

أَوَلَيْسَ لَكُمْ فِي آثَارِ الْأَوَّلِينَ مُزْدَجَرٌ، وَفِي آبَائِكُمُ الْمَاضِينَ تَبَصْرَةٌ وَ
 مُعْتَبِرٌ، إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ! أَوْلَمْ تَرَوْا إِلَى الْمَاضِينَ مِنْكُمْ لَا يَرْجِعُونَ، وَإِلَى
 الْخَلْفِ الْبَاقِينَ لَا يَتَّقُونَ! أَوْلَسْتُمْ تَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا يُصَبِّحُونَ وَ يُمَسُونَ عَلَى
 أَحْوَالِ شَيْءٍ: فَمَيِّتٌ يُبْكِي، وَ آخِرٌ يُعْزِي، وَ صَرِيحٌ مُبْتَلِي، وَ عَائِدٌ يَعُودُ، وَ
 آخِرٌ بِنَفْسِهِ يَعُودُ، وَ طَالِبٌ لِّلدُّنْيَا وَ الْمَوْتُ يُطَلِّبُهُ، وَ غَافِلٌ وَ لَيْسَ بِمَغْفُولٍ
 عَنْهُ؛ وَ عَلَى أَثَرِ الْمَاضِي مَا يَمْضِي الْبَاقِي!

ترجمه

آیا اگر درست بیندیشید برای شما در آثار پیشینیان عامل بازدارنده ای
 نیست؟ و در نیاکان گذشته شما وسیله بینایی و عبرت وجود ندارد؟ آیا
 نمی دانید که گذشتگان باز نمی گردند و بازماندگان شما باقی
 نمی مانند؟! آیا اهل دنیا را مشاهده نمی کنید که صبح و شام حالات
 گوناگونی دارند: یکی می میرد، و بر او می گریند، و دیگری می ماند و به
 او تسلیت می گویند؛ یکی در بستر بیماری افتاده، و دیگری به عیادت او
 می رود، و یکی دیگر، در حال جان کندن است. یکی به دنبال دنیا می رود،
 در حالی که مرگ در پی او در حرکت است؛ دیگری در عالم غفلت فرو
 رفته، در حالی که مرگ از او غافل نیست (آری!) بدین گونه، بازماندگان به
 دنبال گذشتگان در حرکتند!

صحنه های عبرت انگیز دنیا!

امام (علیه السلام) این معلم بزرگ جهان انسانیت، برای بیدار ساختن ارواح خفته، به دنبال بحثهای بیدارگر گذشته در زمینه ناپایداری دنیا، در این فراز چنین می افزاید: «(به گذشته تاریخ باز گردید)، آیا اگر درست بیندیشید برای شما در آثار پیشینیان عامل بازدارنده ای نیست، و در نیاکان گذشته شما وسیله بینایی و عبرت وجود ندارد؟!» (أَوَلَيْسَ لَكُمْ فِي آثَارِ الْأَوَّلِينَ مُرَدِّجًا^۱، وَ فِي آبَائِكُمُ الْمَاضِينَ تَبَصْرَةٌ وَ مَعْتَبَرٌ، إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ!).

در توضیح این سخن می فرماید: «آیا نمی دانید که گذشتگانان باز نمی گردند و بازماندگان باقی نمی مانند؟!». (أَوَلَمْ تَرَوْا إِلَى الْمَاضِينَ مِنْكُمْ لَا يَرْجِعُونَ، وَ إِلَى الْخَلْفِ الْبَاقِينَ لَا يَتَّقُونَ).

اشاره به اینکه قانون مرگ و فنا قانونی است فراگیر و شامل، که هیچ گونه استثنایی نمی پذیرد. آنها که رفتند باز نمی آیند و آنها که هستند، به دنبال آنها در حرکتند و همه در این قافله شرکت دارند. با این تفاوت که بعضی در صفوف مقدم اند و بعضی در صفوف مؤخر؛ همانگونه که امام در جای دیگر - هنگامی که ارواح خفتگان در خاک را در پشت دروازه کوفه مخاطب می سازد - می گوید: «أَنْتُمْ لِنَافِرَطٍ سَابِقٌ، وَ نَحْنُ لَكُمْ تَبِعٌ لَاحِقٌ؛ شما پیشگامان این قافله بودید و ما دنباله رو و تابع شما».^۲

باز در شرح این سخن، به تحلیل دقیق تر و گویاتری پرداخته و حال مردم دنیا را که در چنگال حوادث گوناگون گرفتارند، در یک تقسیم بندی هفتگانه چنین بیان می کند. می فرماید: «آیا اهل دنیا را مشاهده نمی کنید!

۱. «مُزْدَجِر» از ماده «زجر» به معنای عامل بازدارنده است و «زجر» در اصل به معنای دور ساختن و طردکردن با صدای بلند است و «مزدجر» در جمله فوق، مصدر میمی به معنای اسم فاعل است.

۲. کلمات قصار، شماره ۱۳۰.

که صبح و شام حالات گوناگونی دارند: یکی می میرد، و بر او می گریند، دیگری می ماند و به او تسلیت می گویند، یکی در بستر بیماری افتاده، و دیگری به عیادت او می رود، و یکی دیگر در حال جان کندن است؛ یکی به دنبال دنیا می رود، در حالی که مرگ (همچون سایه) در پی او در حرکت است، دیگری در عالم غفلت فرو رفته، در حالی که مرگ از او غافل نیست؛ و بدین گونه، بازماندگان به دنبال گذشتگان در حرکتند!». (أَوَلَسْتُمْ تَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا يُصَبِّحُونَ وَ يَمْسُونَ عَلَىٰ أَحْوَالٍ شَتَّىٰ: فَمَيِّتٌ يُبَكِّي، وَ آخِرٌ يُعْزِي وَ صَرِيحٌ مُّبْتَلَىٰ، وَ عَائِدٌ^۱ يَعُودُ، وَ آخِرٌ بِنَفْسِهِ يَجُودُ^۲، وَ طَالِبٌ لِّلدُّنْيَا وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُهُ، وَ غَافِلٌ وَ لَيْسَ بِمَعْقُولٍ عَنْهُ؛ وَ عَلَىٰ أَثَرِ الْمَاضِي مَا يَمْضِي الْبَاقِي!).

این تجزیه و تحلیل چقدر جالب، گویا و فراگیر است که اگر کسی صحنه های آن را بتواند مجسم کند و انسانها پشت سر هم، این صحنه ها را ببیند چقدر مؤثر خواهد بود: در جایی کسی از دنیا رفته و بر او اشک می ریزند! در جایی دیگر مجلس عزا و یادبود برپاست و مردم گروه گروه به بازماندگان تسلیت می گویند!

در جای دیگر، گروهی در بستر بیماری ناله می کنند و به خود می پیچند و جمعی از دوستان و آشنایان در گرد بستر آنها، به عنوان عیادت حلقه زده اند!

در جای دیگر، کسانی آخرین ساعات عمر خود را طی می کنند و در حال

جان کندن هستند و کاری از دست هیچ کس برای آنها بر نمی آید!

۱. «عائد» در اینجا به معنای عیادت کننده است.

۲. «يجود» از ماده «جود» به معنای سخاوت است ولی این واژه در مورد جان کندن نیز به کار

می رود، که گویی انسان نفیس ترین امور، یعنی جان خود را می بخشد و می رود!

در صحنه دیگری، افرادی با تمام قدرت به دنبال دنیا می‌دوند و بدون توجه به حلال و حرام، مشروع و ممنوع، در پی به چنگ آوردن آن هستند؛ ولی حوادث مرگبار به دنبال آنها و در کمین آنهاست؛ ناگهان در یک لحظه آنها و مرکبشان را به درون درّه‌ای واژگون می‌کند و همه چیز پایان می‌یابد!

و بالأخره؛ در جای دیگر، گروهی غافل، مشغول عیش و نوش و مست باده غرورند و فریاد شادی آنها به آسمان بلند است، در حالی که مرگ در کمین آنهاست؛ ناگهان یکی را از آن میان در یک لحظه می‌گیرد و مجلس شادی شان به عزا مبدل می‌شود و یا سقف بر آنها فرود می‌آید و تمام مجلس تعطیل می‌شود.

اینها صحنه‌هایی است که همیشه در تاریخ بشر بوده و همیشه خواهد بود و چقدر عبرت‌انگیز و آموزنده است، افسوس که عبرت‌گیران و فرهیختگان کم‌اند!!

بخش چهارم

أَلَا فَادْكُرُوا هَٰذِمَ اللَّذَاتِ، وَ مُنْعَصَ الشَّهَوَاتِ، وَ قَاطِعَ الْأُمْنِيَّاتِ، عِنْدَ الْمُسَاوَرَةِ لِلْأَعْمَالِ الْقَبِيحَةِ؛ وَ اسْتَعِينُوا اللَّهَ عَلَىٰ أَدَاءِ وَاجِبِ حَقِّهِ، وَ مَا لَا يُخَصِّي مِنْ أَعْدَادِ نِعَمِهِ وَ إِحْسَانِهِ.

ترجمه

به هوش باشید! در آن هنگام که با شتاب به سراغ اعمال زشت می روید، نابود کننده لذات و برهم زننده خواسته ها و قطع کننده آرزوها را به یاد آورید؛ و برای ادای حق واجب خداوند، و نعمت های بی شمار و احسان های بی پایانش، از او یاری بطلبید.

شرح و تفسیر

درهم کوبنده لذات

امام (علیه السلام) در پایان این خطبه بلیغ و فصیح و نافذ، اشاره به دونگته می فرماید که بحثهای گذشته را کامل و جامع می سازد: نخست، اشاره به مرگ است که یادآوری آن از عوامل بسیار مهم بیداری انسانهاست. می فرماید: «به هوش باشید! در آن زمان که با شتاب به سراغ اعمال قبیح می روید نابود کننده لذات و برهم زننده خواسته ها و قطع کننده آرزوها را

به یاد آورید! (أَلَا فَادْكُرُوا هَٰذِمَ اللَّذَاتِ، وَمُنْعَصَ الشَّهَوَاتِ، وَقَاطِعَ الْأُمْنِيَّاتِ، عِنْدَ الْمُسَاوَرَةِ^۱ لِلْأَعْمَالِ الْقَبِيحَةِ).

در این جا، امام (علیه السلام) از مرگ به سه عنوان یاد کرده است: نخست «نابود کننده لذتها؛» چرا که بسیاری از مردم، یک عمر زحمت می کشند تا وسایل زندگی و عیش و نوش و لذت را از هر جهت فراهم سازند و درست این در زمانی است که نشانه های مرگ به صورت انواع بیماریها ظاهر شده است. اضافه بر این، بسیار دیده شده که مجالس عیش و نوش، در یک لحظه، با یک حادثه به مجلس عزا مبدل گشته است و عجب اینکه هیچ تضمینی درباره هیچ کس درباره این خطرها وجود ندارد.

دیگر: «گلوگیر کننده شهوات و خواستها؛» چرا که مرگ - همان مرگی که تاریخ و زمان معینی ندارد و به هیچ وجه قابل پیش بینی نیست - در آن لحظه که انسان جرعه شهوات و کامیابی ها را سر می کشد، گلویش را می فشارد و به همه چیز پایان می دهد.

سوم: «قطع کننده آرزوها؛» چرا که آرزوهای انسان به قدری دامنه دار است که هرگز پایان نمی پذیرد؛ بلکه گاه با گذشت عمر - همانند سایه هایی که نزدیکی غروب آفتاب گسترده تر می شود - دامنه دارتر می گردد و تنها چیزی که آرزوها را قطع می کند، مرگ است و مرگ!

۱. «مُنْعَص» از ماده «نقص» (بر وزن نقص) به معنای ناگوار بودن است و نیز به معنای گلوگیر شدن آب آمده است؛ سپس به زندگی ناگوار و ناراحت کننده و مانند آن اطلاق شده است.

۲. «مُسَاوَرَة» از ماده «سور» (بر وزن غور) به معنای پریدن بر چیزی و حمله کردن است. این واژه در مورد کسی که خشمگین می شود نیز به کار می رود و به کار رفتن آن در جمله بالا به خاطر آن است که افراد هواپرست، هنگامی که به سراغ کارهای زشت می روند، سر از پا نمی شناسند و همچون حیوان درنده ای که بر شکار خود می پرد، به آن حمله می کنند.

این تعبیرات به قدر کوبنده و هشدار دهنده است که هر انسانی را تحت تأثیر قرار می دهد و جالب اینکه می فرماید: «از مرگ زمانی یاد کنید که به اعمال قبیح حمله می شوید» (زیرا کلمه «مُساوره» از ماده «سور» (بر وزن غور) به معنای پریدن و حمله کردن است) اشاره به اینکه بسیار می شود که زشتی ها آن چنان زرق و برق دارد و هوای نفس آن را تزیین می کند که انسان مانند جانور درنده ای که به صید خود حمله می کند و بر آن می پرد به سراغ آن می رود و در این لحظه یاد مرگ می تواند عامل بازدارنده ای باشد.

و در دومین نکته، همگان را توصیه می کند که به یاد نعمت های خدا باشند که آن، عامل بازدارنده دیگری است در برابر گناه؛ می فرماید: «برای ادای حق واجب خداوند و نعمت های بی شمار و احسان های بی پایانش، از او یاری بطلبید!» (وَ اسْتَعِينُوا اللَّهَ عَلَىٰ أَدَاءِ وَاجِبِ حَقِّهِ، وَمَا لَا يُخْصَىٰ مِنْ أَغْدَادِ نِعْمِهِ وَ إِحْسَانِهِ).

شکر مُنعم (سپاسگزاری در برابر بخشنده نعمت ها) نه تنها انسان را به معرفه الله رهنمون می شود؛ بلکه در ادای واجبات و ترک محرّمات نیز، عامل مؤثری است.

نکته ها

۱- دنیا آن قدر هم فریبنده نیست

بسیاری از مردم می گویند زرق و برق دنیا فریبنده است و در تعبیرات آیات قرآن و روایات، اشاراتی به این معنا شده. ولی اگر خوب بیندیشیم این فریبندگی برای ساده اندیشان و کودک صفتان است و اگر کمی دقت کنیم کمتر چیزی از دنیا در نظر ما فریبنده خواهد بود و این همان چیزی است که امام (علیه السلام) در خطبه بالا به آن اشاره کرده است، چرا که در هر

گوشه و کناری از دنیا، صدها و هزارها نشانه بیوفایی دنیا و ناپایداری و بی‌محتوایی آن به چشم می‌خورد.

مردگانی که مردم برای آنها اشک می‌ریزند؛ نه تنها پیران، بلکه جوانان و کودکان نیز به دلایل گوناگون رهسپار دار آخرت می‌شوند. بیمارانی که در خانه‌ها یا در بسترها، یا بیمارستانها خفته‌اند و آنها که در اطاق‌های عمل تحت سخت‌ترین جراحی‌ها قرار دارند.

آنها که تمام زندگی خود را در حوادث ناگهانی، یا ورشکستگی‌های تجاری به کلی از دست داده‌اند، آنها که یک روز، عزیزترین مردم بودند و الان ذلیل‌ترین آنها هستند؛ همه اینها، نشانه‌های ناپایداری و بی‌وفایی دنیا است.

آیا دنیایی که این همه صحنه‌های دردناک در هر زمان و هر مکان آن دیده می‌شود، فریبنده است؟

لذا امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در «کلمات قصار» به کسی که از فریبندگی دنیا می‌گفت فرمود: «ای کسی که دنیا را مذمت می‌کنی و گمان می‌کنی فریبنده است؛ کجای دنیا فریبنده است؟ آیا قبرهای پدران در دل خاک، یا خوابگاه مادران در زیر زمین تو را فریب داده؟ فراموش کرده‌اید که بارها در کنار بستر بیماران نشسته بودید و شفای آنها را طلب می‌کردید و از طبیبان برای آنها دارو طلب نمی‌نمودید؟ در آن لحظاتی که نه دارو برای آنها اثری داشت و نه گریه تو دارای فایده بود... دنیا خود را با این وضع برای تو مجسم ساخته و با قربانگاه‌های دیگران، قربانگاه تو را نشان داده است».^۱

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۳۱.

چه زیبا است که دنیا در روایات اسلامی به مار خوش خط و خال تشبیه شده.^۱ چه کسی فریب مار خوش خط و خال را می خورد، جز کودکان، به یقین انسان ها از مار می گریزند، چه خوش خط و خال باشد، یا نه و به گفته شاعر نکته دان:

زندگی نقطه مرموزی نیست *** غیر تبدیل شب و روزی نیست
تلخ و شوری که به نام «عمر» است *** راستی آتش دهن سوزی
نیست! ۲- هوشیارترین مردم!

در بعضی از احادیث اسلامی می خوانیم که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرسیدند: «هوشیارترین مؤمنان کیست؟» فرمود: «أَكْبَسُ الْمُؤْمِنِينَ أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ، وَ أَشَدَّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا؛ هوشیارترین مردم کسی است که از همه بیشتر به یاد مرگ باشد و برای آن خود را مهیا کند».^۲

در حدیث دیگری از همان حضرت این روایت به عنوان: «أَكْبَسُ النَّاسِ وَ أَحْزَمُهُمْ؛ هوشیارترین مردم و دوراندیش ترین آنها» یاد شده و در آخر همین روایت آمده: «أُولَئِكَ الْأَكْيَاسُ ذَهَبُوا بِشَرَفِ الدُّنْيَا وَ كَرَاهَةُ الْآخِرَةِ؛ هوشیاران واقعی آنها هستند که هم شرف دنیا را برای خود فراهم کرده اند و هم کرامت آخرت را».^۳

دلیل آن هم روشن است؛ زیرا یاد مرگ و پایان زندگی، عامل بازدارنده مهمی در برابر گناهان - که معمولاً از حب دنیا سرچشمه می گیرد و تلاشهای بیهوده آمیخته با حرص و طمع که معمولاً از فراموشی مرگ حاصل می گردد- محسوب می شود.

۱- همان مدرک، شماره ۱۱۹.

۲. میزان الحکمه، جلد ۳، حدیث ۱۸۰۱۳.

۳. همان مدرک، شماره ۱۸۰۱۴.

بگذریم از آن گروهی که به مضمون آیه شریفه: «فَاذَارِكُبُوا فِي الْفُلْكِ دَعْوَاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» هنگامی که گرفتار طوفانهای بلا می شوند به یاد قیامت می افتند، همین که طوفان نشست همه چیز را فراموش می کنند». این گروه یقیناً نابخردترین مردم دنیا هستند از جمله اموری که در اسلام به مسلمانها دستور داده شده، زیارت اهل قبور است که از یک سو، احترامی است به ارواح گذشتگان از مؤمنان و از سوی دیگر، یکی از عوامل مهم بیداری است، چرا که هر کس در آنجا با زبانحال این شعر را زمزمه می کند:

هر که باشی و به هر جا بررسی آخرین منزل هستی این است.

نهج البلاغه

خطبه ۱۰۰

خطبه ۱۰۰

و من خطبة له (عليه السلام)

فی رسول الله و أهل بيته (عليهم السلام)

این خطبه درباره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و اهل بیت گرامی او سخن می گوید.

خطبه در یک نگاه

۱. سند خطبه: «ابن ابی الحدید» در شأن ورود این خطبه سخنانی دارد که نشان می دهد به منبع دیگری غیر از «نهج البلاغه» در مورد این خطبه دست یافته است. می گوید: این خطبه را علی (علیه السلام) در سومین جمعه خلافتش بیان فرمود و به طور کنایه از آینده خود خبر داد و به آنها گوشزد کرد که در آن زمان که اجتماعات عظیم گرد آن حضرت را می گیرد، از این جهان چشم خواهد پوشید و همین گونه هم شد! زیرا نوشته اند که اهل عراق در آن ماه که حضرت شربت شهادت نوشید، بیش از هر زمان بر گرد آن حضرت جمع شده بودند؛ به گونه ای که یک لشکر ده هزار نفری، به فرزندش امام حسن (علیه السلام) سپرد و لشکر ده هزار نفری دیگری به ابویوب انصاری و همچنین به دیگران، تا آن که یکصد هزار شمشیر زن آماده حرکت برای درهم کوبیدن ظالمان و غارتگران شام شدند؛ ولی درست در همین زمان، «ابن ملجم» ملعون حضرت را با ضربه شمشیر خود شهید کرد و آن جمعیت عظیم پراکنده شدند. (اقتباس از: مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۱۹۸).

همان گونه که در بحث سند خطبه آمده است این خطبه را امام (علیه السلام) در آغاز خلافت خود بیان فرمود و در آن، نخست به حمد و ثنای الهی می پردازد و از رسالت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و خدمات برجسته آن حضرت و لزوم اطاعت و پیروی از وی سخن می گوید.

سپس، با اشاره سربسته ای، به پیشگویی وضع خود و مردم عراق می پردازد و می فرماید: در آن زمان که همه تحت فرمان و رهبری پیشوایتان در می آید متأسفانه دوران او سپری شده و مرگ او فرا می رسد! و در آخرین بخش از خطبه، درباره عظمت آل محمد (علیهم السلام) سخن می گوید و از برکات وجودی آنها بحث می کند و اینکه هدایت های آنها استمرار دارد و هر زمان یکی از آنان می رود، دیگری به جای او می نشیند.

بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ النَّاشِرِ فِي الْخَلْقِ فَضْلَهُ، وَالْبَاسِطِ فِيهِمْ بِالْجُودِ يَدَهُ. نَحْمَدُهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ، وَنَسْتَعِينُهُ عَلَى رِعَايَةِ حُقُوقِهِ، وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِأَمْرِهِ صَادِعًا، وَبَذَكَرِهِ نَاطِقًا، فَأَدَّى أَمِينًا، وَ مَضَى رَشِيدًا؛ وَ خَلَّفَ فِيْنَا رَايَةَ الْحَقِّ، مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقَ، وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ، دَلِيلُهَا مَكِيثُ الْكَلَامِ، بَطِيءُ الْقِيَامِ، سَرِيعُ إِذَا قَامَ، فَإِذَا أَنْتُمْ أَلْتُمْ لَهُ رِقَابَكُمْ، وَ أَشْرْتُمْ إِلَيْهِ بِأَصَابِعِكُمْ، جَاءَهُ الْمَوْتُ فَذَهَبَ بِهِ، فَلَبِثْتُمْ بَعْدَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّى يُطْلَعَ اللَّهُ لَكُمْ مَنْ يَجْمَعُكُمْ وَ يَضُمُّ نَشْرُكُمْ، فَلَا تَطْمَعُوا فِي غَيْرِ مُقْبَلٍ، وَ لَا تَيَأَسُوا مِنْ مُدْبِرٍ، فَإِنَّ الْمُدْبِرَ عَسَى أَنْ تَزَلَ بِهِ إِحْدَى قَائِمَتِيهِ، وَ تَثْبُتَ الْأُخْرَى، فَتَرْجَعَا حَتَّى تَثْبُتَا جَمِيعًا.

ترجمه

ستایش مخصوص خداوندی است که فضل و بخشش خود را در تمامی مخلوقات منتشر ساخته، و دست جود و سخایش را به سوی آنان گشوده است! او را در تمام کارهایش ستایش می کنیم و برای رعایت حقوقش از او یاری می طلبیم؛ و گواهی می دهیم که جز او معبودی نیست و محمد بنده و فرستاده اوست. او را فرستاد تا فرمان حق را آشکارا بیان کند، و به تبیین اوصافش پردازد.

او با امانت رسالت خویش را ادا کرد و با راستی و درستی به راه خود ادامه داد و پرچم حق را در میان ما به یادگار گذارد. پرچمی که هر کس از

آن پیشی گیرد از دین خارج شود! و هر کس از آن عقب بماند، هلاک گردد! و آن کس که همراه و ملازم آن باشد (به سر منزل سعادت) می رسد. راهنمای این پرچم، با تائی سخن می گوید و دیر به پا می خیزد؛ اما هنگامی که به پا خاست، با سرعت و قاطعیت پیش می رود. اما زمانی که شما تحت فرمان او در آید و با انگشت به سوی او اشاره کنید (و همه تسلیم فرمان او گردید) مرگ او فرا می رسد و دورانش سپری می شود و بعد از او، مدتی در انتظار خواهید بود، تا خداوند شخصی را ظاهر کند که شما را جمع نماید و پراکندگیتان را به جمعیت مبدل سازد. بنابراین، به چیزی که نیامده، دل نبندید و نسبت به آنچه گذشته، مأیوس و نگران نباشید! زیرا آن کس که پشت کرده، ممکن است یکی از پاهایش بلغزد و دیگری برقرار ماند. سپس هر دو با هم، به جای خود باز گردد و ثابت شود (و پیروزی بیافریند).

شرح و تفسیر

با پرچم حق همراه باشید

بی شک، هدف اصلی خطبه، بیان اوصاف رسول الله (صلی الله علیه وآله) و خدمات آن حضرت و مقامات اهل بیت او است؛ ولی از آن جا که به مضمون حدیث معروف که: «إِنَّ كُلَّ خُطْبَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَشْهَدٌ فَهِيَ كَالْيَدِ الْجَذْمَاءِ؛ هر خطبه ای که در آن شهادتین نباشد، مانند دست قطع شده است»^۱ امام (علیه السلام) سخن خود را با حمد و ثنای الهی و شهادت به الوهیت پروردگار و نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آغاز می کند، تا دل های شنوندگان در پرتو این دو شهادت، نور و صفا یابد و آماده پذیرش مطالب آینده خطبه شود. می فرماید:

۱. شرح نهج البلاغه مرحوم علامه خویی، جلد ۷، صفحه ۱۵۷.

«ستایش مخصوص خداوندی است که فضل و بخشش خود را در تمامی مخلوقات منتشر ساخته و دست جود و سخایش را به سوی آنان گشوده است.»^۱ (الْحَمْدُ لِلَّهِ النَّاشِرِ فِي الْخَلْقِ فَضْلَهُ، وَالْبَاسِطِ فِيهِمْ بِالْجُودِ يَدَهُ).

توصیف پروردگار به این اوصاف، در واقع دلیلی است بر اختصاص او به هرگونه ستایش و حمد؛ آری، کسی که این گونه فضل و جود و سخای او همگان را فرا گرفته و خوانِ نعمتِ او همه جا گسترده شده، باید شایسته مدح و ستایش باشد، نه غیر او؛ چرا که همه ریزه خوار خوان او هستند.

سپس به گسترش دامنه حمد و ستایش او اشاره کرده، می فرماید: «ما او را در تمام کارهای ستایش می کنیم، و برای رعایت حقوقش از او یاری می طلبیم!». (نَحْمَدُهُ فِي جَمِيعِ اُمُورِهِ، وَنَسْتَعِينُهُ عَلَي رِعَايَةِ حُقُوقِهِ).

تعبیر به «جَمِيعِ اُمُورِ» اشاره به آن است که نه تنها در نعمت و کامیابی و سلامت و رفاه او را حمد و سپاس می گوئیم؛ بلکه، در بلا و شدت و مصیبت، و به هنگام هجوم طوفان حوادث نیز، شاکر و سپاسگزاریم. چرا که، اولاً می دانیم هر کاری می کند، موافق حکمت و نهایت مصلحت است، حتّی مصایبی که برای آزمایش ما، یا به عنوان کفّاره گناهان ما، یا سبب بیداری ما از خواب غفلت است.

و ثانیاً، این حوادث، سبب می شود که ما اجر صابران، و پاداش شاکران را ببریم و این خود نعمت دیگری است.

و جمله «و نَسْتَعِينُهُ...» اشاره به این حقیقت است که برای اطاعت فرمان او، و رعایت حقوقش، نیز باید از او یاری بجوئیم؛ که بدون یاری او، کاری از ما ساخته نیست و این همان چیزی است که شب و روز در نمازها می گوئیم: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ».

بعد از این حمد و ثنا، شهادت به الوهیت او می دهد و می گوید:
 «گواهی می دهیم، جز او معبودی نیست». (وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ).
 زیرا هنگامی که پذیرفتیم همه نعمت ها از سوی او است، عبودیت و
 پرستش نیز تنها شایسته ذات پاک او خواهد بود.
 سپس می افزاید: «و گواهی می دهیم که محمد (صلی الله علیه وآله) بنده و
 فرستاده اوست». (وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ).

تکیه بر عبودیت، قبل از رسالت، علاوه بر اینکه هرگونه شرک را از
 مؤمنان دور می سازد، اشاره به این است که مقام عبودیت، از مقام رسالت
 نیز برتر و بالاتر است! زیرا، بنده کامل و خاص خدا کسی است که تمام
 وجودش متعلق به او باشد؛ به جز او نیندیشد و غیر از او را نخواهد و این،
 اوج تکامل انسان است و مقامی فراتر از آن نیست و همان است که
 شایستگی لازم برای رسالت را فراهم می سازد.

به دنبال آن، در پنج جمله، اوصافی را برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)
 بیان می کند که بسیار پرمعنا و پربرار است؛ می فرماید: «او را فرستاد تا
 فرمان حق را آشکارا بیان کند، و به شرح و تبیین اوصافش بپردازد. او با
 امانت، رسالت خویش را ادا کرد؛ و با راستی و درستی به راه خود ادامه
 داد، و پرچم حق را در میان ما به یادگار گذارد». (أَرْسَلَهُ بِأَمْرِهِ صَادِعًا، وَ
 بَدْرِكْرِهِ نَاطِقًا، فَأَدَّى أَمِينًا، وَمَضَى رَشِيدًا؛ وَ خَلَّفَ فِينَا رَايَةَ الْحَقِّ).

امام (علیه السلام) در این چند جمله، به ابعاد خدمات پیامبر اکرم (صلی الله
 علیه وآله) اشاره می کند: از یک سو، اشاره به ابلاغ اوامر و نواهی حق

۱. «صادع» از ماده «صَدَعُ» به معنای شکافتن است و از آنجا که با شکافتن چیزی درونش
 آشکار می شود، این واژه به معنای اظهار و افشا نیز آمده است و در جمله بالا به همین معنا است
 و اینکه به ددرسهای شدید «صَدَاع» گفته می شود، به این دلیل است که گویی می خواهد سر را
 بشکافت.

می فرماید؛ که به طور شفاف و روشن و آشکار و بدون پرده پوشی همه را بیان فرمود.

و از سوی دیگر، آنچه برای معرفه الله و شناخت پروردگار لازم بود، تشریح کرد.

از سوی سوم، در ابلاغ این ماموریت ها نهایت امانت را رعایت کرد. و از سوی چهارم، خودش نیز در عمل، این راه را بپیمود و سرمشقی برای همگان شد.

و از سوی پنجم، به فکر نسل های آینده بود و پرچم حق را که همان کتاب و سنت باشد، در میان مردم به یادگار گذاشت.

در تفسیر «رأیة الحق» (پرچم حق) در میان مفسران گفتگوست؛ بعضی آن را به قرآن مجید، و بعضی به کتاب و سنت و بعضی به قرآن و عترت - که در حدیث ثقلین آمده است - تفسیر کرده اند.

ولی با توجه به جمله هایی که از «دلیلها مکیت الکلام...» شروع می شود، مناسبتر از همه آن است که «رأیة حق» همان کتاب و سنت باشد (زیرا کتاب الله، دعوت به سنت هم نموده است).

سپس می افزاید: «پرچمی که هر کس از آن پیشی گیرد از دین خارج شود، و هر کس از آن عقب بماند هلاک گردد، و آن کس که ملازم آن باشد (به سر منزل سعادت) می رسد». (مَنْ تَقَدَّمَ مَرَقًا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقًا، وَمَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ).

جمله های سه گانه بالا درباره نحوه برخورد گروههای سه گانه مردم با حق و واقعیت است: گروهی اهل افراطند و از حق پیشی می گیرند و در

۱. «مرق» از ماده «مروق» (بر وزن غروب) به معنای خارج شدن تیر از کمان است و بر همین اساس، به «خوارج که از ایمان خارج شدند، «مارقین» گفته می شود.

۲. «زهق» از ماده «زهُوق» به معنای اضمحلال و هلاکت و نابودی است.

بیراهه‌ها سرگردان و گمراه می‌شوند؛ مانند خوارج که به گمان خود می‌خواستند در عمل کردن به قرآن، از امام زمان خود پیشی بگیرند و با کارهای احمقانه، گرفتار تضاد شدند. یا همچون کسانی که در عصر پیامبر هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در سفر روزه خود را افطار کرد، آنها گفتند: ما چنین نخواهیم کرد و احترام ماه رمضان را باید حفظ کنیم! که آنها به نام «عصاء» (گردنکشان) نامیده شدند.^۱

گروه دیگر، تفریط کاران هستند که چند قدمی به دنبال حق می‌روند و سپس تنبلی و سستی و هوا پرستی آنها را از ادامه پیروی از حق باز می‌دارد.

گروه سوم، ملازمان حَقّند؛ که نه بر آن پیشی می‌گیرند و نه از آن عقب می‌مانند؛ همیشه در ظلّ و سایه حق گام بر می‌دارند و به سر منزل مقصود می‌رسند.^۲

در ادامه سخن، به مسئله مهم دیگری پرداخته می‌فرماید: «راهنمای این پرچم (دارای این اوصاف است): با تائی سخن می‌گوید، و دیر به پا می‌خیزد، اما هنگامی که به پا خاست با سرعت و قاطعیّت پیش می‌رود!». (دَلِيلُهَا مَكِيْثٌ^۳ الْكَلَامِ، بَطِيءٌ الْقِيَامِ، سَرِيْعٌ اِذَا قَامَ).

تعبیر به «دَلِيلُهَا» آیا اشاره به کسی است که «حامل رایت»، یعنی پرچمدار است؟ و یا آن کس که پیشاپیش لشکر حرکت می‌کند و آشنایی کامل به جاده دارد و آنها را در مسیر صحیح هدایت می‌کند؟

۱. وسائل الشیعه، جلد ۷، صفحه ۱۲۵، حدیث ۷. (ابواب من یصحّ منه الصوم).

۲. مفعول «لحق» می‌تواند «کتاب الله» یا «رسول الله» یا «حق» و یا همه اینها بوده باشد.

۳. «مکیث» از ماده «مکت» به معنای ماندن و توقّف توأم با انتظار است و «مکیث» به کسی گفته می‌شود که عاقل و هوشیار است و حساب شده سخن می‌گوید و حرکت می‌کند.

احتمال اول نزدیکتر به نظر می رسد؛ چرا که پرچمدار عهده دار بخشی از راهنمایی نیز می باشد و به هر جا می رود آحاد لشکر موظفند به دنبال او حرکت کنند.

ولی دلیل و راهنما (اگر نیازی به وجود او باشد)، دلیل و راهنمای لشکر و قافله است، نه راهنمای پرچم که در عبارت بالا آمد.

در هر حال، منظور از این تعبیر - به تصریح غالب شارحان نهج البلاغه - شخص امیرمؤمنان یا همه اهل بیت عصمت (علیهم السلام) است؛ چرا که آنها به مقتضای «حدیث ثقلین» همواره با قرآن بودند و قرآن با آنها و هیچگاه از هم جدا نمی شدند و نمی شونند؛ و امیرمؤمنان علی (علیه السلام) همان کس است که به گواهی روایات شیعه و اهل سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: «أَنْتَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَكَ حَيْثُمَا دَارَ؛ تو با حق هستی و حق با توست، هرگونه گردش کند.»^۱

۱. این حدیث و شبیه آن، به طرق مختلف از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به وسیله «ام سلمه» نقل شده است. از جمله «ابن عساکر» در «تاریخ دمشق» و «ابوبکر بغدادی» در «تاریخ بغداد» و «حموینی» در «فرائد السمطین» و کتب دیگر نقل کرده اند. در «صحیح ترمذی» نیز به این عبارت نقل شده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ؛ خداوند حق را با او قرار ده، هرگونه گردش می کند». (برای شرح بیشتر به کتاب احقاق الحق، جلد پنجم، صفحه ۶۲۳ به بعد، و الغدیر، جلد ۳، صفحه ۱۷۶ به بعد مراجعه شود).

جالب اینکه «فخر رازی» در تفسیر سوره «حمد» در مورد جهر به بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (بلند خواندن بسم الله) از «بیهقی» دانشمند معروف اهل سنت، از «ابوهریره» نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) جهر به بسم الله می کرد؛ سپس می افزاید: عمر، ابن عباس، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر نیز، همگی جهر به بسم الله می کردند؛ اما علی (علیه السلام) به تواتر ثابت شده است که همواره جهر به بسم الله می کرد و هر کس در دینش به علی اقتدا کند، به راه هدایت رفته و دلیل بر آن، حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که فرمود: «اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُ دَارَ» (تفسیر کبیر فخر رازی، جلد اول، صفحه ۲۰۴ و ۲۰۵).

او کتاب ناطق بود و مفسر قرآن مجید و بیانگر سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله).

تعبیر به «مَكِيثُ الْكَلَامِ» به این معنا نیست که او کم سخن می گوید؛ بلکه مفهومش این است که با تأنی و دقت و تفکر سخن می گوید و به تعبیری دیگر: همیشه سنجیده سخن می گوید.

و توصیف او به «بَطِيءُ الْقِيَامِ، سَرِيْعٌ إِذَا قَامَ» تأکید بر این معنا است که اعمال او نیز، همچون گفتارش سنجیده است؛ شتابزده برای انجام کاری قیام نمی کند؛ اما هر زمان، وقت کاری فراهم شد فرصت را از دست نمی دهد. قاطعانه بر می خیزد و بدون تردید به انجام آن می پردازد! هر کس با زندگی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آشنا باشد، وجود این اوصاف را آشکارا در حضرتش می بیند. بارها بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) افراد سرشناسی آمدند و حضرتش را دعوت به قیام کردند، اما چون شرایط آماده نبود و دشمن سوء استفاده می کرد، نپذیرفت؛ ولی در آن زمان که شرایط فراهم گشت، تردیدی به خود راه نداد.

در بیانات آن حضرت نیز شواهد روشنی بر این اوصاف دیده می شود.^۱ سپس اضافه می فرماید: «زمانی که شما تحت فرمان او در آید، و با انگشت به سوی او اشاره کنید (و همه تسلیم فرمان او گردید)، مرگ او فرا می رسد، و دورانش سپری می شود». (فَإِذَا أَنْتُمْ أَلْتُمْ لَهُ رِقَابَكُمْ، وَأَشْرْتُمْ إِلَيْهِ بِأَصَابِعِكُمْ، جَاءَهُ الْمَوْتُ فَذَهَبَ بِهِ).

اشاره به اینکه: او زحمت فراوانی می کشد، تا شما را زیر پرچم خویش گردآورد و رهبری او برای شما آن چنان مسلم شود، که از هر سو به او اشاره کنید؛ ولی بعد از فراهم شدن مقدمات پیروزی و اتحاد شما، دست

۱. به شرح خطبه پنجم و ششم نهج البلاغه، در جلد اول از این کتاب مراجعه شود.

تقدیر او را از شما خواهد گرفت و شما بار دیگر پراکنده می شوید و دشمنان مسلط می گردند.

جمله های بالا می تواند اشاره به همان چیزی باشد که قبلا در سند همین خطبه آوردیم، که اهل عراق در آن ماه که امام (علیه السلام) شربت شهادت نوشید، بیش از هر زمان دیگر، گرد آن حضرت جمع شدند؛ به گونه ای که یک صد هزار لشکر، هر ۱۰ هزار تن تحت فرماندهی یک نفر، آماده پیکار تحت فرمان آن حضرت با ستمگران شام شده بودند. ولی شهادت آن امام شیرازه آنها را درهم ریخت.

بعضی از شارحان نهج البلاغه تفسیر دیگری برای این بخش از خطبه کرده اند و گفته اند که اشاره به تمام دوران حضرت است؛ ولی این تفسیر، بسیار بعید به نظر می رسد! چرا که تعبیرات قبل از این جمله، خلاف این معنا را می رساند؛ به خصوص اینکه، این خطبه بعد از خلافت آن حضرت ایراد شده و اشاره به آینده می کند.

امام (علیه السلام) برای این که اصحاب و یارانش مأیوس نشوند، آنها را به پیروزی های آینده بشارت می دهد و می فرماید: «بعد از او مدتی در انتظار خواهید بود، تا خداوند شخصی را ظاهر کند که شما را جمع نماید و پراکندگی تان را به جمعیت مبدل سازد». (فَلَبِثْتُمْ بَعْدَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّى يُطْلَعَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ يَجْمَعُكُمْ، وَ يَضُمُّ نَشْرَكُمْ).

در اینکه این جمله ها اشاره به قیام کیست؟ «مفسران نهج البلاغه» دو احتمال داده اند: بعضی آن را اشاره به قیام حضرت مهدی (علیه السلام) می دانند و بعضی دیگر، به قیام بنی عباس؛ که زندگی ننگین بنی امیه را به طور کامل درهم پیچیدند و سایه شوم آن گروه ظالم و فاسد و مفسد را، از سرِ مسلمین کم کردند؛ هر چند خود آنها به شکل دیگری جنایات را آغاز نمودند.

ولی تفسیر اول بسیار مناسبتر است؛ چرا که بنی عباس شایسته این تعبیرات در کلام امام (علیه السلام) نبودند و مظالم آنها بر شیعیان علی (علیه السلام) و مردم عراق، کمتر از مظالم بنی امیه نبود. اضافه بر این، سخن در کسی است که پرچمدار حق باشد و به یقین بنی عباس پرچمدار باطل بودند!

این احتمال نیز در تفسیر جمله بالا داده شده که منظور از اجتماع یاران حضرت بر گرد فرد یا افرادی در آینده، تنها اجتماعی سیاسی و نظامی نیست؛ بلکه اجتماع فکری و فرهنگی را نیز شامل می شود و این معنا در زمان امام باقر و امام صادق و امام علی بن موسی الرضا (علیهم السلام) تحقق یافت و جمله های آخر این خطبه را، گواهی بر این معنا گرفته اند.

ولی با توجه به ناهماهنگی این تفسیر با جمله های پیشین که از اجتماع سیاسی و نظامی سخن می گوید، این احتمال بعید به نظر می رسد.

ولی به هر حال، هدف از بیان این جمله نفی آن چیزی است که غالباً بعد از شکست ها بر افکار چیره می شود و آن یأس و نومیدی و بدبینی است. می فرماید: این موج به هر حال گذرا است و آینده ای روشن برای جامعه اسلامی در پیش است؛ نگران نباشید!

در تأیید همین سخن، در جمله های بعد می افزاید: «بنابراین، به چیزی که نیامده دل نبندید و نسبت به آنچه گذشته، مأیوس و نگران نباشید؛ زیرا آن کس که پشت کرده، ممکن است یکی از پاهایش بلغزد و دیگری برقرار ماند؛ سپس هر دو باهم به جای خود باز گردد، ثابت شود (و پیروزی بیافریند)». (فَلَا تَطْمَعُوا فِي غَيْرِ مُقْبِلٍ، وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ مُدْبِرٍ، فَإِنَّ الْمُدْبِرَ عَسَى أَنْ تَزِلَّ بِهِ إِحْدَى قَائِمَتَيْهِ، وَ تَثْبُتَ الْأُخْرَى، فَتَرْجِعَا حَتَّى تَثْبُتَا جَمِيعًا).

در واقع امام (علیه السلام) به بیان دو قاعده کلی می پردازد که در پیشامدها و حوادث سخت باید به آن توجه داشت: نخست این که، نباید در این گونه

مواقع گرفتار خوش بینی افراطی شد و دل به چیزی بست که هنوز مقدمات آن فراهم نشده و به دنبال آن قیام نسنجیده ای صورت گیرد. و دیگر این که، شکست ها و مشکلات نیز نباید مایه یأس گردد و آن را امام (علیه السلام) تشبیه به کسی می کند که در جاده ای حرکت می کند و ناگهان یک پای او می لغزد؛ مردم خیال می کنند برای همیشه سقوط کرد! ولی چیزی نمی گذرد که بر پای دیگر تکیه می کند و پای اوّل را به جای خود می آورد و آماده حرکت می شود.

بنابراین، در حوادث سخت اجتماعی، در برابر امواج خروشان حادثه، نباید مأیوس شد و نسبت به حرکات نسنجیده، نباید امیدوار بود.

جمعی از شارحان نهج البلاغه «عَبْرٌ مُّقْبِلٌ» را اشاره به امامان غیر از مهدی (علیه السلام) از اهل بیت (علیهم السلام) دانسته اند و این که می فرماید: در آنها طمع نداشته باشید، اشاره به این است که شرایط قیام برای آنها فراهم نیست و «مُدْبِرٌ» را اشاره به حضرت مهدی (علیه السلام) دانسته اند که نباید از ظهورش در هیچ زمان مأیوس بود.

ولی این تفسیر، با جمله های آخر این قسمت از خطبه ابداً سازگار نیست! چرا که لغزش یک پا و سپس تکیه کردن بر پای دوم و بازگشتن پای لغزیده به جای خود، جز با تکلف زیاد بر آن حضرت تطبیق نمی کند. اضافه بر این، تعبیر به «مُقْبِلٌ» و «مُدْبِرٌ» به صورت نکره نشان می دهد که منظور بیان یک قاعده کلی است، نه اشاره به یک مصداق شخصی و گرنه مناسب بود با الف و لام ذکر شود.

نکته ها

۱- رهبران الهی باید چنین باشند!

ویژگی هایی که امام (علیه السلام) درباره خودش به طور غیرمستقیم در عبارت بالا آورده است؛ در واقع اشاره به اوصافی است که در هر رهبر الهی مدیر و مدبر و با اقتدار باید باشد.

نخست اینکه: باید سخنانش سنجیده و توأم با فکر و تروی باشد. همان گونه که در روایت دیگری از امام (علیه السلام) در نهج البلاغه آمده است:

«لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ، وَ قَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ؛ زبان عاقل پشت قلب او قرار گرفته و قلب احمق پشت زبان او است.»^۱

یعنی خردمندان نخست می اندیشند، سپس سخن می گویند ولی سفیهان، نخست سخن می گویند سپس پیرامون صحت و بطلان کلام خود اندیشه می کنند!!

دیگر اینکه: کارهایش سنجیده و همراه با تدبیر و عاقبت اندیشی است و پس از آگاهی از درستی کار، آن را قاطعانه انجام می دهد.

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که فرمود: «إِذَا هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ، فَإِنْ يَكُ خَيْرًا وَرُشْدًا فَاتَّبِعْهُ، وَإِنْ يَكُ غِيًّا فَاجْتَنِبْهُ؛ هنگامی که تصمیم بر کاری گرفتی به عاقبت آن نیک بیندیش! اگر خوب است و نیکی آن آشکار است، پیروی کن و اگر گمراهی است از آن پرهیز.»^۲

۲- شکست ها پل های پیروزی است!

هنگام بروز حوادث سخت، گروهی ناگهان از همه چیز مأیوس می شوند، یا به فعالیت های خام و ناپخته دست می زنند و این یأس مانع مهمی از فعالیت های حساب شده آینده آنها خواهد شد؛ همان

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۰.

۲. شرح نهج البلاغه علامه خوئی، جلد ۷، صفحه ۱۵۹.

فعلایت هایی که ممکن است شکست را به پیروزی مبدل سازد و ناکامی را به کامیابی.

توجه عمیق به دو نکته ای که امام (علیه السلام) در بالا فرمود می تواند این حالت منفی را برطرف سازد. نخست این که، از کارهای شتاب زده و دلبستگی به آنچه مقدمات آن فراهم نشده است بپرهیزند و دیگر این که، از شکست های مقطعی و موردی مأیوس نشوند؛ چرا که می شود با تجربه های شکست، پل پیروزی ساخت.

اضافه بر این، گاه الطاف خفیه الهی شامل حال انسان می شود و وسایل پیروزی را آماده می سازد. در حدیثی از امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) طبق روایتی که شیخ صدوق در امالی نقل کرده، چنین می خوانیم که فرمود:

«كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو؛ نسبت به چیزی که امیدوار نیستی از چیزی که امید بدان داری، امیدوارتر باش (نه نسبت به اولی مأیوس باش و نه دلبستگی به دومی داشته باش).» سپس امام (علیه السلام) با ذکر سه مثال جالب، این مسأله را روشن می سازد؛ نخست می فرماید: «موسی بن عمران برای آوردن مقداری آتش در بیابان سینا به راه افتاد، ولی خداوند با او سخن گفت و به مقام نبوت رسید. و ملکه سبا برای دیدار سلیمان آمد، اما به افتخار اسلام و ایمان با سلیمان مفتخر شد، و ساحران فرعون، به امید تقرب به او به مبارزه با موسی (علیه السلام) برخاستند، ولی سرانجام به موسی (علیه السلام) ایمان آوردند.»^۱

بخش دوم

أَلَا إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ: إِذَا خَوَى نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ، فَكَأَنَّكُمْ قَدْ تَكَامَلْتُمْ مِنْ اللَّهِ فِيكُمْ الصَّنَائِعُ، وَأَرَاكُمْ مَا كُنْتُمْ تَأْمُلُونَ.

ترجمه

آگاه باشید! آل محمد (صلی الله علیه وآله) همانند ستارگان آسمانند که هرگاه یکی از آنها غروب کند، دیگری طلوع می کند. گویا (می بینم در پرتو خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله)) نعمت های الهی بر شما کامل شده، و آنچه را آرزو داشته اید، خدا به شما ارزانی داشته است.

شرح و تفسیر

در پرتو آل محمد (صلی الله علیه وآله)

در قسمت پایانی این خطبه، امام (علیه السلام) همه مخاطبان خود را که منحصر به معاصران خویش نیست، مخاطب ساخته و مقام و موقعیت اهل بیت را در عباراتی کوتاه، اما بسیار پر معنا برای آنها شرح می دهد. می فرماید: «آگاه باشید! آل محمد (صلی الله علیه وآله) همانند ستارگان آسمانند که هرگاه یکی از آنها غروب کند، دیگری طلوع می کند». (أَلَا إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ: إِذَا خَوَى نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ).

۱. «خوی» از ماده «خوی» (بر وزن هوا) به معنای غروب کردن و سقوط نمودن است.

سپس در تکمیل این سخن می افزاید: «گویا (می بینم) در پرتو خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله)، نعمت های الهی بر شما کامل شده و آنچه را آرزو داشته اید خداوند به شما ارزانی داشته است». (فَكَانَكُمْ قَدْ تَكَامَلَتْ مِنْ اللَّهِ فِيكُمْ الصَّنَائِعُ،^۱ وَ أَرَاكُمْ مَا كُنْتُمْ تَأْمَلُونَ).

امام (علیه السلام) در این سخن کوتاه، به چند نکته اشاره فرموده؛ نخست اینکه: آل محمد (صلی الله علیه وآله) همانند ستارگانند که قرآن مجید درباره آنها می فرماید: «وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ؛ آنها به وسیله ستارگان هدایت می شوند».^۲ و در جایی دیگر می فرماید: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالنَّجْمِ؛ خداوند کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد؛ تا در تاریکی های صحرا و دریا بوسیله آنها هدایت شوید».^۳

در زمان های قدیم که قطب نما اختراع نشده بود و جاده ها به صورت امروز نبود، قافله ها در صحراها، و کشتی ها در دریاها، در شب های تاریک به وسیله ستارگان آسمان راه را پیدا می کردند و به منزل مقصود می رسیدند و از ظلمات بر و بحر رهایی می یافتند.

نجات در دنیا و آخرت و راهیابی به سعادت دارین نیز در پرتو هدایت آل محمد (علیهم السلام) امکان پذیر است.

مطلب دیگر اینکه: آسمان، شب خالی از ستاره نمی شود؛ هر زمان ستارگانی آرام و آهسته غروب می کنند، ستارگان دیگری در افق مشرق ظاهر می شوند؛ اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) نیز چنین هستند؛ هر امامی چشم از جهان فرو می بندد، امام دیگری جای او را می گیرد تا نوبت به حضرت مهدی (علیه السلام) رسد و با قیام خود جهان را پر از عدل و داد کند.

۱. «صنایع» جمع «صنیه» در این گونه موارد به معنای نعمت و احسان است.

۲. سوره نحل، آیه ۱۶.

۳. سوره انعام، آیه ۹۷.

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که سلسله امامت گسستنی و تعطیل بردار نیست. یا به تعبیر دیگر: روی زمین از حجّت خدا، هرگز خالی نمی ماند و تعجّب در این است که بعضی از «شارحان نهج البلاغه» (مانند ابن ابی الحدید) هنگامی که جمله های پیشین این خطبه را تفسیر می کند، می گوید: اشاره به ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) است که به عقیده طرفداران مذهب ما، در آخرالزمان متولّد می شود و قیام به عدالت می کند. اگر این گوینده در جمله های محل بحث - که در ذیل خطبه آمده - دقّت می کرد، به اشتباه خود در این سخن پی می برد؛ ولی افسوس! که گاهی تعصّب ها اجازه نمی دهد تا قرینه ای به این روشنی مورد توجّه قرار گیرد.

آخرین مطلب اینک: امام (علیه السلام) می فرماید: پیروی از آل محمد (صلی الله علیه وآله) سبب می شود که به تمام آرزوهای خویش برسید و نعمت های خداوند بر شما به کمال خود برسد و این دلیل بر نقش مؤثر اهل بیت در تکامل دینی و دنیوی در همه زمانهاست و اینکه بعضی از شارحان نهج البلاغه آن را اشاره به زمان ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) دانسته اند، سخنی است بدون دلیل.

این احتمال نیز در تفسیر جمله بالا وجود دارد، که امام (علیه السلام) می فرماید: خداوند همه وسایل سعادت را برای شما فراهم کرده، که یکی از آنها وجود آل محمد (صلی الله علیه وآله) است.

نکته ها

۱- یک حدیث پرمعنا

آنچه امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه، در مورد آل محمد (صلی الله علیه وآله) و تشبیه آنها به ستارگان آسمان بیان فرموده، در واقع اقتباسی است

از حدیث معروف پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) که درباره آنها فرموده است: «الْجُؤْمُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغَرَقِ، وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْأَخْتِلَافِ؛ ستارگان، مایه امنیّت و نجات از غرق شدن برای اهل زمین هستند (زیرا در مسافرت های دریایی، با کمک ستارگان به مقصد می رسیدند) و اهل بیت من، سبب امان و نجات امّت از اختلافات هستند.»

این حدیث را «حاکم نیشابوری» از علمای معروف اهل سنت در کتاب «مستدرک» از «ابن عباس» نقل می کند و به دنبال آن می گوید:

«هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحُ الْإِسْنَادِ؛ این حدیثی است که سندش صحیح است.»

۱

عده دیگری از معاریف اهل سنت نیز، این حدیث یا شبیه آن را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند؛ از جمله «حموینی» در «فرائد السمطين» «ابن حجر» در «صواعق»، «محمد بن صبان» در «اسعاف الراغبین» و غیر آنان بود.^۲

مرحوم «علامه مجلسی» در بحث امامت «بحار الأنوار» بابی تحت عنوان «إِنَّهُمْ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْعَذَابِ» ذکر کرده، که در آن احادیث متعددی از طرق اهل بیت (علیهم السلام) آورده و در ضمن تصریح می کند که «احمد بن حنبل» نیز در مسندش این حدیث را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل کرده است.^۳

روشن است که تشبیه اهل بیت (علیهم السلام) به ستارگان، به دلالت التزامی بر آنچه که امام (علیه السلام) در خطبه بالا فرموده نیز دلالت دارد؛ چرا که طبیعت ستارگان آسمان چنین است که هر زمان یکی از آنها در افق مغرب

۱. مستدرک حاکم، جلد ۳، صفحه ۱۴۹. (طبق نقل إحقاق الحق، جلد ۹، صفحه ۲۹۴).

۲. برای آگاهی بیشتر به إحقاق الحق، جلد ۹، صفحه ۲۹۴ تا ۲۹۶ مراجعه شود.

۳. بحار الأنوار، جلد ۲۷، صفحه ۳۰۸ به بعد.

غروب کند، دیگری در افق مشرق طلوع می کند. اضافه بر این، تعبیر «أُمَّتِي» که در حدیث آمده، نشان می دهد که تمام امت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در طول زمان می توانند از هدایت های اهل بیت (علیهم السلام) بهره مند شوند در نتیجه، همیشه امامی از اهل بیت (علیهم السلام) در میان امت خواهد بود.

۲- آخرین مرحله تکامل نعمت های الهی

این نکته نیز قابل توجه است که تکامل نعمت های الهی در پرتو اهل بیت (علیهم السلام) در هر زمان خواهد بود، ولی نهایت کمال آن در عصر ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) ارواحنا فداه است. همان گونه که در حدیثی که مرحوم «ابن میثم» در شرح خطبه بالا نقل کرده است، استفاده می شود. او می گوید: من در خطبه ای از آن حضرت سخنی یافتم که در واقع می تواند شرح خطبه مورد بحث باشد؛ آنجا که می گوید:

«يَا قَوْمِ اعْلَمُوا عِلْمًا يَقِينًا! إِنَّ الَّذِي يَسْتَقْبِلُ قَائِمَنَا مِنْ أُمَّرِجَاهِلِيَّتِكُمْ لَيْسَ بِدُونِ مَا اسْتَقْبَلَ الرَّسُولُ مِنْ أُمَّرِجَاهِلِيَّتِكُمْ... وَ لَعَمْرِي لَيَنْزِعَنَّ عَنْكُمْ قُضَاءَ السُّوءِ، وَ لَيَقْبِضَنَّ عَنْكُمْ الْمَرَّضِينَ (المرائين) وَ لَيَعْزِلَنَّ عَنْكُمْ أُمَّرَاءَ الْجَوْرِ، وَ لَيُطَهِّرَنَّ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ غَاشٍ وَ لَيَعْمَلَنَّ فِيكُمْ بِالْعَدْلِ، وَ لَيَقُومَنَّ فِيكُمْ بِالْفِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ؛ ای مردم! به یقین بدانید جاهلیتی که امام قائم، ما با آن روبه رو می شود، کمتر از جاهلیتی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با آن روبه رو شد، نخواهد بود... و به جان خودم سوگند! که او تمام قضات فاسد را از جامعه شما دور می کند و امتیاز طلبان و سازشکاران (یا ریاکاران) را بر می گیرد و حاکمان جور را معزول می سازد و زمین را از هر خیانتکاری پاک می کند و در میان شما به عدل رفتار می نماید و معیارهای صحیح را در میان شما بر پا می دارد.»^۱

نهج البلاغه

خطبه ۱۰۱

خطبه ۱۰۱^۱

و من خطبة له (عليه السلام)

و هي إحدى الخطب المشتملة على الملاحم

از خطبه های آن حضرت است که در آن از حوادث آینده پرده بر می دارد.

خطبه در یک نگاه

این خطبه - همانگونه که از عنوان بالا معلوم شد - به طور عمده درباره حوادث آینده سخن می گوید و خطراتی که مسلمانان، مخصوصاً مردم عراق را تهدید می کند، پیشگویی می نماید. ولی قبل از آن، به دو بحث دیگر می پردازد: نخست، حمد و ثنای الهی و شهادت به یگانگی او، توأم با نکات تازه؛ و دیگر، اظهار نگرانی از قیافه منفی به خود گرفتن گروهی از مردم، در برابر سخنان امام و پیشگویی های او.

۱. سند خطبه: در کتاب هایی که مصادر خطبه های نهج البلاغه در آن ذکر می شود، سند دیگری غیر از آنچه «سید رضی» در اینجا آورده است، دیده نشد؛ گر چه در «نهج البلاغه چاپ جامعه مدرسین، با تحقیق مرحوم حجة الاسلام آقای دشتی» اسنادی برای این خطبه ذکر شده است، ولی پس از مراجعه به منابع اصلی و آدرس هایی که در آن کتاب آمده، معلوم شد آن هم اشتباه است.

بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ قَبْلَ كُلِّ أَوَّلٍ، وَالْآخِرِ بَعْدَ كُلِّ آخِرٍ، وَبِأَوْلِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا أَوَّلَ لَهُ، وَبِآخِرِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا آخِرَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شَهَادَةً يُوَافِقُ فِيهَا السِّرُّ الْإِغْلَانِ، وَالْقَلْبُ اللَّسَّانِ.

ترجمه

ستایش مخصوص خداوندی است! که نخستین هستی است پیش از همه نخستین ها، و آخرین هستی است بعد از همه آخرها؛ به دلیل نخست بودنش، لازم است آغازی نداشته باشد و به دلیل آخر بودنش، واجب است پایانی برایش نباشد. و شهادت می دهم که معبودی (جز ذات پاک) الله نیست؛ شهادتی که درون و برون در آن هماهنگ است، و دل با زبان هم صدا.

شرح و تفسیر

با تمام وجود گواهی می دهیم

امام در آغاز این خطبه، مانند بسیاری از خطبه های دیگر، از حمد و ثنای پروردگار و شهادت به وحدانیت او شروع می کند؛ ولی برای رعایت موازین فصاحت و بلاغت در هر مورد، نکته، یا نکات تازه ای درباره صفات حق به کار می برد. می فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که نخستین هستی است، قبل از همه نخستین ها و آخرین هستی است بعد از همه آخرها». (الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ قَبْلَ كُلِّ أَوَّلٍ، وَالْآخِرِ بَعْدَ كُلِّ آخِرٍ).

امام (علیه السلام) در اینجا به سراغ ازلیت و ابدیت خداوند می رود که از مهمترین اوصاف اوست و اوصاف دیگر به آن باز می گردد؛ چرا که در بحث صفات خدا گفته ایم: اساس صفات جمال و جلال او، نامحدود بودن ذات پاک او از تمام جهات است و ازلیت و ابدیت، بیان دیگری از نامحدود بودن آن ذات مقدس است.

سپس به بیان دلیل، یا توضیحی در این زمینه پرداخته، می فرماید: «به دلیل نخست بودنش، لازم است آغازی نداشته باشد؛ و به همین دلیل آخر بودنش، واجب است پایانی برایش نباشد». (وَبِأَوَّلِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا أَوَّلَ لَهُ، وَبِآخِرِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا آخِرَ لَهُ).

این تعبیر نکته لطیفی در بر دارد و آن اینکه: اول بودن خداوند، اولیت زمانی نیست؛ بلکه اولیت ذاتی و به معنای ازلیت است و روشن است ذاتی که ازلی است، آغازی از نظر زمان ندارد. همچنین آخریت او ذاتی است، نه زمانی و به معنای ابدیت است و چیزی که ابدی است، آخری از نظر زمان ندارد.

بعضی از «شارحان نهج البلاغه» در تفسیر این جمله، احتمالات دیگری داده اند که با تعبیرات جمله های امام سازگار نیست.

سپس به شهادت بر الوهیت خداوند پرداخته، چنین می فرماید: «و شهادت می دهم که معبودی جز (ذات پاک) الله نیست؛ شهادتی که درون و برون در آن هماهنگ، و دل با زبان هم صدا است». (وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شَهَادَةً يُوَافِقُ فِيهَا السِّرُّ الْإِعْلَانُ، وَالْقَلْبُ اللِّسَانَ).

این تعبیر نشان می دهد شهادتی ارزش دارد که تمام وجود انسان را در برگیرد و ظاهر و باطن و قلب و زبان، در آن هماهنگ باشد. زیرا بسیاری که شهادت به توحید را بر زبان جاری می کنند، اما دل آنها کانونی است از بت پرستی؛ و بتکده ای است با انواع بتها، و نیز بسیاری که در دل

گواهی به یکتایی حق می دهند، ولی به هنگام عمل آثار شرک در آنها نمایان است: در برابر مال و مقام سجده می کنند و در مقابل شهوات، سر تعظیم فرود می آورند؛ در حالی که در زبان و گاه در دل می گویند: «معبودی جز خدای یکتا نیست!» و می دانیم همه اینها، از شاخه های نفاق است و چنین کسانی به حق در زمره منافقانند.

بخش دوم

أَيُّهَا النَّاسُ، لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي، وَلَا يَسْتَهْوِيَنَّكُمْ عِصْيَانِي، وَلَا تَتَرَامَوْا
 بِالْأَبْصَارِ عِنْدَ مَا تَسْمَعُونَهُ مِنِّي. فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، إِنَّ الَّذِي
 أُتْبِئُكُمْ بِهِ عَنِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، مَا كَذَبَ الْمُبْلِغُ، وَلَا
 جَهْلَ السَّامِعُ.

ترجمه

ای مردم! دشمنی و مخالفت با من، شما را وادار به گناه نسازد، و
 نافرمانی نسبت به من شما را به پیروی از هوای نفس نکشاند، و به هنگام
 شنیدن سخنانم با دیده انکار به یکدیگر نگاه نکنید. سوگند به آن کس که
 دانه را (در دل خاک) شکافت و بشر را آفرید! آنچه را که به شما خبر
 می دهم، از پیامبر امی (صلی الله علیه وآله) است. نه آن کس که (این حقایق را)
 به من ابلاغ کرده، دروغ گفته است و نه شنونده جاهل بوده، (که نتواند
 سخنان رسول خدا را به درستی حفظ کند).

شرح و تفسیر

آنچه می گویم عین واقعیت است

امام (علیه السلام) در این بخش، در واقع مقدمه چینی می کند برای بخش
 بعد که پرده از حوادث مهم آینده بر می دارد و به مردم اطمینان می دهد که
 آنچه را درباره حوادث آینده پیشگویی می کند، واقعیت های قطعی و یقینی

است که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) شنیده است و تخلّفی در آن وجود ندارد.

تعبیرات این بخش نشان می دهد که امام (علیه السلام) قبلا هم پیشگویی هایی کرده است و بعضی از منافقان کوردل، یا مؤمنان ضعیف و ناآگاه با دیده انکار به آن نگریستند.

می فرماید: «ای مردم! دشمنی و مخالفت با من، شما را وادار به گناه نسازد و نافرمانی نسبت به من شما را به پیروی از هوای نفس نکشاند. و به هنگام شنیدن سخنانم، با دیده انکار به یکدیگر نگاه نکنید!».

(أَيُّهَا النَّاسُ، لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي^۲، وَلَا يَسْتَهْوِيَنَّكُمْ^۳ عَصِيَانِي، وَلَا تَتَرَامَوْا بِالْأَبْصَارِ، عِنْدَ مَا تَسْمَعُونَهُ مِنِّي).

اشاره به اینکه: کینه توزی ها و لجاجت ها و حسادت ها در بسیاری از موارد، انسان را به گناه می کشاند و پرده ای در مقابل چشم او می افکند و چهره حقیقت را نمی بیند.

سپس می افزاید: «سوگند به آن کس که دانه را (در دل خاک) شکافت و بشر را آفرید! آنچه را که به شما خبر می دهم، از پیامبر امّی (صلی الله علیه وآله) است. نه آن کس که (این حقایق را) به من ابلاغ کرده دروغ گفته است و نه شنونده؛ جاهل بوده، (که نتواند سخنان رسول خدا را به درستی حفظ

۱. «يَجْرِمَنَّ» از ماده «جَرَمَ» (بر وزن جهر) (جُرْم بر وزن ظلم، اسم مصدر است) در اصل به معنای قطع کردن و بریدن است و از آنجا که افراد گنهکار پیوند خود را با خدا قطع می کنند، این کلمه به گناه نیز اطلاق شده است، بنابراین، «لَا يَجْرِمَنَّكُمْ» به معنای «شما را وادار به گناه نکند» می باشد.

۲. «شِقَاقٍ» در اصل به معنای شکاف است و به جنگ و منازعه و اختلاف نیز اطلاق می شود؛ چرا که طرفین صفوف خود را از یکدیگر جدا می سازند و در جمله بالا به معنای مخالفت و منازعه است.

۳. «يَسْتَهْوِيَنَّ» از ماده «هوى» (هوى نفس) گرفته شده و مفهومش این است که شما را به پیروی هوای نفس وادار نکند.

کند)). (فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ،^۱ إِنَّ الَّذِي أُتْبِكُمْ بِهِ عَنِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ،^۳ مَا كَذَبَ الْمُبِّغُ، وَلَا جَهْلَ السَّامِعُ).

تعبیری که در سوگند بالا آمده از ابداعات امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و بارها در خطبه های نهج البلاغه دیده می شود، اشاره به نکته مهمی است! و آن اینکه مهمترین و پیچیده ترین مسئله در نظام عالم هستی، مسئله حیات و زندگی است؛ چه در عالم گیاهان و چه در جهان انسانیت؛ و با تمام تلاش ها و کوشش هایی که انسان های امروز در این راه به کار گرفته اند، هنوز اسرار مسئله حیات، کشف نشده است. بنابراین، حیات و زندگی شاهکار آفرینش است و چیزی است که مطالعه درباره آن، ما را به خدا می رساند و نشان می دهد این پدیده عجیب و شگفت انگیز، چیزی نیست که بدون علم و قدرت خالق توانا و دانایی به وجود آمده باشد. بنابراین، استفاده از این اوصاف به هنگام قسم خوردن، مفهوم برجسته ای را در اذهان ترسیم می کند.

به هر حال، هدف امام (علیه السلام) این است که به مخاطبان خود اطمینان دهد که آنچه درباره حوادث آینده می گویم نه بر پایه حدس و تخمین

۱. «بَرَأُ» از ماده «برء» (بر وزن نرم) گاه به معنای آفریدن و ایجاد کردن آمده و گاه به معنای دوری جستن و برائت از چیزی و در خطبه بالا به معنای اوّل است و اطلاق «بَرَأُ» (بر وزن ظلم) به معنای بهبودی و سلامتی به جهت آن است که شخص از حالت اوّل که بیماری است، جدا می شود.

۲. «نَسَمَه» در اصل به معنای وزش ملایم باد است و گاه به معنای نفس کشیدن آمده و به همین مناسبت، به خود انسان هم که دارای تنفس است، اطلاق می شود.

۳. تعبیر به «امّی» (درس نخوانده یا کسی که منسوب به امّ یعنی مادر است و جز در دامان مادر مطلبی فرا نگرفته) اشاره لطیفی به این نکته است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با اینکه اصلاً درسی نخوانده بود، هم از گذشته خبر می داد و هم از آینده و این یکی از نشانه های ارتباط او با خداوند است.

است و نه از قبیل پیشگویی کاهنان؛ بلکه واقعیت‌هایی است که از رسول خدا شنیده‌ام و من کسی نیستم که در درک سخنان آن حضرت، خطا کرده باشم. بنابراین، آنچه می‌گویم عین حقیقت است و می‌خواهم با این پیشگویی، شما را آماده سازم تا بتوانید خطرات حوادث سخت آینده را به حداقل برسانید.

در حدیثی می‌خوانیم: هنگامی که آیه «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ؛ وَ گوش‌های شنوا آن را حفظ کند»^۱ نازل شد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: «سَأَلْتُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَهَا أُذُنَكَ يَا عَلِيُّ! قَالَ (عليه السلام): فَمَا نَسِيتُ شَيْئاً بَعْدَ ذَلِكَ؛ من از خدا خواستم که گوش تو را ای علی از آن گوش‌های شنوا قرار دهد و علی (علیه السلام) می‌فرماید: از آن به بعد، هر چه را شنیدم هرگز فراموش نکردم».^۲

۱. سوره حاقه، آیه ۱۲.

۲. کفایة الطالب کنجی، صفحه ۴۰. شبیه این معنا را بسیاری از مفسران اهل سنت مانند: «قرطبی» در تفسیر «جامع الاحکام» و «برسوی» در «روح البیان» و «آلوسی» در «روح المعانی» ذیل آیه ۱۲ سوره حاقه آورده‌اند.

بخش سوم

لَكَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى ضَلِيلٍ قَدْ نَعَقَ بِالشَّامِ، وَ فَحَصَ بِرَايَاتِهِ فِي ضَوَاحِي
 كُوفَانٍ، فَإِذَا فَغَرَتْ فَأَغْرَتْهُ، وَ اشْتَدَّتْ شَكِيمَتُهُ، وَ ثَقُلَتْ فِي الأَرْضِ وَطَأْتُهُ،
 عَضَّتِ الفِتْنَةُ أبنَاءَهَا بِأَنْيَابِهَا، وَ مَا جَتِ الحَرْبُ بِأَمْوَاجِهَا، وَ بَدَأَ مِنَ الأَيَّامِ
 كُلوْحُهَا، وَ مِنَ اللَّيَالِي كُدُوحُهَا. فَإِذَا أَيْنَعَ زَرْعُهُ، وَ قَامَ عَلَى يَنْعِهِ، وَ
 هَدَرَتْ شَقَاشِقُهُ، وَ بَرَقَتْ بَوَارِقُهُ، عَقِدَتْ رَايَاتُ الفِتَنِ المُعْضِلَةَ، وَ أَقْبَلْنَ
 كَاللَّيْلِ المُظْلِمِ، وَ البَحْرِ المُلْتَطِمِ. هَذَا، وَ كَمْ يَخْرِقُ الكُوفَةَ مِنْ قَاصِفٍ وَ
 يَمُرُّ عَلَيْهَا مِنْ عَاصِفٍ وَ عَن قَلِيلٍ تَلْتَفُّ القُرُونُ بِالقُرُونِ، وَ يُحْصَدُ القَائِمُ،
 وَ يُحْطَمُ المَحْصُودُ!

ترجمه

گویا می بینم شخصی بسیار گمراه و گمراه کننده، بر مردم شام مسلط
 شده، و همچون حیوانات بر آنها بانگ می زند و (آن قدر پیشروی می کند
 که) پرچم های خویش را در اطراف کوفه نصب می نماید. هنگامی که او
 دهن باز می کند و طغیانش به اوج می رسد و جای پایش در زمین محکم
 می گردد و فتنه، فرزندان خود را با دندان هایش می گزد، و امواج جنگ، به
 حرکت در می آید؛ چهره عبوس روزها ظاهر می شود و درد و رنج و
 مشقت شب ها نمایان می گردد و هنگامی که کشت (آن ظالم گمراه) به
 مرحله درو می رسد، برای چیدنش به پا می خیزد، به هیجان در می آید و
 برق شمشیرش می درخشد؛ در آن هنگام، پرچم های فتنه های پیچیده (بر
 ضد او) به اهتزاز در می آید و (دشمنانش) همچون شب تار، و دریای

متلاطم روی می آورند. چه طوفان های سختی شهر کوفه را می شکافد! و چه تندبادهایی که بر آن می گذرد و به زودی گروههای مختلف به جان هم می افتند؛ آنان که سرپا هستند درو می شوند و آنها که از پا افتاده اند، لگدمال می گردند!

شرح و تفسیر

فتنه حاکمان شام و سرانجام دردناکشان

امام (علیه السلام) در این بخش - که در واقع بخش اصلی خطبه است - از روی حوادث وحشتناکی که در آینده در انتظار مردم عراق خواهد بود، پرده بر می دارد و با دقت هر چه تمام تر، جزئیات بعضی از این حوادث دردناک را تشریح می کند تا شاید مردم آماده شوند و با هوشیاری بتوانند ضایعات آن را به حداقل برسانند. می فرماید:

«گویا می بینم شخصی بسیار گمراه و گمراه کننده بر مردم شام مسلط شده، و همچون حیوانات بر آنها بانگ می زند و (آن قدر پیشروی می کند که) پرچم های خویش را در اطراف کوفه نصب می نماید!» (لَكَائِي أَنْظُرُ إِلَى ضَلِيلٍ^۱ قَدْ نَعَقَ^۲ بِالشَّامِ، وَ فَحَصَ^۳ بِرَأْيَاتِهِ فِي ضَوَاحِي كُوفَانَ^۴).

۱. «ضَلِيلٍ» از ماده «ضَلَّال» به معنای گمراهی گرفته شده، و به معنای کسی است که بسیار گمراه است و طبعاً، هم گمراه است و هم گمراه کننده.

۲. «نَعَقَ» از ماده «نَعَقَ» (بر وزن نعل) در اصل به معنای صدای کلاغ است؛ سپس به صداهایی که برای حرکت حیوانات و امر و نهی آنها گفته می شود، اطلاق شده و تعبیر بالا اشاره به آن است که بنی امیه گروهی از مردم شام را تحمیق کرده بودند و همچون حیوانات به هر جا می خواستند، می بردند.

۳. «فَحَصَ» از ماده «فَحَصَ» به معنای بحث و جستجو است.

۴. «كُوفَانَ» به معنای کوفه است و در اصل به معنای تپه شن های دایره مانند و سرخ رنگ است.

سپس در توضیح بیشتری پیرامون این فاجعه بزرگ می افزاید: «هنگامی که او دهن باز می کند، و طغیانش به اوج می رسد، و جای پایش در زمین محکم می گردد فتنه، فرزندان خود را با دندان های خویش می گزد، و امواج جنگ به حرکت در می آید، چهره عبوس روزگار ظاهر می شود، و درد و رنج و مشقت شبها، نمایان می گردد!» (فَإِذَا فَعَرَتِ فَأَغْرَتُهُ، وَ اَشْتَدَّتْ شَكِيمَتُهُ^۱، وَ ثَقُلَتْ فِي الْأَرْضِ وَ طَأْتُهُ، عَضَّتِ الْفِتْنَةُ أُنْبَاءَهَا بِأَنْبَابِهَا، وَ مَا جَتِ الْحَرْبُ بِأَمْوَاجِهَا، وَ بَدَأَ مِنَ الْأَيَّامِ كُلُّوْحَهَا^۲، وَ مِنَ اللَّيَالِي كُدُوْحَهَا^۳).

در این که منظور از این فرد «ضلیل» (گمراه و گمراه کننده) کیست؟ شارحان نهج البلاغه به طور عمده دو قول دارند: بعضی معتقدند که منظور «معاویه» است که بعد از شهادت امیرمؤمنان (علیه السلام) و به اصطلاح صلح با امام حسن (علیه السلام) مردم عراق را در تحت شدیدترین فشارها قرار داد و آنچه را در جمله های بالا آمد، در عمل پیاده کرد؛ ولی جمعی دیگر معتقدند منظور «عبدالملک بن مروان» است که جنایتکار معروف تاریخ اسلام، یعنی «حجاج» از طرف او بر کوفه و عراق مسلط شد و ظلم و ستمی نبود که انجام ندهد! ولی هر چه هست اشاره به حاکمان بیدادگر بنی امیه می باشد.

۱. «فَعَرَت» از ماده «فعر» (بر وزن فقر) به معنای گشودن دهان است.

۲. «شکیمه» در اصل به معنای دهان بند حیوان است (قطعه فلزی که متصل به افسار است و در دهن حیوان قرار می گیرد؛ سپس به هر گونه فشار اطلاق شده است و در جمله بالا به همین معناست.

۳. «کُلُوْح» به معنای عبوس بودن است.

۴. «كُدُوْح» به معنای شدت تلاش و کوشش است، آنچنان که در وجود انسان اثر کند و در اصل به معنای خراش نهادن بر چیزی است.

جمله «عَصْنَتِ الْفِتْنَةِ أُبْنَاءَهَا بِأَثَابِهَا؛ فِتْنَةُ فِرْزَنَدَانِ خُود رَا بَا دَنَدَانِ مِی گَزْد» اشاره به این است که این آشوبها و فتنه ها حتی دامن فتنه گردان را نیز رها نمی کند! آنها نیز با اختلافات داخلی به جان هم می افتند و یا دشمنانشان - آن گونه که در تاریخ اسلام آمده - به پا می خیزند و طعم تلخ ظلم و بیدادگری را به آنان نیز می چشانند و در هر حال، فضای جهان اسلام تاریک می شود و پیر و جوان و خُرد و کلان در امواج فتنه غرق می شوند. سپس در ادامه این سخن می افزاید: «هنگامی که کِشت او (آن ظالم گمراه) به مرحله درو می رسد، برای چیدنش به پا می خیزد و به هیجان در می آید، و برق شمشیرش می درخشد، در آن هنگام، پرچم های فتنه های سخت (بر ضد او) به اهتزاز در می آید، و (دشمنانش) همچون شب تار و دریای متلاطم، روی می آورند!» (فَإِذَا أُتِنِعَ زَرْعُهُ وَ قَامَ عَلَيَّ يَنْعِيهِ^۱، وَ هَدَرَتْ شَقَاشِقُهُ^۲، وَ بَرَقَتْ بَوَارِقُهُ، عَقِدَتْ رَايَاتُ الْفِتَنِ الْمُعْضِلَةَ، وَ أَقْبَلْنَ كَاللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، وَ الْبَحْرِ الْمُتَلَطِّمِ).

اشاره به این که دوران حکومت آنها دیری نمی پاید و این گمراهان ستمگر، از کار خود بهره چندانی نمی گیرند و به زودی پرچم های مخالفان برافراشته می شود و از هر سو آنها را احاطه می کند. ممکن است این جمله ها اشاره به قیام بنی عباس بر ضد بنی امیه باشد.

و در پایان چنین می فرماید: «اضافه بر اینها، چه طوفانهای سخت و پر صدایی شهر کوفه را می شکافد، و چه تندبادهایی که بر آن می گذرد، و به زودی دسته های مختلف به جان هم می افتند؛ آنان که سرپا هستند درو

۱. «يَنْعِي» به معنای رسیدن میوه است؛ سپس به هرگونه پختگی و آمادگی برای گرفتن نتیجه اطلاق شده است.

۲. «شَقَاشِق» جمع «شَقَشِقَه» به معنای پوسته ای است مانند بادکنک که شتر به هنگام هیجان از دهان خود بیرون می آورد؛ سپس به هرگونه هیجان، اطلاق شده است.

می شوند، و آنها که از پا افتاده اند لگدمال می گردند!» (هذا، وَ كَمْ يَخْرِقُ الْكُوفَةَ مِنْ قَاصِفٍ، وَ يَمُرُّ عَلَيْهَا مِنْ عَاصِفٍ، وَ عَنْ قَلِيلٍ تَلْتَفُ الْقُرُونُ بِالْقُرُونِ، وَ يُخْصَدُ الْقَائِمُ، وَ يُخْطَمُ الْمَخْصُودُ).

جالب اینکه آنچه را امام (علیه السلام) در این جمله های کوتاه و پر معنا بیان فرموده، در فاصله کمی به وقوع پیوست؛ سرزمین «عراق» و به خصوص «کوفه» با فتنه های بنی امیه و سپس بنی عباس درهم کوبیده شد؛ و این شهر بزرگ، پیوسته مرکز طوفان سخت حوادث و تند بادهای فتنه ها بود و هر کس، کمی با تاریخ «کوفه» آشنا باشد، عمق کلمات امام را در جمله های بالا به خوبی درک می کند.

تعبیر «تَلْتَفُ الْقُرُونُ بِالْقُرُونِ» (با توجه به اینکه «تَلْتَفُ» به معنای به هم پیچیدن و «قرون» جمع «قرن» به معنای گروهی از مردم است) اشاره به جنگهای سختی است که اقوام مختلف در سرزمین عراق و کوفه با یکدیگر داشتند؛ مخصوصاً درگیریهای بنی امیه و بنی عباس!

جمله «يُخْصَدُ الْقَائِمُ، وَ يُخْطَمُ الْمَخْصُودُ!» کنایه لطیفی است از آسیب هایی که در طول این حوادث به همه مردم می رسد: آنها که سر پا هستند، به زمین می خورند و آنها که به زمین افتاده اند، پایمال می شوند!

«ابن ابی الحدید» در شرح خود جمله «يُخْصَدُ الْقَائِمُ» را کنایه از قتل امرای بنی امیه در میدان جنگ گرفته و جمله «وَ يُخْطَمُ الْمَخْصُودُ» را کنایه از کشتن اسیران، با شکنجه های سخت می داند که نمونه های آن در تاریخ مذکور است.

ولی آنچه را «ابن ابی الحدید» ذکر کرده، در واقع بعضی از مصادیق مفهوم گسترده جمله بالاست.

۱- ملاحم چیست؟

«ملاحم» جمع «ملحمه» در اصل به معنای واقعه مهمی است که توأم با فتنه باشد. در بسیاری از خطبه های نهج البلاغه به مواردی برخورد می کنیم که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از فتنه های مهمی که مردم در پیش داشتند، خبر می دهد و در بسیاری از موارد، جزئیات آن را نیز تشریح می فرماید و با صراحت می فرماید: «من اینها را از پیشوایم پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آموختم».

به نظر می رسد که هدف امام (علیه السلام) از این پیشگویی ها، دو چیز بوده است: نخست اینکه، به خاطر محبتی که امام (علیه السلام) به مردم داشته، آنان را آماده کند، تا ضایعات این فتنه ها به حداقل برسد؛ درست مثل اینکه شخص آگاهی مردم را از آمدن سیل، یا زلزله با خبر کند؛ گرچه مردم نمی توانند جلو آن را بگیرند، ولی با داشتن آگاهی قبلی، می توانند خطرات آن را کم کنند.

دیگر اینکه، به آنها بفهماند کوتاهی در جهاد، تنبلی و سستی و اختلاف های گوناگون و در یک جمله: «ارتکاب گناهان عظیم» چنین حوادثی را در پیش دارد؛ شاید بیدار شوند و توبه کنند و به راه خدا بازگردند.

در این زمینه، در خطبه های مناسب دیگر از جمله خطبه ۱۲۸ و ۱۳۸ که شباهت زیادی با خطبه بالا دارد، بحث خواهیم کرد.

۲- کوفه کانون طوفان ها و بحران ها

هرکس آشنایی مختصری با تاریخ «کوفه» داشته باشد می داند یکی از پرحادثه ترین بلاد اسلام در طول تاریخ، شهر «کوفه» و اطراف آن بوده است و به تعبیر دیگر: صحنه ای بوده برای نشان دادن عمق جنایات جمعی

از جنایتکاران بنی امیه و بنی عباس و اعمال خشونت بار بی نظیر این درندگان انسان نما؛ که انسان از خواندن آن در صفحات تاریخ، وحشت می کند! پس وای به حال آنها که این صحنه ها را با چشم می دیدند!!

ما قسمت های زیادی از تاریخ کوفه و حوادث مرگبار آن را در ذیل خطبه ۲۵ و ۴۷ در جلد دوّم و خطبه ۸۷ در جلد سوّم آورده ایم و نیازی به تکرار نیست.

نهج البلاغه

خطبه ۱۰۲

خطبه ۱۰۲^۱

و من خطبة له (عليه السلام)

تجرى هذا المجرى و فيها ذكر يوم القيامة و احوال الناس المقبلة
این خطبه نیز همانند خطبه سابق، به حوادث آینده اشاره دارد و در ابتدا
به حوادث سخت روز قیامت نیز اشاره ای می کند.

خطبه در یک نگاه

این خطبه از دو بخش تشکیل یافته: بخش اول که قسمت کوتاهی است،
اشاره به حوادث سخت روز رستاخیز دارد، که خداوند اولین و آخرین را
برای رسیدگی به حساب دقیق و دادن پاداش و کیفر اعمالشان جمع
می کند.

در بخش دوم اشاره به فتنه های وحشتناکی دارد که همچون پاره های
شب تاریک روی می آورند و مردم را در فشار شدید قرار می دهند و

۱. سند خطبه: این خطبه در منابعی که قبل از «سید رضی» نگاشته شده، به دست نیامده؛ ولی در هر حال، به نظر می رسد که جزئی از خطبه ۱۲۸ - که به خواست خدا به زودی به شرح آن خواهیم پرداخت - می باشد؛ ولی در کتاب هایی که بعد از «سید رضی» نوشته شده، دیده می شود.

سرانجام گروهی از مجاهدان راستین، در برابر آنها به پا می‌خیزند. امام (علیه السلام) در این بخش مخصوصاً روی شهر بصره انگشت می‌گذارد و به فتنه‌هایی که دامن این شهر را می‌گیرد، اشاره می‌کند.

بخش اوّل

وَذَلِكَ يَوْمٌ يَجْمَعُ اللَّهُ فِيهِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لِنَقَاشِ الْحِسَابِ، وَجَزَاءِ الْأَعْمَالِ، خُضُوعاً، قِيَاماً، قَدْ أَلْجَمَهُمُ الْعَرَقُ، وَرَجَفَتْ بِهِمُ الْأَرْضُ، فَأَحْسَنُهُمْ حَالاً مَنْ وَجَدَ لِقَدَمَيْهِ مَوْضِعاً، وَلِنَفْسِهِ مُتَّسِعاً.

ترجمه

آن روز روزی است که خداوند، اوّلین و آخرین را برای حساب رسی دقیق و دادن جزای اعمال جمع می کند، در حالی که همه با خضوع (و وحشت) به پا خاسته اند! این در حالی است که عرق (از سر و رویشان فرو می ریزد، به گونه ای که) بر دهانشان لجام زده، و لرزش زمین، تمام اندامشان را به حرکت در می آورد و بهترین حال برای کسانی که در عرصه محشر حاضرند حال کسی است که جای پایی پیدا کند و یا محلی برای خود به دست آورد!

شرح و تفسیر

وحشت عظیم محشر!

همان گونه که در بالا اشاره شد، امام (علیه السلام) در بخش اوّل این خطبه، جهت آماده سازی دل ها، اشاره به وضع مردم در روز قیامت می کند و در عباراتی کوتاه و تکان دهنده، ویژگی های وحشت انگیز آن روز را شرح می دهد. می فرماید: «آن روز روزی است که خداوند اوّلین و آخرین را برای رسیدگی به حساب دقیق و دادن جزای اعمال، جمع می کند؛ در

حالی که همه، با خضوع (و وحشت) به پا خاسته اند!». (و ذَلِكَ يَوْمٌ يَجْمَعُ اللَّهُ فِيهِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لِنَقَاشِ الْحِسَابِ، وَ جَزَاءِ الْأَعْمَالِ، خُضُوعاً، قِيَاماً).

تعبیر به «اولین» و «آخرین» اشاره به این حقیقت است که قیامت و حساب اعمال، برای همه انسان ها در یک روز و یک زمان خواهد بود؛ همان گونه که قرآن مجید می فرماید: «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا؛ و همگی روز رستاخیز، تک و تنها نزد او حاضر می شوند.»^۱ و در جای دیگر می فرماید: «قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ؛ بگو اولین و آخرین همگی در روز معینی گردآوری می شوند.»^۲

تعبیر به «نِقَاش» که به معنای دقت در محاسبه است، نشان می دهد در آن روز کمترین و کوچک ترین اعمال مورد حساب قرار می گیرد و به آن پاداش یا کیفر داده می شود.

تعبیر به «خضوع» و «قیام» اشاره به این است که مردم در روز قیامت همچون کسانی هستند که در دادگاهها، در برابر قضات عدل، حاضر می شوند و در حالی که ایستاده اند آثار وحشت در آنها نمایان است.

در آیات قرآن نیز به این معانی اشاره شده؛ در یک جا می فرماید: «خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ...؛ در حالی که چشمانشان از شدت وحشت به زیر افتاده...»^۳ و در جایی دیگر می فرماید: «يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ؛ روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می ایستند.»^۴

سپس می افزاید: آنها در حالی در دادگاه عدل الهی حاضر می شوند که «عرق (از سرو رویشان فرو می ریزد به گونه ای که) بر دهانشان لجام زده،

۱. سوره مریم، آیه ۹۵.

۲. سوره واقعه، آیات ۴۹ - ۵۰.

۳. سوره قمر، آیه ۷.

۴. سوره مطففین، آیه ۶.

و لرزش زمین تمام اندامشان را می لرزاند». (قَدْ أَلْجَمَهُمُ الْعَرَقُ، وَ رَجَفَتْ بِهِمُ الْأَرْضُ).

آیا این عرق ریزان شدید، به خاطر گرمی فضای محشر است، یا از شدت شرمندگی و خجالت، و یا هر دو؟! و نیز لرزش زمین آیا به خاطر اعمال آنهاست، یا طبیعت دادگاه عدل الهی این چنین است، تا همه به فکر خویش باشند و به آنچه انجام داده اند بی کم و کاست اعتراف کنند؟! هر چه باشد محیط رعب آور عجیبی است.

در آیات و روایات اسلامی نیز اشارات زیادی به عوامل و اسباب وحشت زای روز محشر شده است. (خداوند همه ما را حفظ کند و در آن روز، مشمول الطاف کریمانه اش قرار دهد!).

بعضی از شارحان نهج البلاغه در اینجا - مانند بسیاری دیگر از موارد - اصرار دارند که الفاظ بالا را کنایه از امور باطنی و روحانی بدانند؛ در حالی که هیچ نیازی به این گونه تأویلها که شاهد و قرینه ای ندارد، نیست و اگر ما باب این گونه تأویلات را در آیات و روایات بگشاییم، باب «تفسیر به رأی» گشوده می شود و هر کس آنچه را تمایل به آن دارد، از آیات و روایات می فهمد و به شیوه بعضی از روشنفکر نمایان «قرائت های جدید در آیات و روایات» شروع می شود، در این صورت مسلم است که اصالت همه متون مذهبی مخدوش می گردد و چیزی برای استدلال بر مسایل عقیدتی و عملی باقی نمی ماند.

امام (علیه السلام) در پایان این بخش، به یکی دیگر از مشکلات عظیم صحنه قیامت اشاره کرده، می فرماید: «بهترین حال برای کسانی که در عرصه محشر حاضرند، حال کسی است که جای پای پیدا کند، یا محلی

۱. «رَجَفَ» از ماده «رَجَفَ» (بر وزن ربط) به معنای اضطراب و لرزه شدید است و از آنجا که اخبار فتنه انگیز، مایه اضطراب جامعه می شود، به آن «اراجیف» می گویند.

برای خود به دست آورد». (فَأَحْسَنُهُمْ حَالًا مَنْ وَجَدَ لِقَدَمَيْهِ مَوْضِعًا، وَ لِنَفْسِهِ مَسْعًا).

این تعبیر اشاره به یکی از مشکلات عظیم صحنه محشر است که بر اثر کثرت جمعیت و ضیق مکان حاصل می شود و از تعبیرات روایات بر می آید که هول محشر و وحشت حساب رسی اعمال، مسأله عامی است که همه حاضران در محشر را فرا می گیرد؛ چرا که حتی نیکوکاران از حساب رسی دقیق پروردگار، بیم ناکند! هول محشر عوامل فراوانی دارد که یکی از آنها همان ضیق مکان است که در جمله بالا آمده است.

بخش دوّم

و منها:

در قسمت دیگری از این خطبه آمده است:

فَتَنُّ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، لَا تَقُومَ لَهَا قَائِمَةٌ، وَلَا تُرَدُّ لَهَا رَايَةٌ، تَأْتِيكُمْ مَرْمُومَةٌ مَرْحُولَةٌ: يَخْفِزُهَا فَائِدُهَا، وَ يَجْهَدُهَا رَاكِبُهَا، أَهْلُهَا قَوْمٌ شَدِيدٌ كَلْبُهُمْ، قَلِيلٌ سَلْبُهُمْ، يُجَاهِدُهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَوْمٌ أَدْلَةٌ عِنْدَ الْمُتَكَبِّرِينَ، فِي الْأَرْضِ مَجْهُولُونَ، وَ فِي السَّمَاءِ مَعْرُوفُونَ. فَوَيْلٌ لَكَ يَا بَصْرَةَ عِنْدَ ذَلِكَ، مِنْ جَيْشٍ مِنْ نِقَمِ اللَّهِ! لَا رَهْجَ لَهُ، وَ لَا حَسَّ، وَ سَيَبْتَلِي أَهْلَكَ بِالْمَوْتِ الْأَحْمَرِ، وَ الْجُوعِ الْأَغْبَرِ).

ترجمه

(در آینده) فتنه‌هایی خواهد بود، همچون پاره‌های شب تاریک که هیچ کس نمی‌تواند در برابر آن بایستد، و هیچ پرچمی از پرچمهای آن به عقب رانده نمی‌شود (و شکست دامان آنها را نمی‌گیرد؛) همچون شتری مهار شده، و جهاز نهاده - که زمام دارش آن را می‌کشد، و سوارش به سرعت آن را می‌راند - به سوی شما می‌آید؛ این فتنه‌گران، جمعیتی هستند که ضربه آنها بسیار شدید ولی تلفات خود آنها بسیار کم است. (سرانجام) گروهی (در برابر آنها به پا می‌خیرند و) در راه خدا با آنها نبرد می‌کنند (و فتنه‌گران را در هم می‌شکنند). آنها جمعیتی هستند که نزد متکبران و گردنکشان خوارند. در زمین گم‌نامند، و در آسمان معروفند.

در آن هنگام، وای بر تو ای بصره! از لشکری که به عنوان کیفر الهی بدون گردوغبار و بی سرو صدا به تو حملهور می شوند و به زودی ساکنات به مرگ سرخ، و گرسنگی شدیدی که رنگ چهره آنها را دگرگون می سازد، مبتلا خواهند شد.

شرح و تفسیر

به هوش باشید، فتنه ها در پیش است!

در این بخش از خطبه، باز امام (علیه السلام) به پیشگویی دقیق دیگری پیرامون یکی دیگر از فتنه هایی که در انتظار مردم عراق است و کانون آن به خصوص بصره می باشد، اشاره می کند، شاید مردم با شنیدن آن، آمادگی دفاع بیشتری پیدا کنند و ضایعات و تلفاتشان در این فتنه کم شود و نیز از کیفر الهی که گاه به صورت فتنه ها ظاهر می شود، بترسند و راه راست را در پیش گیرند. می فرماید: «فتنه هایی است همچون پاره های شب تاریک، که هیچ کس نمی تواند در برابر آن بایستد و هیچ پرچمی از پرچم های آن به عقب رانده نمی شود (و شکست، دامن آنها را نمی گیرد)» (فِتْنٌ كَقِطْعِ الْاَلْبَلِ الْمُظْلِمِ، لَا تَقُومُ لَهَا قَائِمَةٌ، وَلَا تُرَدُّ لَهَا رَائِيَةٌ).

اشاره به اینکه، گردانندگان این فتنه بسیار قوی و زورمندند و حساب شده وارد میدان می شوند و فضای جامعه را تیره و تاریک می سازند.

در تکمیل این معنا می افزاید: «این فتنه ها به سوی شما می آید، همچون شتری مهار شده و جهاز بر پشت نهاده که زمام دارش آن را می کشاند و

۱. «قطع» جمع «قطعه» است و این تعبیر در مورد شبهای تاریک شاید به این معنا است که بعضی از بخش های شب مانند نیمه شب، یا زمانی که ماه در آسمان نیست، فضا تاریک تر است و بعضی آن را به معنای قسمت عمده شب تفسیر کرده اند.

سوارش به سرعت آن را می راند». (تَأْتِيكُمْ مَرْمُومَةٌ^۱ مَرْحُولَةٌ^۲: يَحْفَظُهَا^۳ قَائِدُهَا، وَ يَجْهَدُهَا رَاكِبُهَا).

امام (علیه السلام) برای نشان دادن آمادگی فتنه گران از هر نظر، فتنه آنان را به شتری تشبیه می کند که افسار بر دهان و جهاز بر پشت دارد و کاملاً تسلیم کسی است که سوار بر آن است و به تعبیر دیگر: همه چیز، برای پیشرفت فتنه گری های آنها آماده است.

تا آن حد که «این فتنه گران، جمعیتی هستند که ضربه آنها بسیار شدید و تلفات آنان کم است». (أَهْلُهَا قَوْمٌ شَدِيدٌ كَلْبُهُمْ^۴، قَلِيلٌ سَلْبُهُمْ^۵).

این از ویژگی های کسانی است که حساب شده و با تدارکی کامل وارد میدان می شوند، که در ادامه سخن با توجه به تواریخ موجود، این گروه را خواهیم شناخت و خواهیم دید اوصافی که در بالا آمده، بر آنها به خوبی تطبیق می کند.

سپس امام (علیه السلام) به نکته مهمی اشاره می فرماید که این فتنه، زیاد دوام پیدا نمی کند، بلکه خداوند فتنه گران را به دست جمعی از اولیای مجاهدش درهم می پیچد، می فرماید: «گروهی (در برابر آنها به پا می خیزند و) در راه خدا با آنها نبرد می کنند (و فتنه گران را درهم می شکنند؛) آنها جمعیتی هستند که نزد متکبران و گردن کشان خوارند، در

۱. «مزمومه» از ماده «زمام» به معنای حیوانی است که به آن مهار زده باشند و تحت کنترل باشد.

۲. «مرحوله» از ماده «رَحَلَ» به معنای جهاز شتر یا وسائل سفر است و در اینجا «مرحوله» به معنای شتر آماده و مهیا است و کنایه از این است که فتنه گران با تمام امکانات به پا می خیزند.

۳. «یحفظ» از ماده «حَفِظَ» (بر وزن حبس) به معنای تحریک کردن و برانگیختن و هول دادن است.

۴. «کَلْبٌ» (بر وزن طلب) به معنای اذیت و آزار است.

۵. «سَلَبٌ» (بر وزن طلب) در این گونه موارد به معنای لباسی است که در میدان جنگ، قاتل از مقتول بر می دارد و در عبارت بالا کنایه از این است که تلفات فتنه گران بسیار کم است.

زمین گمنامند، و در آسمانها معروف!». (يُجَاهِدُهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَوْمٌ أَذَلُّهُ عِنْدَ الْمُتَكَبِّرِينَ، فِي الْأَرْضِ مَجْهُوْلُونَ، وَ فِي السَّمَاءِ مَعْرُوفُونَ).

اشاره به اینکه گروهی از اولیاء الله که مقام والایی در پیشگاه خدا دارند و در زمینه جهاد فی سبیل الله، قوی و پیشتازند، آتش این فتنه را خاموش می کنند. آنها کسانی هستند که به خاطر عدم تظاهر و یا ریاکاری و بی اعتنایی به دنیا، نزد گردنکشان، مقام و منزلتی ندارند و در میان مردم، گمنامند؛ اما فرشتگان آسمان - که از باطن این جهان باخبرند - آنها را به خوبی می شناسند!

در اینکه آن قوم فتنه گر که امام (علیه السلام) از ظهور و فجایع آن ها خبر می دهد، کیستند و مجاهدانی که در برابر آنها برخاستند و بعد از مدتی فتنه را خاموش کردند چه کسانی بودند؟ در میان مفسران نهج البلاغه گفتگوی زیادی است.

جمعی آن قوم فتنه گر را طرفداران مردی به نام «صاحب الزنج» می دانند که نام اصلی اش «علی بن محمد» بود و خود را منتسب به خاندان پیامبر می کرد (هر چند انتساب او کاملاً مشکوک است) و گروهی از بردگان سیاه پوست را دور خود جمع کرد و به همین دلیل، لقب، «صاحب الزنج» به او دادند (صاحب بردگان سیاه پوست). وی در نیمه قرن سوم به پا خاست و در اطراف بصره، آشوب و فتنه عظیمی بر پا نمود و بعد از ۱۲ سال، حکومت بر آن منطقه، به دست جمعی از مجاهدان کشته شد.

بعضی دیگر آن را اشاره به فتنه «مغول» می دانند که نه تنها سرزمین عراق، بلکه بخش های عظیم جهان اسلام را زیر پوشش خود قرار دادند و بعد از مدت طولانی، فتنه آنها به وسیله جنگجویان اسلام خاموش شد.

گروهی آن را به حوادث «آخر الزمان» تفسیر کرده اند که فتنه گرانی به پا می خیزند، نه تنها سرزمین عراق، که مناطق وسیعی را زیر ضربات

شدیدترین فتنه ها قرار می دهند و سرانجام به دست سپاهیان مهدی (علیه السلام) که از مجاهدین فی سبیل الله اند، از میان می روند.

با توجه به اینکه بسیاری از مفسران نهج البلاغه این خطبه را بخشی از خطبه ۱۲۸ می دانند، ترجیح می دهیم که بحث بیشتر در این زمینه را به شرح آن خطبه واگذار کنیم و هر دو را یکجا بحث نماییم.

سپس در قسمت اخیر این خطبه، امام (علیه السلام) شهر بصره را مخاطب قرار داده، پیشگویی خاصی در خصوص این شهر می کند. می فرماید: «در آن هنگام وای بر تو ای بصره! از لشکری که به عنوان کیفر الهی بدون گردو غبار و بی سروصدا به تو حملهور می شود، و به زودی ساکنات به مرگ سرخ و گرسنگی شدیدی که رنگ چهره آنها را دگرگون می سازد، مبتلا خواهند شد!». (فَوَيْلٌ لَّكَ يَا بَصْرَةُ عِنْدَ ذَلِكَ، مِنْ جَيْشٍ مِنْ نَقَمِ اللَّهِ! لَا رَهْجَ لَهُ، وَ لَا حَسَّ^۲، وَ سَيَبْتَلِي أَهْلَكَ بِالْمَوْتِ الْأَحْمَرِ، وَ الْجُوعِ الْأَغْبَرِ^۳).

تعبیر به «عِنْدَ ذَلِكَ؛ در آن زمان» نشان می دهد که حادثه بصره، حادثه جداگانه ای نیست؛ بلکه بصره یکی از کانون های آن فتنه عظیم است که مردمش زیر ضربات آن فتنه، به شدیدترین وجهی مجازات می شوند. تعبیر به «نِقَمِ اللَّهِ» نشان می دهد که این فتنه وحشتناک، کیفر اعمال آنها است.

۱. «رهج» به معنای غبار است و در این جا کنایه از این است که لشکر مهاجم، بی سروصدا و به طور غافلگیرانه وارد شهر می شود.

۲. «حس» به معنای صداهای درهم آمیخته است.

۳. «أغبر» به معنای غبار آلود است و «الْجُوعُ الْأَغْبَرُ» کنایه از قحطی شدید است؛ چرا که در زمان قحطی مردم چنان گرسنه می شوند که رنگ از صورت آنها می پرد، که گویی چهره آنها را غبار گرفته است.

تعبیر به «لَا رَهْجَ لَهُ وَ لَا حِسَّ» اشاره به آمادگی کامل لشکر مهاجم است که با شیوه حساب شده، بی سروصدا و به طور ناگهانی به شهر حملهور می شوند، تا کسی مجال مقاومت در برابر آنها نداشته باشد!

تعبیر به «الْمَوْتُ الْأَحْمَرِ» (مرگ سرخ) اشاره به کشتار وسیعی است که در بصره واقع می شود. در تاریخ «صاحب زنج» نوشته اند: هنگامی که وارد بصره شد سیصد هزار نفر از مردم آنجا را از دم شمشیر گذراند.^۱

و تعبیر به «الْجُوعُ الْأَغْبَرِ» (گرسنگی غبارآلود) اشاره به قحطی شدیدی است که بر اثر جنگ ها و ناامنی، یا بر اثر خشکسالی دامان آنها را گرفت و رنگ چهره آنان را دگرگون ساخت.

به گفته بعضی از مورخان آن قدر کار بر آنها سخت شد که حیواناتی همچون سگ و گربه و موش را کشتند و خوردند و گاهی مرده انسانها را می خوردند.^۲

بعضی از «مفسران نهج البلاغه» تفسیرهای دیگری برای «الْمَوْتُ الْأَحْمَرِ» و «الْجُوعُ الْأَغْبَرِ» مانند تفسیر به «طاعون» و «وبا» و «غرق شدن به خاطر سیلاب» و «هجوم امواج دریا» نموده اند که مناسب به نظر نمی رسد.

۱. مروج الذهب، جلد ۴، صفحه ۱۱۹.

۲. مروج الذهب، جلد ۴، صفحه ۱۱۹.

نهج البلاغه

خطبه ۱۰۳

خطبه ۱۰۳^۱

و من خطبة له (عليه السلام)

فی التزهید فی الدنيا

امام (علیه السلام) این خطبه را درباره زهد در دنیا ایراد فرموده است.

خطبه در یک نگاه

همان گونه که از تعبیرات مرحوم «سید رضی» (منها و منها) استفاده می شود؛ آن بزرگوار تمام این خطبه را در اینجا نیاورده؛ بلکه گزیده هایی از آن را که درخشش بیشتری داشته، در اینجا آورده است، و در مجموع چنین به نظر می رسد که این خطبه اهداف متعددی را دنبال می کند: نخست، تشویق به زهد و پارسایی و ترک دنیاپرستی، و سپس، مسأله تفکر و عبرت گرفتن و بینایی در امور؛ و بعد از آن، عالم واقعی را معرفی می کند

۱. سند خطبه: آنچه مرحوم «سید رضی» در این خطبه آورده، بخش هایی است که از یک خطبه مشروح تر گرفته شده است؛ لذا تعبیر به «منها» و «منها» می کند و به گفته محققان، قسمت های مختلف این خطبه، در کتب زیادی که قبل از نهج البلاغه نگاشته شده به طور پراکنده دیده می شود؛ مانند: «روضه کافی»، «تحف العقول»، «اصول کافی»، «عیون الاخبار ابن قتیبه» و «کتاب الفتن نعیم بن حماد خزاعی» متوفای سال ۲۲۸. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۰۶).

و رهروان راه حق را از منحرفان - از طریق بیان اوصاف - جدا می سازد؛ و در بخش آخر این خطبه، مشکلات عظیم مؤمنان را در آخرالزمان و سرنوشت اسلام را در آن شرایط، بیان می فرماید؛ تا افراد با ایمان، با کم کردن ضایعات از نظر ایمانی و اخلاقی، آمادگی پیدا کنند.

از مجموع این خطبه، معجونی به دست می آید که می تواند انسان را در جهات مختلف زندگی معنوی و مادی کمک کند، تا بر مشکلات چیره شود.

بخش اول

أَيُّهَا النَّاسُ! انظُرُوا إِلَى الدُّنْيَا نَظَرَ الزَّاهِدِينَ فِيهَا، الصَّادِقِينَ عَنْهَا؛ فَإِنَّهَا
وَاللَّهِ عَمَّا قَلِيلٌ تَزِيلُ الثَّأْوِي السَّاكِنِ، وَتَفْجَعُ الْمُتَرَفِّفَ الْأَمِنِ؛ لَا يَرْجِعُ مَا
تَوَلَّى مِنْهَا فَأَدْبَرَ، وَلَا يُدْرِي مَا هُوَ آتٍ مِنْهَا فَيَتَنَظَّرُ. سُرُورُهَا مَشُوبٌ
بِالْحُزْنِ، وَجَلْدُ الرَّجَالِ فِيهَا إِلَى الضَّعْفِ وَالْوَهْنِ، فَلَا يَعْرِئُكُمْ كَثْرَةُ مَا
يُعْجِبُكُمْ فِيهَا لِقَلَّةِ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنْهَا.

ترجمه

ای مردم! به دنیا همچون پارسایان و بی اعتنایان نگاه کنید؛ زیرا به خدا
سوگند! دنیا به زودی مقیمان و ساکنان خود را از میان بر می دارد، و
هوس بازان غرق نعمت را - که بر آن تکیه کرده اند - ناگهان به مصیبت
می کشاند. آنچه از دنیا، از دست رفته و پشت کرده، هیچ گاه بر نمی گردد،
و آینده معلوم نیست چگونه خواهد بود تا در انتظارش باشیم. شادی آن،
آمیخته با اندوه است و توان و استقامت مردان نیرومند، در آن به ضعف و
سستی می گراید، زیبایی ها و زرق و برق های فراوان دنیا شما را نفریبد؛
چرا که تنها مدت کمی با شما خواهد بود.

شرح و تفسیر

دنیای بی اعتبار!

امام (علیه السلام) در بخش اول این خطبه - همانگونه که در بالا اشاره شد
- به مسأله زهد در دنیا که سرچشمه همه نیکی ها و فضایل است، اشاره

کرده، می فرماید: «ای مردم! به دنیا همچون زاهدان و بی اعتنایان نگاه کنید!». (أَيُّهَا النَّاسُ! انظُرُوا إِلَى الدُّنْيَا نَظَرَ الزَّاهِدِينَ فِيهَا، الصَّادِقِينَ عَنْهَا).

مفهوم این سخن آن نیست که انسان ترک دنیا کند و به رهبانیت رو آورد؛ بلکه هدف، عدم دل‌باختگی و ترک دنیاپرستی است؛ چرا که به روشنی ثابت شده است، دلدادگی و دل‌باختگی در برابر مال و مقام و لذات دنیا، چشم و گوش انسان را کور و کر می کند و به تمام گناهان آلوده می سازد. همانگونه در حدیث معروفی که از پیامبر اکرم و ائمه هدی نقل شده، آمده است: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛ مَحَبَّتٌ وَ دَلْبَاخَتِكُمْ بِه دُنْيَا، سِرْجَشْمَه هِر گَنَاهِي اَسْت».^۲

یک گناه به وضع دنیایی که در آن زندگی می کنیم، به روشنی نشان می دهد، سرچشمه جنگ ها و جنایت ها و خون ریزی ها و آلودگی ها، عموماً دنیاپرستی است.

سپس امام (علیه السلام) در عباراتی کوتاه، دلایل شش گانه ای برای اثبات این حقیقت بیان می نماید.

نخست می گوید: «زیرا به خدا سوگند! دنیا به زودی مقیمان و ساکنان خود را از میان بر می دارد». (فَإِنَّهَا وَاللَّهِ عَمَّا قَلِيلٍ تَزِيلُ الثَّأْوِيَّ^۳ السَّاكِنِينَ).

۱. «صادف» از ماده «صَدَف» (بر وزن حرف) به معنای اعراض و روی گردانی از چیزی است.
 ۲. این حدیث با تعبیرات مختلف از پیامبر اکرم، امیرمؤمنان، امام صادق و حتی انبیای پیشین (علیهم السلام) نقل شده است. (میزان الحکمه، جلد ۲، حدیث ۵۸۱۳ - ۵۸۲۳) در حدیثی که مرحوم کلینی در کافی از امام سجّاد (علیه السلام) نقل کرده، بعد از شرح سرچشمه های گناه، می فرماید: «فَاجْتَمَعْنَ كُلُّهُنَّ فِي حُبِّ الدُّنْيَا. فَقَالَ الْأَنْبِيَاءُ وَالْعُلَمَاءُ - بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ - : حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛ تَمَام رِيْشَه هَاي گَنَاه دَر حَب دُنْيَا جَمْع اَسْت وَ بَه هَمِيْن دَلِيْل اَنْبِيَا وَ دَانَشْمَنْدَان بَعْد اَز اَگَاهِي بَر اِيْن مَوْضُوع گَفْتَه اَنْد: دُنْيَاپَرَسْتِي سِرْجَشْمَه هِر گَنَاهِي اَسْت!» (اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۳۱).

۳. «ثاوی» از ماده «ثَوَاء» به معنای اقامت توأم با استقرار است.

آری! هر کس - بدون استثنا - روزی باید جهان را وداع گوید؛ گروهی زودتر و گروهی کمی دیرتر! اما به هر حال، همه طعم تلخ مرگ را می چشند: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ».^۱

فرق میان «ثاوی» و «ساکن» این است که «ثاوی» به کسی می گویند که اقامت مستمرّ توأم با استقرار در جایی داشته باشد؛ در حالی که «ساکن» ممکن است چنین باشد و ممکن است نباشد.

بنابراین، هم جوانانی که تصوّر می شود برای مدّت زیاد در این دنیا مستقرّ خواهند بود، در معرض زوالند و هم پیرانی که به حسب ظاهر سکونت آنها موقّتی و محدود است، همه راهیان دیار فنا و سیر کنندگان به سوی عالم بقا هستند.

در دومین دلیل می فرماید: «دنیا، هوسبازان غرق نعمت را که بر آن تکیه کرده اند، ناگهان به مصیبت می کشاند». (وَ تَفْجَعُ الْمُتْرَفَ^۲ الْأَمِنَ).

آری! در آن هنگام که سفره عیش و نوش را گسترده اند و فریاد شادی آنها گوش فلک را کر کرده، ناگهان «بانگی بر می آید که خواجه مرد» و چه عبرت انگیز است این مرگ و میرهای ناگهانی، که در هر عصر و زمان بوده و در این زمان فزونی یافته است! و چه عبرت انگیز است حال کسانی که شب، در ناز و نعمت می خوابند و صبحگاهان در حالی بیدار می شوند که همه امکانات خود را از دست داده اند!!

سوم و چهارم اینکه: «آنچه از دنیا از دست رفته و پشت کرده، هیچگاه بر نمی گردد و آینده معلوم نیست چگونه خواهد بود، تا در انتظارش باشیم!». (لَا يَرْجِعُ مَا تَوَلَّى مِنْهَا فَأَدْبَرَ، وَلَا يُدْرِي مَا هُوَ آتٍ مِنْهَا فَيُنْتَظَرُ).

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

۲. «مُتْرَف» از مادّه «ترف» (بر وزن تلف) به معنای تنعم است و «مُتْرَف» به کسی می گویند که فزونی نعمت او را غافل و مغرور ساخته و به طغیان وا داشته است.

و چه دردناک است که انسان گم شده های خویش را هرگز نتواند پیدا کند و به آینده نیز امیدوار نباشد! در حسرتی جبران ناپذیر بماند و امیدهای خود را بر باد رفته ببیند! نه جوانی باز می گردد و نه توان ها و نیروهای از میان رفته بر اثر گذشت عمر. نه دوستان و مونسانی که در چهره در نقاب خاک کشیدند، خود را نشان می دهند و نه عزیزان از دست رفته. اینها همه یک طرف، از سوی دیگر، وحشت از آینده آمیخته با ابهام و جهل نیز، برای انسان دردناک است!

در پنجمین و ششمین استدلال برای بی اعتباری دنیا می فرماید: «شادی آن آمیخته با اندوه است، و توانایی و استقامت مردان نیرومند در آن به ضعف و سستی می گراید». (سُرُورُهَا مَشُوبٌ بِالْحُزْنِ وَ جَلْدُ الرِّجَالِ فِيهَا إِلَى الضَّعْفِ وَ الْوَهْنِ).

مشکل بزرگ مواهب مادی دنیا همان است که امام (علیه السلام) در جای دیگر به آن اشاره کرده: «لَا تَتَأَلَوْنَ مِنْهَا نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقِ أُخْرَى؛ به هر نعمتی از آن می رسید به فراق نعمت دیگری مبتلا می شوید». ^۱ مثلاً کسی که فرزند ندارد، غم بی فرزندی قلب او را می فشارد؛ ولی همین که صاحب فرزند، یا فرزندان شد، مشکلات فرزند از هر سو هجوم می آورد! ثروت ندارد، غم فقر او را آزار می هد؛ ثروتمند می شود، مشکل حسادتِ حسودان، خیانتِ خائنان، و طمع و رزی دزدان و سارقان، ظاهر و آشکار می شود و آرامش او را به کلی بر هم می زند. آری! شادی های دنیا، همیشه آمیخته با غم و اندوه هاست و قوت ها به زودی جای خود را به ضعف و سستی می دهد.

سپس امام (علیه السلام) در یک نتیجه گیری قاطع و بیدارگر از تمام این استدلالات، می فرماید: «حال که چنین است زرق و برق ها و زیبایی های

۱. «جَلْدُ» به معنای قوت و قدرت و صلابت است.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۵.

فراوان دنیا شما را نفریبد! چرا که مدّت کمی با شما خواهد بود!». (فَلا يَغُرُّكُمْ كَثْرَةُ مَا يُعْجِبُكُمْ فِيهَا لِقَلَّ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنْهَا).

درست است که در دنیا زیبایی های فراوان و زرق و برق های خیره کننده بسیار دیده می شود، ولی همانها علاوه بر تمام مشکلاتی که در درونشان نهفته است، ناپایدار و زودگذر و بی اعتبار است. بنابراین، چیزی نیست که انسان عاقل را بفریبد و به خود مشغول کند.

به هر حال، کمی دقّت و تأمل در جهات شش گانه بالا - و حتّی در یکی از آنها - کافی است که غافلان را از خواب غفلت بیدار کند، امّا افسوس که بسیاری از مردم نسبت به همان یک لحظه، دقّت و تأمل بخل می‌ورزند.

نکته

زهد در دنیا چیست؟

گاه تصوّر می شود مفهوم زهد آن است که انسان به کلی ترک دنیا گوید، و همچون راهبان در گوشه ای بخزد و از جامعه دوری گزیند؛ در حالی که این معنا با روح اجتماعی اسلام هرگز نمی سازد و در روایات اسلامی، شدیداً از آن نهی شده است. بنابراین، زهد مفهوم دیگری دارد و آن ترک دل‌باختگی و دلدادگی و عشق بی قرار نسبت به دنیا، و عدم اسارت در چنگال زرق و برق آن است و این همان سرمایه عظیمی است که اگر انسان فاقد آن باشد، آلوده انواع گناهان می گردد و گاه دین و ایمان خود را بر سر متاع دنیا می نهد.

این همان چیزی است که امیرمؤمنان (علیه السلام) درباره آن می فرماید: «إِنَّ مِنْ أَعْوَنِ الْأَخْلَاقِ عَلَى الدِّينِ، الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا؛ از مهم ترین اخلاقی که انسان را بر حفظ دینش یاری می دهد، زهد در دنیا است».^۱

امام صادق (علیه السلام) درباره آن می فرماید: «إِذَا تَخَلَّى الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْيَا سَمًا، وَوَجَدَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ؛ هنگامی که مؤمن از دنیا پرستی کناره گیری کند، ترقی و تکامل می یابد و شیرینی محبت خدا را می چشد».^۲

در حدیث دیگری می خوانیم که علی (علیه السلام) «جابر بن عبدالله» را دید که آه می کشد! فرمود: «يَا جَابِرُ! عَلَيَّ مَ تَنْفَسُكُ؟! أَعْلَى الدُّنْيَا؟؛ برای چه آه کشیدی؟ بر دنیا؟» جابر عرض کرد: «آری!»

در اینجا امام (علیه السلام) تحلیل جالبی درباره لذت های دنیا بیان فرموده که لذاتش یا در خوردنی است، یا نوشیدنی، یا لباس فاخر، یا لذت جنسی، یا مرکب، یا بوی خوش، یا نغمه ها.

سپس در تشریح آنها فرمود: «بهترین غذاها عسل است و آن چیزی جز (شیره گل های آمیخته با) آب دهان مگسی نیست و شیرین ترین نوشیدنی ها آب است که چیزی است کم ارزش که بر سطح زمین جاری است و برترین لباس ها حریر است که از لعاب کرمی تهیه می شود و بهترین لذات جنسی در زنان است و آن هم در محلی از بدن او که آلوده ترین محل هاست و بهترین مرکب ها اسب است که در بسیاری از موارد قاتل انسان است و بهترین بوی خوش، مُشک است که از خون ناف حیوانی (آهوی خُتن) گرفته می شود جالب ترین نغمه ها، نغمه غناست که انسان را به گناه می کشاند.

۱. منهاج البراعه (شرح نهج البلاغه خویی)، جلد ۷، صفحه ۱۸۲.

۲. همان مدرک.

ای جابر! چیزی که بهترین لذاتش چنین است، از دست رفتنش جای
تأسف نیست.»

جابر می گوید: «بعد از شنیدن این سخن، هرگز زرق و برق دنیا به فکر
من خطور نکرد!»^۱

بخش دوم

رَحِمَ اللهُ امْرَأً تَفَكَّرَ فَاغْتَبَرَ، وَاغْتَبَرَ فَاَبْصَرَ، فَكَانَ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الدُّنْيَا
عَنْ قَلِيلٍ لَمْ يَكُنْ، وَكَانَ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الْآخِرَةِ عَمَّا قَلِيلٍ لَمْ يَزَلْ، وَكُلُّ
مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ، وَكُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ، وَكُلُّ آتٍ قَرِيبٌ دَانَ.

ترجمه

رحمت خدا بر آن کس باد که اندیشه کند، عبرت گیرد، و بینا شود، آنچه
هم اکنون از دنیا موجود است پس از مدّت کوتاهی فکر می کنید گوئی
هرگز وجود نداشته، و آنچه از آخرت به زودی فرا می رسد گوئی همواره
بوده است. هر چیز که به شمارش آید (مانند ساعات عمر)، سرانجام پایان
می گیرد، و هر چیز انتظارش را دارید، خواهد آمد و هر آینده ای قریب و
نزدیک است.

شرح و تفسیر

ساعات عمر به سرعت می گذرد!

امام (علیه السلام) در این فراز از خطبه - که در واقع نتیجه گیری از فراز
سابق است - می فرماید: «رحمت خدا بر آن کس باد که اندیشه کند و
عبرت گیرد و بینا شود!». (رَحِمَ اللهُ امْرَأً تَفَكَّرَ فَاغْتَبَرَ، وَاغْتَبَرَ فَاَبْصَرَ).

به یقین، منظور امام (علیه السلام) تفکّر در مسائلی است که درباره
سرنوشت دنیا، در فراز قبل بیان فرموده است و به یقین تفکّر در آن
ویژگی های شش گانه دنیا، مایه عبرت است و سبب بیداری و هشیاری

انسانها. و واضح است کسی که عبرت گیرد و پند بیاموزد، بینا می شود و به جای ظواهر اشیا و حوادث، باطن آنها را می نگرد و به ریشه ها و نتیجه ها فکر می کند و راه نجات را در سایه این تفکر و عبرت و بینایی پیدا می کند و به تعبیر دیگر: انسان با تفکر و اندیشه در حوادث امروز و دیروز، با یک سلسله حقایق آشنا می شود و با منطبق ساختن آنها بر اموری که در پیش دارد، راه صحیح را پیدا می کند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که شخصی سؤال کرد: «آیا این روایت صحیح است که «إِنَّ تَفَكُّرَ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ؛ سَاعَتِي أَنْدِيشِدُنْ بَهْتَرُ اسْتِ از یک شب بیدار بودن و عبادت کردن؟» فرمود: آری! پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: «تَفَكُّرُ سَاعَةٍ، خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ» راوی سؤال می کند: «كَيْفَ يَتَفَكَّرُ؛ چگونه فکر کند؟» حضرت فرمود: «يَمُرُّ بِالذُّورِ الْخَرَبَةِ، فَيَقُولُ: أَيْنَ بَانُوكِ؟ أَيْنَ سَاكِنُوكِ؟ مَالِكٍ لَا تَتَكَلَّمِينَ؟؛ از کنار خانه های ویران شده می گذرد (رو به آنها کرده) می گوید: سازندگان شما کجا رفتند، ساکنان شما چه شدند، چرا سخن نمی گوید؟!»^۱

و اگر گوش شنوایی در کار باشد پیام ها و گفتگوهای این ویرانه ها را به خوبی می شنود:

هر شکاف خرابه ای دهنی است *** که به معموره جهان خندد! در ادامه این سخن می فرماید: «آنچه هم اکنون از دنیا موجود است پس از مدت کوتاهی فکر می کنید اصلا وجود نداشته و آنچه از آخرت به زودی فرا می رسد، همواره بوده است!» (فَكَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الدُّنْيَا عَنْ قَلِيلٍ لَمْ يَكُنْ، وَكَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الْآخِرَةِ عَمَّا قَلِيلٍ لَمْ يَزَلْ).

اشاره به اینکه دنیا به قدری سریع می‌گذرد، و آخرت به قدری سریع می‌آید، که انسان این چنین تصوّر می‌کند هرگز دنیایی وجود نداشته و همیشه آخرت وجود داشته است.

ما این مسأله را در بسیاری از حوادث دنیا آزموده ایم؛ گاه از کنار خانه بعضی از بزرگان پیشین، که روزی مرکزی پرغوغا و پر رفت و آمد بود می‌گذریم، آنچنان سکوت و خاموشی بر آن حاکم است که گویی هرگز در اینجا خبری نبود.

در پایان فراز به سه نکته مهمّ دیگر در سه عبارت کوتاه اشاره می‌فرماید و می‌گوید: «هر چیز به شمارش آید (مانند ساعات عمر) سرانجام پایان می‌گیرد، و هر چیز انتظارش را دارید خواهد آمد، و هر آینده‌ای قریب و نزدیک است!» (وَ كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٌ، وَ كُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ، وَ كُلُّ آتٍ قَرِيبٌ دَانٌ).

جمله اوّل اشاره به قاعده کلی فلسفی است که هر چیزی تحت عدد در آید محدود است و هر چه محدود است پایان پذیر است و از آنجا که عمر انسانها و عمر تمام دنیا تحت اعداد و ارقام در می‌آید، باید همه در انتظار پایان گرفتن آن باشیم و جمله‌های بعد مکمل آن است؛ چرا که آنچه در انتظارش هستیم روزی به سراغ ما می‌آید و آنچه روزی به سراغ ما می‌آید؛ از ما دور نیست! بنابراین، مرگ و پایان زندگی را نباید مطلبی دور دست تصوّر کرد و عمر را نمی‌توان جاودانی شمرد و در واقع، این جمله‌های سه‌گانه به منزله دلیلی است برای آنچه در عبارات قبل آمد.

نکته

چشم عبرت بین!

زندگی انسانها در هر عصر و مکان، مملو از درس های عبرت است؛ درسهایی که دل را بیدار می کند و حجابها را کنار می زند و ماهیت زندگی دنیا را برملا می سازد؛ ولی افسوس که دیده عبرت بین کم است!! مردم غالباً از کنار حوادث آموزنده می گذرند و مخصوصاً تکرار آنها سبب بی اعتنایی است.

مسئله «فرا افکنی» عامل دیگری برای عبرت نگرفتن از حوادث است. گویی ناکامی ها، شکست ها، زوال قدرت ها، همه برای دیگران است و ما جاودانه، جوان و تندرست و پر قدرت، خواهیم ماند و دنیا به کام ما می گردد!

اگر واقعاً دیده عبرت بین باشد، در و دیوار و زمین و زمان، با زبان بی زبانی به ما درس می آموزند و هشدار می دهند.

در حدیث جالبی که از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل شده به این نکته اشاره گردیده است. روزی «هارون الرشید» نامه ای خدمت آن حضرت نوشت با این مضمون کوتاه: «عِظْنِي وَ أَوْجِزْ؛ مرا موعظه کن و اندرز ده، اما مختصر کن!». (البته بسیار بعید است که این گونه افراد در گفته ها و نوشته هایشان صادق باشند و خواهان پند و اندرز؛ زیرا معمولاً این مسائل نیز جزیی از برنامه های سیاسی آنهاست، تا به مردم نشان دهند، ما هم اهل موعظه ایم و از فرزند پیامبر، اندرز و رهنمودی خواستیم).

امام (علیه السلام) در پاسخ او این جمله کوتاه و پرمعنا را رقم زد: «مَآئِنُ شَيْءٍ تَرَاهُ عَيْنَكَ إِلَّا وَفِيهِ مَوْعِظَةٌ؛ هر چه را می بینی موعظه و پیامی دارد».^۱

آری! زمین و آسمان، برگ های درختان و تمام جان داران، حوادث زندگی بشر، ناله بیماران، موی سپید پیران، قامت خمیده بزرگسالان،

۱. سفینة البحار، ماده «وعظ».

قبرستان های خاموش و کاخ های ویران شده شاهان، به هر کدام بنگری مجموعه ای از عبرت ها و اندرزها را در دل خود نهفته است.

در واقع، امام (علیه السلام) با کنایه به هارون می گوید: دیده عبرت بین پیدا کن! عبرت فراوان است؛ گوش شنوا پیدا کن! همه جا پر از آواز و اندرز است. کمبود در عبرت ها و اندرزها نیست، کمبود در گوش های شنوا و چشم های بیناست.

کاخ کسری، اندرزهای مؤثر خود را به همه می دهد، تنها خاقانی ها که گوش شنوا دارند آن را می شنوند.

ویرانه های کاخ جمشید در فارس، به همه گردشگران اندرز می دهد، ولی آنها که به هنگام تماشای این آثار گوش شنوا دارند، کمند! اما مرد عالم و دانشمند و روحانی گرانقدری همچون «شیخ علی ابی وردی شیرازی»^۱ پیام آن را با گوش جان می شنود و از زبان فاخته ای (پرنده ای است با آواز حزن انگیز) که در کنار این کاخ ویران نشسته بود، گفتنی ها را می گوید و چنین می سراید:

در بارگه جمشید دی فاخته ای خوش خوان *** با نغمه چنین می گفت: ای طرفه کهن ایوان

بر تخت درو ریزت، در پایه دهلیزت *** کوجم که دهد فرمان؟ کو درگه و کو دربان؟

جمشید که بر خورشید بر سود کلاه زر *** آن تارک و آن افسر، با خاک شده یکسان

جم عبرت مردم شد، افسر ز سرش گم شد *** سر خشت سر خم شد، هان ای سر باهش، هان!

۱. این مرد از بزرگانی است که قریب به عصر ما می زیسته، از شاگردان مرحوم آیت الله خراسانی و شرحی بر فرائد انصاری (ره) دارد.

این پند خموشان است، گر پند زبان خواهی *** رَوَ آیه «أَوْرَثْنَا» از
سوره قرآن خوان
گوید که نشد یکدم، بر مرگ تبهکاران *** نی خاطر خود پژمان، نی
چشم فلک گریان^۱

۱. اشاره به این آیات شریفه است: «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعَيُْونٍ * وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ * وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ * كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ * فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ» چه بسیار باغ ها و چشمه ها که از خود به جای گذاشتند. و زراعت ها و قصرهای زیبا و گران قیمت و نعمت های فراوان دیگر که در آن (غرق) بودند. این چنین بود ماجرای آنان و با اینها را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم. نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین و نه به آنها مهلتی داده شد» (سوره دخان، آیات ۲۵ تا ۲۹).

بخش سوم

و منها: الْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ، وَ كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ؛ وَ
 إِنَّ مِنْ أُبْغَضِ الرِّجَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَعَبْدًا وَ كَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ، جَائِرًا عَنْ
 قَصْدِ السَّبِيلِ، سَائِرًا بَغَيْرِ دَلِيلٍ؛ إِنَّ دُعَىٰ إِلَى حَرْثِ الدُّنْيَا عَمَلٌ، وَ إِنَّ دُعَىٰ
 إِلَى حَرْثِ الْآخِرَةِ كَسَلٌ! كَأَنَّ مَا عَمِلَ لَهُ وَاجِبٌ عَلَيْهِ؛ وَ كَأَنَّ مَا وَنَىٰ فِيهِ
 سَاقَطٌ عَنْهُ!

ترجمه

عالم کسی است که قدر و منزلت خویش را بشناسد؛ و برای نادانی
 انسان همین بس که قدر و منزلت خود را نشناسد! از مبعوض ترین افراد
 نزد خدا، بنده ای است که خداوند او را به خودش وا گذاشته؛ از راه راست
 منحرف گشته و بدون راهنما گام بر می دارد. او (چنان فریفته دنیا است که)
 اگر به تحصیل دنیا خوانده شود، اجابت می کند و برای آن می کوشد و اگر
 به تحصیل آخرت دعوت شود، سستی می ورزد؛ گویا آنچه را برای آن کار
 می کند بر او واجب است و آنچه در آن سستی نشان می دهد، از او ساقط
 می باشد!

شرح و تفسیر

عالمان و عالم نمایان

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه - که بخش جداگانه ای به نظر
 می رسد، هر چند بی ارتباط به بخش های گذشته نیست - به سراغ معرفی

عالمان حقیقی و عالم نمایان می رود و با اوصاف دقیقی، وضع آنها را مشخص می سازد. نخست می فرماید: «عالم کسی است که قدر و منزلت خویش را بشناسد!». (الْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ).

و برای تأکید بیشتر می افزاید: «و برای نادانی انسان همین بس که قدر و منزلت خود را نشناسد!». (وَ كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ).

در تفسیر این دو جمله، احتمالاتی وجود دارد که همه، مناسب است و می تواند در مفهوم کلام مولا جمع باشد:

نخست اینکه، عالم واقعی کسی است که جایگاه و ارزش خود را در این جهان هستی در برابر عظمت پروردگار بشناسد: بداند ذره ای ناچیز است که وابسته به وجودی است بی پایان؛ و همین وابستگی او را به خدا آشنا می سازد و در مسیر قرب الی الله حرکت می دهد؛ شبیه آنچه در تفسیر حدیث مشهور «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۱ آمده است.

دیگر اینکه، منظور شناخت ارزش و جایگاه واقعی در اجتماع است و به تعبیر دیگر: عالم واقعی کسی است که از بلند پروازی های دور از منطق، بپرهیزد و پایش را از گلیم خویش بیرون نکشد و در جایگاهی که برای آن آمادگی ندارد، خود را قرار ندهد و آبروی خویش را نبرد.

شبیه آنچه در بعضی از تعبیرات آمده که «رَحِمَ اللَّهُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ، وَ لَمْ يَتَجَاوَزْ حَدَّهُ»؛ رحمت خدا بر آن کس که قدر و منزلت خویش را بشناسد و از حدّ خود تجاوز نکند».^۲

سوم اینکه، منظور آن است که انسان موجودی است با ارزش، دارای استعداد های والاست؛ نباید گوهر گرانبهای وجود خود را ارزان بفروشد و

۱. بحار الانوار جلد ۲، صفحه ۳۲، حدیث ۲۲.

۲. این جمله معروفی است که در افواه دانشمندان، با استفاده از احادیث شهرت یافته است.

سرمایه های بزرگ خداداد را از دست دهد؛ شبیه آنچه در شعر معروف منسوب به مولا امیرمؤمنان (علیه السلام) آمده است:

أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ *** وَفَيْكَ أَنْطَوَى الْعَالَمِ الْأَكْبَرُ «آیا گمان می کنی موجود کوچکی هستی حال آنکه عالم کبیر در تو خلاصه شده است».

البته با توجه به اینکه استعمال لفظ در اکثر از معنا هیچ مشکلی ندارد، بلکه از زیبایی ها و بدایع کلام است، جمع بودن هر سه تفسیر در کلام بالا بعید به نظر نمی رسد؛ هر چند جمله های بعد در این خطبه، با معنای دوم و سوم متناسب تر است.

و در ادامه این سخن و به عنوان شرح بیشتر، عالم نمایان بی خبر و دور از حق را چنین معرفی می کند: «از مبعوض ترین افراد نزد خدا بنده ای است که خدا او را به خودش واگذاشته، از راه راست منحرف گشته، و بدون راهنما گام بر می دارد!» (وَإِنَّ مِنْ أُبْغَضِ الرِّجَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَعَبْدًا وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ، جَائِرًا عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ، سَائِرًا بَغَيْرِ دَلِيلِ).

بدیهی است تنها کسی از میان انبوه موانع و خطرها و پرتگاه ها می تواند بگذرد و به مقصد برسد که مشمول عنایت الهی و تحت رعایت او باشد و اگر کسی - به خاطر اعمالش - به خود رها شود، به یقین هلاک خواهد شد؛ از راه راست منحرف می گردد و بدون راهنما در بیابان زندگی سرگردان می شود!

برای توضیح بیشتر می افزاید: «او (چنان فریفته دنیا است که) اگر به کشت دنیا خوانده شود، اجابت می کند و برای آن می کوشد، و اگر به کشت آخرت (و سعادت جاویدان) دعوت شود، سستی می ورزد!» (إِنَّ دُعَىٰ إِلَى حَرْثِ الدُّنْيَا عَمَلٌ، وَإِنَّ دُعَىٰ إِلَى حَرْثِ الْآخِرَةِ كَسَلٌ!).

آن جدیت در امر دنیا و این سستی و کسالت در امر آخرت، به خاطر آن است که باورهایش نسبت به آخرت ضعیف و اعتقادش به وعده های الهی سست و بی پایه است. دنیا را نقد پنداشته و آخرت را نسیه!

از همین رو در آخرین جمله می فرماید: «گویی آنچه را برای آن کار می کند (از امور دنیا) و لذات زود گذرش بر او واجب است، و آنچه در آن سستی نشان می دهد از او ساقط می باشد!». (كَأَنَّ مَا عَمِلَ لَهُ وَاجِبٌ عَلَيْهِ; وَ كَأَنَّ مَا وَتَى فِيهِ سَاقِطٌ عَنْهُ).^۱

تعبیر به کشت و کشتزار درباره دنیا و آخرت اقتباس از این آیه شریفه است: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ; کسی که زراعت آخرت را بخواهد بر محصولش می افزاییم و کسی که کشت دنیا را بطلبد مقداری از آن را به او می دهیم، اما در آخرت هیچ بهره ای نخواهد داشت».^۲

دنیا می تواند مزرعه پر برکت آخرت باشد و می تواند کشتزار کم درآمد این دنیا. اعمال خوب و بد، بذرهایی است که در آن افشاندن می شود؛ اعمال نیک، مانند بذری است که هفت خوشه و از هر خوشه ای یک صد دانه و بیشتر ثمر می دهد؛ و اعمال بد، همچون بذری است که در شوره زار افشاندن می شود که «لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا»^۳ «جز بهره ای اندک از آن حاصل نمی شود».

ضمناً جمله اخیر به خوبی نشان می دهد که اعمال نیک و بد از اعتقادات قوی و سست سرچشمه می گیرد.

* * *

۱. «وتی» از ماده «ونی» (بر وزن رمی) به معنای سستی ورزیدن و اظهار ضعف و خستگی است.

۲. سوره شوری، آیه ۲۰.

۳. سوره اعراف، آیه ۵۸.

نکته

عالمان واقعی کیانند؟

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه، اوصاف عالمان واقعی و عالم نمایان را به خوبی روشن ساخته و نخستین وصف آنها را نشناختن قدر خویش بیان فرموده. نه قدر خود را در برابر عظمت خدا می دانند و نه قدرت خود را در برابر اجتماع و نه در برابر خودش. و آن کس که قدر و پایه خویش را نشناسد. در میان امواج جهل و بدبختی سرگردان خواهد شد و سرانجام خدا او را به حال خودش وا می گذارد و در بیابان زندگی حیران می گردد؛ جز مواهب مادی را به رسمیت نمی شناسد؛ دنیا را آب و آخرت را سراب می پندارد؛ حلال و حرام، و حق و باطل برای او یکسان است؛ ضدّ ارزش ها در نظرش ارزش، و ارزش ها در نظرش رنگ باخته و بی ارزش می شوند. چنان به دنبال مال و مقام می دود که گویی اَوْجَبَ واجبات است و چنان در برابر وظایف واجب خود سستی می ورزد، که گویی از محرّمات است.

در خطبه «هفدهم» امام (علیه السلام) بحث های بیشتری در این زمینه بیان فرموده و داد سخن داده است، به شرح و تفسیر ما از آن خطبه، در جلد اوّل، صفحه ۵۸۳ مراجعه فرمایید.

بخش چهارم

و منها: وَذَلِكَ زَمَانٌ لَا يَنْجُو فِيهِ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ نُومَهُ، «إِنْ شَهِدَ لَمْ يُعْرِفْ، وَ إِنْ غَابَ لَمْ يُفْتَقَدْ، أَوْلَيْكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى»، وَ أَغْلَامُ السَّرَى، لَيْسُوا بِالْمَسَايِحِ، وَ لَا الْمَذَابِيحِ الْبُدْرِ، أَوْلَيْكَ يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمْ أَبْوَابَ رَحْمَتِهِ وَ يَكْشِفُ عَنْهُمْ ضُرَّاءَ نِقْمَتِهِ.

أَيُّهَا النَّاسُ، سَيَاتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يُكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ، كَمَا يُكْفَأُ الْإِنَاءُ بِمَا فِيهِ، أَيُّهَا النَّاسُ، إِنْ اللَّهُ قَدْ أَعَاذَكُمْ مِنْ أَنْ يَجُورَ عَلَيْكُمْ، وَ لَمْ يُعِذْكُمْ مِنْ أَنْ يَتَّيَلِّبَكُمْ، وَ قَدْ قَالَ جَلٌّ مِنْ قَائِلٍ: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ وَ إِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ».

ترجمه

(آخر الزمان) زمانی است که هیچ کس از فتنه ها نجات نمی یابد، مگر مؤمنی که بی نام و نشان است! اگر حاضر باشد، شناخته نمی شود و اگر غایب شود کسی سراغ او را نمی گیرد. آنها چراغ های هدایت و نشانه ها برای حرکت در شب های تاریک رهروان راه حق اند. آنها در میان مردم اظهار وجود نمی کنند، و احمقانه و ناآگاهانه به افشای اسرار نمی پردازند. آنها کسانی هستند که خداوند درهای رحمتش را به رویشان می گشاید، و سختی ها و مشکلات را از آنان برطرف می سازد. ای مردم! به زودی زمانی بر شما فرا می رسد که اسلام و ازگونی می شود، همچون ظرفی واژگون که آنچه در آن است بریزد. ای مردم! خداوند به شما امان داده که هرگز بر شما ظلم روا ندارد؛ ولی هرگز امان نداده است که شما را آزمایش نکند، حال

آنکه خداوند متعال (در قرآن) فرموده: «در این ماجرا نشانه‌هایی است (از حق) و ما به یقین همگان را می‌آزماییم!».

شرح و تفسیر

نشانه‌های آخر الزمان

در این بخش - که آخرین بخش این خطبه است - امام (علیه السلام) به وضع آخر الزمان و به تعبیر دیگر: زمان پر شور و شری که قبل از قیام حضرت مهدی (علیه السلام) فرا می‌رسد اشاره کرده، گاه ویژگی‌های مؤمنان را در آن زمان شرح می‌دهد، و گاه وضع اسلام و احکام و قوانین اسلامی را.^۱

می‌فرماید: «آن (زمان) زمانی است که هیچ کس از فتنه نجات نمی‌یابد، مگر مؤمنی که بی‌نام و نشان است! اگر در حضور است، شناخته نمی‌شود و اگر غایب شود، کسی سراغ او را نمی‌گیرد!» (وَذَلِكَ زَمَانٌ لَا يَنْجُو فِيهِ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ نُومَهُ، إِنْ شَهِدَ لَمْ يُعْرَفْ، وَإِنْ غَابَ لَمْ يُفْتَقَدْ).

درست است که «نومَه» از ماده «نوم» به معنای شخص پر خواب است؛ ولی روشن است که در اینجا کنایه از افراد گمنام و ناشناخته است؛ به خصوص اینکه امام (علیه السلام) در جمله‌های بعد همین توضیح را درباره آنها بیان فرموده است.

بدیهی است در زمان‌هایی که فساد جامعه را فرا می‌گیرد و مدیران و سردمداران اجتماع، افراد فاسد و آلوده هستند. افراد مؤمن و با شخصیت، اگر چهره‌های شناخته شده‌ای باشند جباران آنها را رها نمی‌کنند؛ یا باید

۱. عدم پیوند معنوی این بخش، با بخش قبل، به خوبی نشان می‌دهد که مرحوم «سید رضی» قسمت‌هایی از این خطبه را که در میان این دو بخش بوده، حذف کرده است و تعبیر به «منها» نیز شاهد صدق این مدعاست.

تسلیمشان شوند و در ردیف کارگزاران آنها قرار گیرند و یا در صورت مقاومت و امتناع، آنها را از میان برمی دارند. بنابراین، صلاح کار افراد مؤمن و با شخصیت در این است که گمنام و دور از شهرت زندگی کنند، تا کسی به سراغ آنها نیاید.

در عین حال این گمنامی ظاهری، چیزی از مقام آنها نمی کاهد و نقش معنوی خود را در جامعه خواهند داشت؛ از این رو امام (علیه السلام) در ادامه سخن می افزاید: «آنها چراغ های هدایت و نشانه هایی برای حرکت در شب های تاریک رهروان راه حق اند». (أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى، وَ أَعْلَامُ السَّرَى).

گر چه خاموشند، ولی راه و رسم آنها برای افراد آگاه و بیدار سرمشق بزرگی است و به چراغ ها و نشانه هایی می مانند که در مسیر مسافران نصب می شود، تا در شب تاریک راه را گم نکنند و بی راهه نروند. سپس در توصیف این گروه از مؤمنان می افزاید: «آنها در میان مردم اظهار وجود نمی کنند، و احمقانه و ناآگاهانه به افشای اسرار نمی پردازند». (كَيْسُوا بِالْمَسَابِيحِ، وَلَا الْمَذَابِيحِ الْبُدُرِ).

مرحوم «سید رضی» در ذیل این خطبه - چنانکه خواهد آمد - «مَسَابِيحِ» را به معنای افرادی که در میان مردم به فساد و سخن چینی مشغولند، تفسیر می کند و «مَذَابِيحِ» را به کسانی که شایعات زشت و گناه آلود را پخش می کنند. و «بُدُرِ» را به معنای افراد نادان و بی منطق ذکر کرده؛ بنابراین، معنای جمله این می شود که این گروه از مؤمنان نه مفسده جو و فتنه انگیزند و نه مانند سفیهان در پی اشاعه فحشا.

ولی آنچه در بالا ذکر کردیم که منظور از این جمله سیاحت گرانی هستند که در میان مردم سیر می کنند و اظهار وجود می نمایند و ناآگاهانه

به افشای اسرار می پردازند، با معنای لغوی و جمله های دیگر خطبه سازگارتر است؛ چرا که امام (علیه السلام) آنها را به عنوان افراد ناشناخته در جامعه معرفی می کند.

در پایان این توصیف چنین می فرماید: «آنها کسانی هستند که خداوند درهای رحمتش را به رویشان می گشاید، و سختی ها و مشکلات را از آنان برطرف می سازد!». (أَوْلَيْكَ يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمُ أَبْوَابَ رَحْمَتِهِ، وَ يَكْشِفُ عَنْهُمْ ضُرَّاءَ نِقْمَتِهِ).

این تعبیر نشان می دهد که در آن زمان سخت و طوفانی، خداوند عنایتش را از مؤمنان راستین، که هدایتگر دیگرانند بر نمی گیرد و آنان را از شر ظالمان، حوادث دوران و مشکلات زمان حفظ می کند.

سپس در ادامه این بحث، امام (علیه السلام) به پیشگویی صریح تر و توضیح بیشتری درباره آن زمان پرداخته، چنین می افزاید: «ای مردم! به زودی زمانی بر شما فرا می رسد که اسلام واژگون می شود، همچون ظرفی که واژگون شود و آنچه در آن است بریزد». (أَيُّهَا النَّاسُ! سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يُكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ، كَمَا يُكْفَأُ الْإِنَاءُ بِمَا فِيهِ).

تعبیر به «يُكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ» کنایه لطیفی است از دگرگون شدن همه مفاهیم اسلام و از دست رفتن حقیقت آن؛ زیرا اسلام تشبیه به ظرفی شده که معارف و قوانین و احکام و اخلاق اسلامی در آن جای گرفته است و همانگونه که ظرف آب را اگر وارونه کنند، هر چه در آن است می ریزد، اسلام هم در آن زمان وارونه می شود و محتوای خود را از دست می دهد و تنها نامی از آن باقی می ماند.

نشانه های چنین زمانی در عصر ما ظاهر شده؛ بسیاری از مسلمانان تنها به نام آن قناعت کرده اند؛ نه اثری از اخلاق اسلامی در آن دیده می شود،

۱. «يُكْفَأُ» از ماده «كَفَأَ» (بر وزن نفع) به معنای واژگون کردن است.

نه تقوای الهی، نه توکل بر پروردگار! نه آشنا به معارف قرآنند و نه آگاه از حقایق سنت؛ در میان شهوات غوطهورند و جز مال و مقام و لذات مادی و شهوات حیوانی چیزی را به رسمیت نمی شناسند.

یکی از عوامل مهم این بدبختی «تفسیر رأی» و قرائت های دروغین و انحرافی از اسلام است؛ کسانی برای فریب خود، یا دیگران، با تفسیرهای نادرست از حقایق مسلم اسلام، آنها را با هوا و هوس های خویش تطبیق می دهند و در نتیجه، اسلام به شکل قطعه مومی می شود در دست آنها، که به هر شکل بخواهند آن را در می آورند! و سرانجام، اسلام از دیدگاه آنها مجموعه ای از هوا و هوس های سرکش می شود.

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) خطاب به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «يَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ، وَ الْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ؛ زمانی فرا می رسد که مردم حرام خدا را با شبهات دروغین و هوا و هوس های فراموشی آور، حلال می شمرند!»^۱

در پایان این سخن، به پاسخ سؤال مقدّری می پردازد و آن سؤال این است که چرا خداوند مردم مسلمان را گرفتار این گونه زمان ها و حوادث ناهنجار آن می کند؟ می فرماید: «ای مردم! خداوند به شما تأمین داده که هرگز بر شما ظلم روا ندارد، ولی هرگز تأمین نداده است که شما را آزمایش نکند، حال آن که خداوند متعال (در قرآن) فرموده: «در این ماجرا (ماجرای حضرت نوح) نشانه هایی است (از حق) و ما به یقین، همگان را می آزماییم!». (أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعَاذَكُمْ مِنْ أَنْ يَجُورَ عَلَيْكُمْ، وَ لَمْ يُعِدْكُمْ مِنْ أَنْ يَتَّبِعْكُمْ، وَ قَدْ قَالَ جَلَّ مِنْ قَائِلٍ: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ وَ إِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ»»^۲.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۳۰.

اشاره به اینکه این گونه زمان ها، دوران آزمایش و امتحان مردم است و همه بدون استثنا - از انبیای بزرگ الهی گرفته تا افراد عادی - باید در آزمون بزرگ الهی شرکت کنند! آزمون هایی که گاهی جنبه فردی و گاه جنبه جمعی دارد؛ مانند آنچه در جمله های بالا که خداوند همگان را در یک آزمون سراسری شرکت می دهد، تا صادقان از کاذبان و مؤمنان از منافقان شناخته شوند.

کلام سید رضی

قال السيد الشريف الرضي: أمّا قَوْلُهُ (عليه السلام): «كُلُّ مُؤْمِنٍ نُومَةٌ» فَإِنَّمَا أَرَادَ بِهِ
الْخَامِلَ الذَّكْرَ، الْقَلِيلَ الشَّرَّ.

وَ «الْمَسَايِیحُ» جَمْعُ «مَسِيحٍ» وَ هُوَ الَّذِي يَسِيحُ بَيْنَ النَّاسِ بِالْفِسَادِ وَالنَّمَامِ. وَ
«الْمَذَائِیحُ» جَمْعُ «مَذْيَاعٍ» وَ هُوَ الَّذِي إِذَا سَمِعَ لِغَيْرِهِ بِفَاحِشَةٍ أَذَاعَهَا، وَ نَوَّهَ بِهَا. وَ
«الْبُدُورُ» جَمْعُ «بُدُورٍ» وَ هُوَ الَّذِي يَكْثُرُ سَفَهُهُ وَ يَلْغُو مَنطِقَهُ؛ سید شریف رضی
می فرماید: «امّا تعبیر آن حضرت «كُلُّ مُؤْمِنٍ نُومَةٌ» (هر مؤمن پر خواب)
اشاره به افراد گمنام و بی آزار است و «الْمَسَايِیحُ» جمع «مَسِيحٍ» به معنای
کسی است که در بین مردم به نمامی و شرّ و فساد رفت و آمد دارد. و
«الْمَذَائِیحُ» جمع «مَذْيَاعٍ» کسی است که چون کار زشتی را بشنود، اشاعه
دهد. و «بُدُورُ» (بر وزن دهل) جمع «بُدُورٍ» (بر وزن قبول) به کسی گفته
می شود که بسیار سفیه و بیهوده گو است».

نکته

سرچشمه های فساد در آخر الزّمان

در بسیاری از روایات نکوهش هایی از وضع آخر الزّمان می بینیم که
معمولا آخر الزّمان را به زمان های نزدیک قیام حضرت مهدی (علیه السلام)
تفسیر کرده اند؛ و در واقع، مفاسدی است که به مضمون «كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ
جَوْرًا» صحنه جهان را فرا می گیرد و دل های مشتاقان را برای پذیرش
وجود مهدی (علیه السلام) که مظهر عدل و صلاح است، آماده می سازد.
عواملی که سبب بروز و گسترش فساد در آخر زمان است، بسیار است؛
از جمله امور زیر است:

۱- دور ماندن از تعلیمات انبیا و اوصیا (علیهم السلام).

۲- فزونی وسایل فساد و هوسرانی و هواپرستی.

- ۳- گسترش وسایل تبلیغاتی، که اجازه می دهد هر فسادی در گوشه ای از دنیا باشد، به وسیله آنها به همه جای دنیا کشیده شود.
- ۴- فزونی شبهات در مبانی دین و اخلاق، از طریق تفسیر به رأی و قرائات مختلف از معارف دینی و برنامه های عملی و اخلاقی.
- ۵- سلطه حاکمان جبّار و فاسد و مفسد، که هیچ چیز جز منافع مادی خویش را به رسمیت نمی شناسد و با سرگرم ساختن مردم - مخصوصاً جوانان - به انواع فساد، راه را برای نیل به مقاصد خود هموار می سازند.
- به راستی، دینداری و دین باوری در چنین عصر و زمانهایی بسیار مشکل و طاقت فرساست و در واقع، این دوران، سخت ترین دوران آزمون های الهی برای بندگان است. و هیچ کس جز پاکان و نیکانی که دست توسّل به دامان لطف الهی می زنند، از عهده چنین امتحان طاقت فرسایی بر نمی آیند!

نهج البلاغه

خطبه ۱۰۴

خطبه ۱۰۴^۱

و من خطبة له (عليه السلام)

از خطبه های آن حضرت است

خطبه در یک نگاه

امام (علیه السلام) در بخش اول این خطبه، به مسأله قیام پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در محیط جاهلی عرب و زحمات طاقت فرسای آن حضرت، برای هدایت مردم اشاره می فرماید.

۱. سند خطبه: این خطبه، شباهت زیادی با خطبه سی و سوم دارد؛ لذا مرحوم «سید رضی» در پایان این خطبه می فرماید:

«قسمتی از این خطبه قبلاً گذشت ولی چون آن را در این روایت با کمی اختلاف یافتیم، بار دیگر طبق این روایت ذکر کردم.»

این تعبیر نشان می دهد که هر دو خطبه مربوط به یک واقعه است، هر چند راویان اخبار آن را با کمی تفاوت نقل کرده اند؛ ولی از آنجا که تفاوت های آشکاری میان این دو خطبه نیز وجود دارد، احتمال تعدد قوی تر است.

برای توضیح بیشتر به آنچه ذیل خطبه سی و سوم نگاشته ایم مراجعه فرمایید.

در بخش دیگری از این خطبه، ضمن اشاره به احیای ارزش های جاهلی از سوی منحرفان، می فرماید: من همان راه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را دنبال می کنم و باطل را می شکافم و حق را از درون آن خارج می سازم، تا مردم تکلیف خود را با امام (علیه السلام) بدانند، و برای مبارزه با ارزش های جاهلی آماده شوند.

بخش اول

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَفْرَأُ كِتَابًا، وَ لَا يَدْعِي نُبُوَّةً وَ لَا وَحْيًا، فَقَاتَلَ بِمَنْ أَطَاعَهُ مِنْ عَصَاةٍ، يَسُوقُهُمْ إِلَىٰ مَنَاجِتِهِمْ؛ وَ يُبَادِرُ بِهِمُ السَّاعَةَ أَنْ تَنْزِلَ بِهِمْ، يَخْسِرُ الْحَسِيرُ، وَ يَقِفُ الْكَسِيرُ، فَيُقِيمُ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يُلْحِقَهُ غَايَتُهُ، إِلَّا هَالِكًا لَا خَيْرَ فِيهِ، حَتَّىٰ أَرَاهُمْ مَنَاجِتَهُمْ وَ بَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ، فَاسْتَدَارَتْ رَحَاهُمْ، وَ اسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ.

ترجمه

اما بعد، خداوند سبحان، محمد(صلی الله علیه وآله) را مبعوث کرد، در حالی که هیچ کس از عرب، کتاب آسمانی نداشت و ادعای نبوت و وحی نمی کرد. او به کمک کسانی که وی را اطاعت کردند، به مبارزه با عصیان گران برخاست، آنها را به سوی سر منزل نجات سوق می داد و پیش از آنکه مرگشان فرا رسد، آنها را در مسیر هدایت پیش می برد. در این میان گروهی ناتوان و خسته بازماندند و شکسته حالان متوقف شدند؛ ولی او در کنار آنان می ایستاد (و به هدایتشان می پرداخت). تا آنها را به مقصد برساند؛ به جز گمراهانی که هیچ امیدی به هدایتشان نبود! و این کار همچنان ادامه یافت، تا محلّ نجاتشان را به آنان نشان داد، و در جایگاه مناسبشان جای داد. در نتیجه، آسیای (زندگی پر برکت) آنها به گردش در آمد، و حکومت آنها قوی و استوار گشت.

شرح و تفسیر

تحوّلی که بر اثر بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به وجود آمد

امام (علیه السلام) در آغاز این خطبه - بعد از حمد و ثنای الهی که در عبادت بالا ذکر نشده - اشاره به مسأله بعثت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در آن محیط جاهلی کرده، می فرماید: «أَمَا بَعْدُ، خدایوند سبحان محمد (صلی الله علیه وآله) را مبعوث کرد در حالی که هیچ کس از عرب، کتاب آسمانی نداشت و ادّعی نبوت و وحی نمی کرد». (أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا (صلی الله علیه وآله)، وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا، وَ لَا يَدْعِي نُبُوَّةً وَ لَا وَحْيًا).

این تعبیر اشاره به اکثریت قاطع عرب در آن زمان است که آیین بت پرستی را پیشه نموده بودند و دعوت انبیای پیشین را بر طاق نسیان زده بودند. بنابراین، وجود اقلیت های ضعیف یهود و نصارا در میان آنها، منافاتی با حکم عام که ناظر به اکثریت قاطع است، ندارد. اضافه بر این، اقلیت یهود، مهاجر بودند و از «شامات» به «حجاز» نقل مکان کردند، و اقلیت مسیحیان نیز از «یمن» آمده بودند، که هیچکدام، از عرب محسوب نمی شدند.

این احتمال نیز وجود دارد که مراد از کتاب، کتب آسمانی تحریف نیافته است که در آن زمان وجود نداشت و اینکه بعضی احتمال داده اند که کتاب در اینجا اشاره به خواندن و نوشتن معمولی است، بسیار بعید به نظر می رسد و جمله بعد بر خلاف آن گواهی می دهد.

به علاوه، کسانی که خواندن و نوشتن بلد باشند در آن زمان وجود داشتند.

امام (علیه السلام) در ادامه این سخن، مردم را در برابر دعوت به اسلام به سه گروه تقسیم می کند: گروهی که با آغوش باز اسلام را پذیرا شدند و

گروهی که با زحمت اسلام را پذیرفتند و گروه کمی که با لجاجت و تعصب، در برابر آن ایستادند و هرگز آن را پذیرا نشدند و از میان رفتند.

درباره گروه اول می فرماید: «پیامبر (صلی الله علیه وآله) به کمک کسانی که وی را اطاعت کردند به مبارزه با عصیانگران برخاست! آنها را به سوی سر منزل نجات سوق می داد و پیش از آن که مرگشان فرا رسد، به سرعت (در مسیر هدایت) پیش می برد!» (فَقَاتِلْ بِمَنْ أَطَاعَهُ مِنْ عَصَاةٍ، يَسُوْقُهُمْ إِلَىٰ مُنْجَاتِهِمْ، وَ يُبَادِرُ بِهِمُ السَّاعَةَ أَنْ تَنْزَلَ بِهِمْ).

تعبیر به «السَّاعَةُ» در جمله بالا، اشاره به قیامت صُغْرَى، یعنی: مرگ است، نه قیامت کُبرى که بعد از پایان جهان فرا می رسد.

درباره گروه دوم می فرماید: «گروهی ناتوان و خسته (در این میان) بازماندند، و شکسته حالان و اماندند، ولی او در کنار آنان می ایستاد (و به هدایتشان اهتمام می ورزید)، تا آنها را به مقصد برساند!». (يَخْسِرُ الْخَسِيرُ، وَ يَقِفُ الْكَسِيرُ، فَيَقِيمُ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يُلْحِقَهُ غَايَتُهُ).

و سرانجام به گروه سوم اشاره می کند و می فرماید: «جز گمراهانی که هیچ امیدی به هدایتشان نبود». (إِلَّا هَالِكًا لَا خَيْرَ فِيهِ).

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که فرمود: «آنچه خداوند مرا به آن مبعوث کرده از هدایت و علم، همچون باران فراوانی است که از آسمان به زمین فرو می ریزد، بعضی از زمین ها پاکیزه و آماده رویش گیاه است، آب را به خود جذب می کند و گیاهان فراوانی از آن می روید؛ بعضی دیگر توان رویش گیاه را ندارد، ولی آب را در خود حفظ می کند و مردم (از طریق قنات ها و چشمه ها) از آن آب بهره می گیرند،

۱. «حَسِيرُ» از ماده «حسر» (بر وزن حبس) به معنای برهنه کردن و برداشتن پوشش از چیزی است. سپس به معنای خستگی و اماندگی به کار رفته؛ گویی انسان توان خود را از دست می دهد و برهنه می شود.

می نوشند و کشت و زرع خود را آبیاری می کنند، ولی بعضی دیگر نه آمادگی برای پرورش گیاه دارند، نه نگهداری آب (و چیزی از آن عاید هیچ کس نمی شود).

کسانی که از دانش بهره می گیرند یا به دیگران تعلیم می دهند و کسانی که اصلاً بهره نمی گیرند و هدایت را نمی پذیرند همانند همین مثال هستند».^۱

آنچه در این حدیث شریف آمده است، همان چیزی است که در تعبیر زیبای دیگری در کلام مولا علی (علیه السلام) آمده است.

سپس به اصل مطلب باز می گردد و می فرماید: «این کار همچنان ادامه یافت تا محل نجاتشان را به آنان نشان داد و در جایگاه مناسبشان جایگزین نمود، در نتیجه آسیای (زندگی پر برکت) آنها به گردش در آمد، و حکومت آنها قوی و استوار گشت (و در یک کلمه دنیا و آخرتشان تأمین شد)» (حَتَّى أَرَاهُمْ مِنْجَاتَهُمْ وَ بَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ، فَاسْتَدَارَتْ رَحَاهُمْ^۲، وَ اسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ^۳).

نکته ها

۱- آیا پیامبری از عرب برنخاسته بود؟

۱. صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۱۷۸۷، حدیث ۲۲۸۲.
۲. «رَحَى» به معنای سنگ آسیاب است. و به گردش در آمدن سنگ آسیاب کنایه از جریان امور بر وفق مراد است.
۳. قنات» از مادّه «قنو» (بر وزن صنف) در اصل به معنای شاخه درخت است. این واژه، به نیزه به خاطر شباهتش به شاخه درخت اطلاق شده است. و «استقامت قنات» به معنای برافراشته بودن پرچم، و آن هم کنایه از قدرت و قوت حکومت است.

در آغاز این خطبه اشاره به عدم قیام انبیا از میان مردم عرب شد؛ و این، در واقع اقتباسی است از آیه شریفه «وَلْتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاءَهُمْ؛ قرآن را بر تو نازل کردیم، تا قومی را که پدرانشان انذار نشدند، انذار کنی».^۱

ممکن است این سؤال در اینجا مطرح شود که قرآن مجید، در جای دیگر می فرماید: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ؛ هیچ امتی نبود مگر اینکه بیم دهنده ای در میان آنها وجود داشت».^۲

به علاوه قاعده لطف ایجاب می کند، که هر امتی رسول و فرستاده الهی داشته باشد.

در پاسخ می گوئیم، منظور از آیه و خطبه بالا، انذار کنندگان آشکار و پیامبران بزرگ است، که آوازه آنها همه جا پیچد، و گرنه در هر زمانی حجّت الهی، برای طالبان حقّ در میان امتّ ها وجود دارد؛ به همین دلیل، زمان میان بعثت حضرت مسیح و بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را زمان «فُتْرَت» می گویند؛ حال آنکه به یقین اوصیای مسیح بعد از او، وجود داشتند.

اضافه بر این، در زمان قیام پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) - که خطبه بالا ناظر به آن است - احدی از عرب، ادّعی نبوّت و وحی و کتاب آسمانی نداشت.

۲- قدرت در سایه دین

از تعبیرات امام (علیه السلام) در این فراز از خطبه بالا به خوبی استفاده می شود که ظهور اسلام، نه تنها سبب اصلاح امر دین مردم شد، بلکه مشکلات دنیای آنها نیز برطرف گشت. ملّتی نیرومند و حکومتی قوی در

۱. سوره یس، آیه ۶.

۲. سوره فاطر، آیه ۲۴.

سایه این آیین به وجود آمد، که سالیان دراز، سایه خود را بر سر مردم افکنده بود؛ و اگر این حکومت از مسیر اسلام منحرف نمی گشت، ای بسا جاودانه باقی می ماند.

اضافه بر این، در سایه تعلیمات اسلام، تمدنی قوی و نیرومند با فرهنگی غنی و گسترده به وجود آمد، که فصلِ نوینی در تاریخ بشریت گشود. اینها همه دلیل بر آن است که پیروی از برنامه های اسلام، هم ضامن سلامت دین انسان و هم آبادی دنیای انسان است.

تعبیرهای چهارگانه ای که در پایان فراز بالا آمده، گواه بر این مدعاست. امام (علیه السلام) می فرماید: «محلّ نجات آنها را به آنان ارائه نمود و در جایگاه مناسبشان جایگزین ساخت، آسیای آنها به گردش درآمد، و حکومت آنها قوی شد» که مجموعه ای از پیروزی های معنوی و مادی است.

بخش دوم

وَ اَیْمُ اللَّهِ، لَقَدْ كُنْتُ مِنْ سَاقَتِهَا حَتَّى تَوَلَّتْ بِحَذَائِفِهَا، وَ اسْتَوَسَقَتْ فِي قِيَادِهَا؛ مَا ضَعُفْتُ، وَ لَا جَبُنْتُ، وَ لَا خُنْتُ، وَ لَا وَهَنْتُ وَ اَیْمُ اللَّهِ، لِأَبْقُرَنَّ الْبَاطِلَ حَتَّى أُخْرِجَ الْحَقَّ مِنْ خَاصِرَتِهِ!

ترجمه

به خدا سوگند! من در عقب این لشکر (لشکر اسلام) حرکت می کردم، و آنها را به پیش می بردم، تا گروه طرفداران باطل به طور کامل پشت کردند و تحت رهبری اسلام درآمدند. من (در انجام این مهم) هرگز ناتوان نشدم و نترسیدم، خیانت نمودم و سست نگردیدم! (هم اکنون نیز همان راه را می پیمایم) و به خدا سوگند! شکم باطل را می شکافم، تا حق را از پهلوی آن خارج کنم.

شرح و تفسیر

شکم باطل را می شکافم و حق را بیرون می آورم!

امام (علیه السلام) در ادامه این سخن، به نقش خود در پیش روی اسلام و شکست لشکر جاهلی اشاره کرده، می فرماید: «به خدا سوگند! من دنبال این لشکر [=لشکر اسلام] بودم و آنها را به پیش روی وا می داشتم، تا گروه طرفداران باطل به طور کامل پشت کردند (و متلاشی شدند) و تحت

رهبری اسلام در آمدند». (وَ اَیْمُ اللهِ، لَقَدْ كُنْتُ مِنْ سَاقَتِهَا حَتَّى تَوَلَّتْ بِحَذَائِفِرِهَا^۱، وَ اسْتَوَسَّقَتْ فِي قِيَادِهَا).^۲

«ساقه» جمع «سائق» به معنای راننده است؛ در گذشته چنین بوده است که برای حرکت مرکب، یا قافله کسی در جلو بوده، به نام «قائد» و کسی در پشت سر به نام «سائق». در مورد لشکرها نیز چنین بوده است، رهبرانی در جلو، و فرماندهانی در قسمت عقبه لشکر بودند و در واقع، امام (علیه السلام)، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را به عنوان «قائد» لشکر معرفی می کند و خود را به منزله «سائق»، ولی «سائق» گاه به معنای «قائد» هم آمده. اضافه بر این، ساقه لشکر به معنای قسمت عقبه لشکر نیز ذکر شده است، که در این صورت جمع «سائق» نمی باشد.

به هر حال، این تعبیر نشان می دهد که علی (علیه السلام) نقش مهمی در رهبری و هدایت لشکر اسلام و عقب راندن و شکست لشکر کفر داشته است.

در ادامه این سخن می فرماید: «من (در انجام این مهم) هرگز ناتوان نشدم و نترسیدم، خیانت ننمودم و سست نگردیدم». (مَا ضَعُفْتُ، وَلَا جُبْتُ، وَلَا خُنْتُ، وَلَا وَهَنْتُ).

در واقع، شکست به سبب یکی از این چهار عامل است: ضعف، ترس، خیانت و سستی نشان دادن.

تفاوت «ضعف» و «وهن» این است که «ضعف» به معنای ناتوانی است، ولی در «وهن»، توانایی وجود دارد، اما در بکار گرفتن آن سستی می شود.

۱. «حذافیر» جمع «حذفور» (بر وزن مزدور) به معنای گروه زیاد است و به معنای جانب نیز آمده است اشاره به اینکه همه گروههای باطل پشت کردند و متلاشی شدند.

۲. طبق تفسیری که در بالا کردیم ضمیر در «سَاقَتِهَا» و «قِيَادِهَا» به لشکر اسلام بر می گردد و در «حَذَائِفِرِهَا» به قرینه مقام، به لشکر کفر باز می گردد.

بنابراین، هیچ یک از عوامل شکست در وجود مبارک آن حضرت یافت نمی شد. به همین دلیل در همه صحنه ها پیروز بود.

در پایان می فرماید: «هم اکنون نیز همان راه را می پیمایم) و به خدا سوگند! شکم باطل را می شکافم تا حق را از پهلوی آن خارج سازم!». (وَ اِيْمُ اللهِ، لَا بُقْرَنَ الْبَاطِلَ حَتَّىٰ أُخْرِجَ الْحَقَّ مِنْ خَاصِرَتِهِ^۱).

این تعبیر نشان می دهد که حق همواره در دنیا وجود دارد، هر چند باطل روی آن پرده بیفکند، بنابراین، با شکافتن پرده باطل، حق که در پشت آن پنهان شده، آشکار می گردد و این نکته لطیفی است که امام (علیه السلام) با تعبیرات خود آن را بیان فرموده است.

کلام سید رضی

قال السيد الشريف الرضي: وَ قَدْ تَقَدَّمَ مُخْتَارُ هَذِهِ الْخُطْبَةِ، إِلَّا أَنِّي وَجَدْتُهَا فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ عَلَىٰ خِلَافٍ مَّا سَبَقَ مِنْ زِيَادَةٍ وَ نَقْصَانٍ، فَأَوْجَبَتِ الْحَالُ إِثْبَاتَهَا ثَانِيَةً.

شریف رضی می گوید: جمله های برگزیده این خطبه را قبلا (در خطبه ۳۳) آوردیم؛ ولی چون من همان معنا را در این روایت (در خطبه بالا) با کمی اختلاف یافتم، لازم بود بار دیگر در اینجا بیاورم. (و این نشان می دهد که مرحوم سید رضی تا چه حد در ذکر خطبه ها دقت به خرج می داده، که حتی تفاوت روایات را از نظر دور نمی داشته است).

۱. «خاصره» به معنای پهلو است.

نهج البلاغه

خطبه ۱۰۵

خطبه ۱۰۵^۱

و من خطبة له (عليه السلام)

فی بعض صفات الرسول الکریم و تهدید بنی امیة و عظة الناس

این خطبه پیرامون بخشی از صفات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و تهدید بنی امیة و موعظه مردم، ایراد شده است.

خطبه در یک نگاه

همانگونه که از عنوان خطبه روشن می شود این خطبه سه بخش عمده دارد:

در بخش اول، به ذکر پاره ای از صفات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می پردازد و تصریح می کند آن حضرت، شایسته ترین مخلوق الهی از آغاز کودکی تا پایان عمر بود و در واقع هدف امام (علیه السلام) این است که مردم

۱. سند خطبه: بخشی از این خطبه را مفسر معروف «علی بن ابراهیم» (متوفای ۳۰۷) در تفسیر خود (جلد ۱، صفحه ۳۸۴) ذیل آیه «لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ...» (نحل - آیه ۲۵) از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است همانگونه که «شیخ مفید» نیز بخشی از آن را در کتاب ارشاد (صفحه ۱۶۰۰) آورده است و هر دو بزرگوار قبل از «سید رضی» می زیسته اند.

را به اهمیت میراث پیامبر (صلی الله علیه وآله) و پاسداری از قرآن و اسلام دعوت کند.

در بخش دوّم، بنی امیه را مورد خطاب و سرزنش قرار داده و آنها را به ناپایدار بودن دنیایی که به آن روی آورده اند، توجّه می دهد و از انتقام الهی در برابر خونهای بسیاری که به ناحق ریخته اند، برحذر می دارد و تأکید می کند که به زودی این خلافت را در دست دشمنان خود خواهید دید.

در بخش سوّم، به عنوان یک نتیجه گیری کلی - همه مردم را با اندرزهایی بیدارگر موعظه می کند که در برابر هوا و هوس تسلیم نشوند و در فرا گرفتن دانش بکوشند و امر به معروف و نهی از منکر را فراموش نکنند.

بخش اوّل

حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، شَهِيداً وَبَشيراً، وَنَذيراً،
خَيْرَ الْبَرِيَّةِ طِفْلاً، وَانْجَبَهَا كَهْلاً، وَاطْهَرَ الْمُطَهَّرِينَ شِيمَةً، وَاجْوَدَ
الْمُسْتَمْطَرِينَ دِيمَةً.

ترجمه

(مردم جهان سخت در گمراهی بودند) تا اینکه خداوند محمد(صلی الله علیه وآله) را مبعوث ساخت که گواه بر اعمال آنها و بشارت دهنده (به پاداش های الهی در برابر نیکی ها) و بیم دهنده (از کیفر الهی در برابر زشتی ها) بود. در کودکی شایسته ترین مخلوق، و در بزرگسالی نجیب ترین و شایسته ترین آنان بود. اخلاقش از همه پاکان، پاکتر، و باران جود و سخایش، از همه بادوام تر بود.

شرح و تفسیر

اوصاف برجسته پیامبر(صلی الله علیه وآله)

امام(علیه السلام) در بخش اوّل این خطبه، اشاره به نعمت پرفیض ظهور پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) کرده و او را به هفت وصف از اوصاف برجسته اش می ستاید. می فرماید: «(مردم جهان سخت در گمراهی بودند) تا اینکه خداوند محمد(صلی الله علیه وآله) را مبعوث ساخت، که گواه بر اعمال آنها و بشارت دهنده (به پاداش های الهی، در برابر نیکی ها) و بیم دهنده (از کیفر الهی، در برابر زشتی ها) بود. در کودکی شایسته ترین

مخلوق و در بزرگسالی نجیب ترین و شایسته ترین آنان بود. اخلاقش از همه پاکان، پاکتر و باران جود و سخایش از همه با دوام تر بود». (حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شَهِيدًا، وَ بَشِيرًا، وَ نَذِيرًا، خَيْرَ الْبَرِيَّةِ طِفْلًا، وَ أَنْجَبَهَا كَهْلًا،^۱ وَ أَطَهَرَ الْمُطَهَّرِينَ شَيْمَةً،^۲ وَ أَجْوَدَ الْمُسْتَمَطَّرِينَ دِيمَةً^۳.

توصیف اوّل (شهِيداً) اشاره به چیزی است که در قرآن مجید آمده: «وَ يَوْمَ نَبَعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ» (به یاد آورید!) روزی را که از هر امتی گواهی از خودشان بر آنان بر می انگیزیم و تو را گواه بر آنان قرار می دهیم».^۴

و توصیف دوّم و سوم اشاره به همان است که در چندین آیه از قرآن مجید به آن اشاره شده است؛ مانند: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا؛ مَا تَوَرَّا بِه حَقَّ فَرَسْتَادِيمٍ فِي حَالِي كَه بَشَارَتٍ دَهْنَدَه وَ بِيْم دَهْنَدَه اِي».^۵

در توصیف چهارم سخن از دوران طفولیت آن بزرگوار است که حتی در آن زمان از نظر ظاهر و باطن ممتاز بود؛ به گونه ای که طبق نقل «مناقب ابن شهر آشوب» «ابن عباس» می گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در آن زمان با کودکان (هم سنّ و سال خود) دوستی و رفاقت داشت. آنها از روی نادانی گاه آلوده سرقت چیزی می شدند، ولی آن حضرت هرگز دست به سوی اموال مردم دراز نمی کرد؛ آنها از نظر ظاهر گاه آلوده بودند، ولی آن حضرت همواره پاک و تمیز بود.

۱. «کهل» به معنای فرد میانسال است و بعضی گفته اند این واژه به کسی که سی سال به بالا داشته باشد، اطلاق می شود و به معنای پیر نیست.

۲. «شیمه» به معنای اخلاق است و جمع آن «شیمیم» (بر وزن ستم) است.

۳. «دیمه» به معنای بارانی است که به صورت طولانی و نرم نرم و بدون رعد و برق می بارد.

۴. سوره نحل، آیه ۸۹.

۵. سوره بقره، آیه ۱۱۹.

و نیز در همان کتاب از حضرت «ابوطالب» نقل شده است: «من هرگز دروغی از او نشنیدم و آثار جاهلیت در او نمایان نبود؛ بی جهت نمی خندید و همراه کودکان بازی نمی کرد».

باز در همان کتاب آمده است که گاهی برای «عبدالمطلب» در سایه کعبه فرشی می گستراندند و هیچکس به احترام او بر آن فرش نمی نشست؛ فرزندان او در اطراف فرش می نشستند، تا او خارج شود؛ ولی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در همان زمان می آمد و روی فرش «عبدالمطلب» می نشست! عموهایش می خواستند او را دور کنند؛ «عبدالمطلب» می گفت فرزندانم را رها کنید! «فَوَاللَّهِ إِنَّ لَهُ لَشَأْنًا عَظِيمًا؛ به خدا سوگند! او مقام والایی دارد»^۱ و نیز از «ابوطالب» در مورد خلق و خوی پیامبر (صلی الله علیه وآله) در زمان طفولیت و نوجوانی این دو بیت نقل شده است. می گوید:

وَلَقَدْ عَهَدْتُكَ صَادِقًا *** فِي الْقَوْلِ لَا تَتْرِكُ
مَا زِلْتَ تَنْطِقُ بِالصَّوَابِ *** بَ وَأَنْتَ طِفْلٌ أَمْرُدُ

«من همواره تو را راستگو دیدم که سخنی به گزاف نمی گویی. تو همواره سخن به صواب می گفتی، در حالی که هنوز در سن نوجوانی بودی»^۲

و از عجایب اینکه در حالات شیرخوارگی پیامبر (ص) نوشته اند: هنگامی که او را به دایه اش «حلیمه» سپردند، او تنها از پستان راست وی شیر می نوشید و اصلاً تمایلی به پستان چپ نشان نمی داد! گویی

۱. مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۱، صفحه ۳۴ تا ۳۷. (مطابق نقل شرح نهج البلاغه شوشتری، جلد

۲، صفحه ۲۰۴) و سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۱۷۸.

۲. همان مدرک.

می خواست عدالت را رعایت کند و سهم فرزند «حلیمه» را نیز در نظر بگیرد.^۱

و در پنجمین و ششمین و هفتمین توصیف اشاره به نجابت و کرامت پیامبر (صلی الله علیه وآله) در بزرگسالی می کند چیزی که بر کسی پوشیده نیست و تاریخ شاهد صدق آن است. تواضع، محبت، هوش و درایت آن حضرت، عفو و گذشت او زبانزد خاص و عام بود؛ هر چه داشت بی دریغ در اختیار نیازمندان قرار می داد و باران جود و بخشش او، پردوام بود. او از همه سخاوتمندتر بود، به گونه ای که هرگز درهم و دیناری نزد او باقی نمی ماند و اگر چیزی اضافه می آورد و به نیازمندی برخورد نمی کرد که به او ببخشد، آرام نمی گرفت و در منزل نمی آسود، تا آن را به نیازمندی برساند.

او افراد با فضیلت را گرامی می داشت و در صله رحم کوشا بود. عذر خطاکاران را می پذیرفت و در لباس و غذا بر غلامان پیشی نمی گرفت.

۱. این حدیث را ابن شهر آشوب، طبق نقل بحار الانوار، جلد ۱۵، صفحه ۳۳۲ آورده است.

بخش دوم

فَمَا اخْلَوْلَتْ لَكُمْ الدُّنْيَا فِي لَذَّتِهَا، وَ لَا تَمَكَّنْتُمْ مِنْ رِضَاعِ اخْلَافِهَا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا صَادَفْتُمُوهَا جَائِلًا خِطَامُهَا، فَلِقَاءَ وَضِيِّهَا، قَدْ صَارَ حَرَامُهَا عِنْدَ أَقْوَامٍ بِمَنْزِلَةِ السُّدْرِ الْمَخْضُودِ، وَ حَلَالُهَا بَعِيداً غَيْرَ مَوْجُودِ، وَ صَادَفْتُمُوهَا، وَ اللَّهُ، ظِلًّا مَمْدُوداً إِلَى أَجْلِ مَعْدُودِ. فَالْأَرْضُ لَكُمْ شَاغِرَةٌ، وَ أَيْدِيكُمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ؛ وَ أَيْدِي الْقَادَةِ عَنْكُمْ مَكْفُوفَةٌ، وَ سِيُوفُكُمْ عَلَيْهِمْ مَسْلُطَةٌ، وَ سِيُوفُهُمْ عَنْكُمْ مَقْبُوضَةٌ. أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ دَمٍ نَائِراً، وَ لِكُلِّ حَقٍّ طَالِباً وَ إِنَّ النَّائِرَ فِي دِمَائِنَا كَالْحَاكِمِ فِي حَقِّ نَفْسِهِ، وَ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا يُعْجِزُهُ مَنْ طَلَبَ، وَ لَا يَفُوتُهُ مَنْ هَرَبَ. فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ، يَا بَنِي أُمِّيَّةَ، عَمَّا قَلِيلٍ لَنَعْرِفَنَّهَا فِي أَيْدِي غَيْرِكُمْ وَ فِي دَارِ عَدُوِّكُمْ! أَلَا إِنَّ أَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَا نَفَذَ فِي الْخَيْرِ طَرْفُهُ! أَلَا إِنَّ أَسْمَعَ الْأَسْمَاعِ مَا وَعَى التَّذْكَيرَ وَ قَبْلَهُ!

ترجمه

شما (ای افراد ضعیف الایمان) زمانی از لذت و زرق و برق دنیا بهره بردید و از پستان آن شیر نوشیدید، که افسارش رها، و تنگ جهازش گشوده بود. (و کار شما به جایی رسید که) حرام دنیا در نظر گروهی، همچون درخت سدر بی خار بود و حلالش دوردست بلکه غیر موجود! به خدا سوگند! دنیایی که شما با آن روبه رو هستید، همچون سایه ای است گسترده، تا سر آمدی معین. امروز زمین برای شما آزاد و بی مانع و دست هایتان باز است، در حالی که دست رهبران (الهی شما) نسبت به شما بسته است؛ شمشیرهای شما بر آنان مسلط، و شمشیرهای آنان از شما باز

گرفته شده است؛ ولی آگاه باشید! هر خونی خونخواهی دارد. و هر حقّی صاحب و طالبی. و انتقام گیرنده خون های ما، مانند کسی است که داور خویش است (که چیزی را فرو گذار نخواهد کرد)، و او خداوندی است که از گرفتن و مجازات کسی ناتوان نگردد و هیچ کس از پنجه عدالتش نگریزد. ای بنی امیّه! به خدا سوگند! به زودی این خلافت را در دست دیگران و در خانه دشمنان خود خواهید دید. آگاه باشید! بیناترین چشم ها آن است که شعاعش در دل نیکی ها نفوذ کند، و شنواترین گوش ها آن است که اندر زها را در خود جای دهد و پذیرا گردد!

شرح و تفسیر

از شما انتظار نداشتم!

این بخش از خطبه - که به نظر می رسد با بخش اوّل فاصله ای داشته که مرحوم «سید رضی» آن قسمت را نقل نکرده؛ چون بنای آن بزرگوار، بر گزینش بخش های خاصی از خطبه ها و گلچینی از عبارات مولا (علیه السلام) بوده است - به گفته بسیاری از شارحان نهج البلاغه، خطاب به بنی امیّه است و شاهد آن اینکه در اواخر این بخش، نام بنی امیّه به صراحت آمده است؛ در حالی که جمعی دیگر از شارحان نهج البلاغه معتقدند مخاطب در قسمت اوّل این بخش، باقی مانده صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله) و تابعین هستند و ذیل آن خطاب به بنی امیّه است و تعبیراتی که در آغاز این بخش است، معنای دوّم را تأیید می کند؛ زیرا تعبیرات نشان می دهد که امام (علیه السلام) کسانی را مورد سرزنش قرار داده که انحراف از جاده حقّ درباره آنها غیر منتظره بوده است و می دانیم بنی امیّه در طول تاریخ گروهی ستم پیشه، مخالف اسلام و منحرف بودند.

به هر حال، امام (علیه السلام) در این بخش می فرماید: «شما (ای مسلمانان ضعیف الایمان) زمانی از لذت و زرق و برق دنیا بهره بردید، و از پستان آن شیر نوشیدید، که افسارش رها، و تنگ جهازش گشوده بود!». (فَمَا اخْلَوْتُ^۱ لَكُمْ الدُّنْيَا فِي لَذَّتِهَا، وَ لَا تَمَكَّنْتُمْ مِنْ رِضَاعِ اخْلَائِهَا^۲ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا صَادَفْتُمُوهَا جَائِلًا^۳ خِطَامَهَا^۴، فَلَقَا^۵ وَ ضِينَهَا^۶).

اشاره به اینکه در زمان حکومت عثمان و بعد از فتوحات اسلامی و ریخت و پاش در بیت المال، شما به لذات دنیا و زرق و برق آن دست یافتید و همین امر، شما را از خدا دور ساخت؛ حاکمان مشغول ثروت اندوزی بودند و توده های مردم مشغول عیش و نوش.

لذا در ادامه سخن می افزاید: «(کار به جایی رسید که) حرام دنیا در نظر گروهی همچون درخت سدر بی خار بود و حلالش دور دست و غیر موجود!». (قَدْ صَارَ حَرَامُهَا عِنْدَ أَقْوَامٍ بِمَنْزِلَةِ السُّدْرِ الْمَخْضُودِ، وَ حَلَالُهَا بَعِيداً غَيْرَ مَوْجُودِ).

گروهی بر بیت المال افتاده بودند و با کمک دستیاران خود آن را غارت می کردند و این اموال حرام در میان مردم گسترده می شد.

تعبیر به «السُّدْرِ الْمَخْضُودِ» (درخت سدر بی خار) اشاره به این است که نهی پروردگار و تحریم او همچون خارهایی است، در برابر لذات نامشروع

۱. «احلوت» یعنی شیرین شد؛ از ماده «حلو» به معنای شیرینی گرفته شده است.

۲. «اخلاف» جمع «خلف» (بر وزن جلف) به معنای نوک پستان شتر است.

۳. «جائل» از ماده «جولان» در اصل به معنای زائل شدن چیزی از مکانش می باشد. این تعبیر در مورد حیوانی که مهارش را رها می کنند و به هر سو می رود، اطلاق می شود.

۴. «خطام» به معنای مهار و افسار است.

۵. «قلق» از ماده «قلق» (بر وزن ضرب) به معنای اضطراب و حرکت دادن چیزی است.

۶. «وضین» نوار پهنی است که دو طرف آن را از زیر شکم حیوان به جهاز شتر می بندند، تا سقوط نکند و در فارسی به آن تنگ (بر وزن سنگ) می گویند.

دنیا؛ ولی افراد بی تقوا و لابلالی نواهی الهی را نادیده می گیرند و حرام نزد آنها همچون سدر بی خار است. ارباب لغت می گویند: درخت سدر انواعی دارد بعضی از آنها میوه بسیار شیرین و معطری دارد که دست و لباس کسی که آن را می خورد، آغشته به عطر آن می شود.^۱

آری، دنیا پرستان اموال حرام را همچون میوه شیرین سدر بی خار می بلعند و اعتنا به اوامر و نواهی پروردگار ندارند و در چنین فضایی حرام همه جا را پر می کند و حلال از دسترس مردم بیرون می رود.

سپس می افزاید: «به خدا سوگند! دنیایی که شما با آن روبه رو هستید، همچون سایه ای است گسترده تا سرآمدی معین؛ امروز زمین برای شما آزاد و بی مانع و دست هایتان باز است، در حالی که دست رهبران (واقعی و الهی) نسبت به شما بسته است! شمشیرهای شما بر آنان مسلط، و شمشیرهای آنان از شما باز گرفته شده است!». (وَ صَادَفْتُمُوهَا، وَاللَّهِ، ظِلًّا مَمْدُودًا إِلَىٰ أَجَلٍ مَّعْدُودٍ، فَلَا رِضٌ لَّكُمْ شَاغِرَةٌ^۲، وَ أَيْدِيكُمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ؛ وَ أَيْدِي الْقَادَةِ عَنْكُمْ مَكْفُوفَةٌ، وَ سَيُوفُكُمْ عَلَيْهِمْ مَسَلَطَةٌ، وَ سَيُوفُهُمْ عَنْكُمْ مَقْبُوضَةٌ).

این تعبیرات به خوبی نشان می دهد که در این بخش از خطبه، روی سخن به گروهی از مؤمنان، از بازماندگان صحابه و تابعین است؛ که آنها به هنگام وزش تندبادهای آزمایش الهی، نتوانستند خود را حفظ کنند و همراه تندباد به هر سو حرکت کردند.

دنیا آنها را به خود مشغول داشت و فریفته زرق و برق خود نمود. این در حالی بود که حتی برای امام (علیه السلام) در دوران حکومتش امکان بازداشتن آنها نبود؛ چرا که در عصر عثمان چنان غرق در زخارف دنیا شدند، که نجات آنها به آسانی ممکن نبود.

۱. لسان العرب، ماده «سدر».

۲. «شاغره» از ماده «شغور» به معنای خالی شدن و آزاد و بی مانع گشتن است.

سپس آنها را به شدت تهدید می کند که بدانند اوضاع چنین نمی ماند و حساب و کتابی در کار است. می فرماید: «آگاه باشید! هر خونی خونخواهی دارد و هر حقی صاحب و طالبی، و انتقام گیرنده خون های ما مانند کسی است که داور خویش است (که چیزی را فروگذار نخواهد کرد)، و او خداوندی است که از گرفتن کسی ناتوان نگردد و هیچ کس از پنجه عدالتش نگریزد!». (أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ دَمٍ نَّائِرًا ، وَ لِكُلِّ حَقٍّ طَالِبًا، وَ إِنَّ النَّائِرَ فِي دِمَائِنَا كَالْحَاكِمِ فِي حَقِّ نَفْسِهِ، وَ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا يُعْجِزُهُ مَنْ طَلَبَ، وَ لَا يَفُوتُهُ مَنْ هَرَبَ).

اشاره به اینکه، اگر عذاب و انتقام الهی در برابر این خلاف کاری های ظاهر و آشکار، به تأخیر افتد، بدین معنا نیست که این اعمال به فراموشی سپرده شده است و یا کسی را توان و یارای فرار از چنگال عدل الهی است. جمله «إِنَّ النَّائِرَ فِي دِمَائِنَا...» (با توجه به اینکه «نائِر» از ماده «ثار» که به معنای خونبها، یا خونخواهی است، گرفته شده) اشاره به این است که خون هایی که به ناحق از ما خاندان پیامبر ریخته می شود، خون خواهش خداست؛ چرا که در راه او و برای او ریخته شده و جنبه شخصی و قبيله ای ندارد و به یقین چنین خونخواهی، در کار خود عاجز نمی ماند. در پایان این بخش روی سخن را به بنی امیه کرده و با تعبیرات پر معنایی به آنها هشدار می دهد. می فرماید:

۱. «نائِر» از ماده «ثار» (بر وزن قعر) (که همزه آن تبدیل به الف شده و «ثار» (بر وزن غار) خوانده می شود). در اصل به معنای خوانخواهی و خونبهاست و گاهی به معنای خون گفته شده که آن هم کنایه از همین است و تعبیر به «ثارالله» که درباره امام حسین و امیرمؤمنان آمده است: (يَا ثَارَ اللَّهِ وَ ابْنَ ثَارِهِ). اشاره به این است که خونبها و خونخواهی آن دو بزرگوار، تعلق به خانواده، یا قبيله ای ندارد؛ بلکه تعلق به خدا دارد و مربوط به تمام جهان انسانیت است.

«ای بنی امیه! به خدا سوگند! به زودی این خلافت را در دست دیگران و در خانه دشمنان خود خواهید دید». (فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ، يَا بَنِي أُمَيَّةَ، عَمَّا قَلِيلٍ لَتَعْرِفَنَهَا فِي أَيَدِي غَيْرِكُمْ وَفِي دَارِ عَدُوِّكُمْ!).

مبادا گمان کنید اگر خون های بی گناهان را ریختید و بر صغیر و کبیر رحم نکردید و پایه های حکومت خود را با ظلم و ستم و نهب اموال و سفک دما، محکم کردید، این قدرت و حکومت، مدت زیادی برای شما باقی می ماند! تصور نکنید اگر خون من و فرزندانم در این راه ریخته شود، دنیا به کام شما خواهد بود! به زودی دشمنان شما از هر سو بر می خیزند و ضربات خود را با قیام های پی درپی، بر سر شما وارد می کنند و سرانجام کاخ حکومت شما فرو می ریزد و دودمان شما بر باد می رود و دشمنانتان همه شما را از دم شمشیر می گذرانند و حتی بر مردگان شما نیز رحم نمی کنند؛ استخوان های مردگان را از قبر درآورده، آتش می زنند.

تاریخ می گوید: آنچه را امام (علیه السلام) درباره آنها پیش بینی کرده بود، دقیقاً واقع شد که بخشی از آن در شرح خطبه ۸۷ گذشت.^۱

در پایان این سخن می فرماید: «آگاه باشید! بیناترین چشم ها آن است که شعایش در دل نیکی ها نفوذ کند و شنواترین گوش ها آن است که یادآوری ها را در خود جای دهد و پذیرا گردد!». (أَلَا إِنَّ أَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَا نَفَذَ فِي الْخَيْرِ طَرْفُهُ! أَلَا إِنَّ أَسْمَعَ الْأَسْمَاعِ مَا وَعَى التَّذْكَيرَ وَقَبْلَهُ).

اشاره به اینکه اگر شما و سایر مردم، چشم و گوش باز داشته باشید؛ پیدا کردن راه خیر و سعادت، مخفی و پیچیده نیست؛ ولی افسوس! که هوای نفس و هوس های سرکش، چنان پرده ظلمانی بر چشم و گوش انسان می اندازد، که حقایق واضح را نمی بیند و دوستانه ترین اندرز را نمی شنوند.

۱. پیام امام، جلد ۳، صفحه ۵۹۱ تا ۶۰۰ و جلد ۴، بخش پایانی خطبه ۹۳.

جالب اینکه از یکی از سران بنی امیه بعد از زوال حکومت آنها پرسیدند سبب زوال ملک شما چه بود؟ او در پاسخ گفت: «عمال ما بر رعایا ظلم کردند و انتظار داشتند ما عکس العملی نشان ندهیم. مالیات های سنگین بر مردم تحمیل کردیم و آنها از اطراف ما پراکنده شدند. باغ ها و زراعت های ما ویران شد و خانه های ما خالی گشت. ما به وزرای خود اعتماد کردیم، ولی آنها منافع خویش را بر منافع ما مقدم داشتند و کارها را بدون اطلاع ما انجام دادند و نتیجه را از ما پنهان داشتند. حقوق لشکریان را به موقع به آنها ندادیم و آنها از اطاعت ما سر پیچیدند و دست در دست دشمنان ما گذاشتند. ما از مقابله دشمنان ناتوان شدیم، چون یار و یاورى نداشتیم و پنهان ماندن اخبار و حقایق از ما، از مهمترین اسباب زوال حکومت ما بود.»^۱

پیش بینی فرمود!

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۷، صفحه ۱۳۶، ذیل خطبه مورد بحث.

بخش سوم

أَيُّهَا النَّاسُ، اسْتَصْبِحُوا مِنْ شُعْلَةٍ مِصْبَاحٍ وَاِعْظِمْ مِصْبَاحُكُمْ، وَامْتَاخُوا مِنْ صَفْوِ عَيْنٍ قَدْ رُوِّقَتْ مِنَ الْكَدْرِ.

عِبَادَ اللَّهِ، لَا تَرْكُنُوا إِلَى جِهَالَتِكُمْ، وَلَا تَتَقَادُوا لِأَهْوَائِكُمْ، فَإِنَّ النَّازِلَ بِهَذَا الْمَنْزِلِ نَازِلٌ بِشَفَا جُرْفِ هَارٍ، يَنْقُلُ الرَّدَى عَلَى ظَهْرِهِ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ، لِرَأْيٍ يُحْدِثُهُ بَعْدَ رَأْيٍ؛ يُرِيدُ أَنْ يُلْصِقَ مَا لَا يَلْتَصِقُ، وَيُقَرِّبَ مَا لَا يَتَقَارَبُ! فَاللَّهُ اللَّهُ أَنْ تَشْكُوا إِلَيَّ مِنْ لَا يُشْكِي شَجْوَكُمْ، وَلَا يَنْقُضُ بَرَاءِيهِ مَا قَدْ أُبْرِمَ لَكُمْ.

ترجمه

ای مردم! چراغ قلب خود را، از شعله (پر فروغ) واعظ با عمل، روشن سازید، و ظرف وجود خویش را، از آب زلال چشمه ای که از آلودگی ها پاک است، پُر کنید. ای بندگان خدا! بر نادانی های خود تکیه نکنید و تسلیم هوس های خویش نشوید! زیرا آن کس که در این مقام برآید (و تکیه بر جهالت و هوا و هوس ها کند) همچون کسی است که بر لب پرتگاهی که در شُرْف فرو ریختن است قرار گرفته. او بار هلاکت را بر دوش می کشد و از جایی به جای دیگر می برد و برای توجیه آرای ناپخته و ضدّ و نقیض خویش، مطالب نامتناسب را به هم پیوند می دهد. از (نافرمانی) خدا بپرهیزید! و شکایت خویش را نزد کسی که نمی تواند مشکل شما را حل کند و توان ندارد که با فکر خود گره از کار شما بگشاید، مبرید.

شرح و تفسیر

دست از دامن رهبر الهی خود بردارید

در این بخش از خطبه، امام (علیه السلام) به پند و اندرز مردم پرداخته و با مواعظ شایسته و نکات پر معنا، آنها را اندرز می دهد و در آغاز برای آماده ساختن روح و جان آنها می فرماید: «ای مردم! چراغ دل خود را از شعله (پر فروغ فکر) واعظ با عمل، روشن سازید و ظرف وجود خویش را از آب زلال چشمه ای که از آلودگی ها پاک است پر کنید!» (أَيُّهَا النَّاسُ، اسْتَصْبِحُوا مِنْ شُعْطِهِ مِصْبَاحٍ وَاعِظْ مَتَّعْظٌ، وَامْتَاخُوا^۱ مِنْ صَفْوِ عَيْنٍ قَدْ رُوِّقَتْ^۲ مِنَ الْكَدْرِ).

همانگونه که چراغ های پرنور، مسیر انسان را در تاریکی ها روشن می سازد و از سقوط در پرتگاه، یا رفتن به بی راهه حفظ می کند؛ بهره گیری از اندرزهای «واعظ متعظ» نیز، در سیر و سلوک معنوی و فکری و اخلاقی، انسان را از انحرافات عقیدتی و اخلاقی نگاه می دارد و همانگونه که آب صاف و خالی از هرگونه کدورت و آلودگی، مایه حیات جسم انسان و همه موجودات زنده است؛ اندرزهای شایسته رهروان راه حق، مایه حیات جان و روح آدمی است.

روشن است که منظور از این چراغ هدایت و چشمه آب حیات، وجود خود امام (علیه السلام) است که مردم حق شناس می بایست تا زمانی که دست رسی دارند نهایت استفاده را از آن حضرت بکنند: افسوس و صد افسوس! که نکردند و ما امروز بر سر سفره هدایت او نشسته ایم و از گوشه ای از کلمات آن حضرت که به ما رسیده است، چراغ دل را روشن می سازیم و از چشمه زلالش سیراب می شویم.

۱. «امتاخوا» از ماده «متع» به معنای بالا کشیدن دلو، از چاه آب است.

۲. «رُوِّقَتْ» از ماده «روق» (بر وزن فوق) به معنای صاف بودن است و هنگامی که به باب تفعیل برده می شود، به معنای تصفیه کردن می آید و «رُوِّقَتْ» به صورت فعل مجهول به معنای تصفیه شده است.

در ادامه این سخن، بندگان خدا را به طور عام مخاطب قرار داده و از تکیه بر جهل و نادانی و هوا و هوس و افکار باطل بر حذر می‌دارد. می‌فرماید: «ای بندگان خدا! بر نادانی‌های خود تکیه نکنید و تسلیم هوس‌های خویش نشوید!» (عِبَادَ اللَّهِ، لَا تَرْكُنُوا إِلَىٰ جَهَالَتِكُمْ، وَلَا تَتَّقَادُوا لِأَهْوَائِكُمْ).

سپس دلیل روشنی برای این دستور بیان می‌کند و می‌فرماید: «زیرا آن کس که در این مقام برآید (و تکیه بر جهالت و هوا و هوسها کند) همچون کسی است که بر لب پرتگاهی که در شُرْف فرو ریختن است، قرار گرفته». (فَإِنَّ النَّازِلَ بِهَذَا الْمَنْزِلِ نَازِلٌ بِشَفَا جُرْفٍ هَارٍ).^۱

«آری او بار هلاکت و فساد را بر دوش می‌کشد و از جایی به جای دیگر می‌برد!» (بِنَقْلِ الرَّدَىٰ عَلَىٰ ظَهْرِهِ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَىٰ مَوْضِعٍ).
 «و برای توجیه آرای ناپخته و ضدّ و نقیض خویش، مطالب نامتناسب را به هم پیوند می‌دهد!» (لِرَأْيٍ يُحْدِثُهُ بَعْدَ رَأْيٍ؛ يُرِيدُ أَنْ يُلْصِقَ مَا لَا يَلْتَصِقُ، وَ يُقَرِّبَ مَا لَا يَتَقَارَبُ!).

امام (علیه السلام) در این عبارات، با تشبیهات زیبا و رسایی که فرموده، یک حقیقت مهم را بیان می‌کند که یکی از سرچشمه‌های گمراهی، تکیه کردن بر پندارهای بی‌اساس و گمان‌های باطل و آرای فاسد و غیر مستدل است. اینها گاه ظاهر فریبنده‌ای دارد! همچون لب رودخانه‌ها، یا پرتگاه‌هایی که

۱. «شفا» به معنای لبه چیزی است و در اصل به معنای لبه چاه و رودخانه می‌باشد. و واژه «شفه» به معنای لب نیز از همین ریشه است. «جرف» به معنای حاشیه رودخانه و یا چاه است. (ولی «شفا» لبه آن چیز می‌باشد). «هار» از ماده «هور» (بر وزن غور) به معنای فرو ریختن و ویران شدن و شکست برداشتن است. بنابراین، مجموع سه کلمه چنین معنا می‌دهد: لبه حاشیه پرتگاهی که در حال فرو ریختن است.

ظاهرش محکم، اما زیر آن خالی شده است! افراد بی خبر، پای بر آن می نهند و ناگهان در درون رودخانه، یا قعر دره سقوط می کنند.

اینها با اصرار بر پندارهای جاهلانه خود، همانند کسانی هستند که اسباب مرگ و سقوط خویش را بر دوش گرفته، به هر سو می برند. و یکی از ناهنجاری ها و بدبختی های آنان این است که برای توجیه افکار باطل خود به امور باطل دیگری استناد می کنند و به این ترتیب، روز به روز و لحظه به لحظه، در گمراهی عمیق تری فرو می روند.

اینها نقطه مقابل کسانی هستند که در آغاز این بخش، به آنان اشاره شد: کسانی که از چراغ هدایت رهروان راستین، نور می گیرند و از چشمه های زلال علم آنها سیراب می شوند.

سپس امام (علیه السلام) در یک نتیجه گیری می فرماید: «از (نافرمانی) خدا بپرهیزید و شکایت خویش را نزد کسی که نمی تواند مشکل شما را حل کند توان ندارد که با فکر خود گره از کار شما بگشاید، مَبْرِد!» (فَاللَّهُ اللَّهُ أَنْ تَشْكُوا إِلَيَّ مَنْ لَا يُشْكِي شَجْوَكُمْ، وَلَا يَنْقُضُ بَرَايَهُ مَا قَدْ أُبْرِمَ لَكُمْ).

این جمله ممکن است اشاره به یکی از سرچشمه های جهالت و گرفتاری در چنگال پندارهای باطل باشد و آن، مشورت نزد ناهلان بردن است! کسانی که از فکر سلیم و رأی قاطع و آگاهی کافی برای حل مشکلات بی بهره اند و مشورت کنندگان را همراه خود به وادی ضلالت می کشانند.

این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به مطلب تازه ای باشد و آن اینکه مردم فریب قدرت های کاذب و جبار را که جز به منافع خویش نمی اندیشند (همچون بنی امیه) نخورند و حل مشکلات خویش را از آنها

۱. «شجو» به معنای غم و اندوه است. (این واژه، هم معنای مصدری دارد، هم اسم مصدری).

نخواهند، که نه تنها مشکلی را حل نمی کنند، بلکه در بسیاری از اوقات بر مشکلات نیز می افزایند.

بخش چهارم

إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ: الْإِبْلَاحُ فِي الْمَوْعِظَةِ، وَ
 الْاجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ، وَ الْإِحْيَاءُ لِلسُّنَّةِ، وَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحَقِّهَا، وَ
 إِصْدَارُ السُّهُمَانِ عَلَى أَهْلِهَا. فَبَادِرُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِ تَصْوِيحِ نَبْتِهِ، وَ مِنْ قَبْلِ
 أَنْ تُشْغَلُوا بِأَنْفُسِكُمْ عَنْ مُسْتَتَارِ الْعِلْمِ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ، وَ أَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ
 تَنَاهَوْا عَنْهُ، فَإِنَّمَا أَمْرُكُمْ بِالنَّهْيِ بَعْدَ التَّنَاهِي!

ترجمه

به یقین امام و پیشوا جز وظایفی که به امر خداوند برعهده او نهاده شده،
 وظیفه ای ندارد؛ یعنی ابلاغ مواعظ به همه مردم و تلاش و کوشش در
 خیرخواهی در تمام زمینه ها، احیای سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و اجرای
 تمام قوانین الهی) و اجرای حدود الهی نسبت به تمام مستحقین، بدون
 تبعیض و بی کم و کاست، و احقاق حقوق و پرداختن سهم همگان (از بیت
 المال). (اما وظیفه شما این است که:) در فرا گرفتن علم بکوشید، پیش از
 آن که درخت آن بخشکد و قبل از آن که به خود مشغول گردید علم و
 دانش را از معدن آن که نزد اهلش می باشد استخراج کنید.

مردم را از منکرات باز دارید، و خودتان نیز مرتکب نشوید! چرا که شما
 موظف هستید خود، ترک گناه کنید؛ آنگاه مردم را از آن نهی نمایید!

شرح و تفسیر

وظایف امام و مردم

در این بخش از خطبه، امام (علیه السلام) به وظایف پنج گانه پیشوای مسلمین و وظایف مسلمانان در میان خود پرداخته و نکات مهمی را در این زمینه یاد آور می شود؛ گویی بحث های پیشین امام (علیه السلام) که در بخش قبل آمده، این سؤال و ایراد را در اذهان بعضی برانگیخته که اگر ما در وادی جهالت افتادیم و یا شکایت مشکلات خویش به نااهل برده ایم، به خاطر آن است که امام دست ما را نگرفته و پا به پا نبرده و شیوه راه رفتن را به ما نیاموخته است.

در پاسخ این سؤال مقلد، امام (علیه السلام) می فرماید: من تمام وظایف خویش را که در پنج امر خلاصه می شود، در برابر شما انجام داده ام. این شما هستید که در انجام وظیفه کوتاهی کرده اید. می فرماید:

«امام و پیشوا غیر از آنچه به فرمان خدا بر عهده او نهاده شده است وظیفه ای ندارد». (إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْأَمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ).

وظایف او از این قرار است:

۱- مواظب الهی را به همه ابلاغ کند (و آموزش های لازم را در تمام زمینه ها به مردم بدهد). (الإبْلَغُ فِي الْمَوْعِظَةِ).

۲- «تلاش و کوشش در خیرخواهی (در تمام زمینه ها)». (وَ الْإِجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ).

۳- «احیای سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) (و اجرای تمام قوانین الهی)». (وَ الْإِحْيَاءُ لِلْسُنَّةِ).

۴- «اجرای حدود الهی نسبت به تمام مستحقین (بدون تبعیض و بی کم و کاست)». (وَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحِقِّهَا).

۵- «پرداختن حقوق و سهم همگان (از بیت المال)» (وَإِصْدَارُ السُّهُمَانِ^۱ عَلَى أَهْلِهَا).

و به این ترتیب، وظایف اصلی پیشوای مسلمین مشخص شده است. از یکسو: باید نسبت به احکام اسلام اطلاع رسانی کامل کند، به گونه ای که طالبان حق، از جهل و نادانی بدرآیند و بی اطلاعی از احکام بدون دلیل، عذر شناخته نشود.

از سوی دیگر: در خیرخواهی مسلمین و اصلاح وضع دینی و دنیوی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مردم نهایت تلاش و کوشش را به کار بندد. و از سوی سوم: برای احیای احکام الهی و سنت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از طریق امر به معروف و نهی از منکر، یا هر وسیله دیگری کوشش کند. و از سوی چهارم: برای پیش گیری از جرایم، حدود الهی را در مورد مستحقین، بدون هیچ گونه تبعیض و تسامح اجرا کند. و از سوی پنجم: حقوق مستحقین و نیازمندان را از بیت المال، بی کمو کاست پردازد.

هنگامی که پیشوای مسلمین این امور را انجام دهد، دین خود را به بندگان خدا ادا کرده است و اگر نابسامانی پیش آید، در اثر کوتاهی مردم است.

سپس امام (علیه السلام) به وظایف مردم پرداخته و سه وظیفه عمده برای آنها بیان می کند.

نخست می فرماید: «در فرا گرفتن علم بکوشید پیش از آن که درخت آن بخشکد!

۱. «سُهْمَان» (بر وزن لقمان) جمع «سهم» به معنای بهره و نصیب است.

و قبل از آن که به خود مشغول گردید (و به دنیا آلوده شوید). علم و دانش را از نزد اهلش استخراج کنید!». (فَبَادِرُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِ تَصْوِيحِ نَبْتِهِ، وَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُشْغَلُوا بِأَنْفُسِكُمْ عَنْ مُسْتَثَارِ الْعِلْمِ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ).

منظور از خشکیدن درخت علم، ممکن است شهادت آن حضرت باشد و منظور از مرکز جوشش علم نیز وجود مبارک خود او باشد. به این ترتیب، به آنها هشدار می دهد پیش از آنکه از میان شما بروم آنچه می خواهید برسید و فرا گیرید.

این سخن همانند چیزی است که در اواخر عمر مبارکش می فرمود: «سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي؛ از من به پرسید پیش از اینکه مرا نیابید».^۳

این احتمال نیز وجود دارد که مراد حضرت از این جمله، خشکیدن درخت وجود انسان باشد؛ چون انسان در هر سن و سالی آماده فراگیری علوم نیست. و این تفسیر با جمله بعدی هماهنگ است؛ زیرا هر چه عمر انسان بالاتر رود، هم گرفتاری او بیشتر می شود و هم استعداد فراگیری او کمتر می شود. جمع بین این دو تفسیر نیز کاملاً ممکن است.

در بیان دومین و سومین وظیفه مردم چنین می گوید: «مردم را از منکرات بازدارید، و خودتان نیز مرتکب نشوید، چرا که شما موظف هستید اول خودتان ترک گناه کنید، و آنگاه مردم را از آن نهی نمایید!». (وَ أَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَنَاهَوْا عَنْهُ، فَإِنَّمَا أَمْرُهُمُ بِالنَّهْيِ بَعْدَ التَّنَاهِي!).

به این ترتیب، وظیفه مردم این است که اولاً: سطح معرفت و علم و آگاهی خود را بالا ببرند؛ چرا که جهل یکی از عوامل ناهنجاری هاست و

۱. «تصویح» به معنای خشک شدن گیاه و چوب و مانند آن است، به حدی که شکاف بردارد.
۲. «استثار» از ماده «استیثار» گرفته شده، و در اینجا به معنای به هیجان درآوردن و منتشر ساختن است.
۳. نهج البلاغه، خطبه ۹۳.

ثانیاً: در عمل به دستورات خداوند بکوشند و وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را که یک وظیفه عمومی است، فراموش نکنند و به یقین اگر حکومت وظایف پنجگانه خود را انجام دهد، و مردم به این وظایف سه گانه عمل کنند، صلاح و سعادت جامعه را فرا خواهد گرفت.

در اینجا میان «شارحان نهج البلاغه» سؤالی مطرح شده، سؤالی که به ذهن هر خواننده دقیقی می آید و آن این که: چگونه امام (علیه السلام) نهی از منکر را مشروط به خودداری شخص خود نهی کننده از منکرات شمرده و فرموده: «فَإِنَّمَا أَمْرُكُمْ بِالنَّهْيِ بَعْدَ التَّنَاهِي!»

«ابن ابی الحدید» در پاسخ این اشکال می گوید: «منظور این نیست که نهی از منکر مشروط به خودداری شخص نهی کننده باشد؛ بلکه منظور این است که من نخست شما را به خودداری از منکرات امر کردم و سپس نهی کردن دیگران».^۱

مرحوم «شارح خوبی» این پاسخ را نوعی تکلف شمرده، سپس افزوده: «بہتر این است که در پاسخ این سؤال گفته شود، امام (علیه السلام) در ابتدا هر دو را واجب شمرده (بی آنکه هیچ کدام مشروط به دیگری باشد) و جمله اخیر اشاره به این است که وجوب خویشتن داری از منکرات و موکدتر از وجوب نهی از منکر است! چرا که اصلاح خویشتن، مقدم بر اصلاح دیگران است».^۲

ولی بہتر این است که گفته شود: خویشتن داری از گناه، شرط کمال نهی از منکر است، نه شرط وجوب. زیرا، به یقین انسان وقتی خود مرتکب گناهی شود و بخواهد دیگران را از آن نهی کند، سخن او تأثیر چندانی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۷، صفحه ۱۷۰.

۲. شرح نهج البلاغه مرحوم خوبی، جلد ۷، صفحه ۲۵۱.

نخواهد داشت و اگر مردم جریان را بدانند او را مورد تمسخر قرار می دهند و می گویند:

ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند *** بانک و فریاد برآری که مسلمانانی نیست!

لذا پیشوایان اسلام بر این معنا تأکید داشتند که: ما شما را از هر کاری نهی می کنیم، نخست خودمان از آن پرهیز داریم.

داستان نهی کردن پیامبر (صلی الله علیه وآله) کودکی را از خرما معروف است، که در آن روز که حضرت خرما خورده بود او را نهی نکرد و در ادبیات فارسی نیز آمده است: رطب خورده منع رطب چون کند!

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز سوگند یاد می کند که: «والله! شما را از هر چیز نهی کردم، قبلا خودم آن را ترک گفتم».^۱

نهج البلاغه

خطبه ۱۰۶

خطبه ۱۰۶^۱

و من خطبه له (علیه السلام)

و فیها یبین فضل الاسلام و یذکر الرسول الکریم، ثمّ یلوم اصحابه امام (علیه السلام) در این خطبه مزایای اسلام را بیان کرده و به فضایل پیامبر (صلی الله علیه وآله) اشاره می کند، سپس یارانش را (به خاطر خلاف هایی که مرتکب شده اند) مورد سرزنش قرار می دهد.

خطبه در یک نگاه

همان گونه که از عنوان خطبه روشن شد، این خطبه از سه بخش تشکیل

یافته:

۱. سند خطبه: در «مصادر نهج البلاغه» آمده است که ما مدارک این خطبه را در ذیل کلمات قصار حضرت (کلمات ۳۰، ۳۱، ۲۲۶ و ۲۶۸) می آوریم و به نظر می رسد که همه اینها در یک خطبه جمع بوده است که امام (علیه السلام) یکجا آورده (و مرحوم «سید رضی» آنها را جدا ساخته و هر قسمت را در جایی مطرح کرده است).

ولی ما مدارک روشنی برای آنچه «مصادر» نقل کرده است، نیافتیم. آنچه از کتاب «مستدرک و مدارک نهج البلاغه» استفاده می شود این است که بخشی از این خطبه در کتاب «اصول کافی» و بخشی از آن «در امالی شیخ طوسی» آمده است. (از اوّل خطبه، تا جمله وَالْجَنَّةُ سُبُّتُهُ).

بخش اول، از اهمیت اسلام و برکات آثار آن سخن می گوید و انگشت روی نکات دقیقی روی این زمینه می گذارد.

در بخش دوم، نخست از شخصیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در عباراتی کوتاه و پرمعنا بحث می کند. سپس با دعاهای پرمحتوایی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و همه مؤمنین، این بخش را پایان می دهد.

در بخش سوم، یاران خود را مورد سرزنش قرار می دهد که با این همه نعمت ها و مواهب الهی که به شما داده شده است، چرا تماشاگر ظلم و فساد شده اید! چرا به ظالمان اجازه می دهید که رشته حکومت شما را به دست گیرند و هر کاری خواستند انجام دهند.

در بعضی از روایات آمده است که شخصی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از ویژگی های اسلام و ایمان و کفر و نفاق سؤال کرد و حضرت این خطبه را در پاسخ او بیان فرمود و در روایت دیگری از «اصیغ بن نباته» نقل شده است که: امیرمؤمنان علی (علیه السلام) این خطبه را در خانه، یا در «دارالاماره» بیان فرموده؛ سپس دستور داد آن را بنویسند و بر مردم بخوانند.^۱

بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ، وَ أَعَزَّ أَرْكَانَهُ عَلَى مَنْ غَالَبَهُ، فَجَعَلَهُ أَمْنًا لِمَنْ عَلِقَهُ، وَ سِلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ، وَ بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ عَنْهُ، وَ نُورًا لِمَنْ اسْتَضَاءَ بِهِ، وَ فَهْمًا لِمَنْ عَقَلَ، وَ لُبًّا لِمَنْ تَدَبَّرَ، وَ آيَةً لِمَنْ تَوَسَّسَ، وَ تَبْصِيرَةً لِمَنْ عَزَمَ، وَ عِبْرَةً لِمَنْ اتَّعَظَ، وَ نَجَاةً لِمَنْ صَدَّقَ، وَ ثِقَةً لِمَنْ تَوَكَّلَ، وَ رَاحَةً لِمَنْ فَوَّضَ، وَ جَنَّةً لِمَنْ صَبَرَ، فَهُوَ أَوْلَجُ الْمَاهِجِ، وَ أَوْضَحُ الْوَلَانِجِ؛ مُشْرِفُ الْمَنَارِ، مُشْرِقُ الْجَوَادِ، مُضِيءُ الْمَصَابِيحِ، كَرِيمُ الْمِضْمَارِ، رَفِيعُ الْغَايَةِ، جَامِعُ الْحَلَبَةِ، مُتَنَافِسُ السُّبُقَةِ، شَرِيفُ الْفُرْسَانِ. التَّصَدِيقُ مِنْهَاجُهُ، وَ الصَّالِحَاتُ مَنَارُهُ، وَ الْمَوْتُ غَايَتُهُ، وَ الدُّنْيَا مِضْمَارُهُ، وَ الْقِيَامَةُ حَلَبَتُهُ، وَ الْجَنَّةُ سُبُقَتُهُ.

ترجمه

ستایش مخصوص خداوندی است که اسلام را تشریح کرد، راههای ورود به آن را آسان ساخت. و ارکانش را در برابر کسانی که به ستیز بر می خیزند، استوار نمود. و آن را برای کسانی که دست به دامنش زنند، پناهگاه امنی قرار داد. برای آنها که به حریمش گام نهند، وسیله سلامت و صلح؛ و برای آنها که از منطوقش پیروی کنند، دلیل و برهان روشن؛ و برای آنها که از آن دفاع کنند، گواه (آشکار). اسلام برای کسانی که از آن روشنایی بجویند نور است و برای آنها که آن را درک کنند، مایه فهم و شعور؛ و برای کسانی که تدبّر کنند، سرچشمه عقل است. اسلام برای کسانی که جستجوگر و تیزبین باشند نشانه (هدایت) است و برای آنها که

عزم بر درک حقیقت دارند، مایه بصیرت؛ و برای آنها که اندرز پذیرند، درس عبرت. اسلام برای آنها که تصدیقش کنند، مایه نجات است و برای آنها که بر آن توکل و تکیه نمایند، وسیله اطمینان؛ و برای کسانی که کار خود را به آن واگذارند، موجب راحت و آسایش؛ و برای آنها که (در راهش) صبر و استقامت به خرج دهند، سپری است (محکم)، راه هایش واضحترین راهها، ورودی هایش آشکارترین ورودی ها، نشانه هایش مرتفع، و جاده هایش روشن، و چراغ هایش پر نور است. میدان تمرین اسلام پاک و پاکیزه؛ نقطه پایانی مسابقه، بلند و رفیع؛ اسب های این میدان، اصیل و آماده؛ جایزه مسابقه دهندگان، بسیار عالی؛ و سوار کاران آن، مردمی شریفند.

تصدیق و یقین، راه رسیدن به اسلام است؛ و نشانه آن، اعمال صالح. پایان این مسابقه، مرگ است و دنیا میدان تمرین و قیامت میدان مسابقه؛ و بهشت جایزه آن است!

شرح و تفسیر

ویژگی های ارزشمند اسلام

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه به امتیازات مهم اسلام و ویژگی های پرارزش آن در ضمن ۲۶ جمله کوتاه و پر معنا، اشاره فرموده است و همان گونه که در «خطبه در یک نگاه» آمد، این خطبه را در جواب کسی بیان فرمود که از ویژگی های اسلام و کفر و ایمان و نفاق سؤال کرده بود و دستور داد در مسجد برای همه مردم بخوانند.

در آغاز، از حمد و ثنای الهی شروع می کند و می فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که اسلام را تشریح فرمود و راه های ورود به آن را آسان ساخت». (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ).

می دانیم «شریعت» به معنای راهی است که از کناره نهرهای بزرگ به سوی آب می گشایند، تا مردم بتوانند به آسانی از آب استفاده کنند. در اینجا امام (علیه السلام) اسلام را به نهر عظیم پر برکتی تشبیه نموده و طرق وصول به آن را آسان معرفی کرده است.

هم اسلام آوردن آسان است و خالی از هرگونه تشریفات؛ زیرا کافی است انسان شهادتین را از صمیم قلب بر زبان جاری کند تا از صف کفر و نفاق خارج گردد و در صفوف مؤمنین و مسلمین قرار گیرد و هم برنامه های اسلام را آسان قرار داده؛ با ادله «لاضرر» و «نفی حرج» هرگونه ضرر و تکلیف سنگین و طاقت فرسا را از دوش انسان ها برداشته! اصل را بر «برائت» گذاشته و دستور داده فعل دیگران را حمل بر صحت کنند. هرگونه اکراه و اجبار را مردود شمرده و کلیه قراردادهایی که با اکراه و اجبار صورت می گیرد، باطل اعلام کرده. واجبات را تا آن جا لازم العمل شمرده که موجب مشقت و عسر و حرج نشود و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در یک کلمه فرموده است: «بُعِثْتُ إِلَيْكُمْ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ الْبَيْضَاءِ؛ مَنْ بِهِ سَوِيٌّ شَمَا بِأَيِّنِي مَبْعُوثٌ شَدِمَ كَمَا هِيَ خَالِصٌ سَهْلٌ وَ آسَانٌ وَ رُوشَنٌ»^۱.

اما سهل و آسان بودنش بدین معنا نیست که بد اندیشان بتوانند بر آن چیره گردند و غلبه کنند؛ لذا در دومین توصیف می فرماید: «اركانش را در برابر کسانی که به ستیز بر می خیزند، استوار نموده است». «وَأَعَزَّ أَرْكَانَهُ عَلَى مَنْ غَالَبَهُ».

و به حکم «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»^۲ مسلمانان موظفند که در برابر دشمنان، قوی و سخت گیر باشند و در برابر مؤمنان رحیم و مهربان.

۱. بحارالانوار، جلد ۶۵، صفحه ۳۴۶.

۲. سوره فتح، آیه ۲۹.

سپس در چند توصیف دیگر می افزاید: «آن را برای کسانی که دست در دامنش زند پناهگاه امنی قرار داده، و برای آنها که به حریمش گام نهند وسیله سلامت و صلح، و برای آنان که از منطقتش پیروی کنند دلیل و برهان روشن، و برای آنها که از آن دفاع کنند گواه (اشکار)». (فَجَعَلَهُ أَثْمًا لِمَنْ عَلِقَهُ، وَ سَلِمًا لِمَنْ دَخَلَهُ، وَ بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ عَنْهُ).

آری، تمام مسلمانان بدون استثنا در محیط اسلام از امنیت کامل برخوردارند. پایه ها و مبانی آن، چنان محکم و قوی است که در برابر حق طلبان، قابل استدلال و در مقابل مخالفان، در خور دفاع است.

در ادامه این سخن، در چند توصیف دیگر می افزاید: «اسلام برای کسانی که از آن روشنایی بطلبند، نور (و هدایت) است و برای آنها که آن را درک کنند، مایه فهم است و برای آنها که تدبّر کنند، سرچشمه عقل است». (وَ نُورًا لِمَنْ اسْتَضَاءَ بِهِ، وَ فَهْمًا لِمَنْ عَقَلَ، وَ لُبًّا لِمَنْ تَدَبَّرَ).

از آنجا که برای رسیدن به یک حقیقت، سه مرحله وجود دارد: نخست، پیدا کردن جایگاه آن. سپس، فهمیدن. و بعد، تحلیل دقیق نمودن است. امام (علیه السلام) در سه جمله کوتاه مراحل سه گانه را بیان فرموده؛ نخست می فرماید: اسلام نور درخشانی است که افراد را به سوی خود فرا می خواند تا به آن برسند. سپس می گوید: قابل درک است برای کسانی که آن را تعقل کنند. و سرانجام می فرماید: آنها که در آن تدبّر نمایند، به مغز و حقیقت آن می رسند.

و به راستی، اسلام واجد همه این صفات است! چرا که قرآن که شرح و مبیین اسلام است، همه جا بر دلیل و برهان و بر منطق عقل تکیه می کند و همان گونه که در سوره مائده آیات ۱۵ و ۱۶ آمده است: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ

۱. «علق» از ماده «غلق» به معنای چنگ زدن و چسبیدن به چیزی است و به خون بسته شده،

بدین جهت «عَلِقَهُ» گویند، که به یکدیگر چسبیده است.

نُورٌ وَ كِتَابٌ مُّبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ از طرف خداوند، نور و کتاب آشکاری بسوی شما آمد. خداوند به وسیله آن، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند، به راههای سلامت هدایت می کند و به فرمان خود از تاریکی ها بسوی نور می برد و آنها را به راه راست رهبری می کند».

در سه وصف دیگر می فرماید: «اسلام نشانه ای است برای آن کس که جستجوگر و تیزبین باشد، و مایه بصیرت است برای آن کس که عزم بر درک حقیقت دارد، و درس عبرتی است برای آن کس که اندرز پذیرد». (وَ آيَةٌ لِّمَن تَوَسَّمَ، وَ تَبَصَّرَهُ لِمَن عَزَمَ، وَ عِبْرَةٌ لِّمَن اتَّعَظَ).

«تَوَسَّمَ» از ماده «وسم» (بر وزن رسم) به معنای اثر گذاشتن و علامت نهادن است و «متوسم» به کسی گفته می شود که از کمترین اثر، پی به واقعیت ها می برد و معادل آن در فارسی هوشیار و با فراست است. قرآن مجید می گوید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»^۱ در این مجازات های دردناک کافران آلوده، نشانه هایی است برای هوشیاران».

در واقع، این تعبیر اشاره به نکات دقیق و باریکی است که در قرآن وجود دارد و افراد با فراست آن را درک می کنند. در ادامه این سخن، در بیان چهار ویژگی دیگر، می فرماید:

«(اسلام) مایه نجات کسی است که تصدیقش کند، و وسیله اطمینان آنها که بر آن توکل و تکیه کنند، و موجب راحت و آسایش کسانی که کار خود را به آن واگذارند، و سپری است (محکم) برای آنها که (در راه آن) صبر و استقامت به خرج دهند». (وَ نَجَاهٌ لِّمَن صَدَّقَ، وَ ثِقَةٌ لِّمَن تَوَكَّلَ وَ رَاحَةٌ لِّمَن فَوَّضَ، وَ جُنَّةٌ لِّمَن صَبَرَ).

در این قسمت سخن از چهار فضیلت اخلاقی است: تصدیق و توکل و تفویض و صبر.

تصدیقِ اسلام در اعتقاد و عمل، بی شک سبب نجات است و توکل و اعتماد بر معارف اسلامی و برنامه های عملی آن، سبب اطمینان به آینده و حال در دنیا و آخرت است و تفویض امر به اصول و فروع اسلام و به تعبیری دیگر: حرکت در سایه آن، سبب آرامش و راحتی است و صبر و استقامت در این مسیر و تحملِ شدايد در حفظ عقیده و عمل به دستورات اسلام، سپری می سازد برای مقابله با اموری که سعادت فرد و جامعه را تهدید می کند.

در واقع، انسان خواهان نجات و اطمینان و آرامش و امنیت است و تمام اینها در عمل به برنامه های اسلامی حاصل می شود.

در ادامه سخن، اشاره به پنج ویژگی دیگر درباره مسیر اسلام کرده، که در واقع جنبه نتیجه گیری از اوصاف گذشته دارد. می فرماید: «بنابراین، راههای اسلام، واضح ترین راهها، و ورودی های آن، آشکارترین ورودی ها است. نشانه هایش، مرتفع، جاده های آن روشن، و چراغ های آن پر نور است». (فَهُوَ أَبْلَجُ الْمَاهِجِ^۱، وَأَوْضَحُ الْوَلَائِحِ^۲؛ مُشْرِفُ الْمَنَارِ، مُشْرِقُ الْجَوَادِ^۳، مُضِيءُ الْمَصَابِيحِ).

۱. «ابلج» از ماده «بلوج» (بر وزن بلوغ) به معنای نورانی و روشن است.
۲. «مناهج» جمع «منهج» به معنای جاده واضح و مستقیم است.
۳. «ولائج» جمع «وليجه» از ماده «ولوج» به معنای داخل شدن است. بنابراین، «ولائج» به معنای درهای ورودی می آید.
۴. «مُشْرِف» از ماده «اشراف» در اینجا به معنای مرتفع است.
۵. «جواد» جمع «جاده» به معنای راه وسیعی است که دو طرف آن درخت کاری شده باشد و گاه به هر جاده وسیعی گفته می شود.

در واقع، امام (علیه السلام) در اینجا جاده ای را ترسیم کرده که تمام امتیازات یک جاده خوب را دارد. جاده آنچنان واضح است که پیدا کردن آن برای همه ممکن است. ورودی های متعددی دارد که آنها نیز در برابر دیدگان حق طلبان قرار گرفته. این جاده نیاز به نشانه هایی دارد که از دور نمایان باشد و مسیر را برای رهگذران کاملاً آشکار کند. جاده اسلام در واقع، چنین است.

(در گذشته در مسیر راه ها، برج هایی می ساختند و بالای آن چراغی نصب می کردند که از دور نمایان بود و از بیراهه رفتن جلوگیری می کرد و آن را «منار» می نامیدند. یعنی: محلّ نور. ولی معنای وسیع این کلمه، شامل تمام نشانه هایی می شود که رهروان را از انحراف باز می دارد).

اضافه بر اینها، جاده در روز روشن و در شب، با چراغ های پر نور برای رهگذران آشکار است.

این تعبیرات می تواند کنایه از محکّمات آیات قرآن و سنّت صریح و آشکار و معجزات و کرامات و دلیل عقل و نقل، که مسیر پویندگان راه اسلام را روشن می سازد و نشانه های آشکار در جای جای این مسیر نصب می کند، بوده باشد.

سپس در ادامه این توصیفات، اسلام را به مسابقه ای تشبیه می کند که تمام ارکانش در بالاترین مرتبه حسن و کمال است.

مسابقه ها معمولاً نیاز به ارکانی دارد: ۱- میدان تمرین ۲- محلّ پایان مسابقه

۳- اسب های آماده و ورزیده ۴- جایزه عالی ۵- سوارکاران شریف و باارزش.

می فرماید: «میدان تمرین اسلام پاک و پاکیزه، نقطه پایانی مسابقه بلند و رفیع، اسب های این میدان اصیل و آماده، جایزه مسابقه دهندگان بسیار

عالی، و سوارکاران آن مردمی شریفند!». (کَرِيمُ الْمِضْمَارِ، رَفِيعُ الْغَايَةِ، جَامِعُ الْحَلْبَةِ^۲ مُتَنَافِسٌ^۳ السَّبْقَةِ^۴، شَرِيفُ الْفُرْسَانِ).

سپس می افزاید: «تصدیق و یقین، راه (رسیدن به اهداف) اسلام است و نشانه آن اعمال صالح، (و در واقع راه پیروزی در این مسابقه دو چیز است: ایمان و عمل صالح)». (التَّصْدِيقُ مِنْهَاجُهُ، وَ الصَّالِحَاتُ مَنَارُهُ).

سپس در آخرین جمله های این بخش، آنچه به صورت کلی آمده بود، به صورت جزئی مشخص می کند و می فرماید: «پایان این مسابقه مرگ است و دنیا میدان تمرین، و قیامت میدان مسابقه، و بهشت جایزه آن است». (وَ الْمَوْتُ غَايَتُهُ، وَ الدُّنْيَا مِضْمَارُهُ، وَ الْقِيَامَةُ حَلْبَتُهُ، وَ الْجَنَّةُ سَبْقَتُهُ).

اگر در اینجا سخنی از سوارکاران مسابقه دهنده به میان نیامده، به خاطر روشن بودن آن است.

زیرا، آنها جز مؤمنانی که دارای ایمان صالح هستند، نخواهند بود. این تشبیه زیبا با بیان روشن تری - و با کمی تفاوت - در خطبه ۲۸ گذشت، که می فرمود: «أَلَا وَ إِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارَ، وَ غَدَاً السَّبَّاقَ، وَ السَّبْقَةَ الْجَنَّةَ وَ الْغَايَةَ النَّارَ؛ بدانید! امروز روز تمرین و آمادگی است و فردا روز مسابقه. جایزه برندگان بهشت و سرانجام (شوم) عقب ماندگان آتش دوزخ است».

۱. «مِضْمَار» در اصل به معنای مکان یا زمان لاغر شدن است و از آنجا که اسب ها در موقع تمرین برای مسابقه لاغر و قوی می شوند، این واژه به زمان، یا مکان مسابقه اطلاق می شود.
۲. «حلبیه» از ماده «حلب» (بر وزن قلب) در اصل به معنای جمع شدن است و از آنجا که به هنگام دوشیدن پستان حیوان، شیرها را در ظرفی جمع می کنند، این واژه به دوشیدن پستان حیوان هم، اطلاق شده است و سپس به اسب هایی که برای مسابقه گردآوری می شوند، اطلاق شده است.
۳. «متنافس» از ماده «تنافس» به معنای تلاش دو انسان در برابر یکدیگر برای به دست آوردن چیز نفیسی است.
۴. «سَبْقَةُ» به معنای جایزه مسابقه است.

نکته ها:

۱- جایگاه دنیا و آخرت در جهان بینی اسلامی

دنیا برای دنیا پرستان و آنها که آخرت را علماً و یا عملاً انکار می کنند، تمام مطلوب و منتهای مقصود است و به همین دلیل، تمام ارزشها را در پای آن قربانی می کنند.

تمام بدبختی های مردم جهان مولود این طرز فکر است که در عقیده و یا در عمل زندگی سرای دیگر حضور نداشته باشد.

ولی در جهان بینی اسلامی، دنیا مرحله ای است گذرا و مقدمه ای برای آخرت، که در روایات اسلامی با تشبیهات مختلفی آمده. گاه «مزرعه» گاه «پل» و گاه «تجارتخانه» شمرده اند، که شرح آن ذیل خطبه ۲۸ گذشت.

ولی در خطبه مورد بحث و بعضی دیگر از خطبه های نهج البلاغه، دنیا تشبیه به میدان تمرین و آخرت تشبیه به میدان مسابقه شده؛ تشبیهی بسیار رسا و گویا. در واقع انسان ها در این میدان با آموزش های عقیدتی و پرورش های اخلاقی، چنان قوی و نیرومند می شوند که در میدان مسابقه آخرت می توانند به سرعت در بهشت جای گیرند و در آسمان قرب خدا پرواز کنند. و این که در خطبه بالا، «تصدیق» به عنوان «منهاج» و «صالحات» به عنوان «منار» آمده، اشاره به همین آموزش و پرورش الهی است.

از این تشبیه نکات زیر استفاده می شود:

الف) سعادت و نجات در آخرت را بی حساب به کسی نمی دهند؛ بلکه در پرتو سازندگی های فکری و اخلاقی و عملی خواهد بود.

ب) با پایان دنیا پرونده اعمال بسته می شود و قیامت جای حساب است نه عمل. همانگونه که میدان مسابقه جای تمرین نیست.

ج) جایزه این مسابقه، برترین جوایز است! چرا که این مسابقه برترین مسابقه ها است.

د) تفاوت درجات و مراتب انسان ها با اعتقاد اعمال و اخلاق آنها ارتباط دارد. ممکن است گروهی بهشتی باشند، ولی هر کدام در مقامی از مقامات بهشت؛ همانگونه که شرکت کنندگان در یک مسابقه، نفر اول و دوم و سوم دارند که هر کدام جایزه متناسب رتبه خود می گیرند.

ه) هیچ چیز از اعمال و رفتار ما در دنیا از میان نمی رود و آثار همه باقی می ماند. همانگونه که آثار همه تمرینات برای مسابقه دهندگان محفوظ است. این همان است که قرآن می گوید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ».^۱

در حدیثی از امام مجتبی (علیه السلام) می خوانیم که: حضرت بعد از آنکه ماه رمضان را به عنوان مضماری خلق و میدان تمرین می شمرده، می فرماید: «وَ اَيُّمُ اللّٰهِ لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ لَعَلِمُوا اَنَّ الْمُحْسِنَ مَشْغُولٌ بِاِحْسَانِهِ، وَ الْمُسِيءُ مَشْغُولٌ بِاِسَاتِهِ؛ به خدا سوگند! اگر پرده برداشته شود، مردم خواهد دانست که نیکوکار، بهره مند از نیکوکاری خود و بدکار، درگیر بدکاری خویش است».^۲

۲- اسلام شریعت سهل و آسان

همانگونه که در خطبه بالا و روایتی که در ذیل آن نقل کردیم، آمده است: اسلام شریعتی است سهل و آسان. یعنی در عین این که همه اعمال انسانها را تحت برنامه قرار می دهد، برنامه اش چنان است که مایه تنفر و رمیدن مردم نمی شود.

دقت در احکام اسلام چه در عبادات و معاملات و روابط انسانها و چه در مجازات ها، همه در پرتو این اصل تنظیم شده؛ حتی شدیدترین مجازات های اسلامی مثلاً قتل مرتکب زناى محصنه، این اصل رعایت

۱. سوره زلزله، آیات ۷ - ۸.

۲. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۱۰.

شده؛ چرا که اگر مجازات شدید است، در عوض اثبات جرم به آسانی ممکن نیست. غالب دعاوی با دو شاهد اثبات می شود. در اینجا چهار شاهد لازم است و حتی در اجرای بعضی از حدود که به صورت شلاق انجام می شود، دستور داده شده: در تابستان در هوای خنک، و در زمستان در موقع گرمی هوا اجرا شود. دست ها را زیاد بالا نیاورند، تا ضربه شدید شود و بر جاهای حسّاس بدن نزنند و امثال این دستورها.

این مجرمان مستوجب حد، هرگاه قبل از دست گیری توبه کنند، گناهشان بخشیده شده و هر کجا شک و تردید در این مجازات ها پیدا شود، قاعده «درء» اجرا می شود که به معنای نادیده گرفتن جرم است.

در حدیثی آمده است که امام صادق (علیه السلام) به یکی از یاران خود فرمود: «تکالیف و وظایف دینی را به اندازه توانایی مردم بر دوش آنها بگذارید. سپس داستان مسلمانی را که همسایه کافری داشت و تمایل به اسلام پیدا کرده بود. نقل می فرماید که آن همسایه مسلمان، مرد کافر را صبح و ظهر و شب مرتّب به مسجد برد. بطوری که بیشتر اوقات او در مسجد به ادای واجبات و مستحبات و مشغول عبادت بود. یک روز که گذشت مرد تازه مسلمان انصراف خود را از اسلام اعلام کرد و گفت: این دین سختی است و من طاقت آن را ندارم. سپس امام (علیه السلام) فرمود: «إِنَّ إِمَارَةَ بَنِي أُمِيَّةَ كَانَتْ بِالسَّيْفِ وَالْعَسْفِ، وَإِنَّ إِمَارَتَنَا بِالرِّقِّ، وَالْوَقَارِ، وَالتَّقِيَّةِ، وَحُسْنِ الْخُلُقَةِ، وَالْوَرَعِ، وَالْإِجْتِهَادِ. فَرَعَّبُوا النَّاسَ فِي دِينِكُمْ، وَفِيمَا أَنْتُمْ فِيهِ؛ حکومت بنی امیه بر پایه شمشیر و سخت گیری و تبعیض بود؛ ولی حکومت ما به رفق و مدارا و تقیه (منظور تقیه مداراتی است) و حسن معاشرت و پارسایی و تلاش و کوشش است. بنابراین، تا می توانید (از این طریق) مردم را به دین خود و آیین اهل بیت (علیهم السلام) که در آن هستید، تشویق کنید.»^۱

بدیهی است، محبت و رفق و مدارا و برخورد خوب در مورد کسانی است که شرارت را پیشه خود نساخته اند و به یقین، اسلام در برابر ظالمان و ستمگران و اشرار و اوباش برخورد سختی دارد، تا امنیت جامعه، در جهات مختلف خدشه دار نشود.

بخش دوّم

و منها فی ذکر النبی (صلی الله علیه وآله)

این بخش از خطبه از پیامبر (صلی الله علیه وآله) سخن می گوید:

حَتَّى أَوْزَى قَبْسًا لِقَابِسٍ، وَ أَنَارَ عِلْمًا لِحَابِسٍ، فَهُوَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ، وَ شَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ، وَ بَعِيثُكَ نِعْمَةً وَ رَسُولُكَ بِالْحَقِّ رَحْمَةً، اللَّهُمَّ اقْسِمْ لَهُ مَقْسَمًا مِنْ عَدْلِكَ، وَ اجْزِهِ مُضَعَّفَاتِ الْخَيْرِ مِنْ فَضْلِكَ. اللَّهُمَّ أَعْلِلْ بِنَاءِ الْبَانِينَ بِنَاءَهُ! وَ أَكْرِمْ لَدَيْكَ نُزْلَهُ، وَ شَرِّفْ عِنْدَكَ مَنْزِلَهُ، وَ آتِهِ الْوَسِيلَةَ، وَ أَعْطِهِ السَّنَاءَ وَ الْفَضِيلَةَ، وَ احْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ غَيْرَ خَزَايَا، وَ لَا نَادِمِينَ، وَ لَا نَاكِبِينَ، وَ لَا نَاكِثِينَ، وَ لَا ضَالِّينَ، وَ لَا مُضِلِّينَ، وَ لَا مَقْتُونِينَ.

ترجمه

او تلاش کرد تا شعله فروزانی برای طالبان (حق) برافروخت و چراغ پرفروغی بر سر راه گم شدگان وادی ضلالت قرار داد؛ او امین مورد اطمینان شماست. شاهد و گواهتان در رستاخیز و برانگیخته شما، به عنوان نعمت، و فرستاده به حق به سوی شما، به عنوان رحمت است. بار خدایا! سهم وافر از عدل خود و پاداش مضاعفی از خیرات از فضل خود، نصیب او گردان. خداوندا! بنای رفیع او را برترین بناها قرار ده و او را بر سرِ خوانِ (رحمت) خویش گرامی دار؛ بر شرافت مقام او نزد خود بیفزای؛ و وسیله قرب خود را به وی عنایت کن، مقام بلند و برتر را به او عطا فرما و ما را در زمره (دوستان و پیروان) او محشور گردان، در حالی که نه رسوا باشیم و

نه پشیمان؛ نه منحرف نه پیمان شکن؛ نه گمراه، نه گمراه کننده و نه فریب خورده!

شرح و تفسیر

صفات و مقامات پیامبر (صلی الله علیه وآله)

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه به ویژگی ها و صفات عالی پیامبر (صلی الله علیه وآله) اشاره می کند و سپس علو مقام و درجات آن حضرت را از خدا می خواهد و سرانجام برای خودش و همه مؤمنان، جهت قرار گرفتن در زمره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) دعا می کند. می فرماید: «تلاش ها و کوشش ها از سوی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) ادامه یافت) تا شعله فروزانی برای طالبان (حق) برافروخت و چراغ پرفروغی بر سر راه گمشدگان (وادی ضلالت قرار داد!». (حَتَّى أَوْزَى 'قَبَسًا^۱ لِقَابِسِ، وَ أَنَارَ عِلْمًا لِحَابِسِ)^۲

با توجه به اینکه این بخش از خطبه - به گفته مرحوم سید رضی - روایت دیگری از یکی از خطبه های پیشین (خطبه ۷۲) می باشد، به خوبی می توان فهمید که «حَتَّى» غایت و انتهای برای تلاش ها و کوشش های پیامبر (صلی الله علیه وآله) است و نیز می توان دریافت که فاعل در جمله های

۱. «آوری» از ماده «وری» (بر وزن نفی) به معنای مستور ساختن است و هنگامی که باب افعال می رود، به معنای آتش افروختن استعمال می شود؛ گویی آتشی که در دل مواد آتش زان نهفته شده، از آن بیرون می آید و در خطبه بالا اشاره به انوار هدایت است، که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در اختیار حق طلبان گذاشت.

۲. «قبس» به معنای بخشی از آتش است که آن را از مجموعه ای جدا می کنند و «قابس» کسی است که آن بخش از آتش را در اختیار می گیرد و در اینجا اشاره به نور و هدایت است.

۳. «حابس» به معنای حبس کننده است و در اینجا به معنای انسان سرگردان آمده، زیرا کسی که در بیابان راه را گم می کند و سرگردان می شود شتر خود را نگه می دارد، تا ببیند از کدام راه باید

«أَوْزَى» و «أَنَارَ» شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می باشد. به این ترتیب، آن حضرت دو کار مهم انجام داد:

نخست، شعله های فروزانی در اختیار طالبان حق قرار داد و دیگر اینکه، چراغ های پرفروغی بر سر راه گمشدگان نصب کرد.

گویا جمله اول، اشاره به علما و دانشمندان امت است، که شعله ای را به سان چراغ در اختیار می گیرند و به راه می افتند و گروهی را با خود می برند و جمله دوم، اشاره به افراد عادی و معمولی است که چراغی در اختیار ندارند و چشمشان به نشانه ها و چراغ های منصوب در کنار جاده دوخته شده است. یا به تعبیری دیگر: هدایت خاص و عام را برای حق جویان فراهم ساخت.

سپس در یک نتیجه گیری زیبا و روشن می افزاید: «او (پیامبر) صلی الله علیه وآله) امینِ مورد اطمینان، و شاهد و گواهان در روز رستاخیز و برانگیخته شما به عنوان نعمت و فرستاده به حق شما برای رحمت است.»

(فَهُوَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ، وَ شَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ، وَ بَعِيثُكَ نِعْمَةً وَ رَسُولُكَ بِالْحَقِّ رَحْمَةً).

«امینِ مأْمون» نوعی تأکید و به معنای امانتدار کامل است و «شهِید» و شاهد روز جزا بودن، اشاره به همان چیزی است که در آیه شریفه ۸۹ سوره نحل آمده است: «وَ يَوْمَ نَبَعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ؛ بِيَادِ آوْرَا! رُوْزِي رَا كِه اَز هِر اَمْتِي گَوَاهِي اَز خُوْدشَان بَر اَنهَا بَر مِي اَنگيزيم وَ تُو رَا گَوَاه بَر اَنَان قَرَار مِي دَهِيم».

این گواهی می تواند بر اصول کلی باشد که در دعوت تمام انبیا بوده و یا بر جزئیات اعمال، به جهت حضور علمی پیامبر (صلی الله علیه وآله) نسبت به اعمال تمام امتها.

تعبیر به «بَعِيثُكَ نِعْمَةً» اشاره به آن است که بعثت پیامبر هم نعمت بزرگی از سوی خداوند بود و هم نمونه بارزی از رحمت واسعه حق، چرا که

میلیونها میلیون مردم جهان، در پرتو تعلیماتش راه حق را پیدا کردند و به آن پیوستند.

این سخن در واقع اقتباسی است از آیات قرآن، در آنجا که می فرماید: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ...»^۱ و در جای دیگر می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۲

در ادامه این سخن، به عنوان قدردانی از زحمات طاقت فرسای پیامبر (صلی الله علیه وآله) و تعظیم و تکریم مقام والای او، امام (علیه السلام) دست به دعا بر می دارد و هفت نعمت الهی را برای این رسول گرامی از خدا می طلبد. عرضه می دارد: «بار خدایا! سهم وافری از عدل خود و پاداش مضاعفی از خیرات، از فضل خود، نصیب او بگردان!» (اللَّهُمَّ أَفْسِمَ لَهُ مَثْمَمًا مِنْ عَدْلِكَ، وَاجْزِهِ مُضَعَّفَاتِ الْخَيْرِ مِنْ فَضْلِكَ).

«خداوندا! بنای رفیع او را برترین بناها قرار ده، و او را بر سرِ خوانِ (رحمت) خویش گرامی دار؛ بر شرافت مقام او نزد خود بیفزای؛ وسیله قرب خود را به وی عنایت کن؛ و مقام بلند و افضل را به او عطا فرما!» (اللَّهُمَّ أَعْلِ عَلَى بِنَاءِ الْبَانِينَ بِنَاءَهُ وَ أَكْرِمْ لَدَيْكَ نُزْلَهُ^۳، وَ شَرَّفْ عِنْدَكَ مَنَزَلَهُ، وَ آتِهِ الْوَسِيلَةَ، وَ أَعْطِهِ السَّنَاءَ^۴، وَ الْفَضِيلَةَ).

در دعای اوّل و دوم این نکته نهفته شده است که: پیامبر (صلی الله علیه وآله) به مقتضای عدل الهی استحقاق پاداش فراوانی دارد و به مقتضای فضل پروردگار پاداش های مضاعف، قرآن مجید می گوید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۳. «نُزْلُ» هم به معنای منزلگاه آمده و هم به معنای چیزی که برای پذیرایی مهمان تازه وارد آماده می کنند و در اینجا معنای دوم مناسب تر است.

۴. «سَنَاءَ» به معنای درخشندگی و بلندی مقام است و گاه به معنای سیراب کردن نیز آمده است.

عَشْرُ أَمْثَالِهَا؛ کسی که کار نیکی کند، ده برابر به او پاداش داده می شود.^۱ به یقین یک پاداش به مقتضای عدل است، و نه پاداش به مقتضای فضل پروردگار.

درخواست علو بنای پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بر بنای همه بنا کنندگان، یا اشاره به برتری آیین او بر همه آئین ها، به مقتضای «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»^۲ می باشد؛ یا برتری بنای مقامات بهشتی او؛ و یا برتری روحیات و فضایل معنوی آن حضرت است. ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

تعبیر به «آيَةُ الْوَسِيلَةِ» ظاهراً اشاره به مقام عالی قرب است و نتیجه آن درجات بسیار عالی بهشتی است. در حدیثی می خوانیم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) خطاب به اصحاب خود فرمود: «سَلُّوا اللَّهَ لِي الْوَسِيلَةَ؛ از خداوند برای من وسیله بخواهید!» و در ادامه این حدیث آمده است: «هِيَ دَرَجَتِي فِي الْجَنَّةِ، وَ هِيَ أَلْفُ مَرْقَاهُ... فَلَا يَبْقَى يَوْمَئِذٍ نَبِيٌّ وَلَا صِدِّيقٌ وَلَا شَهِيدٌ إِلَّا قَالَ طُوبَى لِمَنْ كَانَ هَذِهِ الدَّرَجَةُ دَرَجَتَهُ؛ وسیله درجه من در بهشت است که هزار پله دارد.» سپس فاصله عظیم بین این مراتب را شرح می دهد تا به اینجا می رسد: «در آن روز هیچ پیامبر و صدیق و شهیدی نیست، مگر اینکه می گوید خوشا به حال آن کس که این مقام، مقام او است!»^۳

در پایان این بخش، امام (علیه السلام) دست به دعا بر می دارد و برای خود و یارانش دعا می کند. عرضه می دارد: «(خداوندا) ما را در زمره (دوستان و پیروان) او محشور بگردان، در حالی که (به خاطر اعمال خویش) نه رسوا باشیم، نه پشیمان، نه منحرف، نه پیمان شکن، نه گمراه، نه گمراه کننده، و نه

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۰.

۲. سوره صف، آیه ۹.

۳. تفسیر نورالتقلین، جلد ۱، صفحه ۶۲۶، حدیث ۱۷۸.

فَرِيبَ خُورِدِهِ! ﴿وَ اِحْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ غَيْرَ خَزَايَا، وَ لَا نَادِمِينَ، وَ لَا نَاكِبِينَ، وَ لَا نَاكِبِينَ، وَ لَا ضَالِّينَ، وَ لَا مُضِلِّينَ، وَ لَا مَفْتُونِينَ﴾.

اشاره به اینکه کسانی که بتوانند در پرتو علم و عمل، در زمره یاران پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) قرار گیرند، از این هفت آسیب بزرگ در امانند. در روز قیامت خوار و رسوا و شرمنده نمی شوند و هنگامی که در برابر نتایج اعمال خود قرار می گیرند از کرده ها پشیمان نخواهند شد؛ در صف منحرفان و پیمان شکنان قرار نخواهند گرفت؛ در وادی ضلالت سرگردان نمی شوند و بار گناه دیگران را بر دوش نمی کشند و فریب شیطان و هوای نفس را نمی خورند.

در حقیقت امام (علیه السلام) به گروههایی از امت پیامبر (صلی الله علیه وآله) اشاره می کند که هنگامی که وارد صحنه محشر می شوند، در یکی از این صفوف هفتگانه قرار می گیرند و شاید در میان مخاطبان حضرت در آن روز نیز وجود داشتند و امام (علیه السلام) با دعایش به آنها هشدار و اندرز می دهد.

کلام مرحوم سیّد رضی

مرحوم «سیّد رضی» در ذیل این سخن می فرماید: «وَ قَدْ مَضَى هَذَا الْكَلَامُ فِيمَا تَقَدَّمَ؛ إِلَّا أَنَّا كَرَرْنَا هُنَا لِمَا فِي الرُّوَايَاتِ مِنَ الْإِخْتِلَافِ؛ این سخن در خطبه های پیشین گذشت؛ ولی ما آن را در اینجا تکرار کردیم، چون در میان این دو روایت تفاوتی وجود داشت».^۲

نکته

۱. «خزایا» جمع «خزبان» به معنای رسوا و شرمنده است.

۲. اشاره به خطبه ۷۲ است که شرح آن در جلد سوم، صفحه ۱۷۵ به بعد گذشت.

اعتراف جالب!

«ابن ابی الحدید» در ذیل این بخش از خطبه، مطلب بسیار جالبی دارد. او می گوید: «از استادم «ابوجعفر نقیب» که مرد با انصاف و دور از تعصب بود در اینجا سؤال کردم و گفتم: «من سخنان صحابه و خطبه های آنها را دیده ام، هیچکدام را مثل علی (علیه السلام) در تعظیم و تکریم و بزرگداشت پیامبر (صلی الله علیه وآله) ندیدم و نه دعایی مانند دعای او، ما از نهج البلاغه و غیر نهج البلاغه فصل های بسیاری را همانند این فصل دیده ایم که نشان می دهد، او تعظیم و تکریم بسیار زیادی نسبت به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) دارد (دیگران چرا چنین نبودند)؟».

«ابوجعفر نقیب» در پاسخ گفت: «هیچ یک از صحابه - جز علی (علیه السلام) - سخنان مدونتی که انسان چیزی از آن در مورد شخصیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بیاموزد، ندارد. آنها سخنانی معمولی و کم فایده دارند». سپس افزود:

«ایمان علی به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و تصدیق و پذیرش او بسیار قوی بود؛ او در ایمان و یقین خود ثابت؛ و در امور، قاطع و در عین حال، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را کاملاً دوست می داشت؛ چرا که هم نسبتش به او می رسید، و هم تربیتش؛ و موقعیت او نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) با سایر اصحاب تفاوت داشت. اضافه بر این، شرافت را از پیامبر (صلی الله علیه وآله) گرفته بود؛ چرا که هر دو همچون یک روح در یک بدن بودند».^۱

بخش سوم

و منها فی خطاب اصحابه

بخش دیگری از خطبه، خطاب به یاران.

وَ قَدْ بَلَّغْتُمْ مِنْ كَرَامَةِ اللَّهِ تَعَالَى لَكُمْ مَنزِلَةً تُكْرَمُ بِهَا إِمَاؤُكُمْ وَ تَوْصَلُ بِهَا جِيرانُكُمْ، وَ يُعْظَمُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ، وَ لَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ، وَ يَهَابُكُمْ مَنْ لَا يَخَافُكُمْ سَطْوَةً، وَ لَا لَكُمْ عَلَيْهِ إِمرَةٌ وَ قَدْ تَرَوْنَ عَهْدَ اللَّهِ مَنفُوضَةً فَلَا تَغْضَبُونَ! وَ أَنْتُمْ لِنَفْصِ ذِمِّ آبَائِكُمْ تَأْنِفُونَ! وَ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرِدُ، وَ عَنْكُمْ تَصْدُرُ، وَ إِلَيْكُمْ تَرْجِعُ، فَمَكَّنْتُمُ الظَّلْمَةَ مِنْ مَنزِلَتِكُمْ، وَ أَلْفَيْتُمُ إِلَيْهِمْ أَرْزَمَتِكُمْ، وَ أَسَلَمْتُمُ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ، يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ، وَ يَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ، وَ أَيْمُ اللَّهُ، لَوْ فَرَّقُوكُمْ تَحْتَ كُلِّ كَوْكَبٍ، لَجَمَعَكُمْ اللَّهُ لِشَرِّ يَوْمٍ لَهُمْ!

ترجمه

شما از لطف خداوند بزرگ به مقامی رسیدید که حتی کنیزانتان را گرامی می دارند و به همسایگانان محبت می کنند، کسانی که شما از آنها برتر نیستید و حتی بر آنان ندارید، برای شما عظمت و احترام قائلند، و کسانی که ترسی از قدرت شما ندارند و بر آنها حکومتی ندارید، از شما حساب می برند. ولی شما می بینید که قوانین و پیمان های الهی شکسته شده، اما به خشم نمی آید! در حالی که اگر سنت های پدرانتان نقض گردد، سخت ناراحت می شوید! در گذشته امور حکومت به دست شما بود و از ناحیه شما به دیگران می رسید و نتیجه (و داوری) نهایی به سوی شما باز

می گشت، ولی شما مقام خویش را به ستمگران واگذار کردید و زمام امور خود را به دست آنها سپردید، و مأموریت های الهی را به آنها دادید. آنها به شُبّهات عمل می کنند و در شهوات غوطهورند. اما به خدا سوگند! اگر دشمنان، شما را در زیر هر ستاره ای از آسمان پراکنده کنند، باز خداوند فرزندان شما را برای بدترین روز آنها (روز انتقام) گردآوری می کند!

شرح و تفسیر

افسوس که قدر این نعمت را نشناختید

امام (علیه السلام) در این بخش آخر خطبه، در حقیقت اشاره به دو نکته مهم می کند که با یکدیگر ارتباط روشنی دارد:

نخست، عظمتی که مسلمانان در سایه اسلام پیدا کردند؛ عظمتی بی نظیر در چشم دوست و دشمن.

دیگر اینکه، شما مردم قدر این نعمت را نشناختید و بر اثر سستی و ضعف و زبونی، کار خود را به دست حکام ظالم، بی ایمان و شهوت پرست سپردید و این یک ناشکری عظیم بود.

می فرماید: «شما از لطف خداوند بزرگ، به مقامی رسیدید که حتی کنیزانتان را گرامی می دارند و به همسایگانان محبت می کنند!». (وَقَدْ بَلَّغْتُمْ مِنْ كَرَامَةِ اللَّهِ تَعَالَى لَكُمْ مَنزِلَةً تُكْرَمُ بِهَا إِمَاؤُكُمْ وَتُوصَلُ بِهَا جِيرَانُكُمْ).

«و کسانی که شما از آنها برتر نیستید، و حقی بر آنان ندارید، برای شما عظمت و احترام قائلند». (وَيُعْظَمُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ، وَلَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ).

«و کسانی که ترسی از قدرت شما ندارند و بر آنها حکومتی ندارید، از شما حساب می برند». (وَيَهَابُكُمْ مَنْ لَا يَخَافُ لَكُمْ سَطْوَةً^۱، وَلَا لَكُمْ عَلَيْهِ إِمْرَةٌ).

۱. «یهاب» از ماده «هیبت» به معنای احترام آمیخته با ترس است.

در واقع امام (علیه السلام) با این تعبیرات زیبا و گویا، مقام و منزلت مسلمین را در سایه اسلام بیان می کند. نه تنها خودشان در نظر دوست و دشمن احترام داشتند، بلکه کنیزان آنها را هم احترام می گذاشتند؛ همسایگانیشان را به خاطر آنها مورد لطف و عنایت قرار می دادند و اقوامی که از نظر قدرت و مکنّت چیزی از آنان کم نداشتند و شرمنده احسانی نبودند، مسلمانان را بزرگ می داشتند و حتّی آنها که از قلمرو حکومت اسلام بیرون بودند، ابهت و هیبت برای آنان قایل بودند.

مسلم است، به مضمون حدیث شریف: «مَنْ خَافَ اللَّهَ أَخَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ وَمَنْ لَمْ يَخِفِ اللَّهَ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»؛ کسی بنده خدا باشد و از خدا بترسد، دیگران از او می ترسند و برای او هیبت قائلند و آن کس که بنده هوا و شیطان باشد، از همه چیز بیمناک و ترسناک است.^۱ مسلمانانی که به حقیقت اسلام عمل کنند و دستورات خداوند را به درستی اجرا نمایند و تقوای الهی را پیشه سازند، نزد دیگران نیز محترم و پرهیتند. این یک واقعیت است و هرگز مبالغه ای در آن نیست. مورّخ و جامعه شناس معروف غربی «گوستاولبون» در «تاریخ تمدن اسلام و عرب» نقل می کند: هنگامی که بعضی از فرماندهان بزرگ آماده جنگ و ستیز با مسلمین می شدند، آگاهان تعجب کردند که حمله بردن به محلّ و موطن نیرویی که تا مدت پانصد سال، تمام اروپا را به وحشت و اضطراب انداخت، اقدامی متهوّرانه است.^۲

۱. «سطوة» در اصل به گفته «راغب» در «مفردات» به معنای بلند شدن اسب بر سر پاها و بلند کردن دستهاست. سپس به معنای قهر و غلبه و سلطه بر چیزی آمده است.

۲. کافی، جلد ۲، صفحه ۶۸.

۳. تاریخ تمدن اسلام و عرب، صفحه ۴۰۰ (فصل آغاز جنگ های صلیبی).

اینها به خاطر آن بود که مسلمین در پرتو ایمان، افرادی شجاع و فداکار و از جان گذشته و شکست ناپذیر شده بودند.

اضافه بر این، امدادهای غیبی و عنایات الهی نیز شامل حال آنها بود. «ابن ابی الحدید» داستان عبرت انگیزی نقل می کند که شاهد گویای این معناست. می گوید: «هنگامی که لشکر اسلام از دجله به سوی کاخ سفید مدائن عبور کرد، در زمانی بود که دجله در حال «مد» و همچون دریای مواجی بود. آنها سوار بر اسب (و اسب ها شناکنان) در حالی که نیزه ها بر دست داشتند، نه زرهی در تن و نه کلاه خودی بر سر آنها، راه می پیمودند. لشکر ساسانیان بعد از یک تیراندازی شدید، عقب نشینی کردند و مسلمانان همچنان پیش می آمدند و از تیرها نمی ترسیدند؛ کشاورزی که در آن نزدیکی بود و بیلی در دست داشت، به یکی از لشکریان ساسانی که از تیراندازان ماهر بود گفت: «وای بر شما! شما با این همه سلاح از برابر این جمعیت بی دفاع فرار می کنید! راستی شرم آور و خجالت آور است!» آن مرد لشکری که سوار بر مرکب بود، گفت: بیل خود را در گوشه ای روی زمین نصب کن! او چنین کرد. سوار تیرانداز، آن را هدف قرار داد، به طوری که تیر بیل را شکافت و از سوی مقابل درآمد. سپس به آن مرد کشاورز گفت: «الآن نگاه کن!» در همین حال، بیست تیر به سوی یکی از لشکریان اسلام پرتاب کرد، ولی یکی از آنها نه به او و نه به اسبش اصابت نکرد، در حالی که فاصله زیادی نداشت. بعد به او گفت: دیدی؟ گویی این جمعیت در پوششی از حمایت (الهی) قرار دارند! ^۱

سپس امام (علیه السلام) در قسمت دوم از بخش اخیر این خطبه، به ناسپاسی مردم در مقابل آن همه نعمت و قدرت اشاره کرده، می فرماید: «با این همه می بینید، قوانین و پیمان های الهی شکسته شده اما به خشم

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۷، صفحه ۱۷۷.

نمی آید! در حالی که اگر پیمان ها و سنت های پدرانان نقض گردد، سخت ناراحت می شوید! (آنها برای پیمان های الهی به اندازه پیمان های پدرانان ارزش قائل نیستید؟)». (وَ قَدْ تَرَوْنَ عَهْدَ اللَّهِ مَثْوًى فَمَا تَعْلَمُونَ! وَ أَنتُمْ لِنَقْضِ ذِمَّتِ آبَائِكُمْ تَأْتُونَ!)

اشاره به اینکه اگر یک سنت قبیلگی و طایفه ای در میان آنها شکسته می شد، فریادشان بلند می گشت؛ اما بنی امیه در مقابل چشم آنها، تمام سنن الهی را درهم شکستند، ولی آنها فریاد بر نکشیدند و این ناسپاسی بسیار بزرگی در برابر آن همه نعمت های الهی بود.

سپس می افزاید: «در گذشته، امور حکومت به دست شما بود و از ناحیه شما به دیگران می رسید و نتیجه (و داوری) نهایی به سوی شما باز می گشت؛ ولی شما مقام خویش را به ستمگران واگذار کردید و زمام امور خود را به دست آنها سپردید و مأموریت های الهی را به آنها دادید!» (وَ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرِدُّ، وَ عَنْكُمْ تَصُدُّ، وَ إِلَيْكُمْ تُرْجِعُ، فَمَكَّنْتُمُ الظَّالِمَةَ مِنْ مَنَزِلَتِكُمْ، وَ الْقَيْمِ إِلَيْهِمْ أَرْزَمْتَكُمْ، وَ أَسَلْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ).

این ناسپاسی بزرگ دیگری بود که بعد از آن همه، قوت و قدرت - به گونه ای که همه چیز در دست آنها بود، و جز به اراده آنها کاری انجام نمی شد - میدان را برای ظالمان خالی کردند و آنها بر جای پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) تکیه زدند و زمام امور مسلمین را به دست گرفتند.

و همانگونه در ادامه این سخن می فرماید: «آنها به شبهات عمل می کنند و در شهوات غوطه خورند!». (يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ، وَ يَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ).

آری، در عصر حکومت پیامبر (صلی الله علیه وآله)، کارها به دست صالحان سپرده می شد؛ و برنامه های حکومت اسلامی در تمام زمینه ها در مسیر

۱. «تأنفون» از ماده «أنف» (بر وزن شرف) به معنای ناخوش داشتن چیزی است.

اسلام پیش می رفت؛ ولی غفلت و سستی و ناسپاسی مردم سبب شد که بازماندگان دوران جاهلیت و تفاله های شرک و عصیّت؛ فرزندان ابوسفیان - دشمن شماره یک اسلام - بر تخت و حکومت اسلامی تکیه زدند و همه چیز را دگرگون ساختند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه جمله «وَ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرِدُّ...» را اشاره به احکام الهی دانستند نه حکومت، و گفته اند: احکام خدا از سوی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و امام (علیه السلام) به مردم تعلیم داده می شد؛ سپس از سوی اصحاب این دو بزرگوار به سایر مردم تعلیم داده می شد، و آنها باز می گشتند و نسل های آینده را تعلیم می دادند.

یا اینکه داوری درباره احکام الهی به سوی اصحاب باز می گشت و آنها در اختلافات مردم داوری می کردند.

ولی این گونه احتمالات ضعیف به نظر می رسد و با جمله «فَمَكَّنْتُمُ الظُّلْمَةَ مِنْ مَنَزِلَتِكُمْ؛ اکنون ظالمان را به جای خود نشانید» که اشاره به امر حکومت است، با این گونه تفسیرها سازگار نیست.

منظور از جمله «يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ» این است که آنها (بنی امیه) برای توجیه کارهای خلاف خود، به متشابهات و تعبیراتی از قرآن یا کلمات پیامبر (صلی الله علیه وآله) - که می توانستند به کمک قرائت های جدید، بر مقصود انحرافی خود تطبیق دهند - تمسک می جستند؛ و به جای اینکه به هدایت مردم و نشر عدالت و تقوا بپردازند، در شهوات غوطهور بودند و چیزی جز حفظ مقام و شهوات حیوانی و انتقام جویی های وحشیانه و سنن جاهلی برای آنها مفهومی نداشت.

در آخرین جمله می فرماید: «به خدا سوگند! اگر دشمنان، شما را در زیر هر ستاره ای از آسمان پراکنده کنند، باز خداوند (نسل هایی از) شما را

برای بدترین روز آنها (روز انتقام) گردآوری می کند!». (وَ اِیْمُ اللّٰهِ، لَوْ فَرَّقُوْكُمْ تَحْتَ كُلِّ كَوْكَبٍ، لَجَمَعَكُمْ اللّٰهُ لِشَرِّ یَوْمٍ لَّهُمْ!).

بسیاری از «شارحان نهج البلاغه» این جمله را به قیام ابومسلم خراسانی و قیام مردم عراق بر ضد بنی امیه دانستند که به بدترین وجهی از آنان انتقام گرفتند و ریشه آنها را به کلی قطع کردند و حتی گاهی دست به کارهای وحشیانه ای زدند که در تاریخ هم کم سابقه است.

این احتمال که جمله بالا اشاره به قیام حضرت مهدی (علیه السلام) باشد که بعضی از شارحان نهج البلاغه ذکر کرده اند، بسیار بعید است و با تعبیرات خطبه هم خوانی ندارد.

جمله «لَوْ فَرَّقُوْكُمْ تَحْتَ كُلِّ كَوْكَبٍ» کنایه از نهایت پراکندگی و از هم گسیختگی است و گرنه هرگز نمی توان هر انسانی را در زیر ستاره ای در روی زمین جای داد.

نکته

انتقام عجیب عباسیان از امویان!

بنی امیه جنایات و وحشیانه عجیبی در دوران کوتاه تاریخ خود انجام دادند و سرانجام انتقام سختی از آنها گرفته شد و تعبیر به «شَرِّ یَوْمٍ» در خطبه بالا می تواند اشاره به آن باشد. در اینجا به یک نمونه از آن اشاره می کنیم که راستی عبرت انگیز است:

«هنگامی که نخستین خلیفه عباسی «عبدالله سفّاح» بر تخت قدرت نشست، در فکر بود که چگونه از سران بنی امیه انتقام سختی بگیرد. در همین ایام، سران بنی امیه که پراکنده شده بودند، به او نامه نوشتند و از او امان خواستند.

«سَفَّاح» از فرصت استفاده کرد و پاسخ محبت آمیزی به آنها داد و نوشت که به کمک آنها سخت نیازمند است و آنان را مورد عطا و بخشش قرار خواهد داد؛ لذا سران «آل زیاد» و «آل مروان» و خاندان معاویه دعوت او را پاسخ گفتند و نزد او حاضر شدند.

«سَفَّاح» دستور داد کرسی هایی از طلا و نقره برای آنها نصب کردند و این شگفتی مردم را برانگیخت که چرا «سَفَّاح» با این جنایتکاران چنین رفتار می کند.

در این موقع یکی از دربانان وارد مجلس شد و به «سَفَّاح» خبر داد که مردی ژولیده و غبار آلود از راه رسیده و درخواست ملاقات فوری داد. «سَفَّاح» با این اوصاف او را شناخت، گفت: قاعدتاً باید «سُدَیف» شاعر باشد؛ بگویند وارد شود.

«بنی امیه» با شنیدن نام «سُدَیف» رنگ از چهره هایشان پرید و اندامشان به لرزه درآمد؛ زیرا می دانستند او شاعری توانا، فصیح، شجاع و از دوستان و شیعیان علی (علیه السلام) و از دشمنان سرسخت بنی امیه است. «سُدَیف» وارد شد؛ هنگامی که نگاهش به بنی امیه افتاد، اشعار تکان دهنده ای در مورد ظلم های بنی امیه بر بنی هاشم قرائت کرد که از جمله آنها این دو بیت بود:

وَ اذْکُرُوا مَصْرَعَ الْحُسَيْنِ وَرَيْدٍ *** وَ قَتِيلِ بَجَانِبِ الْمَهْرَاسِ

وَ الْقَتِيلَ الَّذِي بَحْرَانَ اضْحَى *** ثَاوِيَا بَيْنَ غُرْبَةٍ وَ تَنَاسِ «به یاد آورید! محل شهادت حسین (علیه السلام) و زید را و آن شهیدی که در مهراس (اشاره به شهادت حمزه در أحد است). شربت شهادت نوشید.

و آن شهیدی که در حرّان به شهادت رسید و تا شامگاهان در تنهایی بود و (حتی جنازه او) به فراموشی سپرده شد».

(اشاره به شهادت «ابراهیم بن محمد» یکی از معاریف بنی هاشم و بنی عباس در سرزمین حرّان در نزدیکی مرزهای شمالی عراق است).^۱

«سَفّاح» دستور داد خلعتی به «سُدیف» بدهند و به او گفت: فردا بیا تا تو را خوشنود سازم و او را مرخص نمود؛ سپس رو به بنی امیه کرد و گفت: سخنان این برده و غلام بر شما گران نیاید، او حق ندارد درباره موالی خود سخن بگوید؛ شما مورد احترام من هستید (بروید و فردا بیایید!).

بنی امیه پس از بیرون آمدن از نزد سَفّاح به مشورت پرداختند. بعضی گفتند: بهتر آن است که فرار کنیم؛ ولی گروه بیشتری نظر دادند که خلیفه وعده نیکی به ما داده و «سُدیف» کوچکتر از آن است که بتواند نظر خلیفه را برگرداند.

فردا همه نزد «سَفّاح» آمدند؛ او دستور پذیرایی از بنی امیه را داد؛ ناگهان «سُدیف» شاعر وارد شد و رو به سَفّاح کرد و گفت:

«پدرم فدایت باد! تو انتقام گیرنده خونهایی؛ تو کشنده اشراری». سپس اشعار بسیار مهیجی خواند که از ظلم و بیدادگری بنی امیه مخصوصاً از ظلم آنها بر شهیدان کربلا سخن می گفت. «سَفّاح» ظاهراً برآشفته و به «سُدیف» گفت: تو در نظر من احترام داری؛ ولی برگرد و دیگر از این سخنان مگو و گذشته را فراموش کن.

بنی امیه از کاخ «سَفّاح» بیرون آمدند و به شور پرداختند؛ گفتند: باید از خلیفه بخواهیم «سُدیف» را اعدام کند وگرنه سخنان تحریک آمیز او ما را گرفتار خواهد کرد.

«سَفّاح» شب هنگام «سُدیف» را احضار کرد و گفت: وای بر تو چرا این قدر عجله می کنی؟!

«سُدیف» گفت: «پیمانہ صبر من لبریز شده و پیش از این طاقت تحمل ندارم. چرا از آنها انتقام نمی گیری؟» سپس بلند بلند گریه کرد و اشعاری در مظالم بنی امیّه بر بنی هاشم خواند که سَفّاح را تکان داد و به شدت گریست. «سُدیف» نیز آن قدر گریه کرد که از هوش رفت؛ هنگامی که به هوش آمد «سَفّاح» به او گفت روز آنها فرا رسیده و به مقصودت خواهی رسید! برو امشب را آرام بخواب و فردا بیا. اما «سُدیف» آن شب به خواب نرفت و پیوسته با خدا مناجات می کرد و از او می خواست سَفّاح به وعده اش وفا کند.

«سَفّاح» روز بعد برای اغفال بنی امیّه دستور داد، منادی ندا کند که امروز روز عطا و جایزه است. مردم به طرف قصر هجوم آوردند و درهم و دینارهایی در میان آنها پخش شد. سَفّاح چهارصد نفر از غلامان نیرومند خود را مسلح ساخت و دستور داد هنگامی که من عمامه را از سر برداشتم، همه حاضران را به قتل برسانید.

سَفّاح در جای خود قرار گرفت و رو به بنی امیّه کرد و گفت: امروز روز عطا و جایزه است؛ از چه کسی شروع کنم؟ آنها برای خوشایند سَفّاح گفتند: از بنی هاشم شروع کن!

یکی از غلامان که با او تباری شده بود گفت: «حمزه بن عبدالمطلب» بیاید و عطای خود را بگیرد.

سُدیف که در آنجا حاضر بود گفت: حمزه نیست. سَفّاح گفت: چرا؟ گفت زنی از بنی امیّه به نام هند، وحشی را وا داشت تا او را به قتل برساند؛ سپس جگر او را بیرون آورد و زیر دندان گرفت.

سَفّاح گفت: عجب! من خبر نداشتم، دیگری را صدا بزن.
غلام صدا زد: «مسلم بن عقیل» بیاید و عطای خود را بگیرد.

خبری نشد؛ سَفَاح پرسید: چه شده؟ سدیف در جواب گفت: «عبیدالله بن زیاد» او را گردن زد و طناب به پای او بست و در بازارهای کوفه گردانید.

سَفَاح گفت: عجب! نمی دانستم، دیگری را طلب کنید و غلام همچنان ادامه داد و یک یک را صدا زد، تا به امام حسین (علیه السلام) و ابوالفضل العباس و زید بن علی و ابراهیم بن محمد رسید و بنی امیه هنگامی که این صحنه را دیدند و این سخنان را شنیدند، به مرگ خود یقین پیدا کردند و در اینجا بود که آثار خشم و غضب در چهره سَفَاح کاملاً نمایان شد و با چشمش به سُدیف اشاره کرد و «سُدیف» اشعاری انشاء کرد که از جمله دو بیت زیر است:

حَسِبْتُ أُمِّيَّةً أَنْ سَرَّضَى هَاشِمٌ *** عَنهَا، وَ يَذْهَبُ زَيْدُهَا وَ حُسَيْنُهَا
كَذَبَتْ وَ حَقٌّ مُحَمَّدٌ وَ وَصِيهِ *** حَقًّا سَبَّحْرُمَا يُسِيءُ ظُنُونَهَا

«بنی امیه پنداشتند که بنی هاشم به آسانی از آنها خشنود می شوند و حسین بن علی (علیه السلام) و زید را فراموش می کنند.

دروغ گفتند! به حق محمد و وصی او سوگند! که به زودی چیزهایی می بینند که به اشتباه خود پی می برند».

سَفَاح با صدای بلند گریه کرد و عمامه را از سر انداخت و سخت آشفته شد و صدا زد: «يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ، يَا لَثَارَاتِ بَنِي هَاشِمٍ؛ ای خونخواهان امام حسین و ای خونخواهان بنی هاشم!»

غلامان با مشاهده این علامت از پشت پرده ها بیرون آمدند و با شمشیر به جان سران بنی امیه افتادند و طولی نکشید که جسد بی جان همه آنها بر

زمین افتاد و آنها که بیرون قصر بودند مشاهده کردند که خون از درون قصر بیرون می آید و بدین وسیله از جریان آگاه شدند...»^۱

البته این داستان طولانی است و ما بخشی از آن را نقل کردیم که نشان می دهد همانگونه که علی (علیه السلام) در خطبه بالا پیش بینی فرموده بود، بنی امیه بدترین روز خود را مشاهده کردند.

۱. تاریخ ابی مخنف لوط بن یحیی (مطابق نقل منهاج البراعه علامه خوئی، جلد ۷، صفحه ۲۲۳ به بعد).

نهج البلاغه

خطبه ۱۰۷

خطبه ۱۰۷^۱

و من کلام له (علیه السلام)

فی بعض ایام صفین

یکی از سخنان امام (علیه السلام) که در یکی از روزهای جنگ صفین ایراد فرموده است.

خطبه در یک نگاه

با توجه به اینکه امام (علیه السلام) این سخن را در یکی از ایام صفین بیان فرموده، و نشان می دهد ناظر به حادثه ای است که در آغاز آن، اصحاب امام (علیه السلام) عقب نشینی کردند و سپس بازگشتند و بر دشمن پیروز شدند؛ مقصود امام این بوده است که نخست عقب نشینی آنها را با الفاظی لطیف و ملایم نکوهش و مذمت کند، سپس از ضد حمله آنها ستایش و تمجید به عمل آورد و آنها را تشویق به پایمردی و ایستادگی در برابر

۱. سند خطبه: این کلام را «طبری» در تاریخ خود در حوادث سنه ۳۷ و «مرحوم کلینی» در کتاب جهاد از «فروغ کافی» و «نصر بن مزاحم» در کتاب «صفین» (با تفاوتی) نقل کرده اند. «ابن اثیر» در کتاب «نهایه» لغات پیچیده این کلام را تفسیر کرده، که نشان می دهد به دست او هم رسیده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۲۱).

دشمن کند و به یقین گذاشتن انگشت روی نقطه ضعف و سپس پرداختن به نقاط قوت و تشویق آنان، از نظر روانی تأثیر خاصی دارد، که امام (علیه السلام) در این کلام فصیح و بلیغ خود از این روش بهره گرفته است.

وَ قَدْ رَأَيْتُ جَوَلْتَكُمْ، وَ انْحِيَا زَكُمُ عَنْ صُفُوفِكُمْ، تَحُورُكُمْ الْجُفَاءُ
 الطَّغَامُ، وَ أَعْرَابُ أَهْلِ الشَّامِ، وَ أَنْتُمْ لَهَا مِيمُ الْعَرَبِ، وَ يَافِيخُ الشَّرَفِ، وَ
 الْأَنْفُ الْمَقْدَمُ، وَ السَّنَامُ الْأَعْظَمُ. وَ لَقَدْ شَفَى وَ حَاوَحَ صَدْرِي أَنْ رَأَيْتُكُمْ
 بِأَخْرَةٍ تَحُورُونَهُمْ كَمَا حَارُّوكُمْ، وَ تُزِيلُونَهُمْ عَنْ مَوَاقِفِهِمْ كَمَا أَرَالُوكُمْ؛
 حَسًّا بِالنِّصَالِ، وَ شَجْرًا بِالرِّمَاحِ، تَرْكَبُ أَوْلَاهُمْ أُخْرَاهُمْ كَالْأَبْلِ الْهِيمِ
 الْمَطْرُودَةِ؛ تُرْمَى عَنْ حِيَاضِهَا؛ وَ تُدَادُ عَنْ مَوَارِدِهَا!

ترجمه

من فرار و کناره گیری شما را از صفوف خودتان مشاهده کردم (و با چشم خود دیدم) که فرومایگان خشن و اعراب بادیه نشین شام، شما را به عقب نشینی وادار کردند، در حالی که شما از بزرگان (و شجاعان) و پیشگامان عرب و از سران شرف و پیشروان و برجستگان آنها هستید (ولی خوشوقتم، طولی نکشید که) ناراحتی درون سینه مرا شفا بخشیدید (و بر زخم دلم مرهم نهادید؛) چون دیدم همان گونه که آنها شما را عقب راندند، شما صفوفشان را درهم شکستید و آنان را از لشکرگاه خود به عقب راندید؛ با رگبار تیر و نیزه به آنها حمله کردید، آنچنان که فراریان آنها همچون شتران تشنه عقب رانده شده از ورود به آبشخور، بر روی هم می ریختند!

شرح و تفسیر

بر زخم دلم مرهم نهادید

بعضی از شارحان نهج البلاغه نقل کرده اند که امام (علیه السلام) این خطبه را هنگامی بیان فرمود که میمنه (بخش راست لشکر) اهل عراق عقب نشینی کرد؛ سپس در یک ضدّ حمله، به جای خود بازگشت و به «مالک اشتر» پیوست و «مالک» به اتفاق آنها بر صفوف لشکر شام یورش برد و آنها را پراکنده ساخت.^۱ هنگامی که امام این دو صحنه را مشاهده کرد، آنها را مخاطب ساخت و سخنان بالا را خطاب به آنها ایراد فرمود.

در جمله های کوتاه بالا امام (علیه السلام) برای تشویق این گروه از یارانش نخست به نقطه ضعف آنها اشاره کرده و بعد به جبران آن ضعف از ناحیه خودشان اشاره می کند و گفتار خود را با انواع تشبیهات عمیق و زیبا و کنایات پرمعنا می آمیزد، تا عمیق ترین اثر را در روح و جان آنها بگذارد و در آینده از آن پند گیرند و در برابر حملات دشمن پایمردی و استقامت بیشتری نشان دهند.

نخست می فرماید: «من فرار و هزیمت و کناره گیری و عقب نشینی شما را از صفوف خودتان مشاهده کردم (و با چشم خود دیدم) که فرومایگان خشن و اعراب بادیه نشین شام، شما را به عقب نشینی وادار

۱. «نصر بن مزاحم» در کتاب «صفین» شأن ورود این خطبه را به خوبی بیان کرده است. او می گوید: در روز هفتم ماه صفر بود که از روزهای وحشتناک جنگ صفین محسوب می شد؛ در آن روز لشکر معاویه به بخشی از لشکر امیرمؤمنان علی (علیه السلام) حمله کردند و آنها را عقب راندند؛ علی (علیه السلام) ناراحت شد و آنها را ملامت نمود و سپس آنها را تشویق به حمله نمود و به اتفاق «مالک اشتر» حمله سریع و مؤثری کردند و دشمن را درهم کوبیدند و به عقب راندند؛ و آنگاه امام (علیه السلام) خطبه مورد بحث را ایراد فرمود. (کتاب وقعه صفین، صفحه ۲۴۳ تا ۲۵۶، چاپ بصیرتی قم).

کردند». (وَقَدْ رَأَيْتُ جَوْلَتَكُمْ^۱، وَانْحِيَا زَكُم^۲ عَنْ صُفُوفِكُمْ، تَخَوَّرَكُمُ الْجُفَاءُ^۳ الطَّغَامُ^۴، وَاعْرَابُ أَهْلِ الشَّامِ).

«این درحالی است که شما از بزرگان و (شجاعان) پیشگامان عرب و از سران شرف، و پیشروان و برجستگان آنها هستید!». (وَ أَنتُمْ لَهَا مِيمٌ^۵ الْعَرَبِ، وَ يَأْفِيخُ الشَّرْفِ، وَ الْأَنْفُ^۶ الْمُقَدَّمُ، وَ السَّنَامُ الْأَعْظَمُ).

من از شما چنین عقب نشینی را انتظار نداشتم و برازنده و شایسته شما نبود؛ ولی خوشوقتم طولی نکشید که: «ناراحتی درون سینه مرا شفا بخشیدید (و بر زخم دلم مرهم نهادید)؛ چون دیدم همان گونه که آنها شما را به عقب نشینی و داشتند، شما صفوفشان را درهم شکستید و آنان را از

۱. «جَوْلَهُ» از ماده «جَوْلَان» در اصل به معنای دور زدن در میدان و مانند آن است؛ و گاه به معنای عقب نشینی، سپس بازگشت به میدان و حمله به دشمن - که یک حرکت دورانی است - آمده و در کلام بالا به همین معنا است.

۲. «انْحِيَا» به گفته «قاموس» به معنای ترک مواضع (و عقب نشینی) است.

۳. «جُفَاءً» جمع «جافی» به معنای افراد فرومایه و خشن است.

۴. «طَّغَامٌ» جمع «طَّغَامَه» به معنای اوباش و افراد رذل و پست است.

۵. «لَهَا مِيمٌ» جمع «لُهْمِيمٌ» و «لُهْمُومٌ» به معنای اسب های چابک و پیش رو است؛ سپس به انسان های پیش رو نیز، اطلاق شده است؛ مانند چیزی که در کلام بالا آمده است. این واژه، گاه به معنای افراد با سخاوت آمده، که تناسبی با محل بحث ندارد.

۶. «يَأْفِيخُ» جمع «يَأْفُوخُ» به معنای محل اتصال استخوان های پیش سر است. بعضی گفته اند: این واژه نام همان موضعی در پیش سر است، که در آغاز تولد نرم است و با گذشت زمان سفت و محکم می شود و در کلام بالا کنایه از سرکردگان است.

۷. «أَنْفٌ» معنای واضحی دارد و آن «بینی» است؛ ولی از آنجا که برجسته ترین نقطه صورت نوک بینی است، عرب این واژه را به افراد پیش رو اطلاق می کند.

لشکرگاه خود به عقب رانید». (وَلَقَدْ شَفَىٰ وَحَاوِحٌ صَدْرِي أَنْ رَأَيْتُكُمْ بِأَخْرَةٍ تَحُوْرُونَهُمْ كَمَا حَارُّوْكُمْ، وَتُزِيلُونَهُمْ عَنْ مَوَاقِفِهِمْ كَمَا أَزَالُوْكُمْ).

«آنها را به رگبار تیر و نیزه بستید، آنچنان که فراریان آنها، همچون شتران تشنه عقب رانده شده از ورود به آبشخور، بر روی هم می ریختند!» (حَسًّا^۱ بِالنَّصَالِ^۲، وَ شَجْرًا بِالرَّمَّاحِ؛ تَرْكَبُ أَوْلَاهُمْ أَخْرَاهُمْ كَالْأَبْلِ الْهِيمِ^۳ الْمَطْرُودَةِ؛ تُرْمَى تُرْمَى عَنْ حِيَاضِهَا؛ وَ تُذَادُ^۴ عَنْ مَوَارِدِهَا).

بی شک، جنگ صفین مقابله دو لشکر بود که یکی از آنها بسیاری از شخصیت های اسلامی را در خود جای می داد؛ بعضی از صحابه پیامبر و بعضی از فرزندان صحابه و از خاندان های با شخصیت و از پیش گامان در اسلام بودند، که در خدمت علی (علیه السلام) در برابر گروهی قیام کردند که در واقع بازماندگان دوران جاهلیت و فرومایگان و فرصت طلبان و دنیا دوستانی بودند که با جوایز و بخشش های بی حساب و کتاب معاویه، به میدان آمده بودند و در رأس آنها «عمرو بن عاص» بود که رشوه کلانش را که همان حکومت مصر بود، در برابر حضور در این میدان و فتنه انگیزی های شیطانی گرفت.

بنابراین، تعبیرات امام (علیه السلام) درباره لشکر شام و لشکر کوفه هرگز جنبه تشویق و تعارف بی محتوا نداشته، بلکه عین واقعیت بود.

۱. «وَحَاوِحٌ» جمع «وَحْوِحٌ» به معنای صدایی است که از سینه دردمند بر می خیزد.
۲. «حَسًّا» (به فتح حاء) به چند معنا آمده است: گاه به معنای ریشه کن کردن و قتل و کشتن، (مانند کلام بالا). و گاه به معنای جستجو نمودن، یا دیدن و دریافتن آمده است.
۳. «نَصَالٌ» جمع «نَصْلٌ» به معنای قطعه آهن تیزی است که در نوک تیرهای چوبین قرار می دهند می دهند تا کارگر شود و در فارسی آن را «پیکان» می گویند.
۴. «شَجْرٌ» به معنای ضربه زدن با نیزه است.
۵. «هِيمٌ» جمع «أهِيمٌ» یا «هائمٌ» به معنای انسان یا حیوانی است که شدیداً تشنه باشد.
۶. «تُذَادُ» از ماده «ذود» به معنای طرد کردن و عقب راندن است.

نهج البلاغه

خطبه ۱۰۸

خطبه ۱۰۸^۱

و من خطبة له (عليه السلام)

و هي من خطب الملاحم

از خطبه های امام است که از وقایع و حوادث مهم آینده خبر می دهد.

خطبه در یک نگاه

این خطبه از بخش هایی تشکیل یافته: در «نخستین بخش، مانند بسیاری از خطبه ها، سخن از حمد و ثنای الهی و اوصاف جلال و جمال او و دلایل اثبات وجود مقدس اوست. در دومین بخش، - مانند بسیاری از خطبه های دیگر - سخن از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و فضایل و کمالات اوست. در سومین بخش، از یک طیب سیار روحانی که به دنبال بیمارانش می گردد و تمام وسایل درمان را فراهم کرده، سخن به میان آورده، که

۱. سند خطبه: بخشی از این خطبه را «آمدی» در «غرر» و بخش دیگری را «زمخشری» در «ربیع الأبرار» و نیز بخش دیگری را «آمدی» در همان «غرر» در جایی دیگر آورده است؛ که با آنچه در «نهج البلاغه» آمده است، تفاوت ها و اضافاتی دارد که نشان می دهد، آنها این خطبه را از منابع دیگری نقل کرده اند نه از نهج البلاغه. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۲۷).

بسیاری از شارحان نهج البلاغه آن را اشاره به خود حضرت می دانند و بعضی آن را ناظر به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) دانسته اند.

در بخش چهارم، به سرزنش یاران سست و بی تحرک خود پرداخته و به آنها گوشزد می کند که این سستی و پراکندگی و بی تفاوتی عاقبت دردناکی دارد؛ دشمنان بر شما مسلط می شوند و چنان شما را در هم می کوبند که چیز قابل توجهی باقی نمی ماند.

و در پنجمین بخش، که قسمت مهمی از خطبه را تشکیل می دهد، به نصیحت و اندرز آنها می پردازد و در ششمین و آخرین بخش، حوادث سخت آینده را پیشگویی می کند که برکات زمین و آسمان از مردم قطع می شود؛ زشتی ها پدیدار می گردد؛ معروف، منکر و منکر، معروف، و حقایق اسلام تحریف می شود.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِحَلْقِهِ بِخَلْقِهِ، وَالظَّاهِرِ لِقُلُوبِهِمْ بِحُجَّتِهِ. خَلَقَ الْخَلْقَ
 مِنْ غَيْرِ رَوِيَّةٍ، إِذْ كَانَتْ الرُّوِيَّاتُ لَا تَلِيقُ إِلَّا بَدَوَى الضَّمَائِرِ، وَ لَيْسَ بَدَى
 ضَمِيرٍ فِي نَفْسِهِ. خَرَقَ عِلْمُهُ بَاطِنَ غَيْبِ السُّرَاتِ، وَ أَحَاطَ بِغُمُوضِ عَقَائِدِ
 السَّرِيرَاتِ.

ترجمه

ستایش مخصوص خداوندی است که با آفرینش خویش بر انسان ها تجلی کرده است. خداوندی که با حجت و نشانه های خود، بر قلب بندگان آشکار شده است. آفریده ها را بدون نیاز به فکر و اندیشه آفرید؛ چرا که اندیشه مخصوص کسانی است که دارای روح و ضمیر باطن هستند، و او چنین نیست؛ (زیرا) علم و دانش او، اعماق پرده های غیب را شکافته و به عقاید پیچیده و پنهان احاطه دارد.

شرح و تفسیر

تجلی خدا بر بندگان

همان طور که در بالا اشاره شد امام (علیه السلام) در آغاز این خطبه، به سراغ حمد و ستایش پروردگار و ذکر جمال و جلال او و براهین ذات مقدّسش می رود. در عباراتی کوتاه و زیبا و دلنشین، به مهمترین دلایل توحید اشاره می کند. نخست می فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی

است که با آفرینش خود، بر انسان ها تجلی کرده است!». (الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَتَّجِلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ).

و این، در واقع اشاره به «برهان نظم» است که در جای جای قرآن مجید آمده است. گاه دست انسان را می گیرد و به آسمان ها می برد و سیارات و ثوابت و کهکشان های با عظمت را به او نشان می دهد و گاه به اعماق اتم می کشاند و ساختمان شگفت انگیز آن را به انسان ارائه می دهد. گاه عجایب خلقت پرندگان، گاه شگفتی های جهان حیوانات و جانداران، گاه اسرار آفرینش نباتات، گاه عجایب اعماق دریاها. آری، به وسیله مخلوقات، خالق را به خلقتش نشان داده است و این داستان عجیب و طولانی دارد که هرگز تمام نمی شود. از یک سو، هر قدر در عظمت عالم آفرینش بیندیشیم، به جایی نمی رسیم و از سویی دیگر، در اسرار خلقت آنها و نظم حاکم بر آنها.

از تفسیر بالا روشن شد که خلق در «لِخَلْقِهِ» اشاره به انسان ها است و در «بِخَلْقِهِ» اشاره به تمامی مخلوقات است. یکی خاص، و دیگری عام است. سپس در ادامه این سخن، اشاره به «برهان فطرت» می کند و می فرماید: «خداوندی که با حجت و دلیل خود، بر قلب بندگان آشکار شده است!» (وَ الظَّاهِرِ لِقُلُوبِهِمْ بِحُجَّتِهِ).

چه حجتی از این بالاتر که وقتی انسان به قلب و روح خود باز می گردد، بانگ توحید و خداشناسی را از هر گوشه آن می شنود و به همین دلیل، هر قدر شیاطین در انکار ذات پاکش بکوشند و برای منحرف ساختن بندگان تلاش کنند، هنگامی که فشارها برچیده شد، و ابرهای ظلمانی وسوس شیطانی کنار رفت، فطرت توحیدی تجلی می کند و باز انسان به سوی خدا بر می گردد.

در سومین جمله، اشاره به دلیل سومی می کند که می توان آن را «برهان ابداع» نام نهاد. می فرماید: «آفریده ها را بدون نیاز به فکر و اندیشه آفرید؛ چرا که اندیشه مخصوص کسانی است که دارای روح و ضمیر باطن هستند و او چنین نیست!» (خَلَقَ الْخَلْقَ مِنْ غَيْرِ رَوْيَةٍ، إِذْ كَانَتْ الرُّوِّيَّاتُ لَا تَلِيْقُ إِلَّا بَدْوِي الضَّمَائِرِ، وَ لَيْسَ بَدْوِي ضَمِيرٍ فِي نَفْسِهِ).

می دانیم تمام مصنوعات انسانی بازگشت به تفکر و برنامه ریزی و نقشه کشی های قبلی می کند و این تفکر و برنامه ریزی نیز بازگشت به مخلوقات و مصنوعات جهان آفرینش دارد. یعنی هر چه انسان می سازد، شبیه و ماندی برای آن در جهان خلقت دیده؛ و گاه اشکال مخلوقات گوناگون را به هم ترکیب می کند و از آن چیزی درست می کند؛ صنعت کشتی را از مرغان دریایی، و هواپیما را از خلقت پرندگان، و مراکب دیگر را از مراکب صحرائی آموخته است. بنابراین، اولاً در مصنوعات خود نیاز به اندیشه و تفکر دارد و ثانیاً نیاز به پیروی و تقلید و الگو گرفتن از موجودات اطراف خویش.

آن کس که تمام افعالش ابداع است، نه اندیشه ای لازم دارد و نه الگویی، تنها خداست.

امروز ثابت شده است که تنها در روی کره زمین میلیونها نوع گیاه و حیوان و حشره وجود دارد که هنوز بسیاری از آنها که در اعماق دریاها و یا در قلب جنگلها و یا درون کویرهای دوردست و یا مناطق قطبی زندگی می کنند، برای انسان کشف نشده است؛ آفریده هایی با شگفتی های حیرت انگیز و طرز زندگی کاملاً متفاوت و ساختمان و ترکیب بندی بسیار

۱. «ضمائر» جمع «ضمیر» از ماده «ضمور» (بر وزن قبول) گرفته شده، که در اصل به معنای لاغر و باریک شدن است و از آنجا که اسرار درون انسان نیز باریک و دقیق است، واژه ضمیر به باطن انسان اطلاق شده است.

حساب شده. تمام اینها، ابداعات الهی است و ابداع او یکی از دلایل وجود و علم و قدرت است.

گذشته از همه اینها، مصنوعات بشری با گذشت قرن‌ها و استفاده کردن از تجربه های دیگران تکامل می یابد، در حالی که مخلوقات خدا چنین نیست و اگر روند تکاملی داشته باشند، از درون خود آن مخلوق سرچشمه می گیرد، نه با تجربه جدید.

سپس در چهارمین جمله برای توضیح و تفسیر گفتار پیشین می فرماید: «علم و دانش او، اعماق پرده های غیب را شکافته و به عقاید پیچیده و پنهان احاطه دارد» (خَرَقَ عِلْمُهُ بَاطِنَ غَيْبِ السُّرَاتِ^۱، وَ أَحَاطَ بِغُمُوضِ عَقَائِدِ السَّرِيرَاتِ^۲).

اگر آفرینش او در اشکال و کیفیات بسیار متنوع و گوناگون نیاز به اندیشه و الگوی قبلی ندارد؛ به این دلیل است که علم او بی پایان و نامحدود است. در اعماق همه چیز نفوذ دارد و از عقاید پنهانی هر کس با خبر است.

آری، کسی نیاز به اندیشه و تفکر و استفاده از تجارب دیگران دارد، که علمش محدود است و از پشت پرده های غیب بی خبر است.

تعبیر بالا، در واقع از قبیل ذکر خاص بعد از عام است؛ یعنی نخست از علم خداوند به باطن تمام اشیا، سخن می گوید؛ سپس از علم او به عقاید پنهان آدمیان.

۱. «سورات» جمع «سُتره» (بر وزن قربه) به معنای پرده، یا چیزهایی است که اشیای مختلف را با آن می پوشند.

۲. «سریرات» جمع «سریره» به معنای چیزی که انسان آن را مکتوم و مخفی می کند. باید توجه داشت که جمع «سریره» گاهی «سرائر» آمده که جمع مکسر است و گاه به صورت جمع صحیح با «ات» می آید.

نکته

وسعت علم خداوند

مسئله علم خداوند، هم از نظر معرفتی و هم از نظر آثار اخلاقی و تربیتی از مهمترین مسائل است. مسئله ای است که قرآن مجید، بحث های مهمی پیرامون آن دارد و گستردگی آن را با مثالهای زیبایی بیان می کند. از جمله می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامًا وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ اگر همه درختان روی زمین قلم شود و دریا برای آن مرکب گردد و هفت دریا بر آن افزوده شود، همه اینها تمام می شود، ولی کلمات (و معلومات) خدا پایان نمی گیرد! خداوند عزیز و حکیم است.^۱

اگر در عمق این مثال دقت کنیم و معنای آن را کاملاً در ذهن مجسم سازیم، آنگاه به این حقیقت پی می بریم که دامنه علم پروردگار بسیار فراتر از آن است که ما فکر می کنیم.

بدیهی است این علم نمی تواند علم حصولی و از طریق تصوّر و تصدیق باشد؛ بلکه علم حضوری است. یعنی حضور خداوند در همه جا و در هر زمان و هر مکان و حضور همه اشیا در نزد ذات پاک او ایجاب می کند که چیزی بر او مخفی و پوشیده نباشد؛ چرا که حقیقت علم، حضور معلوم نزد عالم است؛ منتها در علم حصولی، معلوم شخصاً نزد عالم حضور ندارد، بلکه صورتی از آن طریق تصوّر یا تصدیق در ذهن عالم، حاضر می شود؛ ولی در علم حضوری ذات معلوم نزد عالم حاضر است و تمام اشیا و حوادث در هر زمان و هر مکان، باطن و ظاهر آنها، همه از طریق همین علم حضوری نزد خداوند واضح و آشکار است.

۱. سوره لقمان، آیه ۲۷.

به همین دلیل، امام (علیه السلام) در بخش اوّل از خطبه بالا می فرماید: علم و دانش او اعماق پرده های غیب را شکافته و عقاید پیچیده و پنهان را احاطه کرده است.

ممکن است درک مفهوم علم حضوری برای بعضی مشکل باشد؛ ولی با یک مثال می توان آن را روشن ساخت و آن اینکه بی شک علم ما به صورت های ذهنی ما و تصوّرهای و تصدیق هایی که از جهان خارج در ذهن ما ترسیم شده، علم حضوری است؛ یعنی این صورت های ذهنی نزد روح ما حاضر است و از آن جدا نیست. آری، علم خداوند به تمام عالم هستی اینگونه است، نه اینکه صور ذهنی داشته باشد؛ بلکه وجود عینی آنها نزد او است؛ چرا که می دانیم او همه جا با ما است: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»^۱. و او از ما به ما نزدیکتر است «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۲.

از اینجا روشن می شود که توجّه به این علم گسترده و بی پایان، چه آثار مهم تربیتی دارد. زیرا، هنگامی که انسان، عالم را محضر خدا بداند و علم او را محیط بر اسرار درون و مسایل برون ببیند، به یقین مراقب اعمال و حتی نیات و افکار خویش خواهد بود.^۳

۱. سوره حدید، آیه ۴.

۲. سوره ق، آیه ۱۶.

۳. برای توضیح بیشتر درباره علم خداوند به کتاب «پیام قرآن» جلد ۴، مراجعه شود.

بخش دوم

و منها فی ذکر النبی (صلی الله علیه وآله)

بخشی از این خطبه، که درباره پیامبر (صلی الله علیه وآله) سخن می گوید
 إِخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ مَشْكَأَةِ الضِّيَاءِ، وَ ذُوَابَةِ الْعُلْيَاءِ، وَ سُرَّةِ
 الْبَطْحَاءِ، وَ مَصَابِيحِ الظُّلْمَةِ، وَ يَنَابِيعِ الْحِكْمَةِ.

ترجمه

او را از شجره پیامبران برگزید، از محلّ روشنایی، و سرچشمه نور، از
 جایگاه بلند و رفیع، و از کانون بطحاء، از چراغ های برافروخته در تاریکی،
 و چشمه های دانش و حکمت انتخاب کرد.

شرح و تفسیر

توصیف شایسته ای از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)

امام (علیه السلام) در بخش دوم این خطبه، بعد از حمد و ستایش الهی و
 بیان دلایل وجود او، به سراغ معرفی پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه وآله)
 می رود و در چند جمله کوتاه و با استفاده از شش تشبیه، فضایل بی مثال
 آن حضرت را می شمرد. نخست می فرماید: «او را از شجره پیامبران
 برگزید». (إِخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ).

«و از محلّ روشنایی و سرچشمه نور». (وَ مَشْكَأَةِ الضِّيَاءِ).

«و از محلّی بلند و رفیع!» (وَ ذُوَابَةِ الْعُلْيَاءِ).

«و از کانون (سرزمین شریف) بطحاء». (وَ سُرَّةِ الْبَطْحَاءِ).

«و از چراغ های برافروخته در تاریکی». (وَ مَصَابِيحِ الظُّلْمَةِ).

«و از چشمه های دانش و حکمت». (وَ يَنْبِيعِ الْحِكْمَةِ).

این تشبیهات و استعارات شش گانه، هر کدام اشاره به نکته ای و فضیلتی از فضایل رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است.

تشبیه اول - به گفته بسیاری از شارحان نهج البلاغه - اشاره به دودمان ابراهیم (علیه السلام) است که پیامبران بزرگی از آن برخاستند و نسب والای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز از طریق اسماعیل به آن پیغمبر بزرگ (ابراهیم علیه السلام) می رسد.

تشبیه دوم، اشاره به این است که: انوار معارف الهی در مشکاء وجود انبیا قرار دارد و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) حامل این انوار است. توجه داشته باشید که «مشکاء» یا چراغ دان، همان محفظه ای است که در گذشته، چراغ را در آن می گذاشتند تا وزش باد آن را خاموش نکند. بنابراین، انبیا حافظان انوار معارف الهیه اند.

در تشبیه سوم، با توجه به اینکه «ذُؤَابَه» موهای قسمت جلو سر است و «عَلِيَاء» نیز به معنای بلندی است، اشاره به این است که: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نسبش به برترین خاندان های بشری می رسد که شرف وراثت را در حدّ اعلا از آنها کسب کرده بود.

و در تشبیه چهارم، با توجه به اینکه «بَطْحَاء» اشاره به بخش خاصی از مکه است که قبیله قریش ساکن آن بودند و «سُرَّه» به معنای ناف و کانون است و قریش برترین قبایل عرب محسوب می شدند، اشاره به این است که: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از مرکز قبیله ای برخاسته که اشرف قبایل آنجا محسوب می شده (هر چند گروهی از آنها بر اثر دنیا پرستی دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را اجابت نکردند، و به عنوان کفار قریش معروف شدند).

پنجمین تشبیه، اشاره به این است که: پیامبران و انبیای الهی چراغ های پرنوری هستند که سینه ظلمت کفر و جهل را می شکافند و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) یکی از پرفروغ ترین چراغ های هدایت بود. و در آخرین تشبیه، پیامبران را به چشمه هایی تشبیه می کند که علم و دانش از آن می جوشد و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) یکی از پرجوشش ترین چشمه های علم و دانش بود.

بخش سوّم

و منها: طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ، وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ، يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ، مِنْ قُلُوبِ عُمَى، وَ آذَانِ صُمَّ، وَ أَلْسِنَةِ بُكْمٍ؛ مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ، وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ؛ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِأَضْوَاءِ الْحِكْمَةِ؛ وَ لَمْ يَقْدَحُوا بِزِنَادِ الْعُلُومِ الثَّاقِبَةِ؛ فَهَمُّ فِي ذَلِكَ كَالْإِنْعَامِ السَّائِمَةِ، وَ الصُّخُورِ الْقَاسِيَةِ.

ترجمه

در بخش دیگری از این خطبه می فرماید: او طبیب سیاری است که با طبّ خویش همواره در گردش است (و در جستجوی بیماران) مرهم هایش را کاملا آماده ساخته و ابزارش را برای موارد نیاز (به عنوان آخرین درمان) جهت داغ کردن محلّ زخم ها گذاخته نموده، برای قلب های نابینا، گوش های ناشنوا و زبان های گنگ. و با داروی خود در جستجوی بیماران غافل و سرگردان است. همانها که با فروغ حکمت، روشن نشده و با جرّقه آتش افروز دانش های تابناک فکر خود را شعله‌ور نساخته اند، آنهایی که همچون چهارپایان صحراگرد و سنگ های سختِ نفوذ ناپذیرند.

شرح و تفسیر

طبیب سیارا!

غالب «شارحان نهج البلاغه» اوصافی را که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در این فراز شمرده، اشاره به وجود مقدّس خودش دانسته اند که بعد از بیان

اوصاف پیامبر (صلی الله علیه وآله) به بیان اوصاف خویش می پردازد و خود را طیب سیّاری می داند که تمام وسایل لازم را برای علاج بیماران فراهم ساخته است و گویی اجماع شارحان نهج البلاغه بر این معناست. تنها کسی که این جملات را اوصاف پیامبر (صلی الله علیه وآله) دانسته و ادامه بحث های فراز گذشته می شمرد، «آمدی» در کتاب «غررالحکم» است، که می گوید: «إِنَّهُ فِي ذِكْرِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله)؛ این اوصاف درباره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) است»^۱.

ولی ارتباط این جمله، با جمله های سابق از یک سو و انطباق دقیق آن بر اوضاع و شرایط پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از سوی دیگر تأیید می کند که این اوصاف درباره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) باشد و ما تعجب می کنیم چگونه همه شارحان نهج البلاغه این مطلب را - لاقلاً - در حدّ یک احتمال مطرح نکرده اند؛ در حالی که هیچ شاهد و قرینه ای برای ادّعی خودشان اقامه ننموده اند. درست است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و علی (علیه السلام) هر دو از یک شجره مبارکه و هر دو شبیه روح واحدی هستند که در دو بدن قرار گرفته است و اوصافی که درباره یکی از این دو بزرگوار صادق است، درباره دیگری نیز صادق می باشد؛ ولی از نظر روشن شدن واقعیّات باید مرجع ضمائر این بخش از خطبه معلوم گردد و خوانندگان عزیز نیز به هنگام مطالعه شرح این اوصاف، تصدیق خواهند کرد که با پیامبر (صلی الله علیه وآله) سازگارتر است.

به هر حال، می فرماید: «او طبیبی است سیّار که با طبّ خویش، همواره به گردش می پردازد، (و در جستجوی بیماران است) مرهم هایش را کاملاً آماده ساخته و برای موارد نیاز (و اضطرار) جهت داغ کردن محلّ زخم ها ابزارش را گذاخته نموده، برای قلب های نابینا؛ گوش های ناشنوا، و

۱. غرر الحکم و درر الکلم، حکمت شماره ۶۰۳۳ (شرح فارسی، جلد ۴، صفحه ۱۷۹۴).

زبان های گنگ آماده است و با داروی خود، در جستجوی بیماران غافل و سرگردان است». (طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ^۱، وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ^۲، يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ: مِنْ قُلُوبِ عُمَى، وَ آذَانَ صُمَّ، وَ أَلْسِنَةَ بُكْمٍ؛ مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ، وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ).

چه تعبیرات و تشبیهات زیبایی! از یک سو، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) (یا خودش) را به عنوان طبیب معرفی می کند؛ چرا که اطبا به درمان بیمارهای جسمی می پردازند و او به درمان بیماری های روحی و اخلاقی، که به مراتب سخت تر و خطرناک تر از بیماری های جسمانی است که از آن میان، به سه قسمت مهم در عبارت بالا اشاره شده: کسانی که بر اثر گناه و هوا پرستی و غفلت، چشم دل های شان نابینا شده و گوش شنوا را برای گرفتن پیام حق از دست داده اند و زبان گویا برای ذکر حق ندارند.

از سوی دیگر او را به عنوان «دَوَّار» یعنی سیار معرفی می کند، اشاره به اینکه مانند طبیبان جسمانی در گوشه مطب، یا بیمارستان نمی نشیند که بیماران به سراغ او بیایند؛ بلکه بر می خیزد و وسایل دارو و درمان را با خود حمل می کند و در هر کوی و برزن و هر شهر و دیار به دنبال بیماران می گردد؛ و این سیره همه پیامبران و امامان بوده که دانشمندان و علمای امت نیز باید به آنها اقتدا کنند؛ خود را همچون کعبه ندانند که مردم به طواف آنها بیایند؛ بلکه همچون نسیم سحرگاهان به هر سو بوزند و روح تازه در کالبد های مرده بدمند، یا همچون صیادی که به دنبال صید می گردد. سپس اشاره به جامعیت درمان او می کند، که نخست برای درمان زخم های جانکاه از انواع مرهم های شفابخش استفاده می کند و در پایان

۱. «مراهم» جمع «مرهم» به معنای داروهای نرمی است که بر زخم ها می نهند.

۲. «مواسم» جمع «میسس» به معنای ابزار است که با آن بدن انسان یا حیوانی را داغ می نهند و

«وسم» (بر وزن رسم) به آن اثری گفته می شود که از داغ کردن بر بدن انسان می ماند.

کار، اگر هیچ مرهم و دارویی اثر نگذاشت برای نجات جان بیمار ناچار محلّ زخم را داغ می کند. (در گذشته زخم های غیر قابل علاج -مانند سیاه زخم - را با آهن داغ می سوزاندند.) و به این ترتیب، وظیفه «بشارت» و «انذار» را به طور کامل انجام می دهد و به تعبیر دیگر: قرآن داروی شفابخش اوست، با آیات «بشارت» بر زخم های جانکاه قلوب، مرهم می نهد و با آیات «انذار» زخم های غیر قابل علاج را داغ می کند.

توجه به این نکته نیز لازم است که «مواضع غفلت» و «مواطن حیرت» را می توان به افراد غافل و سرگردان تفسیر کرد که در بالا گفتیم و می توان اشاره به افرادی دانست که بیمار و فراموش شده، یا سرگردانند؛ ولی تفسیر اول با جمله های بعد سازگارتر است.

سپس در توضیح و تفسیر مواضع غفلت و مواطن حیرت، می فرماید: «این غافلان سرگردان، با فروغ حکمت روشن نشده، و با جرّقه آتش افروز دانش های تابناک، فکر خود را شعلهور نساخته بودند، و آنها از این نظر همچون چهارپایان صحراگرد و سنگ های سخت نفوذناپذیر بودند!» (کَمْ يَسْتَضِيئُوا بِأَضْوَاءِ الْحِكْمَةِ؛ وَ لَمْ يَفِدَحُوا بِزِنَادِ الْعُلُومِ الثَّقَابَةِ؛ فَهَمْ فِي ذَلِكَ كَالْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ^۳، وَ الصُّخُورِ الْقَاسِيَةِ).

۱. «یقدحوا» از ماده «قدح» (بر وزن مدح) به معنای افروختن آتش است به وسیله زُند: (سنگ

چخماق، یا آتش زنه که در قدیم مانند کبریت جهت برافروختن آتش از آن استفاده می شد).

۲. «زناد» جمع «زُند» به معنای ابزار فوقانی است که برای آتش افروزی استفاده می کنند؛ زیرا

معمول عرب این بوده که از دو چوب مخصوص صفحه برای جرّقه زدن جهت آتش افروزی استفاده می کردند؛ چوب زیرین را «زُنده» و چوب رویین را «زُند» می نامیدند و آن موادی که به وسیله آنها آتش در آن شعلهور می شد را «وقود» می نامیدند.

۳. «سائمه» از ماده «سوم» (بر وزن قوم) به معنای حرکت حیوان در بیابان و همچنین وزش بادهای مستمر آمده است و «حیوان سائمه» به حیوانی گفته می شود که او را برای چرا کردن، در بیابان رها می کنند.

تعبیر «لَمْ يَسْتَضِيئُوا» و «لَمْ يَفْدَحُوا» نشان می دهد که آنها قبل از قیام انبیا نیز می توانستند بخشی از غفلت و سرگردانی خود را با نور حکمت و علم و دلیل عقل برطرف سازند، ولی هرگز به پیام های علم و عقل نیز اعتنا نکردند.

جمله «لَمْ يَسْتَضِيئُوا...» و «لَمْ يَفْدَحُوا» ممکن است اشاره به دو گروه از افراد گمراه باشد: گروهی که اگر جرّقه علم و دانش به قلب آنها می رسید، تبدیل به مبدء نور می شدند و راهنمای دیگران؛ و گروه دیگری که توان انجام هدایت دیگران را نداشتند، اما می توانستند در پرتو انوار حکمت، حداقل راه خودشان را پیدا کنند.

تعبیر به «أَنْعَامٍ سَائِمَةٍ» (چهارپایان بیابان گرد) و «صُخُورٍ قَاسِيَةٍ» (سنگ های سخت و نفوذناپذیر) نیز می تواند اشاره به دو گروه باشد: گروهی گمراهند در حدّ چهارپایان که قابلیت تعلیم و تربیت را در حدّ پایینی دارند؛ و گروهی که در بدو نظر همچون سنگ، نفوذناپذیر هستند.

توجه به این نکته نیز لازم است که «مواضع غفلت» و «مواطن حیرت» با هم متفاوت است؛ «غفلت» درجایی گفته می شود که انسان توجه به چیزی ندارد و خطراتی را که در اطراف اوست نمی بیند؛ یا شبیه بیماری هایی است که بدون داشتن درد، ناگهان بر وجود انسان مسلط می شود و راه بازگشت ندارد.

ولی «مواطن حیرت» جایی است که انسان توجه به خطرات دارد، ولی راه مقابله با آن را نمی داند.

به هر حال، این طیب روحانی سیّار، همه جا روی حساب و برنامه گام برمی دارد و با دم مسیحاییش، دردمندان را درمان و در کالبد مردگان، روح و حیات می دمد.

بخش چهارم

قَدْ انْجَابَتِ السَّرَائِرُ لِأَهْلِ الْبَصَائِرِ، وَ وَضَحَتْ مَحَجَّهُ الْحَقُّ لِخَابِطِهَا وَ
 أَسْفَرَتِ السَّاعَةُ عَنْ وَجْهِهَا، وَ ظَهَرَتِ الْعَلَامَةُ لِمَتَوَسِّمِهَا. مَا لِي أَرَاكُمْ
 أَشْبَاحاً بِلَا أَرْوَاحٍ، وَ أَرْوَاحاً بِلَا أَشْبَاحٍ، وَ نُسَاكاً بِلَا صَلَاحٍ، وَ تُجَّاراً بِلَا
 أَرْبَاحٍ، وَ أَيْقَاطاً نُومًا، وَ شَهُوداً غُيْبًا، وَ نَاطِرَةً عَمِيَاءَ، وَ سَامِعَةً صَمَاءَ، وَ
 نَاطِقَةً بَكْمَاءَ!

ترجمه

و باطن آنها (منافقان) برای اهل بصیرت آشکار است، و راه حق برای
 پویندگان آن هویدا گشته است (قیامت نزدیک است و) رستاخیز، نقاب از
 چهره برداشته، و نشانه های آن برای جستجوگران هوشیار آشکار گشته
 است! چرا شما را پیکرهای بی روح، و روح های بی پیکر می بینم؟ عبادت
 کنندگانی ناصالح، تجاری بی سود، بیدارانی خواب آلود، حاضرانی غایب،
 ناظرانی نابینا، شنوندگانی کر و سخنگویانی گنگ مشاهده می کنم؟!

شرح و تفسیر

پیکرهای بی روح!

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه، اشاره به وضع منافقین و معاندین
 بنی امیه می کند. می فرماید: «سرائر و باطن آنها برای اهل بصیرت آشکار
 شده، و راه حق برای پویندگان آن هویدا گشته است. (و به این ترتیب،

امروز حجت بر همه کس تمام شده است».) «قَدْ أَنْجَبَتْ السَّرَائِرُ لِأَهْلِ
الْبَصَائِرِ، وَوَضَحَتْ مَحَجَّةَ الْحَقِّ لِخَاطِبِهَا».^۲

و در ادامه می افزاید: «رستاخیز، نقاب را از چهره برداشته، و نشانه های
آن، برای جستجوگران هوشیار آشکار گشته است».) «وَ أَسْفَرَتْ السَّاعَةَ عَنْ
وَجْهِهَا، وَ ظَهَرَتْ الْعَلَامَةُ لِمَتَوَسِّمِهَا».

ممکن است منظور از ظهور علامات قیامت، همان بعثت پیامبر اکرم (صلی
الله علیه وآله) - که خاتم انبیا و آخرین فرد از سلسله پیامبران خداست - و
همچنین آشکار شدن فتنه ها در جهان اسلام و در صفحه روی زمین، بوده
باشد و این مطلب منافات با گذشتن هزار سال و بیشتر، از آن زمان ندارد؛
چرا که در قیاس با عمر دنیا، این مقدار از زمان، مقدار کوتاهی است.

در حدیثی نیز از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «بُعِثْتُ أَنَا وَ
السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ - وَ ضَمَّ السَّبَابَةَ وَ الْوُسْطَى -؛ بعثت من و قیامت همانند این
دواست - و اشاره به دو انگشت مبارک سبابه و وسطای خویش نمود».^۱

۱. «انجابت» از ماده «جَوَّبَ» (بر وزن قوم) و «جوبه» (بر وزن توبه) به معنای قطع کردن و بریدن
است و پاسخ کلام را از این رو «جواب» می گویند که سؤال را قطع می کند و به آن پایان
می دهد و هنگامی که این کلمه به باب انفعال می رود، به معنای انکشاف و آشکار شدن است و در
خطبه بالا به همین معنا آمده است.

۲. «خابط» از ماده «خَبَطَ» گاه به معنای ضرب شدید آمده و گاه به معنای راه سپردن بدون
هدایت، همچون کسی که در شب بدون چراغ طیّ طریق می کند و در خطبه بالا معنای دوم منظور
است.

۳. «أسفرت» از ماده «سُفِرَ» به معنای باز کردن پوشش و کشف حجاب است و لذا به زنان
بی حجاب «سافرات» گفته می شود. و «مسافر» را از این جهت «مسافر» گویند که در حال
عادی در لابه لای خانه ها و دیوارهای شهر ناپیدا است؛ اما به هنگامی که گام به بیابان می گذارد،
آشکار می شود.

بنابراین، با آشکار شدن اسرار درون و روشن شدن راه حق و نزدیک شدن قیامت، جای این است که همه غافلان از خواب غفلت بیدار شوند! از گناهان خود به درگاه خدا توبه کنند و راه حق را پیش گیرند؛ ولی با این حال، امام (علیه السلام) از عدم عکس العمل مناسب از سوی بسیاری از مردم در برابر این جریان تعجب می کند و در ادامه این سخن می فرماید: «چرا شما را پیکرهای بی روح، و روح های بی پیکر می بینم؟!، عبادت کنندگانی ناصالح، تجاری بی سود، بیدارانی در خواب، حاضرانی غائب، ناظرانی نابینا، شنوندگانی کر، و سخن گویانی گنگ، مشاهده می کنم!» (مَا لِي أَرَاكُمْ أَشْبَاحًا بِلَا أَرْوَاحٍ، وَ أَرْوَاحًا بِلَا أَشْبَاحٍ، وَ نُسَاكًا^۲ بِلَا صَلَاحٍ، وَ تَجَارًا^۱ بِلَا أَرْبَاحٍ، وَ أَيْقَاطًا^۳ نُومًا^۴، وَ شَهُودًا غُيْبًا، وَ نَاطِرَةً عَمِيَاءَ، وَ سَامِعَةً صَمَاءَ، وَ نَاطِقَةً بَكْمَاءًا).

منظور از «أَشْبَاحِ بِلَا أَرْوَاحٍ، وَ أَرْوَاحِ بِلَا أَشْبَاحٍ» گروههایی هستند که یا قدرت ظاهری دارند، اما تفکر و تدبیر ندارند و یا صاحب تفکر و تدبیرند اما قدرت بکارگیری آن را ندارند! بدیهی است هیچ یک از این دو گروه، راه به جایی نمی برند؛ همانگونه که جسم بی روح و روح بی جسم کارایی ندارد.

تعبیر به «نُسَاكًا بِلَا صَلَاحٍ» اشاره به عبادت های بی محتوای عابدان آن زمان است. زیرا نخستین اثر عبادت، تربیت و اصلاح انسان است؛ اگر عابدی ناصالح بود، دلیل بر این است که عبادتش پوست بی مغزی بوده است.

۱. بسیاری از مفسران شیعه و اهل سنت حدیث بالا را در تفسیر آیه ۱۸ سوره محمد (صلی الله علیه وآله) آورده اند.

۲. «نُسَاكٌ» جمع «ناسک» به معنای عبادت کننده است.

۳. «أَيْقَاطٌ» جمع «ایقظان» به معنای بیدار است.

۴. «نُومٌ» جمع «نائم» به معنای شخص خواب است.

«تُجَاراً بِلَا أَرْوَاحٍ» ممکن است اشاره به چیزی باشد که در سوره «عصر» نیز آمده است که می فرماید: «همه انسانها در خسرانند، مگر آنها که ایمان و عمل صالح دارند و دعوت به حق و صبر می کنند».

و تعبیر به «أَيْقَاطًا نُومًا» و چهار تعبیر دیگری که بعد از آن آمده، اشاره به افرادی است که بر حسب ظاهر بیدارند و در صحنه حاضرند و چشم و گوش و زبان دارند، اما چون هیچ عکس العملی در برابر حوادث نیک و بد از خود نشان نمی دهند؛ گویی واقعاً خوابند و از صحنه غایبند؛ نابینا و کر و لالند!

آری، اسلام وجود هر چیزی را در آثار آن می بیند؛ انسان زنده بی اثر، گویی در صف مردگان است و بینایان بی بصیرت، گویی کورند و همچنین شنوندگان و گویندگان بی خاصیت، کران و لالان محسوب می شوند. شبیه این تعبیر، کراراً در آیات قرآن آمده است که از افراد منافق و بی ایمان به «صُمٌّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^۱ و یا مانند آن، تعبیر می کند.

به این ترتیب از مجموع کلام بالا چنین استفاده می شود که علی (علیه السلام) یاران خود را شدیداً سرزنش می کند که چرا بعد از آشکار شدن باطن بنی امیه و اهداف شوم حکومت آنها، حرکتی از شما دیده نمی شود و همچون افراد خواب و بی خبر، کور و کر و لال از کنار فجایع بنی امیه می گذرید و نمی دانید چه آینده تاریکی برای اسلام و مسلمین در پیش است.

نکته

وجود بی خاصیت، همچون عدم است

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۱.

معمولاً وجود و عدم اشیا را با عینیت آنها در خارج و عدم آن محاسبه می کنند؛ ولی در منطق قرآن مجید و روایات اسلامی وجود و عدم اشیا با آثار آنها محاسبه می شود. زندگان بی اثر، در صف مردگانند و مردگان زنده یاد، در صف زندگان. قرآن مجید بارها روی این مطلب تأکید کرده است. گاه به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می فرماید: «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وُلُّوا مُدْبِرِينَ؛ به یقین تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی و نمی توانی کران را هنگامی که روی برمی گردانند و پشت می کنند فرا خوانی».^۱

مسلم است که منظور از مردگان و کران در اینجا افرادی هستند که ظاهراً زنده و دارای گوش شنوا می باشند؛ اما چون عکس العمل مناسبی در برابر دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) نشان نمی دهند، در زمره مردگان و کران محسوب شده اند.

و در جای دیگر می فرماید: «وَمَا عَلَّمْنَا الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ * لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا؛ ما شعر به او تعلیم ندادیم و سزاوار او نیست. این (کتاب آسمانی) فقط ذکر و قرآن مبین است، تا افرادی را که زنده اند، بیم دهد».^۲

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به کمیل بن زیاد فرمود: «هَلَكَ خُزَانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءُ، وَ الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ؛ اَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ، وَ أَشْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ؛ ثروت اندوزان مرده اند در حالی که ظاهراً زنده اند! ولی دانشمندان، تا دنیا برقرار است، زنده می مانند: جسم آنها از میان مردم بیرون رفته، ولی چهره آنان در آینه دلها نقش بسته است».^۳

۱. سوره نمل، آیه ۸۰.

۲. سوره یس، آیات ۶۹ - ۷۰.

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۴۷.

اگر با این مقیاس قرآنی و روایی، اشخاص و افراد و تمدن‌ها و برنامه‌ها را بسنجیم، جهان چهره دیگری در نظر ما خواهد داشت و باید هم مقیاس سنجش، همین باشد؛ چرا که موجود زنده چیزی است که دارای آثار حیات است؛ آن کس و آن چیز که آثار حیات نداشته باشد، در واقع مرده است و اگر مردگانی بعد از حیات خود آثار وجودی نشان دهند، تا آن زمان که آثار وجود آنها در جامعه بشری است، در زمره زندگان محسوب می‌شوند. شهیدان راه خدا چون آثارشان باقی است، زنده جاویداند (گذشته از زندگی برزخی بهشتی).

و ظالمان بیدادگر که جز تباهی و فساد و ویرانی و مرگ اثری ندارند، به یقین در صف مردگان می‌باشند.

اگر علی (علیه السلام) گروهی از مردم کوفه و عراق را به عنوان «أَشْبَاحِ بِلَا أَرْوَاحِ» و ناظران نابینا و شنوندگان کر، معرفی می‌کند به خاطر پیروی از همین منطق و همین فلسفه اسلامی است.

بخش پنجم

رَايَةُ ضَلَالٍ قَدْ قَامَتْ عَلَى قُطْبِهَا، وَ تَفَرَّقَتْ بِشُعْبِهَا، تَكِيلُكُمْ بِصَاعِهَا، وَ تَحْبُطُكُمْ بِبِاعِهَا. قَانِدُهَا خَارِجٌ مِنَ الْمِلَّةِ، قَائِمٌ عَلَى الضَّلَّةِ؛ فَلَا يَنْبَغِي يَوْمَئِذٍ مِنْكُمْ إِلَّا نُفَالَةٌ كَثْفَالَةُ الْقَدْرِ، أَوْ نُفَاضَةٌ كُنْفَاضَةَ الْعِجْمِ، تَعْرُكُكُمْ عَرَكَ الْأَدِيمِ، وَ تَدُوسُكُمْ دَوْسَ الْحَصِيدِ، وَ تَسْتَخْلِصُ الْمُؤْمِنَ مِنَ بَيْنِكُمْ اسْتِخْلَاصَ الطَّيْرِ الْحَبَّةَ الْبَطِينَةَ مِنْ بَيْنِ هَزِيلِ الْحَبِّ.

ترجمه

(گویا می بینم): پرچم گمراهی بر جایگاه خود نصب و محکم شده، و طرفداران آن همه جا پراکنده گشته اند. شما را با پیمان خود می پیماید (و با معیارهای خود می سنجد) و با دست های گشاده خویش، شاخ و برگ شما را فرو می ریزد. رهبر این گروه، از آیین اسلام خارج است و بر پایه گمراهی و ضلالت ایستاده؛ (کار به جایی می رسد که) در آن روز جز تعداد کمی از شما باقی نمی ماند. همانند ته مانده دیگ و یا خرده نانهای که در ته کیسه باقی مانده و به هنگام تکان دادن فرو می ریزد (به این هم قناعت نمی کنند؛ بلکه) شما را همچون پوست هایی که (به هنگام دباغی) به هم می پیچند، تحت فشار قرار می دهند و همچون زراعت درو شده می کوبند و پایمال می کنند، افراد با ایمان (و ممتاز) را از میان شما جدا می سازند (و نابود می کنند؛ همان گونه که پرندگان، دانه های درشت را از دانه های لاغر جدا می سازند (و می بلعند).

شرح و تفسیر

جباران بنی امیه همه چیز را درهم می کوبند

جمعی از شارحان نهج البلاغه این بخش از خطبه را جدا از بخش های سابق دانسته اند و معتقدند در میان این دو، مطالب دیگری بوده است که مرحوم «سید رضی» طبق روشی که دارد - که از هر خطبه قسمت هایی را که برجستگی بیشتری، مخصوصاً از نظر فصاحت و بلاغت دارد، بر می گزیند و بقیه را حذف می کند - قسمت های میانی این دو بخش را انداخته است و لذا این دسته از شارحان این بخش را اشاره به حوادث و فتنه های آخرالزمان می دانند.

در حالی که بعضی دیگر، مانند «ابن میثم بحرانی» معتقد به ارتباط میان این بخش و بخش های سابق هستند و آن را اشاره به گمراهان بنی امیه و حکام ظالم و جائر و بی دین آنها می دانند و این احتمال نزدیکتر به نظر می رسد. زیرا مرحوم «سید رضی» به هنگام گزینش بخش های مختلف یک خطبه، معمولاً با کلمه «و منها» آنها را از هم جدا می کند؛ همان گونه که در قسمت های نخستین همین خطبه مشاهده می کنیم که در دو مورد بخش ها را با تعبیر «و منها» جدا کرده است.

به هر حال، می فرماید: «گویا می بینم: پرچم گمراهی بر جایگاه خود نصب و محکم شده، و طرفداران آن، همه جا پراکنده گشته اند». (رأیة ضلال قد قامت علی قُطبِها، وَ تَفَرَّقَتْ بِشُعْبِها).

با اینکه خبر از حوادث آینده است تا مردم خود را برای آن آماده کنند و ضایعات و زیان هایش به حداقل برسد، ولی با این حال، آن را به صورت فعل ماضی بیان فرموده؛ اشاره به اینکه این برنامه حتماً واقع خواهد شد! همان طور که در تعبیر معروف ادبا آمده است که مضارع متحقق الوقوع، به منزله ماضی است.

تعبیر به «قَدْ قَامَتْ عَلَيَّ قُطْبُهَا» اشاره به این است که این پرچم ضلالت که از سوی خاندان فاسد و مفسد بنی امیه برپا می شود، چنان محکم خواهد شد که به این آسانی از جا کنده نمی شود.

جمله «تَفَرَّقَتْ بِشُعْبِهَا» گر چه ظاهراً سخن از پراکندگی شاخه های این پرچم است، ولی در واقع منظور پراکنده شدن طرفداران آن در تمام بلاد اسلامی است.

سپس می افزاید: این پرچم (اشاره به طرفداران پرچم است) «شما را با پیمان خود می پیماید (و با معیارهای خود می سنجد) و با دست های گشاده خویش شاخ و برگ شما را فرو می ریزد!» (تَكِيلُكُمْ بِصَاعِهَا، وَ تَخْبِطُكُمْ بِبَاعِهَا).^۲

اشاره به اینکه: آنها با معیارهای خود شما را می سنجدند؛ هر کس با معیارشان هماهنگ باشد، مطلوب و آنها که هماهنگ نیستند نامطلوبند.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از جمله اول این است که آنها تمام مقدرات شما را در دست می گیرند و به هر کس آنچه بخواهند می دهند.

جمله «تَخْبِطُكُمْ بِبَاعِهَا» - با توجه به اینکه «تَخْبِطُ» در اینجا به معنای فروریختن برگ درخت با ضربات چوب است و «بَاع» به معنای دست های گشاده می باشد - اشاره به این است که آنان تا آنجا که دستشان می رسد، شاخ و برگ شما را فرو می ریزند و شما را به ضعف و ذلت می کشانند و

۱. «تکیل» از ماده «کیل» (بر وزن ذیل) به معنای پیمان است و غالباً در مورد مواد غذایی مانند گندم و جو به کار می رود؛ ولی گاه به صورت مجازی در مورد هرگونه سنجش نیز استعمال می شود.

۲. «باع» در اصل به معنای فاصله میان سرانگشتان دو دست است، هنگامی که انسان کاملاً دستها را به طرف راست و چپ باز کند؛ ولی در بسیاری از مواقع، در معنای مجازی قدرت کامل یک انسان بکار می رود و «طول باع» اشاره به توانایی زیاد است.

این است راه و رسم یک حکومت ظالم و خودکامه که همه چیز را با معیارهای خود می سازد و هر که با او هماهنگ نیست، محکوم به فنا است. سپس امام (علیه السلام) به رهبر این حکومت خودکامه بیدادگر اشاره کرده، می فرماید: «رهبر این گروه از آیین اسلام خارج است و بر پایه گمراهی و ضلالت ایستاده!» (قَائِدُهَا خَارِجٌ مِنَ الْمِلَّةِ، قَائِمٌ عَلَى الضَّلَّةِ).

این جمله که اشاره به معاویه یا سایر حکام بنی امیه است، ناظر به این معناست که رهبران این گروه نه تنها مطابق قوانین اسلام عمل نمی کنند و ضروریات دین را زیر پا می نهند، بلکه پایه و اساس کارشان گمراهی و اصرار بر ضلالت است؛ همانگونه که تاریخ بر اعمال و برنامه های آن ها گواهی می دهد.

امام (علیه السلام) در ادامه این سخن، به پایان دردناک و غم انگیز این ماجرا اشاره کرده می فرماید: «(کار به جایی می رسد که) در آن روز جز تعداد کمی از شما باقی نمی ماند: همانند ته مانده دیگ، خرده نان هائی که در ته کیسه باقی مانده و به هنگام تکان دادن، فرو می ریزد!». (فَلَا يَبْقَى يَوْمَئِذٍ مِنْكُمْ إِلَّا تُفَالَةٌ^۱ كُنْفَالَةٌ الْقِدْرِ، أَوْ نُفَاضَةٌ^۲ كُنْفَاضَةَ الْعِجْمِ^۳).

این تعبیر اشاره به این است که آنها که از این فتنه جان سالم بدر می برند، بسیار اندکند و غیر قابل توجه! زیرا، آنها ظالمان احدی از مؤمنان با شخصیت را سالم نمی گذارند.

۱. «تُفَالَةٌ» از ماده «ثقل» (بر وزن هفت) به معنای رسوب کردن تفاله هاست و گاه به معنای باقیمانده های بی مصرف هر چیزی بکار می رود.

۲. «نُفَاضَةٌ» از ماده «نفض» (بر وزن نبض) به معنای حرکت دادن چیزی، به منظور اینکه آنچه به آن چسبیده است، بریزد و «نفاضة» به آن اشیایی که ریزش می کند، گفته می شود.

۳. «عِجْمٌ» (بر وزن فکر) به معنای کیسه، یا جوال است که در آن چیزی نگهداری می کنند.

به این هم قناعت نمی کنند بلکه: «شما را همچون پوست هایی که (به هنگام دباغی) به هم می پیچند، تحت فشار قرار می دهند و همچون زراعتِ درو شده می کوبند و پایمال می کنند!». (تَعْرُكُكُمْ^۱ عَرَكَ الْأَدِيمِ^۲، وَ تَدْوُسُكُمْ^۳ دَوْسَ الْحَصِيدِ).

«و افراد با ایمان (و ممتاز) را از میان شما جدا می سازند (و نابود می کنند)؛ همان گونه که پرندگان، دانه های درشت را از دانه های لاغر جدا می کنند (و می بلعند)». (وَ تَسْتَخْلِصُ الْمُؤْمِنَ مِنْ يَتِينِكُمْ اسْتِخْلَاصَ الطَّيْرِ الْحَبَّةَ الْبَطِينَةَ^۴ مِنْ بَيْنِ هَزِيلِ^۵ الْحَبِّ).

اشاره به اینکه آنها به همه ستم می کنند، ولی نسبت به مؤمنانِ باشخصیت و ممتاز، ستم مضاعفی دارند.

نکته

یک قانون کلی درباره حکومت های خودکامه!

گر چه امام (علیه السلام) این بخش از خطبه را به عنوان پیشگویی، درباره بنی امیه و آینده حکومت آنان (به احتمال قوی) بیان فرموده، ولی به نظر می رسد این یک قانون کلی درباره تمام حکومت های خودکامه و ستمگر

۱. «تعرك» از ماده «عرك» (بر وزن ارك) به معنای مالش محکم است و میدان جنگ را از این جهت «معرکه» می گویند که طرفین یکدیگر را درهم می کوبند.

۲. «ادیم» در اصل به معنای پوسته هر چیزی است؛ ولی بیشتر به چرم و پوست حیوانات اطلاق می شود.

۳. «تدوس» از ماده «دوس» (بر وزن قوس) به معنای پایمان کردن شدید است.

۴. «بطینه» از ماده «بطن» به معنای شکم گرفته شده؛ و به افراد، یا دانه های چاق و فربه اطلاق می شود و به تعبیر دیگر: «بطینه» به معنای شکم بزرگ است.

۵. «هزیل» نقطه مقابل «بطین» به معنای شیء لاغر و کم گوشت و سبک وزن است و به سخنان بی محتوا و شوخی، واژه «هزل» اطلاق می شود، که آن هم به معنای سبک وزن بودن است.

است. آنها پایه های پرچم ضلالت را محکم می کنند و به هر سو شاخه های خود را می گسترانند. همه چیز را با معیارهای موافق منافع خود می سنجند و همه مخالفان را درهم می کوبند و پایمال می کنند و افراد برجسته آنها را مخصوصاً هدف قرار داده و به زودی از میان برمی دارند؛ نه رحم و نه عواطف انسانی برای آنها مطرح است و نه قانون و نه حقوق بشر؛ که نمونه های آن را در عصر و زمان خود نیز آشکارا می بینیم.

بخش ششم

أَيْنَ تَذْهَبُ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ، وَ تَبِيَهُ بِكُمْ الْغِيَاهِبُ وَ تَخْدَعُكُمْ الْكَوَاذِبُ؟
 وَ مِنْ أَيْنَ تُؤْتُونَ، وَ أُنَى تُؤْفَكُونَ؟ فَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ، وَ لِكُلِّ غَيْبَةٍ إِيَابٌ،
 فَاسْتَمِعُوا مِنْ رَبَّائِكُمْ، وَ أَحْضِرُوا قُلُوبَكُمْ، وَ اسْتَيْقِظُوا إِنْ هَتَفَ بِكُمْ.
 وَ لِيَصْدُقَ رِأْدُ أَهْلِهِ، وَ لِيَجْمَعَ شَمْلُهُ، وَ لِيَحْضِرَ ذَهْنُهُ، فَلَقَدْ فَلَقَ لَكُمْ الْأَمْرَ
 فَلَقَ الْخَرَزَةَ، وَ قَرَفَهُ قَرْفَ الصَّمْغَةِ. فَعِنْدَ ذَلِكَ أَخَذَ الْبَاطِلُ مَا خِذَهُ، وَ رَكِبَ
 الْجَهْلُ مَرَآكِبَهُ، وَ عَظَمَتِ الطَّاعِيَةُ، وَ قَلَّتِ الدَّاعِيَةُ، وَ صَالَ الدَّهْرُ صِيَالَ
 السَّيِّعِ الْعُقُورِ، وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْبَاطِلِ بَعْدَ كُظُومِ، وَ تَوَاحَى النَّاسُ عَلَى
 الْفُجُورِ، وَ تَهَاجَرُوا عَلَى الدِّينِ، وَ تَحَابُّوا عَلَى الْكَذِبِ، وَ تَبَاغَضُوا عَلَى
 الصِّدْقِ.

ترجمه

روش های گمراه کننده، شما را به کجا می برد؟! تاریکی ها و ظلمت ها
 تا کی شما را سرگردان می سازد؟ و دروغ پردازی ها تا کی شما را
 می فریبند؟! از کجا در شما نفوذ می کنند و چگونه شما را منحرف
 می سازند؟! (کی می خواهید بیدار شوید؟) برای هر اجل و سرآمدی،
 نوشته ای مقرر شده، و برای هر غیبتی بازگشتی (عمر شما پایان می پذیرد
 و اعمالتان در برابر شما ظاهر می شود). حال که چنین است، به سخنان
 پیشوای الهی خود، گوش فرا دهید؛ دل های خود را نزد او حاضر سازید و
 هنگامی که (به خاطر احساس خطر،) به شما فریاد می زند، بیدار شوید!
 رهبر باید برای پیروانش صادقانه سخن گوید، و آنها را متمرکز ساخته و

محتوای ذهن خویش را (جهت برنامه ریزی برای نجات آنها) حاضر کند (و رهبر شما چنین است). پیشوای شما حقیقت را برای شما به خوبی شکافته، همانند مهره ای که آن را برای شناسایی درونش می شکافند؛ یا همچون صمغ و شیره درختی که از بدنه آن جدا می سازند.

زمانی فرا می رسد که باطل جایگاه خود را گرفته (و بر همه چیز سلطه می یابد) و جهل بر مرکب های خویش سوار می شود؛ طاغوت، عظمت یافته و داعیان حق کاستی می گیرند. روزگار همچون درنده خطرناکی حملهور می شود و باطل بعد از مدت ها سکوت، همچون شتر نر، نعره برمی آورد. مردم در شکستن قوانین الهی هم دست می شوند و در فاصله گرفتن از دین متحد می گردند! برای دروغ گفتن، پیمان می بندند و در برابر صدق و راستی دشمنی می ورزند!!

شرح و تفسیر

بیدار شوید آینده شومی در پیش است!

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه، به دنبال پیش بینی حوادث سخت و دردناک - که در آینده دامن مسلمین را می گیرد - طرق دور ماندن از آن، یا حداقل، کم کردن ضایعات آن را به اصحابش تعلیم می دهد.

نخست برای جلب توجه آنان فریاد می زند: «مذاهب و روش های گمراه کننده شما را به کجا می برد؟ تاریکی ها و ظلمت ها تا کی شما را سرگردان می سازد؟ و دروغ پردازی ها تا کی شما را می فریبد؟ از کجا در شما نفوذ می کنند و چگونه شما را از راه منحرف می سازند؟ (کی می خواهید بیدار شوید و پیام حق را بشنوید؟!))». (أَيْنَ تَذْهَبُ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ، وَ تَتِيهِ بِكُمْ الْعِيَاهِبُ^۱ وَ تَخْدَعُكُمْ الْكَوَاذِبُ؟ وَ مِنْ أَيْنَ تَوْتُونَ، وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ؟).

۱. «تتیه» از ماده «تیه» (بر وزن بیه) به معنای گمراه و سرگردان شدن است.

و به این ترتیب، این معلّم بزرگ و رهبر آسمانی مخاطبین خود را از خواب غفلت بیدار و آماده شنیدن سخنان حق می کند و در ادامه سخن آنها را متوجّه مسئله مرگ و پایان عمر و بازگشت اعمال می کند و می فرماید: «برای هر اجل و سرآمدی، نوشته ای مقرر شده، و برای هر غیبتی، بازگشتی (عمر شما پایان می پذیرد، و اعمالتان در برابر شما ظاهر می شود)». (فَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ، وَ لِكُلِّ غَيْبَةٍ إِيَابٌ).

اشاره به اینکه: تصوّر نکنید عمر شما بی پایان است و همیشه فرصت برای جبران خطاها وجود دارد و تصوّر نکنید که اعمال شما غائب و پنهان می شود و هرگز به سوی شما باز نمی گردد؛ مرگ حق است و پیمانهای عمر، محدود و اعمال انسانها نزد خداوند محفوظ است.

بنابراین، منظور از «غائبی که باز می گردد»، یا اعمال انسانهاست و یا مرگ است؛ همانگونه که در خطبه های دیگری از نهج البلاغه نیز این تعبیر دیده می شود؛ امام (علیه السلام) در پایان خطبه ۸۳ مردم را دعوت به توبه و اصلاح خویشتن، قبل از فرا رسیدن مرگ می کند و از آن تعبیر به «قَبْلَ قُدُومِ الْغَائِبِ الْمُتَنَزَّرِ» می فرماید. و شبیه این معنا در خطبه ۶۴ نیز دیده می شود.^۲

۱. «غیاهب» جمع «غیهب» (بر وزن حیرت) به معنای شدت تاریکی شب است.
۲. بعضی از شارحان نهج البلاغه چون پیوند روشنی برای این جمله و جمله های قبل ندیده اند، فرض را بر این گرفته اند که این جمله در کلام امام (علیه السلام) از جمله های قبل جدا بوده و مرحوم «سیّد رضی» به خاطر روش گزینشی، از نقل قسمت های وسط صرف نظر کرده است؛ در حالی که معمول «سیّد رضی» این چنین نیست که جمله هایی را بیندازد و جمله های بعد را با ما قبل پیوند دهد، بی آنکه اشاره ای به آن (مثلا با کلمه «و منها») نداشته باشد و همانگونه که ما در بالا گفتیم: پیوند معنوی این جمله، با جمله های قبل کاملاً قابل درک است.

سپس امام (علیه السلام) در ادامه سخن می فرماید: «حال که چنین است! به سخنان پیشوای الهی خود گوش فرا دهید، دل های خود را نزد او حاضر سازید، و هنگامی که (به خاطر احساس خطر) به شما فریاد می زند، بیدار شوید». (فَاسْتَمِعُوا مِنْ رَبَّائِكُمْ، وَ اخْضِرُوا قُلُوبَكُمْ، وَ اسْتَيْقِظُوا اِنْ هَتَفَ بِكُمْ).

در ادامه سخن برای جلب توجه مردم به نصایح و اندرزها و هشدارها می افزاید: «رهبر باید برای پیروانش صادقانه سخن گوید؛ و آنها را متمرکز ساخته، و محتوای ذهن خویش را (برای نجات آنها) حاضر کند، (و رهبر شما چنین است)». (وَلْيَصِدِّقْ رَأْدًا^۲ اَهْلَهُ، وَلْيَجْمَعْ شَمْلَةً^۳، وَلْيَخْضِرْ ذَهْنَهُ).

خلاصه اینکه: رهبر و پیشوای جمعیت وظیفه ای دارد و مردم هم وظیفه ای؛ او از یک سو، باید واقعیت ها را برای مردم بگوید و از سوی دیگر، افکار، یا نفرات خود را جمع کند و سامان و نظام دهد و از سوی سوم، فکر خود را متمرکز ساخته و برنامه ریزی دقیق کند و هنگامی که رهبر و پیشوا این برنامه را انجام داد، وظیفه پیروان این است که با تمام وجود خود، در انجام اوامر او بکوشند.

سپس می افزاید: «پیشوای شما، حقیقت را برای شما به خوبی شکافته؛ همانند مهره ای که آن را برای شناسایی درونش می شکافند؛ یا همچون صمغ و شیره درختی که از بدنه آن جدا می سازند». (فَلَقَدْ فَلَقَ لَكُمْ الْاَمْرَ فَلَقَ الْخَرْزَةَ، وَ قَرَفَةَ اَقْرَفَ الصَّمْغَةِ^۴).

۱. «هتف» از ماده «هتاف» (بر وزن حُباب) به معنای فریاد زدن است.

۲. «رائد» از ماده «رَوْد» (بر وزن قوم) به معنای کسی است که پیشاپیش قافله حرکت می کند و محل آب و مرتع را شناسایی می کند، تا قافله در آنجا اطراق کند.

۳. «شمل» به معنای جمع کردن و گردآوری نمودن است.

۴. «فَلَقَ» از ماده «فلق» (بر وزن خلق) به معنای شکافتن است.

۵. «خرزه» به جواهرات و دانه های زینتی گران قیمت، یا کم قیمت اطلاق می شود.

«خَرَزَه» به معنای مهره گران قیمت، یا ارزان قیمت است و هنگامی که مهره‌هایی مشکوک شوند که از چه نوع می‌باشند، یکی از آنها را می‌شکافند تا باطن آن آشکار شود.

و این سخن کنایه از تبیین واقعیت‌ها و آشکار کردن باطن امور است و

تعبیر

به: «قَرَفَةُ قَرْفِ الصَّمْعَةِ» اشاره به این است که: «من عصاره و جوهره مطالب را بیرون کشیده‌ام، همانند جدا کردن شیره‌های سودمند از درختان».

در اینجا امام (علیه السلام) بار دیگر به ادامه سخن درباره حوادث آینده که در سطرهای پیشین از آن بحث شد، می‌پردازد و آن را با بیان پیامدهای اجتماعی و اخلاقی و دینی حکومت‌های خودکامه، تکمیل می‌کند و در واقع، آثار مختلف اجتماعی و مذهبی این حکومت‌ها را بیان می‌فرماید. پیوند این بخش از خطبه، با بخش‌های گذشته کاملاً روشن است؛ هر چند در این میان چند جمله‌ای خطاب به یارانش برای بیدار باش بیان فرموده است و جای تعجب است که جمعی از شارحان نهج البلاغه این بخش را بریده از بخش‌های سابق می‌دانند که بر اثر گزینش‌های مرحوم «سید رضی» به وجود آمده. گویی گزینش حساب شده آن مرد بزرگ، بهانه‌ای شده تا هر کس که نخواهد در پیوندها دقت کند، آن را به گردن گرد آورنده نهج البلاغه بیندازد.

به هر حال، امام می‌فرماید: «در آن هنگام باطل جایگاه خود را می‌گیرد (و بر همه چیز سلطه می‌یابد) و جهل، بر مرکب‌های خویش سوار می‌شود؛ طاغوت عظمت یافته و داعیان حق کاستی می‌گیرند». (فَعِنْدَ ذَلِكَ أَخَذَ الْبَاطِلُ مَا خِذَهُ، وَ رَكِبَ الْجَهْلُ مَرَآكِبَهُ، وَ عَظُمَتِ الطَّاعِيَةُ، وَ قَلَّتِ الدَّاعِيَةُ).

۱. «قرف» از ماده «قَرَفَ» (بر وزن حرف) به معنای تراشیدن، پوست‌کندن، یا جداکردن است.

۲. «صمغه» شیره‌ای است که از درختان جاری می‌شود.

«طَاغِيَه» در اینجا ممکن است معنای مصدری داشته باشد؛ یعنی: طغیان در سطح جامعه، بزرگ و گسترده می شود و می تواند معنای اسم فاعلی داشته باشد؛ یعنی: گروه طغیانگر عظمت می یابند و طبعاً دعوت کنندگان به سوی حق در مقابل آنها کم می شوند، یا آنها را نابود و یا خاموش می کنند و از صحنه اجتماع می رانند و این است خطرناکترین پدیده شوم حکومت های باطل و خودکامه، که زبان حق گویان را می برند و دهان آنها را می دوزند.

و در ادامه می افزاید: «روزگار به سان درنده خطرناکی حمله‌ور می شود و باطل بعد از مدت ها سکوت، همچون شتر نر نعره بر می آورد!». (وَصَالَ^۱ الدَّهْرُ صِيَالِ السَّبْعِ الْعُقُورِ^۲، وَ هَدَرَ^۳ فَنِيْقُ^۴ الْبَاطِلِ بَعْدَ كُظُومٍ^۵).

آری گروه های منافق و پس مانده های دوران جاهلیت - که از صحنه جامعه اسلامی عقب رانده شده بودند - بار دیگر بر اثر ضعف طرفداران حق، به صحنه می آیند و آزادانه فریاد می کشند.

در این هنگام، تمام ارزش ها، ضد ارزش و ضد ارزش ها، ارزش می شود: «مردم در شکستن قوانین الهی هم دست می شوند، و در فاصله گرفتن از دین متحد می گردند، برای دروغ گفتن، پیمان دوستی می بندند و

۱. «صال» از ماده «صَوَّلَ» (بر وزن قول) به معنای پریدن روی چیزی است.

۲. «عُقُور» از ماده «عَقَرَ» (بر وزن قفل) در اصل به معنای اساس و ریشه چیزی است و به معنای بی کردن شتر و گاز گرفتن و دریدن نیز آمده است.

۳. «هدر» از ماده «هدیر» (بر وزن قدیر) به معنای صدا را در گلو گرداندن و فریاد کشیدن است.

۴. «فنیق» به معنای حیوان نر، یا شتر نری است که مورد احترام است و کمتر بر آن سوار می شوند.

۵. «كُظُومٍ» و «كُظُمٍ» (بر وزن هضم) در اصل به معنای بستن سرمشک است و به سکوت کردن و فرو بردن خشم و غضب نیز اطلاق می شود.

در برابر صدق و راستی، دشمنی می‌ورزند». (وَ تَوَاحَى النَّاسُ عَلَى الْفُجُورِ، وَ تَهَاجَرُوا عَلَى الدِّينِ، وَ تَحَابُّوا عَلَى الْكُذِبِ، وَ تَبَاغَضُوا عَلَى الصِّدْقِ).

و به این ترتیب، به مقتضای «النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ» این حاکمان فاسق و فاجر و بی‌دین و کذاب، مردم را به این صفات می‌کشاند و صحنه جامعه اسلامی به کلی تیره و تاریک می‌شود.

با این که دین، شامل ترک دروغ و فجور می‌باشد و هجرت از دین، به معنای هجرت از همه این ارزش‌ها است؛ ولی امام (علیه السلام) به طور خاص، روی مسأله فجور و کذب تکیه می‌کند؛ چرا که در میان پدیده‌های شوم حکومت‌های خودکامه بی‌دین، مسأله بی‌بند و باری اخلاقی و دروغ از همه آشکارتر و خطرناکتر است.

تعبیر به «تَوَاحَى» و «تَهَاجَرُوا» و «تَحَابُّوا» و «تَبَاغَضُوا» اشاره به این نکته لطیف است که در این گونه جوامع، توده مردم به صورت گروهی و دسته جمعی و متحد و متفق به سوی فجور و کذب و بی‌دینی پیش می‌روند و به تعبیر دیگر: مسأله جنبه فردی ندارد، بلکه جنبه جمعی توأم با برنامه‌ریزی دارد و خطر بزرگ همین است.

بخش هفتم

فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ الْوَلَدُ غَيْظًا، وَالْمَطَرُ قَيْظًا، وَ تَفِيضُ اللَّيَامِ فَيْضًا، وَ تَغِيضُ الْكِرَامِ غَيْضًا، وَ كَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الزَّمَانِ ذُنَابًا، وَ سَلَاطِينُهُ سِبَاعًا، وَ أَوْسَاطُهُ أَكْثَالًا، وَ فَقَرَاؤُهُ أَمْوَاتًا؛ وَ غَارَ الصِّدْقُ، وَ فَاضَ الْكَذِبُ، وَ اسْتُعْمِلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسَانِ، وَ تَشَاجَرَ النَّاسُ بِالْقُلُوبِ، وَ صَارَ الْفُسُوقُ نَسَبًا، وَ الْعَفَافُ عَجَبًا، وَ لَبِسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْفَرِّو مَقْلُوبًا.

ترجمه

در آن هنگام، فرزندان سبب خشم (پدران و مادران) می شوند؛ و باران گرمی می افزاید؛ فرومایگان همه جا را پر می کنند و نیکان بزرگوار، کمیاب می شوند! مردم آن زمان، همچون گرگان؛ و سلاطین آنها همچون درندگان؛ و طبقه متوسط طعمه آنها؛ و مستمندان همچون مردگان خواهند بود. (در آن زمان) راستگویی از میان می رود و دروغ فراوان می شود؛ مردم با زبان اظهار دوستی می کنند، و با دل دشمنی؛ به گناه و آلودگی افتخار می کنند و از عفت و پاکدامنی در شگفتی فرو می روند! و اسلام همچون پوستینی وارونه پوشیده می شود!!

شرح و تفسیر

پوستین وارونه!

به دنبال بحثی که امام (علیه السلام) به عنوان پیشگویی از آینده در مورد سیطره و سلطه حکام خودکامه بیدادگر و پیامدهای آن در بخش های سابق

خطبه بیان فرمودند، در بخش آخر، به قسمت های مهم دیگری از آثار شوم این حکومت ها، و وضع اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی مردم در چنین حکومت‌هایی اشاره می فرماید.

نخست می گوید: «در آن هنگام، فرزندان سبب خشم (پدران و مادران) می شوند و باران، گرمی می افزاید؛ فرومایگان همه جا را پر می کنند و نیکان بزرگوار، کمیاب می شوند!» (فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ الْوَلَدُ غَيْظًا^۱، وَالْمَطَرُ قَيْظًا^۲، وَتَفِيضُ اللَّيْلِ فَيْضًا^۳، وَتَفِيضُ الْكِرَامِ غَيْضًا^۴).

اشاره به اینکه صفات سوء حکام ظالم، به درون خانواده ها نیز نفوذ می کند و فرزندانی که باید نور چشمان پدر و مادر و مایه برکت و شکوفایی زندگی آنان باشند، مبدل به یک عامل ناراحتی و بدبختی می شوند.

از سوی دیگر، آثار وضعی این اعمال ناروا در جهان طبیعت و نعمت های الهی نیز آشکار می شود و بارانی که باید در زمستان بیارد و مایه برودت و لطافت هوا شود، در تابستان می بارد و سبب گرمی و ناراحتی و ضایع شدن محصولات کشاورزی می گردد.

و از سوی سوم، به خاطر دگرگون شدن ارزش ها، فرومایگان صحنه اجتماع را جولانگاه خود قرار می دهند و به همین دلیل، پاکان و نیکان از صحنه طرد می شوند و این ویژگی های چهارگانه، در هر حکومت خودکامه ظالمی دیده می شود.

۱. «غیض» به معنای غضب است و بعضی گفته اند: حالتی است شدیدتر از غضب.

۲. «قیز» به معنای وسط تابستان و به اصطلاح «قلب الأسد» است و هنگامی که این واژه به معنای مصدري به کار رود، به معنای حرارت شدید یافتن است.

۳. «فیض» به معنای سیلان آب، یا باران، یا اشک و مانند آن است.

۴. «غیض» به معنای نقصان یافتن و در زمین فرو رفتن است.

در ادامه این سخن به ویژگی های چهارگانه دیگری اشاره فرموده و گروههای اجتماعی آن زمان را به چهار دسته تقسیم می فرماید و می گوید: «مردم آن زمان همچون گرگان؛ و سلاطین آنها همچون درندگان؛ و طبقه متوسط، طعمه آنها؛ و مستمندان، همچون مردگان خواهند بود!». (وَ كَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الزَّمَانِ ذُنَابًا، وَ سُلَاطِينُهُ سِبَاعًا، وَ أَوْسَاطُهُ أُكْلًا^۱، وَ فُقَرَاؤُهُ أَمْوَاتًا).

منظور از اهل آن زمان، کارگزاران و اعوان و انصار حکام ظالم است. هنگامی که سلطان آنها درنده خو باشد، همکاران و همدستان آنها نیز گرگ صفت خواهند بود و طبیعی است که در این میان، قشرهای متوسط جامعه، طعمه آن گرگان درنده می شوند و فقرا چنان به فراموشی سپرده می شوند، که گویی مرده اند!

گویی امام (علیه السلام) سرتاسر تاریخ بشر را مورد بررسی قرار داده و در این عبارات کوتاه، ویژگی های حکومت های خودکامه ستمگر را، دقیقاً بیان فرموده است.

در آخرین قسمت این خطبه، به هفت پدیده شوم در چنین جوامعی که سرچشمه تمام بدبختی ها می شود، اشاره فرموده، چنین می گوید:

«در آن زمان، راستگویی از میان می رود و دروغ فراوان می شود. مردم با زبان اظهار دوستی می کنند، و با دل، دشمنی. به گناه و آلودگی افتخار می کنند و از عفت و پاکدامنی در شگفتی فرو می روند و اسلام همچون

۱. «اُكْلًا» جمع «اَكَلَ» (مانند طُلَّاب جمع طالب) به معنای خورنده است؛ بنابراین، معنای جمله «أَوْسَاطُهُ أُكْلًا» این است که طبقه متوسط در آن زمان دائماً مشغول خورد و خوراک و چپاول و غارت اموالند و اگر اسم فاعل را در اینجا به معنای اسم مفعول بدانیم که متناسب با جمله های قبل است، مفهوم همان می شود که در متن آوردیم.

پوستینی وارونه پوشیده می شود!» (وَ غَارَ الصِّدْقِ، وَ فَاضَ الْكِذْبِ، وَ اسْتَعْمَلَتِ الْمَوَدَّةَ بِاللِّسَانِ، وَ تَشَاجَرَ النَّاسُ بِالْقُلُوبِ، وَ صَارَ الْفُسُوقُ نَسْبًا، وَ الْعَفَافُ عَجْبًا، وَ لُبْسَ الْأِسْلَامِ لُبْسَ الْفُرُوقِ مَقْلُوبًا).

تعبیر به «غَارَ الصِّدْقِ، وَ فَاضَ الْكِذْبِ» - با توجه به اینکه «غَارَ» از ماده «غَوْر» در اصل به معنای فرو رفتن آب، یا چیز دیگر در زمین و «فَاضَ» از ماده «فیض» به معنای سیلان و فزونی آب، یا باران و امثال آن است - اشاره به این می باشد که گویی در آن زمان، چشمه های صدق و راستی در زمین فرو می رود و باغستان سرسبز جهان انسانیت به خشکی می گراید و به عکس، آب شور و ناگوارِ دروغ بر سرزمین اجتماع غلبه می کند و در این شوره زار، جز «خَس» نمی روید.

جمله «صَارَ الْفُسُوقُ نَسْبًا» اشاره به این است که: افراد فاسق چنان به یکدیگر نزدیک می شوند و دست به دست هم می دهند، که گویی برادر یا خویشاوند یکدیگرند.

بعضی از «شارحان نهج البلاغه» «فسوق» را در اینجا به زنا تفسیر کرده اند؛ یعنی فرزندان نامشروع در آن جامعه زیاد می شود و این تفسیر با جمله «وَالْعَفَافُ عَجْبًا» (عَفَّت و پاکدامنی مایه تعجب می شود) تناسب دارد. احتمال سومی در تفسیر این جمله وجود دارد و آن این است که فاسقان به فسق خود افتخار می کنند! همانگونه که عرب به نَسَب خود افتخار می کرد و به عکس، افراد پاکدامن در چنان جامعه ای سرافکنده خواهند بود و مورد ملامت و سرزنش واقع می شوند.

۱. «غار» از ماده «غَوْر» به معنای داخل شدن در چیزی است و هنگامی که در مورد آب بکار می رود به معنای فرو رفتن در زمین است و به همین جهت به معنای نابود شدن نیز می آید.
۲. «فُرُوق» به معنای پوستین است که از پوست حیوانات تهیه می شود و پشم های بلندی دارد و در هنگام شدت سرما از آن استفاده می گردد.

و جمله «لِبَسِ الْإِسْلَامِ بُسِ الْفَرِّوِ مَقْلُوباً» اشاره به نکته لطیفی است و آن اینکه حکام ظالم و فاسق و فاجر سعی در نابودی اسلام و بی دین کردن مردم نمی کنند؛ بلکه برای رسیدن به منویات شوم خود، اسلام را تحریف کرده، وارونه نشان می دهند؛ درست مانند پوستینی که وارونه پوشیده شود و تاریخ حکومت های خودکامه - مخصوصاً حکومت های بیدادگر بنی امیه و بنی عباس - شاهد صدق این سخن است.

بدیهی است پوستین وارونه نه گرمای چندانی دارد و نه شکل و شباهتی به لباس انسانها؛ بلکه، انسان را به صورت حیوانی در می آورد و ذکر این جمله بعد از ذکر مفاسد دیگر آن زمان ممکن است از قبیل ذکر عام بعد از خاص باشد؛ زیرا هنگامی که اسلام وارونه شود، دروغ به جای راستی، فسوق به جای عفاف می نشیند؛ همچنین سایر ارزش ها و ضد ارزش ها جابه جا می شود.

نکته

آثار سلطه فرومایگان!

آنچه را امام (علیه السلام) در سه بخش از این خطبه درباره حوادث آینده جامعه اسلامی به عنوان پیش بینی بیان فرموده، ترسیم بسیار دقیق و حساب شده ای از تمام حکومت های جبار خودکامه در طول تاریخ است. هنگامی که آنها پایه های خود را محکم می کنند تمام نیکان و پاکان را از صحنه اجتماع کنار می زنند و مدیران و دستیاران خود را از افراد بی بند و بار و بی ایمان و نوکر مآب که به جای «کلاه، سر می آورند». بر می گزینند. مؤمنان را تحت فشار قرار می دهند و مردم را به جهل و نادانی و بی خبری سوق می دهند. دروغ همه جا را فرا می گیرد و صدق و راستی برچیده می شود. فرومایگان بر مقلذرات مردم مسلط می شوند و بسیاری از مردم به

حکم «الْأَناسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ» از آن حکام و سلاطین درنده خو پیروی می کنند. نظام ارزش جامعه به کلی دگرگون می شود و فی المثل: بی عفتی و ناپاکی مایه افتخار و پاکدامنی از اسباب سرافکندگی به حساب می آید.

این گونه حکومت ها در محیط های مذهبی با مذهب نمی جنگند؛ بلکه سعی می کنند مذهب را از درون تهی سازند و تعلیمات آن تحریف کنند و به این طریق از احساسات مذهبی مردم به نفع مقاصد شوم خود استفاده کنند. خرافات را در میان مردم ترویج می دهند و به بعضی از ظواهر مذهبی اهمیت داده، عمق و باطن آن را از میان می برند.

هرگاه با این معیارهای دقیقی که مولا امیرمؤمنان (علیه السلام) در این خطبه بیان کرده به جوامع دنیای امروز - مخصوصاً بسیاری از کشورهای اسلامی - بنگریم، می بینیم چقدر قابل تطبیق است. گویی امام (علیه السلام) از آن روز تمام حوادثی را که امروز در جوامع می گذرد با چشم می دیده و همچون نقاش چیره دستی آنها را با نوک قلم ترسیم نموده؛ تصویری که از هر نظر برابر با اصل است.

آنچه امام (علیه السلام) در این خطبه پیش بینی فرموده است شباهت به روایاتی

دارد که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در این زمینه نقل شده است. از جمله در حدیثی می خوانیم:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ وَجُوهُهُمْ وَجُوهُ الْأَدَمِيِّينَ، وَ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ، كَأَمْثَالِ الذَّنَابِ الضَّوَارِي، سَفَاكُونَ لِلدَّمَاءِ، لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنِ مُنْكَرِ فَعْلُوهُ، إِنْ تَابَعْتَهُمْ ارْتَابُوكَ وَإِنْ حَدَّثْتَهُمْ كَذَّبُوكَ، إِنْ تَوَارَيْتَ عَنْهُمْ اغْتَابُوكَ. أَلْسِنُهُ فِيهِمْ بَدْعَةٌ، وَ الْبَدْعَةُ فِيهِمْ سُنَّةٌ، وَ الْحَلِيمُ مِنْهُمْ غَادِرٌ، وَ الْغَادِرُ بَيْنَهُمْ حَلِيمٌ، الْمُؤْمِنُ فِيهِمَا بَيْنَهُمْ مُسْتَضْعَفٌ، وَ الْفَاسِقُ فِيهِمَا بَيْنَهُمْ مُشْرَفٌ... فَعِنْدَ ذَلِكَ يَحْرِمُهُمُ اللَّهُ قَطْرَ السَّمَاءِ فِي أَوَانِهِ، وَ يَنْزِلُهُ فِي غَيْرِ أَوَانِهِ، وَ يُسَلِّطُ عَلَيْهِمْ شِرَارَهُمْ...؛ زمانی بر مردم فرا

می رسد که صورت های آنها، صورت های انسانی است و دل های آنها دل های شیطانی! مانند گرگان درنده اند؛ و پیوسته خون ریزی می کنند؛ و هیچگاه (با تذکر و ارشاد) از منکراتی که انجام می دهند، باز نمی گردند! اگر با آنها همراهی کنی تو را متهم می کنند و اگر سخنی بگویی، تکذیب می کنند و اگر از آنها پنهان شوی غیبت می کنند. سنّت (سنّت معصومین) در میان آنها بدعت است؛ و بدعت در میان آنها سنّت! عاقل در نظر آنها کسی است که فریبکار و پیمان شکن باشد و فریبکار و پیمان شکن در میان آنها عاقل و هوشیار محسوب می شود. مؤمن در میان آنها مستضعف و فاسق در میان آنها مشرف و گرامی است... در این هنگام، خداوند آنها را از باران به موقع، محروم می سازد و باران های بی موقع (که مایه فساد و تباهی است) بر آنها نازل می کند و اشرار بر آنها مسلط می شوند»^۱.

نهج البلاغه

خطبه ۱۰۹

خطبه ۱۰۹^۱

و من خطبة له (عليه السلام)

فی بیان قدره الله و انفراده بالعظمة و أمر البعث

امام (علیه السلام) این خطبه را برای بیان قدرت خداوند و عظمت منحصر به فرد او و مسأله رستاخیز و قیامت ذکر فرموده است.

خطبه در یک نگاه

این خطبه از خطبه های بسیار فصیح و بلیغ و پرمحتوا و با ارزش نهج البلاغه است که به همین دلیل نام «الزّهراء» (درخشنده) را بر آن گزارده اند و به گفته یکی از شارحان معروف نهج البلاغه، «ابن ابی الحدید»: «تأثیر و جاذبه این خطبه چنان است که اگر آن را بر انسان بی ایمانی که قیامت را با تمام قدرت نفی می کند، بخوانند توان مقاومتش درهم

۱. سند خطبه: در «مصادر نهج البلاغه» آمده است که مرحوم «سید رضی» این خطبه را به صورت گزینش از خطبه معروف به «الزّهراء» گرفته است. از کسانی که قبل از «سید رضی» می زیسته اند و این خطبه را در کتاب خود آورده اند «ابن عبدربه مالکی» در «عقد الفرید» است. «زمخشری» و «آمدی»، بخش هایی از این خطبه را بعینه ذکر کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۳۵).

می شکنند و دلش در وحشت فرو می رود، و او را در مبانی فکری خود متزلزل می سازد، و وادار به تجدید نظر می کند.^۱

این خطبه دارای نکات بسیار آموزنده ای است و در مجموع دارای هشت بخش است:

بخش اول از قدرت عظیم پروردگار و ناتوانی مخلوقات در برابر او سخن می گوید و نکات دقیقی را در این زمینه یادآور می شود.

بخش دوم از خلقت فرشتگان و بعضی از ویژگی های آنها بحث می کند، که اگر از اسرار غیب باخبر می شدند می دانستند عبادات مستمر و بی نظیرشان در برابر عظمت حق، بسیار ناچیز است.

بخش سوم با ترسیمی از خانه آخرت و نعمت های بهشتی، از غفلت بندگان و رغبت آنها به دنیای مادی و دور ماندن از دعوت انبیا سخن می گوید.

بخش چهارم به سراغ حالت دلباختگان دنیا و آلودگان به معصیت در هنگام مرگ می رود و در تعبیراتی بسیار مؤثر و رسا وضع آنها را در آن حالت چنان ترسیم می کند که هر انسان غافل را به تفکر و بازنگری در رفتار خویش وا می دارد.

در بخش پنجم و ششم پیرامون قیامت و مقدمات روز رستاخیز و پرسش از اعمال انسان ها و سعادت مؤمنان نیکوکار و مجازات بدکاران سخن می گوید و سرنوشت هر یک از این دو گروه را با تعبیراتی بسیار مؤثر شرح می دهد.

در بخش هفتم از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مخصوصاً از زهد و بی اعتنائی آن حضرت نسبت به دنیا سخن می گوید و او را به عنوان الگو و اسوه ای برای همه اهل ایمان معرفی می کند.

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۷، صفحه ۲۰۲.

در بخش هشتم - که آخرین بخش است - سخن از اهل بیت پیامبر و یاران و پیروان او دارد و در بیان بسیار کوتاهی عظمت مقام آنها را ترسیم می فرماید.

بخش اول

كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ، وَ كُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ: غِنَى كُلِّ فَقِيرٍ، وَ عِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ، وَ قُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ، وَ مَفْرَعُ كُلِّ مَلْهُوفٍ. مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ، وَ مَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ، وَ مَنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ رِزْقُهُ، وَ مَنْ مَاتَ فَاِلَيْهِ مُنْقَلَبُهُ. لَمْ تَرَكَ الْعُيُونَ فَتُخْبِرَ عَنْكَ، بَلْ كُنْتَ قَبْلَ الْوَاصِفِينَ مِنْ خَلْقِكَ. لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ لِوَحْشَةٍ، وَ لَا اسْتَعْمَلْتَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ، وَ لَا يَسْبِقُكَ. مَنْ طَلَبْتَ، وَ لَا يُفْلِتُكَ، مَنْ اخَذْتَ، وَ لَا يَنْقُصُ سُلْطَانَكَ مِنْ عَصَاكَ، وَ لَا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مَنْ اطَاعَكَ، وَ لَا يَرُدُّ اَمْرَكَ مَنْ سَخِطَ قَضَاءَكَ، وَ لَا يَسْتَعْنِي عَنْكَ مَنْ تَوَلَّى عَنْ اَمْرِكَ. كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ، وَ كُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ. اَنْتَ الْاَبَدُ فَلَا اَمَدَ لَكَ، وَ اَنْتَ الْمُتَهَيُّ فَلَا مَحِيصَ عَنْكَ، وَ اَنْتَ الْمَوْعِدُ فَلَا مَنْجَى مِنْكَ اِلَّا اِلَيْكَ. بِيَدِكَ نَاصِيَةُ كُلِّ دَابَّةٍ، وَ اِلَيْكَ مَصِيرُ كُلِّ نَسَمَةٍ. سُبْحَانَكَ مَا اَعْظَمَ شَانِكَ! سُبْحَانَكَ مَا اَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ! وَ مَا اَصْغَرَ كُلَّ عَظِيمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ! وَ مَا اَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ! وَ مَا اَحْقَرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ! وَ مَا اَسْبَعَ نِعْمَكَ فِي الدُّنْيَا، وَ مَا اَصْغَرَهَا فِي نِعَمِ الْاٰخِرَةِ!

ترجمه

همه چیز در برابر او خاضع است، و هر چیزی به وجود او قائم می باشد! بی نیاز کننده هر فقیر، و عزت بخش هر خوار و ذلیل، و نیروی هر ناتوان، و پناهگاه هر مصیبت رسیده است. هر کس سخن بگوید نطق او را می شنود، هر کس سکوت کند اسرار درونش را می داند، آن کس که

زنده است روزیش بر اوست، و آن کس که می میرد بازگشتش به سوی اوست.

(پروردگارا!) چشم ها تو را ندیده تا از تو خبر دهند؛ بلکه تو پیش از آنکه وصف کنندگانت وجود پیدا کنند، بوده ای. آفریدگان را برای رفع وحشت تنهایی نیافریدی، و برای سود خود آنها را به کاری وا نداشتی، هیچ کس نمی تواند از پنجه قدرتت بگریزد، و آن کس را که بگیری از حیطه قدرت تو بیرون نمی رود. معصیت گنهکاران از عظمت تو نمی کاهد و اطاعت مطیعان بر حاکمیت تو نمی افزاید. آن کس که از قضا و قدر تو به خشم آید، نمی تواند حکم و فرمانت را دگرگون سازد، و آن کس که از او امر تو روی گرداند، از تو بی نیاز نمی شود. هر رازی نزد تو آشکار، و هر پنهانی پیش تو حاضر است. تو وجودی جاودانی هستی که زمان برایت نیست، تو پایانی هستی که جز بازگشت به سویت راهی وجود ندارد، و وعده گاهی که نجات از حکمت جز به وسیله تو ممکن نیست. ناصیه (و زمام اختیار) هر جنبنده ای به دست توست، و بازگشت همه نفوس به سوی تو می باشد

(پروردگارا!) پاک و منزّهی! چه بزرگ است مقام تو. (بازهم) منزّهی! چه بزرگ است آنچه را که از آفریده هایت می بینیم و چه کوچک است هر بزرگی در برابر قدرت و عظمت تو، و چه باشکوه است آنچه را از ملکوت مشاهده می کنیم. (با این حال، چقدر ناچیز است آنچه را می بینیم، در برابر آنچه از قلمرو حکومتت از ما پنهان است! چه قدر نعمت های دنیایت فراوان و پراهمیت است و چه کوچک است این نعمت ها در برابر نعمت های آخرت.

اوصاف کمال پروردگار

همانگونه که در بالا اشاره شد این خطبه یکی از زیباترین و پرمعناترین خطبه های نهج البلاغه است و در بخش نخست آن اوصاف جمال و جلال و صفات فعل پروردگار به طرز بسیار جامع و جالبی ترسیم شده است.

نخست روی ده وصف از اوصاف کمال انگشت گذارده، می فرماید: «همه چیز در برابر او خاضع است و هر چیزی به وجود او قائم می باشد! بی نیاز کننده هر فقیر، عزت بخش هر فرد خوار و ذلیل، نیروی هر ناتوان، و پناهگاه هر مصیبت رسیده است!». (كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ، وَ كُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ: غِنَى كُلِّ فَاقِرٍ، وَ عِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ، وَ قُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ، وَ مَمَرُ كُلِّ مَلْهُوفٍ).

این شش وصف در حقیقت بازگشت به قدرت مطلقه پروردگار و وجود بی پایان و نامحدود او و نیاز همه ممکنات می کند.

«خاشع» از ماده «خشوع» در اصل به معنای خضوع است؛ ولی مفهومی گسترده تر از آن دارد که خضوع ظاهری و باطنی و تشریحی و تکوینی را شامل می شود. بنابراین، خشوع همه اشیا در برابر او، به معنای تسلیم بودن در برابر خداوند و حاکمیت قوانین آفرینش بر آنهاست.

قائم بودن همه چیز به خداوند از این جهت است که او واجب الوجود است و غیر او ممکن الوجود، و ممکن، وجودی وابسته به واجب است؛ همانند نور آفتاب که به خورشید وابسته است. غنای هر فقیر و عزت هر ذلیل و قوت هر ضعیف بودن نیز از همین جا سرچشمه می گیرد؛ چرا که ممکنات و مخلوقات، چیزی از خود ندارند؛ هر چه دارند از ناحیه اوست و هر کمالی نصیب آنها شود، پرتوی از آن کمال مطلق الهی است.

«ملهُوف» از ماده «لَهْف» در اصل به معنای غم و اندوه است که به خاطر از دست دادن چیزی به انسان است می دهد و گاه در مورد افرادی به کار می رود که مظلوم شده اند و فریاد استغاثه بر آورده اند و از آنجا که قدرت

ناچیز انسان‌ها به آنها اجازه نمی‌دهد که به تمام خواسته‌های خود برسند و یا آنچه را دارند نگهداری کنند، بنابراین، به هنگامی که غم و اندوه از دست دادن سرمایه‌های مادی و معنوی بر وجود آنها چیره می‌شود، راهی جز این ندارند که به آن ذات پاک قادر و توانا پناه ببرند و برای حل مشکلات خود، از او یاری بطلبند.

آنچه در بالا آمد، در واقع بر گرفته از آیات مختلف قرآن است که این اوصاف را در جای جای قرآن برای خداوند بیان می‌کند. در یک جا می‌فرماید: «وَاللّٰهُ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ؛ تمام آنچه در آسمان و زمین وجود دارد، برای خدا سجده می‌کنند».^۱

و در جای دیگر می‌فرماید: «اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ؛ هیچ معبودی نیست جز خداوند یگانه زنده، که قائم به ذات خویش است و موجودات دیگر قائم به او هستند».^۲

و در جای دیگر می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ؛ ای مردم! شما همگی نیازمند به خدایید؛ تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هرگونه حمد و ستایش است».^۳

و بالأخره به صورت جامع می‌فرماید: «قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ بگو: بارالها! مالک حکومت‌ها تویی؛ به هر کس بخواهی حکومت می‌بخشی و از هر کس بخواهی حکومت را می‌گیری؛ هر کس را

۱. سوره نحل، آیه ۴۹.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۳. سوره فاطر، آیه ۱۵.

بخواهی عزّت می دهی و هر کس را بخواهی خوار می کنی؛ تمام خوبی ها به دست تو است؛ تو بر هر چیزی توانا هستی!». ^۱

در ادامه این شش وصف، به چهار وصف دیگر اشاره کرده، می فرماید: «هر کس سخنی بگوید نطق او را می شنود، و هر کس سکوت کند اسرار درونش را می داند، آن کس که زنده است روزیش بر او است، و آن کس که می میرد بازگشتش به سوی اوست». (مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ، وَ مَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ، وَ مَنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ رِزْقُهُ، وَ مَنْ مَاتَ فَإِلَيْهِ مُنْقَلَبُهُ).

آری! او از درون و برون ما آگاه است و او در زندگی و مرگ ناظر احوال ما است؛ روزی ما بر اوست و بازگشت ما به سوی او.

اگر راستی همین ده وصفی را که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در این جمله های کوتاه بیان کرده است، در عمق جان ما جای گیرد و همه را باور کنیم، برای اصلاح ما کافی است. بدانیم هر چه داریم از اوست و هر چه می خواهیم، باید از او بخواهیم؛ از اسرار درون ما باخبر است و سرانجام، همه به سوی او و دادگاه عدلش باز می گردیم.

امام (علیه السلام) در ادامه این سخن به ذکر پاره ای از صفات سلبیه خداوند می پردازد و می فرماید: «چشم ها تو را ندیده تا از تو خبر دهند؛ بلکه تو پیش از آنکه وصف کنندگانت وجود پیدا کنند، بوده ای!». (لَمْ تَرَكَ^۲ الْعُيُونُ فَتُخْبِرَ عَنْكَ، بَلْ كُنْتَ قَبْلَ الْوَاصِفِينَ مِنْ خَلْقِكَ).

تعبیر به «لَمْ تَرَكَ الْعُيُونُ» اشاره به این است که: تو نه مخلوق بوده ای و نه جسم، تا دیده شوی و بخواهند اوصاف تو را از طریق رؤیت و مشاهده بیان کنند و جمله بعد، در حقیقت به منزله علت است؛ زیرا خداوندی که از

۱. سوره آل عمران، آیه ۲۶.

۲. «لَمْ تَرَكَ» فعل و «ك» مفعول آن است و فاعل آن «الْعُيُونُ» می باشد. یعنی: چشم ها تو را

ازل بوده، هرگز ممکن نیست جسم باشد؛ زیرا جسم حادث است و مرکز حوادث؛ بنابراین، قابل مشاهده نیست و اگر اوصافی برای ذات پاک خداوند بیان می‌کنیم، به حکم آن است که عقل از طریق استدلالات به آن رسیده، یا پیامبران الهی در کتب آسمانی آن را برای ما آورده‌اند.

در ادامه سخن، به هشت وصف دیگر از اوصاف جلال - که جنبه سلبی دارد و در واقع بی‌نیازی مطلق و شکست‌ناپذیری خداوند را بازگو می‌کند - اشاره کرده، با این تعبیر سخن می‌گوید: «آفریدگان را برای رفع وحشت تنهایی نیافریدی و برای سود خود، آن‌ها را به کاری و انداشتی؛ هیچ کس از پنجه قدرت تو نمی‌تواند فرار کند و آن کس را که بگیری از حیطه قدرت بیرون نمی‌رود؛ معصیت گنه‌کاران، از عظمت تو نمی‌کاهد و اطاعت مطیعان، بر حاکمیت تو نمی‌افزاید. آن کس که از قضا و قدر تو به خشم آید، نمی‌تواند فرمانت را برگرداند و آن کس که از اوامر تو روی گرداند، از تو بی‌نیاز نمی‌شود!».

(لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ لَوْحِشَهُ، وَلَا اسْتَعْمَلْتَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ، وَلَا يَسْبِقُكَ مَنْ طَلَبْتَ، وَلَا يُفْلِتُكَ مَنْ أَخَذْتَ، وَلَا يَنْقُصُ سُلْطَانَكَ مَنْ عَصَاكَ، وَلَا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مَنْ أَطَاعَكَ، وَلَا يَرُدُّ أَمْرَكَ مَنْ سَخَطَ قَضَاءَكَ، وَلَا يَسْتَغْنِي عَنْكَ مَنْ تَوَكَّلَ عَنِ أَمْرِكَ).

آری؛ او از همگان بی‌نیاز است و هر کمالی در عالم پیدا شود، منبع اصلی و بی‌پایانش نزد اوست و چیزی در برابر اراده او نمی‌تواند قد علم کند. بنابراین اگر مخلوقاتی را آفریده، به خاطر نورافشانی و فیض بخشی

۱. «یُفْلِتُ» از ماده «افلات» به معنای رهایی یافتن ناگهانی، یا فرار کردن است و حدیث معروف «عمر» که در کتب شیعه و اهل سنت آمده و «ابن منظور» در «لسان العرب» نیز در لغت «فَلَّتْ» آن را نقل می‌کند، از همین باب است. می‌گوید: «إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ قُلْتَةً وَقَى اللَّهُ شَرَّهَا؛ بَيْعَتُ أَبِي بَكْرٍ نَاقِهَانِي (و بدون مطالعه) بود، که خداوند شر آن را برطرف ساخت. (و جنجال و درگیری واقع نشد)».

است، نه به خاطر دفع وحشت تنهایی، یا جلب منفعت. نه عبادتِ عبادتِ کنندگان بر جلال او می افزاید و نه اگر جمله کائنات کافر گردند، بر دامان کبریائیش گردی می نشیند. آنها که به او پشت کنند بی نیاز از او نیستند و آنها که بر قضاء و قدر او خرده گیرند، قادر به تغییر و تبدیل آن نیستند.

امام (علیه السلام) در ادامه این سخن به پنج وصف دیگر از اوصاف جمال او اشاره کرده، می فرماید: «هر سرّی نزد تو آشکار است و هر پنهانی پیش تو حاضر. تو وجودی ابدی هستی که زمان برایت نیست؛ و پایانی هستی که جز بازگشت به سویت راهی وجود ندارد؛ و وعده گاهی که نجات از حُکْمَتِ جز به وسیله تو ممکن نیست». (كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ، وَ كُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ، أَنْتَ الْأَبَدُ فَلَا أَمَدَ لَكَ، وَ أَنْتَ الْمُتَهَيُّ فَلَا مَحِيصَ ۱ عِنْدَكَ، وَ أَنْتَ الْمُوَعَدُ فَلَا مَنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ).

گر چه در ابتدای نظر، واژه «سرّ» و «غیب» به یک معنا است و همچنین واژه های «علانیه» و «شهاده»؛ ولی بعید نیست که منظور از «سرّ» اسرار درون بندگان باشد که خداوند از همه آنها باخبر است و به تعبیر دیگر هر سرّی برای او علانیه می باشد؛ ولی «غیب» به معنای حوادث آینده، یا گذشته است که از حسّ ما پوشیده است؛ یا انواع موجوداتی که در زمین و آسمان پهناور در حال حاضر وجود دارند، ولی حواس ما به آنها دسترسی ندارد.^۲

۱. «محیص» از ماده «حیص» (بر وزن حیف) به معنای بازگشت و عدول و کناره گیری کردن از چیزی است و از آنجا که «محیص» اسم مکان است، این کلمه به معنای قرارگاه، یا پناهگاه آمده است.

۲. از منابع لغت نیز استفاده می شود که «سرّ» چیزی است که انسان آن را مخفی می کند، ولی غیب هر چیزی است که از چشم و حسّ ما پوشیده است.

تعبیر به «أَنْتَ الْأَبَدُ» در واقع نوعی تأکید است بر ابدیت خداوند. او چنان ابدی است که گویی عین ابدیت است! چرا که او واجب الوجود است و به همین دلیل، نه آغازی دارد و نه پایانی؛ چرا که آغاز و پایان از اوصاف مخلوقات است که از جهات مختلف محدودند.

تعبیر به «مُنْتَهَى» و «مَوْعِد» درباره خداوند دو وصف متفاوت است. او «مُنْتَهَى» است، یعنی: همه چیز به سوی او بازگشت می کند. (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) و او «مَوْعِد» است، یعنی: وعده گاهی است برای حساب و کتاب و بررسی اعمال انسانها و هیچ کس توانایی فرار از دادگاه عدل او را ندارد. قرآن مجید نیز با صراحت می گوید: «وَعَرْضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ رَعَمْتُمْ أَلْنَ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا؛ آنها در یک صف به پیشگاه پروردگارت عرضه می شوند (و به آنان گفته می شود): همگی نزد ما آمدید همان گونه که نخستین بار شما را آفریدیم، اما شما گمان می کردید ما هرگز موعدی برایتان قرار نخواهیم داد». ^۱ پیام این اوصاف الهی این است که ما بدانیم او از همه چیز و حتی از اسرار درون ما کاملاً آگاه است؛ اگر از خلق پنهان کنیم از خالق پنهان نخواهد بود و نیز بدانیم در این جهان هر چه باشیم و به هر جا برسیم آخرین منزلگاه ما دادگاه عدل او است و به یقین، توجه به این اوصاف، اثر عمیقی در باز داشتن از گناه و نافرمانی حق دارد. در ادامه این سخن باز برای تأکید بر قدرت پروردگار و بازگشت همه موجودات زنده به سوی او می فرماید: «ناصیه (و زمام) اختیار هر جنبنده ای به دست تو است و بازگشت همه نفوس به سوی تو می باشد». (بِيَدِكَ نَاصِيَةٌ كُلِّ دَابَّةٍ، وَإِلَيْكَ مَصِيرُ كُلِّ نَسَمَةٍ).

با توجه به اینکه «نَاصِيَةٌ» به معنای موی پیش سر است و برای رام کردن و تسلیم نمودن حیوانات موی پیش سر آنها را محکم می گیرند، تعبیر فوق به معنای تسلیم همه جنبندگان در برابر اراده مطلقه پروردگار است.

تعبیر به «كُلُّ نَسَمَةٍ» با توجه به این که «نَسَمَةٌ» در اصل به معنای وزش ملایم نسیم است و سپس به روح موجودات زنده و خود آنها اطلاق شده، اشاره به این می باشد که هر موجود زنده ای سرانجام به سوی تو باز می گردد و در محضر عدل تو حاضر می شود.

در هفت جمله پایانی این بخش از خطبه، امام (علیه السلام) مسأله عظمت قدرت و آفرینش خداوند و اهمیت نعمت های دنیا و آخرت را با تعبیراتی بسیار زیبا و گویا و رسا بیان فرموده است.

در پنج جمله نخست، در مورد عظمت خداوند و آفرینش او می فرماید: «(پروردگارا!) پاک و منزهی! چه بزرگ است مقام تو. (باز هم) منزهی! چه بزرگ است آنچه را که از آفریده هایت می بینیم؛ و چه کوچک است هر بزرگی در برابر قدرت و عظمت تو؛ و چه باشکوه است آنچه را از ملکوت مشاهده می کنیم و چقدر ناچیز است آنچه را می بینیم، در برابر آنچه از قلمرو حکومت که از ما پنهان است!».

(سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ شَأْنُكَ! سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ! وَ مَا أَصْغَرَ كُلَّ عَظِيمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ! وَ مَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ! وَ مَا أَحْقَرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ!).

هر قدر علم و دانش بشر پیشرفت می کند و ابزار قوی تری برای بررسی جهان آفرینش در اختیار او قرار می گیرد، عظمت این عالم به طرز عجیبی در نظر ما بیشتر می شود. به گفته بعضی از دانشمندان، جهان آفرینش - تا آنجا که ما می دانیم - همچون کتابخانه عظیمی است که میلیون ها کتاب داشته باشد و کره زمین ما با تمام تشکیلاتش، همچون یک

نقطه در یکی از صفحات کتابی از کتاب های این کتابخانه بزرگ است و به گفته دیگری: امروز ثابت شده که بعضی از ستارگان آسمان به قدری بزرگ است که انسان را غرق در شگفتی می کند! ستاره ای است جزء ستارگان صورت فلکی «جوزا» که به عنوان «ابط الجوزا» شناخته می شود، که سی میلیارد برابر کره زمین است! و این تنها یکی از ستارگان بزرگ آسمان است. و چه جالب است که امام (علیه السلام) می فرماید آنچه از ما پنهان است، بسیار با عظمت تر است از آنچه می بینیم. این را در زمانی فرمود که هیچ یک از اکتشافات امروز نبود و «هیأت بطلمیوسی» که جهان هستی را با نهایت حقارت می نگریست، بر تمام محافل علمی حکمفرما بود.

امام (علیه السلام) در این سخن، دقیقاً در سایه قرآن مجید حرکت می کند آنجا که می فرماید: «لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ آفرینش آسمان ها و زمین از آفرینش انسان ها بزرگ تر است، ولی بیشتر مردم نمی دانند».^۱

امام (علیه السلام) در دو جمله پایانی در مورد نعمت های دنیا و آخرت می فرماید: «چه قدر نعمت های دنیایت فراوان و پراهمیت است و چه کوچک است در برابر نعمت های آخرت!» (وَمَا أَسْبَغَ^۲ نِعْمَكَ فِي الدُّنْيَا، وَمَا أَصْغَرَهَا فِي نِعَمِ الْآخِرَةِ).

۱. سوره غافر، آیه ۵۷.

۲. «أسبغ» از ماده «إسبغ» به معنای فراوان ساختن است.

بخش دوم

و منها: مِنْ مَلَائِكَةٍ أَسْكَنَتْهُمْ سَمَاوَاتِكَ، وَ رَفَعَتْهُمْ عَنْ أَرْضِكَ؛ هُمْ أَغْلَمُ خَلْقِكَ بِكَ، وَ أَخَوْفُهُمْ لَكَ، وَ أَقْرَبُهُمْ مِنْكَ؛ لَمْ يَسْكُنُوا الْأَصْلَابَ، وَ لَمْ يُضْمِنُوا الْأَرْحَامَ، وَ لَمْ يُخْلَقُوا «مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ» وَ لَمْ يَتَشَعَّبْهُمْ «رَيْبَ الْمُنُونِ»؛ وَ إِنَّهُمْ عَلَى مَكَانِهِمْ مِنْكَ، وَ مَنَزِلَتِهِمْ عِنْدَكَ، وَ اسْتِجْمَاعِ أَهْوَائِهِمْ فِيكَ وَ كَثْرَةِ طَاعَتِهِمْ لَكَ، وَ قَلَّةِ غَفْلَتِهِمْ عَنْ أَمْرِكَ، لَوْ عَايَنُوا كُنْهَ مَا خَفِيَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ لَحَقَرُوا أَعْمَالَهُمْ، وَ لَزَرُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ، وَ لَعَرَفُوا أَنََّّهُمْ لَمْ يَعْبُدُواكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ، وَ لَمْ يُطِيعُواكَ حَقَّ طَاعَتِكَ.

ترجمه

از جمله مخلوقات تو فرشتگانی هستند که آنها را در آسمان های خود سکونت بخشیدی و از زمینت بالا بردی. آنها از همه آفریده های تو نسبت به تو آگاهترند، و پیش از همه، از تو خائفند، و از همه به تو نزدیکتر. آنها هرگز در صلب پدران قرار نداشته و رحم مادران آنها را در برنگرفته، از آبی پست، آفریده نشده، و حوادث زمان و مرگ و میرها آنها را از یکدیگر جدا نساخته است؛ ولی آنان با این مقام قرب که نسبت به ساحت مقدست دارند و منزلتی که نزد تو یافته اند و عشق و علاقه ای که تنها به تو دارند و طاعات فراوانی که برای تو انجام می دهند و از فرمان تو کمتر غفلت می کنند، با این همه، هرگاه آنچه را از عظمت تو بر آنها پوشیده است مشاهده می کردند، اعمال خویش را حقیر می شمردند و بر خود عیب می گرفتند (و آن را شایسته مقام تو نمی دانستند) و به خوبی می فهمیدند

که حقّ عبادت را هرگز انجام نداده اند و آن گونه که سزاوار مقام توست، اطاعت ننموده اند.

شرح و تفسیر

عظمت و عبودیت فرشتگان

با توجّه به اینکه امام (علیه السلام) در بخش سابق این خطبه سخن از عظمت خلق خداوند و ملکوت آسمان ها به میان آورد و آنچه را می بینیم در برابر آنچه از ما پنهان است، کوچک شمرد! در این بخش از خطبه به بعضی از بزرگترین آفریدگان خداوند یعنی فرشتگان اشاره کرده، می فرماید: «از جمله آنها فرشتگانی هستند که آنها را در آسمان های خود سکونت بخشیدی و از زمینت بالا بردی». (مِنْ مَلَائِكَةٍ أَسْكَنْتَهُمْ سَمَاوَاتِكُمْ، وَ رَفَعْتَهُمْ عَنْ أَرْضِكُمْ).

بی شک، فرشتگان پروردگار منحصر به ساکنان آسمان ها نیستند و در زمین فرشتگانی وجود دارند که حافظ اعمال مردم یا تدبیر اموری به فرمان پروردگار می کنند و یا مسئولیت قبض ارواح را بر عهده دارند؛ ولی با توجّه به اینکه امام (علیه السلام) در عبارت بالا حکم کلی درباره فرشتگان بیان نفرموده، بلکه سخن از گروهی از آنها به میان آورده است، مشکلی ایجاد نمی شود و اینکه جمعی از شارحان نهج البلاغه در اینجا دست به توجیهاتی زده اند، هیچ ضرورتی ندارد.

سپس در ادامه این سخن به اوصاف فرشتگان پرداخته و بخشی از صفات ثبوتیه و سلبيه آنها را بیان می فرماید. در قسمت اوّل می گوید: «آنها

۱. بنا بر آنچه در بالا آمده «من» به اصطلاح «تبعیضیه» است و اشاره به بخشی از مخلوقات عظیم

خداوند است که در فراز سابق این خطبه آمده است.

از همه مخلوقات تو، نسبت به تو آگاه ترند و بیشتر از همه از تو خائفند و از همه به تو نزدیکترند». (هُمُ أَغْلَمُ خَلْقِكَ بَكَ، وَ أَخَوْفُهُمْ لَكَ، وَ أَقْرَبُهُمْ مِنْكَ).

این سه وصف ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند؛ زیرا معرفت بالای فرشتگان نسبت به ذات پروردگار سبب خوف آنها می شود، هم خوف از کوتاهی در انجام مسئولیت ها و هم خوف ناشی از هیبت مقام و عظمت او. و مجموع این دو صفت سبب می شود که نزدیکترین بندگان به خدا باشند. در اینجا این سؤال پیش می آید که چگونه فرشتگان از تمام مخلوقات، آگاهتر و به خداوند متعال نزدیکترند، در حالی که ما می دانیم انبیای الهی - مخصوصاً پیغمبر اسلام - و حتی شاید گروهی صلحا، از فرشتگان برترند و سجده تمام فرشتگان بر آدم و برتری آدم از نظر علم و دانش بر فرشتگان، دلیل روشنی بر این برتری است و در احادیث آمده است که گروهی از فرشتگان در خدمت انبیا، یا صلحا و مؤمنان هستند و حدیث معروف ترکیب خلقت انسان از عقل و شهوت و خلقت فرشتگان از عقل بدون شهوت و اینکه اگر انسان از عقل خویش پیروی کند و بر شهوت خود غالب گردد، از فرشتگان برتر است، دلیل دیگری بر برتری گروهی از انسان ها بر فرشتگان می باشد.^۱

در پاسخ این سؤال می توان گفت: منظور اعلمیت و اقریبیت نسبی است و به تعبیر دیگر: عبارت بالا، شبیه حصر اضافی می باشد و نیز می توان گفت که عبارت فوق یک حکم عام است که استثنائاتی در مورد انبیا و اولیا به خود گرفته است.

در قسمت صفات سلبیه آنها که اشاره به عدم وجود نواقصی در فرشتگان است که در آدمیان وجود دارد، به چهار وصف اشاره می فرماید و می گوید: «آنها هرگز در صلب پدران قرار نداشته و رحم مادران آنان را در

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۱۶۴، ابواب جهاد نفس، باب ۹، حدیث ۲.

بر نگرفته و از آبی پست آفریده نشده اند؛ حوادث زمان و مرگ و میرها آن ها را از یکدیگر جدا نساخته است». (لَمْ يَسْكُنُوا الاَصْلَابَ، وَ لَمْ يُضْمَنُوا الارْحَامَ، وَ لَمْ يُخْلَقُوا مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ^۱، وَ لَمْ يَشَعْبَهُمْ^۲ «رَيْبُ الْمُنُونِ»)

روشن است قرار گرفتن در مکانی محدود، همچون صلب پدران و سپس رحم مادران و آفریده شدن از قطره آبی به ظاهر پست و بی مقدار، نقصان هایی است که دامن انسان ها را گرفته است؛ در حالی که فرشتگان نه ازدواجی دارند و نه تولدی همچون انسان ها.

اضافه بر این، آنها نه مرگ و میر دارند و نه تغییر و دگرگونی بر اثر گذشت زمان، نه بیماری دامان آنها را می گیرد و نه پیری و فرسودگی.

وجود این امتیازات در فرشتگان، گرچه نشانه شرافت خلقت آنهاست و انسان ها از این نظر بی شک نسبت به آنها در مقام پایین تری قرار می گیرند؛ ولی آنچه سبب عظمت انسان و برتری او بر فرشتگان می شود، همان روح الهی است که در جمله «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^۳ به آن اشاره شده است و همین امر سبب سجده تمام آنها در برابر آفرینش آدم شد.

بیان این اوصاف که همه آنها نشانه عظمت فرشتگان است، در واقع مقدمه ای است برای آنچه امام (علیه السلام) در جمله های بعد فرموده است. می گوید: «ولی آنها با این مقام قُرب که نسبت به تو دارند و منزلتی که نزد

۱. «مهین» از ماده «مهانت» به معنای حقارت و پستی است و «ماء مهین» اشاره به آب منی است که هم از نظر مقدار ناچیز است و هم از نظر ارزش ظاهری.

۲. «یتشعبهم» از ماده «تشعب» به معنای پراکندگی است و «شعبه» به معنای شاخه و فرعی است که از اصل جدا شود.

۳. «ریب» به معنای هرگونه شک و تردیدی است که سرانجام پرده از روی آن برداشته می شود و «منون» به معنای حوادث روزگار یا مرگ است. بنابراین، «رَيْبُ الْمُنُونِ» به معنای حوادث و مرگ و میرهایی است که گذشت زمان آن را آشکار خواهد ساخت.

۴. سوره حجر، آیه ۲۹.

تو یافته اند و عشق و علاقه ای که تنها به تو دارند، و طاعت های فراوانی که برای تو انجام می دهند و از فرمان تو کمتر غفلت می کنند - با این همه - اگر گنه و واقع آنچه را از عظمت تو بر آنها پوشیده است، مشاهده می کردند، اعمال خویش را حقیر می شمردند و بر خود عیب می گرفتند (و آن را شایسته مقام تو نمی دانستند) و به خوبی می فهمیدند که حقّ عبادت تو را هرگز انجام نداده اند و آن گونه که سزاوار مقام توست، اطاعتت ننموده اند!». (وَ إِيَّاهُمْ عَلَىٰ مَكَانِهِمْ مِنْكَ، وَ مَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَكَ، وَ اسْتِجْمَاعَ أَهْوَائِهِمْ فِيكَ، وَ كَثْرَةَ طَاعَتِهِمْ لَكَ، وَ قَلَّةَ غَفْلَتِهِمْ عَنْ أَمْرِكَ، لَوْ عَايَنُوا كُنْهَ مَا خَفِيَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ لَحَقَرُوا أَعْمَالَهُمْ، وَ كَزَرُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ، وَ لَعَرَفُوا أَنَّهُمْ لَمْ يَعْْبُدُواكَ حَقًّا عِبَادَتِكَ، وَ لَمْ يُطِيعُواكَ حَقًّا طَاعَتِكَ).

آری، فرشتگان الهی با آن همه مقام و معرفتی که دارند، باز در شناخت عظمت پروردگار و گستره صفات جمال و جلال او بسیار قاصرند و به همین دلیل، اگر به فرض محال امکان داشت خدا را آنچنان که هست، بشناسند، می فهمیدند که نه عبادتی در خور شأن داشته اند و نه اطاعتی. و آنچه را انجام داده اند ذره ای ناچیز و عملی بی مقدار بوده است.

این تعبیر، از یک سو می رساند که هر قدر معرفت و شناخت انسان نسبت به خدا بالاتر برود، به همان نسبت اطاعت و عبادت او بیشتر خواهد بود.

و از سوی دیگر، نشان می دهد که هیچ کس حقّ عبادت خدا را انجام نداده. همانگونه که هیچ کس حقّ معرفت او را به دست نیاورده است. چرا که انسان و فرشته - حتی بزرگترین انسان ها و فرشتگان - وجودی محدودند و ذات پاک خدا از هر نظر نامحدود است و این وجود محدود،

۱. «زَرَوْا» از ماده «زری» (بر وزن سعی) به معنای عیب گرفتن، یا توبیخ و سرزنش کردن است و

«ازراء» نیز به همین معناست.

نه توان معرفت آن وجود لایتناهی را دارد و نه توان حقّ عبادت و اطاعت او را.

تعبیر به «أَهْوَاء» (جمع هوی) در جمله «وَ اسْتِجْمَاعِ أَهْوَائِهِمْ فَبِیکَ» به معنای هوا و هوس ها نیست؛ بلکه به معنای عشق و علاقه است. زیرا، این واژه در هر دو معنا به کار می رود.

و به تعبیر دیگر: گاه در علاقه مثبت به کار می رود و گاه در علاقه های منفی. و به هر حال، منظور از این جمله این است که: فرشتگان تمام عشق و علاقه خود را متوجّه ذات پاک خداوند کرده اند.

تعبیر به «قَلَّةٍ غَفَلْتِهِمْ عَنْ أَمْرِکَ» نشان می دهد که غفلت برای فرشتگان نیز امکان پذیر است، ولی بسیار کم و ناچیز می باشد. و روایاتی که درباره ترک اولای بعضی از فرشتگان وارد شده، شاهد این مدعاست. بنابراین، نیازی به توجیه تکلف آمیز بعضی از «شارحان نهج البلاغه» که «قَلَّتْ» را به معنای «عدم» گرفته اند، نیست.

به هر حال، جایی که فرشتگان که هزاران هزار سال در خطّ عبادت و اطاعت خدا هستند چنین باشند، ما با این عبادت و اطاعت ناچیز چگونه خواهیم بود؟!۱

این نکته نیز حائز اهمیت است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با توجّه به حدیث معروف «مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ، وَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ؛ مَا هَرَّكَزَ حَقَّ عِبَادَتِ تُو رَا بَجَا نِیَاوَرْدِیْمَ وَ اَنْچِه رَا شایسته معرفت توست، پیدا نکردیم»^۱. التفات به این حقیقت - یعنی عدم معرفت و عبادت شایسته در برابر عظمت پروردگار - داشته است؛ در حالی که جمله های بالا در کلام علی (علیه السلام) نشان می دهد که فرشتگان توجّه به این نکته ندارند و شاید

۱. مرحوم علامه مجلسی در جلد ۶۸ بحار الانوار، صفحه ۲۳، حدیث فوق را از پیامبر اکرم ضمن توضیحات خود برای بعضی از احادیث، بیان فرموده است.

آیه «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ»^۱ نیز دلیل دیگری بر این معنا باشد و این برتری انسان را نسبت به فرشتگان روشن می سازد.

بخش سوم

سُبْحَانَكَ خَالِقًا وَ مَعْبُودًا! بِحُسْنِ بِلَائِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ. خَلَقْتَ دَارًا، وَ جَعَلْتَ فِيهَا مَادِبَةً: مَشْرَبًا وَ مَطْعَمًا، وَ أَزْوَاجًا وَ خَدَمًا، وَ قُصُورًا، وَ أَنْهَارًا، وَ زُرُوعًا، وَ ثَمَارًا؛ ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِيًا يَدْعُو إِلَيْهَا، فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا، وَ لَا فِيمَا رَعِبْتَ رَغِبُوا، وَ لَا إِلَى مَا شَوَّقْتَ إِلَيْهِ اشْتَأَفُوا. أَقْبَلُوا عَلَى جِيفَةٍ قَدِ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا، وَ اصْطَلَحُوا عَلَى حُبِّهَا، وَ مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَغَشَى بَصَرَهُ، وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ، فَهُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ، وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ، قَدِ خَرَقَتْ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ، وَ أَمَاتَتْ الدُّنْيَا قَلْبَهُ، وَ وَلِهَتْ عَلَيْهَا نَفْسُهُ، فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا، وَ لِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا، حَيْثُمَا زَالَتْ زَالَ إِلَيْهَا، وَ حَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا؛ لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ، وَ لَا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ، وَ هُوَ يَرَى الْمَأْخُودِينَ عَلَى الْغِرَّةِ، حَيْثُ لَا إِقَالَهَ وَ لَا رَجْعَةَ، كَيْفَ نَزَلَ بِهِمْ مَا كَانُوا يَجْهَلُونَ، وَ جَاءَهُمْ مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا مَا كَانُوا يَأْمَنُونَ، وَ قَدِمُوا مِنَ الْآخِرَةِ عَلَى مَا كَانُوا يُوعَدُونَ. فَغَيْرُ مَوْصُوفٍ مَا نَزَلَ بِهِمْ.

ترجمه

(خداوند!) خالق و معبودی هستی پاک و منزّه! تو را (به خاطر نعمت‌هایی که به آفریدگان عطا کرده‌ای) تنزیه و ستایش می‌کنم! سرایی بزرگ آفریده‌ای (به نام سرای آخرت) که در آن انواع نعمت‌ها را قرار داده‌ای: آشامیدنی‌ها، خوردنی‌ها، همسران، خدمتکاران، کاخ‌ها، نهرها، درختان بارور و میوه‌ها. سپس دعوت‌کننده‌ای فرستاده‌ای که مردم را به سوی آن همه نعمت فرا خواند؛ ولی نه دعوت او را اجابت کردند و نه به

آنچه ترغیب فرموده ای، اظهار علاقه نمودند و نه به آنچه تشویق نموده ای مشتاق شدند؛ (بلکه) به مرداری روی آوردند که با خوردن آن رسوا گشته اند، و (عجب اینکه) در محبت و دوستی آن با هم توافق کرده اند.

آری! هر کس به چیزی عشق ورزد چشم او را ناتوان و قلب و فکر او را بیمار می سازد؛ در نتیجه با چشمی معیوب (به همه چیز) می نگرد و با گوشی ناشنوا می شنود. شهوات و خواسته های دل جامه عقلش را دریده، و دنیا پرستی، قلبش را میرانده، و تمام وجودش شیفته آن شده است؛ از این رو او بنده دنیاست و بنده هر کسی که چیزی از دنیا را در دست دارد! به هر طرف دنیا بلغزد، او هم می لغزد و به هر سو رو کند، به همان سو رو می کند. نه نهی کننده الهی را پذیرا می شود و نه موعظه هیچ واعظ ربّانی را؛ در حالی که با چشم خود غافلانی را می بیند که ناگهان در چنگال مرگ گرفتار می شوند؛ در آنجا که نه تقاضای عفو پذیرفته می شود و نه بازگشتی وجود دارد (آری! او می بیند) چگونه حوادث دردناکی که از آن خبر نداشته اند، بر سر آنها فرود آمده، و دنیایی را که جایگاه امنی می پنداشتند، از آنها جدا شده، و به آنچه از آخرت به آنها وعده داده شده بود، رسیده اند. (آری!) حوادثی بر سر آنها فرود آمده که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست (اما اینها پند نمی گیرند!)

شرح و تفسیر

ترسیم گویایی از سرای دیگر

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه، نخست از سرای آخرت و آفرینش بهشت و نعمت های گوناگون و گرانبهای آن سخن به میان می آورد، تا مقدمه ای باشد برای بحث های آینده این خطبه. می فرماید: «(خداوند!!) خالق و معبودی هستی پاک و منزّه! تو را، (به خاطر نعمت های

نیکی که به آفریدگان عطا کرده ای) تنزیه و ستایش می کنم!» (سُبْحَانَكَ خَالِقًا
وَمَعْبُودًا بِحَسْنِ بِلَائِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ)

«سراییی آفریده ای با عظمت (به نام سرای آخرت) که در آن انواع
نعمت ها قرار داده ای: آشامیدنی ها، خوردنی ها، همسران، خدمتکاران،
کاخ ها، نهرها، درختان بارور و میوه ها». (وَجَعَلْتَ فِيهَا مَأْدِبَةً: مَشْرَبًا وَمَطْعَمًا،
وَأَرْوَاجًا وَخَدَمًا، وَقُصُورًا، وَأَنْهَارًا، وَزُرُوعًا، وَثِمَارًا).

به یقین، هدف از بیان همه اینها پاک سازی انسان از رذایل اخلاقی و
انواع گناهان و سوق او به سوی «قرب الی الله» است؛ ولی از آنجا که این
نعمت ها باعث تشویق انسان برای پیمودن این مسیر می شود، خداوند
حکیم همه آنها را برای بندگانش مقرر فرموده و از آنها برای حضور بر سر
این سفره پربار و پربرکت دعوت نموده است.

در ادامه سخن می افزاید: «سپس دعوت کننده ای فرستادی که مردم را
به سوی آن همه نعمت دعوت کند؛ ولی نه دعوت او را اجابت کردند و نه
به آنچه ترغیب کرده ای، اظهار علاقه نمودند، و نه به آنچه تشویق
نموده ای مشتاق شدند!». (ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِيًا يَدْعُو إِلَيْهَا، فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوهَا، وَلَا
فِيهَا رَغَبَتْ رَغْبُوهَا، وَلَا إِلَى مَا شَوَّقْتَ إِلَيْهِ اشْتَأَفُوهَا).

نه تنها نسبت به نعمت های پاک و جاویدان سرای آخرت، علاقه ای
نشان نداده اند، بلکه «به مرداری روی آوردند که با خوردن آن رسوا

۱. «مأدبة» (به ضمّ دال و به فتح آن) به معنای طعام و غذایی است که برای مجلسی فراهم
می شود و میهمانها را به سوی آن دعوت می کنند و در اصل از ماده «ادب» به معنای دعوت
کردن گرفته شده و به کارهای خوب و رعایت آن «ادب» می گویند، چون مردم به سوی آن
دعوت شده اند.

گشته اند و (عجیب اینکه) در محبت و دوستی آن، با هم توافق کرده اند. (أَقْبَلُوا عَلَى جِيفَةٍ قَدْ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا، وَاصْطَلَحُوا عَلَى حُبِّهَا).

بدیهی است منظور امام (علیه السلام) از «ارسال دعوت کننده» فرستادن پیامبران الهی

- مخصوصاً - پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) است و منظور از عدم اجابت دعوت، همه انسانها نیست؛ بلکه اکثریت طالبان دنیا و پیروان هوا و هوس و تارکان آخرت است.

به همین دلیل، آنها را به حیوانات درنده ای تشبیه می کند که بر سر جیفه ای ریخته اند و خود را به خاطر آن رسوا می سازند؛ چرا که بوی جیفه از دهان و دست آنها استشمام می شود و آثار جیفه و مردار گندیده دنیا، در تمام وجودشان ظاهر می گردد.

اینکه امام (علیه السلام) می فرماید: در دوستی جیفه دنیا با هم توافق کرده اند، به این معنا نیست که دنیا پرستان با هم جنگ ندارند؛ بلکه دائماً مانند حیواناتی که اطراف یک مردار را می گیرند، به یکدیگر حمله می کنند و هر کدام پاره های جیفه را از دهان دیگران بیرون می کشند؛ بلکه منظور این است که همگی در محبت و علاقه به آن متفق هستند!

تشبیه دنیا به جیفه و مردار، تشبیهی است که در روایات دیگر نیز وارد شده و این تشبیه به خاطر تعفنی است که در باطن دنیای آلوده به انواع ظلم ها و گناهان وجود دارد و یا به خاطر این که دنیا پرستان برای ربودن آن از یکدیگر، به جنگ و ستیز بر می خیزند.

۱. «جیفه» به معنای مردار، در اصل از ماده «جَيْفٌ» (اجوف یایی) به معنای گندیدن می باشد. لذا هر چیز تنفرآمیز را به «جیفه» تشبیه می کنند و تشبیه دنیای مادی و آلوده به «جیفه» در خطبه بالا از همین روست.

سپس امام (علیه السلام) نتیجه این محبت و علاقه شدید به دنیا را به صورت یک قاعده کلی و عام بیان می فرماید و می گوید: «هر کس به چیزی عشق ورزد، چشم او را ناتوان، و قلب و فکر او را بیمار می سازد؛ در نتیجه با چشمی معیوب (به همه چیز) می نگرد و با گوشی ناشنوا می شنود». (وَمَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَغْشَىٰ بَصْرَهُ، وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ، فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ، وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ).

امام (علیه السلام) به عنوان یک طیب حاذق، در این بیان خود، انگشت بر نقطه اصلی درد گذارده است و آن اینکه دنیاپرستی و عشق سوزان به زرق و برق و زینت های دنیای مادی، نیروی داوری و قضاوت صحیح را به کلی از انسان سلب می کند؛ به گونه ای که تمام سعادت و خوشبختی خود را در وصول به این دنیای مادی می پندارد، از هر طریق و به هر قیمت که باشد و جدایی از آن، او را بی تاب و بیمار می سازد.

بدیهی است که چنین کسی نه حق و باطل را تشخیص می دهد و نه مصالح و مفاسد خویش را درک می کند. دیوانهوار به سوی لذات دنیا پیش می رود و هنگامی بیدار می شود که همه چیز را از دست داده است.

درباره حقیقت عشق و آثار آن، در بحث نکات - به خواست خدا - سخن خواهیم گفت. اکنون این بحث را با حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پایان می دهیم، آنجا که فرمود: «مَنْ جَعَلَ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّهِ، فَرَقَّ اللَّهُ عَلَيْهِ

۱. «عَشِقَ» از ماده «عشق» (بر وزن فکر) به معنای علاقه شدید به چیزی است و «عشقه» (بر وزن ثمره) به معنای درختی است که سبز و با طراوت می شود، سپس چیزی نمی گذرد که باریک و زرد می گردد. بعضی گفته اند: عشق در اصل از همین ماده گرفته شده است؛ زیرا عاشق را لاغر و پژمرده می کند.

۲. «أعشى» از ماده «عشو» (بر وزن خشم) به معنای ضعف چشم و ناتوانی آن است و گاه به معنای شب کوری تفسیر شده است.

هَمَّةٌ، وَ جَعَلَ فَقْرَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ؛ آن کسی که مهم ترین فکر او دنیا باشد، خداوند فکر او را پریشان می سازد و فقر او را در برابر چشمانش قرار می دهد.^۱

سپس در ادامه این سخن می افزاید: «شهوآت و خواسته های دل جامه عقلش را دریده، و دنیاپرستی قلبش را میرانده، و تمام وجودش شیفته آن شده است!». (قَدْ خَرَقَتْ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ، وَ أَمَاتَتْ الدُّنْيَا قَلْبَهُ، وَ وِلَهَتْ عَلَيْهَا نَفْسَهُ).

در جمله اول، امام (علیه السلام) عقل را به لباسی تشبیه کرده، که می تواند هم حافظ انسان باشد و هم زینت او؛ ولی شهوات جامه زیبای عقل را پاره می کند. در جمله دوم، مغلوب شدن عقل و خرد را در برابر شهوات، به عنوان مرگ عقل معرفی می کند و در جمله سوم از عشق و دلدادگی دنیا که تمام وجود دنیاپرستان را احاطه می کند، خبر می دهد.

«به این ترتیب، او بنده دنیاست و بنده هرکسی که چیزی از دنیا را در دست دارد. به هر طرف دنیا بلغزد، او هم می لغزد و به هر سو رو کند، به همان سو رو می کند!». (فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا، وَ لِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا، حَيْثُمَا زَالَتْ زَالَ إِلَيْهَا، وَ حَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا).

«این دلباخته به دنیا از هیچ نهی کننده الهی پذیرا نمی شود و موعظه هیچ واعظ ربّانی را قبول نمی کند؛ در حالی که با چشم خود غافلانی را می بیند که ناگهان در چنگال مرگ گرفتار می شوند؛ در جایی که نه تقاضای عفو پذیرفته می شود و نه بازگشتی وجود دارد». (لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ، وَ لَا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ، وَ هُوَ يَرَى الْمَآخُودِينَ عَلَى الْغُرَّةِ^۲، حَيْثُ لَا إِقَالَهَ^۳ وَ لَا رَجْعَةَ).

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، جلد ۳، صفحه ۶۳.

۲. «غرّه» به معنای غفلت، از ماده «غرور» که به معنای فریب و نیرنگ است، گرفته شده. زیرا فریب، انسان را غافل گیر می کند.

۳. «إقالة» از ماده «قیل» (بر وزن سیل) به معنای فسخ کردن معامله و مانند آن است و گاه گفته اند که: معنای اصلی آن نجات دادن کسی از سقوط است و در خطبه مورد بحث به معنای عفو

«آری! او می بیند چگونه حوادث دردناکی که از آن خبر نداشتند، بر سر آنها فرود آمده و دنیایی را که جایگاه امنی می پنداشتند از آنها جدا شده و به آنچه از آخرت به آنها وعده داده شده بود رسیده اند. (آری!) حوادثی بر سر آنها فرود آمده که به هیچ وجه قابل توصیف نیست». (کَيْفَ نَزَلَ بِهِمْ مَا كَانُوا يَجْهَلُونَ، وَ جَاءَهُمْ مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا مَا كَانُوا يَأْمُنُونَ، وَ قَدِمُوا مِنَ الْآخِرَةِ عَلَى مَا كَانُوا يُوعَدُونَ، فَغَيَّرُ مَوْصُوفٍ مَا نَزَلَ بِهِمْ).

آری، کسی که همه روز نشانه های بی وفایی دنیا و حوادث سختی را که برای فریب خوردگان روی می دهد با چشم خود می بیند، باید قاعدتاً بیدار شود؛ پند و اعظان را بشنود و نهی زاجران را پذیرا شود؛ ولی عشق و دل باختگی به دنیا و زرق و برق آن، چنان چشم و گوش آنها را کور و کر کرده و عقل و فکر آنها را مسخر ساخته که اجازه بیدار شدن به آن ها را نمی دهد.

نکته

عشق های مقدّس و نامقدّس

در خطبه بالا امام (علیه السلام) با تعبیری کوتاه و گویا اشاره به یک حقیقت مهم فرموده است که دانشمندان و عرفا و شعرا هر یک به نوبه خود پیرامون آن سخنان فراوانی دارند.

امام فرمود: «مَنْ عَشِقَ شَيْئاً أُعْشِيَ بَصْرَهُ، وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ، فَهُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ، وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ؛ هر کس به چیزی عشق ورزد، نابینایش

خداوند از گناهان بنده آمده است و خواب نیم روز را از این جهت «قیلوله» می گویند که موجب آرامش است. و همان گونه که فسخ کردن معامله کسی که از معامله پشیمان شده است، مایه آرامش و راحتی اوست.

می کند و قلبش را بیمار می سازد سپس با چشمی معیوب می نگرد و با گوشی ناشنوا می شنود».

این چند جمله پرمعنا ما را بر آن داشت که بحثی پیرامون عشق - اعم از عشق های مقدّس و نامقدّس - داشته باشیم. درباره عشق، عظمت و شکوه عشق و یا جنون و بیماری عشق، سخن بسیار گفته شده و شاید کمتر کلمه ای باشد که این همه، تعبیرها و تعریف های مختلف و متناقض درباره آن گفته شده باشد. بعضی از نویسندگان بزرگ آن را به قدری بالا برده اند که گفته اند: عشق افسر زندگی و سعادت جاودانی است! یا اینکه: عشق معمار عالم هستی است!

در مورد انسان ها نیز از آثار معجزه آسای عشق سخن گفته اند، که روح انسان را توانا و دل او را زنده نگه می دارد. یا اینکه: اصولاً زندگی بدون عشق مفهومی ندارد.

در برابر این تفسیرها و تعریف های زیبا، جمعی دیگر از نویسندگان و فلاسفه، شدیدترین حملات و اتهامات خود را نثار عشق کرده اند و آن را همچون یک بیماری نفرت انگیز تحقیر نموده اند. یکی از نویسندگان معروف می گوید: عشق مانند بیماری سرطان و نقرس است که انسان عاقل باید از آن فرار کند!

یکی دیگر از دانشمندان می گوید: عشق را اگر یک نوع جنون ندانیم، لاقلاً عصاره ای از مغزهای ناتوان است!

این تفسیرهای ضدّ و نقیض در مورد عشق به خوبی نشان می دهد که همه این اندیشمندان از یک چیز سخن نمی گویند. گروهی نظرشان به عشق های مقدّسی است که تمام وجود انسان را به رنگ خود در می آورد و با جاذبه بسیار نیرومندش به سوی معشوق حقیقی و خالق یکتا پیش می برد.

و آنها که در نکوهش آن کوشیده اند نظرشان به عشق های آتشین مادی و مجازی و آلوده به انواع گناه و جنایت است که غالباً سر از رسوایی و بدبختی و بیماری در می آورد.

در عشق های مجازی و مادی نامقدس، انسان دیوانهوار به چیزی علاقه پیدا می کند و هر چه دارد در پای آن می ریزد. در واقع، منظور از عشق در این جا، جاذبه نیرومندی است که دو انسان را به گناه و آلودگی و سقوط در لجنزار عصیان می کشاند و هر چه در نکوهش آن گفته شود، کم است. این جاذبه سرکش، عقل را ویران می کند و از کار می اندازد و انسان بر اثر آن دست به کارهای جنون آمیزی می زند.

نخستین خطر آن، پرده افکنی بر عیب ها، نقص ها و زشتی ها است. این گونه عاشقان بی قرار، حتی بدترین عیوب را با تفسیرهای شگفت آور حُسن معرفی می کنند! نه اندرزی می پذیرند و نه گوش به نصیحت ناصحان می دهند و حتی گاه به ستیز در برابر اندرزگویان بر می خیزند. اشخاصی که گرفتار چنین عشق های داغ و مادی می شوند، پیش خود فکر می کنند در پرتو این عشق درکی پیدا کرده اند که سایر مردم از آن محرومند و معتقدند:

اگر بر دیده مجنون نشینی *** به غیر از خوبی لیلی نبینی این عاشقان خسته دل، در عالمی از خیال و اوهام غوطه‌خورند و همه ارزش ها در نظر آنها جابجا می شود. آنها تنها با زبان عشق سروکار دارند و از کسانی که با زبان علم و منطق با آنها سخن می گویند، بیگانه اند.

این عشق های آتشین مجازی، غالباً با یک آمیزش جنسی خاموش می شود! یکباره پرده ها کنار می رود و چشم واقع بین باز می شود، گویی عاشق بی قرار از یک خواب عمیق بیدار شده و گاه آن عشق پرشور جای خود را به نفرت و بیزاری می دهد؛ چرا که می بیند همه چیز خود را در

پای معشوق نثار کرده و از دست داده است. این گونه عشق های سرکش، غالباً به رسوایی می کشد.

همان رسوایی که بعد از بیداری و هوشیاری قابل جبران نیست. بسیاری از جدایی ها، فرارها، و انتحارها، ناشی از عدم انطباق تخیلات عاشقانه، با زندگی واقعی انسان ها است.

نه تنها عشق های آتشین جنسی، بلکه عشق به مال و مقام و جاه و جلال و زرق و برق جهان مادی نیز، همین پی آمدها را دارد.

حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) درباره عشق نقل شده است، ناظر به همین معنی است. یکی از یاران آن حضرت می گوید: درباره عشق (و عاشقان) از او سؤال کردم، فرمود: «قُلُوبٌ خَلَّتْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ، فَأَذَاقَهَا اللَّهُ حُبًّا غَيْرِهِ؛ دلهایی است که از یاد خدا خالی شده و خداوند محبت غیر خود را به آنها چشاند است».^۱

در حدیثی دیگری که از علی (علیه السلام) درباره ناتوانی عاشق از دیدن حقایق نقل شده، می خوانیم: «عَيْنُ الْمُحِبِّ عَمِيَّةٌ عَنْ مَعَايِبِ الْمَحْبُوبِ، وَ أَذُنُهُ صَمَاءٌ عَنْ قُبْحِ مَسَاوِيهِ؛ چشم مُحب و عاشق، از دیدن عیوب محبوب نابینا و گوشش از شنیدن کاستی های او ناشنواست».^۲

و اینکه در بعضی از احادیث از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمده است: «مَنْ عَشِقَ فَعَفَا ثُمَّ مَاتَ، مَاتَ شَهِيدًا؛ کسی که عاشق شود و عفت پیشه کند، سپس (با همین حال پارسایی) از دنیا برود، شهید از دنیا رفته است».^۳ اشاره به همینگونه عشق های آلوده مجازی است.

۱. بحارالانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۵۸.

۲. غرر الحکم، شماره ۶۳۱۴.

۳. کنز العمال، حدیث ۶۹۹۹.

همچنین حدیث دیگری که از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «مَنْ عَشِقَ وَ كَتَمَ وَعَفَّ وَ صَبَرَ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ، وَ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ؛ کسی که عاشق شود و کتمان کند و پارسایی و شکیبایی پیشه کند، خداوند گناهان او را می بخشد و او را وارد بهشت می کند»^۱.

ولی به عکس، در عشق های حقیقی و مقدّس، روح انسان صفا و نورانیت فوق العاده ای پیدا می کند و همه چیز را جز معشوق حقیقی - که مظهر کمال مطلق است - به فراموشی می سپارد و تحمّل تمام شداید را برای رسیدن به وصال او و برخوردار شدن از جذبه های عنایت و لطفش آسان می شمرد و هنگامی که «در بیابان به شوق کعبه قدم می گذارد، از سرزنش های خار مگیلان غمی به دل راه نمی دهد». همانگونه که در حدیث قدسی آمده است: «إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَى الْعَبْدِ الْإِسْتِغَالَ بِي جَعَلْتُ بُعَيْتَهُ وَ لَذَّتُهُ فِي ذِكْرِي، فَإِذَا جَعَلْتُ بُعَيْتَهُ وَ لَذَّتُهُ فِي ذِكْرِي، عَشِقْنِي وَ عَشِقْتُهُ، فَإِذَا عَشِقْنِي رَفَعْتُ الْحِجَابَ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ؛ هنگامی که بنده من توجه به من پیدا کند، آرزو و لذتش را در ذکر خودم قرار می دهم و هنگامی که آرزو و لذتش در ذکر من باشد، به من عشق می ورزد و من هم به او عشق می ورزم و هنگامی که به من عشق ورزد حجاب میان خودم و او را بر می دارم، (تا به مقام شهود نائل گردد)»^۲.

عشق به خدا و اولیاء الله و همچنین عشق به ارزش های والا، یا به تعبیر دیگر: محبّت و علاقه شدید و سوزان به این امور، همواره چراغ راه اولیاء الله و شهیدان پاک باخته و عارفان دل سوخته و عالمانی که آثار علمی بزرگی از خود نشان داده اند، بوده است و در یک کلمه، راههای پرییچ و خم تکامل را، بدون مرکب عشق نمی توان پیمود.

۱. همان مدرک، حدیث ۷۰۰۲.

۲. کنز العمال، جلد ۱، صفحه ۴۳۳، حدیث ۱۷۷۲.

زمزمه های امیرمؤمنان در دل شب و دعای پرمعنای «صبح» در صبحگاهان و بندبند دعای «کمیل» و راز و نیاز امام حسین (علیه السلام) در روز عرفه در بیابان عرفات و مناجات های پانزده گانه امام سجّاد (علیه السلام) و تمام «صحیفه سجّادیّه» و زمزمه عاشقانه منتظران حضرت مهدی (علیه السلام) به هنگام خواندن دعای «ندبه» همه و همه آثار گرانبهایی است از این عشق مقدّس.

از آنچه گفتیم روشن شد که اگر بعضی از دانشمندان روی کلمه «عشق» حسّاسیت منفی شدیدی دارند، به خاطر مشاهده عشق های نامقدّس و هوس آلود و گناه خیز است و گرنه عشق مقدّس، نیرومندترین عامل حرکت به سوی خداوند و ارزش های والای انسانی است.

و اینکه بعضی تصوّر می کنند واژه «عشق» در کلمات معصومین نیامده است، اشتباه بزرگی است. زیرا، هم در روایات نبوی و هم در روایات معصومین دیده می شود.

از جمله مرحوم کلینی در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل می کند که فرمود: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا، وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ، وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا؛ برترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد؛ آن را در آغوش بگیرد و با قلبش آن را دوست داشته باشد و با جسدش آن را لمس کند و خود را فارغ البال برای آن قرار بدهد».^۱

در حدیث نبوی دیگری درباره سلمان می خوانیم: «إِنَّ الْجَنَّةَ لَا عَشِقُ لِسَلْمَانَ مِنْ سَلْمَانَ لِلْجَنَّةِ؛ بیش از آنچه سلمان به بهشت عشق می ورزد، بهشت عاشق سلمان است».^۲

۱. کافی، جلد ۲، صفحه ۸۳، حدیث ۳، باب العبادة.

۲. بحارالانوار، جلد ۲۲، صفحه ۳۴۱.

مرحوم علامه مجلسی در ذیل حدیث اوّل بیانی دارد که می فرماید:
 «عشق به معنای افراط در محبت است و گاه تصوّر کرده اند که مخصوص
 به امور باطله می باشد و در محبت به خدا و آنچه مربوط به اوست بکار
 نمی رود؛ ولی این روایت نشان می دهد که چنین نیست، هر چند احتیاط
 آن است واژه های مشتقّ آن (عاشق و معشوق) را در مورد خداوند بکار
 نبریم، بنابراین که اسماء الله توفیقی باشد.»^۱

بخش چهارم

اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْفَوْتِ، فَفَتَرَتْ لَهَا أَطْرَافَهُمْ، وَ تَغَيَّرَتْ لَهَا أَلْوَانُهُمْ، ثُمَّ ازْدَادَ الْمَوْتُ فِيهِمْ وَ لُوجًا، فَحِيلَ بَيْنَ أَحَدِهِمْ وَ بَيْنَ مَنْطِقِهِ، وَ إِنَّهُ لَبَيْنَ أَهْلِهِ يَنْظُرُ بِبَصَرِهِ، وَ يَسْمَعُ بِأُذُنِهِ، عَلَى صِحَّةٍ مِنْ عَقْلِهِ، وَ بَقَاءٍ مِنْ لُبِّهِ، يُفَكِّرُ فِيهِمْ أَفْنَى عُمْرِهِ، وَ فِيهِمْ أَذْهَبَ دَهْرُهُ! وَ يَتَذَكَّرُ أَمْوَالَ جَمْعَهَا، أَعْمَضَ فِي مَطَالِبِهَا، وَ أَخَذَهَا مِنْ مُصَرِّ حَاتِهَا وَ مُشْتَبِهَاتِهَا، قَدْ لَزِمَتْهُ تَبَعَاتُ جَمْعِهَا، وَ أَشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا، تَبَقَّى لِمَنْ وَرَاءَهُ يَنْعَمُونَ فِيهَا، وَ يَتَمَتَّعُونَ بِهَا، فَيَكُونُ الْمَهْنَأُ لِغَيْرِهِ، وَ الْعِبَاءُ عَلَى ظَهْرِهِ. وَ الْمَرْءُ قَدْ عَلَقَتْ رُهُونُهُ بِهَا، فَهُوَ يَعْضُ يَدَهُ نَدَامَةً عَلَى مَا أَصْحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ، وَ يَزْهَدُ فِيهَا كَمَا كَانَ يَرْغَبُ فِيهِ أَيَّامَ عُمْرِهِ، وَ يَتَمَنَّى أَنْ الَّذِي كَانَ يَغْبِطُهُ بِهَا وَ يَحْسُدُهُ عَلَيْهَا قَدْ حَارَها دُونَهُ! فَلَمْ يَزَلِ الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ حَتَّى خَالَطَ لِسَانَهُ سَمْعَهُ، فَصَارَ بَيْنَ أَهْلِهِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانِهِ، وَ لَا يَسْمَعُ بِسَمْعِهِ: يُرَدِّدُ طَرْفَهُ بِالنَّظَرِ فِي وُجُوهِهِمْ، يَرَى حَرَكَاتِ أَلْسِنَتِهِمْ، وَ لَا يَسْمَعُ رَجْعَ كَلَامِهِمْ. ثُمَّ ازْدَادَ زَادَ الْمَوْتُ التِّيَاطَأَ بِهِ، فَقُبِضَ بَصَرُهُ كَمَا قُبِضَ سَمْعُهُ، وَ خَرَجَتِ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ، فَصَارَ جِيفَةً بَيْنَ أَهْلِهِ، قَدْ أَوْحَشُوا مِنْ جَانِبِهِ، وَ تَبَاعَدُوا مِنْ قُرْبِهِ. لَا يُسْعِدُ بَاكِيًا، وَ لَا يُجِيبُ دَاعِيًا. ثُمَّ حَمَلُوهُ إِلَى مَخَطِّ فِي الْأَرْضِ، فَاسْلَمُوهُ فِيهِ إِلَى عَمَلِهِ، وَ انْقَطَعُوا عَنْ زَوْرَتِهِ.

ترجمه

(آری) شدائد و سگرات مرگ، و حسرت از دست دادن (همه چیز) بر آنها هجوم آورده، و به خاطر آن، اعضای پیکرشان سُست می شود و در برابر آن، رنگ خود را می بازند؛ سپس مرگ تدریجاً در آنها نفوذ می کند و بین آنها و زبانشان جدایی می افکند، در حالی که میان خانواده خود قرار دارد و با چشم خود به آنها نگاه می کند، با گوش سخنانشان را می شنود، عقلش سالم و فکرش برجا است. (در این هنگام، از خواب غفلت بیدار می شود):

فکر می کند که عمرش را برای چه چیزهایی بر باد داده و روزگارش را در چه راهی سپری نموده است. به یاد ثروت هایی می افتد که گردآوری کرده؛ در جمع آن چشم بر هم گذارده و از حلال و حرام و مشکوک (هر چه به دستش آمده) در اختیار گرفته است، گناه جمع آوری آن، بر دامانش نشسته، و هنگام جدایی از آن رسیده است! (آری!) این اموال برای بازماندگان او به جای می ماند و از آن بهره می گیرند و متنعم می شوند! لذت و آسایش آن برای دیگران است و سنگینی گناهانش بر دوش او! و او گروگان این اموال است. این در حالی است که به خاطر اموری که به هنگام مرگ برای او روشن شده، دست خود را از پشیمانی می گزد (و انگشت ندامت به دندان می گیرد!) نسبت به آنچه در تمام عمر به آن علاقه داشت، بی اعتنا می شود و آرزو می کند ای کاش این اموال به دست آن کس می رسید که در گذشته به ثروت او غبطه می خورد و بر آن حسد می ورزید، (تا وبال جاننش نگردد).

سپس مرگ همچنان در وجود او پیشروی می کند، تا آنجا که گوشش همچون زبان از کار می افتد؛ به طوری که در میان خانواده اش نه زبان

سخن گفتن دارد و نه گوش برای شنیدن. پیوسته به صورت آنها نگاه می کند، حرکات زبانشان را می بیند، ولی صدای آنان را نمی شنود. سپس چنگال مرگ در او بیشتر فرو می رود! چشمش نیز همانند گوشش از کار می افتد و روح او از بدنش برای همیشه خارج می شود. در این هنگام، به صورت مرداری در میان خانواده اش قرار می گیرد، که از نشستن نزد او وحشت می کنند و از او فاصله می گیرند. (فریاد سوگواران بر می خیزد،) ولی نمی تواند سوگوارانش را یاری دهد و نه به کسی که او را صدا می زند، پاسخ گوید. سرانجام او را به سوی گودالی در درون زمین حمل می کنند؛ او را به دست عملش می سپارند و برای همیشه از دیدارش چشم می پوشند!

شرح و تفسیر

مراحل تکان دهنده مرگ

آنچه در این فراز از خطبه می بینید شرح بسیار گویا و تکان دهنده ای است برای آنچه امام (علیه السلام) در آخرین جمله فراز گذشته - که مربوط به سكرات موت بود - بیان فرموده است.

نخست می فرماید: «سکرات و شداید مرگ و حسرت از دست دادن همه چیز، بر آنها هجوم آورده است». (اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْقَوْتِ).

در واقع دو هجوم سنگین در آستانه مرگ به انسان می شود؛ نخست: هجوم سكرات موت است، و آن حالتی است شبیه به گیجی مستی که بر اثر فرا رسیدن مرگ، به انسان دست می دهد و گاه بر عقل او چیره می شود و او را در اضطراب و ناآرامی فوق العاده ای فرو می برد.

و دیگر: حسرت از دست دادن تمام چیزهایی است که در یک عمر طولانی برای گردآوری آنها زحمت کشیده و رنج‌ها تحمل نموده است. اموری که سخت به آن دلبستگی دارد و گویی جزو وجود او شده است و در یک لحظه می‌بیند، باید با همه آنها وداع کند و بگذارد و بگذرد، و این برهیجان و ناآرامی شدید او می‌افزاید.

سپس به شرح آن سكرات پرداخته می‌فرماید: «به خاطر آن، اعضا و پیکرشان سست می‌شود و در برابر آن رنگ خود را می‌بازند؛ سپس مرگ تدریجاً در آنها نفوذ می‌کند و میان آنها و زبانشان جدایی می‌افکند؛ در حالی که میان خانواده خود قرار دارند؛ با چشم خود به آنها نگاه می‌کنند و با گوش سخنانشان را می‌شنوند و عقلشان سالم و فکرشان برجاست.»

(فَفْتَرَتْ لَهَا أَطْرَافَهُمْ، وَ تَعَيَّرَتْ لَهَا أَلْوَانَهُمْ، ثُمَّ ارْتَدَادَ الْمَوْتُ فِيهِمْ وَوُجُأً، فَحِيلَ بَيْنَ أَحَدِهِمْ وَ بَيْنَ مَنْطِقِهِ، وَ إِنَّهُ لَيَبِينُ أَهْلَهُ يَنْظُرُ بَبَصَرِهِ، وَ يَسْمَعُ بِأُذُنِهِ، عَلَى صِحَّةٍ مِنْ عَقْلِهِ، وَ بَقَاءٍ مِنْ لُبِّهِ).

از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که معمولاً اولین چیزی که از کار می‌افتد زبان است. همان زبانی که بزرگترین سرمایه انسان برای حل مشکلات اوست و چه دردناک است که انسان با چشم ببیند و با گوش بشنود و عقل او سالم باشد، ولی نتواند کمترین سخنی بر زبان جاری کند و خواسته‌های خود را شرح دهد.

یکی از شارحان نهج البلاغه در این جا مثالی از تورات درباره مرگ نقل کرده است که بسیار گویا است. می‌گوید: مرگ همچون درخت پرخاری است که در تمام بدن انسان فرو رود و هر خاری (همچون قلاب) به یکی از رگ‌ها و عصب‌ها بند شود و یک مرتبه انسان قوی و نیرومندی آن درخت را از بدن جدا کند و تمام عروق و اعصاب را پاره پاره سازد.^۱

۱. شرح ابن میثم، جلد ۳، صفحه ۱۶۴.

سپس در ادامه این سخن می فرماید: «(در این هنگام که سیلی سكرات بر صورت او نواخته می شود، از خواب غفلت بیدار می گردد و عمیقاً به فکر فرو می رود) فکر می کند که عمرش را برای چه چیزهایی بر باد داده، و روزگارش را در چه راهی سپری نموده است!». «يُفَكِّرُ فِيمَ أَفْتَى عُمْرَهُ، وَ فِيمَ أَذْهَبَ دَهْرَهُ!».

«به یاد ثروت هایی می افتد که گردآوری کرده است؛ در جمع آوری آن چشم بر هم گذارده و از حلال و حرام و مشکوک (هر چه به دستش آمده) در اختیار گرفته است، و گناه جمع آوری آن بر دامان او نشسته و هنگام جدایی از آن فرا رسیده است». «وَ يَتَذَكَّرُ أَمْوَالاً جَمَعَهَا، أَعْمَضَ فِي مَطَالِبِهَا، وَ أَخَذَهَا مِنْ مُصْرَحَاتِهَا وَ مُشْتَبِهَاتِهَا، قَدْ لَزِمَتْهُ تَبَعَاتُ جَمْعِهَا، وَ أَشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا».

آری او بیدار می شود و نخستین کابوسی که بر وجود او سایه می افکند کابوس اموال اوست! اموالی که به خاطر دلباختگی و دل بستگی به دنیا در فکر حلال و حرام آن نبود؛ یا با توجیهاات نادرست، اجازه تملک آن را به خود داده است. حال که پرده ها کنار می رود، می بیند چه بار سنگینی بر دوش او از حقوق الله و حقوق الناس قرار گرفته و از همه بدتر اینکه راهی برای نجات از آن نیست. زبان گویایی برای بیان این مشکل ندارد و به فرض که بیان کند، گوش شنوایی وجود ندارد! چه اینکه غالباً اطرافیان و وارثان نیز به همین درد گرفتارند و اگر چیزی بگویند، می گویند: «هذیان می گویند و عقل و هوش خود را از دست داده است!» تا به راحتی بتوانند اموال او را تصاحب کنند.

۱. «أَعْمَضُ» آزماده «غَمَضُ» (بر وزن نبض) در اصل به معنای قرار گرفتن پلک های چشم بر روی یکدیگر است. سپس به هرگونه تساهل و تغافل و چشم پوشی اطلاق شده است.

بدبختی واقعی اینجاست که زحمت گردآوری آن اموال و تبعات و مسئولیت های الهی همه بر دوش او سنگینی می کند، ولی او ناچار است از همه چشم ببوشد و دیگران از آن بهره گیرند.

لذا در ادامه این سخن می فرماید: «این اموال برای بازماندگان او به جای می ماند و از آن بهره می گیرند و متّعم می شوند. لذّت و آسایش آن برای دیگران است و سنگینی گناهانش بر دوش او! و او گروگان این اموال است!» (تَبَقَى لِمَنْ وَرَاءَهُ يَنْعُمُونَ فِيهَا، وَ يَمْتَعُونَ بِهَا فَيَكُونُ الْمَهْنَأُ لغيرِهِ، وَالْعِبَاءُ^۱ عَلَى ظَهْرِهِ، وَالْمَرْءُ قَدْ غَلَقَتْ رُهُونَهُ^۲ بِهَا).

تعبیر به «رُهُون» در جمله اخیر اشاره به این است که او در گرو اموال حرامی است که از دیگران گرفته، که تا گروگان را نپردازد خلاصی و رهایی نمی یابد.

چه دردناک است! که انسان در یک لحظه، به کاخ های زیبا، وسایل پذیرایی گوناگون، لباس های گران قیمت و رنگارنگ، مرکب های سواری پرقیمت و سرمایه ها و اموال متراکم شده نظر بیفکند که عمری برای تهیه آن زحمت کشید و خون جگر خورد و بدون هیچ عوض و پاداشی همه را به دیگران می سپارد و از آن دردناکتر! اینکه حساب و مسئولیت هایش بر

۱. «عبء» به معنای ثقل و سنگینی است و ریشه اصلی آن «عَبء» (بر وزن فرد) به معنای مهیا ساختن است.

۲. «رُهون» جمع «رهن» به معنای گروگان و محبوس شدن هر چیزی است و آن وثیقه ای است که معمولاً در برابر وام داده می شود که تا وام پرداخت نشود وثیقه آزاد نخواهد شد و جمله «وَ الْمَرْءُ قَدْ غَلَقَتْ رُهُونَهُ بِهَا» اشاره به این است که تمام وثیقه های معنوی وجود انسان گویی گروگان اموال او می شود؛ اموالی که حلال و حرام در آن به هم آمیخته است. سعادت انسان، نجات او و سرنوشت آینده او همه در گرو آن است.

دوش اوست و لذاتش نصیب دیگران. ولی افسوس که دیر هنگام بیدار شد و راهی برای جبران مافات نیست و جز حسرت و اندوه نصیبی ندارد. به همین دلیل در جمله بعد می فرماید: «او در این حال، به خاطر اموری که به هنگام مرگ برای او روشن شده، دست خود را از پشیمانی می گزد (و انگشت ندامت به دندان می گیرد!) و نسبت به آنچه در تمام عمر به آن علاقه داشت، بی اعتنا می شود!» (فَهُوَ يَعْصُ يَدَهُ نَدَامَةً عَلَىٰ مَا أَصْحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ، وَ يَزْهَدُ فِيمَا كَانَ يَرْغَبُ فِيهِ أَيَّامَ عُمُرِهِ).

در این حال او به یاد این مطلب می افتد که در دوران زندگی غالباً در برابر حسودان قرار داشت؛ حسودانی می خواستند اموال و ثروت ها را به چنگ آورند و به او اجازه تملک آنها را ندهند، ولی او با زیرکی و تلاش و فعالیت، جلو آنها را گرفت و به آنها اجازه نداد ثروت هایی که می بایست نصیب او بشود، به چنگ حسودانش بیفتد؛ ولی اکنون که سرنوشت خود و اموال خود را در آستانه مرگ می بیند: «آرزو می کند ای کاش این اموال به دست آن کس می رسید که در گذشته به ثروت او غبطه می خورد و بر آن حسد می ورزید (تا وبال جاننش نگردد)». (وَ يَتَمَنَّىٰ أَنْ الْذِي كَانَ يَغْبِطُهُ بِهَا وَ يَحْسُدُهُ عَلَيْهَا قَدْ حَارَهَا دُونَهُ!).

سپس امام (علیه السلام) به بیان مرحله پایانی عمر و نقطه نهایی زندگی می پردازد و با تعبیراتی تکان دهنده چنان ترسیمی از این مرحله می کند که هر شنونده ای را تحت تأثیر قرار می دهد؛ گویی خود را در آن حال می بیند که می خواهد با زندگی وداع گوید؛ می فرماید: «سپس مرگ همچنان در وجود او پیشروی می کند تا آنجا که گوشش همچون زبانش از

۱. «أصحر» به معنای خارج شدن به سوی صحراست و چون در بیابان همه چیز ظاهر و آشکار می شود به خلاف کوچه ها و پس کوچه های شهر، این واژه به معنای اظهار و آشکار ساختن آمده است.

کار می افتد؛ به طوری که در میان خانواده اش نه زبان برای سخن گفتن دارد، و نه گوش برای شنیدن». (فَلَمْ يَزَلِ الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ حَتَّى خَالَطَ لِسَانَهُ سَمْعَهُ، فَصَارَ بَيْنَ أَهْلِهِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانِهِ، وَلَا يَسْمَعُ بِسَمْعِهِ).

آری! اعضای اصلی او یکی بعد از دیگری از کار می افتد؛ نه زبان گویایی باقی مانده و نه گوش شنوایی. در این حال: «پیوسته به صورت خانواده اش می نگرَد. حرکات زبانشان را می بیند، ولی صدای آنان را نمی شنود!». (يُرَدُّ طَرَفَهُ بِالنَّظْرِ فِي وُجُوهِهِمْ، يَرَى حَرَكَاتِ أَلْسِنَتِهِمْ، وَلَا يَسْمَعُ رَجْعَ كَلَامِهِمْ).

چه دردناک است که با چشم سخن گفتن آنها را می بیند، ولی با گوش پیام آنها را نمی شنود. آنها می کوشند با او ارتباطی برقرار کنند، ولی او قدرت بر ارتباط گرفتن با آنان را ندارد!

در ادامه می افزاید: «سپس چنگال مرگ در او بیشتر فرو می رود؛ چشمش نیز همانند گوشش از کار می افتد. (آری چشم را برای همیشه فرو می بندد) و روح او از بدنش برای همیشه خارج می شود». (ثُمَّ ارْتَدَّ الْمَوْتُ الْتِيَاطاً^۱ بِهِ، فَقَبْضَ بَصْرُهُ كَمَا قَبْضَ سَمْعُهُ، وَخَرَجَتِ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ).

«در این هنگام به صورت مرداری در میان خانواده اش قرار می گیرد که از نشستن نزد او وحشت می کنند و از او فاصله می گیرند (فریاد سوگواران برمی خیزد؛ ولی نه می تواند سوگوارانش را یاری دهد، و نه کسی را که او را صدا می زند پاسخ گوید». (فَصَارَ جِيفَةً بَيْنَ أَهْلِهِ، قَدْ أَوْحَشُوا مِنْ جَانِبِهِ، وَتَبَاعَدُوا مِنْ قُرْبِهِ، لَا يُسْعِدُ بَاكِيًا، وَلَا يُجِيبُ دَاعِيًا).

۱. «التياط» از ماده «ليط» (بر وزن لیل) به معنای چسبیدن و آمیختن به چیزی است.

«سرانجام او را به سوی گودالی در درون زمین حمل می کنند؛ او را به دست عملش می سپارند و برای همیشه از دیدارش چشم می پوشند!». (ثُمَّ حَمَلُوهُ إِلَى مَخْطٍ^۱ فِي الْأَرْضِ، فَأَسْلَمُوهُ فِيهِ إِلَى عَمَلِهِ، وَانْقَطَعُوا عَنْ زُورَتِهِ^۲.)
 سالیان دراز در میان خانواده اش می گفتند و می خندیدند و می جوشیدند و می خروشیدند و دوری از یکدیگر را تحمل نمی کردند؛ ولی بعد از فرا رسیدن مرگ یک ساعت ماندن در کنار او را تحمل نخواهند کرد! گویی همیشه از آنها بیگانه و آنها نیز از او بیگانه بوده اند.

نکته

لحظه هولناک جان دادن

در طول زندگی انسان، لحظه ای دردناک تر و غم انگیزتر از لحظه جان دادن نیست.

لحظه پایان گرفتن آرزوها!

لحظه چشم پوشی از تمام فرآورده های زندگی!

لحظه جدا شدن از دوستان و بستگان و فرزندان!

لحظه وداع با دنیا و با هر چه در دنیاست!

و بالأخره لحظه انتقال به جهانی تازه که ممکن است آمیخته با مشکلات

عظیم و پی آمدهای بسیار دردناکی باشد.

امام (علیه السلام) درخطبه بالا چنان ترسیمی از پایان زندگی و مرگ به

صورت لحظه به لحظه فرموده است که هر خواننده ای آن را در مقابل خود

مجسم می بیند و در جریان شرایط هولناک آن قرار می گیرد.

۱. «مخَطٌ» به معنای شکاف و گودال است و به قبر نیز اطلاق می کنند؛ زیرا قبلاً خطی می کشند،

سپس آن را می شکافند.

۲. «زوره» از مادّه «زیارت» و به همان معناست.

امام (علیه السلام) با تعبیراتی تکان دهنده انسان‌هایی را که از این لحظه فوق‌العاده غم‌انگیز غافلند بیدار می‌کند، تا قبل از فرا رسیدن زمانی که راه برگشت و جبران و تدارک نیست، به فکر خود باشند و زاد و توشه لازم را برای این سفر خوفناک و طولانی فراهم سازند.

اما نباید فراموش کرد گروهی از اولیاء الله و پاکان و نیکان هستند که بر چهره مرگ لبخند می‌زنند و تنگاتنگ آن را در آغوش می‌گیرند؛ چرا که معتقدند: مرگ تنها جامه رنگارنگی را از آنها می‌گیرد و آنها جانی جاودان به دست می‌آورند و به تعبیر دیگر: سکرات موت و حوادث هولناک لحظه جان‌دادن، بستگی به نیت و عمل انسان دارد که می‌تواند آن لحظه را به صورت دردناک‌ترین لحظات عمر، یا زیباترین لحظات زندگی در آورد.

بخش پنجم

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ، وَالْأَمْرُ مَقَادِيرُهُ، وَالْحَقُّ آخِرُ الْخَلْقِ بِأَوَّلِهِ،
 وَجَاءَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ مَا يُرِيدُهُ مِنْ تَجْدِيدِ خَلْقِهِ، أَمَادَ السَّمَاءِ وَفَطَرَهَا، وَ أَرْجَ
 الْأَرْضِ وَ أَرْجَفَهَا، وَقَلَعَ جِبَالَهَا وَ نَسَفَهَا، وَ دَكَ بَعْضُهَا بَعْضًا مِنْ هَيْبَةِ
 جَلَالَتِهِ وَ مَخُوفِ سَطْوَتِهِ، وَ أَخْرَجَ مِنْ فِيهَا، فَجَدَّدَهُمْ بَعْدَ إِخْلَاقِهِمْ، وَ
 جَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفَرُّقِهِمْ، ثُمَّ مَيَّزَهُمْ لِمَا يُرِيدُهُ مِنْ مَسْأَلَتِهِمْ عَنْ خَفَايَا الْأَعْمَالِ
 وَ خَبَايَا الْأَفْعَالِ، وَ جَعَلَهُمْ فَرِيقَيْنِ: أَنْعَمَ عَلَى هَؤُلَاءِ وَ انْتَقَمَ مِنْ هَؤُلَاءِ.

ترجمه

این وضع (مرگ و میرهای آدمی) همچنان ادامه می یابد تا عمر جهان پایان گیرد و مقدرات به انتها رسد، و آخرین مخلوقات به نخستین آنها ملحق گردد (و همه بمیرند) و فرمان خدا برای بازگشت مخلوقات که اراده کرده است صادر گردد. در این هنگام آسمان (کرات آسمانی) را به حرکت درمی آورد و از هم می شکافد؛ زمین را به لرزه در آورده و به سختی تکان می دهد؛ کوهها را از جا کنده، به هر سو پرتاب می کند و آنها از هیبت جلال و خوف سَطْوَتش به یکدیگر کوبیده شده، متلاشی می گردند. (بعد از این انقلاب های عظیم) خداوند تمام کسانی را که در دل خاک آرمیده اند، بیرون می آورد و پس از فرسودگی، نوسازی می کند، و بعد از پراکندگی آنها را جمع می نماید؛ سپس آنها را برای سؤال از اعمال مخفی و افعال پنهانی از هم جدا ساخته، به دو گروه تقسیم می کند: به این گروه (نیکان و پاکان) نعمت می بخشد و آن گروه (بدان) را مجازات می کند.

شرح و تفسیر

رستاخیز انسانها

با توجه به بحث هایی که امام (علیه السلام) در قسمت های پیشین خطبه، در مورد زندگی پرغوغای دنیا پرستان و سپس لحظات پایانی عمر انسان با تمام مشکلات طاقت فرسا و حوادث دردناکش کرد، در این بخش از خطبه به بحث از مرحله دیگری می پردازد و آن قیامت، رستاخیز و حساب و کتاب است و با این بخش، بحث را درباره سرنوشت انسان، کامل می سازد و دورنمای گویا و آموزنده ای در پیش روی انسان ها می گذارد؛ به این منظور که تا فرصتی باقی است، بیدار شوند و صراط مستقیم را از جاده های انحرافی بشناسند.

می فرماید: «این وضع همچنان ادامه می یابد، تا عمر جهان پایان گیرد و مقدرات به انتها برسد و آخرین مخلوقات، به نخستین آنها، ملحق گردد (همه بمیرند) و فرمان خدا برای تجدید خلقت که اراده کرده است، صادر گردد». (حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ، وَ الْأَمْرُ مَقَادِيرُهُ، وَ الْحَقُّ آخِرُ الْخَلْقِ بِأَوَّلِهِ، وَ جَاءَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ مَا يُرِيدُهُ مِنْ تَجْدِيدِ خَلْقِهِ).

آری! زندگی انسان در این دنیا هدف نهایی نیست، بلکه مقدمه ای است برای زندگی در جهان دیگر، که جاودانی و مقصد نهایی خلقت است.

«در این هنگام آسمان (کرات آسمانی) را به حرکت در می آورد و از هم می شکافد؛ زمین را به لرزه درآورده، به سختی تکان می دهد؛ کوهها را از جا کنده و به هر سو پرتاب می کند، و آنها از هیبت جلال و خوف سطوتش به یکدیگر کوبیده شده، و متلاشی می گردد!» (أَمَادُ السَّمَاءِ وَ

۱. «أماد» از ماده «مید» (بر وزن صید) به معنای تحرک و اضطراب است؛ بنابراین «أماد» به معنای به حرکت درآوردن، توأم با تکان دادن است.

فَطَرَهَا، وَ أَرَجَّ الْأَرْضَ وَ أَرْجَفَهَا^۱، وَ قَلَعَ جِبَالَهَا وَ نَسَفَهَا^۲، وَ دَكَ^۳ بَعْضُهَا بَعْضاً مِنْ هَيْبَتِهِ جَلَالَتِهِ وَ مَخُوفِ سَطْوَتِهِ.

به این ترتیب، انفجار عظیمی در آسمان ها و زمین به وقوع می پیوندد و جهان ماده به طور کامل ویران می شود و همانگونه که قرآن می گوید، بر ویرانه های آن جهان نوینی ایجاد می شود که رستاخیز در آن واقع خواهد شد: «يَوْمَ تَبْدَلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتِ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» در آن روز که این زمین به زمینی دیگر و آسمان ها به آسمان های دیگری مبدل می شود و آنها (انسان ها) در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می شوند.^۴

در واقع سخنان امام (علیه السلام) در این جمله های کوتاه و پرمعنا برگرفته از قرآن مجید است و عصاره چیزی است که در قرآن به صورت گسترده آمده است.

و درباره آسمان می فرماید: «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ * وَإِذَا الْكُوَاكِبُ انشَرَّتْ؛ هنگامی که آسمان از هم شکافته شود و ستارگان پراکنده شوند و فرود ریزند».^۵

۱. «أرج» از ماده «رج» (بر وزن حج) گرفته شده که به معنای حرکت دادن شدید است.

۲. «أرجف» از ماده «رجف» (بر وزن کشف) به معنای اضطراب و لرزه شدید است و اخبار فتنه انگیز را از آن جهت «اراجیف» گویند که مایه اضطراب جامعه است.

۳. «نسف» از ماده «نسف» (بر وزن حذف) در اصل به معنای ریختن دانه های غذایی در غربال و تکان دادن و باد دادن آن است تا پوست از دانه جدا شود. در اینجا به معنای متلاشی و خرد کردن کوههاست.

۴. «دک» در اصل به معنای زمین صاف و هموار است و از آنجا که برای صاف کردن زمین ناهموار باید آن را درهم کوبید، این واژه در بسیاری از موارد به معنای کوبیدن شدید به کار می رود.

۵. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

۶. سوره انفطار، آیات ۱ - ۲.

و نیز در مورد زمین می فرماید: «إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا * وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا * فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا؛ هنگامی که زمین به شدت به لرزه درمی آید و کوهها درهم کوبیده می شود و به صورت غبار پراکنده ای در می آید».^۱

و نیز می فرماید: «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ * تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ؛ آن روز که زلزله های هولناک همه چیز را می لرزاند و به دنبال آن دومین حادثه (صیحه عظیم محشر) رخ می دهد».^۲

در ادامه این سخن می فرماید: «بعد از این انقلاب های عظیم و حوادث کوبنده و هولناک، خداوند تمام کسانی را که در دل خاک آرمیده اند، بیرون می آورد و پس از فرسودگی نوسازی می کند و بعد از پراکندگی آنها را جمع می نماید».^۳ (وَ أَخْرَجَ مَنْ فِيهَا، فَجَدَّدَهُمْ بَعْدَ إِخْلَاقِهِمْ، وَ جَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفَرُّقِهِمْ).

و این آغاز رستاخیز انسان هاست که همگی به حیات نوین باز می گردند و وارد صحنه محشر می شوند.

تعبیر به «جَدَّدَهُمْ» اشاره روشنی به معاد جسمانی و نوسازی انسان ها و تکامل جسمی آنان در عرصه محشر است.

جمله «وَ جَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفَرُّقِهِمْ» ممکن است اشاره به اجتماع انسان ها در صحنه محشر باشد و یا اشاره به جمع شدن ذرات پراکنده هر انسانی برای تجدید حیات و مانعی ندارد که عبارت مذکور اشاره به هر دو معنا باشد.

در ادامه می فرماید: «سپس آنها را برای سؤال از اعمال مخفی و افعال پنهانی از هم جدا ساخته، به دو گروه تقسیم می کند: به این گروه نعمت می بخشد و آن گروه را مجازات می کند».^۴ (ثُمَّ مَيَّرَهُمْ لِمَا يُرِيدُهُ مِنْ مَسْأَلَتِهِمْ عَنْ

۱. سوره واقعه، آیات ۴ - ۶.

۲. سوره نازعات، آیات ۶ - ۷.

۳. «إِخْلَاق» از ریشه «خلق» (بر وزن شفق) به معنای کهنه شدن است.

خَفَايَا الْأَعْمَالِ وَ خَبَايَا الْأَفْعَالِ، وَ جَعَلَهُمْ فَرِيقَيْنِ: أَنْعَمَ عَلَيَّ هَؤُلَاءِ وَأَنْتَمُ مِنْ هَؤُلَاءِ).

تعبیر به «خَفَايَا الْأَعْمَالِ وَ خَبَايَا الْأَفْعَالِ» ممکن است اشاره به یک مطلب، یعنی: اعمال پنهانی بوده باشد و این احتمال نیز وجود دارد که «خَفَايَا الْأَعْمَالِ» اشاره به اعمالی باشد که به صورت پنهان کاری، هر چند در دل اجتماع انجام داده می شود و «خَبَايَا الْأَفْعَالِ» اشاره به کارهایی باشد که در خلوتگاه های پوشیده از نظر انجام می گیرد؛ زیرا «خبایا» جمع «خبیئه» به معنای شیء پنهان است. به هر حال چیزی از کارهای ما بر خدا پنهان و پوشیده نیست، چرا که او در همه جا حضور دارد و تمام عالم محضر خدا است.

۱. «إِنْتَمُ» از ماده «نقمت» (بر وزن نعمت) در اصل به معنای کیفر دادن و مجازات کردن است و گاه به معنای تلافی کردن توأم با کینه جویی آمده است؛ ولی در خطبه بالا و مواردی که در قرآن به کار رفته است، همان معنای مجازات کردن را دارد.

بخش ششم

فَأَمَّا أَهْلَ الطَّاعَةِ فَأَتَابَهُمْ بِجِوَارِهِ، وَ خَلَدَهُمْ فِي دَارِهِ، حَيْثُ لَا يَظْعَنُ
 النُّزَالَ، وَلَا تَتَغَيَّرُ بِهِمُ الْحَالُ، وَلَا تَتَوَبُّهُمْ الْأَفْزَاعُ، وَلَا تَنَالُهُمُ الْأَسْقَامُ، وَ
 لَا تَعْرِضُ لَهُمُ الْأَخْطَارُ، وَ لَا تُشْخِصُهُمُ الْأَسْفَارُ. وَ أَمَّا أَهْلُ الْمَعْصِيَةِ
 فَأَنْزَلَهُمْ شَرَّ دَارٍ، وَ غَلَّ الْأَيْدِيَ إِلَى الْأَعْنَاقِ، وَ قَرَنَ النَّوَاصِيَ بِالْأَقْدَامِ، وَ
 أَلْبَسَهُمْ سَرَائِلَ الْقَطْرَانِ، وَ مَقْطَعَاتِ النَّيْرَانِ، فِي عَذَابٍ قَدِ اشْتَدَّ حَرُّهُ، وَ
 بَابٌ قَدْ أُطْبِقَ عَلَى أَهْلِهِ، فِي نَارٍ لَهَا كَلْبٌ وَ لَجَبٌ، وَ لَهَبٌ سَاطِعٌ، وَ
 قَصِيفٌ هَائِلٌ، لَا يَظْعَنُ مُقِيمُهَا، وَ لَا يُفَادَى أَسِيرُهَا، وَ لَا تُفْصَمُ كُبُولُهَا. لَا
 مُدَّةَ لِلدَّارِ فَتَفَنَى، وَ لَا أَجَلَ لِلْقَوْمِ فَيُفْضَى.

ترجمه

اما اطاعت کنندگان را در جوار رحمت خویش پاداش عطا می کند، و در
 سرای جاودانی خود برای همیشه جای می دهد. در سرایی که اقامت
 کنندگانش هرگز از آن کوچ نمی کنند. و حالاتشان دگرگون نمی شود.
 ترس و وحشتی به آنان روی نمی آورد، و بیماری به وجودشان عارض
 نمی شود، خطری به آنها متوجه نمی گردد، و سفرها آنها را از دیار خود
 بیرون نمی راند.

و اما گناهکاران را در بدترین منزلگاه جای می دهد و دست آنها را با
 غل و زنجیر به گردنشان می بندد، آن گونه که سرهایشان را به پاهای نزدیک
 می کند. لباسی از مواد آتش زا و جامه هایی از قطعه های آتش بر آنها
 می پوشاند. در عذابی که حرارتش بسیار شدید و درش به روی آنها بسته

است! آتشی پرهیجان که می خروشد و زبانه می کشد! شعله هایش فروزان، و صدایش هراس انگیز است. همیشه در آن اقامت دارند و برای آزادی اسیرانش غرامتی پذیرفته نمی شود، و زنجیرهایش گسسته نمی گردد! مدتی برای آن سرا تعیین نشده تا پایان گیرد و سرآمدی برای آن قوم وجود ندارد، تا به آخر رسد!

شرح و تفسیر

آخرین منزلگاه هستی

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه - که در واقع آخرین مرحله سیر انسان را بیان می کند - اشاره به بخشی از پاداش های نیکوکاران و مجازات های بدکاران فرموده، چنین می گوید: «اما اطاعت کنندگان را در جوار رحمت خویش پاداش می دهد و در سرای جاودانی خود آنان را برای همیشه جای می دهد». (فَأَمَّا أَهْلُ الطَّاعَةِ فَأَنَابَهُمْ بِجِوَارِهِ، وَ خَلَدَهُمْ فِي دَارِهِ).

سپس ویژگی های این سرای آخرت را در چند جمله کوتاه و پرمعنا بر می شمرد و می فرماید: «سرایی که اقامت کنندگانش هرگز از آن کوچ نمی کنند و حالاتشان دگرگون نمی شود (و پیوسته مشمول نعمت های الهی هستند)». (حَيْثُ لَا يَطْعَنُ النُّزَالُ، وَلَا تَتَغَيَّرُ بِهِمُ الْحَالُ).

«ترس و وحشت به آنان روی نمی آورد و بیماری به وجودشان نمی رسد؛ خطری به آنها عارض نمی گردد و سفرها، آنها را از دیار خود

۱. «يَطْعَنُ» از ماده «طَعَنَ» به معنای کوچ کردن است.

بیرون نمی راند». (وَ لَا تُنَوِّبُهُمُ الْاَفْرَاعُ^۱، وَ لَا تَنَالُهُمُ الْاِسْقَامُ، وَ لَا تَعْرِضُ لَهُمُ الْاِخْطَارُ، وَ لَا تُشْخِصُهُمُ^۲ الْاَسْفَارُ).

به این ترتیب، حوادث ناراحت کننده و عوارض نگرانی را که در عالم دنیا پیوسته آرامش فکر انسان را بر هم می زند و زندگانی های راحت را تحت تأثیر قرار می دهد در آنجا وجود ندارد و همیشه خیال انسان راحت و آرامش او برقرار و زندگی او مملو از سرور و شادی است؛ نه خطری آنها را تهدید می کند و نه بیماری و نه عوامل وحشتناک طبیعی همچون سیل ها و زلزله ها و خشکسالی ها و نه حوادث ناراحت کننده اجتماعی مانند ناامنی ها، جنگ ها و کشمکش ها.

تفاوت میان جمله: «لَا يَطْعَنُ النَّوَالُ» با جمله: «وَلَا تُشْخِصُهُمُ الْاَسْفَارُ». ممکن است از این نظر باشد که اولی اشاره به کوچ های اجباری باشد که انسان در دنیا گاهی مجبور به آن می شود و به کلی ترک وطن می گوید و دومی اشاره به سفرهایی است که انسان در دنیا به حکم اجبار برای تأمین حاجات زندگی، مشکلات و رنج آن را پذیرا می شود. در سرای آخرت هیچ یک از آنها وجود ندارد.

آری! زندگی دنیا هر قدر راحت و پر نعمت باشد، به خاطر اینکه همواره در معرض این آفات است لذت بخش و شیرین نیست؛ ولی زندگی سرای جاویدان به خاطر نبودن هرگونه عوامل نگرانی، شیرین شیرین است.

در اینجا ممکن است کسانی سؤال کنند که ما ارزش نعمت های این جهان را به خاطر لحظاتی که آنها را از دست می دهیم درک می کنیم؛ تا ظلمت شب را نبینیم ارزش روشنایی روز و آفتاب عالمتاب را نمی فهمیم و تا بیماری دست ندهد ارزش نعمت سلامتی آشکار نمی شود؛ آیا نبودن

۱. «أفراع» جمع «فزع» به معنای ترس و وحشت است.

۲. «تَشْخِصُ» از ماده «إِشْخَاصُ» به معنای بیرون کردن از منزلی به منزل دیگر است.

عوارض و حوادثی که در بالا اشاره شد، سبب نمی شود که انسان در آنجا از درک لذت نعمت ها باز ماند.

در پاسخ این سؤال باید به دو نکته توجه داشت: نخست اینکه، نعمت های سرای آخرت در تحوّل و تغییرند؛ یعنی پیوسته نعمتی جای خود را به نعمتی دیگر می دهد و هر روز مواهب جدیدی به آنها می رسد و این دگرگونی های نشاط آفرین و لذت بخش یک نواختی را از بین می برد و ارزش آنها را آشکار می سازد.

دیگر اینکه: آنچه لذات دنیا را در کام انسان تلخ می کند این است که پیوسته خطرات نعمت ها را احاطه کرده و فکر سلب نعمت، همواره انسان را آزار می دهد. امام (علیه السلام) در عبارات بالا می فرماید: این مشکل بزرگ درباره نعمت های آخرت وجود ندارد.

همانگونه که در قرآن مجید آمده است که از زبان بهشتیان به هنگام حمد و ستایش پروردگار می گوید: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ* الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نُضْبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ*» آنها می گویند: ستایش برای خداوندی است که اندوه را از ما برطرف ساخت؛ زیرا پروردگار ما غفور و شکور است. خداوندی که به فضل خود ما را در این سرای جاویدان جای داد که نه رنجی در آنجا به ما می رسد و نه سستی و واماندگی.^۱

سپس امام (علیه السلام) به شرح درد و رنج های اهل معصیت در سرایی دیگر پرداخته می فرماید: «و اما گناهکاران را در بدترین منزلگاه جای می دهد و دست آنها را با غل و زنجیر به گردنشان می بندد، آن گونه که سرهایشان را به پاها نزدیک می کند!» (وَأَمَّا أَهْلُ الْمَعْصِيَةِ فَأُنزِلَتْهُمْ شَرًّا دَارًا، وَ غُلٌّ الْأَيْدِي إِلَى الْأَعْنَاقِ، وَ قَرْنَ النَّوَاصِي بِالْأَقْدَامِ)

این تعبیرات اشاره به چیزی است که در قرآن مجید آمده: «إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ * فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ» در آن هنگام که غل و زنجیرها بر گردن آنان قرار گرفته و آنها را می کشند و در آب جوشان وارد می کنند، سپس در آتش دوزخ افروخته می شوند.^۱

در ادامه این سخن می افزاید: «خداوند جامه هایی از مواد آتش زا و لباس هایی از قطعه های آتش بر آنها می پوشاند؛ در عذابی که حرارتش بسیار شدید است و درش به روی آنها بسته است! آتشی پرهیجان که می خروشد و زیانه می کشد! شعله هایش فروزان و صدایش هراس انگیز است!». (وَ أَلْبَسَهُمْ سَرَائِيلَ الْقَطِرَانِ، وَ مَقَطَّعَاتِ النَّيِّرَانِ، فِي عَذَابٍ قَدِ اشْتَدَّ حَرُّهُ، وَ بَابٌ قَدْ أَطْبِقَ عَلَى أَهْلِهِ، فِي نَارِهَا كَلْبٌ^۲ وَ لَجِبٌ^۳، وَ لَهَبٌ سَاطِعٌ، وَ قَصِيفٌ^۴ هَائِلٌ).

«قَطِرَان» در اصل به معنای ماده قابل اشتعالی است شبیه نفت سیاه که سیاه و لزج و بدبوست و در قدیم به حیواناتی که مبتلا به «جَرَب» (نوعی بیماری که مو و پشم با آن می ریزد) بودند می مالیدند و معتقد بودند که این ماده بیماری را درمان می کند. این ماده چنان است که اگر شعله آتش به آن برسد شعله‌ور می شود.

امام (علیه السلام) می فرماید: در آن روز پیراهنی از این ماده بر دوزخیان می پوشانند.

۱. سوره غافر، آیات ۷۱ - ۷۲.

۲. «کلب» از ماده «کَلَب» (بر وزن جلب) در اصل به معنای فشار آوردن بر اسب به وسیله مهمیز است تا به سرعت حرکت کند؛ سپس این واژه به هر نوع شدتی استعمال شده.

۳. «لَجِب» (معنای مصدری و اسم مصدری دارد) به معنای سروصداست.

۴. «قَصِيف» به معنای صدای شدید است.

اوصافی که برای آتش دوزخ در این عبارات کوتاه و تکان دهنده ذکر شده، نشان می دهد که آتشی فوق العاده سوزان است. شعله هایش به آسمان زبانه می کشد و صدای هولناکش گوش را کر می کند.

امام (علیه السلام) در ادامه سخن می فرماید: اضافه بر همه اینها، مشکل عظیم این است که: «گنه کاران همیشه در آن اقامت دارند و برای آزادی اسیرانش غرامتی پذیرفته نمی شود و زنجیرهایش گسسته نمی گردد؛ مدتی برای آن سرا تعیین نشده تا پایان گیرد و سرآمدی برای آن قوم وجود ندارد تا به آخر رسد!». (لَا يَطْعَنُ مُقِيمَهَا، وَلَا يُفَادَى أَسِيرُهَا، وَلَا تُفْصَمُ كُبُولُهَا، وَلَا مُدَّةٌ لِلدَّارِ فَتَمَّتِي، وَلَا أَجَلَ لِلْقَوْمِ فَيُفْضَى).

اگر انسان یک لحظه این عذاب های هولناک و شدید را در ذهن خود تصوّر کند، کافی است که او را از گناه باز دارد و هدف اصلی از شرح این عذاب های الهی نیز همین است! مخصوصاً در روایات اسلامی تأکید شده است که وقتی به آیات پاداش های شوق انگیز بهشت می رسید، به آن فکر کنید و هر زمان به آیات هولناک عذاب می رسید، توقف کنید و در آن بیندیشید. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه «همام» (خطبه ۱۹۳) در توصیف پرهیزکاران می فرماید: «فَإِذَا مَرُّوا بِأَيَّةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا، وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصَبٌ أَعْيُنِهِمْ، وَ إِذَا مَرُّوا بِأَيَّةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ؛ پرهیزکاران هنگام تلاوت قرآن هرگاه به آیه ای برسند که در آن تشویق باشد، با علاقه فراوان به آن روی آورند و روح و جانیشان با شوق فراوان در آن سر می کشد و آن را همواره نصب العین خود می سازند و هر زمان به آیه ای

۱. «تفصم» از ماده «فصم» (بر وزن نظم) به معنای شکستن چیزی بدون جدا شدن است؛ هر چند گاهی در موارد جدا شدن اجزاء به کار می رود.

۲. «کُبُول» جمع «کبل» (بر وزن طبل) به معنای قید و بند است.

برسند که در آن تخویف باشد، گوش دل خویش را برای شنیدن آن باز می کنند و گویی صدای زوزه آتش جهنم را در اعماق گوش خود احساس می کنند».

نکته

برنامه عالی هدایت

بحث بسیار منظم و منطقی و بیدارگر و هشدار دهنده که امام در این خطبه از آغاز تا به اینجا بیان فرموده، راستی نسخه هدایت و نجات انسانهاست.

نخست از اوصاف جمال و جلال خدا و قدرت عظیم و علم و احاطه او نسبت به هر چیز از جمله اعمال بندگان و همچنین عظمت جهان هستی شروع می کند، تا سطح معرفت و ایمان را بالا ببرد و آماده پذیرش حق کند.

سپس از آفرینش اصناف ملائکه و عبادت آنها سخن می گوید، تا نشان دهد عبادت انسان ها در برابر آن ناچیز است.

آنگاه به آفرینش انسان و نعمت های عظیم خدا پرداخته و دنیا پرستان را سخت مورد نکوهش قرار می دهد و از دلبستگی به نعمت های زوال پذیر دنیا بر حذر می دارد.

سپس از مرگ و پایان زندگی و سكرات موت و ندامت عمیق انسان های خطاکار در آستانه مرگ خبر می دهد و چنان ترسیمی از آن در اذهان مجسم می کند که ارواح خفته را به شدت تکان می دهد و بیدار می سازد.

و در پایان از پاداش های عظیم و دل انگیز نیکوکاران و مجازات های سخت و وحشتناک بدکاران در قیامت پرده بر می دارد، تا هر کس حساب کار خویش را بکند.

آری! این طبیب بزرگ روحانی نسخه ای شفابخش برای بیمار دلان پیچیده که اگر بدان عمل کنند، بهبودی آنها قطعی است.

بخش هفتم

و منها فی ذکر النبی صلی الله علیه و آله

بخش دیگری از این خطبه که درباره پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سخن می گوید:

قَدْ حَقَّرَ الدُّنْيَا وَ صَغَّرَهَا وَ أَهْوَنَ بِهَا وَ هَوَّنَهَا، وَ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ زَوَّاهَا، عَنْهُ
اخْتِيَارًا، وَ بَسَطَهَا لِغَيْرِهِ احْتِقَارًا، فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ، وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا
عَنْ نَفْسِهِ، وَ أَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ، لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشًا، أَوْ
يَرْجُو فِيهَا مَقَامًا. بَلَغَ عَنْ رَبِّهِ مُعْذِرًا، وَ نَصَحَ لِأُمَّتِهِ مُنْذِرًا، وَ دَعَا إِلَى الْجَنَّةِ
مُبَشِّرًا، وَ خَوْفَ مِنَ النَّارِ مُحَذِّرًا.

ترجمه

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) دنیا را بسیار حقیر و کوچک می شمرد و آن را خوار و بی مقدار می دانست، و در دیدگاه دیگران نیز تحقیرش می نمود، او می دانست خداوند برای احترام و گرامی داشت وی، دنیا را از او گرفته و به خاطر حقارتش آن را برای دیگران گسترده ساخته است! (و به این ترتیب، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)) با قلب و روح خود از دنیا روی گردان شد و یاد آن را برای همیشه در دل خود میراند، و دوست می داشت که زینت های آن از پیش چشمش پنهان و دور شود، تا از آن لباس فاختری تهیه نکند، و یا اقامت در آن را آرزو ننماید. او در تبلیغ احکام الهی به بندگان برای قطع عذر و اتمام حجت اصرار ورزید، و امت خویش را از

عذاب خدا بیم داد و نصیحت کرده، آنها را به سوی بهشت دعوت نمود و بشارت داد و از آتش دوزخ برحذر داشت.

شرح و تفسیر

زهد پیامبر خدا

در این بخش از خطبه امام (علیه السلام) به ذکر اوصاف والای پیامبر و بی‌اعتنایی او نسبت به زرق و برق دنیا می‌پردازد تا نمونه‌ای جامع و الگویی کامل برای بحث‌های پیشین این خطبه باشد و نشان دهد چگونه یک انسان می‌تواند در پرتو ایمان و آگاهی و عمل صالح از خطرات دنیاپرستی در امان بماند. می‌فرماید: «او دنیا را بسیار حقیر و کوچک می‌شمرد و آن را خوار و بی‌مقدار می‌دانست و در دیدگاه دیگران نیز تحقیرش می‌نمود!» (قَدْ حَقَّرَ الدُّنْيَا وَ صَغَّرَهَا، وَ أَهْوَنَ بِهَا وَ هَوَّنَهَا).

این تعبیرات اشاره روشنی به مقام زهد پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) است؛ زیرا کسی که دنیا را حقیر بداند و حقارت آن را به دیگران نیز توصیه کند، به یقین وابستگی و دلبستگی به دنیا نخواهد داشت! چرا که شیء حقیر و بی‌مقدار، ارزشی ندارد که عقل او را برباید و قلب او را به خود جذب کند.

سپس در تأکید این معنا می‌افزاید: «و می‌دانست که خداوند برای احترام و گرامی داشت او، دنیا را از وی گرفته و به خاطر حقارتش آن را برای دیگران گسترده ساخته است!» (وَ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ زَوَّاهَا عَنْهُ اخْتِياراً، وَ بَسَطَهَا لِغَيْرِهِ اخْتِياراً).

۱. «زوی» از ماده «زی» (بر وزن طی) به معنای جمع کردن و گرفتن و بردن و دور کردن است و

در عبارت فوق به همان معنای دور کردن می‌باشد.

۲. «اختیار» در اینجا به معنای برگزیدن و گرامی داشتن است، در مقابل «احتقار» که به معنای

حقیر و خوار شمردن است.

این سخن شبیه چیزی است که خداوند در سوره زُخْرَف بیان فرموده است: «وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ * وَ لِيُؤْتِيَهُمْ أُبُوبًا * وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكُونُونَ * وَ زُخْرَفًا * وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ *» اگر (تمکن کفار از مواهب مادی) سبب نمی شد که همه مردم امت واحد (گمراهی) شوند، ما برای کسانی که به (خداوند) رحمان کافر می شدند، خانه هایی قرار می دادیم با سقف هایی از نقره و نردبان هایی که از آن بالا روند و برای خانه هایشان درها و تخت هایی (زیبا و نقره ای) قرار می دادیم که بر آن تکیه کنند و انواع زیورها؛ ولی تمام اینها بهره زندگی دنیا است، و آخرت نزد پروردگار از آن پرهیزکاران است»^۱.

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این سخن می افزاید: «پیامبر (صلی الله علیه وآله) با قلب و روح خود از دنیا روی گردانید و یاد آن را (برای همیشه) در دل خود میراند، و دوست می داشت که زینت های آن از پیش چشمش پنهان و دور شود؛ تا از آن لباس فاخری تهیه نکند و یا اقامت در آن را آرزو نماید». (فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ، وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا عَنْ نَفْسِهِ، وَ أَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ، لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشًا، أَوْ يَرْجُو فِيهَا مَقَامًا).

تعبیر به «ریاش» که هم به معنای مفرد و هم به معنای جمع آمده است، اشاره به لباس های فاخر است و در اصل از ماده «ریش» به معنای «پره های پرندگان» گرفته شده و این تعبیر می تواند اشاره به همه زرق و برق های دنیا باشد که یکی از آنها لباس های فاخر است.

این نخستین ویژگی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بود که هرگز فریفته دنیا و زرق و برق آن نشد و خود را اسیر دنیای مادی و مواهب زودگذر آن نکرد.

ویژگی دوّم وظیفه تبلیغ رسالت و رساندن فرمان خدا به همه بندگان بود که برای آن نهایت مجاهدت را فرمود. همانگونه که امام (علیه السلام) در ادامه این سخن می فرماید: «در تبلیغ احکام الهی به بندگان برای قطع عذر و اتمام حجّت اصرار ورزید، و امت خویش را از عذاب خدا بیم داد، و نصیحت کرد، و آنها را به سوی بهشت دعوت نمود و بشارت داد و از آتش دوزخ بر حذر داشت!». (بَلِّغْ عَنْ رَبِّهِ مُغْدِرًا، وَ نَصِّحْ لِأُمَّتِهِ مُنْذِرًا، وَ دَعَا إِلَى الْجَنَّةِ مُبَشِّرًا، وَ خَوْفَ مِنَ النَّارِ مُحَذِّرًا).

به یقین اگر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در مرحله اوّل شکست می خورد و فریفته زرق و برق دنیا و ناز و نعمت آن می گشت، هرگز نمی توانست حقّ مرحله دوم یعنی ابلاغ رسالت های الهی را انجام دهد. اسیر دنیا و نفس کجا و رساندن پیام های الهی کجا!

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که خداوند به موسی بن عمران فرمود: «يَا مُوسَى! إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ عُقُوبَةٍ عَاقَبْتُ فِيهَا آدَمَ عِنْدَ خَطِيئَتِهِ، وَ جَعَلْتُهَا مَلْعُونَةً، مَلْعُونٌ مَا فِيهَا إِلَّا مَا كَانَ لِي. يَا مُوسَى إِنَّ عِبَادِيَ الصَّالِحِينَ زَهَدُوا فِي الدُّنْيَا بِقَدْرِ عِلْمِهِمْ، وَ سَأَرُوا الْخَلْقَ رَغْبُوا فِيهَا بِقَدْرِ جَهْلِهِمْ؛ اَي موسى! دنیا دار کيفر و مجازات است. من آدم را به خاطر خطایش در آن مجازات کردم و دنیا را ملعون و نفرین شده قرار دادم. هر چه در دنیاست ملعون است مگر آنچه برای من (و در طریق طاعت و رضای من) باشد. ای موسی! بندگان صالح من به مقدار علم و آگاهی شان در مورد دنیا زهد پیشه کردند و سایر مردم به اندازه جهلشان به آن علاقمند شدند».^۱

نکته

شرط اصلی رهبری پیشوایان

مهمترین مشکلی که رهبران و پیشوایان و رؤسای جمعیت‌ها دارند، گرفتار شدن در چنگال مواهب مادی و زرق و برق دنیاست و همین امر سبب می‌شود که افراد ناصالح را به خاطر منافع مادی خود، بر صالحان مقدم بشمرند و ظلم و ستمکاری را که حافظ منفعت آنها باشد بر عدل و داد ترجیح دهند. همه چیز را با معیار منافع مادی بسنجند و ضابطه‌های الهی و عقلانی و انسانی را در پای منافع زودگذر دنیوی قربانی کنند.

به همین دلیل، امام (علیه السلام) مهمترین چیزی را که در این فراز از خطبه درباره پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) ذکر می‌کند، حقارت و کوچکی دنیا در نظر اوست حقارتی که سبب شد تمام زرق و برق‌های دنیا را نادیده بگیرد و یاد آن را از صفحه ذهن خویش محو کند.

قرآن مجید بارها درباره پیامبران بزرگ الهی و شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می‌گوید: آنها با صراحت به مردم می‌گفتند که ما از شما اجر و مزدی هرگز مطالبه نمی‌کنیم و زندگی آنها همچون زندگی افراد مستضعف بود و همین امر سبب می‌شد که حق و عدالت را درباره همه اجرا کنند و از ثروتمندان خودخواهی که همه کس و همه چیز را می‌خواهند با پول و ثروت در اختیار بگیرند، نهراسند و در برابر آنان تسلیم نشوند.

زندگی گسترده و مرفه و پر زرق و برق، هزینه سنگینی دارد و این هزینه جز از طریق مماشات و سازشکاری با ثروتمندان و ارباب زر و زور حاصل نمی‌شود و می‌دانیم این امر دشمن واقعی حق و عدالت یا به تعبیر دیگر: مدیریت پاک و صالح است.

این سخن را با حدیثی درباره زهد و بی‌اعتنایی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پایان می‌دهیم. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «مردی خدمت پیامبر آمد در حالی که پیامبر روی حصیری استراحت کرده بود و ناهمواری‌های حصیر درجسم پیامبر اثر گذاشته بود و متکایی از لیف خرما داشت که اثر

آن هم در صورت مبارکش آشکار بود. آن مرد عرب از روی محبت دست بر بدن پیامبر می کشید و می گفت: «کسری و قیصر هرگز به چنین اموری راضی نمی شوند! آنها بر صریر و دیباج می خوابند و تو بر این حصیر». پیامبر فرمود: به خدا سوگند! من بهتر از آنها هستم و نزد خدا (با این زندگی ساده) گرامی ترم؛ مرا با دنیا چکار؟! سپس افزود: «إِنَّمَا مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رَاكِبٍ مَرَّ عَلَى شَجَرَةٍ وَلَهَا فِئَةٌ فَاسْتَظَلَّ تَحْتَهَا، فَلَمَّا أَنْ مَالَ الظِّلُّ عَنْهَا ارْتَحَلَ فَذَهَبَ وَتَرَكَهَا؛ مردم دنیا همانند سواری هستند که در بیابان به درختی که سایه دارد می رسد و در سایه آن می آرامد، هنگامی که سایه برگشت کوچ می کند و می رود و آن درخت را ترک می کند»^۱.

بخش هشتم

نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ، وَ مَحَطُّ الرِّسَالَةِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ،
وَ يَنَابِيعُ الْحُكْمِ، نَاصِرُنَا وَ مُجِبُّنَا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ وَ عَدُوْنَا وَ مُبْغِضُنَا يَنْتَظِرُ
السَّطْوَةَ.

ترجمه

ما درخت پر بار نبوت و جایگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و معادن علم و چشمه سارهای حکمتیم، یاوران و دوستداران ما در انتظار رحمت حقند، و دشمنان کینه توز ما باید در انتظار مجازات باشند.

شرح و تفسیر

شاخه های درخت پر بار نبوت

امام (علیه السلام) این خطبه را بعد از ذکر اوصاف پیامبر با ذکر اوصافی از اهل بیت پایان می دهد و رعایت فصاحت و بلاغت را با این حسن ختام به سر حد کمال می رساند. می فرماید: «ما درخت پر بار نبوت و جایگاه رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان و معادن علم و چشمه سارهای حکمتیم». (نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ، وَ مَحَطُّ الرِّسَالَةِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ، وَ يَنَابِيعُ الْحُكْمِ).

۱. «مختلف» از ماده «اختلاف» که در اینجا به معنای رفت و آمد است. بنابراین «مختلف» یعنی محل رفت و آمد.

تعبیر به «شجره»، اشاره به این است که نبوت همچون درخت پرباری است که دارای شاخه‌ها و فروع مختلفی است. ریشه و ساقه آن، پیغمبر اکرم و فرزندان او، شاخ و برگ‌های آن و هدایت مردم به سوی خدا، میوه این درخت است.

در تعبیر دوم، خاندان نبوت را به بارانداز و فرودگاهی تشبیه می‌کند که رسالت، در آن از سوی خدا نزول پیدا کرده است و در تعبیر سوم، خانه پیامبر را مرکز رفت و آمد فرشتگان الهی می‌شمرد و علی (علیه السلام) و فرزندانش کسانی هستند که در این خانه و خانواده، پرورش یافته‌اند و طبعاً آثار و برکات وحی در آنها پرتو افکن می‌باشد.

واژه «ملائکه» در اینجا ممکن است که اشاره به فرشتگان وحی باشد (جبرئیل و همراهانش) که بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نازل می‌شدند؛ یا اشاره به معنای اعمی باشد که سایر فرشتگانی را که به عنوان خدمت یا بشارت در این خانواده رفت و آمد داشته‌اند، شامل شود و در هر حال، منظور این نیست که فرشته وحی بر غیر پیامبر نازل می‌شده است.

تفاوت «شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ» و «مَحَطُّ الرَّسَالَةِ» از این نظر است که پیامبر دارای دو مقام بود: مقام نبوت، که همان خبر دادن از سوی خداست و مقام رسالت، که تبلیغ آن است.

یا به تعبیر دیگر: نبی مأمور ابلاغ است و رسالت معمولاً توأم با امامت و رهبری و اجرا می‌باشد.

و منظور از «معادن علم» آن است که امامان اهل بیت (علیه السلام) وارث علوم پیامبر و حافظ کتاب و سنت بودند. در شأن نزول آیه شریفه «وَتَعْبِهَا أُذُنٌ وَاعْيَةٌ؛ گوش شنوا این پیام‌ها را در خود نگه می‌دارد»^۱ در روایات متعددی که در منابع فراوانی از اهل سنت نقل شده، آمده است که پیغمبر

اکرم فرمود: «سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ يَجْعَلَهَا أُذُنَ عَلِيٍّ؛ از پروردگارم تقاضا کردم که این گوش شنوا را گوش علی (علیه السلام) قرار دهد» و به دنبال این دعا علی (علیه السلام) می فرمود: «مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئاً فَتَسْبِيهُ؛ من هیچ سخنی را بعد از آن از رسول خدا نشنیدم که فراموش کنم؛ بلکه همیشه آن را به خاطر داشتم».^۱

حدیث «عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ، وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ؛ علی همواره با قرآن است و قرآن با علی است».^۲

و همچنین حدیث «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا؛ من شهر علمم و علیّ ام در است»^۳ از احادیث معروفی است که در کتب شیعه و اهل سنت وارد شده و همه گواه بر این است که این خانواده، معادن علم و سرچشمه های حکمت بوده اند.

تفاوت «معادن» و «ینابیع» از این نظر است که «معادن» چیزی است که معمولاً مردم به سراغ آن می روند و از آن بهره می گیرند؛ ولی «ینابیع» (به معنای چشمه ها) چیزی است که می جوشد و به سوی مردم سرازیر می شود.

امام (علیه السلام) در پایان این سخن می فرماید: «یاور و دوستدار ما در انتظار رحمت حقّ است و دشمن کینه توز ما در انتظار مجازات حقّ است».
(نَاصِرُنَا وَ مُجِيبُنَا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ، وَ عَدُوُّنَا وَ مُبْغِضُنَا يَنْتَظِرُ السَّطْوَةَ^۴).

۱. برای آگاهی از منابع حدیث می توانید به جلد ۹ پیام قرآن، صفحه ۳۵۹ به بعد و بحارالانوار، جلد ۳۵، صفحه ۳۲۶ - ۳۳۱ مراجعه کنید.

۲. الغدير، جلد ۳، صفحه ۱۷۸ و ۱۸۰.

۳. به کتاب الغدير، جلد ۶، صفحه ۶۱ - ۸۰ مراجعه شود.

۴. «سَطْوَه» در اصل به معنای پریدن بر روی کسی و مقهور ساختن اوست و از آنجا که یکی از لوازم آن مجازات کردن است، در خطبه بالا و مانند آن به این معنا به کار رفته است.

این سخن بدان معنا نیست که آنها چنین انتظاری را واقعاً دارند؛ بلکه به این معناست که باید منتظر چنین عاقبت شومی باشند و در واقع نوعی تهدید به عذاب الهی است، در دنیا و آخرت.

نهج البلاغه

خطبه ۱۱۰

خطبه ۱۱۰^۱

و من خطبه له (علیه السلام)

فی ارکان الدین

در این خطبه امام (علیه السلام) از ارکان اسلام سخن می گوید.

خطبه در یک نگاه

۱. سند خطبه: به گفته نویسنده «مصادر نهج البلاغه» آغاز این خطبه: «أَلْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ الْخَلْقِ، وَ خَالِقِ الْأَشْبَاحِ» بوده و این خطبه ای است که در میان اهل قبل از مرحوم سید رضی و بعد از او معروف و مشهور بوده و به نام خطبه «دیباج» شناخته می شده است. از کسانی که قبل از «سید رضی» آن را نقل کرده است مرحوم «صدوق» در «من لا يحضره الفقيه» (جلد ۱، صفحه ۱۳۱) می باشد که آن را به صورت مسند با تفاوتهایی آورده است و همچنین در کتاب «علل الشرایع» و نیز در کتاب «تحف العقول» که نویسنده آن نیز قبل از «سید رضی» می زیسته آمده است و در کتاب «محاسن» هم ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۳۸).

ولی آنچه در «تحف العقول» آمده از «أَلْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ الْخَلْقِ، وَ خَالِقِ الْإِصْبَاحِ» شروع می شود؛ سپس خطبه را بسیار مشروح تر از آنچه «سید رضی» آورده است، بیان می کند و معروف بودن آن را به عنوان خطبه «دیباج» ذکر می نماید (تحف العقول صفحه ۱۰۴ - ۱۰۷).

این خطبه در واقع از دو بخش تشکیل شده: در بخش اوّل، امام(علیه السلام) بهترین اسباب تقرّب به خدا را که عبارت از ایمان، جهاد، اخلاص، نماز و زکات و مانند آن است، در ده عنوان بیان فرموده و فلسفه هر کدام را در عبارتی کوتاه و بسیار پرمعنا ذکر می کند.

در بخش دوّم، به جنبه های عملی ایمان و طرق رسیدن به آن پرداخته و توصیه به ذکر خدا و اقتدا به هدایت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و پیروی از سنّت او و اهتمام به تعلّم قرآن و فهم آیات الهی می کند.

در پایان خطبه نیز نکوهش شدیدی از عالم بی عمل - با ذکر مجازات سخت او - شده است.

بخش اول

إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، الْإِيمَانُ بِهِ
وَبِرَسُولِهِ، وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ، فَإِنَّهُ ذِرْوَةٌ الْإِسْلَامِ؛ وَكَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا
الْفِطْرَةُ؛ وَإِقَامُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا الْمِلَّةُ؛ وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ؛ وَ
صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جَنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ؛ وَحَجُّ الْبَيْتِ وَاعْتِمَارُهُ فَإِنَّهُمَا
يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَرْحَضَانِ الدَّنْبَ، وَصِلَةُ الرَّحِمِ فَإِنَّهَا مَثْرَاءٌ فِي الْمَالِ، وَ
مَنْسَأَةٌ فِي الْأَجْلِ؛ وَصَدَقَةُ السَّرِّ فَإِنَّهَا تُكْفِّرُ الْخَطِيئَةَ؛ وَصَدَقَةُ الْعَلَانِيَةِ
فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ؛ وَصَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا تَقِي مَصَارِعَ الْهَوَانِ.

ترجمه

برترین وسیله ای که متوسلان به خدا، به آن توسل می جویند ایمان به
خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) اوست و جهاد در راه خدا که قلّه رفیع اسلام
است و کلمه اخلاص (و شهادت به یگانگی خدا) که هماهنگ با فطرت
انسانی است، و برپا داشتن نماز که حقیقت دین و آیین است، و ادای زکات
که فریضه ای واجب است، و روزه ماه رمضان که سپری در برابر عذاب
الهی است، و حج و عمره خانه خدا که نابود کننده فقر و شستشو دهنده
گناه است و صله رحم که سبب فزونی مال و طول عمر، و صدقه پنهانی که
کفّاره گناهان است و صدقه آشکار که از مرگ های بد پیشگیری می کند و
خدمت به خلق که از لغزش ها و شکست های خفت بار جلوگیری
می کند.

شرح و تفسیر

کارآمدترین وسیله ها

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه از بهترین چیزی که رهروان راه حق و سالکان طریق بندگی خدا می توانند به آن متوسل شوند و به قرب پروردگار راه یابند سخن می گوید و به ده موضوع مهم اشاره می فرماید. نخست می گوید: «برترین وسیله ای که متوسلان به خدا، به آن توسل می جویند ایمان به خدا و پیامبر اوست». (إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ^۱ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، الْإِيمَانُ بِهِ وَرِسُولِهِ).

این تعبیر گویی اشاره به آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»^۲. و شرح و تفسیر آن می باشد؛ زیرا خداوند در این آیه، نخست دستور به تقوا می دهد و سپس دستور به انتخاب وسیله به سوی خداوند. و به این ترتیب، منظور از وسیله، ایمان و جهاد و سایر اموری است که در این خطبه آمده است.

این سخن منافات با تفسیر دیگر آیه که وسیله را شفاعت اولیاء الله می شمرد، ندارد؛ زیرا همه این وسایل می تواند در مفهوم آیه شریفه جمع باشد.

به هر حال نخستین وسیله ایمان ذکر شده، ایمان به خدا و پیامبر. زیرا، ریشه اصلی تمام حرکت های سازنده و مثبت، ایمان است.

جالب اینکه در کلام امام (علیه السلام) نسبت به تمام این واجبات «ده گانه» نکته ای به عنوان تعلیل و فلسفه ذکر شده، جز مسئله ایمان به خدا و پیامبر. به خاطر اینکه این مسئله بی نیاز از ذکر دلیل است و به تعبیر دیگر: اساس و

۱. «متوسلون» از ماده «وسیله» که به گفته راغب به معنای رسیدن به چیزی توأم با میل و رغبت است.

۲. سوره مائده، آیه ۳۵.

پایه تمام خوبی ها و نیکی ها ایمان است و بدون آن، هیچ گونه حرکتی به سوی فرایض الهی و واجبات دینی وجود نخواهد داشت و به قدری این امر واضح و روشن است که نیازی به ذکر دلیل ندارد.

سپس به دومین واجب پرداخته می فرماید: «و جهاد در راه او، چرا که جهاد قلّه رفیع اسلام است». (وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ، فَإِنَّهُ ذِرْوَةٌ^۱ الْإِسْلَامِ).

«جهاد» در اینجا معنای وسیعی دارد که علاوه بر جهاد نظامی و مقابله مسلحانه با دشمن، شامل جهاد علمی و تبلیغی و امر به معروف و نهی از منکر و هرگونه تلاش و کوشش مفید و سازنده برای پیشبرد اهداف اسلامی و حتی جهاد با نفس می شود و تعبیر به «ذِرْوَةٌ الْإِسْلَامِ» «قلّه رفیع اسلام» اشاره به این است که تا جهاد همه جانبه نباشد، کاری از پیش نخواهد رفت. امام (علیه السلام) در تعبیر دیگری که در اواخر نهج البلاغه آمده است و ناظر به بیان فلسفه احکام است درباره جهاد می فرماید: «وَالْجِهَادُ عِزٌّ لِلْإِسْلَامِ؛ خداوند جهاد را برای عزّت و سربلندی اسلام و مسلمین قرار داده است».^۲

گر چه دشمنان اسلام سعی دارند با سوء استفاده و سوء تفسیر از واژه جهاد، اسلام را به خشونت متّهم سازند؛ ولی از این نکته غافلند که جهاد یعنی: «تلاش برای زنده ماندن در مقابل عوامل مزاحم» در نهاد و طبیعت هر موجود زنده ای افتاده است. در درون وجود ما اگر نیروهای جهاد گر، که کارشان دفاع از سلامت انسان در مقابل هزاران هزار میکروب مزاحم، که شب و روز از طرق مختلف وارد بدن انسان می شود، نبودند؛ زندگی کردن حتی یک روز برای ما مشکل بود و بیماری «ایدز» که امروز خطرناکترین

۱. «ذروه» (بر وزن قبله، و بر وزن قدوه) به معنای قسمت بالای هر چیزی است و به کوهان شتر و قلّه کوهها اطلاق می شود.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲.

بیماری شمرده می شود، چیزی جز از کار افتادن نیروی دفاعی بدن نیست. جامعه ای که جهاد را از دست بدهد شبیه کسی است که به این بیماری مبتلا شده و مورد تهاجم انواع مشکلات قرار می گیرد.

حقیقت این است آنها که جهاد اسلامی را نشانه گرفته اند، به خوبی می دانند تا این اصل در میان مسلمانان زنده است، سلطه بر آنان ممکن نیست و اگر جهاد تحت عنوان «خشونت» حذف شود، مشکلی در برابر سلطه گران وجود نخواهد داشت. به همین دلیل، یکی از ویژگی های بعضی از مذاهب ساختگی، حذف جهاد از برنامه آنهاست.

به هر حال، اگر در بیان امام (علیه السلام)، نخستین واجب از واجبات بعد از ایمان به خدا و پیامبر، جهاد شمرده شده، دلیلش همین است که بدون جهاد، حیات مکتب تضمین نمی شود.

در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم: «وَاللَّهِ مَا صَلَّحْتَ دُنْيَا وَ لَادِينَ إِلَّا بِهٖ؛ به خدا سوگند! دنیا و دین بدون جهاد سامان نمی گیرد».^۱

در بیان سومین واجب می فرماید: «همچنین کلمه اخلاص (و شهادت به یگانگی خدا) که هم آهنگ با فطرت انسانی است». (وَ كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ).

منظور از «کلمه اخلاص» همان شهادت «لا اله الا الله» است که عبودیت و الوهیت را مخصوص ذات پاک پروردگار می کند و هرگونه شرک و بت پرستی را نفی می نماید.

از بعضی از روایات استفاده می شود که اخلاص جنبه عملی هم دارد و آن اینکه تنها به آستان حق روی آورد و از غیر او در عمل چشم پوشد و از ارتکاب گناهان خودداری نماید. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَ إِخْلَاصُهُ أَنْ يَحْجُزَهُ لَا إِلَهَ

إِلَّا اللَّهُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ؛ کسی که «لااله الا الله» را با اخلاص بگوید وارد بهشت می شود و اخلاصش آن است که «لا اله الا الله» او را از آنچه خدا بر او حرام کرده است، باز دارد.^۱

روشن است کسی که به سراغ گناهان می رود، یا تسلیم شیطان شده، یا هوای نفس و هر کدام از این دو باشد نوعی شرک در عمل محسوب می شود و با حقیقت اخلاص سازگار نیست.

در بیان چهارمین واجب می فرماید: «و بر پا داشتن نماز که حقیقت دین و آیین است» (وَ إِقَامُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا الْمِلَّةُ).

«ملت» در اینجا به معنای دین و آیین است و اینکه نماز را به عنوان جزء دین نشمرده، بلکه کلّ دین معرفی کرده، به خاطر آن است که نماز پایه اصلی دین است؛ همانگونه که در حدیث معروف پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده است: «الصَّلَاةُ عِمَادُ الدِّينِ، فَمَنْ تَرَكَ صَلَاتَهُ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ هَدَمَ دِينَهُ؛ نماز ستون دین است کسی که عمداً آن را ترک کند، دین خود را ویران کرده است». ^۲ و در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده است: «مَثَلُ الصَّلَاةِ مَثَلُ عَمُودِ الْفُسْطَاطِ إِذَا ثَبَتَ الْعَمُودُ ثَبَتَتِ الْإِطْنَابُ وَالْأَوْتَادُ وَالْغِشَاءُ، وَإِذَا انْكَسَرَ الْعَمُودُ لَمْ يَنْفَعِ طُنْبٌ، وَلَا وَتْدٌ وَلَا غِشَاءٌ؛ نماز همچون ستون خیمه است هنگامی که ستون خیمه برقرار باشد، طناب ها و میخ ها و پوشش خیمه برقرار و مفید است و هنگامی که ستون بشکند نه طناب ها بدرد می خورد و نه میخ ها و پوشش». ^۳

در بیان پنجمین واجب می فرماید: «و ادای زکات که فریضه ای واجب است». (وَ إِيْتَاءُ الزَّكَاةِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ).

۱. بحارالانوار، جلد ۸، صفحه ۳۵۹.

۲. جامع الاخبار (طبق نقل بحارالانوار، جلد ۷۹، صفحه ۲۰۲).

۳. منهاج البراعه، جلد ۷، صفحه ۳۹۸. و بحارالانوار، جلد ۷۹، صفحه ۲۱۸.

«فریضه» معمولاً به معنای واجب است؛ بنابراین، ذکر واجب بعد از آن، نوعی تأکید محسوب می‌شود. ولی فریضه معنای دیگری دارد که با محل بحث ما متناسب تر است و آن، عبارت از قطع کردن و جدا کردن چیزی است و در اینجا، بخشی از مال است که برای هدفی جدا می‌کنند. یا به تعبیر دیگر: مالیاتی است که برای کمک به ضعیفان جامعه و تأمین هزینه های حکومت اسلامی تعیین شده است.

در قرآن مجید درباره سهام ارث می‌فرماید: «نَصِيبًا مَّفْرُوضًا»^۱. و به همین جهت، بسیاری از بزرگان در بحث ارث به جای «کتاب الارث» «کتاب الفرائض» گفته‌اند.

به هر حال، مسأله زکات بعد از نماز، از مهمترین ارکان اسلام است. در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: «هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در مسجد بود، پنج نفر را صدا زد و فرمود برخیزید و از مسجد ما بیرون روید! «لَا تَصَلُّوا فِيهِ وَ أَنْتُمْ لَا تَزْكُونَ»؛ شما که زکات نمی‌دهید، در مسجد ما نماز نخوانید»^۲.

در بیان ششمین رکن از ارکان اسلام به سراغ روزه می‌رود و می‌فرماید: «و روزه ماه رمضان که سپری در برابر عقاب است». (وَ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ).

تعبیر به «جُنَّة» (سپر) درباره روزه ماه رمضان که یک وسیله مهم دفاعی در میدان مبارزه است، به خاطر آن است که سرچشمه اصلی گناهان و سوسه های شیطان و ابزار شیطان، هوای نفس است. هنگامی که به وسیله روزه، شهوات در کنترل عقل در آیند انسان با این وسیله دفاعی، از حملات شیطان محفوظ می‌ماند.

۱. سوره نساء، آیه ۷.

۲. شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، جلد ۱۳، صفحه ۱۰۲.

در اینجا تعبیر «جَنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ» آمده، در حالی که در حدیث معروف دیگری «جَنَّةٌ مِنَ النَّارِ»^۱ ذکر شده که هر دو به یک معنا باز می‌گردد. و به هر حال، در فضیلت روزه همین بس که انسان را از جهان بهیمنیت به سوی جهان فرشتگان می‌برد و بر بساط قرب خداوند جای می‌دهد. در بیان هفتمین رکن از ارکان اسلام می‌فرماید: «و حج و عمره خانه خدا که

نابود کننده فقر و شستشو دهنده گناه است». (و حَجُّ الْبَيْتِ وَ اِعْتِمَارُهُ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَ يَرْحَضَانِ الدَّنْبَ)^۲.

بی شک، زیارت خانه خدا، هم برکات مادی دارد و هم برکات معنوی و روحانی که در اینجا به هر دو اشاره شده که خلاصه آن در آیه شریفه ۲۸ سوره حج دیده می‌شود؛ آنجا که می‌فرماید: «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ». اما تأثیر آن در شستشوی گناه از این نظر است که حج و عمره تحوُّلی در روح و جان انسان ایجاد می‌کند و حتی قلوب سنگدلان را نرم می‌سازد و به بازنگری اعمال پیشین و توبه از گناهان وا می‌دارد. همان گونه که در حدیثی وارد شده است که: مانند روزی که از مادر متولد شده از گناهان خود پاک می‌شود: (يَخْرُجُ مِنْ ذُنُوبِهِ كَهَيْئَةِ يَوْمٍ وَاوَّلَتْهُ أُمَّةً)^۳.

و اما تأثیر آن در زدودن آثار فقر و تنگدستی - علاوه بر برکات الهی حج در نفی فقر - از این نظر است که مسلمانان می‌توانند در کنار مراسم حج، بازارهای خوبی جهت مبادلات اقتصادی به وجود آورند و نوعی تجارت جهانی در میان خود دائر سازند؛ آن گونه که در اعصار نخستین به صورت

۱. کافی، جلد ۴، صفحه ۶۲، حدیث ۱.

۲. «یرحضان» از ماده «رحض» (بر وزن محض) به معنای شستن است. اشاره به اینکه حج و عمره آثار گناه را از صحنه عمل، یا از صحنه دل می‌شوید.

۳. بحارالانوار، جلد ۹۶، صفحه ۲۶.

محدودتری در میان قبایل عرب وجود داشت و اگر مسلمین امروز از این فرصت برای تقویت بنیه های اقتصادی کشورهای اسلامی استفاده کنند، به یقین موفقیت های خوبی از جهت فقر زدایی نصیب آنان خواهد گشت. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا أَسْرَعَ غِنَىٰ وَلَا أَنْفَىٰ لِلْفَقْرِ مِنْ إِدْمَانِ حَجِّ الْبَيْتِ؛ چیزی را سریع تر در جلب بی نیازی و نفی فقر از تداوم حج، ندیدم».^۱

در بیان هشتمین رکن می فرماید: «و صلّه رحم که سبب فزونی مال و تأخیر اجل (و طول عمر) است». (و صَلِّهُ الرَّحِمِ فَإِنَّهَا مَثْرَاءٌ^۲ فِي الْمَالِ، وَ مَنْسَأَةٌ^۳ فِي الْأَجْلِ).

تأثیر صلّه رحم در فزونی مال - علاوه بر الطاف الهی که در جنبه های مادی شامل حال این دسته از نیکوکاران می شود - این است که پیوندهای خانوادگی غالباً سبب همکاری های دسته جمعی اقتصادی می شود و معمولاً کارهای گروهی در مسایل اقتصادی سودآورتر است.

و تأثیر آن در طول عمر ممکن است از این جهت باشد که ارحام به یکدیگر دعا می کنند و همین دعا سبب طول عمر آنها می شود؛ به علاوه، هنگامی که روابط خوبی با هم داشته باشند، در مشکلات و از جمله بیماری ها به یاری هم می شتابند و همین امر باعث طول عمر آنها می شود.

۱. بحارالانوار، جلد ۶۶، صفحه ۴۰۶.

۲. «مَثْرَاءٌ» از ماده «ثری»، و «ثروت» به معنای فزونی یافتن است. لذا مال فراوان را «ثروت» می گویند و «مَثْرَاتٌ» مصدر میمی به معنای اسم فاعل است، یعنی: «سبب فزونی».

۳. «مَنْسَأَةٌ» از ماده «نَسَأَ» (بر وزن نَسَخَ) به معنای تأخیر انداختن است و «مَنْسَأَةٌ» مصدر میمی به معنای اسم فاعل، یعنی «سبب تأخیر» می باشد و به عصا «مَنْسَأَةٌ» می گویند، زیرا با نوک آن، اشیای مزاحم به کنار رانده می شود.

اضافه بر این، صله رحم، غم و اندوه را کم می کند و نشاط و شادابی - که از عوامل طول عمر است - می آفریند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «صِلَةُ الْارْحَامِ تُزَكِّي الْأَعْمَالَ، وَ تُمْنِي الْأَمْوَالَ، وَ تَدْفَعُ الْبُلُوبِ، وَ تُسَيِّرُ الْحِسَابَ، وَ تُنْسِي فِي الْأَجَلِ؛ صله رحم اعمال را پاک می کند و اموال را رشد و نمو می دهد و بلا را دفع، و حساب را آسان، و أجل را به تأخیر می اندازد».^۱

پر واضح است که تحلیل های منطقی که ما برای رابطه عبادات و کارهای نیک با آثار مادی داریم، به این مفهوم نیست که ارتباطات معنوی و الهی آنها را که از چشم ما پوشیده است، نادیده بگیریم.

در بیان نهمین رکن از ارکان اسلام می فرماید: «و صدقه پنهانی که کفاره گناهان است و صدقه آشکار که از مرگ های بد پیشگیری می کند». (وَ صَدَقَةُ السِّرِّ فَإِنَّهَا تُكَفِّرُ الْخَطِيئَةَ، وَ صَدَقَةُ الْعَلَانِيَةِ فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ).

منظور از «صدقه سر» کمک هایی است که انسان به افراد نیازمند و آبرومند می کند که هم خلوص نیت بیشتری و هم حفظ آبروی افراد نیازمند در آن است و به همین دلیل، برکات فراوانی دارد و این تعبیر هم شامل صدقات واجبه مانند کفارات و نذورات می شود و هم صدقات مستحبّه و انفاقات.

و منظور از «صدقه علانیه» کمک هایی است که آشکارا انجام می شود و یکی از آثار و برکات آن تشویق دیگران به کار خیر و دعای مردم در حق صدقه دهنده است. این سخن در واقع برگرفته از آیه شریفه «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» آنان که اموال خود را در شب روز، پنهان و آشکار انفاق

می کنند، پاداششان نزد پروردگارشان است؛ نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند».^۱

در روایات متعددی که در منابع معروف اهل سنت و شیعه وارد شده، آمده است^۲ که: این آیه هنگامی نازل شد که علی (علیه السلام) چهار درهم داشت یکی را در شب و یکی را در روز، یکی را آشکار و یکی را پنهان، در راه خدا انفاق کرد.

البته «صدقه» در فقه اسلامی معمولاً در مورد کمک به نیازمندان که با قصد قربت انجام می شود اطلاق می گردد؛ ولی صدقه مفهوم وسیع تری دارد که شامل هر کار خیر اجتماعی مانند بنای مساجد و مدارس و جاده ها و بیمارستانها و کارهای فرهنگی می گردد و لذا در روایتی از امام کاظم (علیه السلام) وارد شده: «عَوْنُكَ لِلضَّعِيفِ مِنْ أَفْضَلِ الصَّدَقَةِ؛ کمک کردن تو به ضعیفان از بالاترین صدقات است».^۳ و بی شک بنای بیمارستان ها و مدارس و مانند آن مصداق «عَوْنُ الضَّعِيفِ» است.

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ؛ هر کار نیکی صدقه محسوب می شود».^۴

و نیز در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم: «الْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ؛ هر سخن پاکیزه ای صدقه است».^۵

۱. سوره بقره، آیه ۲۷۴.

۲. به احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۴۶ تا ۲۵۱ مراجعه شود.

۳. تحف العقول، کلمات قصار امام کاظم (ع).

۴. خصال، جلد ۱، صفحه ۱۳۴.

۵. بحار الانوار، جلد ۸۰، صفحه ۳۶۹.

و امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «إِسْمَاعُ الْأَصَمِّ مِنْ غَيْرِ تَزَجُّرِ صَدَقَةٍ هِنْتَةٌ؛ رساندن مطلب بدون اظهار ناراحتی به گوش افرادی که شنوایی آنها ضعیف است، صدقه گوارایی است».^۱

این سخن را با حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پایان می دهیم. روزی آن حضرت فرمود: «بر هر مسلمانی لازم است که در هر روز صدقه ای بدهد». کسی عرض کرد: «همه، توانایی این کار را ندارند». پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «إِمَاطَتُكَ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ، وَإِرْشَادُكَ الرَّجُلَ إِلَى الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ، وَعِيَادَتُكَ الْمَرِيضَ صَدَقَةٌ، وَأَمْرُكَ بِالْمَعْرُوفِ صَدَقَةٌ، وَ نَهْيُكَ عَنِ الْمُنْكَرِ صَدَقَةٌ، وَ رَدُّكَ السَّلَامَ صَدَقَةٌ؛ کنار زدن موانع از سر راه و جادّه ها صدقه است؛ راهنمایی افراد به مقصد مورد نظر آنها صدقه است؛ عیادت مریض صدقه است؛ امر به معروف صدقه است؛ نهی از منکر صدقه است و جواب سلام نیز صدقه است».^۲

منظور از «مَيْتَةُ السُّوءِ» مرگ و میرهایی است که با شکنجه و ناراحتی شدید واقع می شود؛ مانند سوختن در آتش و بیماری های جانکاه و مشقت بار و تصادف های شدید به هنگام رانندگی.

در بیان دهمین و آخرین رکن از ارکان اسلام می افزاید: «و کارهای خوب (منخصوصاً خدمت به خلق) که از لغزش ها و شکست های خفت بار جلوگیری می کند». (وَصَنَائِعُ^۳ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا تَقِي مَصَارِعَ^۱ الْهَوَانِ).

۱. بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۳۸۸.

۲. بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۵۰، حدیث ۴.

۳. «صنایع» از ماده «صنع» (بر وزن قفل) به معنای ساختن و ابداع چیزی است و در لغت عرب به کارهای خوب و نیکوکاری «صنایع» جمع «صنیه» گفته می شود. (نقل از المعجم الوسیط).

تعبیر به «صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ» که هر کار نیکی را شامل می شود، از قبیل ذکر عام بعد از خاص است. در واقع در هر یک از جمله های قبل، انگشت روی یکی از کارهای مهم خیر گذارده شده، ولی در اینجا کارهای خیر به طور عام آمده است. این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «صنائع المعروف» کمک به بندگان خداست. کمک هایی که در امور سابق نمی گنجد.

منظور از «مَصَارِعُ الْهَوَانِ» شکست هایی است که در زندگی برای انسان پیش می آید و توأم با خواری و ذلت است؛ که در واقع، دو شکست محسوب می شود: شکست از ناحیه از دست دادن امکانات و شکستی از ناحیه آبرو و حیثیت. زیرا همه شکست ها توأم با خفت و ذلت نیست. به همین دلیل، بعضی از آنها قابل تحمل است؛ ولی شکست آمیخته با خفت و ذلت بسیار دردناک است و کارهای خیر - مخصوصاً خدمت به نیازمندان، خواه خدمات فردی باشد یا اجتماعی - سبب پیشگیری از این گونه شکست ها می شود.

در روایات متعددی که از معصومین (علیهم السلام) نقل شده، روی مسئله «صنائع معروف» (کارهای خیر) تأکید فراوانی دیده می شود. از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ؛ نخستین کسانی که وارد بهشت می شوند کسانی هستند که اهل کارهای خیر و خدمت به خلق هستند».^۲

۱. «مصارع» جمع «مصرع» به معنای محل افکندن و زمین افتادن است و به قتلگاه، «مصرع» گفته می شود و به کشتی گرفتن «مصارعه» می گویند، چون هر یک از دو طرف می خواهد دیگری را به زمین بیفکند.

۲. میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۱۹۳۱، شماره ۱۲۶۱۱.

و در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «عَلَيْكُمْ بِصَنَائِعِ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا نِعْمَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ؛ بر شما باد! به کارهای نیک و خدمت به خلق که بهترین زاد و توشه برای معاد است».^۱

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است که اصحاب و یاران خود را تشویق به معروف و کارهای خیر کرد؛ سپس فرمود: «بهشت دری دارد به نام «معروف» تنها کسانی از آن در وارد می شوند که در دنیا «صنایع معروف» (کارهای خیر) داشته اند» و در پایان می افزاید: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَمْسِي فِي حَاجَةِ أَحِيهِ الْمُؤْمِنِ، فَيَوَكِّلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ مَلَكَئِينَ وَاحِدًا عَنْ يَمِينِهِ، وَ وَاحِدًا عَنْ شِمَالِهِ، يَسْتَعْفِرُونَ لَهُ رَبَّهُ وَ يَدْعُونَ بِقَضَاءِ حَاجَتِهِ؛ بنده ای که در طریق برآوردن حاجت برادر مؤمنش گام بر می دارد خداوند دو فرشته را مأمور می کند: یکی از طرف چپ با او می روند و پیوسته برای او استغفار می کنند و بر آوردن حاجات او را از خدا می خواهند».^۲

نکته

فلسفه احکام

بسیار می شود که طبیبان آگاه، بیماران خود را از آثار مهم داروهای شفابخش و غذاهای تقویتی که درمان بیماری ها را تسریع می کند باخبر می سازند؛ تا با شوق و علاقه بیشتر داروهای تلخ را تحمل کنند و دستورات طبیب را دقیقاً بکار بگیرند.

طبیبان روحانی نیز دقیقاً همین مسیر را می پیمایند و فلسفه تشریح احکام و آثار حیات بخش برنامه های دینی را برای مردم شرح می دهند تا

۱. غرر الحکم، شماره ۶۱۶۶.

۲. کافی، جلد ۲، صفحه ۱۹۵، حدیث ۱۰.

آتش اشتیاق را در دل آنها شعلهور سازند و با عزمی راسخ به دنبال انجام برنامه ها بفرستند.

بیان فلسفه احکام که نمونه روشنی از آن در خطبه بالا دیده می شود، علاوه بر اینکه شوق و علاقه مردم را برای انجام وظائف دینی افزون می کند و تحمّل ناراحتی را برای انجام پاره ای از وظایف سخت و سنگین آسان می سازد، چند فایده دیگر نیز دارد:

۱- به همه مردم هشدار می دهد که باید در چه مسیری حرکت کنند تا فلسفه حکم پیاده شود؛ مثلاً هنگامی که می گوید: «فَرَضَ اللَّهُ... الْحَجَّ تَشِيداً لِلدِّينِ؛ خداوند حج را سبب قدرت و قوت اسلام قرار داده است».^۱ مفهومی این است که مراسم حج را آنچنان با شکوه برگزار کنند که به این هدف والا برسند، نه اینکه تنها به آداب صوری حج و تشریفات ظاهری آن قناعت کنند.

۲- دیگر اینکه: بدانند آثار و برکات این اعمال به خود ما باز می گردد. در واقع ما با انجام این اعمال، خدمتی به خویش می کنیم؛ متی بر خدا نداریم و باید بسیار ممنون باشیم. همانگونه که قرآن در مورد اصل ایمان و اسلام می گوید: «يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ گروهی بر تو منت می گذارند که مسلمان شده اند! بگو خداوند بر شما منت می گذارد که شما را به سوی اسلام هدایت کرده است، اگر در ادعای اسلام راست می گویند».^۲

۳- سرانجام اینکه: می توانیم با توجه به فلسفه احکام اعمال خود را ارزیابی کنیم، که تا چه اندازه مقبول درگاه خداوند است و چه اندازه از آن

۱. خطبه حضرت زهرا (علیها السلام)، احتجاج طبرسی، جلد ۱، صفحه ۲۵۸، چاپ انتشارات اسوه.

- قریب به همین معنا، از علی (علیه السلام) در کلمات قصار (کلمه ۲۵۲) نقل شده است.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۷.

دور می باشد. مثلاً وقتی می فرماید: «فلسفه روزه تقوا و فلسفه نماز نهی از فحشا و منکراست» باید ملاحظه کنیم که آیا بعد از انجام روزه و نماز، روح تقوا و پرهیز از گناه در ما حاصل شده است، یا نه؟ و به این ترتیب، ارزش عبادات و اعمال خود را به دست آوریم.

آری! ما خدا را حکیم می دانیم و حکمت او ایجاب می کند که هیچ دستوری را بدون هدف و نتیجه بیان نفرماید و چه بی خبرند آن جاهلان ناآگاه که می گویند افعال خداوند معلّل به اغراض نیست؛ یعنی هیچ هدفی در کارها و برنامه ها و تشریعات او وجود ندارد! آنها با این سخن زشت و ناپسند خود، حکیم بودن خداوند را زیر سؤال می برند و چنین می پندارند که به حقیقت توحید نزدیک شده اند در حالی که مصداق این آیه شریفه اند که: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا؛ بگو: آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) در کارها چه کسانی هستند؟ آنها که تلاش هایشان در زندگی دنیا کم (و نابود) شده، با این حال می پندارند کار نیک انجام می دهند».^۱

آری! افعال خدا معلّل به اغراض نیست؛ یعنی هدفهایی که به خود او بازگشت کند. زیرا، او بی نیاز از همه چیز و همه کس می باشد؛ ولی افسوس که این ناآگاهان این سخن را نمی گویند، بلکه می گویند ضرورتی ندارد که نتیجه افعال و دستورات خداوند به بندگان برگردد و این نهایت بی خبری است!!!

به هر حال، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه بالا بخش های جالبی از فلسفه احکام را بیان فرموده، که با مطالعه آن، آتش شوق انجام این برنامه های حساب شده الهی، در دل ها زبانه می کشد و با طیب خاطر به دنبال آن حرکت می کنند.

بخش دوم

أَفِيضُوا فِي ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الذِّكْرِ. وَارْعَبُوا فِيمَا وَعَدَ الْمُتَّقِينَ فَإِنَّ وَعْدَهُ أَصْدَقُ الْوَعْدِ. وَاقْتَدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدْيِ. وَاسْتُنُوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَهْدَى السُّنَنِ. وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رِبْعُ الْقُلُوبِ، وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ، وَ أَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ، وَ إِنَّ الْعَالِمَ بِغَيْرِ عِلْمِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ مِنْ جَهْلِهِ؛ بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَعْظَمُ، وَ الْحَسْرَةُ لَهُ أَلْزَمُ، وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ الْوَمُّ.

ترجمه

پیوسته به یاد خدا باشید که بهترین یادهاست! و به آنچه خداوند به پرهیزکاران وعده داده است، علاقه مند باشید که وعده او صادق ترین وعده هاست! به راه و رسم پیامبرتان اقتدا کنید، که بهترین راه و رسم هاست! دستورها و سنت او را به کار بندید که هدایت کننده ترین سنت هاست! قرآن را فرا بگیرید که بهترین گفته هاست! و در آن بیندیشید که بهار قلب هاست! از نور آن شفا و درمان بطلبید که شفای دلها (ی بیمار) است! و آن را به نیکوترین وجه تلاوت کنید، که نیکوترین سخن هاست.

به یقین، عالمی که به غیر علمش عمل می کند، همچون جاهل سرگردانی است که هرگز از جهل خویش بیرون نمی آید؛ بلکه حجت بر او عظیم تر، حسرتش پایدارتر، و سرزنش او در پیشگاه خدا سزاوارتر است!

شرح و تفسیر

از این راه به سوی خدا آید

امام (علیه السلام) بعد از بیان ارکان اسلام و ذکر اسرار و فلسفه احکام، مخاطبان خود را به انجام دستوراتی در طریق پیاده کردن آن ارکان، تشویق و هدایت می کند. نخست می فرماید: «پیوسته به یاد خدا باشید، که بهترین یادهاست!» (أَفِضُوا فِي ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الذِّكْرِ).

تعبیر به «افاضه» که در اصل به معنای خروج آب با کثرت و فزونی است در اینجا به معنای توجه فراوان به ذکر خدا و همواره به یاد او بودن است. تعبیر به «أَحْسَنُ الذِّكْرِ» به خاطر آن است که تمام برکات معنوی و مادی از آن سرچشمه می گیرد.

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که فرمود: «لَيْسَ عَمَلٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَلَا أَنْجَى لِعَبْدٍ مِنْ كُلِّ سَيِّئَةٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ. قِيلَ: وَلَا الْقِتَالَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ قَالَ: لَوْلَا ذِكْرُ اللَّهِ لَمْ يُؤْمَرْ بِالْقِتَالِ؛ هِيَجِ عَمَلِي فِي نَزْدِ خَدَاوَنْدِ مَتَعَالٍ وَ نَجَاتِ بَخْشِ تَرِ بَرَايِ بَنْدِگَانِ اَزِ هَرِ گَنَاهِي فِي دُنْيَا وَ آخِرَتِ، مَحْبُوبِ تَرِ اَزِ ذِكْرِ خَدَاوَنْدِ وَجُودِ نَدَارْدَا كَسِي پَرَسِيدِ: حَتَّى جِهَادِ فِي رَاهِ خَدَا؟ پِيَامِبِرِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَرَمُودُ: اِگَرِ بَهِ خَاطِرِ ذِكْرِ خَدَا نَبُودِ، دَسْتُورِ بَهِ جِهَادِ دَادِه نَمِي شُد.»^۱

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این سخن می فرماید: «به آنچه خداوند به پرهیزکاران وعده داده است، علاقه مند باشید؛ که وعده او صادق ترین وعده هاست.» (وَارْغَبُوا فِي مَا وَعَدَ الْمُتَّقِينَ فَإِنَّ وَعْدَهُ أَصْدَقُ الْوَعْدِ).

«و به راه و رسم پیامبرتان اقتدا کنید! که بهترین راه و رسم هاست؛ دستورات و سنت او را به کار بندید، که هدایت کننده ترین سنت هاست.» (وَاقْتَدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدْيِ، وَاسْتَتُوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَهْدَى السُّنَنِ).

بی شک وعده های الهی به مطیعان و مؤمنان نیکوکار، صادق ترین وعده هاست. زیرا، کسی تخلف از وعده می کند که یا عاجز و ناتوان باشد

و یا بخیل و یا نادان؛ که بدون آگاهی وعده ای داده و بعداً از آن سر باز می زند. اما کسی که قدرت، علم وجودش بی پایان است، تخلف از وعده درباره او محال است.

منظور از «هدی» (بر وزن منع) به معنای راه و رسم و طریقه و روش است و «سنت» به معنای دستوراتی است که در زمینه های مختلف صادر فرموده است و با توجه به اینکه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) خاتم انبیاست، طبیعی است که راه و رسم و سنت او برترین راه و رسم و سنت ها بوده باشد.

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این سخن در مورد قرآن، تأکید می کند و چهار دستور درباره آن، بیان می فرماید. می گوید: «قرآن را فرا گیرید که بهترین گفته هاست! و در آن بیندیشید که بهار قلب هاست! از نور آن، شفا و درمان بطلبید که شفای دل ها (ی بیمار) است! و آن را به نیکوترین وجه تلاوت کنید، که نافع ترین سخن هاست!» (وَ تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رِبِيْعُ الْقُلُوْبِ، وَ اسْتَشْفُوا بِنُوْرِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُوْرِ، وَ أَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ).

امام (علیه السلام) در واقع چهار مرحله مختلف را که به طور طبیعی، یکی بر دیگری تقدّم دارد، ذکر فرموده:

در مرحله نخست، دستور به فرا گرفتن قرآن می دهد و آن را «احسن الحدیث» می شمرد؛ چرا که جامع ترین دستور سعادت انسان هاست.

در مرحله بعد، به تفکر و اندیشه در معنا و محتوای آن، دستور می دهد، چرا که بهار دل هاست؛ همان گونه که در فصل بهار، شکوفه ها و گل ها و سبزه ها همه جا می روید، به برکت قرآن مجید نیز گل های فضایل اخلاق و شکوفه های معارف الهیه بر صفحه دل ظاهر می شود و آن کس که

حیات انسانی از آن نگیرد، همچون درخت خشکیده ای است که در فصل بهار، تکان نمی خورد (هر درختی که به نوروز بجنبند حطَب است).

در مرحله سوم، دستور به عمل می دهد و می فرماید: از نور آیات الهی شفا بگیرید؛ همان گونه که بسیاری از بیماران از پرتو نور آفتاب، سلامتی خود را باز می یابند و محیط زندگی آنها با تابش نور آفتاب از عوامل بیماری پاک سازی می شود، که گفته اند: «آنجا که آفتاب بتابد طیب نیاید». و در مرحله چهارم، با جمله «أَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ؛ قرآن را به نیکوترین وجه، تلاوت کنید» تا دل های مشتاقان به سوی آن جذب شود و دور افتادگان، به آن نزدیک گردند، وظیفه تبلیغ صحیح قرآن را گوشزد می نماید.

امام (علیه السلام) با این چهار دستور، وظیفه مردم را در برابر قرآن مجید مشخص کرده و ای کاش تنها به تلاوت و تجوید و زیبایی صوت و قرائت، قناعت نمی شد و مراحل دیگر که هدف اصلی را تشکیل می دهد، درباره قرآن پیاده می گشت.

در جمله اول درباره قرآن مجید تعبیر به «احسن الحدیث» و در جمله آخر به «انفع القصص» شده است و با توجه به اینکه حدیث به معنای هر کلامی است که از سخنگویی صادر می شود (زیرا حدیث از ماده «خُدوْث» است و به کلام، حدیث گفته می شود به خاطر اینکه پی درپی حادث می گردد) مفهوم آن این است که قرآن برترین کلامی است که در میان انسان ها وجود دارد: هم از نظر فصاحت و بلاغت و هم از نظر محتوا. و در واقع، اشاره به آیه شریفه «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِيًّا؛ خداوند بهترین سخن را نازل کرده است؛ کتابی که آیاتش (در لطف و زیبایی و عمق و محتوا) همانند یکدیگر است؛ آیاتی مکرر دارد».^۱

ولی «أَنْفَعُ الْقَصَصِ» (با توجه به اینکه «فَصَص» در اصل به معنای جستجوکردن چیزی است و به هر کلامی اطلاق می شود، زیرا هر سخنی چیزی را جستجو و بیان می کند و به همین دلیل بعضی از مفسران تصریح کرده اند که «أحسن القصص» اشاره به مجموعه قرآن است) ناظر به آثار و نتایج عملی قرآن است که در سایه پیاده کردن دستورات آن حاصل می شود.

از این جهت، در پایان خطبه به نکته بسیار مهمی در رابطه با عالم بی عمل و آنان که قرآن را می خوانند و عمل نمی کنند اشاره کرده و می فرماید: «به یقین، عالمی که به غیر علمش عمل می کند همچون جاهل سرگردانی است که هرگز از جهل خویش به خود نمی آید! بلکه حجت بر او عظیم تر و حسرتش پایدارتر و سرزنش او در پیشگاه خدا سزاوارتر است!» (وَ إِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمِهِ كَالْجَاهِلِ الْخَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ^۱ مِنْ جَهْلِهِ؛ بَلِ الْحِجَّةُ عَلَيْهِ أَعْظَمُ، وَالْحَسْرَةُ لَهُ أَلْزَمُ، وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَلْوَمُ^۲).

در این عبارت امام (علیه السلام) نخست تشبیه جالبی درباره عالم بی عمل (یا به تعبیر امام (علیه السلام): عالمی که به غیر علمش عمل می کند) فرموده، که نشان می دهد چنین عالمی از حدّ یک جاهل معمولی هم پایین تر است. به جاهل سرگردانی می ماند که هرگز از جهل خود بیدار نمی شود و امیدی به هدایت او نیست؛ چرا که آگاهانه در راه خلاف گام نهاده و به همین جهت، خداوند توفیق هدایت را از او سلب می کند؛ نیروهای خود را در

۱. «یستفیق» از ماده «استفاقه» به معنای بهبودی یافتن از بیماری و یا هوشیار شدن بعد از مستی

و یا بیدار شدن بعد از خواب است و در خطبه بالا، مناسب، معنای سوم است.

۲. «ألوم» از ماده «لوم» (بر وزن قوم) به معنای سرزنش گرفته شده و با توجه به اینکه «ألوم»

صیغه افعال تفضیل است، در اینجا به معنای «سزاوارتر به ملامت» است.

این سرگردانی از دست می دهد و هرگز به ساحل نجات نمی رسد و در گرداب های هلاکت گرفتار می شود.

سپس از این مرحله پا را فراتر می نهد و بدبختی بیشتر چنین عالمی را نسبت به جاهل سرگردان در سه جمله کوبنده بیان می دارد. نخست می فرماید: «حجّت بر او عظیم است!» چرا که جاهل می تواند جهل خود را عذر قرار دهد (هر چند واقعاً جهل عذر نیست) ولی عالم بی عمل چه عذری خواهد داشت؟!

دیگر اینکه: «حسرت او پایدارتر است!» زیرا با داشتن اسباب و وسایل سعادت از این قافله عقب مانده و در بیابان زندگی گرفتار سرگردانی شده است.

سوم این که: «او در نزد خدا بیش از جاهل سرگردان مستحق سرزنش و ملامت است!» چون حجّت الهی و عقلی از هر نظر بر او تمام بوده و چنین کسی از هر نظر، مستحقّ ملامت است. به همین دلیل، در روایات اسلامی می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «يُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ؛ هفتاد گناه جاهل بخشوده می شود، پیش از آنکه یک گناه عالم بخشوده شود!»^۱ بلکه قبول توبه چنین عالم بی عمل، بسیار مشکل است زیرا قرآن می گوید: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ؛ توبه تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام داده اند».^۲ (اشاره به این که توبه عالم، سخت پذیرفته می شود).

نکته

سرنوشت عالمان بی عمل!

۱. کافی، جلد ۱، صفحه ۴۷، حدیث ۱.

۲. سوره نساء، آیه ۱۷.

مردم چند گروهند: عالم، جاهل قاصر، جاهل مقصّر بسیط، و جاهل مرگّب.

«عالم» کسی است که مطلبی را به طور اجمال یا به طور تفصیل می داند. یعنی نسبت به چیزی گاه علم اجمالی دارد و گاه علم تفصیلی. مثلاً اجمالاً می داند شراب، حرام است و زیان هایی برای جسم و روح انسان دارد. یا به طور تفصیل دلایل حرمت شراب و مدارک آن را دیده و آثار زیانبار آن را در هر یک از اعضا مورد بررسی دقیق قرار داده است.

«جاهل قاصر» کسی است که نمی داند؛ ولی دسترسی به علم هم ندارد، یا به خاطر دور بودن از مراکز علم و یا فرو رفتن در غفلت و سهو و خطا. «جاهل مقصّر» کسی است که دسترسی به اسباب علم دارد، اما بر اثر سستی و تنبلی و سهل انگاری به سراغ علم نرفته و در جهل و بی خبری مانده است؛ ولی با این حال از جهل خود باخبر است! یعنی می داند که نمی داند.

اما «جاهل مرگّب» کسی است که واقعاً در جهل فرو رفته و از حق و واقعیت به دور افتاده؛ اما از جهل خود خبری ندارد؛ بلکه به عکس خیال می کند آگاه و با خبر است و آنچه را فهمیده، عین واقعیت می باشد و به تعبیر دیگر: نمی داند که نمی داند.

در میان این گروهها خطر و مسئولیت جاهل قاصر از همه کمتر است و بعد از آن، جاهل مقصّر قرار دارد و سپس جاهل مرگّب؛ که ممکن است به خاطر جهل مرگّبش خطراتی برای خود و دیگران ایجاد کند. اما از همه خطرناکتر عالم بی عمل است. آن کس که آگاهانه راه خلاف می رود و همچون دزدی است که با چراغ آمده، به گاه دان نمی زند، بلکه کالای گزیده تر را می برد. تمام بدبختی هایی که بشر در طول تاریخ داشته، به

خاطر همین عالمان بی عمل بوده. سرچشمه تمام جنگ ها و نابسامانی هادر جامعه بشری چه در گذشته و چه امروز از همین گروه است. آنها هستند که خطرناکترین سلاح های کشتار جمعی برای محو و نابودی انسان های بی گناه می سازند. آنها هستند که نقشه های شیطانی برای استثمار و استعمار ملت ها می کشند. آنها هستند که برای حفظ منافع شوم و نامشروعشان آتش جنگ به پا می کنند و بالأخره آنها هستند که برای دست یافتن به منافع بیشتر، مراکز حساس تبلیغاتی را به دست می گیرند. چهره حقایق را می پوشانند و با دروغ و تزویر، انسان ها را در بی خبری فرو می برند.

قرآن مجید آنها را به سگ هاری تشبیه کرده که عطش نامحدود و پایان ناپذیری بر او غلبه نموده، در هیچ حال سیراب نمی شود. اگر به او حمله کنی دهانش باز و زبانش بیرون است و اگر او را به حال خود واگذاری باز چنین است: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَبُ»^۱

تعبیری که امام (علیه السلام) در خطبه بالا درباره عالم بی عمل و سرنوشت او بیان فرموده، تعبیری است بسیار رسا و گویا. او در عمل همچون جاهل مرگب است که به راه خطا می رود و گاه به آن هم افتخار می کند و در حساب روز جزا و مجازات آخرت و دنیا، کیفر او از همه شدیدتر و مسئولیتش بیشتر و حسابش سنگین تر است.

راستی چه می شود که انسان با علم و آگاهی در راه خطا گام می گذارد و این تضاد علم و عمل از کجا سرچشمه می گیرد؟

جواب این سؤال روشن است. گاه این عالم واقعاً پایه های ایمانش سست و ضعیف است گر چه در ظاهر مسلمان است، ولی در باطن «یَقُولُونَ إِنَّ اللَّهَ خَالِقُ جَنَّةٍ وَ نَارٍ وَ تَعْذِيبٍ وَ غُلَّ يَدَيْنِ»^۱ می گوید.

و گاه در عین ایمان به خدا، آنچنان غلبه هوای نفس بر او شدید است که سدّ ایمانش را که معمولاً چندان محکم نیست می شکند و سیلاب هوا و هوس تمام وجودش را فرا می گیرد و به قعر درّه هولناک ضلالت و گمراهی پرتاب می کند.

این سخن را با حدیث زیبایی از علی (علیه السلام) پایان می دهیم، می فرماید: «تورات با پنج جمله پایان یافته که من دوست دارم در آغاز هر روز آنها را از نظر بگذرانم». سپس آنها را به این صورت بیان می فرماید:

«الْأَوَّلُ: الْعَالِمُ الَّذِي لَا يَعْمَلُ بِعِلْمِهِ فَهُوَ وَ إِبْلِيسُ سَوَاءٌ.»

«وَالثَّانِي: سُلْطَانٌ لَا يَعْدِلُ بِرِعْيَتِهِ فَهُوَ وَ فِرْعَوْنُ سَوَاءٌ.»

«وَالثَّلَاثُ: فَقِيرٌ يَتَدَكَّلُ لِغِنَى طَمَعاً فِي مَالِهِ فَهُوَ وَ الْكَلْبُ سَوَاءٌ.»

«وَالرَّابِعُ: غَنِيٌّ لَا يَنْتَفِعُ بِمَالِهِ فَهُوَ وَ الْأَجِيرُ سَوَاءٌ.»

«وَ الْخَامِسُ: امْرَأَةٌ تَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهَا بِغَيْرِ ضَرُورَةٍ فَهِيَ وَ الْأُمَّةُ سَوَاءٌ.»

«اوّل عالمی که به علمش عمل نکند، با شیطان مساوی است.»

«دوم زمامداری که عدالت را درباره مردم رعایت نکند، با فرعون مساوی

است.»

«سوم فقیری که در برابر غنی به خاطر طمع در اموال او ذلیلانه خضوع

می کند، با سگ مساوی است.»

۱. این شعر از «عمر سعد» نقل شده که به هنگام پیشنهاد رویارویی با امام حسین (علیه السلام) در میدان کربلا وعده حکومت «ری» را به او دادند و او مدّتی در فکر فرو رفت و بعد اشعاری خواند که یک بیتش همین بیت بالاست و مضمونش این است که: «می گویند خدایی هست و بهشت و دوزخ و عذاب و کیفری دارد!»

«چهارم ثروتمندی که از مالش (برای خود و کمک به دیگران) بهره نمی‌گیرد، با فقیر اجیر مساوی است».

«پنجم زنی که برای هوای نفس و بدون نیاز از منزل خارج می‌شود، او با کنیز برده یکسان است. (چرا که او هم برده هوسهاست)».^۱

بارالها! اکنون که در پرتو هدایت‌های نهج البلاغه امیرمؤمنان علی (علیه السلام) علم و دانشی را به ما موهبت فرمودی توفیق عمل و بهره‌گیری از آن مرحمت فرما و ما را از همسویی و همرنگی با شیطان رهایی ببخش و عاقبت امر ما را ختم به خیر بگردان!

پایان جلد چهارم پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)

۱۳۸۰/۱۰/۱۱ مطابق ۱۷ شوال ۱۴۲۲